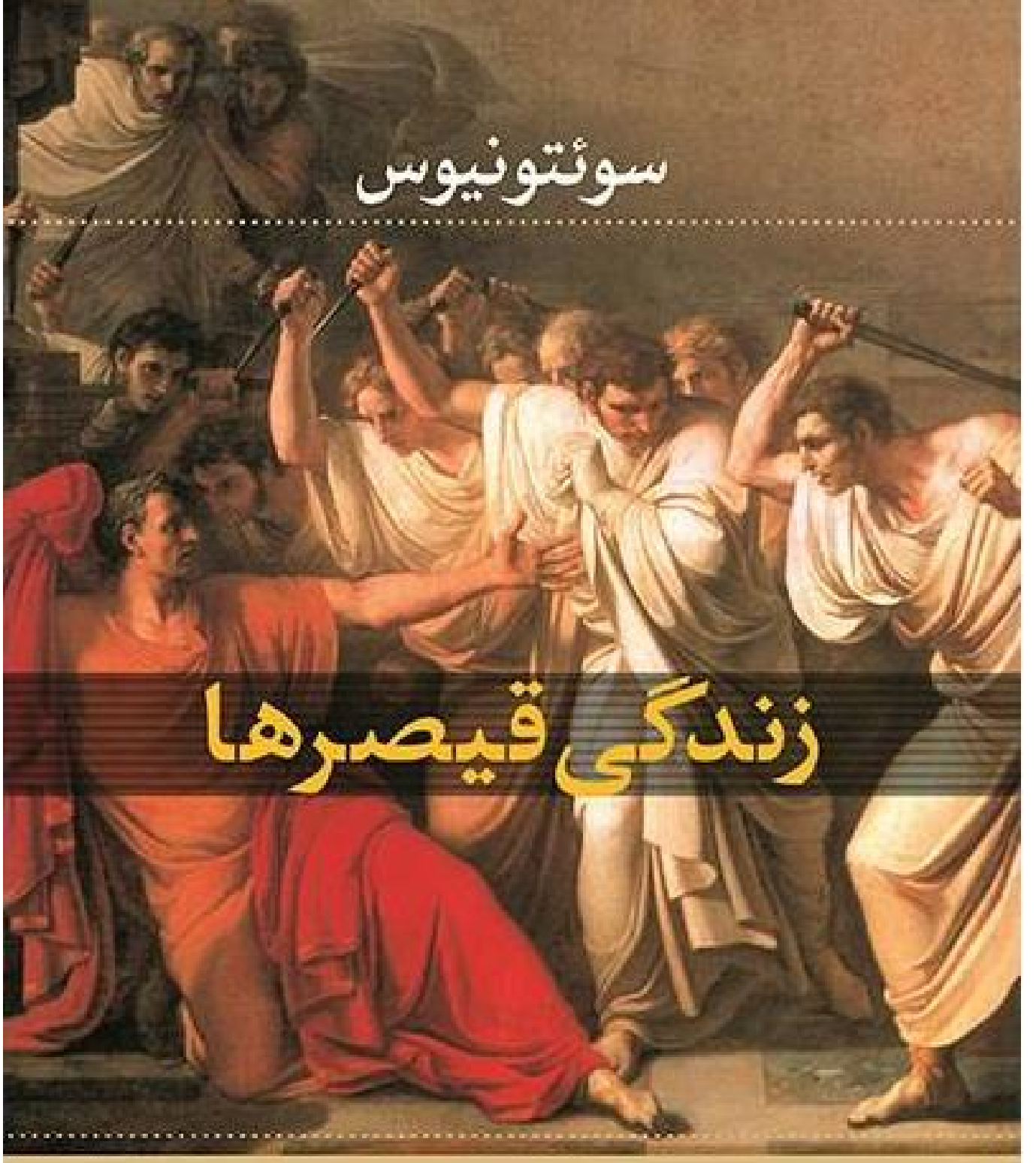


سوئتونیوس

زندگی قیصرها

ترجمهٔ احد علیقلیان

نشر نی

سرشناسه: سوئتونیوس، ۶۹ ـ ۱۲۲ م Suetonius
عنوان و پدیدآور: زندگی قیصرها/ سوئتونیوس؛ ترجمهٔ احد علیقلیان.
مشخصات نشر: تهران، نشر نی، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری: ۵۸۰ ص.: مصور.
شابک: 978-964-185-131-8
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
یادداشت: عنوان اصلی: De vita Caesarum
یادداشت: عنوان به انگلیسی: Lives of The Caesars
موضوع: امپراتوران ـ روم ـ سرگذشتنامه ـ متون قدیمی تا قرن ۱۴
موضوع: روم ـ تاریخ ـ سلسله پولیو-کلاودیوسی، ۳۰ ق.م. - ۶۸ م.
موضوع: روم ـ تاریخ ـ فلاوین‌ها، ۶۹ـ ۹۶ م.
شناسه افزوده: علیقلیان، احد، ۱۳۳۸ ـ ، مترجم.
رده‌بندی کنگره: س ۹ ر ۹ ۱۳۸۸/ DG ۲۷۷
رده‌بندی دیویی: ۹۲۰/۰۳۷
شماره کتابشناسی ملی: ۱۹۲۷۳۱۴

سوئتونیوس

زندگی قیصرها

ترجمهٔ احد علیقلیان



نشر نی

نشر نی

زندگی قیصرها
سوئتونیوس

مترجم احد علیقلیان
چاپ اول تهران، ۱۳۸۹
تعداد ۲۰۰۰ نسخه
قیمت ۹۸۰۰ تومان
لیتوگرافی باختر
چاپ غزال
ناظر چاپ بهمن سراج

تمامی حقوق این اثر محفوظ است. تکثیر یا تولید مجدد آن کلاً و جزئاً،
به هر صورت (چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی)
بدون اجازهٔ مکتوب ناشر ممنوع است.

شابک ۸ ۱۳۱ ۱۸۵ ۹۶۴ ۹۷۸

www.nashreney.com

فهرست مطالب

پیش‌گفتار مترجم ۷
زندگی قیصرها ۱۱
مقدمه ۱۳
زندگی سوئتونیوس ۱۴
ساختار زندگی قیصرها ۱۶
زندگی‌نامه: سوئتونیوس و پلوتارک ۲۰
شخصیت و علیت ۲۲
مرگ ۲۴
شگون‌ها، نشانه‌ها و خواب ۲۶
رمزگشایی تصویر امپراتور؟ ۲۷
سبک سوئتونیوس ۳۴
استفاده از منابع ۳۷
تأثیر سوئتونیوس ۳۸

یادداشت دربارهٔ متن و ترجمه ۴۳
منابع ۴۵
گاه‌شمار ۴۹

زندگی قیصرها

۶۱_۴۲۸

خدایگان قیصر یولیوس ۶۳
خدایگان آوگوستوس ۱۱۳
تیبریوس ۱۸۱
کالیگولا ۲۲۹
خدایگان کلاودیوس ۲۶۹
نرون ۳۰۳
گالبا ۳۴۳
اوتو ۳۵۹
ویتلیوس ۳۶۹
خدایگان وسپاسیانوس ۳۸۳
خدایگان تیتوس ۴۰۱
دومیتیانوس ۴۰۹

یادداشت‌ها ۴۲۹
واژه‌نامه ۵۱۱
نمایهٔ نام‌های خاص ۵۲۱
نمایهٔ موضوعی ۵۷۱

پیش‌گفتار مترجم

در زبان فارسی از سوئتونیوس اگر چیزی خوانده باشیم نقل‌قول‌هایی پراکنده از او در تواریخ دیگران بوده است ـ از متقدمان در آثار مورخان ناموری چون پلینیوس کهین و پلوتارک و از متأخران در کتاب *تاریخ تمدن* ویل دورانت، کتاب سوم، قیصر و مسیح. سوئتونیوس معاصر و دوست و همدم پلینیوس کهین مورخ پرآوازهٔ دوران بود که در نامه‌ای خطاب به امپراتور ترایانوس که ضمن آن سوئتونیوس را برای تصدی شغلی دیوانی به وی سفارش می‌کند از او به نام گزیده‌ترین، شریف‌ترین و فرهیخته‌ترین مردمان یاد می‌کند. سوئتونیوس مدتی در دربار هادریانوس سمت دبیری دیوان مکاتبات را عهده‌دار بود و در دوران فراغتی که پس از معزول شدن برایش فراهم می‌شود به کار نوشتن کتبی چند می‌پردازد که از آن میان آن‌چه برجای مانده همین کتاب *زندگی قیصرهای* اوست.

زندگی قیصرها[1]ی سوئتونیوس نه تاریخ است و نه وقایع‌نگاری، چنان‌که در آن روزگار پرفراز و نشیب و پرحادثه نه بر جنگ‌های داخلی که تومار جمهوری دیرینه‌سال روم را درهم پیچید تمرکز می‌کند نه بر لشکرکشی‌هایی که مرزهای امپراتوری روم را تا آسیای صغیر و ارمنستان گسترد، و نه می‌کوشد علل تغییرات سیاسی مهمی را که بر

1. De vita Caesarum

روزگار او و دوره‌های تاریخی پیش از او تأثیر گذاشت شرح دهد. کتاب او، چنان‌که از عنوانش برمی‌آید، زندگی‌نامه است و سوئتونیوس در زندگی‌نامه‌نویسی شاید بر همهٔ همگنان فضل تقدم داشته باشد. در اعصار بعدی و به‌ویژه در قرون وسطا کتاب سوئتونیوس سرمشق و الهام‌بخش زندگی‌نامه‌نویسی بوده است. این کتاب روایت زندگی دوازده امپراتور روم است، از تولد تا مرگ، و سوئتونیوس در این روایت با تکیه بر منابع تاریخی که در کتابخانهٔ امپراتوری در دسترس وی بوده با دقتی وسواس‌گونه و با بی‌طرفی و با زبانی دلنشین و شیرین و آکنده از کنایات و اشارات به توصیف سیمای ظاهر و سیرت امپراتوران، تلون مزاج و بی‌ثباتی شخصیت آنان و به قدرت رسیدن و سقوط آنان می‌پردازد و جزئیاتی گرانبها از زندگی هر یک به دست می‌دهد که نخستین و شاید یگانه تصویر کامل از سیرت و روحیات امپراتوران باشد. امثال و اقران شماری از این امپراتوران شاید به هر روزگاری یافت شود اما شخصیت‌هایی چون کالیگولا و نرون در همهٔ اعصار از نوادر و عجایب خلقت به‌شمار می‌آمده‌اند. و از اینان اگر نامی، خوب یا بد، در تاریخ جاودانه مانده باشد آن نام را به میزان زیادی وامدار سوئتونیوس هستند. شیوهٔ سوئتونیوس در پرداخت شخصیت‌های نام‌آور با روح زمانه نیز سازگاری داشته است، از آن‌که در میان رومیان باستان کنجکاوی و کششی عمومی و همیشگی به آشنایی با خصوصیات فردی مردان نامی و زندگی خصوصی‌شان دیده می‌شد.

از امتیازات سوئتونیوس یکی این است که مدح هیچ امپراتوری را نگفته است، چه از معاصران و چه از پیشینیان، و آن‌جا هم که در ظاهر به مدح امپراتور مشغول است بسیار زیرکانه و رندانه زمینه را برای مذمت او در صفحات بعد فراهم می‌کند. طرح‌ریزی *زندگی‌نامه* بسیار روشمند و همراه با دقتی شگفت‌آور است. در آن‌چه به شخص موضوع زندگی‌نامه مربوط می‌شود چیزی را از خرد و کلان از قلم نینداخته و از بلاغت و آداب‌دانی و دادگستری تا درنده‌خویی و دیوانگی و هرزگی و عیش و عشرت و تمتعِ بی‌پرده‌پوشی او از زندگی و لذایذ آن هیچ‌یک را فرو نگذاشته است. همه چیز را روایت می‌کند اما نقاشی نمی‌کند و به هیچ‌چیز رنگ و لعاب نمی‌زند و سخنی به گزاف نمی‌راند تا امپراتورانش را دلرباتر یا نفرت‌انگیزتر و زشت‌تر از آن‌چه بوده‌اند بنمایاند. از تشریح کوچک‌ترین جزئیات غفلت نکرده است، با این همه در میان صفحات نوشتهٔ او حال و هوای زمانه را

می‌توان احساس کرد. در کتاب او لغزش و خطاکاری امپراتوران و سرنوشت به نحوی شگرف به‌هم آمیخته و پیش از وقوع حوادث مهم و سرنوشت‌ساز سوئتونیوس بی‌استثنا از شگون‌های نیک و بد و سعد و نحس کواکب و پیشگویی منجمان و تطیّر (فال‌زنی با پرندگان) و سروش غیبی مشخصاً سخن به میان می‌آورد.

در مورد ترجمهٔ کتاب به چند نکته باید اشاره کرد. نخست، در ترجمهٔ فارسی *زندگی قیصرها* ترجمهٔ انگلیسی کاترین ادواردز، استاد زبان و ادبیات کلاسیک در کالج بیربک لندن، را که حاوی پیش‌گفتاری فاضلانه است و ترجمه‌ای امین شمرده می‌شود متن اساس قرار داده‌ایم و درعین‌حال ترجمهٔ او را کلمه به کلمه با ترجمهٔ دکتر الکساندر تامسن که در سال ۱۷۹۶ انتشار یافته و زبانی کهنه‌تر دارد مقابله کرده‌ایم تا ابهامی اگر بوده، که یقیناً نکات ابهام‌آمیز آن کم نبوده است، آن را برطرف کنیم و از ترجمهٔ مشهورتر رابرت گریوز تحت عنوان *دوازده قیصر* که خوانندگان فراوانی داشته و دارد در گذشته‌ایم چون ترجمهٔ گریوز به گفتهٔ خانم ادواردز ترجمه‌ای است آزاد و نه چندان وفادار به متن لاتینی.

نکتهٔ دوم مربوط می‌شود به ضبط نام‌های بی‌شمار کتاب. شماری از آن‌ها بسیار پرآوازه‌اند و معروف خاص و عام و شماری فقط به ضرورت نامی از آن‌ها برده شده است. در ضبط نام‌های خاص برای یکدستی در سراسر کتاب تلفظ لاتینی را ملاک قرار داده‌ایم و به ناچار از ضبط‌های مشهورتر که پاره‌ای با تلفظ انگلیسی و برخی با تلفظ فرانسوی به زبان فارسی راه یافته چشم‌پوشی کرده‌ایم. برای مثال 'سیسرون' را به لفظ لاتینی 'کیکرو' و 'سزار' را به صورت 'کایسار' ضبط کرده‌ایم. فقط دو استثنا در کار کرده‌ایم: یکی نام امپراتور 'نرون' است که در زبان لاتینی و نیز انگلیسی 'نرو' تلفظ می‌شود اما به ناچار همان ضبط یونانی این نام یعنی 'نرون' را که در فارسی متداول است به کار برده‌ایم. دوم، نام 'کایسار' را که در سراسر متن به همین صورت استفاده کرده‌ایم در عنوان کتاب ــ و آنجا که لقب محسوب می‌شود نه نام ــ به همان صورت آشنای 'قیصر' به کار برده‌ایم که معرب همان 'کایسار' است.

کتاب مشتمل بر دوازده زندگی‌نامه است که هر یک کتابی جداگانه است و به فصل‌های مختلف تقسیم شده است. در شماری از زندگی‌نامه‌ها تعداد فصل‌ها بسیار

است و گاه تا صد و یک فصل را شامل می‌شود و در شماری دیگر تعداد فصل‌ها به هشت می‌رسد. خود فصل‌ها نیز گاه طولانی است و مشتمل بر چندین صفحه و گاه کوتاه و حاوی چند جمله. فصل‌ها با علامت [] از یکدیگر جدا شده است و در هر صفحه از چند علامت * استفاده شده که به ترتیب صفحات در بخش یادداشت‌ها آمده و حاوی نام اشخاص، سال وقوع رویدادی خاص، توضیحاتی دربارهٔ عبارتی یا شعری یا نقل‌قولی یا کلمات و اصطلاحات خاص مربوط به رومیان باستان است.

در این‌جا وظیفهٔ خود می‌دانم از دوست فاضل و مترجم ارجمند جناب آقای خشایار دیهیمی که کتاب را برای ترجمه پیشنهاد کردند و اصل کتاب را در اختیار من گذاشتند صمیمانه تشکر کنم. نیز از دوست فرزانه‌ام مترجم گرانقدر جناب آقای هومن پناهنده که پیشنهادهایش متن را از نارسایی‌ها پیراست سپاسگزاری می‌کنم، گرچه مسئولیت کاستی‌های متنی که پیش رو دارید طبعاً بر عهدهٔ مترجم است. همچنین از جناب آقای همایی مدیر محترم نشر نی که ترجمهٔ این کتاب و چند کتاب قبلی من بی‌یاری بی‌دریغ ایشان میسر نمی‌گشت و از وی چندان لطف و مردمی دیده‌ام که از عهدهٔ سپاس آن یقیناً برنخواهم آمد و نیز از سرکار خانم روش مدیر محترم تولید و دیگر همکاران پرده‌نشین نشر نی سپاسگزاری می‌کنم.

احد علیقلیان

زندگی قیصرها

گایوس سوئتونیوس ترانکوئیلوس را عمدتاً با کتاب *زندگی قیصرها* که با دیکتاتور یولیوس کایسار (قیصر یولیوس) آغاز و به امپراتور دومیتیانوس ختم می‌شود می‌شناسند؛ کتابی که در دورهٔ زمامداری امپراتور هادریانوس (۳۸ـ۱۱۷ میلادی) انتشار یافت. سوئتونیوس احتمالاً در حدود سال ۷۰ میلادی در شمال افریقا یا ایتالیا چشم به جهان گشود. پدرش شهسواری رومی بود که در جنگ داخلی سال ۶۹ میلادی شرکت جسته بود. خود سوئتونیوس دست‌کم بخشی از دوران تحصیلش را در روم گذراند و دوست پلینیوس کهین بود و بارها از لطف و حمایت وی برخوردار گشت. از تکه‌های بازماندهٔ کتیبه‌ای در شمال افریقا چنین برمی‌آید که سوئتونیوس عهده‌دار مناصبی چند در دربار بوده و احتمالاً ترایانوس و یقیناً هادریانوس را خدمت می‌کرده است. از این رو از امتیاز دسترسی به کتابخانهٔ امپراتوری و شخص امپراتور برخوردار بوده است. در قطعه‌ای از کتاب *زندگی هادریانوس* به قلم نویسنده‌ای ناشناس چنین آمده که سوئتونیوس به سبب بی‌احترامی به سابینا، همسر هادریانوس، از خدمت معزول شده است. گذشته از *زندگی قیصرها* دیگر نوشته‌های او عبارت است از *مردان نامی* که بخش‌های پراکنده‌ای از آن برجا مانده (و در میان‌شان زندگی‌نامه‌های کوتاه ویرژیل، هوراس و لوکان به چشم می‌خورد) و بسیاری آثار دانشورانهٔ دیگر که اکنون کمابیش همگی از دست رفته است. سوئتونیوس احتمالاً پس از سال ۱۳۰ میلادی درگذشته است.

کاترین ادواردز استادیار ادبیات و تاریخ روم باستان در کالج بیربک لندن است. از دیگر تألیفات او می‌توان از *سیاست بی‌بند و باری در روم باستان* (کیمبریج ۱۹۹۳) و *نوشتن تاریخ روم: بررسی تاریخی متون مربوط به شهر روم* (کیمبریج ۱۹۹۶) نام برد.

مقدمه

زندگی قیصرها نوشتهٔ سوئتونیوس که با شرح زندگی یولیوس کایسار آغاز می‌شود و با سرگذشت امپراتور دومیتیانوس پایان می‌گیرد همچون منبع داستان‌های شگفت‌انگیز رذایل ـ و گاه نیز فضایل ـ امپراتوران جایگاهی همیشگی داشته است. سوئتونیوس حکایات تکان‌دهنده‌ای از تصمیم کالیگولا به گماردن اسب خویش به مقام کنسولی (*کالیگولا*، ۵۵) و آوازخواندن نرون به هنگام سوختن شهر روم (*نرون*، ۳۸) و شرحی آموزنده از تجدید بنای باشکوه روم (*آوگوستوس*، ۳۰ـ۲۸) و تصمیم تیتوس به برتر نهادن کشور بر عشق خویش به بِرِنیکه (عبارتی برگرفته از فصل هفتم *زندگی قیصرها* که گفته می‌شود الهام‌بخش بِرِنیس راسین بوده است) بر ما عرضه می‌دارد. از پس قرن‌ها امروز فرمانروایان بسا آرزو کنند که از ایشان به‌نام آوگوستوس یا تیتوس دیگری یاد کنند و بهراسند از این‌که نام کالیگولا یا نرون بر ایشان نهند.

در روزگاران اخیر درحالی‌که پاره‌ای از خوانندگان همچنان از مطالعهٔ کتاب سوئتونیوس همچون گنجینهٔ داستان‌های دلکش و، در واقع، گاه هراس‌انگیز لذت برده‌اند، بسیاری وی را منبع ناامیدکننده و نامعتبر «حقایق» زندگی امپراتوران روم به‌شمار آورده‌اند که دانشوران امروزی ناگزیرند (تا آن‌جا که ممکن باشد) متن آن را اصلاح کنند و نکاتی بر آن بیفزایند و آرایشی تازه به آن ببخشند تا روایتی یکدست از آن فراهم آید. با این همه، خواندن سوئتونیوس بدین‌گونه چه‌بسا به معنای غفلت از اهمیت

این نویسنده باشد. سوئتونیوس خود یقیناً روایتی به دست می‌دهد که ترتیب زمانی وقایع در آن چندان جایی ندارد و تکیه بر درستی داستان‌هایی که دربارهٔ قیصرها می‌گوید کاری است نسنجیده. اما آن‌چه دربارهٔ عجایب رفتار و کامیابی‌ها و فضایل و رذایل آنان بازگو می‌کند بصیرتی ارزشمند دربارهٔ مجادلات رومیان باستان دربارهٔ قدرت امپراتور و چگونگی کاربست آن به ما می‌بخشد.

بنا بر افسانه‌های رومی پادشاهان روم را بروتوسِ اول بیرون راند و در دورهٔ جمهوری رومیان خود را مخالف سرسخت پادشاهی به‌شمار می‌آوردند. اما اگرچه دعوی خودکامگی قیصر یولیوس فرجامی خونین یافت، وارث او، آوگوستوس، توانست حکومتی فردی بنا نهد و جاه و مقام خویش را برای وارثش بازگذارد. چگونه ممکن بود که مردی به‌تنهایی زمام امور را به‌دست گیرد ولی پادشاه نباشد؟ همان‌گونه که روایت سوئتونیوس آشکار می‌سازد (ر.ک.: *آوگوستوس* فصل ۷۰) حتی آوگوستوس که در سلوک با مردمان استاد بود چنان می‌نماید که گاه در باب انتظارات اتباعش به خطا داوری کرده باشد. قرنی پس از مرگ آوگوستوس (به روزگاری که سوئتونیوس کتابش را می‌نوشت) این پرسش که امپراتور چگونه باید رفتار کند هنوز هم پرسشی پیچیده به‌شمار می‌رفت. این از موضوعات اصلی مورد توجه سوئتونیوس در کتاب *زندگی قیصرها* است.

زندگی سوئتونیوس

گایوس سوئتونیوس ترانکویلوس در حدود سال ۷۰ میلادی در خانواده‌ای از اسواران (ر.ک.: «شهسواران رومی» در واژه‌نامه) احتمالاً اهل هیپورگیوس در شمال افریقا یا شاید خود ایتالیا چشم به جهان گشود. پدرش در جنگ‌های داخلی سال ۶۹ میلادی (اوتو، ۱۰) در لژیون سیزدهم منصب تریبون لشکری داشت. سوئتونیوس بخشی از ایام تحصیلش را در روم گذراند و مدتی را در مدارس فنون بلاغت سپری کرد و آن‌گاه به مشاغل دیوانی پرداخت. در حدود سال ۱۱۰ یا ۱۱۱ میلادی با حمایت پلینیوس کهین منصب تریبون لشکری در بریتانیا برایش فراهم شد اما آن را فرو گذاشت (پلینیوس، *نامه‌ها*، ۳/۸). به‌نظر می‌رسد که در چند مورد پلینیوس نقش حامی او را برعهده داشته و نیز امتیازات قانونی پدری را برایش فراهم کرده باشد ــ سوئتونیوس و زنش فرزندی

نداشتند (*نامه‌ها*، ۱۰/۹۴؛ ر.ک.: *آوگوستوس*، ۳۴ و یادداشت‌ها). از تکه‌های برجای‌ماندهٔ کتیبه‌ای در هیپو چنین برمی‌آید که سوئتونیوس مناصبی چند در دربار برعهده داشته ازجمله مدتی مسئول کتابخانه‌های امپراتوری در روم، زمانی سرپرست دیوان کتب، وقتی دیگر سرپرست دیوان مطالعات و احتمالاً عهده‌دار بایگانی شخص امپراتور و چندی نیز به‌عنوان سرپرست مراسلات مسئول مکاتبات شخص امپراتور بوده است (منصب اخیر در زمان امپراتور هادریانوس و مناصب پیشین احتمالاً در دورهٔ حکومت ترایانوس). این مناصب رسمی را احتمالاً باید گواه فضل ادبی سوئتونیوس به‌شمار آورد (مطالعات ادبی و منصب دیوانی از نظر سوئتونیوس و بسیاری از معاصرانش به‌هم پیوسته بود). این‌ها مناصب بسیار مهمی بود که موجب نزدیکی او به امپراتور گشت.

گفته می‌شود که *زندگی قیصرها* را سوئتونیوس به سپتیکوس کلاروس که از ۱۱۹ تا ۱۲۲ میلادی فرمانده پاسداران امپراتور بوده تقدیم کرده است. در قطعه‌ای از کتاب *زندگی هادریانوس* به قلم نویسنده‌ای گمنام (که در اواخر قرن سوم یا اوایل قرن چهارم نوشته شده) آمده است که سوئتونیوس و سپتیکوس هردو به علت بی‌احترامی به سابینا، زن هادریانوس، معزول شدند (۱۱/۳). بیش از این از زندگی شغلی او چیزی نمی‌دانیم، هرچند از بخشی از زندگی *تیتوس* (فصل ۱۰) چنین برمی‌آید که پس از سال ۱۳۰ نیز همچنان به نوشتن اشتغال داشته است. بنابراین اگرچه دقیقاً معلوم نیست که سوئتونیوس کی دست به کار نوشتن کتاب شده یا بخش‌های مختلف آن در چه زمانی انتشار یافته، می‌توان با اطمینان گفت که نگارش آن در دورهٔ زمامداری هادریانوس (۳۸ــ۱۱۷ میلادی) صورت گرفته است. گذشته از *زندگی قیصرها* که کمابیش بی‌کم‌وکاست به دست ما رسیده (فقط فصل‌های آغازین *قیصر یولیوس* از بین رفته) و زندگی‌نامهٔ قبلی او، *مردان نامی*، (که بخش‌های مربوط به زندگی ادیبان آن از گزند روزگار مصون مانده) سوئتونیوس رسالاتی چند به زبان‌های یونانی و لاتینی نیز نگاشته که از میان رفته، از آن جمله است رسالاتی مربوط به بازی‌ها و جشن‌های رومی، بازی‌های یونانی، روسپیان درباری مشهور، پادشاهان، مناصب دولتی، روم و سنن آن، سال رومی، جمهور کیکرو، دشنام‌های یونانی، اصطلاحات صحیح مربوط به جامه‌ها، نکات انتقادی در متون و نقایص جسمانی. این گسترهٔ علایق غالباً در *زندگی قیصرها* بازتاب یافته که

گنجینه‌ای از جزئیات را در دسترس خواننده قرار می‌دهد، خاصه در مورد بازی‌هایی که امپراتوران برگزار می‌کرده‌اند و نیز توصیف سیمای امپراتورها که چه‌بسا حاصل مطالعات او دربارهٔ نقایص جسمانی بوده باشد. سوئتونیوس نویسنده‌ای رومی در اوایل قرن دوم میلادی است اما مراتب فضلش در زبان یونانی حیرت‌انگیز است.

ساختار زندگی قیصرها

بیش‌تر *زندگی‌نامه‌ها* با شرحی دربارهٔ خانواده و تولد امپراتوران آغاز می‌شود که گاه همراه است با فال‌زنی (این بخش در *قیصر یولیوس* برجا نمانده). سوئتونیوس سپس شرحی از زندگی هر امپراتور تا زمان تکیه‌زدنش به بالاترین مسند قدرت به‌دست می‌دهد (این بخش در *قیصر یولیوس* طولانی و در بیش‌تر *زندگی‌نامه‌های* دیگر که امپراتوران در جوانی به قدرت می‌رسند بسیار کوتاه‌تر است). در *قیصر یولیوس* این مطلب به همراه شرح بازی‌ها در آیین پیروزی قیصر حدود نیمی از زندگی‌نامه را شامل می‌شود. آن‌گاه سوئتونیوس طرح خود را در مورد بخش‌های دیگر بیان می‌کند (فصل ۴۴): "دربارهٔ اجرای این نقشه‌ها اندیشه می‌کرد که مرگ مهلتش نداد. اما پیش از آن‌که شرح این مرگ را بازگویم بی‌مناسبت نمی‌دانم که خلاصه‌وار جزئیات سیما، رفتار، جامه، سلوک و مسائل مربوط به وظایف دیوانی و لشکری وی را به دست دهم." سوئتونیوس سپس به این موضوعات می‌پردازد و به ترتیب زمانی رویدادها توجهی نمی‌کند یا اگر بکند اندک است و سپس رفتار قیصر را که هر روز ستمگرانه‌تر از پیش می‌گردد شرح می‌دهد و آن را پیش‌درآمد دسیسه بر ضد وی، مرگ و خواندن وصیت‌نامه و تشییع جنازه و واکنش مردم نسبت به آن قرار می‌دهد.

سوئتونیوس در *زندگی‌نامهٔ آوگوستوس* آشکارا ترتیب زمانی را کنار می‌نهد و دلیلش را برای این‌که کتاب را براساس موضوع آراسته است به اجمال این‌گونه بیان می‌کند: "یعنی پس از بیان موضوعات عمدهٔ زندگی او به شرح یکایک جزئیات نه براساس توالی رویدادها بلکه برحسب موضوع [Per Species] خواهم پرداخت تا درک و ارزیابی آن آسان‌تر گردد" (*آوگوستوس*، ۹). هدف سوئتونیوس نه داستان‌سرایی بلکه دادن چکیده‌ای از زندگی هر فرمانروا به خواننده است. این شیوه گاه در خوانندگان روزگاران

بعدی به احساس بیزاری دامن می‌زند. فرانسیس بیکن در سدهٔ هفدهم چنین نظر می‌دهد: "زیرا آن‌گاه که اعمال نرون یا کلاودیوس را همراه با اوضاع زمانه، انگیزه‌ها و رویدادها در تاسیتوس می‌خوانم آن‌ها را تا این اندازه عجیب نمی‌یابم؛ اما هنگامی که این‌ها را در کتاب سوئتونیوس ترانکوئیلوس می‌خوانم که به‌صورت موضوعاتی برهم انباشته عرضه شده نه براساس ترتیب زمانی، به نظرم نابه‌هنجار و باورنکردنی‌تر می‌رسد؛ این گفته در مورد هر فلسفهٔ کاملی که به مقولات تکه‌تکه تقسیم شده باشد نیز صدق می‌کند.(۲) منتقدان دیگر نیز به این علت به فقدان ساختار زمانی در زندگی‌نامه‌ها معترض شده‌اند که چنین زندگی‌نامه‌هایی در نشان‌دادن رشد شخصیت یا توضیح بی‌ثباتی شخصیت ناکام می‌ماند.(۳)"

ساختار هر یک از زندگی‌نامه‌ها با دیگری تفاوت چشمگیر دارد. عنوان‌هایی که سوئتونیوس برمی‌گزیند لزوماً به ترتیب معینی مورد بحث قرار نمی‌گیرد. برای نمونه در *کالیگولا* هیچ شرحی از خانوادهٔ او داده نمی‌شود (مگر وصفی پرطول و تفصیل از پدرش)؛ اما در تیبریوس این شرح در همان آغاز آمده است. بخش‌های مربوط به سیما و عادات شخصی در نسبت با موضوعات دیگر همواره در جای معینی آورده نمی‌شود (گاه در آغاز، مانند *قیصر یولیوس*، و گاه پس از مرگ امپراتور آورده شده است). با این همه، اگرچه ترتیب‌ها متفاوت است بی‌حساب و کتاب نیست.

غالباً از سوئتونیوس انتقاد می‌کنند که بی‌هیچ ترتیب خاصی مشتی واقعیت را به خواننده عرضه می‌کند. به‌تازگی پاره‌ای از دانشوران بر آن شده‌اند تا در این داوری بازنگری کنند و برای این نگرش خود که سوئتونیوس را نویسندهٔ اثری پیچیده و دارای ظرافت‌های بسیار دانسته‌اند استدلال‌های قانع‌کننده آورده‌اند.(۴) ترتیب عرضهٔ مطالب گاه ممکن است مثلاً تأثیری کنایی دربرداشته باشد؛ در یکی از فصل‌های آغازین زندگی نرون (فصل ۹) علاقهٔ او به فرزندانش ستوده می‌شود، اما وقتی خواننده به اتهام زنای نرون با مادرش می‌رسد که سوئتونیوس بعداً (در فصل ۲۸) به آن می‌پردازد در این فضیلت ظاهری باید بازنگری کند. به همین‌گونه، در مورد دومیتیانوس، سوئتونیوس مجازات شهسواری رومی را به‌سبب آن‌که همسری را که به جرم زناکاری طلاقش داده دوباره به زنی می‌گیرد نیز در ضمن اعمال ستودنی وی می‌آورد (*دومیتیانوس*، ۸). چند

فصل پیش از آن سوئتونیوس به ما می‌گوید که دومیتیانوس زنش را به سبب ماجرای عاشقانه‌اش با پاریسِ بازیگر طلاق می‌دهد اما چون تاب دوری‌اش را ندارد دوباره با او ازدواج می‌کند (دومیتیانوس، ۳). سوئتونیوس آشکارا به ریاکاری امپراتور اشاره نمی‌کند بلکه با توصیف شخصیت وی آن را نمایان می‌سازد.

با توجه به نقش سوئتونیوس در دستگاه امپراتوری شاید شگفت نباشد اگر بخش مفصلی را به آیین ملک‌داری امپراتور اختصاص داده باشد. در مورد آوگوستوس می‌نویسد که وی نشان داده است که "چگونه توانسته در صلح و جنگ بر سراسر عالم فرمانروایی کند" (*آوگوستوس*، ۶۱). سوئتونیوس کارهای امپراتوران را در مورد شهر روم (ازجمله بناها و بازی‌ها) و ایتالیا و ولایات بررسی می‌کند. به رفتار آن‌ها با سنا، شهسواران رومی و مردم نظر می‌کند. کوشش‌های امپراتور را در راه دین مورد توجه قرار می‌دهد. در دنیای رومیان امپراتوران آخرین پناه بودند و معمولاً آنان را سرچشمهٔ دادگری به‌شمار می‌آوردند. در *زندگی قیصرها* توجه خاصی به شیوهٔ دادگستری هر امپراتور می‌شود (ر. ک. *کلاودیوس*، ۱۵ـ۱۴)(۵).

در بخش عمدهٔ *زندگی قیصرها* مقولات مختلف فضیلت و رذیلت نقش محوری دارد (رویکردی که در نوشته‌های زندگی‌نامه‌نویسان دیگر به چشم نمی‌خورد). سوئتونیوس به بررسی دقیق یکایک مقولات برگزیده دربارهٔ رفتار اخلاقی می‌پردازد و نمونه‌های متعددی از زندگی قیصرها را مثلاً برای نشان‌دادن گذشت یا آزمندی ایشان برمی‌گزیند. برای نمونه در زندگی‌نامهٔ تیبریوس از تجمل‌دوستی و شهوت‌پرستی وی آغاز می‌کند (فصل ۵ـ۴۲) و به آزمندی (فصل‌های ۹ـ۶۴) و ستمگری (فصل‌های ۶۲ـ۵۰) او می‌رسد.(۶) سوئتونیوس با پرداخت مطالبش به این شیوه ابزار رایج در بلاغت باستان، یعنی تقسیم موضوع به مقوله‌ها، را به‌کار می‌بندد. این کار ممکن است قدری موجب سردرگمی خواننده شود زیرا سوئتونیوس در بیش‌تر اوقات از موضوعی به موضوع دیگر می‌پرد بی‌آن‌که تغییر موضوع را به‌روشنی بیان کند.(۷) برای مثال در فصل ۲۶ نرون، سوئتونیوس پنج گونه رذیلت را برمی‌شمرد و بعد نمونه‌هایی از هر کدام ذکر می‌کند بی‌آن‌که معلوم کند که کدام حکایت نشان‌دهندهٔ کدام رذیلت خاص است.

در شماری از *زندگی‌نامه‌ها* رذیلت‌ها محور بحث است. زندگی *کالیگولا*، *نرون*، و

دومیتیانوس براساس تقسیم‌بندی ظاهراً ساده‌ای سازمان‌یافته است: نخست اعمال پسندیده و سپس جنایات فهرست شده است. سوئتونیوس در فصل ۲۲ *کالیگولا* می‌گوید: "تا این‌جا داستان ما دربارهٔ کالیگولای امپراتور بود، باقی آن باید دربارهٔ کالیگولای هیولا باشد." در فصل ۱۹ *نرون* نیز می‌گوید: "من این اعمال را که پاره‌ای‌شان سزاوار هیچ نکوهشی نیست و برخی حتی شایستهٔ قدری ستایش است در کنار هم آورده‌ام تا آن‌ها را از اعمال ننگین و جنایاتی که از این پس به آن‌ها خواهیم پرداخت جدا کنم." حال آن‌که در مورد دومیتیانوس می‌نویسد: "گرایش او به بخشش و درستکاری ادامه نیافت، هرچند سقوطش به ورطهٔ ستمگری سریع‌تر از سقوطش به دامان آزمندی رخ داد." (*دومیتیانوس*، ۱۰). به‌ویژه این سه زندگی‌نامه براساس طرح نقش برآب‌کردن انتظار [خواننده] پیش می‌رود (طرحی که نسخهٔ بدلش روایت او از امپراتور تیتوس است که برخلاف انتظار پارسامنش از کار درمی‌آید؛ ر.ک.: *تیبریوس*، ۷).

بسیاری از فضایل و رذایلی که سوئتونیوس وصف می‌کند آشکارا به نقش اجتماعی امپراتور مربوط می‌شود. اما آوازهٔ سوئتونیوس به این نیز هست که بخش مفصلی از کتابش را به شرح کامجویی‌های امپراتوران اختصاص می‌دهد (حتی در مورد آوگوستوس، آن استوانهٔ پارسایی، در دو فصل پر و پیمان، فصل‌های ۶۸ و ۶۹، به عشق‌بازی‌های او می‌پردازد). گرچه کریستین ژروم برآن بود که آزادی سوئتونیوس در نوشتن دربارهٔ امپراتوران با آزادی خود ایشان در زندگی همسری می‌کرد، بسیاری از منتقدان بعدی در نکوهش سوئتونیوس به دلیل گنجاندن مطالب هرزه درنگ نکرده‌اند. برای مثال جِی. دابلیو. داف این‌گونه نظر می‌دهد: «بخش عمدهٔ کتاب از سرشت وقایع فضاحت‌بار مبتنی بر حرف‌های خاله‌زنکی دربارهٔ امپراتوران مایه می‌گیرد که گردآوردهٔ ادیبی شایعه‌ساز است که در علاقه به جزئیات پیش پاافتاده و مسائل جنسی اندازه نگاه نمی‌دارد و از این رو روایتش از موضوعات نمی‌تواند علمی باشد.»(۸) جزئیات مربوط به آن‌چه شاید «زندگی خصوصی»اش بنامیم معمولاً در پایان زندگی‌نامه آورده می‌شود. سوئتونیوس پس از شرح زندگی لشکری و سیاسی آوگوستوس در فصل ۶۱ می‌نویسد: «اکنون به بحث دربارهٔ زندگی خصوصی و خانوادگی او می‌پردازم و شخصیت و سرگذشت او را در خانه و در کنار خانواده شرح خواهم داد، از دورهٔ جوانی تا روز مرگ.» اگرچه سوئتونیوس به یک

معنا زندگی خصوصی آوگوستوس را از فعالیت‌های اجتماعیش جدا می‌داند، آن را به هیچ‌رو "خصوصی" نمی‌انگارد. رومیان بنا بر سنت علاقه به زندگی خصوصی شخصیت‌های اجتماعی را روا می‌شمردند. خطابه‌های کیکرو آکنده است از شرح مبسوط بدکارگی‌ها و ریخت‌وپاش‌های رقیبانش که از نگاه بسیاری خوانندگان امروزی یکسره به موضوع مورد بحث بی‌ربط است؛ برای مخاطبان رومی این‌گونه جزئیات علاوه بر آن‌که مایهٔ سرگرمی بود نقشی اساسی در تعیین شخصیت افراد موردنظر نیز داشت.(۹)

پس جزئیاتی را که سوئتونیوس از زندگی "خصوصی" امپراتوران به‌دست می‌دهد نباید "حقایق ساده" انگاشت که برای ارضای کنجکاوی محض خواننده در متن گنجانده شده است. از نگاه رومیان یک شخصیت اجتماعی نکات فراوانی را دربارهٔ خود آشکار می‌ساخت: شیوهٔ آراستن خانه‌اش ـ خانهٔ بی‌پیرایهٔ آوگوستوس نشان می‌دهد که او خیال ستمگری در سر ندارد (آوگوستوس، ۷۲)؛ سبک لباس‌پوشیدنش ـ ردای گشادهٔ قیصر یولیوس از اشتهای بی‌اندازهٔ او به قدرت خبر می‌دهد (*قیصر یولیوس*، ۴۵) و آداب غذاخوردنش ـ عادت کلاودیوس به غذاخوردن بی‌هنگام نشانهٔ آشکار ناآگاهی او از رفتار شایستهٔ یک فرمانروا است (*کلاودیوس*، ۳۳). با همهٔ این‌ها، اگرچه چنین موضوعاتی دستمایهٔ داوری دربارهٔ چهره‌های اجتماعی تلقی می‌شد، موضوعات مناسب تاریخ‌نگاری به‌حساب نمی‌آمد. سوئتونیوس با گفتن این‌که آوگوستوس چه خوراکی را خوش می‌داشت و چه مناظری دیوارهای اتاق خواب تیبریوس را می‌آراست سرنخ‌هایی دربارهٔ زندگی امپراتوران به‌دست می‌دهد که نظیرش در آثار مورخان دیگر دیده نمی‌شود. در این‌جا نیز تضاد جالبی میان سوئتونیوس و زندگی‌نامه‌نویس هم‌قطارش پلوتارک، نویسندهٔ یونانی، دیده می‌شود که کتاب *قیصر یولیوس* او با سی و چند فصل کتاب سوئتونیوس دربارهٔ جزئیات زندگی خصوصی قیصر برابری نمی‌کند (فصل‌های ۷۵ـ۴۵).

زندگی‌نامه: سوئتونیوس و پلوتارک

سوئتونیوس از پلوتارک، دیگر زندگی‌نامه‌نویس بزرگ، (تولد پیش از سال ۵۰ و وفات پس از ۱۲۰ میلادی) که آثارش از عهد باستان بی‌گزند به دست ما رسیده چند سالی جوان‌تر بود. گذشته از *سنجش زندگی ناموران* (که زندگی‌نامهٔ قیصر یولیوس را نیز دربر دارد)

پلوتارک زندگی‌نامهٔ قیصرها را نیز پرداخته (که از آن میان زندگی‌نامه‌های گالبا و اوتو به‌جا مانده است). از زندگی‌نامه‌های دیرینه‌تر آثار چندانی نمانده است. با این‌که دانشوران امروزی سوئتونیوس و پلوتارک را گاه در شمار «مورخان» باستان آورده‌اند، اینان یقیناً خود را مورخ نمی‌پنداشتند. درواقع بررسی بیش‌تر رابطهٔ زندگی‌نامه‌نویسی و تاریخ مهم است، چه سوئتونیوس نیک آگاه بود که «زندگی قیصرها»یش «تاریخ نیست.»

پلوتارک در توصیف ویژگی‌های کارش وجه تمایز زندگی‌نامه و تاریخ را این‌گونه بیان می‌کند: "آن‌چه ما می‌نویسیم تاریخ نیست بلکه زندگی‌نامه است. و همیشه برجسته‌ترین کارها نیست که خصال نیک و بد آدمی را نمایان می‌سازد: معمولاً نکته‌ای جزیی، کلمه‌ای یا لطیفه‌ای شناخت دقیق‌تری از شخصیت فرد به‌دست می‌دهد تا نبردهایی که در آن‌ها هزاران تن کشته می‌شوند یا بزرگ‌ترین جنگ‌ها یا شهربندان" (*اسکندر کبیر* ۲ـ۱/۱). (۱۰) این تأکید بر جزئیات و اشارات سرسری نکتهٔ مهمی است که باز هم به آن خواهیم پرداخت. نویسندهٔ یونانی دیگری، پولوبیوس مورخ (ت ۲۰۰ ق.م، و ۱۱۸ ق.م، *تواریخ*، ۱۰/۲۴)، قرن‌ها پیش از این دو به تمایزی از این دست اشاره کرده بود. این تمایز مورد توجه خاص زندگی‌نامه‌نویسانی بود که دربارهٔ شخصیت‌های برجستهٔ سیاسی کتاب می‌نوشتند نه دربارهٔ چهره‌های ادبی. در نوشته‌های سوئتونیوس چیزی مانند آن برجا نمانده اما چه‌بسا در فصل‌های آغازین زندگی نخستین امپراتور، قیصر یولیوس، که از بین رفته موضوعاتی از این دست مطرح شده باشد.

ویژگی «غیرتاریخی» کتاب سوئتونیوس بسیار نمایان‌تر از کتاب پلوتارک است زیرا برخلاف رویکرد موضوعی سوئتونیوس، پلوتارک کتابش را اساساً به ترتیب زمانی سامان داده است؛ برای مثال، پلوتارک شرح نسبتاً کاملی از جنگ‌های قیصر یولیوس فراهم می‌کند، حال آن‌که سوئتونیوس ده‌سال جنگ گل را فقط در یک بند خلاصه می‌کند، گو این‌که در جای دیگر برای نمایاندن خصایل شخصی قیصر یولیوس به رویدادهای متعدد جنگ‌های وی اشاره می‌کند. رویکرد سوئتونیوس را شاید بیش از رویکرد پلوتارک بتوان مبتنی بر سنت‌های باستانی دانست. پلوتارک هدف زندگی*نامه‌ها*یش را تعلیم اخلاقی خوانندگان قلمداد می‌کند، باشد که با سرمشق قراردادن نمونه‌های فضیلت خود آدم‌های بافضیلت‌تری گردند (*پریکلس*، ۲ـ۱؛ *آیمیلیوس پائولوس*، ۱). به‌طور کلی پلوتارک به

مدح رغبت بیش‌تری نشان می‌دهد، اگرچه در نمونه‌های اخلاقی بد نیز ارزش‌هایی می‌بیند (دمتریوس ۷ـ۱/۴). نوشته‌های پلوتارک همچنین علاقهٔ او را به تحلیل روان‌شناختی آشکار می‌سازد، با عباراتی که خوانندهٔ امروزی آن را به‌آسانی درک می‌کند (یا دست‌کم آن را آشنا می‌یابد). با این همه، حتی پلوتارک نیز بدان گونه که ما می‌پنداریم به فرد اهمیت چندانی نمی‌دهد. همان‌گونه که مومیگلیانو اشاره می‌کند: "این موضوع تأمل‌برانگیز است که زندگی‌نامه‌نویسان یونانی و رومی غالباً مجموعه‌ای از زندگی‌نامه‌های مردانی از یک سنخ را نوشته‌اند ـ سرداران لشکر، فیلسوفان، عوام‌فریبان ـ و از این‌رو چنین می‌نماید که به نوع توجه داشته‌اند نه به فرد."(۱۱)

شاید بتوان حدس زد که دست‌کم یکی از علل تصمیم سوئتونیوس به کنارنهادن ترتیب زمانی به‌عنوان اصل سامان‌بخش اثرش پاسخ به *تواریخ* و *سالنامه‌های* تاسیتوس بوده است که، گرچه در قالب تاریخ جای می‌گیرد، ضرورتاً بر دورهٔ حکومت امپراتورها متمرکز است (و از تیبریوس تا دومیتیانوس را دربرمی‌گیرد). نکته‌ای که باید به‌خاطر بسپاریم آن است که زندگی‌نامه‌نویس از خوانندگانش قدری آگاهی از چارچوب تاریخی را توقع دارد. درواقع سوئتونیوس در بازگویی حکایات غالباً نام کسانی را که به احتمال فراوان شناخته شده‌اند حذف می‌کند (گرایشی که در زندگی‌نامه‌های امپراتوران متأخر بیش‌تر به چشم می‌خورد).(۱۲) جنگ و سیاست موضوعات خاصِ تاریخ بود. زندگی‌نامه، چنان‌که دیدیم، می‌تواند طیف بسیار گسترده‌تری از موضوعات، ازجمله موضوعات نسبتاً پیش‌پاافتاده، را دربرگیرد.

شخصیت و علیت

هدف سوئتونیوس آن است که به شیوه‌های گوناگون بینشی در مورد خصایل هریک از قیصرها به خواننده بدهد. بازگوکردن جزئیاتی در مورد سلیقه‌های شخصی آنان نقش مهمی در این کار ایفا می‌کند. عرصه‌های دیگری که سوئتونیوس بر آن‌ها تأکید می‌ورزد در پاره‌ای موارد سبک ادبی امپراتور را نیز شامل می‌شود. فرهنگ ادبی را در بازنمایی احوال شخصی امپراتوران نباید کم‌ارج بدانیم ـ خاصه در مورد سناتورها و اسواران گزیده. یکی از نشانه‌های آشکار دیوانگی کالیگولا نفرت او از نویسندگان کلاسیک مقبول

همگان، ویرژیل و لیویوس، است (*کالیگولا*، ۳۴). بسیاری از امپراتوران آثار خویش را بر دوستان و آشنایان می‌خواندند و از آنان توقع ستایشی از سر آگاهی داشتند (برای نمونه ر.ک.: *آوگوستوس*، ۸۵، *کلاودیوس*، ۴۱ و *دومیتیانوس*، ۲). وانگهی همان‌گونه که سوئتونیوس خود به‌روشنی بیان می‌کند، سبک ادبی نشانهٔ مهم شخصیت افراد انگاشته می‌شد (برای مثال ر.ک.: *آوگوستوس*، ۸۶ و *دومیتیانوس*، ۲۰). دیگر نویسندگان باستانی نیز همواره این دو را به هم پیوند می‌زدند. برای مثال سنکای کهین، نویسندهٔ معاصر امپراتور نرون، در مورد مایکناس از معاشران آوگوستوس می‌گوید که طرز گفتارش زنانه است، چنان‌که راه رفتنش؛ و شیوهٔ ناهنجار آرایش کلماتش نشان می‌دهد که نویسنده‌اش "نامتعارف، نامعقول و عجیب و غریب" است (*نامه‌ها*، ۶۴/۴-۱۱۴). بنابراین، این‌که آوگوستوس شیوا و بی‌تکلف می‌نویسد (*آوگوستوس*، ۸۶) یا سبک ادبی کلاودیوس از ذوق سلیم بی‌بهره است (*کلاودیوس*، ۴۱) از نظر وی مهم است.

چنین پنداشته می‌شد که رنگ رخساره نیز از ضمیر آدمیان خبر می‌دهد و سوئتونیوس شرحی مختصر از سیمای ظاهری هریک از امپراتوران به‌دست می‌دهد. به‌طور کلی سوئتونیوس امپراتورانی را خوش می‌دارد که سیمایی دلپذیر دارند (مثلاً *آوگوستوس*، ۷۹)، از آنانی که زشت‌اند عیب‌جویی می‌کند (برای مثال، *کالیگولا*، ۵۰). علم باستانی چهره‌شناسی (که ظاهراً سوئتونیوس با آن آشنا است) طرحی پیچیده برای تفسیر ویژگی‌های ظاهری فراهم می‌کند. همان‌گونه که تامسین بارتن به‌تازگی نشان داده است، سوئتونیوس در توصیف نرون بر پوست پلنگانهٔ او تأکید می‌کند و از این رو تلویحاً به شباهت او به پلنگ اشاره می‌کند که نماد خصلت‌های شریرانه و زنانه است، و درعین حال چشمان کم‌سویش را می‌توان نشانهٔ جبن و پاهای دراز و لاغرش را علامت شهوت‌پرستی دانست.(۱۳)

غالباً به این نکته اشاره می‌شود که در دوران باستان مردم می‌پنداشتند که سرشت آدمی از بدو تولد دگرگون‌ناپذیر است. سوئتونیوس در مورد چندتن از امپراتوران می‌گوید که حتی در جوانی نیز نشانه‌هایی از رذیلت‌هایی را نمایان ساختند که بعدها در زندگی آن‌ها راکامل‌تر به نمایش گذاشتند (به‌ویژه ر.ک.: *تیبریوس*، ۵۷، *کالیگولا*، ۱۱، *نرون*، ۲۶ و *دومیتیانوس*، ۱). تنها استثنا امپراتور اوتو است. سوئتونیوس نخست تصویر مردی را بر

ما عرضه می‌دارد که خویشتن را به دست لذت‌های تن سپرده است، یار غار نرون که در همهٔ رذیلت‌ها با وی شریک است. اما همین مرد شاید شرافتمندانه‌ترین مرگ را در میان همهٔ دوازده قیصر داشته است (در مورد چگونگی مرگ همچون سنگ محک ارزش فرد در صفحات بعد بحث خواهیم کرد).

با این همه، بسیار حایز اهمیت است که تقریباً هیچ‌گاه به‌نظر نمی‌رسد که سوئتونیوس دل‌مشغول این باشد که چرا امپراتوران چنین و چنانند (اگرچه این نکته را القا می‌کند که تهیدستی و ترس ضعف‌های شخصیت دومیتیانوس را دوچندان کرد، *دومیتیانوس*، ۳). این یکی از نمایان‌ترین وجوه تمایز "زندگی‌نامه‌ها"ی سوئتونیوس با زندگی‌نامه‌های روزگار ما است. زندگی‌نامه‌نویسان امروزی به پیروی از رویکردی که *ناموران دورهٔ ویکتوریا* (۱۹۱۸) نوشتهٔ لیتن استریچی بنیاد نهاد عموماً در پی توضیح خصلت‌های شخصیت‌هایشان بوده‌اند. برای مثال لطمه‌های دوران کودکی یا رابطه با والدین در این زمینه معمولاً نقش حیاتی برعهده دارد. در بیش‌تر مواقع تمایلات جنسی فرد همچون کلید شخصیتش نمایانده می‌شود. البته، چنان که دیدیم، رفتار جنسی نقش مهمی در *زندگی‌نامه‌های* سوئتونیوس ایفا می‌کند. از نگاه بسیاری خوانندگان، خوشگذرانی تیبریوس با کودکان خردسال به هنگام آب‌تنی یا رفتار کالیگولا با زنان سناتورها به گونه‌ای که پنداری زنان بردهٔ اویند ازجمله به یادماندنی‌ترین ماجراهاست. اما سوئتونیوس این داستان‌ها را چنان عرضه نمی‌کند که گویی نقش تبیین‌کننده دارند. بلکه تمایلات جنسی فقط میدان دیگری می‌گشاید که در آن می‌توان به داوری و مقایسهٔ امپراتوران نشست.

مرگ

مرگ و تشییع جنازهٔ هر قیصر، چنان‌که انتظار می‌رود، بخش پایانی زندگی اوست. اما باید به تأکیدی که سوئتونیوس بر چگونگی مرگ هر قیصر می‌نهد و به صفحات پرشماری که غالباً به روایت این مرگ اختصاص می‌دهد توجه کنیم. در آثار سوئتونیوس، چنان‌که در بیش‌تر ادبیات لاتینی، مرگ به‌صورت لحظهٔ آزمون بر ما عرضه می‌گردد. رومیان باستان از خواندن نوشته‌های مربوط به مرگ مردان نامی لذت فراوانی می‌بردند و گواه ما تعبیری

است که کیکرو، نویسندهٔ میانهٔ قرن اول پیش از میلاد، در نامه‌ای به دوستش لوکیوس مورخ به‌کار می‌برد: «رویدادهای مهم و گوناگون در زندگی مردانِ سرآمد برانگیزانندهٔ شگفتی، دلهرهٔ انتظار، لذت، پریشانی، امید و هراس است؛ اما راستی را اگر فرجام کار ایشان مرگی به یادماندنی باشد ذهن خواننده از سرورانگیزترین لذت‌ها سرشار می‌گردد» (*نامه‌هایی به دوستان*، ۱۲/۵، ۵). به‌نظر می‌رسد که این‌گونه ادبیات در دورهٔ پادشاهی و به‌ویژه در سال‌های آغازین زندگی سوئتونیوس حتی رواج بیش‌تری یافت. برای نمونه، تیتینیوس کاپیتو، رئیس دیوان مکاتبات در حکومت دومیتیانوس و امپراتوران بعدی، دربارهٔ مرگ مردان نامی مطلب می‌نوشت (براساس گفتهٔ پلینیوس، *نامه‌ها*، ۸، ۱۲). همچنین گایوس فانیوس دربارهٔ سرنوشت کسانی که در دورهٔ حکومت نرون کشته یا تبعید شدند سه کتاب نوشت (پلینیوس، *نامه‌ها*، ۵/۵/۳).

به‌نظر می‌رسد که سوئتونیوس از این سنت تأثیر بسیار پذیرفته باشد. مرگ امپراتوران از جمله موارد عمده‌ای است که سوئتونیوس به شیوهٔ روایت روی می‌آورد.(۱۴) روایت سوئتونیوس از مرگ قیصر یولیوس (*قیصر یولیوس*، ۲ـ۸۱) و نرون (*نرون*، ۹ـ۴۰) ازجمله گیراترین فصل‌ها در نوشتهٔ اوست. نخستین ضربه‌هایی که بر تن قیصر وارد می‌شود و واکنش او به آن‌ها به‌دقت تصویر شده است. تصویر روشن واپسین را از جنازهٔ قیصر می‌دهد که درحالی‌که "یک دستش فرو آویخته است" حمل می‌شود (فصل ۸۲). سوئتونیوس ما را با خود به واپسین سفر هول‌انگیز نرون می‌برد و هر مرحله از تکاپوی بی‌سرانجام او را برای پایان‌دادن به زندگیش بازگو می‌کند. روایت او از کشتن کالیگولا نیز پر از جزئیات گویاست (*کالیگولا*، ۵۸). *زندگی دومیتیانوس* گرچه کوتاه است، سه فصل بلند (۱۷ـ۱۵) به نشانه‌های مرگ نزدیک او و روایت خود مرگ اختصاص دارد که با تقلای دیوانه‌وار دومیتیانوس برای بیرون‌کشیدن خنجر از دست پیشکار خائن به اوج می‌رسد. روایت‌های گوناگون از سخنان گالبا در دم مرگ که به دست سربازان رومی کشته می‌شود داوری دربارهٔ این امپراتور را دشوار می‌سازد (*گالبا*، ۲۰). حتی مرگ‌هایی که تا این اندازه پرماجرا نیست بسیار اهمیت دارد. آوگوستوس، امپراتور نمونه، درحالی‌که آخرین سطرهای نمایشی کمدی را بر زبان می‌راند آسوده می‌میرد (آوگوستوس، ۹۹). آیا

سوئتونیوس (یا آوگوستوس) دعوت‌مان می‌کند که زندگی امپراتور را چونان قطعه‌ای از نمایشی بسیار ماهرانه بینگاریم؟

شگون‌ها، نشانه‌ها و خواب

حکایت شگون‌ها، نشانه‌ها و نیز طالع‌بینی بخشی مهمی از زندگی‌نامه‌های سوئتونیوس را تشکیل می‌دهد. (گرچه در آثار دانشوران امروزی به این‌ها توجه چندانی نشده است). این حکایات معمولاً به تولد و مرگ و به قدرت‌رسیدن افراد مربوط می‌شود. به قدرت‌رسیدن تیبریوس را عقابی که بر بام خانهٔ او در جزیرهٔ رودس آشیانه کرده خبر می‌دهد (*تیبریوس*، ۱۴) روییدن شاخه‌ای بی‌اندازه بزرگ بر درختی مقدس نزد مارس[۱] نشان از به قدرت‌رسیدن وسپاسیانوس در آینده دارد (*وسپاسیانوس*، ۵). هنگامی که در مراسم قربانی موی پسر نوجوانی سفید می‌گردد آن را گواه آن می‌دانند که فرمانروایی جوان، نرون، جایش را به فرمانروایی پیر خواهد سپرد (*گالبا*، ۸). گاه که مرگ یک امپراتور نزدیک است آذرخش به مجسمه‌ها و گورها اصابت می‌کند (برای مثال *آوگوستوس*، ۹۷؛ *کلاودیوس*، ۴۶؛ *دومیتیانوس*، ۱۵) یا درختان می‌خشکند (برای مثال *گالبا*، ۱؛ *دومیتیانوس*، ۱۵). همهٔ این شگون‌های ادعایی که سوئتونیوس به آن‌ها اشاره می‌کند نزد او پذیرفته نیست، برای مثال این داستان را که نرون در نوزادی مارها را خفه می‌کند به شایعات نسبت می‌دهد (*نرون*، ۶). اما در بیش‌تر مواقع قدرت پیشگویانهٔ این داستان‌ها را بدیهی می‌انگارد و بر حماقت آنان که آن‌ها را نادیده می‌گیرند تأکید می‌کند.(۱۵)

خواب نیز نقش پیشگویانهٔ مهمی دارد. شبی که فردایش قیصر یولیوس کشته می‌شود زنش کالپورنیا خواب می‌بیند که شوهرش در آغوشش کشته می‌شود (*قیصر یولیوس*، ۸۱). نرون در خواب می‌بیند که تندیس‌های مردمان شکست‌خورده در تئاتر پومپیوس زنده می‌شوند و گرد او حلقه می‌زنند (*نرون*، ۴۶). چندی بعد که گل‌ها سر به شورش برمی‌دارند هشدار این خواب راست می‌آید. باز هم برخلاف درک امروزیان (به‌ویژه پیروان فروید) از پویایی شخصیت، در تعبیر خواب در دوران باستان امور جنسی

۱. Mars، خدای جنگ که نگاهبان گیاهان نیز بود و شکوفایی آن‌ها را تضمین می‌کرد.

عنصری بنیادی به‌شمار نمی‌آمد. درواقع خواب‌گزاران باستان به جای آن‌که خواب ارابه‌های تیزرو را به امور جنسی نسبت دهند، خواب‌دیدن دربارهٔ امور جنسی را به‌راستی به چیزهای دیگری تعبیر می‌کردند.(۱۶) وقتی قیصر یولیوس خواب می‌بیند که با مادر خویش هماغوش گشته (*قیصر یولیوس*، ۷) آن را نشانه‌ای بسیار خوب می‌دانند: «چه خواب‌گزاران آن را به نشانهٔ فرمانروایی وی بر جهان تعبیر می‌کنند چون مادرش، که در خواب تسلیم وی می‌شود، چیزی جز زمین نیست که مادر همه به‌شمار می‌رود.» بنابراین در این‌جا نیز بخش‌هایی از *زندگی‌نامه‌های* سوئتونیوس که دانشوران امروزی غالباً آن‌ها را نادیده می‌گیرند شایستهٔ توجه است.

رمزگشایی تصویر امپراتور؟

سوئتونیوس برآن شد تا زندگی دوازده مرد را بنویسد نه زندگی فقط یک تن را. اگر بناست به تفاوت‌های ظریف *زندگی قیصرها* پی ببریم می‌بایست آن‌ها را با هم بسنجیم. تا حد زیادی معنای داستان‌هایی را که دربارهٔ یک فرمانروا به ما می‌گوید فقط آن‌گاه درمی‌یابیم که آن‌ها را با داستان‌های فرمانروایان دیگر بسنجیم. قیصر یولیوس که سر در راه سوداهای مستبدانه‌اش می‌بازد نمونه‌ای دردسرآفرین بود. به‌نظر می‌رسد که معیار را آوگوستوس برای جانشینانش معین کرده باشد که در *زندگی قیصرها* حکم مرجع را دارد. امپراتوران دیگر، دست‌کم به‌طور تلویحی، براساس همانندی یا ناهمانندی با او ستوده یا نکوهیده می‌شوند. داوری معاصران‌شان نیز به احتمال فراوان همین‌گونه بوده است. سوئتونیوس به ما می‌گوید که نرون در آغاز فرمانروایی‌اش وعده داد که به پیروی از سرمشق آوگوستوس حکومت کند (*نرون*، ۱۰).

امپراتورانی که از الگوی آرمانی آوگوستوس منحرف می‌شوند برپایهٔ الگوهای دیگری تصویر شده‌اند. در این‌جا چهرهٔ تأثیرگذار، که تبارنامهٔ ادبی دیرینه‌ای دارد، فرمانروای مستبد شرقی است که خودکامگی بی‌رحمانه و بی‌لگامش روی دیگرِ اشتهای سیری‌ناپذیر و مهارنشدنی‌اش در بستر و بر سر سفره و جاهای دیگر است. غالباً داستان‌های مشابهی دربارهٔ فرمانروایان مختلف نقل می‌شود؛ امپراتوران «بد» زنان و پسران والاتبار را می‌فریبند و ثروت هنگفتی در راه لذت‌های نامتعارف و کشتن

سناتورهای بی‌گناه صرف می‌کنند. اتهام بیدادگری آشکار جزئی از بخش‌های اصلی در داستان‌های فراوانی است که به‌ویژه دربارهٔ کالیگولا، نرون و دومیتیانوس گفته می‌شود. برای مثال، کالیگولا آن‌گاه که در حال ساختن پلی از قایق‌ها به آن سوی خلیج ناپل است آشکارا به خشایارشا ایرانی، نمونهٔ اعلای فرمانروایان مستبد، تشبیه می‌شود (*کالیگولا*، ۱۹). درواقع چه‌بسا انتظار داشته باشیم که چنین داستان‌هایی حتی دربارهٔ امپراتوری گفته شود که به دلایلی یکسره متفاوت ناپسند باشد. امپراتوری که احترامی در خور به گزیدگان رومی نگذارده است (و نظر همین گزیدگان است که به دست ما رسیده) باید انتظار داشته باشد که هیولای شهوات عنان‌گسیخته معرفی‌اش کنند. برای مثال، هنگام خواندن *نرون* سوئتونیوس نباید فراموش کنیم که این داستان برپایهٔ روایت‌های دورهٔ امپراتوران فلاویوسی (وسپاسیانوس، تیتوس و دومیتیانوس) پرداخته شده که علاقه‌ای فراوان به بی‌اعتبارکردن آخرین امپراتور خاندان یولیو-کلاودیوسی داشته‌اند. چنان‌که پس از این خواهیم دید، آفرینش مبتنی بر قوهٔ تخیل در عهد باستان در نویسنده‌ای هجوگو غالباً خصلتی پسندیده به‌شمار می‌آمد (صفحهٔ ۳۶). خوانندگان سوئتونیوس در روزگاران کهن توقع داشتند که توصیف او از رذیلت‌های امپراتوران با آب و تاب همراه باشد.

شارحان دانشور معمولاً رذایل نفرت‌انگیزی را که سوئتونیوس به امپراتورانش نسبت می‌دهد نادیده می‌گیرند. سوئتونیوس در *نرون*، فصل ۲۹، صحنهٔ نمایش ازدواجی را بازگو می‌کند که در آن دوروفوروس، بردهٔ آزادشدهٔ نرون، نقش داماد و نرون نقش عروس را بازی می‌کنند ــ شب عروسی «نرون حتی فریادها و جیغ‌های باکرگان را به هنگام زفاف تقلید می‌کند.» مفسران امروزی اگر هم در این‌جا درنگی می‌کنند فقط به دلیل اختلاف در مورد هویت بردهٔ آزادشده است. اما خواه بردهٔ آزادشده دوروفوروس باشد خواه پیتاگوراس یا به احتمال فراوان اصلاً چنین حادثه‌ای رخ نداده باشد، این داستان در روایت سوئتونیوس به‌عنوان مظهر بدکارگی نرون نقش مهمی دارد. مردی که به رفیع‌ترین جایگاه قدرت در جهان دست یافته خویشتن را تسلیم یک بردهٔ سابق می‌کند. نه همان نقش زن را در این رابطهٔ عشقی برعهده می‌گیرد بلکه این نقش را به پیرایه‌های شنیداری نفرت‌انگیز واقعی می‌آراید ــ که باز هم یادآور حرفهٔ شرم‌آور نرون در بازیگری

در نقش هنرپیشهٔ اول زن نمایش است (ازجمله در نقش کاناکه به هنگام زادن نوزاد حرامزاده‌اش؛ *نرون*، ۲۱).

اوتو و ویتلیوس هر دو دست‌کم شماری از رذایل نرون را بازمی‌تابانند (*اوتو*، ۲، ۷، آن‌جا که وی را "نرون" می‌خوانند؛ *ویتلیوس*، ۴). اما آیا طبیعی نیست که چنین کنند؟ فلاویوس‌های پیروز بی‌گمان مشوق کسانی بودند که اسلاف بلافصل‌شان را مستعد بدترین زیاده‌روی‌ها در تجمل و شهوت‌پرستی می‌نمایاندند. به گفتهٔ سوئتونیوس شگفت‌آور است که هنگام جوانیِ تیتوس مردم با مقایسهٔ آشکار او با نرون دل‌نگرانی خویش را از رهبر آینده‌شان بیان می‌کردند (*تیتوس*، ۷). خوانندگان سوئتونیوس باید نسبت به شیوه‌های تأثیرگذاری تصویری قالبی، مانند تصویر یک ستمگر، بر بازنمایی شخصیت یک امپراتور یا الگوقراردادن یک امپراتور برای بازنمایی شخصیت امپراتوری دیگر هشیار باشند.(۱۷)

در نگاه نخست، رویکرد سوئتونیوس گاه شاید مدح امپراتوران بنماید. سخن پلینیوس کهین در ستایش ترایانوس، که تنها نمونهٔ برجامانده از آغاز دورهٔ پادشاهی (که بعدها الگوی این‌گونه سخنان گشت) است، برمبنای مجموعه‌ای از تضادها میان فضایل ترایانوس و رذایل پیشینیان بیان شده است. اما این شباهت چه‌بسا گمراه‌کننده باشد. مدیحهٔ پلینیوس تصویری روشن و یکدست از آن‌چه امپراتور باید به آن مانند باشد به‌دست می‌دهد، سرداری بزرگ، سرچشمهٔ داد، آزادمنش اما نه به آن پایه که بازی به راه اندازد، و مانند آن. تصویری که از کتاب سوئتونیوس پدیدار می‌شود وضوح بسیار کم‌تری دارد. رسیدن به مقام سرداری بزرگ، حتی برای یک امپراتور، تا چه اندازه دلخواه بود؟ سوئتونیوس اشاره می‌کند که نرون علاقه‌ای به گسترش امپراتوری نداشت (*نرون*، ۱۸). این نکته شاید نوعی انتقاد به‌نظر آید اما در نیمهٔ نخست زندگی‌نامهٔ سوئتونیوس آورده شده است، یعنی آن بخشی که اعمال نرون را «سزاوار هیچ نکوهشی نمی‌داند» یا حتی «سزاوار قدری ستایش می‌داند» (*نرون*، ۱۹). و شاید بتوان به این نکته نیز اشاره کرد که سوئتونیوس آوگوستوس را نیز برکنار از جاه‌طلبی برای گسترش امپراتوری نشان می‌دهد (*آوگوستوس*، ۲۱).

اگرچه در روم بنا بر سنت، تاریخ را مردانی که به کارهای دیوانی اشتغال داشتند برای

خوانندگانی با پیشینهٔ مشابه می‌نگاشتند، دیدگاه ــ و مخاطب ــ کتاب سوئتونیوس به این اندازه مشخص نیست. این‌که سوئتونیوس را باید سخنگوی «حزب» شهسواران (نمایندگان گزیدگانِ دیوانیِ نوپا و بیگانه با اشرافیت سنتی سناتورها) به‌شمار آورد دیدگاهی است که فرانچسکو دولاکورته پیش نهاد و اوژن سیزک آن را بسط داد.(۱۸) به‌تازگی پژوهشگران تردید کرده‌اند که دیدگاه‌های «سناتورها» و «اسواران» را بتوان به‌وضوح از هم تشخیص داد. در *زندگی قیصرها* چیز چندانی نیست که سناتورها بر آن خرده بگیرند (هرچند بی‌علاقگی نسبی سوئتونیوس به عظمت نظامی شاید موافق ذوق عده‌ای از آنان نباشد). درواقع درمی‌یابیم که سوئتونیوس تلویحاً مخالف این طرح است که اسواران و بردگان آزادشده را به جای سناتورها به فرماندهی لشکرها بگمارند (*نرون*، ۳۷).

همچنین گفته شده است که *زندگی قیصرها* را می‌توان بیانیه‌ای خطاب به هادریانوس تلقی کرد. وَلس ـ هدریل تأکید می‌کند که اگرچه شاید سوئتونیوس را در این مورد که رفتار امپراتوران چگونه باید باشد با دوستش پلینیوس همداستان بدانیم، *زندگی قیصرهای* سوئتونیوس، برخلاف مدیحهٔ پلینیوس دربارهٔ امپراتور ترآیانوس، رهنمود مشخصی عرضه نمی‌کند. «هدف غایی بیش‌تر پیش‌فرض‌های *قیصرها* است نه نتیجه‌گیری آن».(۱۹) اما در این‌جا نیز با این پرسش روبه‌رو هستیم: هدف غایی یکپارچه تا چه اندازه حتی به‌طور تلویحی وجود دارد؟

سوئتونیوس در استفاده از منابع پراکنده‌گزین است (در این باره بیش‌تر بحث خواهیم کرد) و روایت خود او از قیصرها معمولاً به طرز ناخوشایندی پراکنده است. برای مثال، تاون‌اند به‌دلیل عدم «کوشش آگاهانه برای خلق شخصیتی سازگار بدان‌گونه که در پلوتارک می‌بینیم» از سوئتونیوس خرده می‌گیرد.(۲۰) او با حالتی سرزنش‌آمیز اشاره می‌کند که سوئتونیوس «هرگز نظر روشنی دربارهٔ ماهیت واقعی موضوعش نمی‌دهد.»(۲۱) گاه به نظر می‌رسد که سوئتونیوس پرده‌ای رنگارنگ از دیدگاه‌های مختلف را دربارهٔ فردی به نمایش می‌گذارد بی‌آن‌که ضرورت سازگارکردن آن‌ها را حس کند. برای مثال، فصل ۲۵ زندگی کلاودیوس شرحی دور و دراز به‌دست می‌دهد از اقداماتی که در نگاه اول به‌نظر می‌رسد که خود امپراتور آغازگر آن‌ها بوده و کاملاً با علایق

او، بدان‌گونه که سوئتونیوس آن‌ها را به‌صورتی کلی‌تر بیان می‌کند، سازگار است (مردم ایلیوم را از خراج معاف می‌کند و کارش را با ارجاع به سندی قدیمی توجیه می‌کند؛ برای گرامیداشت پیمان با پادشاهان بیگانه آیین‌های دینی پیچیدهٔ روزگار باستانی باشکوه را به‌جا می‌آورد). با این همه، این فصل با اعلام این نکته پایان می‌پذیرد که «او این کارها و کارهای دیگر را... نه‌چندان بر پایهٔ داوری خویش بلکه براساس رأی زنان و بردگان آزادشده‌اش انجام می‌داد.» در *زندگی قیصرهای* سوئتونیوس روایات متفاوتی از یک رویداد دیده می‌شود؛ سوئتونیوس دو حکایت از مرگ کلاودیوس را بازگو می‌کند که هیچ سازگاری میان‌شان به‌چشم نمی‌خورد. در فصل ۴۴ *کلاودیوس* فقط آگریپینا را مسئول مرگ وی می‌داند، حال آن‌که نرون را در فصل ۳۳ *نرون* همدست او نشان می‌دهد.

کانون توجه زندگی‌نامه‌نویس ما امپراتور است؛ سوئتونیوس حتی به مهم‌ترین رویدادها در غیاب امپراتور بی‌اعتناست (به کامیابی‌های کوربولو در شرق در دورهٔ زمامداری نرون فقط اشاره‌ای گذرا می‌کند، *نرون*، ۳۹). بخش‌هایی از *زندگی‌نامه‌ها* کمابیش از دید امپراتور عرضه می‌شود (این مسئله به‌ویژه هنگامی که سوئتونیوس مرگ امپراتور را روایت می‌کند مصداق می‌یابد). اما در مواقع دیگر دیدگاه او وضوح بسیار کم‌تری دارد. آیا باید با سربازانی که گالبا از رشوه‌دادن به آنان خودداری می‌کند همدلی نشان دهیم (*گالبا*، ۱۶) یا با مردم عادی که کالیگولا در بازی‌هایش تهدیدشان می‌کند (*کالیگولا*، ۳۰)؟ از پاره‌ای جهات این نقطهٔ قوت سوئتونیوس است. به جای آن‌که *زندگی قیصرهای* او را فرصتی از دست رفته برای افشای قیصر یولیوس «واقعی» یا «حقیقت» مربوط به نرون بدانیم، می‌بایست از این تناقضات لذت ببریم، چه این‌ها نه‌فقط سرنوشت تناقض‌آمیز و ناگزیر گروهی افراد توانگر بلکه شیوه‌های گوناگون داوری معاصران و رومیان روزگاران بعدی دربارهٔ آنان را نیز منعکس می‌کند. *زندگی قیصرهای* سوئتونیوس نمونه‌ای ارزشمند از تصویر امپراتور به‌دست می‌دهد که در آن انتظارات گوناگون و ناسازگار بارها با هم تلاقی می‌کنند.

یکی از علل اصلی تنش‌ها در *زندگی قیصرهای* سوئتونیوس این است که هم خود امپراتوران و هم آنان که رفتار ایشان را ارزیابی می‌کنند در کار فرمانروایی به الگوهای متفاوت و متضادی نظر دارند. همان‌گونه که دیدیم شماری از امپراتوران بعدی به

آوگوستوس نظر می‌کردند ـ اما زندگی طولانی آوگوستوس خود می‌تواند راهنمایی متناقض به‌شمار آید. آیا باید از هیئت حاکمهٔ سه‌نفریِ بی‌گذشت تقلید کرد (*آوگوستوس*، ۱۵) یا از شاهان آسان‌گیر (*آوگوستوس*، ۵۱)؟ تأکید چندین و چندبارهٔ سوئتونیوس بر کیفیت شهروندی تلویحاً به آرمان «پادشاهی از میان شهروندان»[1] اشاره دارد، امپراتوری که هرچه را ممکن است وی را از دیگر شهروندان متمایز کند به چیزی نمی‌گیرد (برای مثال ر.ک.: *آوگوستوس*، ۶ـ۵۲؛ *تیبریوس*، ۳۲ـ۲۶؛ *وسپاسیانوس*، ۱۲)(۲۲). اما چنین نبود که همهٔ رومیان خواستار امپراتوری باشند همچون شهروندی عادی در توگایی عاری از هر پیرایه. امپراتورانی که ثروت عظیم در دسترس خود را برای برپایی بازی‌های مسرفانهٔ شگرف به‌کار می‌بردند می‌توانستند به محبوبیت بسیار در میان شماری از اتباع‌شان تکیه کنند (حال آن‌که دیگران ممکن بود سخت مخالف آن باشند. ـ به‌ویژه اگر احساس می‌کردند که هزینهٔ آن باید از محل افزایش مالیات تأمین شود). روی هم‌رفته خود سوئتونیوس سخت موافق بازی‌های مسرفانه است و امپراتورانی را که خست به خرج می‌دهند ملامت می‌کند (برای مثال ر.ک.: *آوگوستوس*، ۴۳؛ *تیبریوس*، ۴۷).

در دنیای رومیان با امپراتوران غالباً چون خدایان رفتار می‌کردند (بسیاری پس از مرگ رسماً مقام خدایی یافتند). از دید شماری از اتباع‌شان این مناسب‌ترین راه برای پی‌بردن به قدرت آن‌ها بود. با این همه چنین افتخاراتی با مفهوم امپراتور در مقام «نخست شهروند» اصلاً سازگار نبود. به‌ویژه آوگوستوس و وسپاسیانوس بدان‌گونه که سوئتونیوس معرفی‌شان می‌کند می‌کوشند تا راهی برای حل این مسئله بیابند. آوگوستوس پیشنهاد ساخت معبدی را رد می‌کند (*آوگوستوس*، ۵۲). وسپاسیانوس به توانایی‌اش در معجزه‌کردن تردید دارد اما افراد لنگ و نابینا را شفا می‌دهد (*وسپاسیانوس*، ۷). او در دم مرگ به مزاح از خدا شدن خود سخن می‌گوید (*وسپاسیانوس*، ۲۳). برخلاف او کالیگولا به نفرت‌انگیزترین شیوه هیچ فرصتی را برای تأکید بر جایگاه خداگونه‌اش از دست نمی‌دهد، بر تن تعدادی از مشهورترین مجسمه‌های خدایان سری شبیه به سر خود می‌نهد، معبدی درخور الوهیت خود بنا

1. civilis princeps

می‌کند و کاخ خود را به کاپیتولینوس، مرکز دینی روم، می‌پیوندد (*کالیگولا*، ۲۳). در این‌جا دیدگاه خود سوئتونیوس شاید روشن‌تر به‌نظر برسد ـ اعتدال آوگوستوس و وسپاسیانوس پسندیده است و زیاده‌روی‌های کالیگولا ناپسند. اما این بدان معنا نیست که دربارهٔ الوهیت امپراتورانی که رسماً مقام خدایی یافته‌اند تردید دارد.

حتی آن‌جا که دیدگاه سوئتونیوس سرراست به‌نظر می‌رسد، مثلاً در مورد تجمل‌پرستی امپراتوران، روایتش باز به خواننده امکان می‌دهد تا از چشم‌انداز دیگری به موضوع بنگرد. چنان که از شماری از داستان‌های سوئتونیوس برمی‌آید، آوگوستوس در این اندیشه است که از هرآن‌چه یادآور استبداد شرقی باشد خود را کنار کشد؛ برای مثال می‌توانیم به بی‌پیرایگی آگاهانهٔ او در شیوهٔ زندگی شخصی‌اش اشاره کنیم (آوگوستوس، ۷۲). به‌نظر می‌رسد که سوئتونیوس با این طرز فکر موافق باشد. اما شماری از امپراتوران بعدی این قیاس‌ها را خوش می‌داشتند. این سخن از زبان کالیگولا است که مرد یا باید لئیم باشد یا قیصر» (*کالیگولا*، ۳۷). این گفتهٔ نرون که فقط در خانهٔ زرین نفرت‌انگیزش می‌تواند «به‌سان یک انسان زندگی کند» نیز می‌بایست برای عده‌ای از اتباع امپراتور بسیار جالب بوده باشد (*نرون*، ۳۱)، گرچه سوئتونیوس این را در زمرهٔ جنایات او به‌شمار می‌آورد. یقیناً خود سوئتونیوس از آشناکردن خوانندگانش با جزئیات کامل بلاهت نرون لذت می‌برده است.

سوئتونیوس چندتن از امپراتوران را به‌سبب رفتار ناشایست با سنا نکوهش می‌کند. اما برای مثال وقتی کالیگولا سناتورها را پیش همگان خوار می‌کند (*کالیگولا*، ۲۶) چه‌بسا در میان فرودستان اجتماع منزلتی والاتر یافته باشد. چنین امپراتورانی با جست‌وجوی شیوه‌هایی برای به رخ‌کشیدن قدرت‌شان شاید خواسته یا ناخواسته به سرمشق‌های نیمه‌افسانه‌ای مستبدان شرقی چون خشایارشا نظر داشته‌اند؛ چنان‌که دیدیم، به گفتهٔ سوئتونیوس عده‌ای از مردم می‌پنداشتند که وقتی کالیگولا پلی به روی خلیج ناپل ساخت آگاهانه خشایارشا را سرمشق خویش قرار داده بود (*کالیگولا*، ۱۹). شاید امیدوار بود با دعوی منزلت پادشاهی مستبد هراس در دل اتباعش بیفکند. اثربخشی چنین شیوه‌ای تا اندازه‌ای وام‌دار جایگاه رفیع این‌گونه رفتار در سنت ادبی مربوط به پادشاهان مستبد است. خود امپراتوران صرفاً گرفتار قالب‌های گفتاری از پیش پرداخته‌شده نبودند

بلکه خود در ساخته و پرداخته‌کردن زبان نمادین که قدرت‌شان به کمک آن طرح و فهمیده می‌شد فعالانه نقش داشتند.

"بدترین" قیصرهای سوئتونیوس آنانی هستند که در توصیف قدرت خود بی‌پرده‌تر از دیگرانند. گفته‌های منسوب به کالیگولا و نرون شاید شوخی و با این حال هراسناک باشد، اما در این گفته‌ها معنایی نهفته است. نرون می‌گوید: «هیچ‌یک از پیشینیانش نمی‌دانستند چه کارها می‌توانند بکنند» (*نرون*، ۳۷). کالیگولا به مادربزرگش می‌گوید: «یادت باشد که من می‌توانم هر کاری با هر که بخواهم بکنم» (*کالیگولا*، ۲۹)(۲۳). همان‌گونه که پل پلاس تأکید کرده، شوخی‌های امپراتوران غالباً تشخیص دیدگاه روایت سوئتونیوس را دشوار می‌سازد. «در یک سو واقعیت، در سوی دیگر خیال و میان این دو فضایی سراب‌گونه و پر از نکات بامزه است که دریافتی چندگانه و نامتعین از واقعیت سیاسی به‌دست می‌دهد.»(۲۴) وقتی کالیگولا می‌گوید (*کالیگولا*، ۵۵) که می‌خواهد اسبش را به کنسولی بگمارد (اگر چنین چیزی گفته باشد) آیا حرفش جدی است؟ آیا این نشانهٔ دیگری از آشفتگی ذهنی است؟ یا شاید به این ترتیب دارد به ریش سناتورهای رومی می‌خندد که هنوز هم مقام کنسولی را ارج می‌نهند حتی آن‌گاه که این مقام خالی از هرگونه قدرت واقعی است؟ آیا سوئتونیوس احتمال چنین برداشتی را در نظر می‌گیرد یا گمان دارد که حرف کالیگولا جدی است؟ بی‌گمان گنجاندن چنین سخنان مبالغه‌آمیزی *زندگی قیصرها* را لطف بیش‌تری می‌بخشد و این نکتهٔ بی‌اهمیتی نیست.

سوئتونیوس در مورد هیچ‌یک از قیصرها حکم نهایی صادر نمی‌کند (گرچه شاید با این گفته‌اش دربارهٔ وسپاسیانوس که تنها خصلت ناپسند او مال‌دوستی است به صدور چنین حکمی نزدیک می‌شود *وسپاسیانوس*، ۱۶). به جایش راه‌های گوناگونی برای شناخت هریک از آنان پیش روی ما می‌نهد. شاید این کار را اذعان به این نکته باید تلقی کرد که شناخت «واقعی» هریک از امپراتوران برای ما یا حتی معاصران امپراتوران ناممکن است.

سبک سوئتونیوس

پژوهشگران امروزی اعتنای چندانی به سبک سوئتونیوس نداشته‌اند. آن‌جا هم که سبک

او مورد بحث قرار می‌گیرد غالباً با عبارات تحقیرآمیز همراه است. در قیاس با معاصرش تاسیتوس، آن استاد کنایه‌های درخشان، کفهٔ ترازو ناگزیر به نفع تاسیتوس سنگینی می‌کند. عده‌ای از پژوهشگران امروزی نظر مساعدی به سوئتونیوس ندارند زیرا معتقدند که منابع مورد استفادهٔ او بی‌استثنا بر سبک او تأثیر می‌گذارد: سبک سوئتونیوس نداشتن سبک است.

با این همه، در میان نویسندگان عهد باستان دست‌کم تنی چند ستایشگر سبک اویند.(۲۵) مجموعهٔ زندگی‌نامه‌های امپراتوران بعدی که به *تاریخ آوگوستوسی* معروف است سوئتونیوس را "موثق‌ترین و راستگوترین نویسندگان توصیف می‌کند که ویژگی‌اش دلبستگی به ایجاز است" (*فیرموس*، *ساتورنینوس*، *پروکولوس و بونوسوس* ۲ـ۱/۱). همچنین می‌توانیم ویژگی‌های سبک او را با ویژگی‌های «سبک بی‌پیرایه»، عمدتاً روشنی و اختصار، که کوینتیلیان در رساله در باب تعلیم خطیب از آن ستایش می‌کند قیاس کنیم (*بنیادهای فن خطابه*، ۱۲/۱۰/۵۸ و صفحات بعد). البته سوئتونیوس بر آن نبود تا به سبک فاخر که مناسب تاریخ پنداشته می‌شد بنویسد. با وجود این، همان‌گونه که پیش‌تر دیدیم، به هیچ‌روی نمی‌توان نوشته‌های او را «بی‌بهره از هنر» دانست ــ و حتی آن‌جا که چنین می‌نماید شاید در این کار تعمدی داشته باشد.

نوشته‌های سوئتونیوس هیچ اصل کلی فلسفی یا اخلاقی به‌دست نمی‌دهد. سوئتونیوس فقط گه‌گاه دربارهٔ اعمال یا خصایلی که وصف می‌کند نظری صریح می‌دهد، برای مثال رفتار خشن تیبریوس را با زن تبعیدی‌اش (*تیبریوس*، ۵۰) و رفتار ددمنشانهٔ ویتلیوس را هنگام سرکشی به میدان جنگ در تریاکوم مذمت می‌کند (*ویتلیوس*، ۱۰). از دید بسیاری از پژوهشگران همین بی‌نظری سوئتونیوس باعث شده که او بسیار معتبرتر از منابع دیگر به‌نظر آید. گمان می‌رود که سوئتونیوس هیچ طرح خاصی نداشته است. از نظر تاون‌اند تصویری که سوئتونیوس از امپراتوران به دست داده، که به‌طرز ناامیدکننده‌ای ماهیت پراکنده و ناهمخوان دارد، در فرجام کار به خواننده آرامش می‌دهد: «در امپراتوران سوئتونیوس اصالتی بی‌کم‌وکاست هست، حتی اگر پاره‌ای داستان‌ها محل شک باشد. او به ما این امکان را می‌دهد که خودمان با استفاده از مطالبش این شخصیت‌ها را بسازیم و احساس کنیم که نتیجهٔ کار واقعی است»(۲۶)،

گرچه می‌توان این بحث را پیش کشید که این کار سوئتونیوس نقشه‌ای حساب شده است. همان‌گونه که از ارزیابی او از سبک نثر قیصر یولیوس پیداست (*قیصر یولیوس*، ۵۶) خود او خواننده‌ای است بسیار باریک‌بین.

پیش‌تر به فراوانی جزئیات در نوشته‌های سوئتونیوس اشاره کردیم. چنان که دیدیم، پلوتارک بر اهمیت جزئیات در آشکارساختن سرشت افراد موضوع زندگی‌نامه تأکید می‌کرد. اما فراوانی جزئیات در سوئتونیوس به کارهای دیگر نیز می‌آید. استادان فن بلاغت در دوران باستان به تأثیر عاطفی و قدرت اقناعی جزئیات ظاهراً سرسری بسیار حساس بودند. سوئتونیوس نمی‌کوشد به درون ذهن امپراتورانش راه یابد اما گنجاندن این‌گونه جزئیات واکنش همدلانهٔ خواننده را برمی‌انگیزد. برای مثال اوتو را درنظر آورید که هنگامی‌که به دیدار دوستان دسیسه‌گرش می‌شتابد بندهای باز صندلش او را چندی از رفتن بازمی‌دارد (*اوتو*، ۶) یا قیصر یولیوس راکه یادداشتی سرنوشت‌ساز راکه در مورد توطئه هشدار می‌دهد با بی‌اعتنایی در میان دسته‌ای کاغذ می‌گذارد تا بعداً آن را بخواند (*قیصر یولیوس*، ۸۱). لونزبری این کار را پرداختی «شورانگیز» می‌نامد ـ برخلاف پرداخت «شهودی»تر آثار تاسیتوس که بیش‌تر بر «ماهیت روان‌شناختی» یک صحنه تأکید می‌کند(۲۷). از دید بسیاری خوانندگان این میزان جزئیات نوشته‌های سوئتونیوس را باورپذیر نشان می‌دهد. تاون‌اند *زندگی قیصرها* را «سرشار از شخصیت‌های زنده و جزئیات کاملاً قانع‌کننده» می‌خواند.(۲۸) از نظر استادان فن بلاغت در روزگار باستان یکی از کارکردهای توصیف زنده (enargeia) جان‌بخشیدن به داستانی بود که شنوندگان می‌شنیدند. به‌ویژه گنجاندن جزئیات گویا می‌توانست به صحنه‌ای که یکسره ساختهٔ ذهن سخنور بود قدرتی اقناع‌کننده ببخشد. این‌گونه ابداعات که مهارت‌های اقناعی سخنور را به رخ می‌کشید کاملاً مجاز شمرده می‌شد. کوینتیلیان در رساله‌ای در باب تربیت سخنوران چنین می‌گوید: «اگر سخنوری تصویری باورکردنی از رویدادها را به واقعیت بیفزاید به گونه‌ای که شنوندگان احساس کنند که خود شاهد آن صحنه بوده‌اند داستان استحکام بیش‌تری می‌یابد» (۴/۲/۱۲۳). نیز به همین دلیل پیش از آن‌که فرض کنیم که سوئتونیوس دارد حقیقتی محض را بر ما عرضه می‌دارد می‌بایست درنگ و تأمل کنیم.(۲۹)

استفاده از منابع

در این‌جا مجالی نیست تا شرح مبسوطی از منابع روایی گسترده و مستندی به دست دهیم که گمان می‌رود سوئتونیوس در تألیف *زندگی قیصرها* از آن‌ها بهره برده باشد. از شماری از مورخان قدیمی‌تر، برای مثال از پلینیوس مهین، نام برده می‌شود، گرچه معمولاً فقط آن‌گاه که اسناد دست اول عرضه می‌کنند.(۳۰) پیداست که سوئتونیوس معمولاً به همان روایات تاسیتوس مورخ (یعنی آثار کلوویوس روفوس) تکیه داشته است. چنین می‌نماید که سوئتونیوس با نوشته‌های خود امپراتوران آشنایی کامل داشته است (زندگی‌نامهٔ تیبریوس به قلم خودش، *تیبریوس*، ۶۱ یا اشعار نرون، *نرون*، ۵۲). همچنین از منابع ناآشناتری چون نوشته‌های استادان نحوی بهرهٔ فراوان برده است.(۳۱)

برخلاف مورخان، سوئتونیوس لزومی نمی‌دید سبک فاخر یکدست را سرلوحهٔ کار خویش قرار دهد. سوئتونیوس نگران این نیست که نقل‌قول از زبان یونانی یا کاربرد واژگان فنی لطمه‌ای به سبکش بزند. کلمه به کلمه از امپراتوران و دیگران نقل‌قول می‌کند؛ قطعاتی از دیوارنوشته‌ها و اشعار رکیک را که در جشن‌های پیروزی خوانده می‌شد به خواننده عرضه می‌کند. مورخی چون تاسیتوس خطابه‌ای آرمانی می‌سراید که هدفش نشان‌دادن شخصیت سخنور است، حال آن‌که سوئتونیوس عین کلمات امپراتوران را نقل می‌کند و برای مثال فهرستی از اصطلاحات لاتینی خاص آوگوستوس را ردیف می‌کند. در این‌جا نیز به سنت‌های رومی ادبیات کهن و فنی نزدیک‌تر است تا به تاریخ‌نگاری (بنا به دلایلی گمان ما این است که او نخستین نثرنویس رسمی ناموری است که دست به چنین کاری زده است). سوئتونیوس به‌ویژه از نامه‌های امپراتور آوگوستوس که بی‌گمان در دورهٔ خدمت در کاخ به آن‌ها دسترسی داشته بهرهٔ فراوان برده است. اما عجیب است که از نامه‌های هیچ‌یک از امپراتوران بعدی مستقیماً چیزی نقل نمی‌کند (جز در فصل ۲۳ نرون که آن‌جا هم مدعی نیست که اصل نامه را دیده است). تنها سند خصوصی مربوط به امپراتوران بعدی که به آن اشاره می‌کند متن اشعار نرون است (*نرون*، ۵۲). عموم پژوهشگران را عقیده بر این است که سوئتونیوس فقط دو زندگی‌نامه را به پایان رسانده بود که از خدمت عزل شد.

در دو مورد که سوئتونیوس از منابع مستند برای رد نظریات مورخان پیشین بهره می‌برد ظاهراً به خطاهای روایت تاسیتوس از امپراتوران خاندان یولیو-کلاودیوس اشاره می‌کند: در فصل ۲۱ *تیبریوس*، آن‌جا که در مورد نظر آوگوستوس دربارهٔ تیبریوس بحث می‌کند و در فصل ۸ *کالیگولا* که برای تأیید این نکته که زادگاه کالیگولا آنتیوم بوده، و تاسیتوس با این نظر مخالف است، از منابع عمومی نقل‌قول می‌کند.(۳۲)

تأثیر سوئتونیوس

سوئتونیوس تا اندازه‌ای بر نویسندگان دوران متأخر تاریخ آوگوستوسی (همچنین بر ماریوس ماکسیموس که هدف آثارش، که برجا نمانده، ادامهٔ مجموعهٔ قیصرهای سوئتونیوس بود) تأثیر گذاشته بود. *زندگی‌نامه‌های* آنان عموماً براساس توالی زمانی مرتب شده اما، چنان که دیدیم، آشکارا از نوشته‌های سوئتونیوس به نیکی یاد می‌کنند.(۳۳) در قرن نهم آینهارد برای نوشتن زندگی‌نامهٔ شارلمانی که براساس موضوع پرداخته شده با دقت بیش‌تری از *زندگی قیصرها* الگو برداشته است.(۳۴) در قرن چهاردهم پترارک برای نوشتن *زندگی‌نامهٔ رومیان نامور* از کتاب سوئتونیوس بهرهٔ فراوان برد، گرچه شیوهٔ پرداخت کتاب از آن خودش است.

از ۱۴۷۰ تا ۱۸۲۹ بیش از دویست چاپ از کتاب سوئتونیوس منتشر شد.(۳۵) به‌نظر می‌رسد که دست‌کم تا قرن نوزدهم آثار وی پیوسته مورد پسند مردم بوده است. پیش از سال ۱۷۰۰ تعداد چاپ‌های اثر سوئتونیوس به اندازهٔ آثار تاسیتوس و بیش از آثار پلوتارک بود (البته آثار لاتینی در آن روزگار بیش از آثار یونانی خواننده داشت اما به‌نظر نمی‌آید که ترجمه‌های آثار پلوتارک به زبان عامیانه بیش از ترجمهٔ آثار سوئتونیوس بوده باشد)(۳۶). با این همه از ماهیت زنندهٔ پاره‌ای از مطالب سوئتونیوس برمی‌آید که آثار وی را به‌ندرت برای خواندن در مدارس توصیه می‌کردند.

خوان لوئیس بیوِس (۱۵۴۰ــ۱۴۹۲)، دانشور اومانیست اسپانیایی و دوست اراسموس در رسالات متعدد تأثیرگذارش سبک سوئتونیوس را بسیار ستوده است. اراسموس نیز اثر سوئتونیوس را منتشر کرد و در دیباچه‌اش نوشت که هدفش تشویق

شاهزادگان است «به نظم‌دادن به زندگی و عادات‌شان چنان‌که گویی در برابر آینه ایستاده‌اند» (۱۵۱۷) ـ درعین حال در شماری دیگر از آثارش برای به‌دست‌دادن سرمشق‌هایی برای رفتار و سلوک حکمرانان پیوسته از سوئتونیوس مدد می‌جوید. پولیتیانوس، دیگر اومانیست برجسته و استاد زبان‌های یونانی و لاتینی در آکادمی فلورانس، در سلسله درس‌هایی دربارهٔ تاریخ‌نگاری سوئتونیوس را بهترین سرمشق معرفی کرد (این‌که پولیتیانوس تمایز آشکاری میان زندگی‌نامه‌نویسی و تاریخ قایل نمی‌شود در آن روزگار چندان نامتعارف نبود). دانشوری به‌نام ایساک کاسائوبون (۱۶۱۴ـ۱۵۵۹) کتاب سوئتونیوس را همراه با تعلیقات کامل در سال ۱۵۹۵ منتشر کرد ـ که در ۱۶۱۰ نیز با تجدیدنظر چاپ شد و تا سال ۱۷۳۶ نیز چاپ می‌شد ـ و درستی روش و مطالب سوئتونیوس را ستود. اثر سوئتونیوس در سده‌های شانزدهم و هفدهم رواج عام داشت و گنجینهٔ جزئیات خاطره‌انگیز و منبع مهم اطلاعات دربارهٔ امپراتوران روم به‌شمار می‌رفت. از میان نویسندگان بریتانیایی، بن جانسن بخش عمدهٔ نمایش‌نامهٔ *سیانوس* را (که در سال ۱۶۰۳ روی صحنه رفت) برپایهٔ مطالب سوئتونیوس نوشته، درعین حال فیلیپ ماسینجر برای نوشتن نمایش‌نامه‌اش، *بازیگر رومی*، که مبتنی است بر رویدادهای دورهٔ امپراتوری دومیتیانوس و نخستین بار در سال ۱۶۲۶ روی صحنه رفت، از ترجمهٔ فیلمون هالند (۱۶۰۶) بهرهٔ فراوان برده است. نویسندهٔ سلطنت‌طلب، سر رابرت فیلمر، که در حدود سال ۱۶۳۹ کتابی به نام *پاتریارکا، یا اختیارات طبیعی پادشاهان* نوشت، در دفاع از موضع چارلز اول در برابر منتقدان طرفدار حکومت پارلمانی از آثار سوئتونیوس بهره گرفت (نویسندهٔ کلاسیک مورد علاقهٔ این منتقدان کیکرو، مدافع جمهوری، بود).

در اواخر سدهٔ نوزدهم سوئتونیوس در مقام نویسنده‌ای «ادبی» محبوبیتش را از دست داد.(۳۷) ادوارد نوردن، منتقد بانفوذ، در کتاب *نثر ادبی کهن* (Die antike Kunstprosa) که در سال ۱۸۹۸ منتشر شد(۳۸) در پانوشت یکی از صفحات کتابش اثر سوئتونیوس را رد می‌کند و جِی. دابلیو. مک‌کِیل در *ادبیات لاتینی* (۱۸۹۵)، که این نیز کتابی بسیار تأثیرگذار بود، سبک سوئتونیوس را «آغاز فساد زبانی می‌نامد و نثر او را چیزی در میانهٔ

نثر شیوا و آشنای عصر طلایی و زبان نامفهوم و پست نویسندگان تاریخ آوگوستوسی قرار می‌دهد.»(۳۹) اکنون نثرنویسان لاتینی را دیگر صرفاً بر این اساس که الگوی مناسبی برای نثر لاتینی هستند انتخاب نمی‌کنند و اثر سوئتونیوس به‌عنوان منبع اطلاعات در مورد روم امپراتوری همچنان خوانده خواهد شد. می‌توان گفت که در سال‌های اخیر سوئتونیوس از راه مجموعهٔ نمایش‌های تلویزیونی من، *کلاودیوس* که مبتنی است بر رمان‌های تاریخی رابرت گریوز و از *زندگی قیصرهای* وی بهرهٔ فراوان برده میلیون‌ها تن را سرگرم کرده است. ترجمهٔ خود رابرت گریوز از *زندگی قیصرها* خود اثری کلاسیک است که زیبایی ادبی‌اش سبک سوئتونیوس را چندان بازنمی‌تاباند ـ و مطالب آن با اصل لاتینی کتاب سوئتونیوس تفاوت‌های نمایان دارد. بزرگ‌ترین ارزش سوئتونیوس در دیدگاهی است که فراروی ما می‌نهد و نشان می‌دهد که رومیان امپراتوران هم‌عصر خویش را چگونه می‌نگریستند و دربارهٔ ایشان داوری می‌کردند.

یادداشت‌ها

۱. برای بحثی سودمند دربارهٔ علاقهٔ دانشورانهٔ سوئتونیوس به بازی‌ها ر.ک.:
Andrew Wallace – Hadrill, Suetonius: The Scholar and his Caesars (London, 1983), 46–8.

2. 'The Advancement of Learning' pp. 204–5 in Francis Bacon, *A Critical Edition of the Major Works*, ed. Brian Vickers (Oxford, 1996).

3. Alan Wardman, *Phutarch's Lives* (London, 1974), 144ff.

4. Croisille and Barton – See Select Bibliography.

۵. برای تحلیل این بخش‌ها ر.ک.: Wallace–Hadrill, *Suetonius*, ch. 6

۶. استفادهٔ سوئتونیوس از این مقولات در اندرو وَلِس-هدریل، سوئتونیوس، فصل ۷، به‌دقت تحلیل شده است.

7. Townend, G. B., 'Suetonius and his Influence', in T. A. Dorey (ed.), Latin Biography (London, 1967), 85.

8. J. W. Duff, Literary History of Rome in the Silver Age (London, 1927), 508.

9. Edwards, K., The Politics of Immorality in Ancient Rome (Cambridge, 1993).

۱۰. دربارهٔ رویکرد پلوتارک به زندگی‌نامه‌نویسی و *زندگی* رومیان به‌طور خاص ر.ک.:

C. B. R. Pelling (ed.), Plutarch's Life of Antony (Cambridge, 1988).

11. Arnaldo Momigliano, The Development of Greek Biography (Cambridge, Mass., 1971), 13.
12. Townend, 'Suetonius and his Influence, 83–4, 87.
13. Barton, 'The inventio of Nero: Suetonius', in J. Elsner and J. Masters (eds.), *Reflections of Nero* (London, 1994), 56–8.
14. Richard Lounsbury, *The Arts of Suetonius: An Introduction* (New York, 1987).
فصل چهارم این کتاب شامل تفسیرهای روشنی دربارهٔ این بخش‌ها است.
15. Paul Plass, *Wit and The Writing of History* (Madison, 1988), 77–8.
16. S. R. F. Price, 'The Future of Dreams: From Freud to Artemidorus', *Past & Present*, 113 (1986), 3–37.
17. Richard Saller, 'Anecdotes as Historical Evidence for the Principate', *Greece & Rome*, 27 (1980), 69–83.
18. F. della Corte, *Suetonio Eques Romanus* (2nd edn., Florence, 1967), and Eugen Cizek, *Structurer et idéologie dans la Vie des douze Césars'* (Paris, 1977).
19. Wallace-Hadrill, *Suetonius*, 24.
20. Town end, 'Suetonius and his Influence', 83.
21. Ibid. 92.
22. Andrew Wallace-Hadrill *'Civilis Princeps*: Between Citizen and King', *Journal of Roman Studies*, 72 (1982), 32–48.

۲۳. اهمیت چنین گفته‌هایی در Plass, *Wit and the Writing of History* به‌خوبی بررسی شده است.

24. Ibid. 11.

۲۵. لونزبری در پژوهش اخیر خود Arts of Suetonius به‌ویژه در فصل ۵ بر این نکته تأکید کرده است.

26. Townend, 'Suetonius and his Influence', 93.
27. Lounsbury, *Arts of Suetonius*, 76.
28. Townend, 'Suetonius and his Influence', 93.
29. Barton, 'The *inventio* of Nero'.
30. Wallace-Hadrill, *Suetonius*, 64.
31. Ibid., ch. 3.
32. Townend, 'Suetonius and his Influence', 88–9.
33. Ibid. 96–7.

34. Ibid. 97–106.

35. Lounsbury, *Arts of Suetonius*, 26.

36. Ibid. 32–3, 146 n. 5.

۳۷. ریچارد لونزبری در بررسی واکنش به سوئتونیوس در طی قرون در کتاب خود ***هنرهای سوئتونیوس***، فصل ۲، بر این نکته تأکید می‌کند.

38. i. 387n. 1.

39. p. 231.

یادداشت دربارهٔ متن و ترجمه

در ترجمهٔ سوئتونیوس کوشیده‌ام تا آن‌جاکه به خوانایی متن انگلیسی لطمه نخورد به متن لاتینی وفادار بمانم و درعین حال رنگ و بوی سبک متنوع سوئتونیوس را نگاه دارم. برای ترجمه عمدتاً متن استادانهٔ ویراستهٔ *ایم* چاپ انتشارات تویبنر (۱۹۰۸) را اساس قرار داده‌ام.

در کتابی با این دامنه جز برای یادداشت‌های بسیار کوتاه مجال نیست (واژه‌نامه تعدادی از اصطلاحات فنی رومی را توضیح می‌دهد). از این رو بر آن نبوده‌ام تا شرحی جامع، برای مثال از مغایرت متن با دیگر منابع موجود یا آن‌جاکه پژوهشگران امروزی عموماً سوئتونیوس را بر خطا می‌دانند، به‌دست دهم. بلکه اصل را بر این نهاده‌ام که هرجا متن موجب سردرگمی خواننده می‌شود توضیحاتی بیفزایم، به پیوستگی درونی زندگی‌نامه‌ها و همانندی‌های آن‌ها اشاره کنم و به‌طور کلی فهم ماهیت کار بزرگ سوئتونیوس را بر خواننده آسان گردانم. کسانی که برای اطمینان از درستی اطلاعات سوئتونیوس نیاز به راهنما دارند بهتر است به زندگی‌نامه‌های امروزی امپراتوران روم، یا در مورد سال فرمانروایی چهار امپراتور، به پژوهش سودمند کِنِث ولزلی *سال طولانی ۶۹ میلادی* (لندن، ۱۹۷۵) رجوع کنند ـ گرچه این آثار گاه در اعتماد به صحت گفتار سوئتونیوس بیش از حد خوشبین‌اند. به‌طور کلی به اعداد و ارقامی که سوئتونیوس به‌کار می‌برد (مثلاً تاریخ، سال و قیمت) نباید اعتماد کرد.

به‌جز چند استثنا اصل نام مکان‌های روم باستان حفظ شده است.

کاترین ادواردز

منابع

ویرایش‌ها، ترجمه‌ها و تفسیرها

Suetonius De vita Caesarum libri viii, ed. M. Ihm (Teubner; Leipzig 1908).

The Historie of the twelve Caesars, Emperors of Rome, trans. Philemon Holland (London, 1606).

Suetonius with an English translation by J. C. Rolfe, Latin and English, 2 vols. (Loeb Classical Library; Cambridge, Mass., 1914).

The Twelve Caesars, trans. Robert Graves; revised with introduction by Michael Grant (Penguin, 1979).

Divus Julius, ed. with commentary by H. E. Butler and M. Cary (Oxford, 1927).

Augustus, ed. with commentary by E. S. Shuckburgh (Cambridge 1896).

Augustus, ed. with commentary by John Carter (Bristol, 1982).

Caligula, ed. with commentary by Hugh Lindsay (London, 1993).

Claudius, ed. with commentary by J. Mottershead (Bristol, 1986).

Nero, ed. with commentary by Brian Warmington (Bristol, 1977).

Nero, ed. with commentary by K. R. Bradley (Brussels, 1978).

De vita Caesarum libri VII–VIII, ed. with translation and commentary by G. W. Mooney (London, 1930).

Lives of Galba, Otho and Vitellius, ed. with commentary by Charles Murison (Bristol, 1992).

Lives of Galba, Otho and Vitellius, ed. with translation and commentary by D. Shotter (Warminster, 1993).

Domitian, ed. with commentary by Brian W. Jones (London, 1996).

آثار انتقادی

Barry Baldwin, *Suetonius* (Amsterdam, 1983).

Tamsyn Barton, 'The *inventio* of Nero: Suetonius', in J. Elsner and J. Masters (eds.), *Reflections of Nero*.

Eugen Cizek, *Structures et idéologie dans la 'Vie des douze Césars'* (Paris, 1977).

Catherine Connors, 'Famous Last Words', in J. Elsner and J. Masters (eds.), *Reflections of Nero*.

J.-M. Croisille, 'L'Art de la composition chez Suétone, d'après les vies de Claudius et de Néron', *Annali dell'istituto italiano per gli studi storici*, 2 (1969/70), 73–87.

Catharine Edwards, *The Politics of Immorality in Ancient Rome* (Cambridge, 1993).

J. Elsner and J. Masters (eds.), *Reflections of Nero* (London, 1994).

Richard Lounsbury, *The Arts of Suetonius: An Introduction* (New York, 1987).

F. G. B. Millar, *The Emperor in the Roman World* (London, 1977).

Arnaldo Momigliano, *The Development of Greek Biography* (Cambridge Mass., 1971).

Paul Plass, *Wit and the Writing of History* (Madison, 1988).

S. R. F. Price, 'The Future of Dreams: From Freud to Artemidorus', *Past & Present*, 113 (1986), 3–37.

Richard Saller, 'Anecdotes as Historical Evidence for the Principate', *Greece & Rome*, 27 (1980), 69–83.

W. Steidle, *Sueton und die antike Biographie* (Munich, 1951).

G. B. Townend 'The Hippo Inscription and the Career of Suetonius', *Historia*, 10 (1961), 99–109.

_____ 'Suetonius and his Influence', in T. A. Dorey (ed.), *Latin Biography* (London, 1967), 79–111.

Andrew Wallace-Hadrill, *Suetonius: The Scholar and his Caesars* (London, 1983).

_____ *'Civilis princeps:* Between Citizen and King', *Journal of Roman Studies*, 72 (1982), 32–48.

Alan Wardman, *Plutarch's Lives* (London, 1974).

A. J. Woodman, 'History, Biography or Panegyric?', in his edition *Velleius Paterculus: The Tiberian Narrative* (Cambridge, 1977).

دیگر آثار کلاسیک جهانی آکسفورد در این زمینه

Julius Caesar, *The Civil War*, trans. and ed. J. R. Carter.

_____ *The Gallic War*, trans. and ed. Carolyn Hammond.

Juvenal, *The Satires*, trans. Niall Rudd, ed. William Barr.

Lucan, *Civil War*, trans. and ed. Susan H. Braund.

Plutarch, *Greek Lives: A Selection of Nine Lives*, trans. Robin Waterfield, ed. Philip A. Stadter.

_____ *Roman Lives: A Selection of Eight Lives*, trans. Robin Waterfield, ed. Philip A. Stadter.

Tacitus, *Agricola and Germany*, trans. and ed. Anthony R. Birley.

_____ *The Histories*, ed. David Levene; revision of the translation of W. H. Fyfe.

Virgil, *The Aeneid*, trans. C. Day Lewis, ed. Jasper Griffin.

گاه‌شمار

پیش از میلاد

۱۰۰ تولد قیصر یولیوس (؟)

۸۰ـ۸۲ دیکتاتوری سولا. تبعیدها.

۶۳ کنسولی کیکرو. سرکوب شورش کاتیلینه. (۲۳ سپتامبر) تولد اکتاویانوس/ آوگوستوس. انتصاب قیصر یولیوس به مقام پونتیفکس ماکسیموس.

۶۱ محاکمهٔ کلودیوس به اتهام بی‌حرمتی به مقدسات.

۶۰ـ۶۱ جنگ‌های قیصر در اسپانیا.

۶۰ تشکیل به اصطلاح "نخستین هیئت حاکمهٔ سه‌نفری" متشکل از پومپیوس، قیصر و کراسوس.

۵۹ کنسولی قیصر و مارکوس کالپورنیوس بیبولوس، حکمرانی قیصر بر گل.

۵۵ تمدید حکمرانی قیصر؛ نبردهای بریتانیا.

۵۴ قیصر در بریتانیا و گرمانیا.

۵۳ شکست کراسوس و کشته‌شدنش در جنگ با پارت‌ها در کارای.

۵۱ اختلاف بر سر سرکوب قیصر.

۴۹ آغاز جنگ داخلی میان قیصر یولیوس و پومپیوس. دورهٔ کوتاه دیکتاتوری قیصر.

۴۸ شکست‌دادن قیصر پومپیوس را در فارسالوس. گریختن و مرگ پومپیوس. دیکتاتوری قیصر.

۴۶ آغازکردن قیصر به اصلاحات گسترده پس از بازگشت به روم. برگزاری آیین‌های پیروزی به مناسبت فتح گل، مصر، پونتوس و افریقا.

۴۵ شکست پسران پومپیوس در موندا. قیصر به مناسبت فتح اسپانیا آیین پیروزی برگزار می‌کند.

۴۴ (۱۵ مارس) کشته‌شدن قیصر. بازگشت اکتاویانوس (آوگوستوس) به ایتالیا و رویارویی با مارکوس آنتونیوس. سپردن حکومت سیزالپین و سرزمین‌های گل آن سوی آلپ به آنتونیوس به مدت پنج سال.

۴۳ کشته‌شدن کنسول‌ها هیرتیوس و پانسا در موتینا. اعلام کنسولی اکتاویانوس. هیئت حاکمهٔ سه‌نفری آنتونیوس، اکتاویانوس و لپیدوس.

۴۲ قیصر یولیوس رسماً به مقام خدایی می‌رسد. نبرد فیلیپی. خودکشی کاسیوس و مارکوس بروتوس پس از شکست. تولد تیبریوس.

۴۰ـ۴۱ حملهٔ پارت‌ها به سوریه و آسیای صغیر.

۴۰ لوکیوس آنتونیوس پروسیا را تسلیم اکتاویانوس می‌کند. عهدنامهٔ بروندیسیوم میان آنتونیوس و آوگوستوس.

۳۹ عهدنامهٔ میسنوم میان هیئت حاکمهٔ سه‌نفری و سکستوس پومپیوس. اکتاویانوس اسکریبونیا را طلاق می‌دهد.

۳۸ ازدواج اکتاویانوس با لیویا و جنگش با سکستوس پومپیوس.

۳۷ از سرگیری کار هیئت حاکمهٔ سه‌نفری در تارنتوم. پیوستن آنتونیوس به کلئوپاترا.

۳۶ شکست‌دادن اکتاویانوس و آگریپا سکستوس را در نائولوخوس. کنارگذاشتن لپیدیوس.

۳۴ـ۳۵ پیروزی اکتاویانوس در جنگ‌های ایلیریا.

۳۲ پیوستن کنسول‌ها و بسیاری از سناتورها به آنتونیوس. تدارک جنگ.

۳۱ نبرد آکتیوم. شکست آنتونیوس و کلئوپاترا.

۳۰ سقوط اسکندریه. خودکشی آنتونیوس و کلئوپاترا.

۲۹ بازگشت اکتاویانوس به ایتالیا و برگزاری آیین‌های سه‌گانهٔ پیروزی.

۲۸ تجدید سازمان قانون. سرشماری. پاک‌سازی سنا.

۲۷ اکتاویانوس ضمن حفظ مقام کنسولی برای ده‌سال والی اسپانیا، گل، سوریه، قبرس و مصر می‌شود. اکتاویانوس لقب آوگوستوس می‌گیرد. در حال جنگ با اسپانیا و گل ۲۴ـ۲۷.

۲۵ ازدواج یولیا با مارکلوس.

۲۳ آوگوستوس از مقام کنسولی کناره می‌گیرد اما مقام تریبونی و سپهسالاری را نگاه می‌دارد. مرگ مارکلوس.

۲۱ ازدواج یولیا با آگریپا.

۲۰ پارت‌ها بیرق‌های رومی را بازمی‌گردانند.

۱۹ اعتباریافتن امپراتوری آوگوستوس در روم.

۱۸ پاک‌سازی سنا.

۱۷ـ۱۸ وضع قانون ازدواج و زنا.

۱۷ بازی‌های قرن. آوگوستوس گایوس و لوکیوس را به نوه‌خواندگی می‌پذیرد.

۱۲ مرگ آگریپا. تیبریوس حاکم پانونیا می‌شود. آوگوستوس به مقام پونتیفکس ماکسیموس انتخاب می‌شود.

۱۱ ازدواج یولیا با تیبریوس.

۱۰ تولد کلاودیوس

۷ آیین پیروزی تیبریوس پس از نبرد راین. آوگوستوس روم را به چهارده منطقهٔ اداری تقسیم می‌کند.

۶ انتخاب تیبریوس به مقام تریبونی به مدت پنج سال. بازگشت تیبریوس به رودس.

۵ ورود قیصر گایوس به زندگی اجتماعی و انتخابش به مقام کنسولی برای سال اول میلادی.

۳ تولد گالبا.

۲ ورود لوکیوس کایسار به زندگی اجتماعی و نامزدی کنسولی برای سال ۴ میلادی. وقف پرستشگاه مارس انتقام‌جو و فوروم آوگوستوس. آوگوستوس لقب "پدر میهن" می‌گیرد. تبعید یولیا به جرم زنا.

بعد از میلاد:

۲ بازگشت تیبریوس به ایتالیا. مرگ لوکیوس کایسار.

۳ تمدید اختیارات سپهسالاری آوگوستوس.

۴ مرگ گایوس کایسار. آوگوستوس آگریپا پوستوموس و تیبریوس را به فرزندخواندگی می‌پذیرد. پاک‌سازی سنا.

۶ـ۴ جنگ‌های تیبریوس در گرمانیا.

۸ـ۷ تبعید آگریپا پوستوموس و یولیای دوم.

۹ ژرمن‌ها سه لژیون تحت فرماندهی کوینتیلیوس واروس را نابود می‌کنند. تولد وسپاسیانوس.

۱۲ دومین آیین پیروزی تیبریوس. تولد کالیگولا.

۱۴ مرگ آوگوستوس؛ به قدرت رسیدن تیبریوس.

۱۵ تولد ویتلیوس.

۱۶ـ۱۵ گرمانیکوس در جنگ با گرمانیا.

۱۶ محاکمه و خودکشی لیبو دروسوس.

۱۹ مرگ گرمانیکوس در آنتیوخ.

۲۰ محاکمه و خودکشی گنایوس پیسو.

۲۳ مرگ دروسوس.

۲۶ عزیمت تیبریوس از روم به کاپری.

۲۹ مرگ لیویا. تبعید آگریپینای اول.

۳۱ کنسولی و اعدام سیانوس.

۳۲ تولد اوتو.

۳۳ مرگ آگریپینای اول

۳۷ مرگ تیبریوس؛ به قدرت رسیدن کالیگولا. خودکشی تیبریوس گملوس. تولد نرون.

۳۸ مرگ و مقام خدایی یافتن دروسیلا. ازدواج کالیگولا با لولیا پائولینا.

۳۹ اعدام گایتولیکوس. تبعید آگریپینای دوم. تولد تیتوس. طلاق‌دادن کالیگولا لولیا پائولینا را و ازدواجش با میلونیا کایسونیا. عزیمت از روم به راینلاند.

۴۱ کشته‌شدن کالیگولا؛ به قدرت رسیدن کلاودیوس. تولد بریتانیکوس.

۴۳ حمله به بریتانیا.

۴۴ آیین پیروزی کلاودیوس.

۴۸ انتصاب کلاودیوس به مقام سنسوری. ازدواج سیلیوس با مسالینا و اعدام آن‌ها.

۴۹ ازدواج کلاودیوس با آگریپینای دوم.

۵۰ نرون پسرخواندهٔ کلاودیوس می‌شود.

۵۱ تولد دومیتیانوس.

۵۳ ازدواج نرون با اکتاویا.

۵۴ مرگ کلاودیوس (و در پی آن رسیدنش به مقام خدایی)؛ به قدرت‌رسیدن نرون. جنگ در ارمنستان.

۵۵ کشته‌شدن بریتانیکوس

۵۹ کشته‌شدن آگریپینای دوم.

۶۰ استیلای کوربولو بر ارمنستان. شورش بودیکا در بریتانیا.

۶۲ مرگ بوروس. خلوت‌گزیدن سنکا. اعدام اکتاویا. ازدواج نرون با پوپایا.

۶۴ آتش‌سوزی روم.

۶۵ توطئهٔ پیسو. مرگ پوپایا.

۶۶ ازدواج نرون با استاتیلیا مسالینا. دیدار تیرداد از روم. سفر نرون به یونان.

۶۷ رسیدن وسپاسیانوس به حکومت یهودیه.

۶۸ شورش ویندکس و گالبا. خودکشی نرون؛ به قدرت‌رسیدن گالبا.

۶۹ اعلام امپراتوری اوتو. کشته شدن گالبا. جنگ اول بتریاکوم. خودکشی اوتو

پس از شکست. ویتلیوس امپراتور شناخته می‌شود. اعلام امپراتوری وسپاسیانوس در شرق. جنگ دوم بتریاکوم. شکست سپاهیان ویتلیوس. گشودن روم به دست سپاهیان وسپاسیانوس. کشته‌شدن ویتلیوس، به قدرت‌رسیدن وسپاسیانوس.

۷۰ درآمدن وسپاسیانوس به روم. فتح اورشلیم به دست تیتوس.

۷۱ آیین پیروزی وسپاسیانوس و تیتوس. رسیدن تیتوس به مقام تریبونی.

۷۹ مرگ وسپاسیانوس (و در پی آن رسیدنش به مقام خدایی)؛ به قدرت‌رسیدن تیتوس.

۸۱ مرگ تیتوس (و در پی آن رسیدنش به مقام خدایی)؛ به قدرت‌رسیدن دومیتیانوس.

۸۲ـ۳ جنگ با چاتی‌ها. نخستین آیین پیروزی دومیتیانوس.

۸۹ پیروزی در پانونیا. دومین آیین پیروزی دومیتیانوس.

۹۵ اعدام فلاویوس کلمنس.

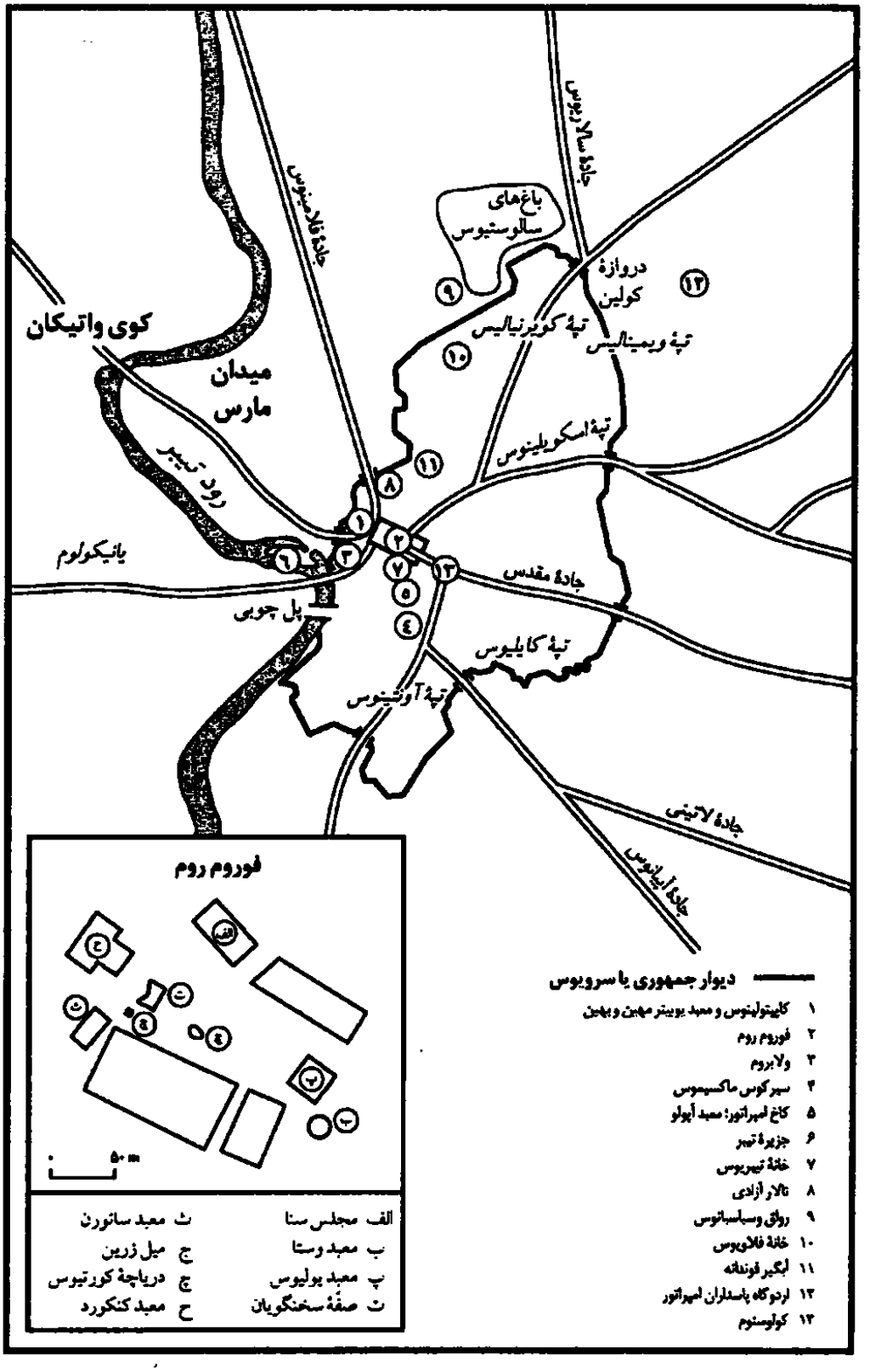
۹۶ کشته‌شدن دومیتیانوس؛ به قدرت رسیدن نروا.

۹۸ مرگ نروا؛ به قدرت رسیدن ترایانوس.

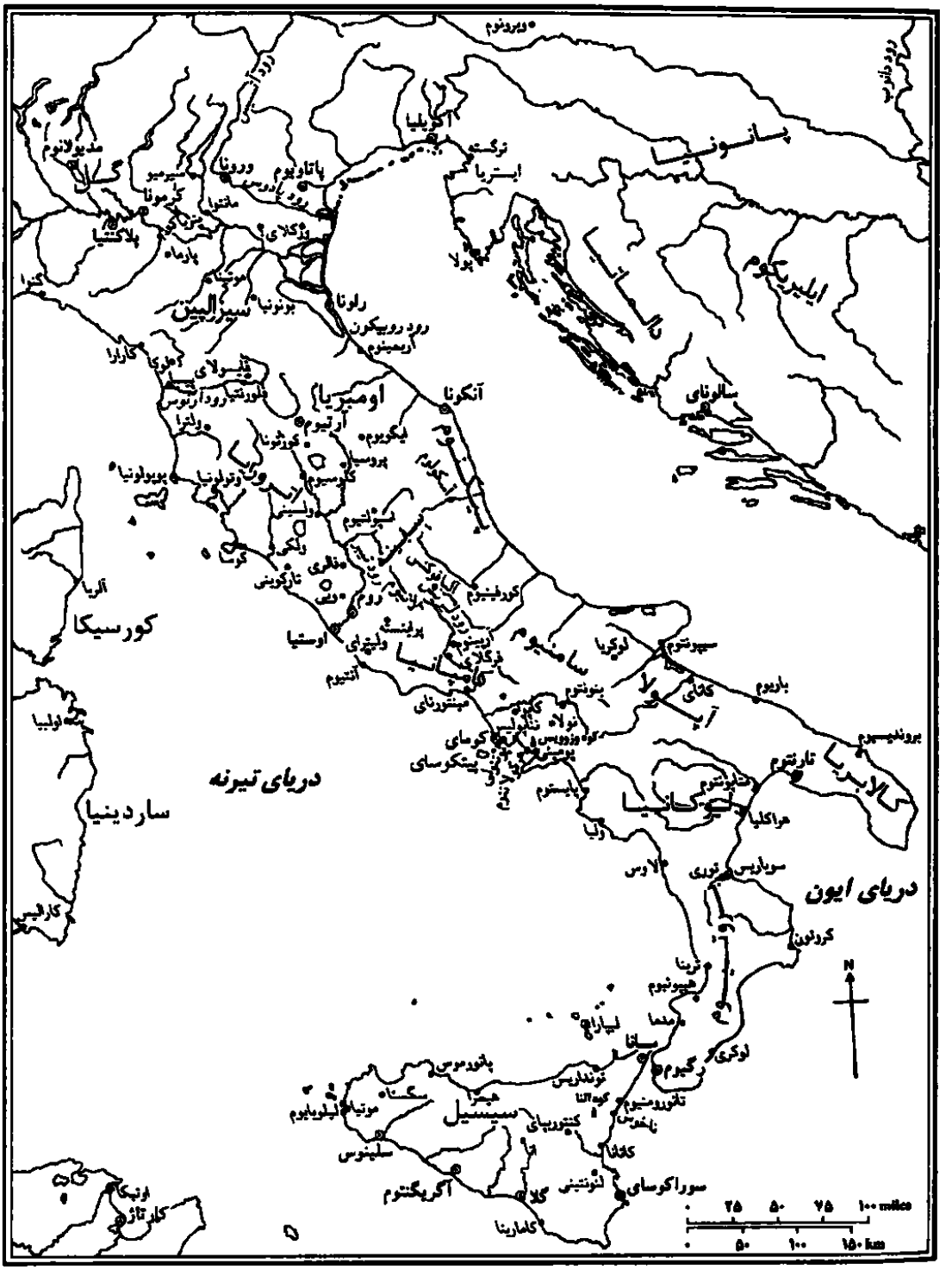
۱۱۷ مرگ ترایانوس؛ به قدرت رسیدن هادریانوس.

۱۳۸ مرگ هادریانوس؛ به قدرت رسیدن آنتونینوس پیوس.

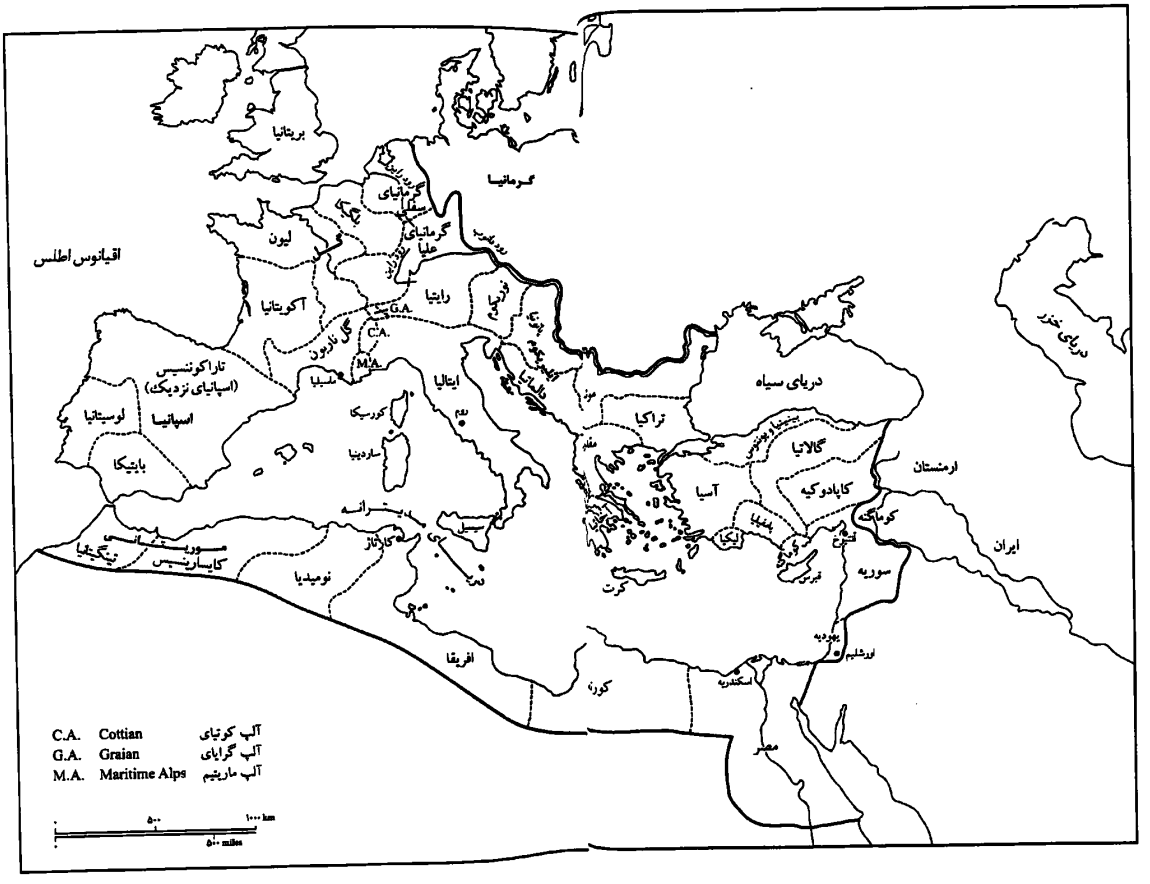
نقشه‌ها



نقشهٔ ۱. نقشهٔ شهر روم



نقشهٔ ۲. ایتالیا



نقشهٔ ۳. امپراتوری روم در سال ۹۶ میلادی

زندگی قیصرها

خدایگان قیصر یولیوس

[۱] شانزده‌ساله بود که پدرش را از دست داد.* در دورهٔ بعدی کنسولی که به مقام کاهنی معبد یوپیتر[1] برگزیده شد، کوسوتیا* را که از طبقهٔ اسواران اما بسیار دولتمند بود و پیش از به‌تن‌کردن توگای مردان[2] با او نامزد شده بود طلاق داد. سپس کورنلیا را به همسری گرفت که پدرش کینا چهاربار مقام کنسولی داشت. دیری برنیامد که از او صاحب دختری به‌نام یولیا شد و به‌رغم همهٔ کوشش‌های دیکتاتور سولا به طلاق کورنلیا رضا نداد. پس چون مقام کاهنی و جهیز همسر و املاک خانوادگی‌اش را از دست داد با او حتی مانند یک تن هوادار فرقهٔ مخالفان رفتار کردند، چندان‌که ناگزیر شد از زندگی اجتماعی کناره جوید و هرشب نهانگاه خویش را تغییر دهد، گرچه از تب نوبه که هردم تندتر می‌شد در رنج بود و به‌ناچار برای رهایی خویش تعقیب‌کنندگانش را رشوه می‌داد، تا آن‌که سرانجام به پادرمیانی دوشیزگان وستا و خویشانش مامرکوس آیمیلیوس و آورلیوس کوتا بخشوده شد. بر

1. Flamen Dialis برای آشنایی با اصطلاحات رومی ر.ک.: واژه‌نامه. ـم.

2. toga of manhood

کسی پوشیده نیست که سولا چندی در برابر لابه‌های نامدارترین رایزنان نزدیک خویش ایستادگی کرد اما سرانجام تسلیم سرسختی ایشان شد و (به الهام خدایان یا شاید از سر مآل‌اندیشی هوشمندانه) چنین گفت: «خواهش شما را اجابت کردم و او را بر شما بخشیدم، اما زینهار مردی که این همه دوستار نجاتش بودید، از آن‌که گمان می‌دارید که دلبستهٔ همان هدف والاتباران است که در راه آن در کنار من جنگیدید، مایهٔ نابودی آن خواهد گشت. چه در قیصر ماریوس‌های بسیار نهفته است.»*

[۲] در نخستین مأموریت لشکری در رکاب مارکوس ترموس والی به آسیا گسیل شد. چون ترموس وی را برای گردآوردن ناوگان به بیتینیا فرستاد در دربار نیکومدس درنگ کرد ــ و این شایعه بر سر زبان‌ها افتاد که خویشتن را تسلیم کامجویی‌های پادشاه کرده است و چند روزبعد که به بهانهٔ بازستاندن مالی، که گفته می‌شد از آن برده‌ای آزادشده از موکلانش است، به بیتینیا بازگشت این شایعه قوت گرفت. باقی خدمتش مایهٔ نیک‌نامی‌اش گردید ــ به پاداش رشادتی که در تصرف میتیلینه از خود نشان داد ترموس تاج شارمندی به او بخشید. [۳] همچنین در کیلیکیا در خدمت سرویلیوس ایساثوریکوس درآمد، اما برای مدتی بس کوتاه. چه آن‌گاه که آوازهٔ مرگ سولا درپیچید به سودای بهره‌جستن از آشوبی که درپی اقدامات مارکوس لپیدوس درگرفت به روم شتافت.* اما به‌رغم وسوسه‌های فراوانی که لپیدوس در او برانگیخت از پیوستن به او سر باز زد، چه هم به این مرد بی‌اعتماد بود و هم به اوضاع زمانه که چنان‌که امید داشت به کام او نگشته بود.

[۴] لیک آن‌گاه که شورش داخلی فرو نشست به کورنلیوس دولابلا*، کنسول سابق که آیین پیروزی برپا داشته بود، تهمت اخاذی زد. چون دولابلا تبرئه گشت قیصر برآن شد تا به رودس پا پس بکشد، باشد که بدگمانی نسبت به او فروکش کند و خود لختی بیاساید و فراغت یابد و از آپولونیوس مولون، معلم بلندآوازهٔ سخنوری*، درس سخنوری بیاموزد. در فصل زمستان در سفر خود به رودس نزدیک جزیرهٔ فارماکوسا به چنگ دریازنان افتاد و چهل روزی

در اسارت به‌سر برد و در این مدت از خشم می‌سوخت و فقط یک پزشک و دو ملازم همراهش بود؛ پس از اسارت بی‌درنگ ملازمان و دیگر برده‌هایش را به گردآوری پول گسیل داشته بود تا خون‌بهایش را بپردازد. وقتی پس از پرداخت پنجاه تالنت در خشکی پیاده شد همان‌جا بی‌درنگ ناوگانی فراهم آورد و سر در پی دریازنان نهاد که رهسپار دریا شده بودند. پس از دست‌یافتن بر ایشان آنان را به همان مجازاتی کیفر داد که در ایام اسارت بارها به مزاح به آن تهدیدشان کرده بود.*

مهرداد مناطقی چند را در همسایگی دستخوش تاراج کرده بود، پس قیصر از بیم آن‌که مبادا چنین بنماید که هنگامی که متحدان روم در خطرند وقت به بطالت می‌گذراند سرانجام از رودس گذشت و رو به آسیا نهاد. پس از گردآوردن نیروهای کمکی و راندن والی پادشاه از آن ولایت با دولت‌های دودل و گردان‌رأی پیمان بست.

[۵] آن‌گاه که مقام تریبونی یافت، نخستین منصبی که پس از بازگشت به روم بدان برگزیده شد، در پشتیبانی از کسانی که در پی بازگرداندن اختیارات تریبون‌های عوام بودند، که در دورهٔ حکومت سولا رو به سستی نهاده بود، کوشش بسیار کرد. به موجب قانونی که پلوتیوس پیشنهاد کرد قیصر برادرزن خویش، لوکیوس کینا، و آنانی را که همراه وی در جنگ داخلی از لپیدوس حمایت کرده و نزد سرتوریوس گریخته بودند، پس از مرگ کنسول* به روم بازگرداند و خود در دفاع از این قانون خطابه‌ای ایراد کرد.

[۶] پس از مرگ عمه‌اش یولیا* و زنش کورنلیا، در مقام کوایستور بر بالای صفّهٔ سخنرانان، بنا بر سنت، در ستایش ایشان سخن راند. در ستایش عمه‌اش از تبار او و نیز پدر خویش چنین گفت: «عمه‌ام یولیا از جانب مادر نسبتش به پادشاهان می‌رسید و از جانب پدر به خدایان. چه خاندان مارکیوس رکس ــ نام خانوادگی مادرش ــ پشتش به آنکوس مارکیوس* می‌رسد، حال آن‌که خاندان یولیانوس، که خانوادهٔ ما از ایشانند، منتسب به ونوس‌اند. پس خانوادهٔ او به قداست پادشاهان که تواناترین آدمیانند و به

جلال و جبروت خدایان که پادشاهان خود بندگان ایشانند ممتاز است.»

بر جای کورنلیا، پومپیا دختر کوینتوس پومپیوس و نوهٔ لوکیوس سولا را به زنی گرفت. سپس به‌سبب زنای پومپیا با پوبلیوس کلودیوس طلاقش داد، چه این شایعه که کلودیوس در جامهٔ زنان در آیین‌های دینی نزد وی آمده بود چنان قوت گرفت که سنا عده‌ای را به تحقیق دربارهٔ هتک حرمت آیین‌های دینی گماشت.*

[۷] در مقام کوایستور ولایت اسپانیای اقصی را به او سپردند؛ به موجب فرمان پرایتور به دربارهای محلی سرکشی می‌کرد و داد می‌گسترد و آنگاه که به گادس درآمد و تندیس اسکندر کبیر را در پرستشگاه هرکولس دید آهی از دل برآورد، چنان که گویی از ناکامی خویش سخت به خشم آمده است، چه در سنی که اسکندر جهان گشوده بود* او خودکاری به یادماندنی نکرده بود. ناگهان درخواست تا از خدمتش معاف کنند تا هرچه زودتر از فرصتی که در روم به او روی کرده بود بهره جوید. همچنین شب بعد خوابی آشفته‌اش کرد. چه در خواب دید که با مادر خویش هماغوش گشته است. این خواب حتی امیدهای بزرگ‌تری در دلش انگیخت، چه خواب‌گزاران آن را نشانهٔ فرمانروایی او بر عالم تعبیر کردند زیرا مادرش، که در خواب خود را تسلیم وی کرده بود، چیزی جز زمین نبود که مادر همهٔ آدمیان محسوب می‌شود.

[۸] پس ولایتش را پیش از وقت ترک گفت و به چند مستعمرهٔ لاتینی درآمد که برای کسب شارمندی کامل سر به شورش برداشته بودند* و اگر کنسول‌ها چند لژیون را که برای گسیل به کیلیکیا فراهم شده بود برای چنین روزی آنجا نگاه نداشته بودند*، چه‌بسا مستعمره‌نشینان را به عملی گستاخانه برمی‌انگیخت. [۹] چندی برنیامد که در روم نقشه‌های بلندپروازانه‌تری درپیش گرفت. چه چند روزی پیش از آنکه به مقام شهربان گمارده شود به او بدگمان شدند که به همراه کنسول سابق مارکوس کراسوس و پوبلیوس سولا* و لوکیوس آوترونیوس (این دو تن در پی پیروزی در انتخاب کنسول‌ها* به پرداخت رشوه محکوم شده بودند) دسیسه کرده و

نقشه‌شان حمله به سنا در روز سال نو و کشتن هر تعداد از سناتورها که لازم آید و سپس برکشیدن کراسوس به مقام دیکتاتوری است و قیصر نیز بناست نمایندهٔ دیکتاتور در میدان جنگ یا روم گردد؛ آنگاه پس از آنکه کشور را به میل خویش سامان دادند مقام کنسولی به سولا و آوترونیوس بازگردانده شود. تانوسیوس گمینوس در تاریخ خود، نیز مارکوس بیبولوس در فرمان‌ها و گایوس کوریو مهین در خطابه‌هایش به این توطئه اشاره می‌کنند. کیکرو نیز، که در نامه‌ای به آکسیوس می‌نویسد که قیصر در دورهٔ کنسولی‌اش همان قدرت مستبدانه‌ای را به‌دست آورد که در زمان شهربانی آن را درسر می‌پروراند، چنان می‌نماید که به همین نکته اشاره دارد. تانوسیوس می‌افزاید که کراسوس که پشیمان یا بیمناک گشته بود در روز معین برای قتل‌عام حاضر نشد و از همین‌رو قیصر نیز که بنا بود برای آغاز کار علامت بدهد چنین نکرد. به گفتهٔ کوریو قرار بر این گذاشته بودند که قیصر ردایش را از شانه‌اش فرو بیندازد. همچنین این داستان از زبان کوریو و مارکوس آکتوریوس ناسو است که قیصر با گنایوس پیسو جوان نیز همدست شده بود که مظنون به دست‌داشتن در دسیسه‌ای در روم بود و علت این * بدگمانی این بود که ولایت اسپانیا را به‌رغم بی‌میلی پیسو، آن هم پیش از موعد، به او سپرده بودند؛ نیز توافق کرده بودند که هر دو به یاری آمبرانی‌ها و ترانسپاندان‌ها* انقلاب به‌پا کنند، پیسو در خارج و قیصر در روم، اما مرگ پیسو این نقشه‌ها را برباد داد.

[۱۰] در مدتی که شهربان بود علاوه بر کمیتیوم، فوروم و تالارهای دادرسی، کاپیتولینوس را به گذرگاه‌های طاقدار آراست که در آن انبوه وسایل مخصوص نمایش‌هایش را به تماشا گذاشت.* به‌تنهایی و نیز به یاری همکارش جنگ جانوران درنده و بازی‌هایی به راه انداخت که مخارجش را هر دو پرداخته بودند اما افتخارش را به پای قیصر نوشتند. از این رو همکارش مارکوس بیبولوس پنهان نمی‌کرد که به سرنوشت پولوکس دچار گشته است، چه همان‌گونه که پرستشگاه فوروم که به یادبود برادران همزاد بنا شده بود فقط به‌نام پرستشگاه کاستور شناخته می‌شد، گشاده‌دستی او و قیصر نیز فقط

به قیصر نسبت داده می‌شد. افزون بر این، بازی‌های گلادیاتوری نیز برپا داشت، هرچند با جنگجویانی کم‌تر از آن‌چه درنظر داشت، چه شمار فراوان گلادیاتورهایی که گرد آورده بود چنان هراسی در دل دشمنانش افکنده بود که قانونی وضع شد که شمار گلادیاتورهایی را که هر فرد می‌توانست در شهر نگاه دارد محدود کرد.

[۱۱] پس از آن‌که مردم را با خویش بر سر مهر آورد، به وساطت تریبون‌ها کوشید تا با نظرخواهی از مردم حکومت مصر را به او ببخشند و آن‌گاه که مردم اسکندریه پادشاه‌شان را که سنا* وی را متحد و دوست خود نامیده بود بیرون راندند و در روم این عزل را همگان محکوم کردند، از این فرصت بهره جست و خواهان این مسند بسیار مهم شد. اما به‌سبب مخالفت اشراف ناکام شد. پس بر آن شد تا به هر وسیلهٔ ممکن از قدرت ایشان بکاهد و یادگارهای پیروزی گایوس ماریوس (نشان پیروزی‌های او بر یوگورتا و کیمبری‌ها و تئوتون‌ها) را که سولا بیرون ریخته بود به جای اولش بازگرداند. و آن‌گاه که به پیگرد قانونی آدم‌کشان* پرداخت کسانی را که در جریان تبعیدها* به ازای سر هر شارمند رومی از خزانه پول گرفته بودند در زمرهٔ آدم‌کشان قرار داد، گرچه قوانین کورنلیوس اینان را مستثنا کرده بود. [۱۲] نیز به یک تن رشوه داد تا به گایوس رابیریوس* اتهام خیانت وارد کند که چندسال پیش‌تر سنا به کمک وی توانسته بود لوکیوس ساتورنینوس، تریبون فتنه‌جو، را سرجایش بنشاند. و چون به حکم قرعه قیصر برای صدور حکم متهم برگزیده شد با چنان شدتی او را محکوم کرد که رابیریوس به ناچار از مردم فرجام‌خواهی کرد بس که قاضی بر او سخت گرفته بود.*

[۱۳] پس از دلکندن از امید حکومت بر یک ولایت* نامزد مقام پونتیفکس ماکسیموس شد ــ و برای به دست‌آوردنش رشوه‌های کلان داد. می‌گویند که صبح روز انتخابات در حال ترک خانه به قصد شرکت در انجمنی به دیون هنگفتش می‌اندیشید و آن‌گاه که مادرش با بوسه‌ای بدرودش گفت با مادرش چنین گفت که اگر به مقام پونتیفکس برگزیده نشوم به خانه بازنخواهم

گشت. و دو رقیب قدرتمند خود را که به سال و مقام برتر از او بودند چنان شکست سختی داد که حتی در قبایل ایشان بیش از مجموع آرای هریک از آنان رأی آورد.*

[۱۴] پس از کشف توطئهٔ کاتیلینه آنگاه که همهٔ سناتورها خواستار مجازات مرگ برای دست‌اندرکاران این خیانت شدند، قیصر در مقام پرایتور منتخب تنها کسی بود که خواستار زندانی‌کردن ایشان در شهرهای مختلف و مصادرهٔ اموال‌شان شد. حتی در دل آنان که خواهان عقوبتی سخت‌تر بودند چنان هراسی عظیم افکند، و بر این نکته پای فشرد که در آینده وجههٔ خویش را نزد مردم از دست خواهند داد، که دکیموس سیلانوس، کنسول برگزیده، بی‌درنگ تعبیری ملایم‌تر از پیشنهاد خود به دست داد (چه تغییر آن مایهٔ رسوایی می‌گشت) و مدعی شد که پیشنهادش بی‌رحمانه‌تر از آن‌چه منظور او بوده تلقی شده است.* بنابراین اگر مارکوس کاتو در سخنانش بر تصمیم سناتورهای دودل پای نفشرده بود چه‌بسا قیصر با متقاعدکردن بسیاری از ایشان ازجمله کیکرو (برادر کنسول*) رأی خود را به کرسی می‌نشاند. با این همه قیصر همچنان کوشید تا جریان دادرسی را مانع شود تا آن‌که سربازان مسلح شهسواران رومی که در اطراف کاخ به نگهبانی ایستاده بودند تهدید کردند که اگر دست از سرسختی برندارد او را خواهند کشت و حتی شمشیرهای آخته‌شان را چنان به رخ او کشیدند که کسانی که نزدیک وی نشسته بودند از گرد او پراکنده گشتند و تنی چند به‌سختی توانستند با سلاح و ردای‌شان خود را سپر وی کنند. این‌جا بود که هراسان دست از این کار بداشت و حتی تا پایان سال از سنا کناره جست.

[۱۵] در نخستین روز پرایتوری‌اش* کوینتوس کاتولوس را برای ادای توضیح به مردم دربارهٔ مرمت کاپیتولینوس* فراخواند و پیشنهاد کرد که سنا طی فرمانی مسئولیت آن را به دیگری بسپارد.* اما یک‌تنه حریف اقدامات هماهنگ اشراف نبود و چون دریافت که ایشان بی‌درنگ محضر کنسول‌های جدید را ترک گفته و دسته‌دسته به آن‌جا شتافته‌اند تا در برابر اقدامات او*

بایستند پیشنهاد خود را پس گرفت. [۱۶] پس از آن خود را استوارترین پشتیبان و مدافع کایکیلیوس متلوس، تریبون مردم، نشان داد که به‌رغم مخالفت همکارانش قوانین فتنه‌انگیزی پیشنهاد کرده بود، تا آن‌که هردو به موجب فرمان سنا* از مقام‌های دیوانی عزل شدند. با این همه آن مایه گستاخی در او بود که به کارهای دیوانی و دادگستری ادامه دهد. و چون خبر یافت که عده‌ای به زور شمشیر قصد فروگرفتنش را دارند ملازمانش را مرخص کرد، توگای صاحب‌منصبی‌اش را دور افکند و به مشاهدهٔ اوضاع نامساعد خویشتن را در خانه پنهان کرد و سر به لاک خویش فرو برد. و فردای آن روز جماعتی از عوام سرکش خودانگیخته بر گرد او جمع شدند و برای بازگرداندن وی به او پیشنهاد یاری کردند؛ وقتی درست برخلاف آن‌چه انتظار می‌رفت ایشان را آرام کرد سناتورها (که سراسیمه برای درافتادن با این جماعت جلسه کرده بودند) از زبان رهبران‌شان از او سپاسگزاری کردند و سپس به کاخ سنا احضارش کردند و با فاخرترین عبارات زبان به ستایش او گشودند و به منصب سابقش بازگرداندند و حکم قبلی را ملغی کردند.

[۱۷] با این همه دوباره به دردسر افتاد، آن‌گاه که خبرچینی به‌نام لوکیوس وتیوس در دادگاهی به ریاست نوویوس نیگروس کوایستور و نیز کوینتوس کوریوس در مجلس سنا او را همدست کاتیلینه نامیدند و چون کوریوس نخستین کسی بود که پرده از نقشه‌های دسیسه‌گران برداشت رأی همگان بر این قرار گرفت که پاداشی به او داده شود. کوریوس تأیید کرد که خبر را از کاتیلینه شنیده است و وتیوس حتی قول داد که مدرکی به دست‌خط قیصر خطاب به کاتیلینه در اختیارشان بگذارد. اما قیصر به هیچ‌روی این را برنمی‌تافت و با احضار کیکرو به‌عنوان گواه و اثبات این نکته که وی به میل خود خبر توطئه را به کیکرو داده است ترتیبی داد تا کوریوس از پاداش بی‌نصیب بماند. وثیقهٔ وتیوس را به غرامت برداشتند، اموالش را مصادره کردند و جریمه‌ای سنگین برایش بریدند و در انجمن مردم در برابر صفهٔ سخنرانان چیزی نمانده بود که تکه‌پاره‌اش کنند. سپس قیصر او را به زندان

انداخت و با نوویوس کوایستور نیز همین‌گونه رفتار کرد چون صاحب‌منصبی قدرتمندتر از خود را به دادگاه خویش فراخوانده بود.

[۱۸] پس از کسب مقام پرایتوری، آن‌گاه که حکومت اسپانیای اقصی را یافت با دادن تضمین‌هایی از شر طلبکاران که می‌خواستند مانع عزیمت او شوند رهایی یافت و پیش از گرفتن حکم رسمی راهی آن ولایات شد ـ گرچه این کار بی‌سابقه و برخلاف قانون بود. نمی‌دانیم که آیا از این بیمناک بود که در پایان دورهٔ پرایتوری* او را به دادگاه فرابخوانند یا این‌که بر آن بود تا به یاری متحدانش بشتابد که سخت به آن نیازمند بودند. همین که در ولایت تحت حکومتش نظم حاکم کرد، بی‌آن‌که منتظر جانشینش بماند با همان شتابی که آمده بود راهی روم شد تا آیین پیروزی و مقام کنسولی را خواستار شود. اما از آن‌جا که زمان انتخابات قبلاً اعلام شده بود و نامزدی او به شرطی تأیید می‌شد که همچون شارمندی عادی وارد روم شود و چون دسیسه‌هایش برای معافیت از قوانین به انتقادهای گسترده‌ای دامن زد، ناچار شد برای این‌که از انتخابات کنسولی محروم نشود از آیین پیروزی چشم بپوشد.* [۱۹] از میان دو رقیب دیگر برای مقام کنسولی، لوکیوس لوکیوس و مارکوس بیبولوس، متحد لوکیوس شد و میان ایشان این قرار گذاشته شد که لوکیوس، که آوازهٔ کم‌تری داشت اما مال و مکنتش بیش‌تر بود، به‌نام هردوشان به رأی‌دهندگان وعدهٔ پول از کیسهٔ خود بدهد. وقتی اشراف از این توافق باخبر شدند بیمناک گشتند که اگر قیصر کنسول شود، خاصه اگر کسی همراه و هم‌رأی او باشد، از هیچ کاری فروگذار نخواهد کرد، پس به بیبولوس اجازه دادند که همان مقدار پول به رأی‌دهندگان وعده دهد و بیش‌ترشان در این راه از مال خود دریغ نکردند. حتی کاتو نیز انکار نمی‌کرد که چنین رشوه‌هایی به صلاح مملکت است.*

این‌گونه بود که قیصر به همراه بیبولوس به کنسولی برگزیده شد. و اشراف، یک‌دل و یک‌رأی، با زحمت فراوان توانستند ترتیبی دهند که ولایات تعیین‌شده برای کنسول‌های برگزیده بی‌مقدارترین‌شان باشد، یعنی

بیشه‌زارها و مراتع.* قیصر که از این اهانت سخت خشمگین شده بود بر آن شد تا با انجام هرگونه خدمتی خود را به گنایوس پومپیوس نزدیک کند که از سنا ناخشنود بود زیرا سنا در تصویب اقدامات این یک پس از پیروزی‌اش بر شاه مهرداد کوتاهی کرده بود. قیصر پومپیوس را با مارکوس آشتی داد که از وقتی که کنسول شده بودند پیوسته با هم سر ناسازگاری داشتند. قیصر با هریک جداگانه توافق کرد که در امور دیوانی کاری برخلاف خواستهٔ هیچ‌یک از سه نفر صورت نگیرد.

[۲۰] همین‌که کنسول شد اول کاری که کرد تصویب قانونی بود که برطبق آن صورت‌جلسات سنا و انجمن مردم هر روز گردآوری و منتشر شود. حتی این رسم قدیم را از نو رواج داد که در ماه‌هایی که فاسکس در اختیار او نیست گماشته‌ای در پیش و ملازمانی در پشت سرش او را همراهی کنند.* اما پس از اعلان قانون کشاورزی وقتی که همکارش شگون‌های نحس* را اعلام کرد قیصر او را از فوروم بیرون انداخت. روز بعد بیبولوس به سنا شکایت برد اما کسی یافت نمی‌شد که جرئت نظردادن داشته باشد یا این کار نخوت‌آمیز را نکوهش کند ــ گرچه صدور فرمان‌هایی از این دست در موارد بی‌اهمیت‌تر معمول بود. به همین دلیل بیبولوس چنان ناامید شد که تا پایان دورهٔ کنسولی از خانه بیرون نرفت و هیچ کاری نکرد مگر اعلان مشاهدهٔ شگون‌های نحس*. از آن پس قیصر به‌تنهایی همهٔ کارهای دیوانی را پیش می‌برد و همهٔ محاکم زیرنظر او بود به گونه‌ای که شماری از رندان شهر آنگاه که به‌عنوان گواه مهر خود را بر سندی می‌زدند به شوخی تاریخ آن را نه تاریخ کنسولی قیصر و بیبولوس بلکه تاریخ کنسولی یولیوس و قیصر نوشتند (به این ترتیب دوبار به نام او اشاره می‌کردند، یک‌بار به نام کوچک و بار دیگر به‌نام خانوادگی). به همین مناسبت از آن پس شعر زیر دهان به دهان نقل می‌شد:

تاریخ وقوع آن زمانی بود که قیصر کنسول بود ــ نه بیبولوس،
چه تا یاد دارم زمانی که بیبولوس کنسول بود هیچ اتفاقی رخ نداد.

دشت استلا را که نیاکان‌مان به آن قداست بخشیده بودند و سرزمین کامپانیا را که منبع درآمد کشور بود بی‌قرعه‌کشی میان بیست هزار شارمند که دست‌کم سه فرزند داشتند تقسیم کرد. در پاسخ به درخواست مأموران گردآوری مالیات قبول کرد که مالیاتی که اینان به خزانه می‌پردازند به یک‌سوم کاهش یابد اما در مورد پیشنهادهای شتاب‌زدهٔ آنان برای بستن قراردادهای گردآوری مالیات* در آینده صریحاً به آنان هشدار داد. با بخشش‌های دیگرش، هراندازه هم گشاده‌دستانه، کسی یارای مخالفت نداشت ــ یا اگر می‌داشت مرعوب می‌شد. وقتی مارکوس کاتو بر آن شد تا از حق وتو* خویش استفاده کند، قیصر به یکی از نگهبانانش دستور داد او را کشان‌کشان از کاخ سنا بیرون بیندازد و زندانی‌اش کند. هنگامی که لوکیوس لوکولوس آشکارا در برابر او ایستاد قیصر چنان هراسی در دلش افکند که وی از بیم آن‌که قیصر تهمت‌های ناروا بر او ببندد در پیش او به زانو افتاد. و آن‌گاه که کیکرو در طی یک دادرسی از اوضاع اسف‌بار زمانه گله کرد قیصر بی‌درنگ ترتیبی داد تا پوبلیوس کلودیوس، دشمن کیکرو، در نهمین ساعت همان روز* از طبقهٔ پاتریسین‌ها در زی طبقهٔ عوام درآید، چیزی که کلودیوس از دیرباز بیهوده برای آن دست‌وپا می‌زد. سرانجام برای این‌که همهٔ رقبایش را به یک‌باره سرجای‌شان بنشاند به خبرچینی رشوه داد تا (برطبق نقشه‌ای که بر سر آن توافق کرده بودند) اعتراف کند که به تحریک افرادی خاص قصد کشتن پومپیوس را داشته و بالای صفهٔ سخنرانان نام متهمان را افشا کند. اما پس از آن‌که خبرچین بی‌نتیجه از یکی دوتن نام برد و مردم او را فریب‌کار پنداشتند، قیصر از این‌که این نقشهٔ شتاب‌زده به سرانجامی برسد ناامید شد و می‌گویند فرمان داد تا خبرچین را زهر دهند.

[۲۱] در همین ایام بود که کالپورنیا را به زنی گرفت، دختر لوکیوس پیسو که بنا بود پس از او کنسول شود، و دخترش یولیا را که نامزدی‌اش را با سرویلیوس کایپیو بر هم زده بود (با این‌که کایپیو همین چندی پیش در کشمکش قیصر با بیبولوس خدمت شایانی به قیصر کرده بود) به ازدواج

گنایوس پومپیوس درآورد. پس از سرگرفتن این وصلت در هر کاری همیشه ابتدا نظر پومپیوس را جویا می‌شد، گرچه پیش‌تر عادت داشت که نظر کراسوس را جویا شود ــ و رسم بر این بود که کنسول همان ترتیبی را که در اول ژانویه تعیین کرده بود در سراسر سال رعایت کند.

[۲۲] به این ترتیب با پشتیبانی پدرزن و دامادش سرزمین گل را بر همهٔ ولایات دیگر برگزید چه هم امید مال در آن بود و هم امکان برگزاری آیین پیروزی را نوید می‌داد. درواقع در آغاز کار براساس قانون واتینیوس فقط حکومت سرزمین گل سیزالپین و ایلیریا را یافت اما پس از چندی سرزمین گل‌های «گیسوبلند»* را نیز به او سپردند، چه سناتورها بیم آن داشتند که اگر این سرزمین را از او دریغ کنند مردمانش آن را تقدیم وی خواهند کرد. سرمست از این کامیابی، چند روز بعد در برابر انبوه جمعیت سنا آسوده‌خاطر به خودستایی پرداخت که به‌رغم مخالفت و ماتم دشمنانش به آن‌چه می‌خواسته دست یافته و از آن پس بر سر آنان سوار خواهد شد.* و آن‌گاه که کسی به طعنه گفت که این کار برای هر زنی دشوار خواهد بود در پاسخ او به شوخی گفت که سمیرامیس در آشور حکومت کرد و آمازون‌ها بخش بزرگی از آسیا را زیر فرمان داشتند.*

[۲۳] وقتی دورهٔ کنسولی‌اش سرآمد و پرایتورها، گایوس ممیوس و لوکیوس دومیتیوس، تحقیق دربارهٔ کارهای او در سال گذشته را آغاز کردند، وی موضوع را به سنا ارجاع داد. و وقتی سنا موضوع را پی نگرفت و سه روز به بحث‌های بی‌فایده گذشت رهسپار ولایتش شد. به یکی از کوایستورهایش اتهاماتی چند وارد کردند که پیش‌درآمدی بود برای کشاندن خود قیصر به دادگاه. چندی نگذشت که لوکیوس آنتیستیوس، تریبون خلق، وی را نیز به دادگاه فراخواند. اما قیصر با فرجام‌خواهی از انجمن تریبون‌ها توانست ایشان را مجاب کند که چون در مأموریت خارج از کشور به‌سر می‌برده نباید وی را محاکمه کنند. به این ترتیب برای تضمین امنیت خود در آینده دقت فراوانی به‌خرج داد تا صاحب‌منصبانی را که دورهٔ تصدی‌شان یک سال بود زیر دین

خویش نگاه دارد و به هیچ نامزدی یاری نمی‌کرد یا نمی‌گذاشت انتخاب شود مگر آن‌که در غیبتش از او دفاع کند. برای این منظور از واداشتن عده‌ای به یادکردن سوگند و حتی از گرفتن تعهدنامه از آنان ابایی نداشت.[۲۴] با این همه وقتی لوکیوس دومیتیوس، نامزد کنسولی*، آشکارا تهدید کرد که آن‌چه را در مقام پرایتوری از انجامش ناتوان بود در مقام کنسول انجام خواهد داد و سپاهیان قیصر را زیر فرمان خود درخواهد آورد، قیصر کراسوس و پومپیوس را واداشت تا به لوکا، شهری در ولایتش، بروند و آنان را برانگیخت تا برای کنارزدن دومیتیوس خود دوباره نامزد مقام کنسولی شوند. نیز با تکیه بر نفوذ ایشان برای تمدید مدت حکومتش تا پنج سال زمینه‌چینی کرد. او که از این کار دل و جرئتی یافته بود بر لژیون‌هایی که دولت در اختیارش گذاشته بود لژیون‌های دیگری افزود که مخارج‌شان را از کیسهٔ خود می‌پرداخت. یکی از این لژیون‌ها را درواقع در گل سیزالپین گرد آورد که نامی گالیایی داشت ــ آلائودا*. این لژیون را با انضباط رومی تعلیم داد و به ساز و برگ رومی مجهز کرد. سپس به همهٔ سپاهیان لژیون شارمندی روم عطا کرد. از آن پس هیچ فرصتی را برای جنگ‌افروزی از کف نداد، هراندازه هم که این جنگ‌ها ناموجه یا خطرناک می‌بود، و بی‌هیچ عذر موجهی به متحدان و نیز به دشمنان و ملت‌های بربر می‌تاخت*، چنان‌که یک بار سنا سفرایی برای گزارش اوضاع ولایات گل گسیل داشت که تنی چند از ایشان عقیده داشتند که قیصر را باید تحویل دشمن داد.* اما چنان در کارهای خطیر به کامیابی دست یافت که درخواست برگزاری مراسم تضرع به پیشگاه خدایان* نمود که با آن موافقت شد؛ این مراسم از حیث دفعات و شمار نیایش‌کنندگان بی‌سابقه بود.

[۲۵] مهم‌ترین اقدامات او در طی نه‌سال* حکمرانی‌اش به شرح زیر است. همهٔ نواحی گل را که میان چراگاه‌های پیرنه، کوه‌های آلپ و کوه کبنا* و رودهای راین و رون محصور بود و محیط آن حدود سه هزار و دویست مایل بود به قلمرو امپراتوری افزود (مگر چند دولت متحد که خدمتگزار روم بودند) و بر این ولایت سالانه چهل میلیون سسترس خراج معین کرد. قیصر

نخستین رومی بود که بر رود راین پل ساخت و به ژرمن‌های آن‌سوی راین تاخت و شکست‌های گران بر آنان وارد کرد. همچنین بر بریتانیایی‌ها که تا آن روزگار مردمی ناشناخته بودند تاخت و پس از شکست‌دادن‌شان خراج و گروگان از آنان ستاند. در میان همهٔ این کامیابی‌ها فقط سه‌بار طعم شکست را چشید. در نبرد بریتانیا ناوگانش در طوفانی سخت تقریباً نابود شد. در گل، یک لژیونش در گرگوویا تارومار شد و فرماندهان لژیون‌هایش، تیتوریوس و آورونکولیوس، در کمینی در مرز گرمانیا کشته شدند.

[۲۶] در همین ایام نخست مادر، سپس خواهر و چندی بعد نوه‌اش را از دست داد. و باز در همین زمان که در پی قتل پوبلیوس کلودیوس* کشور دچار هرج و مرج شد سنا رأی داد که فقط به یک کنسول نیاز هست، یعنی گنایوس پومپیوس. اگرچه تریبون‌های عوام بر آن بودند که قیصر را همکار پومپیوس قرار دهند، قیصر آنان را مجاب کرد که به مردم چنین پیشنهاد کنند که هنگامی که دورهٔ حکمرانی او به پایان نزدیک می‌شود و او هنوز دور از روم است اجازه یابد برای بار دوم در انتخابات کنسولی شرکت کند تا ناچار نباشد برای این منظور زودتر از موعد و پیش از سرآمدن جنگ ولایتش را ترک کند.* آن‌گاه که از این بابت اطمینان‌خاطر یافت خیال‌های بلندپروازانه‌تری در سر پخت و با دلی پرامید هیچ فرصتی را در بذل و بخشش و یاری‌دادن به هرکس در نهان و آشکارا از دست نداد. با مالی که در جنگ به یغما برده بود ساخت یک فوروم را آغاز کرد که بهای زمینش بیش از صد میلیون سسترس بود.* در نکوداشت دخترش بازی‌های گلادیاتوری و ضیافتی همگانی ترتیب داد ــ آن‌سان که کسی پیش از او هرگز نکرده بود.* برای برانگیختن حس کنجکاوی مردم به منتهادرجه بخشی از تدارک این ضیافت را در خانهٔ خود انجام داد ــ گرچه این کار را به سیورساتچی‌های بازار به مقاطعه داده بود. دستور داد هرگاه جنگیدن گلادیاتورها موجب ناخشنودی مردم گشت آنان را به زور از میدان بیرون کنند و برای او نگاه‌شان دارند.* سربازان نوآمده را نه در مدرسهٔ گلادیاتورها یا زیر نظر مربیان حرفه‌ای بلکه در خانه‌های شهسواران رومی و

حتی سناتورهای جنگ‌آزموده تعلیم می‌داد و چنان که از نامه‌هایش پیداست به جد از ایشان می‌خواست که بیش‌ترین مراقبت را در تعلیم اینان به‌خرج دهند و شخصاً بر تمرین‌های آنان نظارت کنند. مواجب لژیون‌ها را برای همهٔ عمر دوبرابر کرد.* چون غله فراوان بود آن را بی‌دریغ و بی‌اندازه میان لژیون‌ها تقسیم می‌کرد و هرازچندی به هریک از سربازانش برده‌ای از میان اسیران می‌داد.

[۲۷] با این همه برای استوارنمودن پیوندش با پومپیوس و اطمینان‌یافتن از حسن ظن او در حق خویش پیشنهاد کرد که اکتاویا، نوهٔ خواهرش*، را به زنی به او بدهد گرچه هنوز زن گایوس مارکلوس بود، و خود خواستار زناشویی با دختر پومپیوس شد، گرچه او نیز نامزد فاوستوس سولا بود. وقتی که با دادن وام‌های بی‌بهره یا کم بهره یاران پومپیوس و شمار بسیاری از سناتورها را رهین خویش ساخت، با گشاده‌دستی تمام پشتیبانی همهٔ کسانی را که از میان دیگر طبقات برگزیده بود و نیز کسانی را که خود از او درخواست وام کرده بودند به‌دست آورد و حتی بردگان آزادشده و بردگان محبوب حامیان و اربابان‌شان را نیز فراموش نکرد. درحقیقت او مشتاق‌ترین و یگانه پناه متهمان بزه‌کاری، بدهکاران و جوانان اسراف‌کار بود، و تنها استثنا کسانی بودند که بار گناه یا فاقه چنان بر دوش‌شان سنگینی می‌کرد یا چنان در بند تجملات بودند که حتی او نیز نمی‌توانست نجات‌شان دهد. به اینان روشن و بی‌پرده می‌گفت که آن‌چه شما می‌خواهید یک جنگ داخلی است.

[۲۸] در جلب حمایت پادشاهان و ولایات سراسر عالم نیز جهد بسیار کرد و به عده‌ای از ایشان هزاران اسیر پیشکش می‌کرد و به دیگران، هرجا و هرگاه که می‌خواستند، سپاه کمکی می‌فرستاد، فزون از حدی که سنا و مردم روا می‌دانستند. گذشته از این‌ها، با ساخت شکوهمندترین بناهای عمومی مهم‌ترین شهرهای ایتالیا و ولایات گل و ایبریا و آسیا و یونان را رونقی تمام بخشید. تا آن‌که همه کس از کارهای او در حیرت شدند و از خود پرسیدند که هدف این کارها چه می‌تواند باشد. مارکوس کلاودیوس مارکلوس کنسول در منشوری از قصد خویش برای انجام مهم‌ترین کار برای کشور پرده برداشت و

به سنا پیشنهاد کرد که قیصر را پیش از سرآمدن مدت فرمانروایی‌اش برکنار کند، چه جنگ تمام و صلح برقرار شده است و سپاه پیروز می‌بایست منحل شود. دیگر آن‌که قیصر به‌هنگام دوری از روم نتواند نامزد مقام کنسولی شود زیرا پومپیوس، هنوز این همه‌پرسی را لغو نکرده بود، گرچه بعداً در این راه کوشید. چون از قضا پومپیوس هنگام تدوین قوانین مربوط به انتخاب صاحب‌منصبان در ماده‌ای که غایبان از روم را از نامزدی در انتخابات محروم می‌کرد فراموش کرده بود در مورد قیصر استثنا قایل شود و فقط آن‌گاه که این قانون را بر لوح مفرغی حک کردند و در خزانه جای دادند اشتباهش را اصلاح کرد. مارکلوس نیز رضا نمی‌داد که ولایات و امتیازات استثنایی قیصر را از چنگش درآورند اما حتی او نیز پیشنهاد کرد که مستعمره‌نشینان، که قیصر بنا بر قانون واتینیوس ایشان را در نووم کوموم اسکان داده بود، از حق شارمندی محروم گردند زیرا این حق در اجرای نقشه‌های قیصر به آنان اعطا شده بود و قانون آن را تجویز نکرده بود.[۲۹] قیصر که از این رویدادها پریشان‌خاطر گشته بود و می‌اندیشید (و بارها از او شنیده بودند) که اکنون که فرمانروای کشور است تنزل او از مرتبهٔ شخص اول به دوم دشوارتر از زیرکشیدن او از مرتبهٔ دوم به پایین‌ترین جایگاه است، تا حدی به کمک وتو تریبون‌ها و تا اندازه‌ای نیز به یاری سرویوس سولپیکیوس، کنسول دیگر، با همهٔ توان خویش در برابر این قانون ایستادگی کرد. سال بعد نیز که گایوس مارکلوس (که به جای پسرعمویش مارکوس کنسول شده بود) همین ترفندها را درپیش گرفت قیصر با دادن رشوه‌ای چرب به آیمیلیوس پائولوس، کنسول همکار گایوس، و گایوس کوریو، خشن‌ترین تریبون، آنان را به دفاع از خویش گمارد. لیکن چون آگهی یافت که کارها به میل او پیش نمی‌رود و حتی کنسول‌های برگزیده نیز با او مخالفند، نامه‌هایی به سنا نوشت و درخواست که او را از امتیازی که مردم به او داده‌اند محروم نکنند یا، اگرنه، دیگر سرداران را نیز به انحلال سپاه خود وادارد. چه گمان بر این است که یقین داشت که هرگاه بخواهد راحت‌تر می‌تواند سربازان کهنه‌کار خویش را احضار کند تا

پومپیوس سربازان تازه‌کارش را. گذشته از آن به دشمنانش پیشنهاد کرد که در ازای وانهادن هشت لژیون و گل آن سوی آلپ دو لژیون و گل سیزالپین را تا زمان فرارسیدن دورهٔ کنسولی‌اش برای خویش نگاه دارد، یا دست‌کم یک لژیون و ایلیریکوم را.

[۳۰] اما چون سنا مداخله نکرد و دشمنانش اعلام کردند که آن‌جا که پای خیر و صلاح کشور در میان است معامله نخواهند کرد به سرزمین گل این سوی آلپ رخت کشید و پس از دادرسی همهٔ شکایات در دادگاه‌های محلی در راونا رحل اقامت افکند و بر آن شد تا اگر سنا در واکنش به مداخلهٔ تریبون‌های عوام* از جانب او دست به اقدام سرکوب‌گرانه بزند با جنگ ادعای خویش را به کرسی بنشاند. و این دستاویز قیصر برای جنگ داخلی بود. اما مردم راگمان بر این است که انگیزه‌های دیگری نیز می‌بایست در کار بوده باشد. گنایوس پومپیوس همیشه می‌گفت که چون قیصر با مکنت یک شارمند عادی نمی‌تواند کارهای خطیری را که آغاز کرده به پایان رساند و انتظاراتی را که در مورد بازگشتش به روم در مردم برانگیخته است برآورده سازد، می‌خواهد همه‌چیز را واژگون کند و هرج‌ومرج به‌راه اندازد. دیگران می‌گویند که از آن بیم داشت که دربارهٔ کارهایش در دورهٔ نخست کنسولی که برخلاف شگون‌های نحس و قوانین و وتو تریبون‌ها بود وادار شود حساب پس دهد.* چه مارکوس کاتو بارها گفته و حتی سوگند یاد کرده بود که همین‌که قیصر سپاهش را منحل کند او را تحت پیگرد قرار خواهد داد. و همه پیش‌بینی می‌کردند که اگر قیصر در هیئت یک شارمند عادی بازگردد مجبور خواهد بود مانند میلو* در محاصرهٔ مردان مسلح به اتهامات خویش پاسخ گوید. روایت آسینیوس پولیو* این گمان را تقویت می‌کند چون وی اشاره می‌کند که وقتی قیصر در میدان جنگ فارسالوس به دشمنانِ از دم تیغ گذشته و تارومار شده نظر افکند چنین گفت: «اینان خود چنین می‌خواستند چه من، قیصر گایوس، اگر سپاهیانم را به یاری نمی‌خواندم به‌رغم همهٔ پیروزی‌هایم گناهکار شناخته می‌شدم.» پاره‌ای بر این گمانند که از دیرباز دلبستهٔ

فرمانروایی بود و چون نیروی خویش را با قوای حریفان سنجید به فرصتی که از آغاز جوانی در آرزویش بود چنگ زد. درواقع گویا کیکرو نیز بر همین عقیده بوده باشد که در کتاب سوم «در باب وظایف»* می‌نویسد که قیصر همیشه این چند سطر را از اثوریپیدس نقل می‌کرد که خود کیکرو آن را این‌گونه ترجمه می‌کند:

اگر بناست برای به چنگ‌آوردن قدرت قانون زیر پا گذاشته شود
بگذار چنین شود، در غیر این‌صورت قانون را پاس بدار.

[۳۱] و چون خبر رسید که وتو تریبون‌ها نادیده گرفته شده است و خود ایشان از روم گریخته‌اند، قیصر شتابان هنگ[1]های خویش را نهانی گسیل داشت تا به بدگمانی دامن نزند؛ و در چند نمایش عمومی حضور یافت و نقشهٔ مدرسهٔ گلادیاتورها را که قصد بنای آن را داشت وارسی کرد و سپس به رسم معهود خود به سرگرم‌کردن مهمانان پرشمار پرداخت. سپس بعد از غروب آفتاب کس فرستاد تا از آسیابی در آن نزدیکی استرهایی بیاورند و به ارابه ببندند و در خفای تمام با شمار اندکی از ملازمان راهی سفر شد. در راه مشعل‌ها خاموش شد و راه را گم کرد، مدتی سرگردان بود تا آن‌که سپیده‌دم راهنمایی دید و راه را یافت و پیاده از کوره‌راهی مسیر خویش را پیمود. بر کرانهٔ رود روبیکون که مرز ولایتش بود هنگ‌هایش را یافت و مدتی در آن‌جا درنگ کرد و در بزرگی کاری که در پیش داشت اندیشه کرد و آن‌گاه رو به نزدیک‌ترین یارانش کرد و گفت: «حتی اکنون نیز می‌توانیم بازگردیم. اما از آن پل کوچک که گذر کردیم دیگر تکلیف همه‌چیز را باید با شمشیر روشن کرد.» [۳۲] همین‌که از سخن‌گفتن بازایستاد نشانه‌ای پدیدار گشت. موجودی پیل‌پیکر و نیک‌منظر ناگهان پدیدار شد، درکنارش نشست و با نی‌لبک آهنگی نواخت. شبانان بسیار به شنیدن صدای نی شتافتند و حتی سربازانی چند

۱. cohort واحد نظامی در روم باستان؛ هر ده هنگ یک لژیون را تشکیل می‌داد. ـم.

محل نگاهبانی خویش را رها کردند و آمدند، در میان‌شان چند شیپورزن. شبح از دست ایشان شیپوری فراچنگ آورد و به سمت رود جستی زد و با صدایی مهیب شیپور آماده‌باش نواخت و به کرانهٔ دیگر رود رفت. آنگاه قیصر گفت: «بیایید به آن‌جا برویم که خدایان نشان‌مان داده‌اند، به آن‌جا که جور دشمن ما را به خود می‌خواند. قرعهٔ فال را زده‌اند و دیگر کار از کار گذشته است.»[۳۳] پس سپاه نیز بر کرانهٔ دیگر رفتند و تریبون‌های عوام رانده‌شده از روم را که نزد ایشان آمده بودند پذیرا گشتند. سپس قیصر با چشمان اشک‌بار با سربازان سخن گفت و ایشان را سوگند به وفاداری داد. حتی عده‌ای را گمان بر این بود که به یکایک ایشان مقام شهسواری وعده داد، هرچند این گمان سست است. چه به هنگام رجزخوانی که در آنان شور برمی‌انگیخت بارها به انگشت دست چپش اشاره کرد و به تأکید گفت که برای جبران خدمت همهٔ کسانی که او را در دفاع از شرافتش یاری کنند این حلقه را با کمال میل دور خواهد افکند. آنان که دور از این جمع ایستاده بودند برای‌شان دیدن حرکات او راحت‌تر از شنیدن صدایش بود و معنای سخنش را از حرکاتش حدس می‌زدند. از این‌رو این شایعه دهان به دهان گشت که قیصر انگشتریِ شهسواری و چهارصد هزار سسترس به آنان وعده داده است.*

[۳۴] از کارهای بعدی او شرحی گذرا خواهم داد که از این قرار است. پیکنوم و اومبریا و اتروریا را گشود و پس از شکست‌دادن لوکیوس دومیتیوس (که اکنون که ایتالیا در جنگ بود جانشین وی اعلام شده بود و کورفینیوم* را به همراه پادگانی در دست داشت) وی را رها کرد و خود از ساحل آدریاتیک راه بروندیسیوم* را درپیش گرفت. کنسول‌ها و پومپیوس به همین شهر پناه برده بودند به این امید که هرچه زودتر راهی دریا شوند. ترفندها به کار بست تا راه بر آنان ببندد اما نیارست، پس به روم بازگشت و آن‌جا سناتورها را به گفت‌وگو دربارهٔ امور مملکت فراخواند و با نیرومندترین سپاه پومپیوس مصاف داد که اکنون در اسپانیا تحت فرمان سه‌تن از فرماندهان لژیون‌هایش، مارکوس پتریوس، لوکیوس آفرانیوس و مارکوس‌وارو، به‌سر می‌برد و قیصر

پیش از آن‌که رهسپار شود به یارانش گفت که به مصاف سپاه بی‌سردار می‌رود و سپس به‌سوی سردار بی‌سپاه بازخواهد گشت. و به‌رغم این‌که ناچار بود ماسیلیا را، شهری بر سر راه خود که دروازه‌هایش را بر او بسته بود، در محاصره گیرد و به‌رغم تأخیر ناشی از کمبود شدید جیرهٔ غله، به‌سرعت همه‌چیز را سروسامان داد.

[۳۵] از آن‌جا به روم بازگشت، سپس به مقدونیه لشکر کشید و در آن‌جا پومپیوس را تقریباً به مدت چهارماه پشت باره‌ای بلند محاصره کرد و سرانجام در نبرد فارسالوس* شکستش داد و چون پومپیوس به اسکندریه گریخت در پی‌اش روانه گشت. چون خبر یافت که پومپیوس کشته شده است به جنگ شاه بطلمیوس رفت (زیرا گمان می‌کرد پادشاه قصد دارد او را نیز به دام اندازد). این جنگ در وضعیتی بس دشوار روی داد، چون عوارض زمین و زمان جنگ هردو به زیان او بود از آن‌که فصل زمستان بود و او درون باروهای شهر با دشمنی پرشمار و زیرک کارزار می‌کرد، حال آن‌که او را نه ساز و برگی تمام بود و نه به هیچ‌روی آمادگی کارزار. لیک چون پیروز گشت پادشاهی مصر را به کلئوپاترا و برادر جوان‌ترش بخشید، چه از آن بیمناک بود که اگر آن‌جا را یکی از ولایات روم بگرداند دستاویزی برای برپایی انقلاب به یک والی تشنهٔ قدرت دهد. به انگیزهٔ شنیدن این خبر که فرهاد، پسر مهرداد کبیر، از پریشانی روزگار بهره می‌جوید تا جنگی به‌پا دارد و اکنون پس از پیروزی در چندین جنگ مخوف‌ترین دشمن به‌شمار می‌رود، از اسکندریه روانهٔ سوریه و از آن‌جا رهسپار پونتوس شد. از آمدنش پنج روز و از دیدار پادشاه چهارساعت بیش نگذشته بود که سپاه فرهاد را تارومار کرد و بارها به بخت خوش پومپیوس اشاره کرد که عمدهٔ اعتبار نظامی‌اش را با هزیمت دشمنی چنین زبون به‌دست آورده بود. پس از آن اسکیپیو و یوبا را که بازماندهٔ سپاهیان‌شان را در افریقا برمی‌انگیختند شکست داد و نیز پسران پومپیوس* را در اسپانیا.

[۳۶] در سراسر جنگ داخلی شکست عمده‌ای نخورد مگر آن زمان که

فرماندهان لژیون‌هایش را از دست داد؛ از آن میان گایوس کوریو در افریقا از پا درآمد و گایوس آنتونیوس* در ایلیریکوم به اسارت دشمن درآمد. پوبلیوس دولابلا نیز نزدیک ایلیریکوم ناوگانش را از دست داد و گنایوس دومیتیوس کالوینوس سپاهش را در پونتوس. خود قیصر در مصاف‌هایش با دشمن بیش‌ترین بخت همراهش بود و پیروزی‌اش قطعی به‌نظر می‌رسید مگر در دو مورد، یکی در دوراخیوم که پومپیوس او را دفع کرد اما از این برتری بهره نجست ــ قیصر می‌گفت که پومپیوس نمی‌داند چگونه بر من چیره شود ــ و بار دیگر در واپسین نبرد جنگ اسپانیا که چنان ناامید گشت که حتی فکر خودکشی به سرش زد.

[۳۷] با پایان‌یافتن جنگ‌ها پنج بار آیین پیروزی برگزار کرد، چهاربار در یک ماه* پس از شکست‌دادن اسکیپیو (گرچه نه در روزهای متوالی) و یک بار نیز پس از شکست پسران پومپیوس.* نخستین و شکوهمندترین آیین پیروزی وی به مناسبت فتح گل، دومی به مناسبت تصرف اسکندریه، سپس پونتوس، آنگاه افریقا و سرانجام اسپانیا به‌پا شد، و هربار با دبدبه و کبکبه و نمایش‌های متفاوت. در روز برگزاری آیین پیروزی به مناسبت فتح گل هنگامی که از خیابان ولابروم می‌گذشت و محور ارابه‌اش شکست، چیزی نمانده بود که از ارابه پرت شود. مشعل به‌دست بر فراز تپهٔ کاپیتولینوس شد به همراه چهل فیل در چپ و راست خود که مشعل حمل می‌کردند. در جشن پیروزی به مناسبت تصرف پونتوس در پیش یکی از ارابه‌ها بر لوحی این عبارت نوشته شده بود: «آمدم، دیدم، فتح کردم،» که برخلاف موارد پیشین جزئیات نبرد را شرح نمی‌داد بلکه بر سرعت پایان‌دادن به نبرد تأکید می‌کرد.*

[۳۸] به هریک از کهنه سربازان پیادهٔ لژیون‌های خود علاوه بر دو هزار سسترس که در آغاز جنگ داخلی به آن‌ها داده بود، بیست و چهار هزار سسترس دیگر از غنایم بخشید. نیز به هریک زمین‌هایی بخشید، البته نه به یک‌باره تا موجب آوارگی همهٔ مالکان سابق نگردد. علاوه بر دو کیل گندم و

دو پوند روغن، به هر مرد سیصد سسترس که آن را وعده کرده بود و سیصد سسترس دیگر برای جبران تأخیر در پرداخت آن پاداش داد. همچنین کسانی را که در روم تا دو هزار سسترس و آنانی را که در ایتالیا تا پانصد سسترس اجاره می‌دادند به‌مدت یک سال از پرداخت اجاره معاف کرد. بر این‌ها ضیافتی افزود و در میان‌شان گوشت توزیع کرد و پس از فتح اسپانیا دوبار میهمانی شام به‌پا داشت. وقتی متوجه شد که نخستین شام لئیمانه بوده و حس گشاده‌دستی همیشگی‌اش را اقناع نکرده، پنج روز بعد شام دیگری تدارک دید، با گشاده‌دستی تمام.

[۳۹] نمایش‌های گوناگونی برای مردم ترتیب داد: یک نبرد گلادیاتوری، نمایش‌هایی در همهٔ مناطق شهر که بازیگرانی به زبان‌های مختلف آن‌ها را اجرا می‌کردند، همچنین نمایش سیرک، مسابقات ورزشی و نبرد دریایی. در یک جنگ گلادیاتوری در فوروم، فوریوس لپتینیوس، مردی از تبار پرایتورها، و کوینتوس کالپینوس، که زمانی سناتور و وکیل دعاوی بود، تا دم مرگ جنگیدند.* فرزندان شاهزادگان آسیا و بیتینیا در رقص پیریک* شرکت کردند. هنگام اجرای نمایش‌ها دکیموس لابریوس، شهسوار رومی، نمایشی پانتومیم را که خود نوشته بود اجرا کرد و پس از گرفتن پانصد هزار سسترس و یک انگشتری طلا* صحنه را ترک کرد و از میان نوازندگان گذشت و در جایگاه خود در چهارده ردیف نخست* نشست. برای مسابقات سیرک، زمین آن را از هر دو سو وسعت دادند که آبراهی پهناور آن را احاطه کرده بود. در این‌جا والاتبارترین مردان جوان با گردونه‌های چهاراسبه و دواسبه و با جست‌وخیز میان اسب‌ها نمایش دادند. دو گردان پسران نوجوان و جوان بازی تروا* را به نمایش گذاشتند. جنگ جانوران وحشی به مدت پنج روز ادامه داشت. در روز آخر جنگ دو جبههٔ نبرد فراهم شد، هریک با پانصد سرباز پیاده، بیست فیل و سیصد شهسوار. و برای این‌که میدان نبرد فراخ‌تر شود موانع مرکز آن را برداشتند و به جایش دو خیمه برپا داشتند، روبه‌روی هم. در ورزشگاه موقتی که در کامپوس مارتیوس ساخته شد ورزشکاران به‌مدت سه روز با هم رقابت

کردند. در نبرد دریایی در دریاچهٔ حفرشده در ناحیهٔ پست کُدتا* کشتی‌هایی با دو، سه و چهار ردیف پارو از ناوگان تیریان و مصریان شرکت داشتند و جنگجویان بسیار بر آن‌ها سوار بودند. جماعتی انبوه از همهٔ مناطق روم برای تماشای این نمایش‌ها سرازیر شدند تا حدی که بسیاری از مسافران ناچار شدند در خیمه‌هایی که در خیابان‌ها یا کنار جاده‌ها برپا شده بود منزل کنند. و گاه جمعیت چنان انبوه بود که بسیاری زیر دست‌وپا مردند، در میان‌شان دو سناتور.

[۴۰] سپس قیصر به سامان‌دادن اوضاع کشور پرداخت، تقویم را اصلاح کرد که به‌سبب غفلت کاهنان و نسئ[1] (فزود و کاست) دلبخواهی ماه‌ها در طی مدتی دراز* چنان آشفته گشته بود که جشن‌های خرمن‌چینی دیگر به تابستان نمی‌افتاد و جشن‌های انگورچینی به پاییز. قیصر تقویم را برپایهٔ گردش خورشید تنظیم کرد چون که هرسال را سیصد و شصت و پنج روز بود و هر چهار سال یک بار روزی دیگر بر آن افزوده می‌شد. اما برای این‌که این تقویم سرآغازش روز اول ژانویهٔ سال بعد باشد، دوماه اضافی بین نوامبر و دسامبر افزوده شد. بنابراین آن سال چون بنا بر روش کهن یک ماه اضافه داشت پانزده ماهه بود.

[۴۱] با واردکردن افراد تازه به طبقهٔ پاتریسین‌ها* بر شمار سناتورها* و نیز پرایتورها، شهربانان، کوایستورها و صاحب‌منصبان دون‌پایه افزود.* سناتورهایی را که در پی تصمیم سنسورها* طرد یا به جرم دادن رشوه در انتخابات در دادگاه محکوم شده بودند* بازگرداند. انجمن‌های مردم را در انتخاب صاحب‌منصبان بلندپایه شرکت داد چندان‌که به استثنای نامزدهای کنسولی نیمی از مناصب از آن برگزیدگان مردم شد و نیم دیگر را خود وی برمی‌گزید. همچنین اعلان‌های کوتاهی در میان قبایل رأی‌دهنده پخش کرد: «از دیکتاتور قیصر به قبیلهٔ فلان. فلان و بهمان کس را به شما توصیه می‌کنم.

1. intercalation

باشد تا به پشتوانهٔ رأی شما به منصب موردنظر انتخاب شوند.» نیز به پسران تبعیدیان اجازه داد در رقابت برای مشاغل دیوانی شرکت کنند.* شمار رده‌های قضات را به دو کاهش داد، اسواران و سناتورها، و ردهٔ سوم، تریبون‌های خزانه، را حذف کرد.*

مردم را سرشماری کرد، البته نه به شیوهٔ مرسوم یا در محل‌های مرسوم بلکه مأموران سرشماری خیابان به خیابان می‌گشتند و اطلاعات را از مالکان خانه‌ها می‌گرفتند. شمار دریافت‌کنندگان سهمیهٔ غلهٔ رایگان را از سیصدهزار به صدوپنجاه هزارتن کاهش داد. و فرمان داد به جای پرایتورهای درگذشته هرسال از میان کسانی که نام‌شان در فهرست نبود کسانی را به حکم قرعه انتخاب کنند تا دیگر لازم نباشد برای عضوگیری پرایتورها مجمع تشکیل شود.

[۴۲] پس از فرستادن هشتادهزار شارمند برای سکونت در مستعمرات روم ــ برای حفظ جمعیت شهر که اکنون خالی شده بود ــ مقرر داشت که هیچ شارمند بیش از بیست و کم‌تر از چهل‌سال*، مگر آن‌که در خدمت سپاه باشد، نباید هربار بیش از سه‌سال از ایتالیا دور باشد و پسر هیچ سناتوری نباید به خارج از کشور سفر کند مگر این‌که سپاهی یا ملازم صاحب‌منصبی باشد، و دست‌کم یک‌سوم شبانانِ گله‌داران باید از جوانان آزاده باشند. به همهٔ کسانی که به طبابت یا تدریس علوم هفت‌گانه در روم اشتغال داشتند مقام شارمندی اعطا کرد تا با رغبت بیش‌تری به زندگی در شهر ادامه دهند تا بلکه دیگران نیز به آنان بپیوندند. برای این‌که کسی هوای فسخ دیون خود را در سر نپروراند ــ که تقاضاهای مکرری برای آن مطرح می‌شد ــ سرانجام در مورد وام با بهره چنین حکم داد که بدهکاران با دادن زمین‌های خود به طلبکاران به نرخ پیش از جنگ داخلی رضایت ایشان را جلب کنند و هرمقدار بهره را که پرداخته یا تعهد کرده بودند از اصل سرمایه کم کنند. با این کار میزان بدهی‌ها تا یک‌چهارم کاهش یافت. همهٔ اصناف را به‌جز اصناف دیرینه منحل کرد.* مجازات جرایم را شدت بخشید و چون احتمال ارتکاب جرم توانگران بیش‌تر بود، چون کیفرشان فقط تبعید بود بی‌آن‌که اموال‌شان را از دست

بدهند، بنا به گفتهٔ کیکرو* مقرر کرد که کسانی که خویشان نزدیک خود را بکشند همهٔ اموال و کسانی که جنایات دیگری مرتکب شوند نیمی از اموال‌شان را غرامت بپردازند.

[۴۳] با وجدان و سخت‌گیری تمام داد می‌گسترد. حتی کسانی را که به اخاذی متهم بودند از سنا بیرون راند. ازدواج مردی از ردهٔ پرایتورها را به این علت باطل کرد که با زنی فقط دو روز پس از طلاق‌گرفتن از شوهر سابقش ازدواج کرده بود، هرچند گمان زناکاری در حق آنان نمی‌رفت. بر کالاهای وارداتی عوارض گمرکی بست. استفاده از تخت روان و پوشیدن جامه‌های ارغوانی و استفاده از جواهرات را جز برای زنانی با منزلت و سن معین و در روزهای معین منع کرد. به‌خصوص قانون منع اسراف را به اجرا درآورد و در سرتاسر بازار گوشت بازرسانی گمارد که هرگونه غذایی را که برخلاف قوانین عرضه می‌شد نزد او بیاورند و گاه خادمان و سربازان را می‌فرستاد تا خوراک‌هایی را که از چشم بازرسان پنهان مانده، حتی اگر شده از روی میز، جمع‌آوری کنند.

[۴۴] هر روز طرح‌های بیش‌تر و بلندپروازانه‌تری برای آراستن شهر و بهبود سازمان آن و امنیت و گسترش امپراتوری درسر می‌پروراند. نخست طرحی برای ساخت معبدی بسیار بزرگ برای مارس ریخت و دریاچه‌ای را که نبرد دریایی در آن به نمایش درآمده بود پر کرد و نیز طرحی ریخت برای ساخت تئاتری بسیار بزرگ که باید درست در مجاورت صخرهٔ تارپیوس* ساخته می‌شد. همچنین بر آن شد تا از پیکرهٔ قوانین مدنی بکاهد و بهترین و سودمندترین عناصر آن مجموعهٔ عظیم و ناهمگن را در چند کتاب از نو سازمان دهد. تصمیم گرفت کتابخانه‌هایی از آثار یونانی و لاتینی را به روی شمار هرچه بیش‌تری از مردم بگشاید و مارکوس وارو* را مسئول تجهیز و ادارهٔ آن کرد؛ نیز نقشه‌هایی کشید برای زهکشی باتلاق‌های پونتینه و خشکاندن دریاچهٔ فوکینه، کشیدن جاده‌ای از دریای آدریاتیک تا خط‌الرأس کوه‌های آلپ تا تیبر، و کندن آبراهی در برزخ برای جلوگیری از هجوم اهالی

داکیا از پونتوس و تراکیا؛ و سپس جنگ با پارت‌ها به یاری ارمنستان کوچک، اما به شرطی در جنگ آنان را همراهی می‌کرد که نخست مهارت جنگی ایشان را آزموده باشد.*

دربارهٔ اجرای این نقشه‌ها اندیشه می‌کرد که مرگ مهلتش نداد. اما پیش از آنکه مرگ او را شرح دهم شاید بی‌مناسبت نباشد اگر شرح مختصری از سیمای ظاهر و سلوک و جامه‌پوشیدن و رفتار و امور مربوط به وظایف دیوانی و لشکری او به‌دست دهم.

[۴۵] می‌گویند که بلندبالا و خوبروی بود، خوش‌اندام و با چهره‌ای کمابیش گرد و چشمانی نافذ و سیاه. در کمال تندرستی بود، گرچه در سال‌های پایانی عمر ناگهان ضعف به او دست می‌داد و حتی دچار کابوس می‌شد. دوبار نیز در حین انجام کارهای دیوانی دچار حملهٔ صرع شد. در توجه به ظاهر خویش وسواس داشت ــ نه‌فقط موی سر را کوتاه می‌کرد و ریشش را می‌تراشید بلکه موی تن را نیز می‌سترد* ــ چنانکه عیب‌جویانش بدان اشاره کرده‌اند. افول آفتاب جمالش به‌سبب تُنُک‌شدن موها سخت مایهٔ اندوهش بود و غالباً دستمایهٔ مضحکهٔ دشمنانش. از این رو موی تنکش را از تارک سر برطرف بالا شانه می‌کرد و از میان همهٔ افتخاراتی که سنا و مردم به او بخشیدند هیچ‌یک را مانند حق بر سرگذاشتن دایمی تاج غار با رغبت نپذیرفت و به کار نبرد.

حتی شیوهٔ لباس‌پوشیدنش نیز نامتعارف بود. چون ردایی تریج پهن به تن می‌کرد با آستین‌های شرابه‌دار که تا مچ دستانش* می‌رسید و همیشه روی آن کمربند می‌بست، گرچه نه محکم.* درواقع همین سولا را واداشت تا بارها به اشراف این‌گونه زینهار دهد: «از آن پسر که کمربند سست دارد حذر کنید.»

[۴۶] در آغاز در خانه‌ای کوچک در کوی سوبورا می‌زیست.* ولی بعدها که به مقام پونتیفکس ماکسیموس رسید در کوشکی مخصوص صاحب‌منصبان در جادهٔ مقدس زندگی می‌کرد. علاقهٔ فراوانش را به تجملات و پیرایه‌ها مورخان بسیاری ثبت کرده‌اند: کوشکی را که در کنار دریاچهٔ نِمی با

هزینه‌ای گزاف بنا کرده بود چون نمی‌پسندید با خاک یکسان کرد (گرچه در آن ایام تنگدست بود و وامدار)؛ در جنگ‌ها برای فرش‌کردن خیمه‌اش موزائیک و مرمر همراه خود می‌برد؛ [۴۷] انگیزهٔ حمله‌اش به بریتانیا امید یافتن مروارید بود و اندازهٔ مرواریدها را با هم می‌سنجید و با دست خود آن‌ها را وزن می‌کرد؛ حریص‌ترین گردآورندهٔ جواهرات و اشیای فلزی قلمکار و تندیس‌ها و نقاشی‌های استادان گذشته بود؛ بردگان خانگی خوب‌روی و تعلیم‌یافته‌اش را به چنان بهای گزافی می‌خرید که حتی خود از آن بابت شرم داشت به گونه‌ای که اجازه نمی‌داد بهای آن‌ها را در حساب‌هایش وارد کنند؛ [۴۸] در سراسر ولایات پیوسته میهمانی برپا می‌داشت و دو تالار غذاخوری داشت که در یکی سربازان و بیگانگان یله می‌کردند و در دیگری شارمندان محترم رومی و سران ولایات. در تنظیم امور مهم و نیز پیش‌پاافتادهٔ خانه چنان سختگیر بود که یک بار نانوایش را به غل و زنجیر کشید چون نانی که برای او پخته بود از نان میهمانش بهتر بود*، و یکی از بردگان دلبندش را به اتهام زنا با زن یک شهسوار رومی به دست جلاد سپرد (هرچند شکایتی از برده نشده بود).

[۴۹] بر وجههٔ مردانگی‌اش غباری ننشست مگر همان یک بار که نزد نیکومدس مقیم شد و در همهٔ عمر از این بابت ملامت شد و همه‌جا به ریشخند از آن یاد می‌شد. به بحث دربارهٔ نوشته‌های مشهور لیکینیوس کالووس نخواهم پرداخت*. «هرآن‌چه بیتینیا داشت و آن‌کس که قیصر به او کام می‌رساند». و می‌گذرم از سخنانی که دولابلا وکوریو مهین در حق او به‌کار بردند، دولابلا قیصر را همخوابهٔ ملکه و هم‌بستر پادشاه نامید، و کوریو از روسپی‌خانهٔ نیکومدس و فاحشه‌خانهٔ بیتینیا سخن گفت. نیز چشم‌پوشی می‌کنم از فرمان‌های بیبولوس که در آن‌ها همکارش را ملکهٔ بیتینیا می‌خواند و به او تهمت می‌زند که مردی که روزی با پادشاه نرد عشق می‌باخت اکنون به قدرت شاه عشق می‌ورزد. مارکوس بروتوس آورده است که در همین ایام بود که اکتاویوس نامی سبک‌مغز در میان جمعیتی انبوه بی‌پرده پومپیوس را شاه نامید و قیصر را به‌نام ملکه سلام گفت. با این همه، گایوس ممیوس حتی وی

را متهم می‌کند که در میهمانی بزرگی به همراه انبوه غلام‌بچگان دیگر نقش ساقی نیکومدس را برعهده داشت و در این میهمانی شماری از بازرگانان رومی نیز که ممیوس نام‌شان را می‌آورد حاضر بودند. اما کیکرو به این بسنده نکرد که در چند نامه بنویسد که درباریان قیصر را به خوابگاه شاه می‌برند و در آن‌جا او بر تختی زرین با روتختی ارغوانی می‌آرمد و این مرد که از تبار ونوس است بکارتش را در بیتینیا می‌بازد؛ وقتی قیصر در سنا در دفاع از نیسا، دختر نیکومدس، سخن می‌گفت، کیکرو لطف پادشاه را در حق قیصر این‌گونه یاد می‌کند: «خواهش می‌کنم دیگر از آن سخن نگو، چه همه می‌دانند که او به تو چه داد و تو به او چه دادی.» سرانجام این‌که در آیین پیروزی بر گل، سربازانش در میان ترانه‌هایی که معمولاً هنگام رژه از پس گردونه* می‌خوانند این شعر را می‌خواندند که سخت مشهور شده است:

قیصر هرچه خواست با [سرزمین] گل کرد؛
نیکومدس هرچه خواست با قیصر کرد.

[۵۰] همه می‌دانند که در عشق‌بازی ناخویشتن‌دار و افراط‌کار بود و دامن بسیاری زنان والاتبار را آلود ازجمله پوستومیا زن سرویوس سولپیکیوس، لولیا زن آولوس گابینیوس، زنولا زن مارکوس کراسوس، و حتی موکیا زن گنایوس پومپیوس. بی‌گمان کوریو مهین و کوریو کهین و بسیاری دیگر پومپیوس را نکوهش می‌کردند که از بهر جاه زنی را که از او سه فرزند داشت، به دلیل رابطهٔ پنهانی‌اش با مردی که با افسوس به‌نام آیگیستوس* از او یاد می‌کرد، طلاق داد و بعد دختر همین مرد را به زنی گرفت.* اما قیصر بیش از هر کسی دلبستهٔ سرویلیا، مادر مارکوس بروتوس، بود که در آخرین دورهٔ کنسولی‌اش مرواریدی به بهای شش میلیون سسترس و در دورهٔ جنگ داخلی علاوه بر هدایای دیگر املاک گران‌بهایی را در حراج به بهایی بسیار نازل برایش خرید. در حقیقت این بهای نازل مایهٔ شگفتی بسیاری شد چندان که کیکرو به شوخی می‌گفت: «برای این‌که ارزش واقعی ملک را بدانید باید

بگوییم که یک‌سوم از آن کم شده است»، زیرا گمان‌ها بر این بود که سرویلیا پاانداز دخترش ترتیا* برای قیصر بود. [۵۱] در ولایات نیز از این ماجراها خودداری نمی‌کرد، چنان که مخصوصاً در این قطعهٔ دوبیتی آشکار است که سربازان آن را در آیین پیروزی برگل می‌خواندند:

مردان روم، زنان‌تان را بپایید؛ ماکچل زناکار را به وطن می‌آوریم.
ثروتی که در روم قرض گرفته بودید در گل به پای فاحشه‌ها ریخته شد.

[۵۲] با ملکه‌های کشورها نیز نرد عشق می‌باخت، ازجمله با اثونوی همسر بوگود* و ملکهٔ موریتانی که همان‌گونه که ناسو* روایت کرده قیصر به او و شوهرش هدایای بزرگوار بسیار بخشید. اما از همه بیش سودازدهٔ کلئوپاترا بود که مجلس بزم‌شان اغلب تا سپیده‌دم می‌پایید و قیصر به همراه او با زورق شاهانه تا دوردست‌های مصر سفر کرد و اگر سپاهیانش از سفر تن نمی‌زدند بسا که تا حبشه با هم می‌رفتند. سپس در روم پذیرایش شد* و فقط آن‌گاه که بزرگ‌ترین افتخارات و هدایا را به پایش نثار کرد اجازه داد به وطن بازگردد. قیصر به او اجازه داد نامش را بر پسری که از او به‌دنیا آورد بگذارد. درواقع به گواه تنی چند از نویسندگان یونانی پسر در سیما و رفتار به قیصر مانند بود. مارکوس آنتونیوس در سنا اعلام کرد که قیصر اقرار کرده که این فرزند از آن اوست و دیگر این‌که گایوس ماتیوس، گایوس اوپیوس و دیگر دوستان قیصر نیز از آن باخبر بودند.* اما گایوس اوپیوس کتابی منتشر کرد، گویی موضوع نیاز به دلیل و دفاع داشت، و مدعی شد که پسر برخلاف ادعای کلئوپاترا فرزند قیصر نبوده است. هلویوس کینا، تریبون عوام*، نزد چند تن اقرار کرد که متن قانونی را تهیه کرده بود که به فرمان قیصر باید در غیابش تصویب می‌شد به این مضمون که قیصر اجازه داشته باشد برای فرزندآوری با هر زن و با هر تعداد زنی که بخواهد ازدواج کند. وکوریو برای این‌که کسی در خصلت ننگ‌آور قیصر، یعنی تسلیم خویش به مردان و نیز زناکاری، تردید روا ندارد در یکی از خطابه‌هایش قیصر را «مرد هر زن و زن هر مرد» می‌نامد.

[۵۳] حتی دشمنانش نیز انکار نمی‌کردند که در باده‌نوشی به اندک جرعه‌ای بسنده می‌کرد. این سخن از مارکوس کاتو است که گفت: «قیصر یگانه مردی است که کوشیده است در هوشیاری حکومت را سرنگون کند.» درواقع گایوس اوپیوس روایت می‌کند که قیصر به آن‌چه می‌نوشید و می‌خورد چندان بی‌اعتنا بود که وقتی میزبانش روغن بوگرفته برایش آورد و هیچ‌کس دست به غذا نبرد قیصر چنان بااشتها غذا خورد تا مبادا چنین به‌نظر رسد که میزبان را از بابت بی‌مبالاتی یا به‌جانیاوردن آداب نکوهش می‌کند.

[۵۴] با این همه در جایگاه صاحب‌منصب یا سردار هیچ خویشتن‌داری نشان نمی‌داد. چه همان‌گونه که عده‌ای در خاطرات‌شان یادآور شده‌اند قیصر در مقام حکمران اسپانیا* به بهانه‌های واهی از متحدانش پول می‌گرفت تا قرض‌هایش را ادا کند، و به چند شهر لوسیتانی تاخت، گرچه اهالی آن سرزمین سربه‌فرمانش داشتند و هنگام نزدیک‌شدنش دروازه‌های شهر را به روی او گشوده بودند. درگل پیشکش‌ها و نذورات زیارتگاه‌ها و معابد خدایان را به یغما برد و شهرها را بیش‌تر به هوای غنایم غارت کرد تا به سبب نافرمانی اهالی. از این رو طلا چندان زیاد شد که در سراسر ایتالیا و ولایات هر پوند طلا را به سه هزار سسترس فروخت.* در اولین دورهٔ کنسولی سه هزار پوند طلا از کاپیتولینوس دزدید و به جایش همان اندازه مفرغ زراندود گذاشت.* در ازای ستاندن پولی کلان به کشورها و شاهزادگان لقب متحد و پادشاه می‌بخشید و فقط از بطلمیوس حدود شش هزار تالنت به‌نام خود و پومپیوس به‌زور ستاند. بعدها درواقع با هولناک‌ترین غارت و حرمت‌شکنی هزینه‌های گزاف جنگ داخلی و آیین‌های پیروزی و نمایش‌های عمومی را جبران کرد.

[۵۵] در آن‌چه به فصاحت و مهارت‌های جنگی‌اش مربوط می‌شود آوازه‌اش هم‌سنگ یا خود برتر از سرآمد زبان‌آوران و جنگجویان بود. بی‌گمان پس از سخنرانی در محکومیت دولابلا* در شمار وکلای برجسته درآمد. درحقیقت کیکرو آن‌گاه که در کتاب خویش دربارهٔ «بروتوس»

سخنوران را یک‌به‌یک یاد می‌کند می‌گوید که نمی‌توان گفت که چه کسی برتر از قیصر است و سبک سخنوری او را فاخر و فصیح و حتی باشکوه و بی‌نقص توصیف می‌کند.* و در همین باب به کورنلیوس نپوس می‌نویسد: «حال، از میان همهٔ آنان که در همه عمر کاری جز سخنوری نکرده‌اند کدام سخنور را از او برتر می‌شماری؟ لطایف سخن کدام‌یک نغزتر یا بیش از اوست؟ در گزیدن کلمات کدام‌یک روشن‌تر و فصیح‌تر از اوست؟ به‌نظر می‌رسد که در جوانی از سبک کایسار استرابو* تقلید می‌کرد، حتی در یک سخنرانی چند جمله از استرابو را که از طرف ساردینیایی‌ها نوشته بود گنجانده بود. می‌گویند هنگام سخنرانی برای مردم صدایی زیر و حرکات پرشور سرودست و لطف فراوان داشت. چند خطابه از او به‌جا مانده ازجمله خطابه‌هایی که انتسابش به او بی‌پایه است. آوگوستوس بر این عقیده بود که متن خطابهٔ قیصر با عنوان «در دفاع از متلوس» نسخه‌ای است پرداختهٔ تندنویسان که سخنان وی را نتوانسته‌اند به‌دقت ثبت کنند و این نسخه نوشتهٔ خود وی نیست و در این مدعا تا حدی حق با آوگوستوس است. چه در پاره‌ای متون دیده‌ام که عنوان آن را نه «در دفاع از متلوس» بلکه «خطابه‌ای برای متلوس» ثبت کرده‌اند، گرچه به‌نظر می‌رسد که کلمات از آن قیصر است در دفاع از متلوس و خودش که طی آن اتهامات دشمنان مشترک‌شان را رد می‌کند.* آوگوستوس در اصالت خطابهٔ دیگر او، «خطاب به سربازان در اسپانیا» نیز تردید دارد، گرچه از آن دو بخش به‌جا مانده، یکی که ظاهراً در نبرد نخستین ایراد شده و دیگری در دومین نبرد (آسینیوس پولیو می‌گوید که قیصر در این هنگام فرصت سخنرانی نیافت چون دشمن ناگهان به سپاهش تاخت).

[۵۶] همچنین «گزارش‌ها»یی در باب اقداماتش در جنگ گل و در جنگ داخلی با پومپیوس برجا گذاشته است، گرچه اصالت نوشته‌های مربوط به جنگ اسکندریه، جنگ افریقا و جنگ اسپانیا محل تردید است. عده‌ای آن‌ها را به اوپیوس و دیگران به هیرتیوس نسبت می‌دهند. یقیناً کتاب آخر و ناتمام «جنگ گل»* را هیرتیوس تکمیل کرد. کیکرو در مورد «گزارش‌ها» در کتاب

«بروتوس» چنین نظر می‌دهد: «'گزارش‌ها'یی که او نوشته بیش از آثار دیگرش درخور ستایش است. این گزارش‌ها روشن و سرراست و دقیق و کمابیش عاری از هرگونه پیرایه‌ای است. اما گرچه هدف قیصر این بوده که گزارش‌ها مواد حاضر و آماده برای کسانی باشد که دوست دارند تاریخ زندگی او را بنویسند، شاید مایهٔ تشویق ابلهانی نیز گشته است که می‌خواهند مطلب خویش را بپیچانند، اما خردمندان را نیز از دست‌بردن به قلم برحذر داشته است.* هیرتیوس دربارهٔ «گزارش‌ها» می‌گوید: «چنان مقبول طبع همگان قرار گرفته که به‌نظر می‌رسد به جای این‌که فرصتی به نویسندگان برای نوشتن بدهد این فرصت را از آنان گرفته باشد. اما من حتی بیش از دیگران این نوشته‌ها را می‌ستایم. زیرا آنان فقط می‌دانند که این گزارش‌ها در کمال زیبایی و درستی نوشته شده اما من می‌دانم که قیصر به چه راحتی و سرعتی آن‌ها را نوشته است.»* آسینیوس پولیو گزارش‌ها را بی‌دقت و نادرست می‌پنداشت از آن رو که قیصر معمولاً بی‌درنگ شرح دیگران را از اعمال‌شان می‌پذیرفت و خود شرحی نسبتاً نادرست از اعمال خویش به‌دست داده است، شاید به عمد، شاید هم این اعمال را به‌درستی به یاد نمی‌آورده است. قیصر قصد داشت آن‌ها را بازنویسی و اصلاح کند. همچنین اثری در دو مجلد، «در باب قیاس»*، و دو خطابه در انتقاد از کاتو* و شعری به‌نام «سفر» از او به‌جا مانده است. اولی را هنگام عبور از آلپ نوشت، یعنی زمانی که پس از دادرسی در دادگاه‌های محلی از گل سیزالپین برای پیوستن به سپاهش بازمی‌گشت، خطابه در انتقاد از کاتو را پس از نبرد موندا و شعر را در سفری بیست و چهار روزه از روم به اسپانیای اقصی. همچنین نامه‌هایی از او به سنا برجا مانده است. به‌نظر می‌رسد که نخستین کسی است که این‌ها را در ستون‌هایی تنظیم کرده و به‌صورت کتاب خاطرات درآورده باشد چون پیش از او کنسول‌ها و سرداران همیشه مطالب خود را در عرض صفحه می‌نوشتند.* همچنین نامه‌هایی به کیکرو* نوشت و نیز نامه‌هایی به دوستان نزدیک دربارهٔ مسائل خصوصی و وقتی ضرورت می‌یافت که موضوعی را

پوشیده به آن‌ها خبر دهد آن را به‌صورت رمز درمی‌آورد و حروف را جابه‌جا می‌کرد به‌نحوی که حتی از یک کلمهٔ آن هم نتوان سردرآورد. برای کشف این رمز و خواندن نامه‌ها به جای هر حرف باید سومین حرف بعدی در الفبا را قرار داد. به این ترتیب به‌جای «الف» باید حرف «ت» را جایگزین کرد. همچنین گفته می‌شود که چیزهایی در کودکی و نوجوانی نوشته است ازجمله «در ستایش هرکول» و یک تراژدی به‌نام «ائودیپوس» و مجموعه‌ای از سخنان پندآمیز. اما آوگوستوس در نامه‌ای کوتاه و سرراست به پومپیوس ماکروس که مسئول سامان‌دادن کتابخانه‌ها بود انتشار همهٔ این آثار را ممنوع کرد.*

[۵۷] بیش‌ترین استعدادش در استفاده از سلاح و سوارکاری بود و تاب و تحملی شگفت‌انگیز داشت. در لشکرکشی گاه سواره پیشاپیش سپاه می‌راند، اما بیش‌تر اوقات پیاده ره می‌سپرد، با سری برهنه در زیر باران و در زیر آفتاب. درازترین راه‌ها را با سرعتی باورنکردنی می‌پیمود و وقتی سبک‌بار با ارابه می‌راند روزانه صد مایل راه طی می‌کرد. اگر طغیان رودخانه مانعش می‌شد شناکنان از آن می‌گذشت یا برای شناورماندن از خیک بادشده استفاده می‌کرد به گونه‌ای که معمولاً زودتر از پیک‌هایی که پیشاپیش برای کسب خبر فرستاده بود به مقصد می‌رسید.

[۵۸] دشوار بتوان گفت که در لشکرکشی‌ها بیش‌تر محتاط بود یا بی‌پروا. لشکریانش را هرگز از راهی نمی‌برد که در برابر کمین آسیب‌پذیر باشند مگر آن‌که خود پیشاپیش کوه و بیابان را از نظر گذرانیده باشد؛ همچنین پیش از آن‌که شخصاً بندرگاه و جاده و نقاط دسترس به جزیرهٔ بریتانیا را وارسی کند سپاهیانش را به آن منطقه گسیل نکرد. افزون بر این وقتی خبر یافت که اردوگاهش در گرمانیا در محاصره است در لباس یکی از اهالی گل از میان دیده‌بان‌های دشمن گذشت. در زمستان با گذشتن از میان کشتی‌های دشمن از بروندیسیوم به دوراخیوم رفت و آن‌گاه که سپاهیانش درنگ کردند و از فرمان‌های پیاپی او سرپیچیدند سرانجام شب‌هنگام خود با سری پوشیده نهانی در زورقی نشست، بی‌آن‌که هویتش را برای ناخدای زورق فاش کند یا بگذارد که

او در برابر طوفان تسلیم شود، و چیزی نمانده بود که امواج زورق را واژگون کند.
[۵۹] هرگز هیچ کار بزرگی را به ملاحظهٔ شگون‌های بد ترک نکرد یا آن را به تأخیر نینداخت.* آن‌گاه که قصد قربانی‌کردن داشت و قربانی* گریخت، لشکرکشی برای مصاف با اسکیپیو و یوبا* را به تأخیر نینداخت. حتی آن‌گاه که هنگام پیاده‌شدن از کشتی زمین خورد آن را به فال نیک گرفت و چنین گفت: «بر تو دست یافتم افریقا.» و بی‌اعتنا به پیش‌گویی‌هایی که اسکیپیو را در آن ولایت به حکم تقدیر کامروا و شکست‌ناپذیر اعلام کرده بود، در میان همراهانش شخصی بسیار بی‌آبرو از خانوادهٔ کورنلیوس را جای داد که به‌سبب زندگی ننگینش او را سالوبتو می‌نامیدند.* [۶۰] جنگ را نه‌فقط برطبق نقشه بلکه هرگاه که فرصتی پیش می‌آمد، معمولاً بلافاصله پس از لشکرکشی و گاه در بدترین آب‌وهوا که هیچ‌کس انتظار حمله نداشت آغاز می‌کرد. فقط در پایان عمر بود که از اشتیاقش به شرکت در جنگ کاسته شد چون عقیده داشت که هرچه بیش‌تر به پیروزی دست می‌یابد کم‌تر باید به استقبال خطر بشتابد و دیگر این‌که آن اندازه که آدمی در شکست از دست می‌دهد هرگز در پیروزی به‌دست نمی‌آورد. نخست دشمن را از اردوگاهش بیرون می‌کشید و بعد او را تارومار می‌کرد و حتی آن‌گاه که دهشت بر دشمن مستولی می‌شد از شدت حمله نمی‌کاست. وقتی فرجام نبرد نامعلوم بود اسب‌ها، ازجمله اسب خود، را می‌رماند تا با دورکردن وسیلهٔ فرار سپاهیانش را به ماندن وادارد.
[۶۱]اسبش به‌راستی موجودی خارق‌العاده بود، با پاهایی کمابیش آدم‌وار چون سم‌هایش فاصله داشت و به انگشتان انسان شباهت داشت. وقتی این اسب در ملکش به‌دنیا آمد پیشگویان آن را به فال نیک گرفتند و چنین تعبیر کردند که قیصر فرمانروای همهٔ عالم خواهد شد. اسب را با مراقبت بسیار پرورش داد و خود نخستین کسی بود که سوارش شد ــ اسب سوار دیگری را برنمی‌تابید. بعدها حتی مجسمهٔ این اسب را به معبد ونوس گنتریکس پیشکش کرد.
[۶۲] وقتی سپاهش میدان را خالی می‌کرد معمولاً یک تنه آن را جمع می‌کرد و راه کسانی را که می‌گریختند سد می‌کرد و سربازان را یک‌به‌یک

می‌گرفت، حتی از گریبان‌شان می‌چسبید و آنان را به سمت دشمن روانه می‌کرد. عده‌ای به واقع چنان هراسان می‌شدند که یک‌بار وقتی قیصر کوشید راه پرچم‌دار سپاه را ببندد پرچم‌دار با نوک بیرق او را تهدید کرد و پرچم‌دار دیگری که قیصر سد راهش شده بود بیرق را به دست او سپرد. [۶۳] نمونه‌های زیر عزم و ارادهٔ او را به همین اندازه و حتی بیش‌تر آشکار می‌سازد. پس از نبرد فارسالوس که سپاهیانش را پیشاپیش به آسیا گسیل داشته و خود با زورق در حال عبور از تنگه هلسپونت بود لوکیوس کاسیوس که در جبههٔ دشمن بود با ده کشتی جنگی راه بر او بست. اما قیصر پا پس نکشید و نزدیک‌تر که شد کاسیوس را به تسلیم فراخواند و چون کاسیوس به زانو درآمد بر زورقش سوار کرد. [۶۴] هنگام حمله به پلی نزدیک اسکندریه، یورش ناگهانی دشمن وادارش کرد تا به قایقی پناه ببرد که همزمان عدهٔ بسیاری نیز به قصد سوارشدن به آن هجوم آوردند. پس ناچار به دریا جست و شناکنان دویست متری طی کرد تا به نزدیک‌ترین کشتی رسید و در همهٔ این مدت دست چپش از آب بیرون بود تا کاغذهایی که به دست داشت تر نشود و ردای سرداری‌اش* را به دندان گرفته بود تا مبادا به نشانهٔ پیروزی به دست دشمن بیفتد.

[۶۵] ارجی که به سربازانش می‌نهاد نه از بهر اعتبار و منزلت‌شان بلکه فقط به‌سبب شجاعت‌شان بود. به یک اندازه با آنان آسان‌گیر و سخت‌گیر بود. از آن رو که همیشه و در همه‌جا بر آنان سخت نمی‌گرفت مگر آن‌گاه که دشمن نزدیک بود. اما در این هنگام نظم و انضباطی سخت بر آنان حاکم می‌کرد و هرگز پیش از وقت لشکرکشی یا جنگ را اعلام نمی‌کرد بلکه همهٔ مردانش را آماده و گوش به‌زنگ نگاه می‌داشت تا بتواند آنان را به هرکجا که بخواهد راه ببرد. بسیار پیش آمده بود که حتی بی‌دلیل چنین کاری کند، خاصه در باد و باران یا در روزهای مقدس. پس از آن‌که بارها به آنان هشدار می‌داد که چشم از او برندارند شب‌هنگام یا به روز نهانی از آن‌ها دور می‌شد و راهی درازتر درپیش می‌گرفت تا کسانی را که جا مانده‌اند با خستگی از پا درآورد. [۶۶]

آن‌گاه که خبر عدهٔ سپاهیان دشمن سربازانش را به هراس می‌افکند به جای کم‌اهمیت‌شمردن یا انکار خبر با مبالغه و آب و تاب خبر را تأیید می‌کرد. از این‌رو چون خبر نزدیک‌شدن یوبا هراسی عظیم در دل سپاهیانش انداخت سربازانش را گرد آورد و خطاب به ایشان چنین گفت: «آگاه باشید که تا چند روز دیگر شاه با ده لژیون و سی هزار سوار و صد هزار پیادهٔ سبک‌بار و سیصد فیل از راه خواهد رسید. پس دیگر از پرسیدن و گمان‌پرداختن دست بردارید و به آن‌چه می‌گویم ایمان آورید چون خبر من موثق است. وگرنه دستور خواهم داد شما را بر قایق‌های فرسوده سوار کنند تا باد شما را به هرکجا که خواست با خود ببرد.»

[۶۷] از پاره‌ای خطاها درمی‌گذشت یا مطابق مقررات معمول خطاکار را سیاست نمی‌کرد. در واقع گرچه در بررسی و کیفردادن فراریان از لشکر یا شورشیان بی‌اندازه سخت‌گیر بود خطاهای دیگرشان را نادیده می‌انگاشت. گاه پس از جنگی بزرگ که به پیروزی می‌انجامید سربازان را به حال خود وامی‌گذاشت و اجازه می‌داد هرآن‌چه می‌خواهند بکنند. و به خود می‌بالید که سربازانش حتی آن‌گاه که غرق عطر باشند* نیک می‌توانند جنگید. در جمع سربازان آنان را «سرباز» خطاب نمی‌کرد بلکه کلمهٔ خوشایندتر «رفیق»* را خطاب به ایشان به‌کار می‌برد و چنان به‌آراستگی ایشان توجه داشت که دستور داد سلاح‌های‌شان را با سیم و زر جلا دهند و مزین کنند و منظورش از این هر دو کار نه‌فقط جلوه‌نمایی بلکه این نیز بود که سربازان ناگزیر شوند در میدان رزم از این سلاح‌های گران‌بها بیش‌تر مواظبت کنند. چنان دلبستهٔ سربازانش بود که وقتی خبر مصیبت تیتوریوس* را شنید تا گرفتن انتقام او موی سر و ریش را اصلاح نکرد.

[۶۸] با این شیوه‌ها سربازانش را سخت به خود وفادار می‌کرد و دلاوری‌شان را به حد اعلا می‌رساند. وقتی جنگ داخلی را آغاز کرد همهٔ سرکردگان گروه‌های صدنفری از هر لژیون حاضر شدند به‌خرج خویش یک سوار فراهم کنند و همهٔ سربازان نیز حاضر شدند بی‌جیره و مواجب خدمت کنند ــ زیرا توانگران بار درویشان را می‌کشیدند. نیز در آن جنگ دراز

هیچ‌کس از او روی برنتافت. درحقیقت بسیاری از آنان که به اسارت درآمده بودند حتی به بهای جان‌شان نپذیرفتند که بر ضد قیصر دست به شمشیر برند. سربازانش در تحمل گرسنگی و دیگر ناملایمات، به هنگام محاصره و نیز آن‌گاه که خود دیگران را در محاصره می‌گرفتند، چندان شکیبا بودند که وقتی پومپیوس در برج و باروی دوراخیوم* نانی را که آن‌ها از علف تهیه می‌کردند و به همان می‌ساختند به چشم دید گفت: «ما داریم با ددان می‌جنگیم» و دستور داد تا این نان را از همهٔ سربازان پنهان کنند مبادا آگاهی از بردباری و پایداری دشمن روحیهٔ سربازانش را درهم شکند.

به دلاوری آن‌ها در جنگ از آن‌جا می‌توان پی برد که وقتی در دوراخیوم جنگ مغلوبه شد و سربازان از او خواستند که گوشمال‌شان دهد، سردارشان وظیفهٔ خود دانست که به جای مجازات ایشان را دلداری دهد. در چند جنگ دیگر با این‌که شمارشان کم‌تر بود به آسانی بر سربازان بی‌شمار دشمن چیره گشتند. و خلاصهٔ آن این است که یک هنگ از لژیون ششم که پاسداری از دژی را برعهده داشت چند ساعت راه را بر چهار لژیون پومپیوس بست، اگرچه همگی از پیکان‌های دشمن زخم برداشته بودند و پس از سقوط دژ صدوسی هزار* پیکان در درون حصار یافت شد. و وقتی سرگذشت کسانی چون کاسیوس اسکایوا، سرکردهٔ گروه صدنفری، یا گایوس آکیلیوس، سرباز عادی، و بسیاری دیگر را می‌شنویم شگفت‌زده نمی‌شویم. یک چشم اسکایوا از کاسه بیرون آمد و ران و شانه‌اش زخمی شد و صدوبیست جای سپرش سوراخ شد اما همچنان از دروازهٔ قلعه پاسداری می‌کرد. در جنگ دریایی در ماسیلیا وقتی آکیلیوس از سینهٔ یک کشتی دشمن آویخته بود دست راستش را قطع کردند اما او به یاد کونگیروس*، یونانی مشهور، به درون کشتی جست و با گل‌میخ سپرش مهاجمان را پس راند. [۶۹] در سراسر دورهٔ ده‌سالهٔ جنگ‌های گل، سربازان حتی یک بار نیز سر به شورش برنداشتند. در جنگ داخلی شورش‌هایی چند درگرفت اما سربازان از هیبت فرمانده‌شان به‌سرعت به سپاه خود بازگشتند. زیرا قیصر هرگز به آشوب‌گران میدان

نمی‌داد بلکه در برابر درخواست آنان می‌ایستاد. در پلاکنتیا* با این‌که سپاه پومپیوس هنوز پشت به میدان نکرده بود قیصر همهٔ سربازان لژیون نهم را با فضاحت اخراج کرد و پس از لابه‌های خفت‌بار آنان و کیفردادن سرکشان با بازگشت ایشان موافقت کرد. [۷۰] وقتی سربازان لژیون دهم در روم خواستار کناره‌گیری و پاداش خدمت شدند و تهدید کردند که اگر خواسته‌شان برآورده نشود شهر را ویران خواهند کرد، آن هم هنگامی که جنگ در افریقا بیداد می‌کرد، قیصر به‌رغم توصیهٔ دوستانش بی‌درنگ به نزد آنان شتافت و مرخص‌شان کرد. اما فقط با یک کلمه دل ایشان را به‌دست آورد و بازشان گرداند ــ آن‌ها را شارمند خطاب کرده بود نه سرباز ــ چون آن‌ها بی‌درنگ پاسخ دادند که سربازان اویند و به‌رغم مخالفت او به میل خویش به‌دنبال او به افریقا رفتند. حتی در این حال نیز یک‌سوم سهم آشوب‌گران را از غنایم و زمینی که به آنان وعده داده بود کاهش داد.*

[۷۱] حتی در جوانی نیز هرگز از توجه و وفاداری به حامیانش غفلت نمی‌کرد. در برابر شاه هیمپسال چنان استوار از آریستوکرات جوان ماسینتا* دفاع کرد که در نزاعی که درگرفت ریش پسر پادشاه یوبا* را کشید. هنگامی که مازینتا را خراج‌گزار پادشاه اعلام کردند، قیصر بی‌درنگ او را از چنگ کسانی که قصد فروگرفتنش را داشتند بیرون آورد و تا مدتی در خانه پنهانش کرد. چندی بعد که در مقام پرایتور* راهی اسپانیا بود وی را پنهانی در تخت روانش جا داد که پیرامونش را دوستانی فراگرفته بودند که برای ادای احترام به او آمده بودند و نیز ملازمانی که فاسکس* را با خود حمل می‌کردند.

[۷۲] رفتارش با دوستان چنان با ملاحظه و پرمهر بود که یک‌بار که گایوس اوپیوس او را در سفر از میان جنگل همراهی می‌کرد و ناگهان بیمار شد، قیصر تنها سرپناه موجود را به او داد و خود در فضای باز روی زمین خوابید. و وقتی زمام امور کشور را به‌دست گرفت کسانی از پست‌ترین طبقات را به بالاترین مقامات برکشید و وقتی بدین سبب ملامتش کردند بی‌پرده گفت که اگر در دفاع از شرف خویش از یاری راهزنان و آدم‌کشان نیز برخوردار می‌شدم در

حق آنان نیز به اندازهٔ دیگران محبت می‌کردم. [۷۳] از سوی دیگر هرگز از کسی چندان کینه به دل نمی‌گرفت و در اولین فرصت کینه از دل می‌شست. به‌رغم سخنان بسیار گزندهٔ گایوس ممیوس، که پاسخی به همان اندازه تند از قیصر دریافت کرد، حتی وقتی همین شخص نامزد مقام کنسولی شد قیصر از او حمایت کرد.* وقتی گایوس کالووس پس از نوشتن هجویه‌های موهن برآن شد تا دوستانش را برای آشتی نزد وی بفرستد، قیصر که این کار او را پیش‌بینی کرده بود. خود پیش‌دستی کرد و به او نامه نوشت.* والریوس کاتولوس نیز که اشعارش دربارهٔ مامورا لطمه‌ای ماندگار به حیثیت قیصر* وارد کرد که خود قیصر نیز آن را انکار نمی‌کرد، آنگاه که از او پوزش خواست همان روز قیصر به میهمانی شام دعوتش کرد و دوباره مانند گذشته رفت‌وآمد با پدر وی را از سر گرفت.

[۷۴] حتی در انتقام‌جویی نیز طبعش به آسان‌گیری گرایش داشت. وقتی دریازنانی را که اسیرش کرده بودند به چنگ آورد به صلیب‌شان کشید از آن‌رو که پیش‌تر سوگند یاد کرده بود که چنین کند، اما فرمود تا اول خفه‌شان کنند.* هرگز راضی نشد که آسیبی به کورنلیوس فاگیتس برساند، همان‌که زمانی که قیصر بیمار بود و خود را پنهان می‌کرد شب‌ها در کمین او می‌نشست، و فقط پس از دادن پولی هنگفت توانسته بود قانعش کند که او را تسلیم سولا نکند.* فیلمون، برده‌ای که دبیری او را برعهده داشت، به دشمنان او قول داده بود که با خوراندن زهر او را بکشد اما قیصر فقط دستور کشتنش را داد بی‌آنکه او را شکنجه کند.* وقتی قیصر برای شهادت علیه پوبلیوس کلودیوس به دادگاه خوانده شد، همان‌که به زنای با پومپیا زن قیصر و درعین حال هتک حرمت آیین‌های دینی متهم بود، اعلام کرد که پاک از موضوع بی‌خبر است، گرچه مادرش آورلیا و خواهرش یولیا تمام داستان را بی‌کم‌وکاست نزد قضات بازگو کرده بودند. و وقتی از او پرسیدند که اگر از موضوع بی‌خبر است پس چرا زنش را طلاق داده است در جواب گفت: «از نظر من خانواده‌ام باید به یک اندازه از سوءظن و بزه دور باشد.*»

[۷۵] در دورهٔ فرمانروایی و نیز پس از پیروزی در جنگ داخلی با شکست‌خوردگان به‌راستی با اعتدال و گذشتی حیرت‌آور رفتار کرد. وقتی پومپیوس اعلام کرد که هرکه برای جمهوری نجنگد دشمن به‌شمار می‌رود، قیصر اعلام کرد که کسانی را که دودل‌اند یا به هیچ‌یک از دو دسته تعلق ندارند جزو متحدانش به‌شمار می‌آورد. همهٔ کسانی را که به توصیهٔ پومپیوس تا سرکردگی گروه‌های صدنفری بالا کشیده بود آزاد گذاشت تا به جبههٔ پومپیوس بپیوندند. در ایلردا آنگاه که سخن از شرایط تسلیم به میان آمد و در رفت‌وآمدهای چندباره میان دو اردو آفرانیوس و پتریوس ناگهان رأی‌شان برگشت و چندتن از نمایندگان قیصر را که در اردوگاه‌شان بودند کشتند، قیصر نتوانست خود را به تکرار خیانتی که آنان مرتکب شده بودند راضی کند.* و در نبرد فارسالوس اعلام کرد که به شارمندان گزند نرسانند و به هریک از سربازانش اجازه داد جان هر که را از اردوی دشمن بخواهند نجات دهند. و می‌دانیم که جز کسانی که در نبرد کشته شدند هیچ‌کس از اردوی پومپیوس کشته نشد مگر آفرانیوس، فاوستوس و لوکیوس کایسار جوان.* و گمان می‌رود که حتی اینان نیز به خواست قیصر کشته نشدند. دوتن نخست پس از طلب بخشش و بخشوده‌شدن سر به شورش برداشته بودند، و لوکیوس کایسار بردگان و بردگان آزادشدهٔ قیصر را بی‌رحمانه در آتش افکنده و از دم تیغ گذرانده و جانورانی را که یولیوس برای سرگرمی عموم آورده بود تکه‌تکه کرده بود. سرانجام در پایان جنگ به همهٔ کسانی که پیش‌تر نبخشیده بودشان اجازه داد به ایتالیا بازگردند و آن‌ها را به صاحب‌منصبی و فرماندهی سپاه منصوب کرد. حتی تندیس‌های لوکیوس سولا و پومپیوس را که مردم خرد کرده بودند دوباره برپا کرد.* و از آن پس اگر کسی حرفی تهدیدآمیز علیه او زد یا دسیسه‌ای بر ضد او چید خویشتن‌داری را بر مجازات آن‌ها ترجیح داد. از این‌رو بر ضد توطئه‌ها و انجمن‌های شبانه هیچ اقدامی نکرد جز صدور اعلان‌هایی روشن به این مضمون که خود از آن‌ها آگاهی دارد. وقتی مردم به عیب‌جویی از او سخن می‌گفتند به همین بسنده می‌کرد که در جمع آنان را به

ترک این کار زینهار دهد. لطمه‌ای را که رسواکننده‌ترین کتاب نوشتهٔ آولوس کایکینا و هجویه‌های پیتولائوس* بر آبرویش وارد کرد با بزرگواری تاب آورد.

[۷۶] با این همه، گفته‌ها و کرده‌های دیگرش چندان بر این صفات نیک غلبه داشت که مردم را به این گمان انداخت که از قدرتش سوءاستفاده می‌کرده و بنابراین به حق کشته شده است. نه‌فقط افتخارات بسیار پذیرفت ــ مقام کنسولی پی‌درپی*، دیکتاتوری مادام‌العمر، مسئولیت نظارت بر اخلاق مردم*، و نیز نام «امپراتور» و لقب «پدر میهن» و قراردادن تندیس او در کنار تندیس پادشاهان* و کرسی رفیع در تئاتر ــ بلکه روا می‌داشت که امتیازاتی فراتر از شایستگی انسانی فانی به او ببخشند: کرسی زرینی در کاخ سنا روبه‌روی صفهٔ سخنگویان، کالسکه و تخت روانی برای سان‌دیدن از بازی‌های سیرک*، پرستشگاه‌ها، محراب‌ها تندیس‌هایی در کنار تندیس خدایان، یک تخت*، مقام کاهنی*، انجمن لوپرکی* (انجمن گرگ) و ماهی از سال که به نامش کردند.* درحقیقت افتخاری نبود که نتواند به میل خویش آن را ببخشد یا به‌دست آورد. دورهٔ سوم و چهارم کنسولی‌اش را فقط اسماً عهده‌دار بود و به اختیارات دیکتاتوری خرسند بود که همزمان با مقام کنسولی به وی اعطا شده بود. و در سه ماه آخر هریک از این دو سال دو کنسول به‌جای خویش گمارد و هیچ انتخاباتی جز انتخابات تریبون‌های عوام و شهربانان عوام برگزار نکرد. نیز به‌جای پرایتورها والیانی گماشت تا درغیاب وی امور شهر را بگردانند.* وقتی یکی از کنسول‌ها روز قبل از نخستین روز ژانویه ناگهان درگذشت این منصب را به مردی سپرد که آن را برای همان چند ساعتی که خالی مانده بود درخواست کرد. و بی‌اعتنا به قانون و سنت‌ها، صاحب‌منصبانی را برای دوره‌های چندساله منصوب کرد، نشان‌های مقام کنسولی را به ده‌تن پرایتور سابق اعطا کرد و کسانی را که مقام شارمندی یافته بودند وارد سنا کرد، در میان‌شان حتی گل‌های نیمه‌بربر. همچنین بردگانش را مسئول ضرب سکه و جمع‌آوری درآمدهای عمومی کرد و فرماندهی سه لژیون را که در اسکندریه به‌جاگذاشته بود به روفیو*،

پسر یک بردهٔ آزادشده و یکی از پسرهای خوبرویش سپرد.

[۷۷] گفته‌هایش در میان جمع نیز، بدان‌گونه که تیتوس آمپیوس* ثبت کرده، به همین اندازه نخوت‌آمیز بود: «جمهوری چیزی جز یک نام بی‌شکل و محتوا نیست؛ سولا نادان بود که دست از دیکتاتوری کشید؛ اکنون مردم هنگام صحبت با من باید بیش‌تر مراقب باشند و هرچه می‌گویم برای‌شان حکم قانون داشته باشد.» به چنان پایه‌ای از گستاخی رسید که وقتی پیشگویی دربارهٔ یک قربانی اعلام کرد که اندرونه‌اش بدشگون است و قلب هم ندارد، قیصر اعلام کرد که از این به‌بعد بهتر است قربانی چنین باشد زیرا خواست من این است و اگر حیوانی قلب* نداشته باشد نباید آن را بدشگون تلقی کرد.

[۷۸] اما مخصوصاً با کارهای زیر رشک فراوان و مرگباری برانگیخت: آن‌گاه که همهٔ اعضای سنا با احکام بسیار که بیش‌ترین افتخارات را به او می‌بخشید نزد وی آمدند در برابر معبد ونوس گنتریکس بی‌آن‌که از جا برخیزد آنان را به حضور پذیرفت. عده‌ای می‌گویند که وقتی سعی کرد از جا برخیزد کورنلیوس بالبوس او را از این کار بازداشت. دیگران می‌گویند که اصلاً سعی نکرد از جا برخیزد و وقتی گایوس تربانیوس به او توصیه کرد که به‌پا خیزد نگاهی غضب‌آلود به او انداخت. این از کارهای دیگرش تحمل‌ناپذیرتر بود زیرا در آیین پیروزی‌اش که سواره از کنار نیمکت‌های تریبون‌ها می‌گذشت و پونتیوس آکویلا*، یکی از تریبون‌ها، را دید که برجای خود نشسته است چنان خشمگین شد که گفت: «پس، تریبون آکویلا، جمهوری را از من بگیرا!». و تا چند روز پس از آن وعده‌ای به هیچ‌کس نداد مگر به این شرط، «اگر پونتیوس آکویلا اجازه بفرمایند.» [۷۹] بر این اهانت که حاکی از تحقیر او نسبت به سنا بود کار موهن‌تری نیز افزود. پس از برگزاری فستیوال لاتینی* در حال بازگشتن به شهر در میان هلهلهٔ عجیب و بی‌سابقهٔ مردم، یکی از میان جمعیت تاج غاری آراسته به نواری سفید* بر سر تندیس او گذاشته بود و تریبون‌های عوام، اپیدیوس مارولوس و کایستیوس فلاویوس، دستور دادند تا نوار را از روی تاج بردارند و خود مرد را به بند

کشند. قیصر شاید با تأسف از این‌که موضوع پادشاهی این‌سان بی‌اهمیت شمرده شده یا، چنان‌که خود می‌گفت، به این دلیل که از آوازه‌ای که امتناع آن نصیبش می‌کرد محروم گشته، تریبون‌ها را سخت نکوهش و از کار عزل‌شان کرد. و از آن پس هرگز نتوانست این ننگ را بشوید که آرزو داشته لقب پادشاهی بگیرد، گرچه وقتی مردم وی را شاه خطاب می‌کردند در پاسخ می‌گفت که من پادشاه نیستم بلکه قیصرم* و در جشن لوپرکالیا* که قیصر در کنار صفهٔ سخنرانان ایستاده بود و کنسول آنتونیوس چندبار دیهیم پادشاهی را بر سر او گذاشت قیصر دوبار آن را پس زد و فرمان داد آن را به کاپیتولینوس نزد یوپیتر مِهین و بهین بفرستند.* درواقع شایعات گوناگونی بر سر زبان‌ها بود ــ این‌که قصد دارد ثروت امپراتوری را با خود به اسکندریه یا تروا ببرد از آن‌رو که خزانهٔ ایتالیا تهی گشته است و شهر روم را به‌دست یارانش بسپارد؛ و این‌که در جلسهٔ بعدی سنا لوکیوس کوتا، عضو انجمن پانزده‌نفری*، این پیشنهاد را مطرح خواهد کرد که چون در کتاب‌های طالع‌بینی آمده است که پارت‌ها را جز به‌دست پادشاه نمی‌توان شکست داد پس باید به قیصر لقب پادشاه بخشید.*

[۸۰] از این رو دسیسه‌گران بر آن شدند تا طرح خود را پیش بیندازند تا ناچار نباشند به چنین پیشنهادی تن دهند. پس همگی طرح‌های گوناگونی را که پیش‌تر در گروه‌های دو یا سه‌نفری جداگانه درباره‌اش تأمل کرده بودند روی هم ریختند. چرا که مردم از وضع موجود ناخشنود بودند و درنهان ــ و حتی آشکارا ــ از بیداد قیصر انتقاد می‌کردند و از میهن‌پرستان می‌خواستند که از آنان در مقابل این غاصب دفاع کنند. وقتی بیگانگان به سنا راه یافتند مردم این نوشته را از در سنا آویختند: «آفرین بر کسانی که راه کاخ سنا را به سناتورهای تازه‌وارد نشان نمی‌دهند!» و این شعر بر سر زبان‌ها افتاد:

قیصر اهالی گل را که در آیین پیروزی‌اش در شهر می‌گرداند وارد سنا کرد
و گل‌ها شلوار از پا درآوردند و جامه‌های تریج پهن به‌تن کردند.*

وقتی کوینتوس ماکسیموس که به مدت سه‌ماه کنسولِ جانشین شده بود وارد تئاتر شد و خادم آن‌جا طبق معمول آمدن تازه‌وارد را اعلام کرد، همه یک صدا فریاد برآوردند «او کنسول نیست!» پس از کناررفتن تریبون‌ها، کایستیوس و مارولوس، در انتخابات عده‌ای به کنسول‌شدن آن‌ها رأی داده بودند. وکسی روی تندیس لوکیوس بروتوس* نوشت: «کاش زنده بودی!» و بر تندیس خود قیصر هم چنین نوشتند:

بروتوس نخستین کنسول شد چون شاهان را بیرون رانده بود،
این مرد چون کنسول‌ها را بیرون رانده است عاقبت شاه می‌شود.

در توطئهٔ قتل او بیش از شصت‌تن دست داشتند؛ سرکرده‌شان گایوس کاسیوس و مارکوس و دکیموس بروتوس بودند. در آغاز دودل بودند که آیا باید هنگام انتخابات در میدان مارس (کامپوس مارتیوس) که قیصر قبایل را به رأی‌دادن فرامی‌خواند به چند دسته تقسیم شوند و او را از بالای پل* پرت کنند و بعد او را بگیرند و بکشند، یا این‌که در جادهٔ مقدس* یا در ورودی تئاتر به وی حمله کنند. اما وقتی اعلام شد که جلسهٔ سنا قرار است در پانزدهم مارس درکاخ سنای پومپیوس* برگزار شود همین زمان و همین مکان را تعیین کردند.

[۸۱] اما نشانه‌های آشکار ازکشته‌شدن قیصر خبر داده بود. چند ماه پیش از آن چندتن از اهالی مستعمرات که براساس قانون یولیوسی به مستعمرهٔ کاپوا* فرستاده شده بودند در حال ویران‌کردن چند گور قدیمی بودند تا چند خانه به‌جای آن‌ها بسازند و چون چند ظرف کار استادان قدیم از زیر خاک بیرون آوردند به کندن زمین حریص‌تر شدند و سپس لوحی مفرغی یافتند بر سنگ گوری که گفته می‌شد از آن کاپوس*، بنیان‌گذار کاپوا، است و به حروف یونانی روی آن چنین نوشته شده بود: «آن‌گاه که استخوان‌های کاپوس کشف شود یکی از زادگان وی بر دست خویشاوندی کشته خواهد شد و دیری نخواهد گذشت که انتقام خون وی گرفته شود ــ و این فاجعه‌ای عظیم برای

ایتالیا خواهد بود.» برای این‌که کسی گمان نبرد که این افسانه یا خیال‌پردازی است باید گفت که منبع این داستان کورنلیوس بالبوس از دوستان بسیار نزدیک قیصر است. و قیصر درست چند روز پیش از مرگ خبر یافت که گلهٔ اسبانی که هنگام عبور از رود روبیکون نیاز کرده بود و بی‌مهتر رهاشان کرده بود با لجاجت از خوردن خودداری می‌کنند و سخت می‌گریند. و هنگام نیازکردن قربانی، اسپورنیای پیشگو به او هشدار داد که مراقب خطری باشد که پیش از پانزدهم مارس در کمین او نشسته است. روز پیش از پانزدهم ماه که یکی از پرندگان شاه* با شاخهٔ غاری به منقار به طرف کاخ سنای پومپوس پرواز کرد پرندگان دیگری از انواع گوناگون از بیشه‌ای نزدیک به او حمله کردند و در همان کاخ تکه‌تکه‌اش کردند. و همان شب قبل از آن روز سرنوشت قیصر به خواب دید که مدتی بر فراز ابرها در حال پرواز است و گاه نیز دست راستش در دست یوپیتر* است، و زنش کالپورنیا خواب دید که سنتوریِ[۱]* خانه فرو می‌ریزد و شوهرش در آغوش او به ضرب شمشیر جان می‌بازد. سپس درهای اتاق خواب ناگهان به خودی خود باز شد.

قیصر به این دلایل ــ و به علت ناخوشی ــ مدتی دراز در این باره اندیشه کرد که آیا در خانه بماند و کاری را که بنا بود در سنا انجام دهد به وقت دیگری موکول کند. اما سرانجام وقتی دکیموس بروتوس به اصرار از او خواست تا جلسه‌ای با حضور انبوه سناتورها راکه از مدت‌ها پیش در انتظارش بودند برهم نزند تصمیم به رفتن گرفت و در پنجمین ساعت روز* راهی سنا شد. لوحی راکه کسی در میان راه به او داد که از دسیسه خبر می‌داد در میان لوح‌های دیگری گذاشت که به دست چپ داشت و قصد داشت بعداً آن‌ها را بخواند. سپس چند قربانی نیاز کرد بی‌آن‌که فال خجسته‌ای از آن حاصل شود. و به مجلس سنا درآمد و همهٔ شگون‌ها را نادیده گرفت و اسپورنیا را به‌سبب پیش‌گویی نادرستش به سخره گرفت و گفت که پانزدهم

۱. pediment، در معماری به سردر شیب‌دار یا رواق‌مانند خانه گفته می‌شود.ـم.

مارس فرا رسیده و گزندی به من نرسیده است. اما اسپورنیا در پاسخ گفت که آن روز فرا رسیده اما به‌سر نیامده است. [۸۲]وقتی بر جای خویش نشست دسیسه‌گران گردش جمع شدند و چنین نمودند که قصد ادای احترام به او دارند و بی‌درنگ تیلیوس کیمبر که قرار بود حمله را آغاز کند پیش آمد و وانمود کرد تقاضایی دارد. وقتی قیصر به انکار سرش را تکان داد و با اشارهٔ دست او را از خود راند و کار او را به وقتی دیگر انداخت، کیمبر چنگ در شانه‌های توگایش انداخت. آنگاه قیصر فریاد برآورد «شگفتا، زورا!» و یکی از برادران کاسکا از پشت به او خنجر زد، درست زیر گلو. قیصر بازوی او را محکم گرفت و قلمی به تنش فرو کرد اما همانکه خواست برخیزد زخم دیگری مانعش شد. وقتی دریافت کرد که از همه‌سو با خنجرهای آخته به او حمله‌ور شده‌اند توگایش را دور سرش پیچید و همزمان با دست چپش آن را روی پاها کشید تا پایین تنه‌اش را بپوشاند و به خاک‌افتادنش آبرومندانه باشد. چنین بود که بیست‌وسه زخم برداشت و دم برنیاورد و فقط با اولین ضربه یک‌بار آهی کشید ــ گرچه عده‌ای حکایت می‌کنند که چون مارکوس بروتوس به او حمله کرد قیصر به یونانی گفت: «تو هم، پسرم؟» پس از آنکه همه گریختند مدتی بی‌جان بر زمین ماند تا آنکه سه بردهٔ جوان او را بر تخت روان نهادند و به خانه‌اش بردند درحالی‌که یک دستش فرو آویخته بود. به گفتهٔ آنتیستیوس طبیب از میان آن همه زخم هیچ‌یک کاری نبود مگر دومی که سینه‌اش را درید.

دسیسه‌گران قصد داشتند جنازه‌اش را کشان‌کشان ببرند و در رود تیبر* بیندازند، اموالش را ضبط و قوانینش را ملغی کنند اما از بیم مارکوس آنتونیوس کنسول و لپیدوس، نمایندهٔ امپراتور در شهر روم، این نقشه را کنار نهادند. [۸۳]در پاسخ به درخواست لوکیوس پیسو، پدرزنش، وصیت‌نامهٔ قیصر را در خانهٔ آنتونیوس گشودند و خواندند (وصیت‌نامه را در روز سیزدهم سپتامبر سال پیش* در کوشک خود در نزدیکی لاویکوم نوشته و آن را نزد رئیس دوشیزگان وستا سپرده بود). کوینتوس تویرو می‌نویسد که از هنگام اولین دورهٔ کنسولی پومپیوس درست تا آغاز جنگ داخلی، قیصر

همیشه گنایوس پومپیوس را وارث خویش می‌خواند و این را بارها در اجتماع سربازان اعلام کرده بود. اما در آخرین وصیت‌نامه‌اش سه نوهٔ خواهرش را وارث خویش خوانده بود. گایوس اکتاویوس که سه‌چهارم دارایی‌اش به او می‌رسید و پس از او لوکیوس پیناریوس و کوینتوس پدیوس هم وارث بقیهٔ اموالش می‌شدند.* در پایان این سند حتی گایوس اکتاویوس را در خانوادهٔ خویش پذیرفت و نام خود را بر او نهاده بود. شمار بسیاری از قاتلان خویش را معلم پسرش خوانده بود، اگر صاحب پسری می‌شد، درعین حال دکیموس بروتوس را در شمار وارثان درجه دو قرار داده بود.* باغ‌های خویش را بر کرانهٔ رود تیبر برای مردم روم به‌جا گذاشته بود تا به‌صورت گردشگاه عمومی درآید و برای هر شارمند سیصد سسترس گذاشته بود.

[۸۴] وقتی مراسم تشییع جنازه اعلام شد خرمن آتشی در میدان مارس نزدیک آرامگاه یولیا* برپا شد و به تقلید از معبد ونوس گنتریکس* بالای صفه گوری زرین نهاده شد. درون آن تختی از عاج بود با پوششی به رنگ طلایی و ارغوانی و بر بالای آن ستونی قرار داشت و لباس‌هایی از آن آویخته بود که هنگام کشته شدن بر تن داشت. چون فرصتی نبود تا همه پیشکش‌های خود را تقدیم کنند دستور داده شد که تشییع جنازه‌ای برگزار نشود اما مردم از هر خیابانی که بخواهند راه خود را پیش گیرند و هدایای‌شان را به میدان مارس ببرند. در ضمن بازی‌های مرسوم در تشییع جنازه ترانه‌هایی خوانده شد برگرفته از تراژدی «داوری سلاح؟» نوشتهٔ پاکوویوس تا اندوه و خشم ناشی از کشتن قیصر را بیان کنند:

آیا اینان را نجات دادم تا مرا بکشند؟

و نیز سطرهایی از «الکترا»*ی آتیلیوس به همین مضمون. به‌جای خطابهٔ گور، کنسول مارکوس آنتونیوس از یک جارچی خواست تافرمان سنا را در مورد اعطای همهٔ افتخارات انسانی و خدایی به قیصر و سوگند ایشان را در تضمین جان قیصر به صدای بلند جار بزند. بر این گفته‌ها خود وی کلماتی چند افزود.

صاحب‌منصبان کنونی و پیشین میز زیر تابوت را از بالای صفه به درون فوروم بردند. در همان حال‌که عده‌ای اصرار داشتند که او را در درون معبد یوپیتر بر فراز کاپیتولینوس بسوزانند و دیگران تأکید داشتند که در کاخ سنای پومپیوس این کار را بکنند، ناگهان دو شبح پدیدار گشتند، با شمشیری به کمر و دو نیزه که در هوا تاب می‌دادند. اشباح با مشعل میز زیر تابوت را آتش زدند و بی‌درنگ جمعیت نظاره‌کننده شاخه‌های خشک و صندلی‌های قضات و نیمکت‌ها و هرآن‌چه مناسب نیازکردن بود گرد آوردند. پس از آن فلوت‌زنان و بازیگران* لباس‌هایی را که از لباس‌خانه برای پوشیدن در این مراسم گرفته بودند دریدند و درون شعله‌ها انداختند، و سربازان کهنه‌کار لژیون‌ها سلاح‌هایی را که به مناسبت این مراسم خود را به آن آراسته بودند در آتش افکندند. شماری از زنان نیز جواهر و طلسم‌ها و توگای فرزندان‌شان را در آتش افکندند. در اوج اندوه همگانی، جماعتی از بیگانگان دسته‌دسته می‌آمدند و هریک به رسم خاص خود بر قیصر سوگواری می‌کردند، به‌ویژه یهودیان* که شب‌های پیاپی دسته‌دسته کنار این خرمن سوزان می‌آمدند.
[۸۵] پس از سوزاندن مرده، مردم مشعل به‌دست به سمت خانهٔ بروتوس و کاسیوس شتافتند اما به‌زحمت آنان را پس راندند. وقتی به هلویوس کینا* برخوردند او را با کورنلیوس کینا، که درپی‌اش بودند، چون روز پیش سخنان تندی در مورد قیصر بر زبان رانده بود، اشتباه گرفتند و کشتند و سرش را بر بالای نیزه زدند و در شهر گرداندند. بعدها ستونی استوار از مرمر نومیدیانی به بلندای شش متر در فوروم برپا کردند و بر آن این کلمات را حک کردند: «تقدیم به پدر میهن.» و مردم تا مدتی دراز در پای این ستون قربانی می‌کردند و با یادکردن سوگند به نام قیصر اختلافات‌شان را حل می‌کردند.
[۸۶] قیصر پاره‌ای از نزدیکانش را به این گمان افکنده بود که دیگر هیچ شوقی به زندگی ندارد و به‌علت ناتندرستی هیچ احتیاطی در کار نمی‌کرد و نه به شگون‌ها اعتنا می‌کرد و نه به هشدارهای دوستان. دیگران بر این گمانند که به آخرین فرمان‌های سنا و سوگند سناتورها چنان ایمان داشت که نگاهبانان

مسلح اسپانیایی‌اش را که ملازمش بودند مرخص کرد. دیگران نظری متفاوت دارند و بر این عقیده‌اند که ترجیح می‌داد با خطرهایی که از هر سو تهدیدش می‌کرد یک‌باره روبه‌رو شود تا این‌که همیشه گوش به‌زنگ باشد. عده‌ای می‌گویند که قیصر همیشه می‌گفت که بیش از آن‌که نگران جان خویش باشد نگران جمهوری است. هر چه باشد روزگاری دراز از قدرت و افتخار بهره‌مند گشته بود. اما اگر اتفاقی برایش بیفتد جمهوری روی آرامش به خود نخواهد دید بلکه با درگیرشدن در جنگ داخلی دیگری وضعش وخیم‌تر خواهد شد.

[۸۷] همهٔ منابع کمابیش بر این قول متفق‌اند که مرگ او درست همان مرگی بود که خود آرزویش را داشت. چه یک‌بار وقتی در کتاب کسنوفانس* خواند که کورش در واپسین بیماری فرمان‌هایی دربارهٔ خاکسپاری‌اش داده بود، این مرگ آرام را نکوهیده بود و برای خود مرگی ناگهانی و سریع را آرزو کرده بود. روز پیش از مرگش، در خانهٔ مارکوس لپیدوس سر شام در این باره که بهترین مرگ کدام است گفت‌وگو می‌کردند و قیصر مرگ سریع و ناگهانی را پسندیده بود.

[۸۸] هنگام مرگ پنجاه و شش‌ساله بود* و به موجب فرمانی رسمی و نیز در اعتقاد مردم عادی در مرتبهٔ خدایان قرار گرفت. درواقع در نخستین بازی‌هایی که وارثش، آوگوستوس، پس از رسیدن او به مقام خدایی برگزار کرد ستاره‌ای دنباله‌دار هفت شب پیاپی در یازدهمین ساعت* درخشید و به گمان مردم این روح قیصر بود که به آسمان پر کشیده بود. از این‌رو ستاره‌ای بر تارک مجسمه‌اش نهادند.

تصمیم بر این گرفته شد که کاخ سنا را که قیصر در آن‌جا کشته شد تعطیل کنند و جلسات سنا دیگر هرگز در روز پانزدهم مارس که نامش را باید روز پدرکشی نامید برگزار نشود. [۸۹] از قاتلانش تقریباً هیچ‌کس بیش از سه‌سال زنده نماند یا به مرگ طبیعی نمرد. همگی در سنا محکوم شدند و هرکدام‌شان سرنوشتی دیگرگونه یافت، پاره‌ای کشتی‌شان غرق شد و عده‌ای در میدان جنگ کشته شدند. تنی چند نیز با همان خنجری که با ناسپاسی به قیصر حمله کرده بودند به زندگی خویش پایان دادند.

خدایگان آوگوستوس

[۱] بـه گـواه نشـانه‌های فـراوان خـاندان اکـتاویوس در روزگـار بـاستان از خـــاندان‌هـــای مـمتاز در ولیـترای* بـه‌شمار مـی‌آمدند. مـنطقه‌ای در پررفت‌وآمدترین بخش شهر از دیرباز نام «اکتاویوس» داشت و محرابـی در آن‌جا بود که اکتاویوس نامی آن را وقف کرده بود. این مرد که سرکردهٔ مردمش در جنگ با ملت همسایه بود در گیرودار نیازکردن قربانی به پیشگاه مـارس خبر یافت که دشمن ناگهان حمله کـرده است. هـمان دم چـنگ انـداخت و اندرونهٔ قربانی را از آتش بیرون کشید و آن را نیم‌پخته پیش از آغاز نبردی که از آن پیروز بازگشت تقدیم مارس کرد. این رویداد به صدور فرمانی منجر شد که مقرر می‌داشت که در آینده نیز اندرونهٔ قربانی را به همین شـیوه تـقدیم مارس کنند و باقی‌ماندهٔ قربانی را به خانوادهٔ اکتاویوس دهند.

[۲] شاه تارکوینیوس پرسیکوس نام این خانواده را به همراه خانواده‌های کهتر* در شمار اعضای سنا وارد کرد. چندی بعد شاه سرویوس تولیوس اینان را در زمرهٔ پاتریسین‌ها درآورد. با گذشت زمان این خـانواده بـه طـبقهٔ عـوام پیوستند و پس از وقفه‌ای طولانی به پادرمیانی خدایگان یـولیوس بـه جـمع پاتریسین‌ها* بازگشتند. از این خانواده نـخستین کسـی کـه بـا رأی مـردم بـه صاحب‌منصبی رسید گایوس روفوس بود. ایـن شـهسوار سـابق دو پسـر بـه

نام‌های گنایوس و گایوس داشت که دو شاخهٔ خاندان اکتاویوس را پدید آوردند که سرنوشتی بسیار متفاوت یافتند: گنایوس و زادگانش به عالی‌ترین مقامات دست یافتند، حال آن‌که گایوس و اعقابش از اتفاق یا به خواست خود تا روزگار پدر آوگوستوس در همان طبقهٔ شهسواران ماندند.

در دومین جنگ پونیک* در سیسیل تحت حکومت آیمیلیوس پاپوس، نیای آوگوستوس در مقام تریبون لشکر خدمت می‌کرد. پدربزرگ آوگوستوس که مکنتی فراوان داشت با خدمت در مقام صاحب‌منصب شهر و برآورده‌شدن همهٔ آرزوهایش تاکهنسالی در کمال آرامش روزگار گذراند. البته این داستانی است که دیگران می‌گویند؛ خود آوگوستوس چیزی بیش از این نمی‌نویسد که در خانواده‌ای از شهسواران قدیم و محتشم به‌دنیا آمد و پدرش نخستین عضو خانواده بود که به مقام سناتوری رسید. مارکوس آنتونیوس به آوگوستوس کنایه می‌زند که نیایش یک بردهٔ سابق بود که در منطقهٔ توریوم از راه طناب‌بافی زندگی می‌گذراند و پدربزرگش نیز مباشر مالی بوده است. دربارهٔ نیاکان پدری آوگوستوس نتوانسته‌ام مطلب دیگری بیابم.

[۳] پدرش، گایوس اکتاویوس، از اوان جوانی مکنت و آوازهٔ فراوان داشت، از این‌رو دست‌کم خودم از این ادعای مردمان در شگفتم که او نیز مباشر مالی بوده و حتی برای رساندن رشوه به این و آن و رأی جمع‌کردن در انتخابات در میدان مارس* گمارده شده بود. از آن‌که در ناز و نعمت و برخوردار از ثروتی هنگفت بزرگ شد و به‌آسانی به مقاماتی دست یافت که در همهٔ آن‌ها سرآمد بود. پس از پرایتوری به حکم قرعه به حکومت مقدونیه رسید. در سفر به این ولایت مأموریتی استثنایی برای سنا انجام داد و دستهٔ بردگان فراری، بازماندهٔ سپاه اسپارتاکوس و کاتیلینه، را که منطقهٔ اطراف توریی* را تصرف کرده بودند نابود کرد. در حکومت بر ولایتش به یک اندازه دلیر و دادگستر بود. نه‌فقط در جنگی عظیم بِسی‌ها* و تراکیایی‌ها را شکست داد بلکه رفتارش با متحدان‌مان چنان بود که کیکرو در نامه‌هایی که از او به‌جا مانده برادرش کوینتوس را (که در آن ایام در آسیا پروکنسول بود و در کارش

چندان کامیاب نبود) به تقلید از همسایه‌اش اکتاویوس در جلب حمایت متحدان روم تشویق و توصیه می‌کند.*[۴] اکتاویوس در بازگشت از مقدونیه پیش از آن که بتواند نامزدی‌اش را برای کنسولی اعلام کند به مرگی ناگهانی درگذشت. از او سه فرزند ماند: اکتاویای اول از دختر آنخاریا، و دو فرزند دیگر که از آتیا داشت، اکتاویای دوم و آوگوستوس.

آتیا دختر مارکوس آتیوس بالبوس و یولیا، خواهر قیصر یولیوس، بود. خانوادهٔ پدری بالبوس اهل آریکیا بود و تمثال‌های سناتورهای بسیاری در خانه‌شان دیده می‌شد.* اما از جانب مادر خویشاوند نزدیک پومپیوس بزرگ بود. پیش از عضویت در هیئت بیست‌نفری که به موجب قانون یولیانی* برای تقسیم زمین‌های کامپانیا میان مردم روم منصوب شده بود مقام پرایتوری داشت. این‌جا نیز مارکوس آنتونیوس نیاکان آوگوستوس را خوار شمرده و خانوادهٔ مادریش را نیز رسوا کرده است. آنتونیوس مدعی است که نیای مادری آوگوستوس تباری افریقایی داشت و یک چند به کار روغن‌فروشی و سپس به کار نانوایی در آریکیا مشغول بوده است. کاسیوس اهل پارما نیز در نامه‌ای آوگوستوس را به ریشخند می‌گیرد که نه‌فقط نوهٔ یک نانوا بلکه نوهٔ یک صراف بوده است و چنین ادعا می‌کند: «خمیر مادرت از بدترین نانوایی در آریکیا آمده و صرافی اهل نرولوم با دستان آلوده‌اش آن را ورز داده است.»

[۵] آوگوستوس اندکی پیش از طلوع آفتاب هشتمین روز پیش از اول اکتبر* در دورهٔ کنسولی مارکوس تولیوس کیکرو و گایوس آنتونیوس در خیابان سرهای گاوان نر در منطقهٔ پالاتینوس به‌دنیا آمد، همان‌جا که اکنون آرامگاه وی است که اندکی پس از مرگش بنا شد. چون براساس صورت جلسات سنا مرد جوانی به‌نام گایوس لایتوریوس از خانواده‌ای پاتریسین، که سعی داشت سنا را مجاب کند که مجازات زنا برای کسی به سن و تبار خانوادگی او بسیار سخت‌گیرانه است، سناتورها را توجه داد که مالک و، درست‌تر بگوییم، نگهبان همان محلی است که خدایگان آوگوستوس پس از تولد نخستین‌بار پا بر زمین گذاشت، و از بهر آن‌چه خدای مخصوص خود

نامیدش طلب بخشش کرد. پس از آن سنا فرمانی صادر کرد که این بخش از خانه می‌بایست مقدس شمرده شود. [۶] همین امروز هم اتاقی را که آوگوستوس در آن به‌دنیا آمد می‌توان در خانهٔ ییلاقی پدربزرگش نزدیک ولیترای دید. این اتاق بسیار محقر و شبیه یک پستو است. مردم آن ناحیه عقیده دارند که آوگوستوس در همین‌جا به‌دنیا آمد. هیچ‌کس مگر در مواقع بسیار ضروری پا به این اتاق نمی‌گذارد و حتی برای ورود نیز ابتدا مراسم آیینی تطهیر را به‌جا می‌آورد، چه بنا بر عقیده‌ای دیرینه آنان‌که بی‌اعتنا به این مراسم به اتاق درآیند به ترس و لرز دچار می‌شوند. به‌راستی این ادعا بعدها به اثبات رسید. صاحب جدید این خانه از قضا به این دلیل که می‌خواسته درستی این داستان را بیازماید به این اتاق رفت و هنوز پاسی از شب نگذشته بود که نیرویی ناشناخته به بیرون پرتابش کرد و او را بهت‌زده در لباس خواب پشت در اتاق پیدا کردند.

[۷] به یاد زادگاه نیاکانش یا به این دلیل که این منطقه نزدیک توریوم بود، همان‌جا که پدرش اکتاویوس اندکی پس از تولد او بردگان فراری را در جنگ شکست داده بود، در نوزادی نامش را تورینوس گذاشتند. برپایهٔ منبعی موثق می‌توانم بگویم که نام خانوادگی‌اش را تورینوس نهادند چون خودم مجسمهٔ نیم‌تنه‌ای مربوط به دوران کودکی وی داشتم، مجسمه‌ای مفرغی که نام او را با حروف آهنی بر آن حک کرده بودند. من این مجسمه را به امپراتور* پیشکش کردم و او آن را در میان لارس[1]های اتاق شخصی‌اش پرستش می‌کند. اما مارکوس آنتونیوس در نامه‌هایش آوگوستوس را به تحقیر همیشه تورینوس می‌خواند. آوگوستوس از این‌که نام سابقش را چنان به رخش بکشند که گویی

۱. لارس (Lares) در دین رومیان عنوان بعضی از ارواح یا خدایان بود. عده‌ای لارس‌ها را اشباح مردگان و ارواحی مخرب می‌شمردند که اغلب در محل تقاطع جاده‌ها یافت می‌شدند. شماری دیگر لارس‌ها را خدایان کشتزار محسوب و آن‌ها را به‌عنوان نیروی باروری زمین پرستش می‌کردند. در رایج‌ترین افسانه‌ها لارس‌ها خدایان خانه و ارواح نیک‌اندیش نیاکان بودند. (به نقل از دایرةالمعارف فارسی مصاحب) ـ م.

دشنام است فقط اظهار شگفتی می‌نمود. بعدها نام خانوادگی گایوس کایسار و سپس آوگوستوس را برگزید، اولی را بنا به وصیت دایی مادرش، و دومی را به پیشنهاد موناتیوس پلانکوس. موناتیوس در سنا در پاسخ آنان که می‌گفتند آوگوستوس را باید رومولوس نام نهاد از آن‌رو که وی نیز، می‌توان گفت، از بانیان شهر بوده است، با استدلالی که مقبول همگان افتاد گفت که باید او را آوگوستوس نام نهاد، نامی که نه‌فقط تازه بلکه باشکوه‌تر نیز هست. زیرا مکان‌های مقدس و مکان‌هایی که براساس آیین‌های تطیّر[1] [فال‌زنی از روی پرندگان] در آن چیز مقدسی باشد نیز آوگوست[2] نامیده می‌شود، که یا برگرفته از اصطلاحی است برای بالابردن شأن و منزلت، یا مشتق از عبارتی است که بر پرواز یا تغذیهٔ پرندگان[3] دلالت دارد، چنان‌که انیوس* نیز در نوشته‌ای به آن اشاره کرده است:

پس از آن‌که شهر باشکوه روم با فالی خجسته[4] بنا نهاده شد...

[۸] چهارساله بود که پدرش از دنیا رفت. در دوازده‌سالگی در برابر جماعتی از مردم روم خطابه‌ای در سوگ مادربزرگش یولیا خواند. چهارسال پس از به‌تن‌کردن توگای مردان، در آیین پیروزی قیصر در افریقا هدیه‌های نظامی گرفت اگرچه خود به‌سبب خردسالی در این جنگ شرکت نکرده بود. اندکی بعد که دایی مادرش برای جنگ با پسران پومپیوس راهی اسپانیا شد اکتاویوس نیز درپی او روانه گشت، گرچه به‌تازگی از بیماری سختی* رهایی یافته بود. و به‌رغم کشتی‌شکستگی و سپس سفر به همراه چندتن در جاده‌هایی در محاصرهٔ دشمن سرانجام خود را به او رساند. و قیصر همت او را در این سفر و استواری شخصیتش را ستود.

پس از بازپس‌گیری ولایات ایبریا قیصر آهنگ مصاف با داکیان‌ها و

1. augur
2. august (augusta)
3. avium gestus gestusve
4. august augury

پارت‌ها کرد؛ اکتاویوس که پیشاپیش به آپولونیا فرستاده شده بود در این زمان وقت خود را به مطالعه می‌گذراند. وقتی خبر یافت که قیصر کشته شده و خودش وارث او گشته است مدتی در این اندیشه بود که آیا باید از لژیون‌های ولایات همسایه یاری جست یا نه، اما سرانجام این اندیشه را ناپخته و شتاب‌زده یافت و کنار نهاد. با این همه به‌رغم دل‌نگرانی مادرش و پافشاری ناپدری‌اش، مارکیوس فیلیپوس کنسول سابق، بر بازداشتن او با دعوی وراثت به روم بازگشت. سپس سپاهی گران گرد آورد و نخست به همراه مارکوس آنتونیوس و مارکوس لپیدوس و پس از آن به‌مدت دوازده‌سال فقط به همراه آنتونیوس و آنگاه به مدت چهل و چهارسال به‌تنهایی زمام امور کشور را به‌دست گرفت.

[۹] پس از بیان خلاصه‌ای کوتاه از زندگی او به شرح جزئیات آن خواهم پرداخت، اما نه به ترتیب زمانی رویدادها بلکه برحسب موضوع تا بهتر بتوان آن‌ها را درک و ارزیابی کرد.

در پنج جنگ داخلی شرکت کرد، در نبردهای موتینا، فیلیپی، پروسیا، سیسیل و آکتیوم. در نخستین و واپسین نبرد با مارکوس آنتونیوس جنگید، در دومین نبرد با بروتوس و کاسیوس، در سومی با لوکیوس آنتونیوس، برادر آنتونیوس عضو هیئت حاکمهٔ سه‌نفری، و در چهارمی با سکستوس پومپیوس، پسر گنایوس پومپیوس.[۱۰] در همهٔ این موارد دلیل و انگیزه‌اش برای شرکت در جنگ داخلی چنین بود: عقیده داشت که مهم‌ترین وظیفه‌اش گرفتن انتقام قتل دایی مادرش و حفظ دستاوردهای اوست. همین که از آپولونیا بازگشت برآن شد تا ناگهان بر بروتوس و کاسیوس بتازد اما وقتی اینان خطر را حس کردند و گریختند، در غیبت‌شان در دادگاه آن‌ها را به آدم‌کشی محکوم کرد. در همین حال، خود بازی‌هایی برای بزرگداشت آخرین پیروزی قیصر در جنگ داخلی برپا داشت، چه کسانی که عهده‌دار این وظیفه گشته بودند جرئت انجامش را نداشتند. آنگاه که یکی از تریبون‌های عوام درگذشت آوگوستوس با این‌که از خانوادهٔ پاتریسین‌ها بود و مقام سناتوری*

نداشت خود را نامزد کرد تا برای اجرای این کار و نقشه‌های دیگر قدرت بیش‌تری کسب کند. اما کنسول مارکوس آنتونیوس که اوکتاویوس در او به چشم پشتیبان اصلی‌اش می‌نگریست با همهٔ کارهای او مخالفت کرد و از او رشوهٔ سنگینی مطالبه کرد. از این‌رو به اشراف روی آورد گرچه از دشمنی ایشان با خود آگاه بود به‌ویژه به این علت که نبردی به‌راه انداخته بود تا دکیموس بروتوس را (که در آن هنگام در موتینا در محاصره بود) از ولایتی که قیصر به او بخشیده و سنا آن را تصویب کرده بود بیرون کند. اکتاویوس به تشویق عده‌ای برای کشتن بروتوس با آدم‌کشان حرفه‌ای پیمان بست. اما چون توطئه کشف شد و او از تلافی بیمناک شد، سربازان کهنه‌کار را برای محافظت از خود و جمهوری به خدمت گرفت و به‌قدر وسع خود به آنان پاداش داد. وقتی سنا او را با مقام پرایتور به سرکردگی سپاهی که خود او فراهم کرده بود منصوب کرد به او فرمان داد که در جنگ با دکیموس بروتوس از کنسول‌ها هیرتیوس و پانسا پشتیبانی کند. جنگی را که برعهده‌اش گذاشته شده بود در مدت سه‌ماه طی دو نبرد به پایان رساند. مارکوس آنتونیوس می‌نویسد که آوگوستوس در نبرد اول گریخته بود و سرانجام پس از دو روز بی‌لباس سرکرده و بی‌اسب دوباره پیدا شده بود. همه معتقدند که در نبرد دوم وظیفه‌اش را نه‌فقط در مقام یک فرمانده بلکه حتی در لباس یک سرباز در کشاکش نبرد به‌خوبی انجام داد و آن‌گاه که پرچم‌دار لژیونش زخمی سخت برداشت خود پرچم را به‌دوش گرفت و تا مدتی آن را با خود حمل کرد.

[۱۱] چون در این جنگ هیرتیوس در میدان نبرد کشته شد و پانسا اندکی بعد به زخمی کاری از پا درآمد این شایعه بر سر زبان‌ها افتاد که هردو به فرمان او کشته شده‌اند تا پس از شکست آنتونیوس و محروم‌شدن کشور از هر دو کنسول خود او به‌تنهایی بر سپاهیان پیروز فرمان براند. درواقع مرگ پانسا به چنان بدگمانی دامن زد که گلوکو طبیب را به اتهام مالیدن زهر به زخم او زندانی کردند. آکویلیوس نیگر نیز می‌گوید که هیرتیوس، یکی از دو کنسول، را اکتاویوس در هنگامهٔ کارزار به دست خویش کشت. [۱۲] اما آوگوستوس

وقتی باخبر شد که آنتونیوس پس از فرار از روم به مارکوس لپیدوس پناه برده و سرداران و ارتش‌های دیگر برآنند تا از این گروه حمایت کنند، بی‌درنگ به آرمان اشراف پشت کرد و برای توجیه این تغییر رأی گفتار و کردار تعدادی از ایشان را بهانه قرار داد که وی را پسربچه خطاب کرده بودند و گفته بودند که نخست باید او را برکشید و سپس از سر راه برداشت* تا نه او و نه سربازان کهنه‌کار به مراد خویش رسند. و برای این‌که به‌نحو نمایان‌تری نشان دهد که تا چه اندازه از روابط پیشین خود متأسف است خراج سنگینی از شارمندان نورسیا مطالبه کرد و چون از عهدهٔ پرداخت آن برنیامدند آنان را از شهر بیرون راند به این بهانه که از اموال عمومی بنای یادبودی برای همشهریانی که در موتینا به خاک افتاده بودند برپا داشته و برآن نوشته بودند که اینان جان خویش را در راه آزادی داده‌اند.

[۱۳] پس از پیمان‌بستن با آنتونیوس و لپیدوس با این‌که رنجور و بیمار بود جنگ فیلیپی را در دو نبرد به پایان رساند؛ در نخستین نبرد از لشکرگاه خویش بیرون رانده شد و به‌زحمت توانست به جبههٔ آنتونیوس بگریزد.* هنگام پیروزی خویشتن‌داری نشان نداد بلکه سر بروتوس را به روم فرستاد تا در پای مجسمهٔ قیصر بیفکنند، و با نامدارترین اسیران رفتاری وحشیانه داشت و حتی از دشنام‌دادن به آنان نیز فروگذار نمی‌کرد. آنگاه که کسی لابه‌کنان از او درخواست که دست‌کم اجازه دهد مردگان را به خاک بسپارند در پاسخ گفت که در این باره پرندگان تصمیم خواهند گرفت. و وقتی دوتن دیگر، پدر و فرزندی، از او تضرع‌کنان خواستند تا از خون‌شان درگذرد می‌گویند فرمان داد قرعه بیندازند یا مورا* بازی کنند تا معلوم شود که کدام‌یک جان به‌در خواهد برد و خود مرگ هردو را نظاره کرد چون وقتی پدر، که گفته بود برای حفظ جان پسر حاضر است بمیرد، کشته شد آوگوستوس پسر را نیز واداشت تا خودکشی کند. از این‌رو وقتی دیگر اسیران، در میان‌شان مارکوس فاوونیوس (رقیب کاتو)، با غل و زنجیر از کنارش گذشتند از آنتونیوس با احترام و به‌نام سردار پیروز یاد کردند اما زشت‌ترین سخنان را در حق اکتاویوس بر زبان آوردند.

پس از پیروزی، حکومت میان‌شان تقسیم شد؛ آنتونیوس شرق را زیر فرمان آورد و اکتاویوس عهده‌دار بازگرداندن کهنه‌سربازان به ایتالیا و واگذاری زمین‌های شهری به آنان گشت. اما نه کهنه‌سربازان را خشنود ساخت و نه زمینداران را، چه زمینداران شکایت کردند که ما را به زور از زمین‌های‌مان بیرون رانده‌اند و کهنه‌سربازان شکوه داشتند که به فراخور خدمات نیک‌شان به ایشان پاداش نداده‌اند.

[۱۴] در این هنگام لوکیوس آنتونیوس را، که به پشتگرمی مقام کنسولی‌اش و قدرت برادرش در حال توطئه برای به‌دست‌گرفتن قدرت بود، واداشت به پروسیا* پناهنده شود و آن‌قدر گرسنگی‌اش داد تا سرانجام تسلیم شد، گرچه در این کار خطرات عظیمی را پیش از جنگ و در طی جنگ به جان خرید.* در هنگام برگزاری نمایش‌های عمومی در تئاتر به یکی از نگهبانان دستور داد تا سربازی عادی را که در یکی از چهارده ردیف نخست ویژهٔ طبقات ممتاز* نشسته بود از جا بلند کند و بعدها دشمنان شایعه کردند که به دستور آوگوستوس این سرباز را شکنجه کردند و کشتند و آنگاه که جمعیت خشمگین سربازان گرد آمدند به‌سختی توانست از چنگ مرگ بگریزد. تنها چیزی که از مرگ نجاتش داد پیداشدن ناگهانی مرد گم‌شده بود، صحیح و سالم. بعدها هنگام نیازکردن قربانی نزدیک باره‌های پروسیا نزدیک بود به دست گروهی گلادیاتور که ناگهان از شهر به آن‌جا حمله‌ور شده بودند گرفتار شود.

[۱۵] پس از گشودن پروسیا* بسیاری از مردم را سیاست کرد و به همهٔ کسانی که تقاضای ترحم یا بخشش کرده بودند پاسخی یکسان داد: «تو باید بمیری.» عده‌ای نوشته‌اند که سیصدتن از سناتورها و شهسواران را از میان تسلیم‌شدگان انتخاب کرده بود تا مانند قربانیان آنان را در روز پانزدهم مارس در پای محرابی که وقف خدایگان یولیوس شده بود کشتار کند. دیگران روایت کرده‌اند که این جنگ را با این هدف به راه انداخته بود تا کسانی را که نهانی با او سر ستیز داشتند و نه به میل خویش بلکه از بیم او از وی حمایت می‌کردند به پیروی از لوکیوس آنتونیوس وسوسه کند و پس از غلبه بر ایشان و

مصادرهٔ اموال‌شان بتواند به وعدهٔ پاداشی که به سربازان کهنه‌کار داده بود وفا کند.

[۱۶] اندکی بعد جنگ سیسیل* را به‌راه انداخت اما این جنگ با وقفه‌های چندباره به درازا کشید، یک چند برای مرمت کشتی‌های به گل نشسته در طوفان، گرچه تابستان بود، و یک چند نیز به دلیل برقراری صلح به درخواست مردم (چه آزوقه تمام و قحطی سختی حاکم شده بود که روزگار را هر روز بر مردم تنگ‌تر می‌کرد). سرانجام آن‌گاه که کشتی‌ها مرمت شد و بیست هزار برده آزاد شدند تا به خدمت پاروزنی درآیند، با کشیدن آب دریا به دریاچه‌های لوکرینوس و آورنوس بندرگاه یولیوس را در بایای ساخت. سربازانش سراسر زمستان را در همین جا به تمرین و آموختن فنون رزم گذراندند و آوگوستوس سکستوس پومپیوس را بین میلای و نائولوخوس شکست داد، گرچه خود در آستانهٔ نبرد ناگهان به چنان خواب سنگینی فرو رفت که یارانش ناچار شدند برای صدور فرمان حمله بیدارش کنند. به گمانم همین فرصتی به مارکوس آنتونیوس داد تا از او عیب‌جویی کند که «حتی نمی‌توانستی در میدان نبرد سپاهیانت را زیرنظر بگیری بلکه گیج و منگ به پشت دراز می‌کشیدی و به آسمان خیره می‌شدی و فقط آن‌گاه به‌پا خاستی و نزد سربازانت آمدی که مارکوس آگریپا کشتی‌های دشمن را درهم شکسته بود.» دیگران نیز از گفتار و رفتارش خرده می‌گرفتند و مدعی بودند که در آن هنگام که کشتی‌ها در طوفان از دست رفت فریاد زده بود که: «حتی به‌رغم ارادهٔ نپتون پیروز خواهم شد» و بار دیگر که بازی‌های سیرک برگزار شد اجازه نداد مجسمهٔ نپتون را در مراسم جشن نمایش دهند.* و در همهٔ جنگ‌های بعدی دیگر به‌ندرت با خطر روبه‌رو شد. وقتی عمدهٔ سپاهش از راه دریا به سیسیل وارد شده بودند و خود او برای گردآوری ماندهٔ سپاهیانش به سرزمین اصلی رفته بود، دموخارس و آپولوفانس، فرماندهان سپاه سکستوس پومپیوس، به سر راهش کمین کردند و او به‌زحمت توانست جان به‌در برد و با قایقی بگریزد. باز وقتی پیاده از راه لوکری به رگیوم ره می‌سپرد

ناگاه چشمش به چند کشتی پومپیوس افتاد که نزدیک ساحل در حرکت بودند و به این گمان که کشتی‌های خودش است نزدیک ساحل شد و چیزی نمانده بود که گرفتار شود. همچنین روزی در کوره‌راهی در حال فرار بود و یکی از بردگان دوست سابقش، آیمیلیوس پائولوس، که هنوز از تبعید پدر پائولوس* به فرمان آوگوستوس اندوهگین بود این فرصت را برای انتقام‌جویی غنیمت شمرد و قصد جانش کرد. پس از فرار پومپیوس، همکارش مارکوس لپیدوس که پومپیوس از افریقا او را به یاری خویش خوانده بود با جاه‌طلبی و به پشتگرمی بیست لژیونش و با تهدیدات هولناک مدعی حکومت شد. آوگوستوس سپاهش را از چنگ وی بیرون آورد و این یک چون عجز و لابهٔ بسیار کرد آوگوستوس از خونش درگذشت و او را تا آخر عمر به کیرکی* تبعید کرد.

[۱۷] سرانجام عهد و پیمان خویش با آنتونیوس را که همیشه سست و ناپایدار بود گسست، گرچه بارها میان‌شان آشتی برقرار شده بود، و برای آگاهی‌یافتن مردم از این‌که آنتونیوس راه و رسم شارمندان رومی را وانهاده است ترتیبی داد تا وصیت‌نامه‌ای را که آنتونیوس در روم به امانت گذاشته بود و در آن حتی فرزندانش از کلئوپاترا را وارث خویش خوانده بود در انجمن مردم گشوده و خوانده شود. اما همین‌که آنتونیوس دشمن نامیده شد، آوگوستوس همهٔ خویشان و دوستان آنتونیوس را ازجمله گایوس سوکیوس و گنایوس* دومیتیوس را که در آن زمان کنسول بودند نزد او فرستاد. نیز در اجتماعی مردم بونونیا* را که در حمایت از او به مردم دیگر نقاط ایتالیا پیوسته بودند ستود، از آن رو که اینان از دیرباز در زمرهٔ وابستگان خانوادهٔ آنتونیوس بودند. و چندی بعد آنتونیوس را در نبرد دریایی آکتیوم* شکست داد، هرچند نبرد به درازا کشید چنان‌که حتی طرف پیروز نیز ناچار شد شب را در کشتی سر کند. از آکتیوم راهی ساموس شد تا زمستان را در آن منطقه سر کند و در آن‌جا این خبر نگران‌کننده را شنید که سربازانی که پس از پیروزی آن‌ها را از میان همهٔ هنگ‌های سپاه دستچین کرده و پیشاپیش به بروندیسیوم گسیل

داشته بود سر به شورش برداشته و خواستار سهم خود از غنایم جنگی و انفصال از خدمت شده‌اند. اکتاویوس آهنگ ایتالیا کرد و در راه دوبار گرفتار طوفان شد، بار نخست زمانی که از دماغهٔ پلوپونزی و آیتولیا می‌گذشت و بار دیگر نزدیک کوه‌های کرائونوس*. در هر دوبار شمار بسیاری از کشتی‌های جنگی‌اش غرق شد و دکل کشتی خودش شکست و طناب‌ها گسست و سکانش شکست. پس از فقط بیست و هفت روز اقامت در بروندیسیوم که طی آن همهٔ خواسته‌های سربازانش را برآورده کرد از راه آسیا و سوریه به مصر رفت. اسکندریه را که آنتونیوس و کلئوپاترا به آن‌جا پناه برده بودند محاصره کرد و اندکی بعد شهر را گشود. آنتونیوس را که دیرهنگام به فکر مصالحه افتاده بود به خودکشی واداشت و بر جنازه‌اش نظاره کرد. سخت مشتاق آن بود که کلئوپاترا را همچون اسیران در آیین پیروزی به نمایش بگذارد و به فرمان او کسی از قبیلهٔ پسیلی* برای مکیدن زهر مهلک آوردند چه گفته می‌شد که علت مرگش نیش افعی بوده است. اکتاویوس اجازه داد که آنان را در کنار هم در یک گور به‌خاک بسپارند و دستور تکمیل آرامگاهی را داد که آنان خود بنایش را آغاز کرده بودند. اکتاویوس آنتونیوس جوان را، پسر مهتر او از دو پسری که از فولویا داشت، از پای مجسمهٔ یولیوس که به آن‌جا پناه برده بود بیرون کشید و به عجز و لابه‌های او اعتنا نکرد و او را کشت. کایساریون را نیز که کلئوپاترا مدعی بود که فرزند قیصر یولیوس است هنگام فرار به دام انداخت و پس از شکنجه کشت. از خون دیگر فرزندان آنتونیوس و کلئوپاترا درگذشت و ایشان را مانند خویشان خود پروراند و آن‌سان که شایستهٔ مقام‌شان بود تیمار کرد.

[۱۸] نیز در همین ایام در پیشگاه مقبرهٔ سنگی اسکندر کبیر ادای احترام کرد و وقتی استخوان‌هایش را از گورخانه بیرون آوردند تا نظاره‌اش کند تاجی زرین بر آن نهاد و غرق گلش کرد.* وقتی از او پرسیدند که آیا مایل است قبر بطالسه را نیز ببیند پاسخ داد که «می‌خواهم یک پادشاه را ببینم نه استخوان مردگان را.» مصر را تا مرتبهٔ ولایتی از ولایات روم تنزل داد و برای دسترسی

آسان‌تر به این منبع تأمین غلهٔ روم و حاصلخیزترکردن آن فرمان داد سربازانش آبراه‌هایی را که سرریز نیل به آن‌ها می‌ریخت لای‌روبی کنند که در طی سالیان از گل و لای انباشته شده بود. برای جاودانه‌کردن پیروزی در آکتیوم در یاد نسل‌های آینده شهر نیکوپولیس را در نزدیکی آن بنا کرد و بازی‌های پنج‌سالانه ترتیب داد. پرستشگاه باستانی آپولو را نیز وسعت بخشید و پس از آراستن لشکرگاه با غنایم به‌دست آمده از کشتی‌های دشمن آن را به نپتون و مارس نیاز کرد.

[۱۹] پس از آن آشوب‌ها و شورش‌ها و دسیسه‌های فراوان همه‌جا را فراگرفت و چون پیشاپیش از آن‌ها آگاهی یافته بود آن‌ها را درهم کوبید و عقیم گذاشت. از جملهٔ آن‌ها یکی شورش لپیدوس* جوان بود، درپی آن شورش وارو مورنا و فانیوس کاپیو و چندی بعد شورش مارکوس اگناتیوس، سپس پلاوتیوس روفوس و لوکیوس پائولوس، شوهر نوهٔ امپراتور.* گذشته از این‌ها، شورش لوکیوس آوداسیوس پیر و فرتوت که به جعل اسناد متهم بود، و آسینیوس اپیکادوس، دورگه‌ای با خون پارتی، و سرانجام تلفوس، برده و محافظ یک زن. چه در میان کسانی که بر ضد او دسیسه می‌کردند و قصد جانش را داشتند حتی شماری از مردان پست‌ترین طبقات نیز بودند. آوداسیوس و اپیکادوس قصد داشتند دخترش یولیا و نوه‌اش آگریپا را از جزایری که در آن زندانی بودند به لشکرگاه بیاورند، حال آن‌که قصد تلفوس حمله به امپراتور و سناتورها بود چه معتقد بود که سرنوشت او را برای فرمانروایی برگزیده است. حتی شبی سربازی را که از طرف ارتش ایلیریا مأمور شده و پنهانی از کنار نگهبانان گذشته بود درست نزدیک خوابگاه آوگوستوس خنجر به‌دست دستگیر کردند. معلوم نشد که این سرباز آیا به‌راستی دیوانه بود یا خود را به دیوانگی زده بود چون حتی زیر شکنجه نیز به چیزی اعتراف نکرد.

[۲۰] آوگوستوس فقط دو جنگ را در بیرون مرزهای روم رهبری کرد، یکی هنگامی که بسیار جوان بود در مصاف با دالماتیایی‌ها و دیگری، پس از

شکست آنتونیوس، در مصاف با کانتابریایی‌ها.* در جنگ با دالماتیا حتی زخم برداشت و سنگی به زانوی راستش خورد و بار دیگر آن‌گاه که پلی فرو ریخت پا و دو دستش مجروح شد. جنگ‌های دیگرش را به واسطهٔ جانشینانش هدایت می‌کرد، گرچه در نبرد با پانونیایی‌ها و ژرمن‌ها خودش دخالت می‌کرد یا نزدیک میدان جنگ می‌شد و از روم تا راونا و میلان و آکویلیا را طی کرد.[۲۱] با این همه بر کانتابریا و آکویتانیا و پانونیا و دالماتیا و سراسر ایلیریا و رایتیا و ویندلیکی و سالاسی و مناطق آلپ غلبه کرد و گاه خود سرکردهٔ سپاهش بود و گاه دیگران تحت نظر او سرکردگی سپاه را برعهده داشتند. همچنین به تاخت وتازهای داکیان‌ها پایان داد و سه‌تن از سرداران و بسیاری از سربازان‌شان را از دم تیغ گذراند. ژرمن‌ها را به آن سوی رود آلبیس* راند، به‌جز سوئبی‌ها و سیگامبری‌ها که تسلیم او شدند. آوگوستوس اینان را به سرزمین گل کوچ داد که در منطقه‌ای بر کرانهٔ راین ساکن شدند. ملت‌های دیگر را که دردسر می‌آفریدند به اطاعت واداشت. هرگز بی‌دلیل موجه و ضروری با هیچ ملتی جنگ نکرد. هرگز سودای الحاق سرزمین‌های تازه به قلمروش یا افزودن به فتوحات نظامی‌اش را درسرنمی‌پخت، چندان که عده‌ای از سرداران ژرمنی را واداشت تا در معبد مارس انتقام‌جو سوگند یاد کنند که به صلحی که خود درخواسته بودند وفادار بمانند و حتی از شماری از آنان گروگان‌هایی جدید ــ گروگان‌های زن ــ گرفت چه به تجربه آموخته بود که این اقوام به مردانی که گرو می‌گذارند چندان اهمیتی نمی‌دهند. اما به همهٔ ایشان اجازه داد تا هرگاه که بخواهند گروگان‌های‌شان را بازپس گیرند. حتی در مجازات کسانی که در شورش‌های طولانی یا عهدشکنانه دست داشتند به این بسنده کرد که آنان را به اسیری بفروشد به این شرط که در مناطق مجاور کار نکنند یا طی دوره‌ای سی‌ساله آزاد شوند. آوازهٔ پارسایی و اعتدالش در همه‌جا گسترده بود چنان‌که حتی هندی‌ها و سکاها را، که فقط نامی از آن‌ها شنیده‌ایم، برانگیخت تا برای جلب دوستی شخص او و مردم روم سفرایی گسیل دارند. پارت‌ها نیز

بی‌درنگ به خواستهٔ او گردن نهادند، حتی آن‌گاه که مدعی ارمنستان شد، و گروگان‌هایی نیز فرستادند و به درخواست وی بیرق‌هایی را که از چنگ مارکوس کراسوس و مارکوس آنتونیوس* درآورده بودند بازپس فرستادند. افزون بر این در رقابت تنی چند در سرزمین پارت بر سر پادشاهی نامزدی کسی تأیید نمی‌شد مگر آن‌که برگزیدهٔ آوگوستوس بوده باشد.

[۲۲] از زمان بنای شهر تا عهد آوگوستوس معبد یانوس کویرینوس فقط دوبار بسته شده بود.* آوگوستوس پس از برقراری صلح در خشکی و دریا این معبد را در مدتی بسیار کوتاه‌تر سه‌بار بست. دوبار وقتی که به افتخار پیروزی در نبرد فیلیپی در میان استقبال گرم مردم به شهر درآمد و بار دیگر پس از جنگ سیسیل. به مناسبت فتح دالماتیا و آکتیوم و اسکندریه سه‌بار آیین پیروزی برگزار کرد که هریک سه روز پیاپی ادامه داشت.

[۲۳] فقط دو فاجعهٔ تحقیرآمیز دامن او را گرفت، هردو در گرمانیا: فاجعهٔ لولیوس و واروس.* فاجعهٔ لولیوس بیش‌تر به اعتبارش لطمه زد و از آن گزندی مادی نخورد، اما در ماجرای واروس از دست‌دادن سه لژیون کمابیش فاجعه‌بار بود که به همراه سرکرده، فرماندهان لژیون‌ها و همهٔ نیروهای کمکی کشتار شدند. وقتی خبر فاجعه را به او دادند در سراسر روم دیده‌بان‌هایی گماشت تا در صورت وقوع هرگونه آشوبی وی را خبر کنند، و دورهٔ حکومت والیان را افزایش داد تا مردان کارآزموده و آشنا متحدان را مهار کنند. عهد بست که بازی‌های باشکوهی برای یوپیتر مِهین و بهین ترتیب دهد به امید آن‌که کشور به وضعیت بهتری که پس از جنگ با کیمبری‌ها و مارسی‌ها حاصل شده بود بازگردد. درواقع می‌گویند پس از فاجعهٔ واروس چنان آشفته‌حال گشت که ماه‌ها ریش و موی سر را نتراشید و سرش را به در می‌کوفت و فریاد می‌زد: «کوینتیلیوس واروس، لژیون‌هایم را به من بازگردان!» و از آن پس سالگرد این فاجعه را روز سوگواری و اندوه به‌حساب آورد.

[۲۴] در امور لشکر در بسیاری عرصه‌ها تغییرات و نوآوری‌هایی پدید آورد و پاره‌ای روش‌های قدیم را از نو باب کرد. در میان سپاهیان به

سخت‌گیرانه‌ترین شیوه انضباط برقرار کرد و حتی به فرماندهان لژیون‌هایش اجازه نمی‌داد به دیدار زنان‌شان بروند مگر در فصل زمستان، آن هم با اکراه تمام. یک شهسوار رومی را که انگشتان شست پسران جوانش را بریده بود تا از خدمت سپاه معاف شوند همراه با اموالش در حراج فروخت. اما چون باخبر شد که عده‌ای از گردآورندگان مالیات قصد خرید وی را دارند او را به یک بردهٔ آزادکردهٔ خویش سپرد تا بتواند مانند مردمان آزاد زندگی کند، البته دور از شهر. هنگامی که لژیون دهم گستاخانه از فرمان وی سرپیچیدند همهٔ آنان را با فضاحت اخراج کرد و آنگاه که لژیون‌های دیگر بر انفصال خود از خدمت پای فشردند به ایشان اجازهٔ رفتن داد اما پاداشی را که به پاس خدمت طولانی سزاوار آن بودند از ایشان دریغ داشت. اگر هنگی در میدان نبرد شکست می‌خورد ده‌یک سربازانش را می‌کشت و به بقیه خوراک جو می‌داد.* اگر کسی از سرکردگان گروه‌های صدنفری محل خدمتش را ترک می‌کرد کیفرش، همچون سربازان عادی، مرگ بود. در مورد دیگر تقصیرات مجازات‌های تحقیرآمیز گوناگون اعمال می‌کرد، برای مثال به سربازانش دستور می‌داد سراسر روز را جلو مقر فرمانده بایستند و گاه قبای بی‌کمربند بپوشند و گاه دیرک‌هایی به طول سه متر یا حتی یک تکه زغال‌سنگ با خود حمل کنند.*

[۲۵] پس از جنگ داخلی نه در انجمن و نه در فرمان‌هایش هیچ سربازی را «رفیق» خطاب نکرد بلکه فقط «سرباز» خطاب‌شان می‌کرد و به پسرها* یا پسرخوانده‌هایش نیز آنگاه که سردار لشکر بودند اجازه نداد لقب دیگری به‌کار برند، چه بر این گمان بود که «رفیق» تملق‌آمیزتر از آن است که با نظم نظامی یا وضع کنونی صلح یا شأن خانواده‌اش* سازگار باشد. جز در هنگام آتش‌سوزی در روم یا به هنگام نگرانی از بروز شورش به‌سبب مشکل تأمین غله، فقط دوبار بردگان آزادشده‌اش را به‌عنوان سرباز به‌کار گماشت، یک بار برای محافظت از مستعمرات همسایهٔ ایلیریا و یک‌بار نیز برای حفاظت از کرانهٔ رود راین. این بردگان را از مردان و زنان کمابیش توانگر می‌گرفت و در

دم آزادشان می‌کرد و به زیر یک بیرق می‌آورد تا با مردان آزاده نیامیزند و به سلاح‌های متفاوت تجهیزشان می‌کرد. پاداش لشکریانش بیش‌تر زین و یراق یا زهبند بود (که ارزشش به طلا و نقره‌ای بود که در آن به‌کار رفته بود) تا تاج که آن را به پاداش بالارفتن از برج‌ها و باروها که افتخار بیش‌تری درپی داشت می‌بخشید. تاج را بسیار به‌ندرت می‌بخشید اما اگر می‌بخشید میان سردار و سرباز فرق نمی‌گذاشت. پس از پیروزی در نبرد دریایی* سیسیل به مارکوس آگریپا یک بیرق آبی بخشید. فقط کسانی را که خود جشن پیروزی برپا داشته بودند در این افتخارات سهیم نمی‌کرد، چه اینان خود حق داشتند این افتخارات را به هرکه می‌خواهند ببخشند گرچه وی را در لشکرکشی‌ها همراهی کرده بودند و در پیروزی‌هایش نقش داشتند. عقیده داشت که هیچ‌چیز مانند شتاب و ناشکیبایی برای یک سردار بزرگ نازیبنده نیست. در بیش‌تر اوقات این جملات را بر زبان می‌آورد: «آرام بشتاب»؛ «فرمانده محتاط بهتر از فرمانده بی‌پرواست*»؛ و «کار نیکوکردن بی‌شتاب حاصل می‌شود». می‌گفت که نباید وارد نبرد یا کارزاری شد مگر آن‌که امید سود بیش از خوف زیان باشد. چون همیشه کسانی را که به دنبال کم‌ترین سود بی‌خطر بودند به کسی تشبیه می‌کرد که با قلاب طلایی به ماهیگیری می‌رود که هراندازه هم که ماهی صید کند سودش برابر با زیان از دست‌دادن قلاب نخواهد بود.

[۲۶] پیش از سن مقرر به مقامات و افتخاراتی دست یافت که برخی‌شان تازه باب شده و برخی دیگر مادام‌العمر بود. در بیست‌سالگی مقام کنسولی را به چنگ آورد؛ برای این کار لژیون‌هایش را به حالت تهدیدآمیز نزدیک شهر مستقر کرده بود و کسانی فرستاد تا این مقام را به‌نام ارتش* برای او درخواست کنند. اما آن‌گاه که سنا از این کار خودداری کرد کورنلیوس، فرماندهٔ گروه صدنفری، که رئیس این فرستادگان بود ردایش را کنار زد، به قبضهٔ شمشیرش اشاره کرد و بی‌پروا در مجلس سنا چنین گفت: «اگر شما او را کنسول نکنید این [شمشیر] خواهد کرد.» نه سال بعد برای دومین بار و بعد از وقفه‌ای یک‌ساله برای سومین بار کنسول شد؛ پس از آن سال‌های پیاپی

کنسول بود تا این‌که برای یازدهمین بار به این مقام رسید.* پس از آن بارها از قبول این مقام خودداری کرد تا این‌که پس از وقفهٔ طولانی هفده‌ساله برای دوازدهمین بار آن را پذیرفت و دوسال بعد خود متقاضی سیزدهمین* مقام کنسولی شد و در مقام فرمانروای کشور هردو پسرش، گایوس و لوکیوس، را به فوروم برد تا کارهای دیوانی خود را آغاز کنند. پنج مقام کنسولی، از دورهٔ ششم تا دهم، را یک سال تمام عهده‌دار بود، بقیه را به‌مدت نه، یا شش، چهار یا سه ماه، و دومی را فقط به مدت چندساعت. چون صبح روز اول ژانویه پس از آن‌که مدت کوتاهی در برابر پرستشگاه یوپیتر بالای تپهٔ کاپیتولینوس بر صندلی عاج[1] نشست، این مسند را رها کرد و دیگری را جانشین خود کرد؛ همهٔ دوره‌های کنسولی را در روم* آغاز نکرد، چهارمی را در آسیا، پنجمی را در جزیرهٔ ساموس و هشتمی و نهمی را در تاراکو عهده‌دار شد.

[۲۷] به مدت ده‌سال به‌عنوان عضو هیئت حاکمهٔ سه‌نفری برای بازسازی کشور حکم راند. در این منصب تا مدتی در برابر همکارانش بر سر موضوع تبعید مقاومت کرد اما همین‌که این کار آغاز شد در اجرای آن از دو عضو دیگر سختگیرتر شد. چه آنان به‌دلیل ملاحظات شخصی و خواهش‌های دوستان در موارد بسیاری ثبات رأی نداشتند اما فقط او بر این نکته پای می‌فشرد که هیچ‌کس را نباید مستثنی کرد. حتی گایوس تورانیوس، سرپرست خویش، را که شهربان همکار پدرش اکتاویوس بود تبعید کرد. یولیوس ساتورنیوس همچنین می‌نویسد که وقتی دورهٔ تبعیدها به پایان رسید مارکوس لپیدوس طی خطابه‌ای در سنا از آن‌چه رخ داده بود دفاع کرد اما حکومتی ملایم‌تر در آینده را نوید داد چون دشمنان‌شان را آن‌چنان که باید مجازات کرده‌اند، اما اکتاویوس در مخالفت با او اعلام کرد که تنها شرطی که او در مورد تبعیدها گذاشته این بوده که خود آزاد باشد هرطور که بخواهد در آینده رفتار کند. اما به نشانهٔ ندامت از این سخت‌گیری بعدها وینیوس فیلوپومون را به مرتبهٔ

۱. curule chair صندلی بدون پشتی از جنس عاج مخصوص مقامات بلندپایه. ـم.

شهسواری برکشید به این دلیل که وقتی حامی‌اش تبعید* شد او را پنهان کرده بود. آوگوستوس به‌عنوان عضو هیئت حاکمهٔ سه‌نفری بارها با رفتار خود انزجار مردم را برانگیخت. یک‌بار که خطاب به سربازان سخن می‌گفت و گروهی از شارمندان اجازه یافته بودند که در آن جمع حاضر شوند در میان جمع چشمش به پیناریوس، شهسوار رومی، افتاد که مشغول نوشتن بود و آوگوستوس به خیال این‌که خبرچین و جاسوس است فرمان داد تا او را همان‌جا پیش چشمانش بکشند. و اما تدیوس آفر که به کنسولی انتخاب شده بود و از روی غرض‌ورزی از پاره‌ای کارهای او ایراد می‌گرفت، آوگوستوس چنان او را با تهدیدات هولناک هراساند که خود را از بلندی انداخت و در دم کشته شد. و آن‌گاه که کوینتوس گالیوس پرایتور با چند لوح تاشده که زیر ردایش پنهان کرده بود برای ادای احترام نزد او آمد اکتاویوس که گمان برده بود که شمشیری زیر ردایش پنهان کرده جسارت نکرد دستور دهد همان‌جا او را وارسی کنند مبادا معلوم شود چیز دیگری است اما بعد دستور داد فرماندهان گروه‌های صدنفری و سربازان او را از محکمه بیرون برند و مثل یک برده شکنجه‌اش کنند. و چون مرد به چیزی اقرار نکرد اکتاویوس نخست چشمان او را به دست خویش از کاسه درآورد و بعد فرمان کشتنش را داد. اما روایت خود او از این ماجرا چنین است که گالیوس تقاضا کرده بود که با او در خلوت سخن بگوید و بعد به غدر به او حمله کرده بود بنابراین او را به زندان افکندند و سپس به تبعید فرستادندش اما در راه کشتی‌اش غرق شد یا شاید هم در حملهٔ دزدان جان باخت.

اختیارات تریبونی مادام‌العمر گرفت و دوبار همکاری* برای خود برگزید، هرکدام برای دوره‌ای پنج‌ساله. همچنین وظیفهٔ نظارت بر اخلاق عمومی و قوانین را به‌صورت مادام‌العمر برعهده گرفت بی‌آن‌که لقب سنسور را بپذیرد و به موجب اختیاراتش سه‌بار به سرشماری نفوس پرداخت، بار اول و سوم به همراه یک همکار*، و بار دوم تنها.

[۲۸] دوبار بر آن شد تا جمهوری را بازگرداند، بار نخست درست پس از

شکست آنتونیوس، چون به یاد داشت که آنتونیوس همیشه او را متهم می‌کرد که مانع بازگرداندن جمهوری است، و بار دیگر در پی خستگی مفرط پس از یک دوره بیماری طولانی، چندان‌که صاحب‌منصبان و سناتورها را به خانه‌اش فراخواند و شرحی از وضعیت امپراتوری برای ایشان بازگفت. اما چون اندیشناک بود که در مقام یک شارمند عادی جانش به‌خطر خواهد افتاد و سپردن امور کشور به‌دست مردم عملی نسنجیده است برآن شد تا همچنان زمام امور را در دستان خود نگاه دارد. اما دشوار بتوان گفت که به هرچه در سر می‌پخته رسیده باشد. هرازگاهی بر این نیات تأکید می‌کرد و حتی در فرمانی با عبارات زیر خویشتن را پایبند این نیات خواند: «آرزو می‌کنم که بتوانم کشور را ایمن و سعادتمند و در وضعی شایسته نگاه دارم و ثمرات این کار را ببینم تا از من با نام فرمانروای این بهترین حکومت‌ها یاد شود و آن‌گاه که بار سفر بستم این امید را با خود همراه ببرم که پایه‌های این دولت استوار و پابرجا خواهد ماند.» و این آرزوی خویش را تحقق بخشید چون با هر آن‌چه در توان داشت می‌کوشید تا اطمینان یابد که هیچ‌کس از شکل جدید حکومت پشیمان نیست. و اما شهر روم که درخور یک امپراتوری بزرگ آراسته نشده بود و دستخوش آتش‌سوزی و سیل گشته بود، آن را به‌چنان وضعی آراست که به حق به خود می‌بالید که روم را شهری از آجر یافته و شهری از مرمر به‌جای گذاشته است.

[۲۹] آوگوستوس بناهای عمومی بسیاری ساخت که مهم‌ترین‌شان عبارت بود از: ساخت فورومی از آن خود شامل پرستشگاه مارس انتقام‌جو؛ معبد آپولو بر فراز تپهٔ پالاتینوس؛ پرستشگاه یوپیتر خدای رعد بر فراز کاپیتولینوس. انگیزهٔ او برای ساخت فوروم جدید افزایش بسیار جمعیت و میزان دادرسی‌ها بود که دو فوروم موجود کفاف آن را نمی‌داد و از این رو به فوروم سومی نیاز بود. بنابراین حتی پیش از تکمیل پرستشگاه مارس، فوروم مورد استفادهٔ همگانی قرار گرفت و مقرر شد که محاکم عمومی، جدا از محاکم دیگر، و نیز انتخاب قضات به حکم قرعه در آن‌جا برگزار شود.

پرستشگاه مارس را در وفای به سوگندی که هنگام عزیمت به جنگ فیلیپی برای کین‌خواهی پدر یاد کرده بود بنا کرد. از این رو فرمان داد که مذاکرات سنا دربارهٔ آغاز جنگ و برپایی آیین‌های پیروزی در این‌جا برگزار شود و آنان که قرار است حکومت ولایات را عهده‌دار شوند از همین‌جا رهسپار شوند و سرداران پیروز نشانه‌های پیروزی خود را هنگام بازگشت به این‌جا بیاورند. پرستشگاه آپولو را در آن بخشی از خانهٔ خود بر فراز تپهٔ پالاتینوس بنا کرد که مورد اصابت آذرخش قرار گرفته بود، چه کاهنان اعلام کرده بودند که خواست آپولو چنین بوده است. به این بنا رواقی همراه با کتابخانه‌های لاتینی و یونانی افزود. و سال‌ها بعد جلسات سنا را معمولاً در همین‌جا برگزار می‌کرد و در فهرست قضات بازبینی می‌کرد. پرستشگاه یوپیتر را به شکرانهٔ آن‌که یک بار از مهلکه‌ای گریخته بود وقف کرد. از آن‌که یک بار که در جنگ اسپانیا شبانه در دشت سفر می‌کرد آذرخش به تخت روانش اصابت کرد و برده‌ای را که با مشعل راه را روشن می‌کرد کشت. چند بنای دیگر را به‌نام دیگران یعنی نوه‌ها، خواهرزاده، زن و خواهرش ساخت، ازجمله رواق و تالار دادرسی گایوس و لوکیوس و رواق‌های لیویا و اکتاویا و آمفی‌تئاتر مارکلوس. و نیز دیگر بزرگان را هرکدام به اندازهٔ وسع‌شان به زیباسازی شهر، ساخت یا بازسازی یا بهسازی بناهای یادبود تشویق می‌کرد. در آن هنگام مردان بسیاری به توصیهٔ او عهده‌دار ساخت بناهای بسیار شدند، برای مثال مارکیوس فیلیپوس پرستشگاه هرکولس و الاهه‌های هنر، لوکیوس کورنیفیکیوس پرستشگاه دیانا، آسینیوس پولیو تالار آزادی، موناتیوس پلانکوس پرستشگاه ساتورن، کورنلیوس بالبوس یک تئاتر، و استاتیلیوس تائوروس یک آمفی‌تئاتر و مارکوس آگریپا بسیاری کارهای بزرگ و باشکوه دیگر را عهده‌دار شدند.

[۳۰] شهر را به مناطق و نواحی بخش کرد و فرمان داد تا اولی را تحت نظارت صاحب‌منصبانی که هرسال با قرعه انتخاب می‌شدند قرار دهند و دومی را به‌دست «اربابان» بسپارند که مردم عادی هر ناحیه انتخاب‌شان

می‌کردند. برای مقابله با آتش‌سوزی شبگردها و نگهبانانی گماشت. برای پیشگیری از سیل آبراه تیبر را پهن و لای‌روبی کرد که در طی سالیان از گل‌ولای و ویرانهٔ ساختمان‌ها انباشته شده بود: برای این‌که دسترسی به شهر از همه‌سو آسان‌تر شود خود عهده‌دار مرمت جادهٔ فلامینی تا آریمینوم* گشت و مرمت دیگر جاده‌ها را به مردانی سپرد که آیین پیروزی برپا داشته بودند و قرار بود از غنایم خود برای سنگفرش راه‌ها خرج کنند. پرستشگاه‌هایی را که در آتش‌سوزی ویران شده یا گذر زمان آن‌ها را فرسوده بود از نو ساخت. این‌ها و دیگر پرستشگاه‌ها را با هدایای باشکوه آراست و شصت هزار پوند طلا به‌همراه مرواریدها و دیگر سنگ‌های گران‌بها به ارزش پنجاه میلیون سسترس را یکجا به حجرهٔ پرستشگاه یوپیتر بر تپهٔ کاپیتولینوس پیشکش کرد.

[۳۱] وقتی پس از مرگ مارکوس لپیدوس سرانجام مقام پونتیفکس ماکسیموس* را پذیرفت (چون تا وقتی او زنده بود هرگز به خود اجازهٔ چنین کاری نداد) همهٔ آثار پیشگویانه به زبان یونانی یا لاتینی به قلم نویسندگان ناشناس یا نامعتبر را که بیش از دو هزار کتاب می‌شد گرد آورد و سوزاند. فقط گلچینی از کتاب‌های سیبولینه را در دو صندوق طلا زیر پایهٔ ستون معبد آپولو در پالاتینوس نگاه داشت. از آن‌جا که تقویمی که خدایگان یولیوس* تنظیم کرده بود بعدها از بی‌توجهی آشفته شده بود آن را به ترتیب سابق بازگرداند. درضمن این کار نام خویش را به جای سپتامبر، ماه تولدش*، بر ماه ششم سال نهاد، از آن‌رو که اولین دورهٔ کنسولی و نیز باشکوه‌ترین پیروزی‌هایش در ماه ششم به‌دست آمده بود. نه‌فقط بر شمار و شأن کاهنان افزود بلکه امتیازات‌شان را نیز فزونی بخشید خاصه امتیازات دوشیزگان وستا را. و در پی مرگ یکی از این دوشیزگان چون لازم بود جایگزینی انتخاب شود و بسیاری از مردم به نیرنگ متوسل شدند تا نام دختران‌شان در میان کسانی که با قرعه انتخاب می‌شدند نباشد، آوگوستوس سوگند یاد کرد که اگر هریک از نوه‌هایش به سن مقرر رسیده بود او را برای این کار نامزد می‌کرد. بسیاری از آیین‌های کهن را که به مرور زمان از یادها رفته بود احیا کرد، مانند تفأل دربارهٔ

امنیت کشور*، مسند کاهن معبد یوپیتر، لوپرکالیا، و بازی‌های قرن و بازی‌های کومپیتالس. حضور پسران نوجوان در لوپرکالیا را منع کرد و در مورد بازی‌های قرن پسران و دختران را از تماشای نمایش‌هایی که شب‌ها برگزار می‌شد منع کرد مگر در معیت خویشاوندان‌شان. دستور داد که خدایان خانگی را سالی دوبار در بهار و تابستان با گل بیارایند.

پس از خدایان نامیرا یاد رهبرانی را گرامی داشت که امپراتوری روم را کوچک یافتند و آن را به مجد و عظمت رساندند. از این رو بناهای عمومی را که هریک از اینان ساخته بودند بازسازی کرد و کتیبه‌های آن‌ها را حفظ کرد و تندیس همهٔ آن‌ها را به همراه یادگارهای پیروزی در دو رواق فوروم خود قرار داد و در منشوری علت آن را چنین اعلام کرد که مردم روم از من، تا زمانی که زنده‌ام، و از فرمانروایان بعدی بخواهند تا زندگی اینان را سرمشق خویش قرار دهیم. مجسمهٔ پومپیوس را از تالاری که قیصر گایوس در آن کشته شد برداشت و آن را زیر رواقی مرمرین رویه‌روی در اصلی تئاتر پومپیوس قرار داد.

[۳۲] از بی‌قانونی که از دوران جنگ داخلی رواج یافته یا حتی در دورهٔ صلح به زیان نظم عمومی پدیدار گشته بود عادات نکوهیدهٔ بسیار برجا مانده بود. شمار بسیاری از دزدان ظاهراً برای دفاع از خود شمشیر به‌دست می‌گرفتند و آزادانه می‌گشتند. بیرون از شهر مسافران را می‌ربودند و به زندان‌های اربابان می‌انداختند و میان برده و مردم آزاد فرقی نمی‌گذاشتند. دارودستهٔ تبهکار بسیاری به بهانهٔ تشکیل اصناف جدید شکل می‌گرفت اما درواقع نیت‌شان تبهکاری محض بود. آوگوستوس با گماردن نگهبانان در محل‌های مناسب جلو دزدی را گرفت، زندان‌های بردگان را بازرسی و همهٔ اصناف ثبت‌نشده و غیرقانونی را منحل کرد. اسناد دیون به خزانه را که علت اصلی طرح دعاوی و شکایت بود سوزاند. در مورد زمین‌های شهری که بر سر مالکیت آن‌ها اختلاف بود حکم کرد که به مالکان فعلی آن‌ها تعلق دارد. نام کسانی را که سالیان سال مورد اتهام واقع بودند یا کسانی را که اتهام آن‌ها صرفاً موجب خشنودی شاکیان می‌شد از سیاههٔ متهمان پاک کرد و مقرر

داشت که هرکس مایل به ازسرگیری دعوی است در صورت برائت متهم خود کیفر آن را تحمل کند.* و برای این‌که مبادا جرمی بی‌عقوبت بماند یا دادرسی در مورد معاملات به‌سبب تأخیر مختل شود، دستور داد که قضات در مدت سی‌روزی که به بزرگداشت بازی‌ها می‌گذشت بر مسند قضا بنشینند. به سه طبقهٔ قضات طبقهٔ چهارمی افزود متشکل از طبقات پست که *دوکناری** نامیده می‌شدند و به دادخواهی در مورد اختلافات مالی جزئی رسیدگی می‌کردند. قضات را از میان کسانی برمی‌گزید که دست‌کم بیست و پنج‌سال* داشته باشند (یعنی پنج سال کم‌تر از آن‌چه پیش‌تر در قانون مقرر شده بود). اما چون بسیاری خود را از مسند قضا کنار کشیدند برخلاف میل باطنی‌اش موافقت کرد که هریک از طبقات قضات به نوبت یک سال از قضاوت معاف گردند و به تعطیلی دادرسی در ماه‌های نوامبر و دسامبر رأی داد.

[۳۳] خود وی با پشتکار معمولاً تا شامگاه ــ آن‌گاه که ناخوش بود در دادگاه بر تخت روان می‌نشست یا حتی در خانه در بستر دراز می‌کشید ــ قضاوت می‌کرد. با این همه نه‌فقط با دقتی بسیار بلکه با شفقتی خاص داد می‌گسترد و می‌گویند اگر اتهام پدرکشی کسی محرز بود از او می‌پرسید: «مسلماً پدرت را که نکشته‌ای؟» تا متهم را از کیفر برهاند که عبارت بود از انداختن وی به درون یک کیسه* و دوختن آن که فقط در صورت اعتراف به جنایت اعمال می‌شد. و اگر دادرسی به جعل وصیت‌نامه مربوط می‌شد و همهٔ گواهان مشمول قانون کورنلیوس* می‌شدند، علاوه بر دو لوح که نشانهٔ برائت یا محکومیت متهم بود لوح سومی را نیز به همکارانش می‌داد که براساس آن خطای کسانی که اثبات می‌شد به دلیل فریب‌خوردن یا اشتباه خود وادار به امضای سندی شده‌اند بخشوده می‌شد. همه‌ساله فرجام‌خواهی ساکنان روم را به پرایتور شهر و شکایت ساکنان ولایات را به کنسول‌ها ارجاع می‌داد و امور هر ولایت را به هریک از ایشان می‌سپرد.

[۳۴] در قوانین تجدیدنظر کرد و در پاره‌ای موارد قوانین تازه وضع کرد،

مانند قوانین مربوط به اسراف، زنا، تجرد، دستکاری در انتخابات و قوانینی برای تشویق مردم به ازدواج. در مورد اخیر لوایح سخت‌گیرانه‌ای پیشنهاد کرد اما غوغای معترضان او را از تبدیل آن‌ها به قانون بازداشت تا این‌که پاره‌ای از مجازات‌ها را حذف یا تعدیل کرد و مهلتی سه‌ساله* برای کسانی که زن‌شان مرده بود تعیین کرد و پاداش ازدواج را افزایش داد.* در نمایش‌های عمومی وقتی شهسواری بر لغو این قانون پای فشرد، آوگوستوس به فرزندان گرمانیکوس که آن‌ها را نزد خویش فراخوانده بود اشاره کرد و تعدادی را در کنار خود و تعدادی را در دامان پدرشان نشاند و با ایما و اشاره به آنان فهماند که نباید در پیروی از سرمشق این مرد جوان* درنگ کنند. نیز وقتی خبر یافت که مردم با نامزدی با دختران نابالغ و ازدواج‌های مکرر این قانون را زیرپا می‌گذارند دورهٔ نامزدی را کوتاه و محدودیت‌هایی بر طلاق اعمال کرد.

[۳۵] از آن‌جا که عوام بی‌نظم و بی‌نزاکت سنا را انباشته بودند ــ چون شمار آنان اکنون بیش از هزارتن شده بود و عده‌ای از پست‌ترین مردم پس از مرگ قیصر به پشتگرمی حمایت دیگران یا با دادن رشوه به سنا راه یافته بودند (و نام این‌ها را اورکینی* گذاشته بودند) ــ در دو نوبت بازنگری، بار اول به دست خود سناتورها که یکدیگر را نامزد می‌کردند و بار دیگر به‌دست خودش و آگریپا اندازه و عظمت گذشته را به سنا بازگرداند. گمان می‌رود که در همین ایام بود که جوشنی زیر ردای خود به تن می‌کرد و شمشیری به کمر می‌بست و به مسند ریاست سنا می‌نشست و ده تن مرد تنومند و دوستانی از ردهٔ سناتورها بر گرد او می‌ایستادند. کرموتیوس کوردوس می‌نویسد که هیچ عضو سنا اجازه نداشت به وی نزدیک شود مگر این‌که توگایش را وارسی می‌کردند. شماری از سناتورها را به‌دلیل رسوایی به کناره‌گیری واداشت، گو این‌که حتی به اینان نیز اجازه داد ردای سناتوری به تن کنند، در بازی‌ها در ردیف‌های جلو بنشینند و در ضیافت‌های عمومی شرکت کنند. و برای این‌که افراد برگزیده و مورد تأیید با بیش‌ترین جدیت و کم‌ترین مزاحمت به وظایف‌شان عمل کنند مقرر فرمود هر سناتور پیش از نشستن بر کرسی‌اش

کندر و شراب به محراب خدایی پیشکش کند که جلسه در پرستشگاه او برگزار می‌شد؛ دیگر این‌که جلسات منظم سنا حداکثر دوبار در ماه در روز اول و سیزدهم یا پانزدهم برگزار شود و در ماه‌های سپتامبر و اکتبر کسانی در سنا حضور یابند که به حکم قرعه انتخاب می‌شوند و تعدادشان برای تصویب قوانین به حد نصاب برسد. همچنین شورایی تشکیل داد که اعضایش هر شش‌ماه یک بار به قید قرعه تغییر می‌یافتند و پیش از ارجاع موضوعات به جلسهٔ عمومی سنا دربارهٔ این موضوعات با اعضای شورا بحث می‌کرد. در مورد موضوعات مهم نه به ترتیب همیشگی بلکه به هر ترتیبی که خوش می‌داشت نظر سناتورها را جویا می‌شد تا همه برای اظهارنظر آماده باشند و صرفاً به اعلام موافقت با نظر دیگران بسنده نکنند.

[۳۶] همچنین تغییرات بسیاری را در ادارهٔ کشور آغاز کرد که به‌شرح زیر است: این‌که صورت مذاکرات سنا منتشر نشود؛ صاحب‌منصبان بلافاصله پس از پایان حکومت‌شان عهده‌دار مناصبی در ولایات نشوند؛ مبلغ معینی برای خرید استر و خیمه که پیش‌تر معمولاً به هزینهٔ دولت کرایه می‌شد در اختیار حاکمان گذاشته شود؛ مسئولیت خزانه از کوایستور شهری به پرایتورهای سابق یا کنونی سپرده شود؛ دادگاه صد نفری* که بنابر سنت به درخواست خزانه‌داران تشکیل می‌شد به تقاضای هیئت ده‌نفری* تشکیل شود. [۳۷] برای این‌که مردان بیش‌تری بتوانند به دستگاه دیوانی راه یابند مناصب رسمی تازه‌ای ایجاد کرد: سرپرستی ساخت بناهای عمومی، جاده‌ها، کاریزها، آبراه تیبر، توزیع غله در میان مردم و ادارهٔ شهر، هیئت سه‌نفری برای انتخاب سناتورها و هیئت دیگری، در صورت لزوم، برای تجدیدنظر در تشکیلات دسته‌های شهسواران. همچنین سنسورهایی را منصوب کرد ــ منصبی که مدت‌های طولانی خالی مانده بود. شمار پرایتور*ها را نیز افزایش داد. حتی درخواست کرد که هرگاه خود مقام کنسولی پذیرفت به‌جای یک تن دو همکار داشته باشد اما پیشنهادش رد شد چون همه تأکید داشتند که القابش به آن اندازه که باید نیست زیرا هیچ منصبی را بی همکار نمی‌پذیرد.

[۳۸] در بزرگداشت پیروزی‌های نظامی نیز گشاده‌دست بود* و به بیش از سی سردار سپاه افتخار برگزاری آیین پیروزی شایسته عطا کرد و به شمار بیش‌تری نشان پیروزی بخشید. برای این‌که پسران سناتورها هرچه زودتر با کارهای دیوانی آشنا شوند به آنان اجازه داد از زمانی که توگای مردان را به‌تن می‌کنند ردای تریج پهن به‌تن کنند و در جلسات سنا حضور یابند و آن‌گاه که نخستین بار به خدمت سپاه درمی‌آمدند نه‌فقط مقام تریبون یک لژیون بلکه فرماندهی هنگ اسواران را نیز به آنان می‌بخشید. و برای این‌که تجربهٔ نظامی به‌دست آورند معمولاً دوتن از پسران سناتورها را به سرکردگی یک هنگ اسواران می‌گمارد.

بارها به دسته‌های شهسواران سرکشی می‌کرد و رسم سان‌دیدن را پس از وقفه‌ای طولانی از نو باب کرد. اما اجازه نمی‌داد که شهسواری در جریان سان‌دیدن در پاسخ به شاکیان از اسب پیاده شود، که غالباً هم اتفاق می‌افتاد، و به سالخوردگان یا آنان که نقص عضوی آشکار داشتند اجازه می‌داد تا اسب خود را پیشاپیش بفرستند و خود پیاده شرفیاب شوند. بعدها به افراد بالای سی و پنج سال که مایل به نگهداری اسب خود نبودند اجازه داد که آن را تحویل دهند. [۳۹] به کمک ده سناتوری که به تقاضای خودش سنا در اختیار او قرار داده بود شهسواران را ملزم می‌کرد تا شرحی از زندگی خود بدهند، و شماری از شهسواران فاسد را کیفر و عده‌ای را تنزل داد و عدهٔ بسیار بیش‌تری را توبیخ کرد. ملایم‌ترین توبیخ این بود که در ملأعام چند لوح به‌دست آنان می‌داد تا همان‌جا آن را بی‌صدا بخوانند. دیگرانی را که وام کم‌بهره گرفته و آن را با بهرهٔ بیش‌تر به تنزیل می‌دادند سخت ملامت می‌کرد.

[۴۰] اگر در انتخابات تریبون‌ها شمار نامزدها از ردهٔ سناتورها کافی نبود عده‌ای را از میان شهسواران رومی منصوب می‌کرد با این تمهید که وقتی دورهٔ خدمت‌شان پایان یافت بتوانند در هریک از دو رده‌ای که مایلند عضو شوند. با این همه وقتی شمار زیادی از شهسواران که ثروت آبا و اجدادی‌شان را در جنگ داخلی از دست داده بودند به دلیل هراس از مجازات قانون تئاتر

جرئت نکردند در چهارده ردیف نخست در تئاتر بنشینند، آوگوستوس اعلام کرد که اگر اینان یا والدین‌شان زمانی در ردهٔ اسواران* بوده باشند هیچ‌یک حق نشستن در آن‌جا را نخواهند داشت. فرمان داد تا خیابان به خیابان از مردم سرشماری کنند و برای این‌که مردم عادی مجبور نشوند برای دریافت جیرهٔ غله محل کار خود را هربار ترک کنند تصمیم گرفت هرسال سه بار جیرهٔ چهارماهه میان آن‌ها توزیع کند؛ اما به درخواست مردم اجازه داد همان شیوهٔ سابق که هرکسی جیرهٔ خود را ماهانه می‌گرفت برقرار شود. همچنین شیوهٔ قدیم انتخابات را احیا کرد*، و با وضع مجازات‌های گوناگون فساد را مهار کرد و در روز انتخابات به هریک از اعضای قبایل فابیوس و اسکاپیتوس هزار سسترس از کیسهٔ خود می‌پرداخت تا دیگر چشم‌شان به دنبال پول نامزدهای دیگر نباشد. و چون حفظ خلوص مردم روم و نیامیختن خون رومی با خون بردگان و بیگانگان را بسیار مهم می‌دانست بسیار به‌ندرت به کسی حق شارمندی روم اعطا می‌کرد و آزادسازی بردگان را محدود کرد. وقتی تیبریوس از جانب یکی از وابستگان یونانی‌اش که خواهان حق شارمندی بود به او نامه نوشت آوگوستوس پاسخ داد که فقط در صورتی حاضر به اعطای آن است که خود آن مرد نزد او بیاید و او را مجاب کند که سزاوار آن است. و هنگامی که لیویا برای یکی از اهالی گل از ولایتی خراج‌گزار روم تقاضای شارمندی کرد با این تقاضا مخالفت کرد و به‌جای آن معافیت از پرداخت مالیات را پیشنهاد کرد و چنین گفت: «زیان مالی را بر عادی‌شدن افتخار شارمندی روم ترجیح می‌دهم.» نه‌فقط با تعیین شرط‌های سخت در مورد تعداد، وضعیت و جایگاه بردگان آزادشده بر سر راه بردگانِ خواهانِ آزادی موانع بسیار و نیز موانع بیش‌تری بر سر راه کسانی که خواهان آزادی توأم با شارمندی بودند گذاشت بلکه مقرر داشت که به هرکس که زندانی یا شکنجه شده باشد، صرف‌نظر از درجهٔ آزادیش*، هرگز حق شارمندی اعطا نشود. نیز بر آن شد تا لباس‌های قدیم را از نو باب کند و یک‌بار که در میان جمعیت عده‌ای را دید که لباس تیره به تن کرده‌اند به خشم آمد و فریاد کشید:

بنگرید به رومیان، اربابان جهان، نژاد توگاپوش!*

و به شهربانان فرمود تا از نزدیک شدن یا ورود هر کسی به فوروم جلوگیری کنند مگر آن‌که ردای خود را از تن به‌در آورده توگاه به تن کند.

[۴۱] معمولاً هرگاه که فرصتی پیش می‌آمد با همهٔ طبقات گشاده‌دست بود. چون پس از فتح اسکندریه که خزانهٔ پادشاهی را به شهر آوردند پول چندان فراوان شد که نرخ بهره کاهش یافت و بهای زمین بسیار فزونی یافت و پس از آن هرگاه نقدینگی فراوانی از مصادرهٔ اموال محکومان حاصل می‌شد پول را بی‌بهره برای مدت معین به کسانی که دوبرابر آن گرو می‌گذاشتند وام می‌داد. شرط مالی نامزدان مقام سناتوری را از هشتصدهزار به یک میلیون و دویست هزار سسترس افزایش داد و هریک که مال کافی نداشت از کیسهٔ خود آن را جبران می‌کرد. غالباً به مردم پول می‌بخشید اما مبالغ آن متفاوت بود، گاه چهارصد، گاه سیصد و معمولاً دویست یا پانصد سسترس. و پسران نوجوان را نیز از قلم نمی‌انداخت، گرچه رسم نبود که پسران کم‌تر از یازده سال را به‌شمار آورند. وقتی ذخیرهٔ غله رو به پایان بود معمولاً به هر مردی به بهای بسیار اندک یا به رایگان غله می‌داد و بهامُهر[1] را دوبرابر می‌کرد*.

[۴۲] با این همه برای این‌که نشان دهد که فرمانروایی است که به دنبال خیر مردم است و نه محبوبیت، وقتی مردم از کمبود و گرانی شراب شکایت کردند سخت آنان را نکوهش کرد و گفت: «دامادم آگریپا با ساختن نهرهای فراوان ترتیبی داده است تا هیچ کس تشنه نماند.» و باز وقتی مردم پولی را که به آنان وعده داده بود مطالبه کردند پاسخ داد که به وعده‌ام وفادارم. اما آن‌گاه که خواستار مالی می‌شدند که وعده‌اش را نداده بود بی‌شرمی و گستاخی آنان را با فرمانی پاسخ می‌داد و به صراحت می‌گفت که با این‌که قصد آن را داشته چیزی به آنان نخواهد داد. وقتی خبر یافت که بسیاری از بردگان آزاد گشته و به شارمندان افزوده شده‌اند با همان جدیت و سرسختی اعلام کرد که به کسانی که هیچ وعده‌ای به ایشان نداده چیزی نخواهد داد* و به بقیه نیز کم‌تر

۱. واژهٔ برساختهٔ فرهنگستان است برای ژتون و بن نقد. ـم.

از آن‌چه وعده کرده بود داد، چندان که پولی که برای این کار کنار گذاشته بود به همه رسید. یک‌بار که کمبود غذا حاد شد و نتوانستند آن را سامان دهند بردگان فروشی و گروه گلادیاتورها و همهٔ بیگانگان به استثنای پزشکان، معلمان و بردگان خانگی را از شهر راند. سرانجام وقتی انبارهای غله دوباره پر شد چنین نوشت که بر آن بوده است تا به توزیع رایگان غله خاتمه دهد چون اتکای مردم به آن موجب غفلت از کشاورزی شده است. در ادامه نوشته بود که با این همه طرح خود را عملی نخواهد کرد چه قصد دارد تا با از سرگیری آن مردم را بر سر مهر آورد. و پس از آن ترتیبی داد تا به کشاورزان و بازرگانان و مردم عادی به یک اندازه توجه شود.

[۴۳] از حیث تعداد، گونه‌گونی و شکوه بازی‌هایی که برپا می‌داشت از همهٔ پیشینیان پیش افتاد. می‌گوید که چهار بازی را به‌نام خود و بیست و سه بازی را به نام صاحب‌منصبانی که از روم دور بودند یا پول کافی نداشتند برگزار کرد. گاه حتی جداگانه بازی‌هایی در مناطق مختلف شهر برپا می‌کرد، با صحنه‌های نمایش فراوان و بازیگرانی که به همهٔ زبان‌ها سخن می‌گفتند. نه‌فقط در فوروم و آمفی‌تئاتر بلکه در سیرک و محل مخصوص رأی‌گیری بازی‌های گلادیاتوری ترتیب می‌داد، گرچه این بازی‌ها گاه چیزی بیش از جنگ با درندگان نبود. در میدان مارس نمایش ورزشکاران را ترتیب داد و به این مناسبت صندلی‌های چوبی ساخته شده بود، نیز با کندن زمین نزدیک رود تیبر، آن‌جا که اکنون بیشه‌زار قیصرهاست، یک نبرد دریایی برگزار کرد. در روزهایی که بازی‌ها برگزار می‌شد نگهبانانی در پیرامون شهر می‌گماشت تا در مدتی که مردم اندکی در خانه‌ها به‌سر می‌برند شهر از شر دزدان در امان باشد. در سیرک سرگرمی‌هایی ترتیب داد شامل مسابقهٔ ارابه‌رانی، مسابقهٔ دو و جنگ با درندگان که بیش‌تر جنگجویانش از خانواده‌های والاتبار بودند. همچنین بارها بازی تروا را با شرکت پسران جوان و نوجوان برگزار کرد، چه بر این عقیده بود که رسم باشکوه و دیرینهٔ گزیدهٔ اشراف چنین است که از این راه به شهرت برسند. آن‌گاه که نونیوس آسپرناس به‌سبب افتادن از اسب در

هنگام نمایش زمین‌گیر شد آوگوستوس طوقی زرین به او بخشید و اجازه داد او و زادگانش نام تورکواتی* بر خود نهند. اما چندی بعد که آسینیوس پولیو خطیب به علت شکستن پای نوه‌اش آیسرنینوس در بازی در نطقی پرشور و گزنده در سنا از این کار شکوه کرد، آوگوستوس به این بازی‌ها پایان داد. گاه حتی شهسواران رومی را در بازی‌ها و نمایش‌های گلادیاتوری شرکت می‌داد تا آن‌که به فرمان سنا این کار ممنوع شد.* از آن پس از خانواده‌های بزرگان کسی را در نمایش‌ها شرکت نداد مگر یک‌بار که جوانی لوکیوس نام را به صحنه آورد آن هم به این دلیل که جوان مضحکی بود که قدش بیش از دو پا نبود و فقط هفده پوند وزن داشت اما صدایی غرا داشت. روزی هنگام بازی‌های گلادیاتوری در میدان نبرد نخستین گروگان‌های پارتی در روم را به نمایش گذاشت و سپس آن‌ها را در ردیف دوم بالای جایگاه مخصوص خود نشاند. همچنین چیزهای نامتعارف و دیدنی را به نمایش می‌گذاشت. این نمایش‌ها در روزهایی که بازی برگزار نمی‌شد در هرجا که مناسب بود روی صحنه می‌رفت، چنان‌که یک اسب آبی در محل مخصوص رأی‌گیری، ببری در تئاتر و ماری به طول پنجاه ذراع در برابر کومیتیوم به نمایش گذاشته شد. هنگام برگزاری نمایش‌هایی در سیرک به مناسبت نذرکردن در پیشگاه خدایان ناخوش بود و مراسم رژهٔ ارابه‌های مقدس را درحالی‌که در تخت روانش دراز کشیده بود تماشا کرد. وقتی دیگر در افتتاح بازی‌هایی که آن را همراه با تئاتر مارکلوس وقف کرده بود، لولای صندلی عاجش شل شد و به پشت بر زمین افتاد. و در بازی‌هایی که به‌نام نوه‌هایش برپا داشت وقتی مردم نگران فروریختن جایگاه شدند و به هیچ وسیله‌ای آرام یا خاطرجمع نشدند، آوگوستوس از جای خویش برخاست و در همان جایی که موجب هراس مردم شده بود نشست.

[۴۴] رفتار اهانت‌آمیز تماشاگران با سناتوری که برای تماشای بازی‌های پرطرفدار در پوتیولی رفته و جایی برای نشستن نیافته بود آوگوستوس را برآن داشت تا رفتار بی‌نظم‌ترین و سرکش‌ترین تماشاگران را سامان دهد. به همین

دلیل سنا فرمانی صادر کرد که هنگام برگزاری نمایش‌های عمومی در هرجا صندلی‌های ردیف اول به سناتورها اختصاص یابد؛ و آوگوستوس سفرای ملت‌های آزاد و متحدان روم را از نشستن در ردیف‌های درجه یک در بازی‌هایی که در روم برگزار می‌شد منع کرد چون اطلاع یافته بود که حتی گاه بردگان آزادشده هم به سفیری می‌آیند. نیز جایگاه سربازان را از مردم عادی جدا کرد. به مردان متأهل طبقهٔ عوام ردیف‌های خاصی اختصاص داد، حال آن‌که جوانان در بخش ویژه‌ای نزدیک آموزگاران‌شان می‌نشستند، همچنین فرمان داد که در ردیف‌های میانی هیچ‌کس با لباس تیره ننشیند.* به زنان نیز اجازه نمی‌داد جنگ‌های گلادیاتورها را تماشا کنند مگر از بالاترین ردیف‌ها (گرچه رسم بر این بود که زنان و مردان در کنار هم نمایش‌ها را تماشا کنند)*. به دوشیزگان وستا جایگاه جداگانه‌ای در تئاتر اختصاص داد، روبه‌روی جایگاه پرایتورها*. و اما نمایش ورزشکاران، چنان بر محروم‌کردن زنان از تماشای این نمایش‌ها پافشاری کرد که در بازی‌هایی که به مناسبت انتخاب او به مقام پونتیفکس ماکسیموس* برگزار شد مسابقهٔ مشت‌زنی را تا صبح روز بعد به تعویق انداخت و اعلام کرد که دوست ندارد پیش از پنجمین ساعت زنان را در تئاتر ببینند.

[۴۵] خود وی عادت داشت بازی‌های سیرک را از طبقهٔ بالای خانه‌های* دوستان و بردگان آزادشده‌اش تماشا کند، اما گاه به همراه زن و فرزندانش در جایگاه امپراتور می‌نشست. گاه مدت چند ساعت یا یک روز تمام از بازی‌ها کناره می‌گرفت اما پوزش می‌خواست و دیگران را به جای خویش می‌فرستاد تا بازی‌ها را زیرنظر بگیرند. با این همه، هرگاه که حضور می‌یافت خود را به کار دیگری جز تماشا مشغول نمی‌کرد. علت این کار یا انتقاد همراهان پدرش قیصر یولیوس بود، که او همیشه به آن اشاره می‌کرد، زیرا قیصر مشغول خواندن یا پاسخ‌دادن به نامه‌ها و گزارش‌ها می‌شد، یا این‌که علتش اشتیاق خود وی به بازی‌ها و لذت‌بردن از آن‌ها بود که پنهانش نمی‌کرد بلکه غالباً به صراحت تأییدش می‌کرد. به همین دلیل حتی در بازی‌ها و در جنگ‌های

گلادیاتوری که دیگران ترتیب می‌دادند از کیسهٔ خود پاداش و هدیه‌های فراوان و بزرگوار می‌داد و هرگاه به تماشای مبارزه‌ای از نوع یونانی* می‌نشست به همهٔ حاضران براساس شایستگی‌شان پاداش می‌داد. بیش از هرچیز به تماشای مشت‌زنی به‌ویژه مشت‌زنان لاتینی‌تبار علاقه نشان می‌داد، و این‌ها نه‌فقط مشت‌زنان سرشناس همیشگی که او حتی آن‌ها را همسنگ یونانیان می‌شمرد بلکه اراذل و اوباش شهری نیز بودند که نیازموده، در کوی و برزن‌های تنگ و باریک دلاورانه می‌جنگیدند. درواقع با توجهی که مبذول می‌کرد به همه نوع مردمی که در فراهم‌کردن انواع بازی‌ها می‌کوشیدند افتخار می‌بخشید. امتیازات ورزشکاران را حفظ کرد و حتی بر آن‌ها افزود. مردم را از برپایی بازی‌های گلادیاتوری که در آن‌ها به شکست‌خوردگان امان داده نمی‌شد منع کرد. حق صاحب‌منصبان را در مجازات بازیگران در هر زمان و هر مکان، که به‌موجب قانونی قدیمی به آن‌ها اعطا شده بود، سلب کرد و آن را فقط به زمان برگزاری بازی‌ها و در تئاتر محدود کرد. با این همه بر مسابقات کشتی و مبارزهٔ گلادیاتورها قوانینی بسیار سخت حاکم کرد. و بدرفتاری بازیگران را تا آن‌جا محدود کرد که وقتی شنید استفانیو، بازیگر نمایش‌های رومی، را زنی همراهی می‌کند که موهایش را تراشیده و خود را به هیئت مردان درآورده است فرمان داد که وی را در هر سه تئاتر تازیانه بزنند.* و اما هولاس، بازیگر پانتومیم*، هم وقتی پرایتور از او شکایت کرد آوگوستوس فرمود تا وی را در حضور همگان تازیانه بزنند؛ و پولادس را از روم و ایتالیا تبعید کرد چون وقتی یکی از میان جمع تماشاگران او را هو کرد با انگشتش حرکتی کرد* که آبرویش را برد.

[۴۶] همین‌که شهر و امور آن را به این ترتیب سامان داد، با ایجاد بیست و هشت مستعمره* بر جمعیت ایتالیا افزود و با ساخت بناهای عمومی و مصرف منابع در راه‌های درست آن‌ها را رونق بخشید. از پاره‌ای جهات به ایتالیا حتی جایگاه و منزلتی همسنگ روم بخشید، و روش تازه‌ای برای انتخابات پدید آورد که هر عضو سنا در هر مستعمره‌ای که هست رأی خود را

بـه صـاحب‌منصبان شـهری بـدهد و سـپس آن را مـهروموم کـرده پـیش از فرارسیدن روز انتخابات به روم بفرستد.* برای بالابردن شمار شـهسواران و نیز جمعیت شهسواران در میان طبقات پایین جامعه حتی متقاضیانی را کـه شهرها توصیه می‌کردند به این مسند منصوب کـرد، و درعـین حـال هـنگام دیدارش از مناطق مختلف ایتالیا به مردم عادی که می‌توانستند ثابت کنند که صاحب فرزند هستند به‌ازای هر فرزند هزار سسترس بخشید.

[۴۷] زمام امور ولایات مـهم‌تر و ولایـاتی را کـه بـا حـاکـمانی کـه دورهٔ حکومت‌شان یک‌ساله بود نمی‌شد به‌راحتی و در امنیت بر آن‌هـا حکـومت کرد خود به‌دست گرفت، اما دیگر ولایات را به حکم قرعه به والیان سپرد؛ با گذشت سالی چند ترتیبات شماری از ولایات را تغییر داد و خـود بـارها از بسیاری ولایات هر دو گروه دیدار کرد. شماری از شهرهای متحد روم* را که بی‌قانونی در آن‌ها فاجعه به بار می‌آورد از استقلال محروم کرد، حال آن‌که به پاره‌ای دیگر دیون‌شان را بخشید و شهرهای دیگـری را کـه در زلزله ویـران گشته بود از نو بنا نهاد. خدمات شماری از آن‌ها را به مـردم روم بـا اعـطای شارمندی لاتینی یا رومی* پاداش داد. درواقع گمان من این است که ولایتی نبود که از آن دیدار نکرده باشد مگر افریقا و ساردینیا؛ آن‌گاه که برآن شد تا درپی سکستوس پومپیوس شکست‌خورده از سیسیل با کشتی رهسپار ایـن ولایات شود، طوفان‌های سخت و پیاپی او را از رفتن بازداشت و پس از آن نیز فرصت یا دلیلی برای مسافرت به آن دیارها نیافت.

[۴۸] مُلک‌هایی را کـه گشـوده بـود بـه‌جز چـند اسـتثنا یـا بـه حـاکـمان پیشین‌شان بازگرداند یا به کشورهای دیگر ضمیمه‌شان کرد. پادشاهانی را که با ایشان پیمان بسته بود نیز با پیوندهای دوجانبه به هم پیوست و در ترغیب آنان به دوستی و تحکیم پیوند آنان از طریق ازدواج درنگ نمی‌کرد. با هـمهٔ ایشان به لطف رفتار می‌کرد چنان‌که گویی پاره‌ای جدانشدنی از امـپراتـوری هستند و وقتی حکمرانـی کـم‌سن و سـال بـود یـا قـدرتش رو بـه زوال بـود نایب‌السلطنه‌ای بر او می‌گماشت تا حکمران بـه سـن بـلوغ بـرسد یـا ارکـان

قدرتش استوار گردد. بسیاری از فرزندان ایشان را به همراه فرزندان خویش پرورد و تعلیم داد.

[۴۹] از میان سپاهش لژیون‌ها و نیروهای کمکی در ولایات مستقر کرد. برای حفاظت از دریاهای بالادست و پایین‌دست (آدریاتیک و مدیترانه) ناوگانی به میسنوم و ناوگانی به راونا گسیل داشت. پس از مرخص‌کردن گروه کالاگوریتانی* که تا زمان شکست آنتونیوس آنان را به‌عنوان بخشی از محافظان شخصی‌اش نگاه داشته بود و نیز گروه ژرمن‌ها که تا شکست واروس نگاه‌شان داشته بود، ماندهٔ سپاه را به پاسداری از شهرها یا برای حفاظت از خویشتن گماشت. اما هرگز اجازه نداد که بیش از سه هنگ در شهر بماند و این‌ها نیز مجاز به داشتن پایگاه دایمی نبودند. هنگ‌های دیگر را در اردوگاه‌های زمستانی و تابستانی در شهرهای پیرامونی جای داد. برای سربازان، هرکجا که بودند، نظام ثابت حقوق و پاداش مقرر کرد که برحسب مرتبه، خدمت لشکری و پاداش هنگام بازنشستگی تعیین می‌شد، به گونه‌ای که بعدها در کهنسالی یا به روزگار بی‌برگی به شورش وسوسه نشوند. برای این‌که پول کافی برای حفظ اینان و دادن مزایای‌شان همواره مهیا باشد خزانه‌ای لشکری دایر کرد که مداخل آن از مالیات‌های جدید تأمین می‌شد. و برای این‌که رویدادهای همهٔ ولایات سریع‌تر و بی‌فوت وقت گزارش شود چاپارخانه‌هایی بنا کرد و مردان جوان را در آن‌ها مستقر کرد و سپس پیک‌های سواره را در فواصل نزدیک در کنار جاده‌های نظامی مستقر کرد. این تمهید اخیر سودمندتر به‌نظر می‌رسید چون می‌توانستند در صورت نیاز از این پیک‌ها در مورد محتوای پیام‌هایی که در حضور آن‌ها نوشته می‌شد پرس‌وجو کنند.

[۵۰] برای مهرکردن اسناد رسمی، گزارش‌ها و نامه‌ها نخست از نشان ابوالهول، سپس از نقش اسکندر کبیر* و سرانجام از نقش‌چهرهٔ خود استفاده می‌کرد که به دست دیوسکوریدس تراشیده شده بود و امپراتوران بعدی نیز به تقلید از او همین کار را کردند. روی همهٔ نامه‌ها وقت دقیق روز یا شب را می‌نوشت تا زمان ارسال نامه مشخص باشد.

[۵۱] از گذشت* و بی‌تکلفی وی نمونه‌های فراوان یاد شده است. از برشمردن یکایک مواردی که به مخالفان امان داد و حتی اجازه داد منصبی در دولت اختیار کنند خودداری می‌کنم. به مجازات دو مرد از مردم عادی، یونیوس نوواتوس و کاسیوس پاتاوینوس، بسنده کرد و اولی را جریمه و دومی را تبعید کرد، گرچه نوواتوس تحت نام آگریپای* کهین گزنده‌ترین نامه را دربارهٔ آوگوستوس در میان مردم پخش کرده بود حال آنکه پاتاوینوس در یک میهمانی بزرگ شام اعلام کرده بود که برای کشتن آوگوستوس هم شوق فراوان دارد هم شجاعت. و در محکمه‌ای وقتی اعلام شد که مهم‌ترین اتهام آیمیلیوس آیلیانوس اهل کوردوبا عادت او به بدگویی از قیصر است، امپراتور رو به شاکی کرد و با خشمی ساختگی گفت: «کاش بتوانی آن را اثبات کنی؛ به آیلیانوس خواهم فهماند که من نیز زبانی دارم و سخن‌های بیش‌تری دربارهٔ او می‌توانم گفت.» و بازجویی را نه آنگاه و نه بعدها پی نگرفت. افزون بر این، وقتی تیبریوس در نامه‌ای در باب همین موضوع سخت شکوه کرد آوگوستوس در جوابش چنین گفت: «تیبریوس عزیزم، به هوس‌های جوانی‌ات میدان مده و بر کسی که از من بدگویی کند زیاده خشم مگیر. اگر راهی برای پیشگیری از گزند دیگران داریم باید به همان خرسند باشیم.»

[۵۲] گرچه می‌دانست که وقف پرستشگاه‌ها حتی به‌نام والیان رسم است، اجازه نداد که در هیچ ولایتی پرستشگاهی به نام او وقف کنند مگر آنکه به‌نام او و روم آن‌ها را وقف کرده باشند. درواقع در خود شهر روم با سرسختی تمام از قبول این افتخار سرباز زد. حتی تندیس‌های سیمینی را که پیش‌تر به افتخار او برپا شده بود یک به یک گداخت و با پول آن‌ها سه‌پایه‌های زرینی به پرستشگاه آپولو بر فراز تپهٔ پالاتینوس نیاز کرد. وقتی مردم به اصرار از وی درخواستند تا دیکتاتوری* را بپذیرد زانو زد و توگایش را پس زد و گریبانش را گشود و به التماس از ایشان درخواست تا او را معذور بدارند.

[۵۳] همیشه از عنوان «ارباب»* نفرت داشت و آن را ناسزا و نکوهش می‌پنداشت. یک‌بار هنگام برگزاری بازی‌ها که مشغول تماشای نمایشی

خنده‌دار بود این جمله را شنید: «ای ارباب خوب و عادل!» و همهٔ حضار موافقت خود را با شور و شوق نشان دادند چنان که گویی جمله خطاب به امپراتور بوده است. با نگاه و ایما و اشاره از ایشان خواست تا بی‌درنگ از این تملق ناشایست دست بردارند و فردای آن روز در فرمانی به سخت‌ترین وجه ممکن آنان را سرزنش کرد. از آن پس حتی به فرزندان و نوه‌هایش نیز اجازه نداد او را به شوخی یا به جد "ارباب" خطاب کنند و آنان را از به‌کاربردن آن‌گونه القاب تملق‌آمیز حتی نزد خودشان منع کرد. رفت‌وآمدش به شهر روم یا دیگر شهرها تقریباً همیشه به وقت غروب و شب هنگام بود تا مردم را به دردسر ادای احترام به او نیندازد.* هنگامی که کنسول بود در اماکن عمومی پیاده می‌رفت و گاه نیز بر تخت روان می‌نشست. در بارعام همه‌گونه مردمی را به حضور می‌پذیرفت ازجمله مردم عامی* را و خواسته‌های عرض‌حال‌دهندگان را با چنان روی خوشی برآورده می‌ساخت که یک بار مردی را این‌گونه دست انداخت و گفت «در دادن عرض‌حال چنان دلشوره داری که انگار داری به فیلی هدیه می‌دهی.» در روزهایی که در سنا جلسه بود* همیشه به سناتورها سلام می‌کرد و هریک را به‌نام خطاب می‌کرد بی‌آن‌که کسی به این کار وادارش کرده باشد و در این حال اینان در جای خویش نشسته بودند. حتی هنگام رفتن نیز به همین شیوه آنان را درحالی‌که نشسته بودند احترام می‌کرد. با بسیاری کسان حق دوجانبهٔ دوستی را ادا می‌کرد و تا پیش از کهنسالی از حضور در جشن‌های خانوادگی آنان کوتاهی نمی‌کرد و یک‌بار در مراسم نامزدی از دست جمعیت به ستوه آمد. وقتی سناتور گالوس کرینیوس ناگهان نابینا شد و تصمیم گرفت با گرسنگی‌کشیدن خودکشی کند، آوگوستوس به تن خویش نزد او رفت، گرچه دوست صمیمی‌اش نبود، تا دلداری‌اش دهد و او را به ادامهٔ زندگی مجاب کرد.

[۵۴] وقتی در سنا سخنرانی می‌کرد گاه ممکن بود کسی بگوید: «من متوجه نمی‌شوم»، یا دیگری بگوید: «اگر در امان بودم برخلاف رأی تو نظر می‌دادم.» هرازگاهی که خشمگین از گفت‌وگوهای عنان‌گسیختهٔ سخنگویان از

سنا بیرون می‌رفت شماری از آنان به او یادآور می‌شدند که سناتورها باید نظر خود را در مورد امور کشور آزادانه بیان کنند. وقتی در جلسهٔ انتخاب سنای جدید هر کسی نامزد خود را انتخاب می‌کرد*، آنتیستیوس لابئو مارکوس لپیدوس را برگزید که دشمن امپراتور بود و اکنون در تبعید به‌سر می‌برد. و وقتی آوگوستوس از او پرسید که آیا شخص لایق‌تری مگر پیدا نمی‌شود لابئو پاسخ داد که هرکس عقیدهٔ خود را دارد. بابت گستاخی یا صراحت به هیچ کس آزاری نمی‌رساند.

[۵۵] حتی آنگاه که نوشته‌هایی ناسزا در مورد او در سنا دست به دست گشت برافروخته نشد بلکه فقط کوشید تا این اتهامات را رد کند. و بی‌آنکه در مورد نویسندگان پرس‌وجو کند فقط مقرر داشت که در آینده هرکه با نام مجعول دست‌نوشته یا اشعاری در ذم کسی منتشر کند محاکمه شود.[۵۶] وقتی هدف شوخی‌های کین‌توزانه یا بدخواهانهٔ مردم قرار می‌گرفت اعتراض خود را با صدور فرمانی نشان می‌داد. با این همه کوشش‌های سنا را برای تصویب قانونی بر ضد آزادی بیان در وصیت‌نامه*های مردم وتو کرد. هرگاه برای تصدی مناصب دولتی در انتخابات شرکت می‌کرد، به همراه نامزدهای مورد حمایتش به قبایل سرکشی می‌کرد و به شیوهٔ مرسوم خواستار حمایت ایشان می‌شد. درست مانند مردم عادی رأی خود را به قبیله‌اش می‌داد. وقتی در محکمه‌ای در مقام گواه حضور می‌یافت با شکیبایی اجازه می‌داد از او پرس‌وجو و حتی سخنش را نقض کنند. ناچار شد فوروم خود را تا اندازه‌ای باریک‌تر بسازد چون جسارت نکرد از مالکان خانه‌های مجاور سلب مالکیت کند. در انتخابات پسران خود را به مردم توصیه نمی‌کرد مگر آنکه این جمله را بگوید: «اگر سزاوار آن باشند.» وقتی پسرانش هنوز خردسال بودند و همگان در تئاتر برای خوشامدگویی به آنان از جا برمی‌خاستند، سخت از این کار آنان گله‌مند می‌شد. آرزو می‌کرد که دوستانش افرادی برجسته و بانفوذ در دولت گردند اما جایگاه قانونی یکسانی با دیگران داشته باشند و قوانین و محاکم یکسانی بر آنان حکم‌فرما باشد. وقتی دوست نزدیکش نونیوس

آسپرناس را که کاسیوس سِوِروس وی را به مسموم‌کردنش متهم کرده بود به دادگاه آوردند، آوگوستوس از سنا خواست تا در این مورد حدود وظایفش را به او گوشزد کند چه بیم آن داشت که اگر از دوستش حمایت کند مردم گمان برند که از مجرمی در پیشگاه عدالت پشتیبانی می‌کند و اگر خود را کنار کشد مردم بپندارند که به دوستش خیانت می‌کند و پیش از صدور رأی او را محکوم می‌کند. و با موافقت عمومی آن‌ها ساعتی چند در محکمه نشست اما در سکوت و بی‌آن‌که در ستایش شخص متهم حتی سخنی بگوید. برای حمایت از وابستگانش در دادگاه حضور می‌یافت، چنان‌که در دادگاه اسکوتاریوس نامی از سرکرده‌های ویژهٔ سابقش که به افترا متهم بود حاضر شد. از میان آن همه مردانی که به محکمه آورده می‌شدند فقط یک تن را تبرئه کرد، آن هم پس از آن‌که به التماس از او چنین خواسته شد و در حضور قاضی رضایت شاکی را جلب کرد. این متهم شخصی بود به‌نام کاستریکیوس که از دسیسهٔ مورنا* او را آگاه کرده بود.

[۵۷] به‌راحتی می‌توان تصور کرد که تا چه حد به‌سبب این فضایل دوستش می‌داشتند. از فرمان‌های سنا می‌گذرم چون ممکن است از سر اجبار یا احترام بوده باشد. شهسواران رومی به میل خود و با توافق همگانی هرسال روز تولد او را دو روز پیاپی جشن می‌گرفتند. مردمانی از هر طبقه در وفای به سوگندی که از برای سلامتی وی یاد کرده بودند هرسال سکه‌ای در کورتیوس* می‌انداختند و نیز در اول ژانویه در کاپیتولینوس هدیه‌ای به مناسبت سال نو به او می‌دادند، حتی آن‌گاه که دور از روم به‌سر می‌برد. با پول این‌ها گران‌بهاترین تمثال‌های خدایان را می‌خرید و آن‌ها را در هر ناحیهٔ شهر به نمایش می‌گذاشت، مانند تمثال آپولو در خیابان صندل‌دوزان، تمثال یوپیتر در خیابان بازیگران تراژدی و جاهای دیگر. آن‌گاه که خانه‌اش بر تپهٔ پالاتینوس در آتش‌سوزی* ویران شد، کهنه‌سربازان، اصناف*، قبایل و حتی افرادی از همهٔ طبقات اجتماع، هریک به وسع خویش، با شوق فراوان برای بازسازی آن پول گذاشتند، گرچه امپراتور از انبوه پول‌های گردآمده فقط

مقدار اندکی برداشت و از هر نفر بیش از یک پشیز نستاند. و چون از حکومت ولایات بازمی‌گشت مردم شادمان و آوازخوان نزد وی می‌آمدند. نیز رسم چنین بود که هرگاه به شهر درمی‌آمد هیچ‌کس را مجازات نمی‌کردند.

[۵۸] همهٔ مردم در اعطای لقب «پدر میهن*» به آوگوستوس مشتاق و یکدل بودند. پیش از همه مردم عامی دست به‌کار شدند و پیک‌هایی نزد او به آنتیوم گسیل داشتند. وقتی از پذیرش این لقب سر باز زد جمعیتی انبوه نزدش شتافتند و آن‌گاه که در بازی‌های روم حضور یافت تاج غار بر سرش گذاشتند. اندکی بعد سناتورها در مجلس سنا به این کار اقدام کردند و البته هیچ فرمان یا اعلامیه‌ای صادر نکردند بلکه این لقب را به‌وسیلهٔ والریوس مسالا به او بخشیدند. مسالا که نظر قاطبهٔ سنا را بیان می‌کرد چنین گفت: «سعادت یار تو و خاندانت باد! چه به گمان‌مان با این کلمات برای سعادت ابدی کشور و شادمانی این شهر دعا می‌کنیم. سنا یک‌صدا با مردم روم تو را پدر میهن می‌نامد.» آوگوستوس که اشک در چشمانش جمع شده بود پاسخ او را با این کلمات داد (که من آن را مانند سخنان مسالا دقیقاً نقل می‌کنم): «ای سناتورها، حال که والاترین آرزوهایم برآورده شده، دیگر از خدایان چه می‌توانم خواست جز تداوم حسن‌ظن شما در حق من تا واپسین دم زندگی»

[۵۹] به افتخار آنتونیوس موسای طبیب که با چیره‌دستی او امپراتور از بیماری خطرناکی* نجات یافته بود پولی برای برپایی تندیس وی نزدیک تمثال آیسکولاپیوس* گرد آوردند. پاره‌ای سران خانواده‌ها در وصیت‌شان قید کردند که وارثان‌شان قربانیانی به کاپیتولینوس نیاز کنند و از طرف آن‌ها مراسم شکرگزاری به‌جای آرند از آن‌که آوگوستوس عمری درازتر از ایشان یافته و نوشته‌ای به این مضمون با خود همراه برند. شماری از شهرهای ایتالیا سالگرد نخستین دیدار وی را از شهرشان روز اول سال قرار دادند. و بسیاری از ولایات گذشته از بنای پرستشگاه‌ها و محراب‌ها در کمابیش همهٔ شهرها بازی‌های پنج‌سالانه برپا کردند.

[۶۰] پادشاهان دوست و هم‌پیمان روم هریک در مملکت خویش

شهرهایی به‌نام قیصریه بنا کردند و به اتفاق برآن شدند تا برای تکمیل معبد زئوس المپی در آتن که ساخت آن از دیرباز* آغاز شده بود از کیسهٔ خود پول بدهند و آن را به فرشتهٔ نگهبان وی نیاز کنند. و غالباً مملکت خویش را ترک می‌گفتند و به شیوهٔ رعایا و با توگایی به تن و بی‌نشانه‌های* پادشاهی او را احترام می‌کردند، چه آنگاه که در روم بود و چه آنگاه که به سفر ولایات می‌رفت.

[۶۱] حال که او را در مقام فرمانروا و صاحب‌منصب معرفی کرده و نشان داده‌ام که چگونه در سراسر عالم در جنگ و در صلح کشور را راه برده است، به شرح زندگی خصوصی و خانوادگی‌اش می‌پردازم و روایتی از خلق‌وخوی و سرگذشت زندگی او در خانه و در میان خانواده از روزگار جوانی تا روز مرگش به‌دست خواهم داد.

در نخستین دورهٔ کنسولی مادرش را و در پنجاه و چهار سالگی* خواهرش اکتاویا* را از دست داد. در زمان حیات‌شان احترامی خاص در حق ایشان داشت و پس از مرگ‌شان بیش‌ترین افتخارات را بدیشان بخشید. [۶۲] آنگاه که جوانی نوخاسته بود نامزد دختر پوبلیوس سرویلیوس ایساثوریکوس شد اما آنگاه که پس از اولین کشمکش با آنتونیوس با وی از در آشتی درآمد و لشکریان هردو به التماس از ایشان خواستند تا پیمان‌شان را با پیوندی خانوادگی استوار سازند، آوگوستوس کلودیا دختر ناتنی آنتونیوس را به زنی گرفت و وی دختر فولویا از پوبلیوس کلاودیوس بود و تازه به سن ازدواج رسیده بود. اما وقتی رابطهٔ آوگوستوس و مادرزنش فولویا تیره شد پیش از زفاف کلودیا را طلاق داد. چندی بعد اسکریبونیا را به زنی گرفت که پیش‌تر با دو کنسول ازدواج کرده بود و از یکی از آنان فرزندانی داشت. همان‌گونه که خود می‌نویسد «چون خوی بد وی را دیگر نمی‌توانستم تاب بیاورم طلاقش دادم» و بی‌درنگ طلاق لیویا دروسیلا را، گرچه باردار بود، از تیبریوس نرون گرفت. سخت به لیویا عشق می‌ورزید و در همه عمر او را بیش از دیگر زنانش دوست می‌داشت.

[۶۳] از اسکریبونیا صاحب دختری به‌نام یولیا شد، اما به‌رغم آرزومندی

از لیویا صاحب فرزند نشد. یولیا را نخست به ازدواج مارکلوس پسر خواهرش اکتاویا درآورد که در این زمان جوانی نوخط بود؛ پس از مرگ مارکلوس یولیا را به همسری مارکوس آگریپا درآورد و خواهرش را مجاب کرد که دست از دامادش بدارد (چه در آن هنگام آگریپا شوهر یکی از دو مارکلا بود و از او فرزندانی به هم رسانده بود). چون او نیز درگذشت، آوگوستوس مدتی دراز حتی در میان طبقهٔ اسواران به دنبال همسری مناسب برای او برآمد و سرانجام پسرخواندهٔ خود تیبریوس را برگزید و او را واداشت تا همسر باردارش را که از او فرزندی نیز داشت طلاق دهد. مارکوس آنتونیوس می‌نویسد: «آوگوستوس ابتدا یولیا را نامزد پسرم آنتونیوس و سپس نامزد کوتیسو پادشاه گتای کرد و همزمان دختر پادشاه را برای خویش خواستگاری کرد.»*

[۶۴] آوگوستوس از پیوند آگریپا و یولیا صاحب سه نوهٔ پسر، گایوس، لوکیوس و آگریپا، و دو نوهٔ دختر، یولیا و آگریپینا شد. نوه‌اش یولیا را به پسر لوکیوس پائولوس سنسور و آگریپینا را به گرمانیکوس نوهٔ خواهرش داد. گایوس و لوکیوس را در مراسمی آیینی با پشیز و ترازو* از پدرشان آگریپا خرید و به عضویت خانواده‌اش درآورد و از خردسالی آنان را برای خدمت دیوانی پروراند و به مقام کنسولی* منصوب کرد و به سرکشی به ولایات و لشکرها فرستاد. دختر و نوه‌هایش را چنان تعلیم داد که حتی پشم‌ریسی* آموختند و آنان را از گفتار یا کردار پنهانی یا هرآن‌چه نتوان در وقایع‌نامهٔ روزانه* آورد و از معاشرت با هر بیگانه‌ای منع کرد چنان‌که به لوکیوس وینیکیوس، جوانی سرشناس و محترم، نامه نوشت و وی را به‌سبب آن‌که به دیدار دخترش به بایای آمده بود نکوهش کرد. به نوه‌های ذکورش خود خواندن و نوشتن و بسیاری مهارت‌های دیگر* آموخت و مخصوصاً تأکید داشت که دست‌خط او را سرمشق خود قرار دهند. هنگام غذاخوردن با ایشان روی کوتاه‌ترین تخت* می‌نشست و هرگاه به سفر می‌رفت اینان همواره پیشاپیش ارابهٔ او یا سوار بر اسب در کنار او ره می‌سپردند.

[۶۵] اما دست تقدیر خوشبختی و امید او را به فرزندان و پرورش آنان زایل کرد. دو یولیا، دختر و نوه‌اش چنان غرق در فسق و فجور و شهوت‌پرستی شدند که ناچار آنان را به تبعید فرستاد. به فاصلهٔ هجده‌ماه گایوس و لوکیوس را از دست داد. گایوس در لوکیا مرد و لوکیوس در ماسیلیا. سومین نوهٔ ذکورش آگریپا و هم‌زمان تیبریوس را به موجب قانونی که به تصویب انجمن‌ها در فوروم* رسید به فرزندی پذیرفت. اما چندی بعد آگریپا را به‌سبب دنائت و خشونتش از ارث محروم کرد و به سورنتوم* تبعید کرد. مرگ عزیزانش را آسان‌تر از بی‌آبرویی‌شان تحمل می‌کرد. چون از مرگ گایوس و لوکیوس اندوه بسیار بر دلش ننشست اما شکایت از دخترش را به دست کوایستوری به سنا فرستاد و خود بیرون ایستاد و مدتی دراز با شرمساری از مصاحبت مردم کناره گرفت و حتی به فکر کشتن دخترش افتاد. بی‌گمان در همین ایام که کنیز آزادشده‌ای به‌نام فوبیه که رازدار دخترش بود خود را حلق‌آویز کرد، آوگوستوس چنین گفت: «کاش پدر فوبیه بودم.» در تبعیدگاه یولیا را از نوشیدن شراب یا برخورداری از هرگونه تجمل نسبی محروم کرد و اجازه نداد که هیچ مردی، برده یا آزاد، بی‌اجازهٔ او نزد یولیا برود و تأکید کرده بود که در چنین مواقعی سن و قد و رنگ و هرگونه نشان یا حتی جای زخم صورت مرد را به او اطلاع دهند. و پس از پنج‌سال سرانجام یولیا را از جزیره‌اش* به سرزمین اصلی انتقال داد و قدری بر او آسان‌تر گرفت. به هیچ‌روی نتوانستند وی را به بازگرداندن یولیا متقاعد کنند و وقتی مردم روم بارها تضرع‌کنان از او خواستند تا دخترش را ببخشد در جمع مردم تنها پاسخی که داد این بود: «باید زنان و دخترانی این‌گونه داشته باشید تا حال مرا بدانید.» وقتی نوه‌اش یولیا پس از مغضوب‌شدن فرزندی به‌دنیا آورد، آوگوستوس تأکید کرد که این فرزند را نه به گردن بگیرند و نه بپرورانند. آوگوستوس آگریپا را نیز که نافرمان و هر روز آشفته‌تر می‌شد به جزیره‌ای* تبعید کرد و یک گروه سرباز را به مراقبت از او گماشت. حتی فرمانی در سنا به تصویب رساند که او را تا آخر عمر در همان‌جا نگه دارند.

و هرگاه کسی به آگریپا یا دو یولیا اشاره‌ای می‌کرد آهی از دل برمی‌آورد و می‌گفت:

آه، کاش هرگز زن نگرفته بودم و بی‌فرزند می‌مردم!*

از آن‌ها فقط به نام سه زخم یا سه سرطان یاد می‌کرد.

[۶۶] به دوستان تازه رغبتی نشان نمی‌داد اما یاران قدیمش را پیوسته عزیز می‌داشت و نه‌فقط ایشان را به پاس فضیلت‌ها و نیکی‌هاشان می‌نواخت بلکه از خطاها و رذیلت‌های ایشان نیز درمی‌گذشت، به شرط آن‌که فاحش نبوده باشد. از میان دوستانش دشوار بتوان کسی یافت که مغضوبش کرده باشد به‌جز سالویدِینوس روفوس و کورنلیوس گالوس. این هردو را از طبقات فرودست برکشید؛ اولی را مقام کنسولی داد و دومی را حکومت مصر بخشید. سالویدِینوس را آن‌گاه که برای برانگیختن انقلاب دسیسه کرد برای عقوبت به دست سنا سپرد اما گالوس را به‌سبب ناسپاسی و خبث طینت از خانه و ولایات خویش راند. اما آن‌گاه که گالوس در پی شکایت شاکیان محکوم شد و سنا فرمان به قتل او داد، آوگوستوس وفاداری دوستان وی را که از این فرمان به خشم آمده بودند ستود ودرعین حال اشک ریخت و بر سرنوشت خویش افسوس خورد که فقط منم که نمی‌توانم آن‌سان که می‌خواهم خشم و نفرت خود را از بدرفتاری دوستانم نشان دهم. دوستان دیگرش، به‌رغم کدورت‌های گاه و بیگاه، تا پایان عمر راه ترقی پیمودند و در قدرت و مکنت سرآمد همگنان خویش گشتند. گذشته از عیوب دیگر گاه از ناشکیبایی مارکوس آگریپا و پرگویی مایکناس شکوه می‌کرد؛ چون آگریپا به گمان سردی رفتار آوگوستوس و ترجیح‌دادن مارکلوس بر وی دست از هر کاری شسته و به موتیلینه روانه گشته بود و مایکناس با زن خویش ترنتیا از کشف‌شدن توطئه مورنا سخن گفته بود.*

از دوستان زنده و مرده‌اش به یک اندازه چشم یاری داشت. چه هرچند هرگز توقع نداشت که از مردم مرده‌ریگی بدو رسد و نیز از ناآشنایانی که در

وصیت‌نامه‌شان مالی برای او به ارث می‌گذاشتند چیزی نمی‌پذیرفت، واپسین داوری دوستانش را بسی با دقت بررسی می‌کرد؛ نه افسوسش را از این‌که وصی چون فرومایگان رفتار کرده یا در وصیتش از او ستایش نکرده پنهان می‌داشت و نه شادمانی‌اش را از این‌که با مهر و قدرشناسی از او یاد کرده.* اگر مرده‌ریگ یا میراثی* از کسی که فرزندانی داشت به او می‌رسید عادت او چنین بود که یا بی‌درنگ آن را به فرزندان همان کس می‌داد یا اگر خردسال بودند آن‌گاه که توگای مردی به‌تن می‌کردند یا ازدواج می‌کردند مال را با بهره‌اش به آنان برمی‌گرداند.

[۶۷] در مقام حامی و ارباب نیز به همان اندازه که مهربان و بخشنده بود سختگیر نیز بود. بردگان آزادشده‌اش را بسیار گرامی داشت و بسیار با آنان صمیمی بود، با کسانی چون لیکینوس و کلادوس و دیگران. وقتی برده‌اش کوسموس از او بدگویی کرد او را فقط به بند کشید. آن‌گاه که با پیشکارش دیومدس پیاده ره می‌سپرد و ناگهان خرسی وحشی به آنان حمله کرد و دیومدس او را تنها گذاشت این کار او را نشانهٔ ترس وی تلقی کرد تا کوتاهی در انجام وظیفه و چون قصد بدی در کار نبود این موقعیت خطرناک مایهٔ خنده‌اش گشت. اما هنگامی که پی برد که پولوس، گرامی‌ترین بردهٔ آزادشده‌اش، با زنی شوهردار و والاتبار سروسری دارد او را وادار به خودکشی کرد. و چون دبیرش تالوس در ازای پانصد دیناریوس مضمون نامه‌ای را فاش ساخته بود فرمان داد تا پایش را بشکنند. و اما معلم و ملازمان پسرش گایوس چون در پی بیماری و مرگ او باد نخوت در سرشان پیچیده بود و چشم‌طمع در ولایتش دوخته بودند فرمان داد تا وزنه‌های سنگین از گردن‌شان بیاویزند و آن‌ها را در رودخانه بیندازند.

[۶۸] در آغاز جوانی به رذیلت‌های گوناگون متهمش ساختند. سکستوس پومپیوس او را به‌سبب خوی زنانه‌اش* ملامت می‌کرد. مارکوس آنتونیوس ادعا می‌کرد که با تسلیم به خواهش‌های دایی مادرش فرزندخواندهٔ او گشته است و لوکیوس برادر آنتونیوس می‌گفت که آوگوستوس بکارت خویش را به

قیصر باخت و در اسپانیا حتی در ازای سیصدهزار سسترس خویشتن را تسلیم آولوس هیرتیوس کرد و برای ستردن موهای پا پوست گردوی داغ بر پا* می‌گذاشت تا موی نرم بر آن بروید. یک‌بار در روز برگزاری بازی‌ها همهٔ مردم بیتی را که کاهن مادر خدایان* بر روی صحنه به هنگام طبل‌زدن بر زبان آورد اهانتی مستقیم به او تعبیر کردند و با هلهلهٔ بسیار آن را تأیید کردند و آن بیت این است:

بنگر که چگونه مردی زن‌صفت دنیا را با سرانگشتش می‌چرخاند!*

[۶۹] حتی دوستانش زناکاری او را انکار نمی‌کردند و عذر می‌آوردند که انگیزه‌اش نه شهوت بلکه سیاست است چون به نقشه‌های رقیبان از راه عشق‌ورزی با زنان‌شان آسان‌تر پی می‌برد. مارکوس آنتونیوس او را متهم می‌کرد که نه‌تنها لیویا را با شتابی هرچه تمام‌تر به زنی گرفت، بلکه زنش اسکریبونیا را به این علت طلاق داد که آشکارا نسبت به سلطهٔ یکی از معشوقه‌ها بر آوگوستوس بیزاری می‌جست. آنتونیوس حتی بی‌هیچ نشانه‌ای از سردی یا دشمنی در نامه‌ای به آوگوستوس چنین نوشت: «چه‌چیز تو را برآشفته است؟» این‌که شهبانو همسر من است؟ آیا این چیز تازه‌ای است در زندگی من، نه آیا این نه سال چنین کرده‌ام؟ و تو خود آیا فقط با دروسیلایت نرد عشق می‌بازی؟

[۷۰] همچنین داستان‌هایی دربارهٔ ضیافت شامی پنهانی که ترتیب داده بود نقل می‌شد که عموماً از آن‌ها به‌نام شام دوازده خدا* یاد می‌شود. در این ضیافت میهمانان در لباس یکی از خدایان یا الاهگان درآمدند و خود آوگوستوس لباس آپولو را برتن کرد.* نه فقط آنتونیوس در نامه‌هایش به این مناسبت او را هدف گزنده‌ترین انتقادها قرار می‌دهد و نام یکایک میهمانان را برمی‌شمارد بلکه اشعار معروفی هم در این باب هست که شاعرش ناشناخته است:

همین‌که آن گروه تبهکار جامه‌هاشان را عاریه گرفتند،
مالیا شش خداوند و شش الاهه دید،
قیصر گستاخانه به نقش آپولو درآمد
و در میهمانی‌اش هرزگی‌های تازهٔ خدایان را به نمایش گذارد.
به دیدن آن، همهٔ خدایان از زمین رخت بربستند
و یوپیتر تخت زرینش را رها کرد.*

این واقعیت که در آن هنگام شهر از گرسنگی و قحطی در رنج بود و فردای آن روز مردم شکایت کردند که همهٔ غذاها را خدایان خورده‌اند و قیصر در واقع آپولو است اما آپولو فرشتهٔ عذاب (در منطقه‌ای از شهر این خدا را با همین نام پرستش می‌کنند) به داستان‌های مربوط به این ضیافت آب و تاب بیش‌تری می‌داد. آوگوستوس همچنین به اشتیاق به گردآوری لوازم سفرهٔ گران‌بها و ظروف مفرغی کورینتی و عشق به قمار شهره بود. زیرا در دورهٔ تبعیدها کلمات زیر را بر مجسمه‌اش نوشته بودند: "پدرم در کار نقره بود و من در کار مفرغ کورینتی‌ام*"، چه عده‌ای را گمان بر این بود که نام مردانی را در میان تبعیدشدگان آورده بود تا گلدان‌های کورینتی ایشان را به چنگ آورد. از این‌رو در ایام جنگ سیسیل این لطیفه بر سر زبان‌ها افتاد:

پس از دوبار شکست در دریا و از دست‌دادن کشتی‌هایش،
به امید بردن پیوسته قمار می‌کرد.

[۷۱] در میان همهٔ این اتهامات و افتراها، با پاکدامنی که در آن هنگام و نیز بعدها در زندگی پیشه کرد این اتهام را که خود را تسلیم مردان می‌کرده به‌آسانی هرچه تمام‌تر رد کرد و نیز اتهام حرص مال‌اندوزی را، چه در فتح اسکندریه از خزاین پادشاه به یک جام چینی* بسنده کرد و اندکی بعد همهٔ ظروف طلا را که مورد استفادهٔ هرروزه‌اش بود گداخت.* و اما اتهام رابطه با زنان صحت داشت. به این‌که به قماربازی اشتهار یافته اصلاً اهمیتی نمی‌داد و

در انظار دیگران برای سرگرمی خویش قمار می‌کرد، حتی در کهنسالی و نه‌فقط در ماه دسامبر* بلکه در دیگر تعطیلات و حتی در روزهای کاری. در این باره تردیدی نیست؛ نامه‌ای به خط خود وی در دست است که در آن چنین نوشته:

تیبریوس عزیزم، با همان مردان غذا خوردم. وینیکیوس و سیلیوس پیر به میهمانی پیوستند. دیروز و امروز هنگام غذاخوردن مانند پیرمردان قمار کردیم. وقتی تاس می‌ریختیم، هرکه «سگ» یا شش می‌آورد برای هر تاسی یک دیناریوس می‌گذاشت. بعد هرکه ونوس می‌آورد داو را می‌برد.*

و باز در نامهٔ دیگری می‌نویسد:

تیبریوس عزیزم، از کوینکواتریا* بسیار لذت بردیم. چون همهٔ روز را قمار کردیم و میز قمار را گرم کردیم. برادرت هیاهوی بسیار به‌پا کرد، گرچه در پایان چیز زیادی نباخت چون به‌تدریج برخلاف انتظارش بیش‌تر پول هنگفتی را که در آغاز باخته بود دوباره به چنگ آورد. خودم بیست‌هزار سسترس باختم چون مثل همیشه بسیار با دست‌ودل‌بازی قمار کردم. چون اگر از همه می‌خواستم که پولی را که باخته‌ام یا پولی را که خودم به دیگران بخشیده بودم پس دهند پنجاه هزار سسترس پیش بودم. اما همین روش را ترجیح می‌دهم چون گشاده‌دستی‌ام سعادتی آسمانی برایم خواهد آورد.

به دخترش نیز چنین نوشت: «برایت دویست و پنجاه دیناریوس فرستاده‌ام، همان‌قدری که به هریک از میهمانانم دادم تا هنگام شام تاس‌بازی یا شرط‌بندی کنند.»

[۷۲] همگان قبول دارند که در جنبه‌های دیگر زندگی بسیار خویشتن‌دار بود و گمان هیچ خطای دیگری در حق او نمی‌رفت. در آغاز نزدیک فوروم روم بر فراز پله‌های انگشتری‌سازان در خانهٔ کالووس خطیب زندگی می‌کرد. بعدها به خانه‌ای همان‌قدر بی‌پیرایه متعلق به هورتنسیوس بر بالای تپهٔ پالاتینوس رخت کشید. نه اندازهٔ خانه چشمگیر بود و نه پیرایه‌اش و در

درونش ستون‌های کوچکی از سنگ آلبان* بود و نه پیرایهٔ مرمرین داشت و نه هیچ اتاقی با فرش مجلل. و بیش از چهل سال زمستان و تابستان در اتاق خوابی کوچک می‌خفت و با آنکه می‌دانست زمستان شهر برای تندرستی‌اش زیان‌آور است همچنان زمستان‌ها را در شهر می‌گذراند. اگر کاری داشت که می‌خواست نهانی یا بی‌مزاحمت دیگران انجامش دهد به اتاق مخصوصی در طبقهٔ بالا که آن را سوراکوسای یا کارگاه کوچک خویش می‌نامید می‌شد یا اگرنه به سرای یکی از بردگان آزادشده‌اش در حومهٔ شهر می‌رفت. هنگام ناخوشی در خانهٔ مایکناس می‌خفت. برای استراحت معمولاً به ساحل یا جزایر نزدیک کامپانیا پناه می‌برد یا به نزدیک‌ترین شهرها به روم، همچون لانوویوم، پراینسته و تیبر و در آن‌جا در رواق معبد هرکولس معمولاً احکام قضایی صادر می‌کرد. از خانه‌های بزرگ و مجلل بیرون شهر سخت بیزار بود و آن‌گاه که نوه‌اش یولیا خانه‌ای مجلل ساخت فرمان داد تا آن را ویران کنند. خانه‌های خود را در بیرون شهر که کوچک بود، نه به تندیس‌ها یا تخته‌کوبی‌های نقاشی‌شده بلکه به ایوان‌ها و باغ‌ها و اشیایی که ویژگی‌شان قدمت و کمیابی‌شان بود مانند استخوان‌های عظیم هیولاهای بزرگ و جانورانی که از کاپری می‌آوردند می‌آراست که می‌گفتند استخوان غول‌ها و سلاح‌های قهرمانان است.

[۷۳] بی‌پیرایگی وسایل و اثاث خانه‌اش حتی اکنون نیز از نیمکت‌ها و میزهای برجا مانده که بسیاری‌شان حتی برازندهٔ شارمندی معمولی نیز نبود نمایان است. می‌گویند که همیشه بر تختی کوتاه با روتختی ساده می‌خفت. کم پیش می‌آمد که لباسی بر تن کند که آن را خواهر یا زن یا دختر یا نوه‌هایش در خانه نبافته باشند.* توگایش نه تنگ و چسبان بود و نه گشاد و تریج ارغوانی‌اش نه پهن بود و نه باریک.* پاشنهٔ پای‌افزارش اندکی بلند بود تا او را بلندتر از آن‌چه هست بنماید. پاتابه‌ها و جامه‌هایش را که در انظار به تن می‌کرد همواره در اتاق خوابش نگاه می‌داشت تا برای مراسم نامنتظر و ناگهانی آماده باشد.

[۷۴] میهمانی‌های شام بسیاری به‌پا می‌داشت، گرچه همیشه رسمی، و به جاه و خلق وخوی میهمانانش توجه فراوان می‌کرد. والریوس مسالا روایت می‌کند که هرگز بردهٔ آزادشده‌ای را به شام دعوت نکرد مگر مناس را، آن هم وقتی که درنتیجهٔ شکست ناوگان سکستوس پومپیوس* گمان برده شد که از تبار آزادگان باشد. آوگوستوس خود می‌نویسد که یک بار مردی را که چندی در سرای او می‌زیسته و خبرچین او بوده به سرایش* دعوت کرد. خود غالباً دیرتر به میهمانی شام می‌آمد و زودتر از دیگران آن‌جا را ترک می‌کرد چندان که میهمانانش پیش از جلوس او دست به غذا می‌بردند و پس از رفتن او همچنان در میهمانی می‌ماندند. در میهمانی سه نوع غذا و وقتی سخت گشاده‌دستی می‌کرد شش نوع غذا تدارک می‌دید؛ گرچه از اسراف پرهیز می‌کرد، همیشه میهمان‌نواز بود. کسانی را که ساکت بودند یا به نجوا سخن می‌گفتند به گفت‌وگوی جمع دعوت می‌کرد و هنرمندان و بازیگران و حتی بازیگران خیابانی سیرک و غالباً قصه‌گویانی به میهمانی‌اش می‌آورد.

[۷۵] تعطیلات و جشن‌های دینی را با شکوهی تمام برگزار می‌کرد اما گاه نیز فقط به جنبهٔ سرگرمی آن توجه داشت. در جشن ساتورنالیا* یا در مواقع دیگری که هوس می‌کرد، گاه جامه و زر و سیم و سکه‌های گوناگون ازجمله سکه‌های پادشاهان قدیم روم و دیگر ملل را به همگان می‌بخشید و گاه فقط سربند و اسفنج و سیخ و انبر و چیزهایی از این دست که نوشته‌هایی اسرارآمیز و معماگونه بر آن‌ها بود. در میهمانی‌های شام کالاهایی با ارزش‌های بسیار متفاوت یا نقاشی‌هایی به حراج می‌گذاشت که پشت آن‌ها را به نمایش می‌گذاشت و به این ترتیب بخت اگر یار بود خریداران کامروا می‌گشتند واگرنه ناکام. تأکید می‌کرد که هر تختی* باید پیشنهاد قیمت دهد و در سود یا زیان سهمی داشته باشد.

[۷۶] و اما طعام (چون من حتی این را نیز از قلم نمی‌اندازم)، اندک می‌خورد که معمولاً نیز غذای ساده‌ای بیش نبود. نان سبوس‌دار و ماهی ریز و پنیر نرمی که با دست شکل می‌دادند و انجیر سبز چین دوم را بسیار خوش

می‌داشت. حتی پیش از وقت طعام به ندای شکمش به هر زمان و هرکجا غذا می‌خورد. این سخن خود او در نامه‌هایش است: «اندکی نان و چند انجیر ریز در کالسکه داشتم.» و وقتی دیگر می‌نویسد: «اندکی نان و مقداری کشمش خوردم.» و باز: «تیبریوس عزیزم، هیچ یهودی در روز شنبه* این‌سان با وسواس روزه نگاه نمی‌دارد که من امروز نگاه داشته‌ام، چون پیش از آنکه روغن به تنم بمالند پاسی از شب گذشته در گرمابه فقط دو لقمه نان خوردم.» به‌دلیل بی‌مبالاتی‌اش در این خصوص غالباً غذایش را پیش از آغاز ضیافت یا پس از آن می‌خورد و در خود میهمانی لب به چیزی نمی‌زد.*

[۷۷] ذاتاً در آشامیدن شراب نیز بسیار امساک می‌کرد.* کورنلیوس نپوس می‌نویسد که وقتی آوگوستوس با لشکریانش در موتینا بود به وقت غذا بیش از سه پیاله شراب نمی‌نوشید. بعدها حتی آنگاه که ناپرهیزی می‌کرد هرگز بیش از یک رطل نمی‌نوشید: اگر بیش از این می‌نوشید قی می‌کرد. شراب دلخواهش رایتیکان بود اما پیش از شام به‌ندرت شراب می‌نوشید. به‌جای آشامیدن قدری نان خیس کرده در آب خنک می‌خورد یا یک خیار یا مغز ترد کاهو یا سیب تازه یا خشک‌شده همراه با چاشنی ترش‌مزه.

[۷۸] پس از ناهار لختی می‌آسایید، به همان حال که پای‌افزار و جامه بر تن داشت و لحافی روی پایش نمی‌انداخت و دست بر چشمانش می‌گذاشت. پس از شام به پستوی خود پناه می‌برد و زیر نور چراغ کار می‌کرد. تا دیرگاه شب در آنجا می‌ماند و بازماندهٔ کار روز یا بخش عمدهٔ آن را به پایان می‌رساند. سپس به بستر می‌رفت و بیش از هفت ساعت نمی‌خفت و حتی خوابش پیوسته نبود، چه در این ساعات سه یا چهاربار بیدار می‌شد.* اگر نمی‌توانست دوباره بخوابد، چنان‌که گاه پیش می‌آمد، کتاب‌خوان یا قصه‌گویی را فرا می‌خواند و آنگاه که دوباره به خواب می‌رفت تا دمیدن خورشید بیدار نمی‌گشت. سپیده دم که از خواب برمی‌خاست همیشه کسی را می‌خواند تا نزدش بنشیند. از اجبار به سحرخیزی نفرت داشت و اگر برای کار یا برای حضور در مراسمی دینی زودتر از وقت معمول بیدار می‌شد برای این‌که کم‌تر

مزاحم دیگران شود در اتاق یکی از دوستانش می‌ماند. با این همه غالباً کمبود خواب داشت و هنگامی که در تخت روان می‌نشست در هنگام عبور از خیابان یا آنگاه که تخت روان را بر زمین می‌گذاشتند اندکی می‌خفت.

[۷۹] خوبروی بود و در همهٔ عمر ملاحتش کاستی نگرفت، گرچه به آراستن خویش توجه نمی‌کرد. به آرایش مو چنان بی‌اعتنا بود که برای تسریع در کار همزمان چند آرایشگر را به‌خدمت می‌گرفت و گاه که موی سر و ریش‌اش را می‌تراشیدند خود مشغول خواندن یا حتی نوشتن می‌شد. به وقت سخن‌گفتن یا خاموشی سیمایش چنان آرام و باوقار بود که یکی از سرکردگان گل‌ها نزد یاران وی اقرار کرد که هنگام عبور آوگوستوس از آلپ وقتی به حضور او رفت چنان تحت تأثیر قرار گرفت که نقشه‌اش را برای پرت‌کردن امپراتور از بالای صخره کنار نهاد. چشمانش شفاف و درخشان بود؛ دوست داشت مردم گمان کنند که در چشمانش قدرتی خداگونه نهفته است و خشنود می‌شد اگر کسی از نزدیک نگاهش می‌کرد و بعد نگاهش را به زیر می‌انداخت چنان‌که گویی از تابش خورشید چنین می‌کند.* اما در کهنسالی چشم چپش کم‌سو شد. دندان‌های اندکش لق و پوسیده بود. مویش اندکی چین‌وشکن داشت و به رنگ روشن بود. ابروانش به‌هم‌پیوسته بود. گوش‌ها نه بزرگ و نه کوچک. بینی‌اش عقابی بود. رنگ رخساره‌اش گندمگون بود. قامتش کوتاه بود (هرچند یولیوس ماراتوس، بردهٔ آزادشده و حسابدارش، می‌گوید که قدش پنج پا و نه اینچ بود*) اما کوتاه‌قامت به‌نظر نمی‌رسید. چون تنومند و خوش‌اندام بود فقط وقتی در کنار دیگران می‌ایستاد می‌شد به کوتاهی قامتش پی برد.

[۸۰] گفته می‌شود که روی سینه و شکمش خال‌های مادرزاد داشت که از لحاظ شکل و تعداد و نحوهٔ قرارگرفتن به صورت فلکی دب اکبر می‌مانست، اما مانند گرها لک‌وپیس‌های زیادی بر پوست داشت که بر اثر خاراندن و کیسه‌کشی دلاک در حمام ایجاد شده بود.* سمت چپ بدنش از کفل تا ران و ساق پا تا اندازه‌ای ضعیف بود که باعث می‌شد گاه حتی بلنگد اما با مرهمی

از ماسه و خیزران* آن را درمان کرد. در انگشت اشارهٔ دست راستش نیز گاه چنان ضعفی احساس می‌کرد که وقتی در هوای سرد خمش می‌کرد حتی به سختی می‌توانست با انگشتانهٔ شاخی چیزی بنویسد. از درد مثانه نیز رنج می‌برد، گرچه سرانجام با دفع چند سنگ دردش تسکین یافت.

[۸۱] به بیماری‌های سخت و خطرناکی مبتلا شده بود، به‌ویژه پس از فتح اسپانیا که دمل کبد سخت ناخوشش کرده بود و ناچار به درمانی نامتعارف و خطرناک تن داد؛ از آن‌جا که حمام آب گرم چاره‌ساز نگشت، آنتونیوس موسا*ی طبیب حمام آب سرد برایش تجویز کرد. بعضی بیماری‌هایش هرسال در وقت معینی عود می‌کرد. نزدیک روز تولدش* معمولاً ناخوش می‌شد. در آغاز بهار دچار اتساع حجاب حاجز می‌گشت و از باد جنوب دچار زکام می‌شد. درنتیجه مزاجش به‌هم می‌ریخت به گونه‌ای که نه سرما را به‌راحتی می‌توانست تاب آورد نه گرما را.

[۸۲] در زمستان قبا و توگای ضخیم به خود می‌پیچید و زیرپیراهنی و جلیقه‌ای پشمی می‌پوشید و ران‌ها و ساق‌ها را می‌پوشاند. تابستان‌ها درهای اتاق خوابش را می‌گشود و بیش‌تر در هوای آزاد و کنار فواره می‌خفت و یکی هم بادش می‌زد. حتی در زمستان نیز تاب تحمل آفتاب نداشت و در بیرون و درون خانه نیز کلاه لبه‌پهن بر سر می‌گذاشت. سفرهایش شب‌هنگام و کوتاه و منزل به منزل بود چندان که دو روز طول می‌کشید تا به پراینسته یا تیبور* برسد. و اگر از راه دریا می‌شد به مقصد رسید همواره قایق را ترجیح می‌داد. وضع جسمانی‌اش به گونه‌ای بود که از خویشتن بسیار مراقبت می‌کرد، مهم‌تر از همه به‌ندرت به گرمابه می‌رفت. بیش‌تر اوقات بر تنش روغن می‌مالید یا در کنار آتش می‌نشست تا عرق کند و سپس آب سرد یا آبی که در آفتاب گرم شده بود بر سرش می‌ریختند. هرگاه برای تسکین عضلاتش به حمام آب نمک گرم یا گوگرد نیاز داشت به نشستن در تشتی چوبی، که نام اسپانیایی دورنا بر آن گذاشته بود، و فروکردن نوبتی دست‌ها و پاها در آب بسنده می‌کرد.

[۸۳] همین‌که جنگ‌های داخلی به پایان رسید از اسب‌سواری و دیگر

مشق‌های نظامی در میدان مارس دست کشید و ابتدا به دستش ده و بازی با توپ بادکنکی* روی آورد اما کمی بعد به سوارکاری یا پیاده‌روی بسنده کرد. در پایان پیاده‌روی ردا یا لحافی به خود می‌پیچید و قدری به دویدن و پریدن می‌پرداخت. برای تفریح گاه به ماهیگیری با قلاب می‌رفت و گاه با پسران خردسال به تاس‌بازی، تیله‌بازی یا گردوبازی مشغول می‌شد. پسران خوبروی و آداب‌دان به‌ویژه مغربی‌ها و سوری‌ها را از همه‌جا گرد می‌آورد. اما از کوتوله‌ها و ناقص‌الخلقه‌ها و مانند ایشان که بدشگون و عجیب‌الخلقه‌شان می‌دانست نفرت داشت.

[۸۴] از ابتدای جوانی با پشتکار تمام در پی آموختن بلاغت و هنرهای هفت‌گانه برآمد. گفته می‌شود که در جنگ موتینا، به‌رغم انبوه کارهایی که باید به آن‌ها رسیدگی می‌کرد، هر روز وقتی را به خواندن و نوشتن و تمرین سخنوری اختصاص می‌داد. هرگز بی‌آن‌که خطابه‌اش را از پیش آماده کند و سامان دهد در سنا یا برای مردم یا سپاهیان سخنرانی نمی‌کرد، گرچه از استعداد سخنرانی فی‌البداهه بی‌بهره نبود. و برای این‌که چیزی را فراموش نکند یا وقتش را در حفظ‌کردن مطالب هدر ندهد همه‌چیز را از روی نوشته می‌خواند. نیز در گفت‌وگو در مورد مسائل مهم با افراد یا حتی با زنش لیویا از روی نوشته می‌خواند تا فزود و کاستی در گفتارش نباشد. شیوهٔ سخن‌گفتنش دلنشین و بسیار خاص بود که آن را به سعی بسیار از معلم سخنوری آموخته بود. اما گاه که گلودرد می‌گرفت به‌وسیلهٔ یک جارچی مردم را خطاب قرار می‌داد.

[۸۵] آثار متعددی در موضوعات مختلف به نثر پرداخت که پاره‌ای از آن‌ها، برای مثال «پاسخ به بروتوس در باب کاتو»* را در جمع خانواده می‌خواند، چنان‌که گویی در تالار سخنرانی است. همهٔ این‌ها را کمابیش تا به آخر می‌خواند. اما در کهنسالی که خسته می‌شد از تیبریوس می‌خواست که آن‌ها را تا آخر بخواند. همچنین «توصیه‌هایی در باب فلسفه» و «داستان زندگی من»* را در سیزده مجلد نگاشت که تا زمان جنگ کانتابریا را شرح می‌داد و دیگر ادامه نیافت. مدت کوتاهی نیز در شعر طبع‌آزمایی کرد. از او

کتابی در شعر در بحر شش‌وتدی برجا مانده که موضوع و عنوانش «سیسیل» است. اثر دیگری، آن نیز مختصر، به‌نام «لطایف» پرداخته که بخش عمده‌اش را در گرمابه نوشته است. اما تراژدیی را که با شوق فراوان آغاز کرد در نیمهٔ راه که نوشته‌اش مقبول طبعش نیفتاد از بین برد. و وقتی که دوستانش پرسیدند که آیاکس در چه حال است پاسخ داد که آیاکس روی اسفنجش افتاده است.*

[۸۶] شیوهٔ سخن‌گفتنی شیوا و بی‌پیرایه در خود پروراند و از خودنمایی سبک متکلف و آرایش کلمات و چیزی که خود «بوی نامطبوع واژگان منسوخ» نامش نهاده بود پرهیز می‌کرد؛ هدف اصلی‌اش بیان هرچه روشن‌تر معنا بود. برای این‌که راحت‌تر به این مقصود نایل شود و در هیچ کجا خواننده یا شنونده سردرگم نشود یا درک معنا برایش سخت نگردد در قراردادن حروف اضافه پیش از نام شهرها یا تکرار چندبارهٔ حروف ربط که حذف‌شان به پیچیدگی سخن می‌انجامید، گرچه این کار رواج بیش‌تری داشت، درنگ نمی‌کرد. به یک اندازه از نویسندگان متکلف و نویسندگان دلبستهٔ قالب‌های کهن که هردو بر خطا بودند منزجر بود و گاه ایشان را نکوهش می‌کرد، خاصه به «پیچ و تاب‌های گوش‌نواز» دوستش مایکناس بی‌رحمانه می‌تاخت و او را هجو می‌کرد. با این همه تیبریوس را نیز بی‌نصیب نمی‌گذاشت که دوستدار عبارات منسوخ و دور از ذهن بود. اما مارکوس آنتونیوس را دیوانه می‌خواند و به او می‌تاخت که غرضش از نوشتن جلب ستایش دیگران است نه فهماندن مطلب. پس با به سخره‌گرفتن کژروی و آشفتگی او در گزینش سبک سخن به او نوشت: «آیا در انتخاب الگوی خود از میان آنیوس کیمبر* و ورانیوس فلاتوس این‌قدر دودلی که حتی اصطلاحاتی را که سالوستیوس کریسپوس از «خاستگاه‌ها»ی کاتو* اقتباس کرده به‌کار می‌بری؟ یا این‌که گمان می‌کنی باید سبک پرطمطراق سخنوران آسیایی را با آن عبارات توخالی‌شان در زبان خودمان به‌کار بندیم؟»* یک‌بار در نامه‌ای به نوه‌اش آگریپیناکه در آن هوش او را ستوده بود چنین نوشت: «اما به‌راستی باید مراقب باشی که باتکلف سخن نگویی یا ننویسی.»

[۸۷] پاره‌ای تعابیر خاص را که معمولاً در سخنان روزمره به‌کار می‌برد می‌توان در نامه‌هایی به دست خط خودش یافت که در آن‌ها وقتی می‌خواهد بگوید که برخی مردان هرگز وام خود را نخواهند پرداخت می‌نویسد: «آنان وام خود را در روز اول ماه یونانی خواهند پرداخت.*» و آنگاه که می‌خواهد مخاطب خود را به سازگاری با وضع موجود، هرچه باشد، تشویق کند می‌گوید: «بیا به همین کاتوی خودمان بسازیم.» برای بیان سرعت کاری می‌گوید: «سریع‌تر از پخت مارچوبه.» به‌جای ابله [baceolus] معمولاً می‌گفت کندذهن [stultus]، به‌جای تیره [pullus] تیره‌گون [pulleiacus]، به جای دیوانه [cerritus] کله‌پوک [vacerrosus]، و به‌جای احساس ناخوشی [male] احساس ملالت [vapide] و به جای احساس خستگی [languere] می‌گفت وارفتن [vetizare]، یا به قول عوام "از حال رفتن" [lachanizare]. همچنین به‌جای "ما هستیم" [simus] می‌گفت [sumus] و برای بیان حالت اضافی مفرد خانه [domus] به‌جای [domous] از [domos] استفاده می‌کرد. و این دو کلمهٔ اخیر را همیشه به یک صورت به‌کار می‌برد تا کسی شیوهٔ مرسوم او را خطا نپندارد. در بررسی دست‌خطش این ویژگی‌ها یافت می‌شود: کلمات را بخش نمی‌کند و هرجا برای همهٔ حروف یک کلمه در یک سطر جای کافی نباشد به جای ادامهٔ آن در سطر بعد حروف باقی مانده را زیر کلمه می‌نویسد و دورش خط می‌کشد.

[۸۸] به‌خصوص به املای کلمات چندان پایبند نبود، یعنی به شیوه و قاعدهٔ املای کلمات که نحویان می‌آموختند، بلکه به‌نظر می‌رسد که از رهنمود کسانی پیروی می‌کرد که می‌گویند کلمات را باید همان‌طور که حرف می‌زنیم بنویسم. و اما در مورد تغییر یا حذف نه‌فقط حروف بلکه حتی هجاها باید گفت که این اشتباهی است که مردم در اغلب اوقات مرتکب می‌شوند. البته من خود قصد نداشتم هرگز اشاره‌ای به آن کنم اما با تعجب دریافتم که دیگران روایت کرده‌اند که حکمران ولایتی را که سابقاً کنسول بود به‌علت بی‌نزاکتی و نادانی از کار برکنار کرد چون متوجه شده

بود که به‌جای کلمهٔ [ipsi خودشان] نوشته بود ixi. اگر می‌خواست به رمز چیزی بنویسد به‌جای حرف 'a' حرف 'b' و به‌جای 'b' حرف 'c' می‌نوشت و به همین ترتیب تا آخرین حرف الفبا، اما به‌جای 'x' دوبار حرف 'a' را به‌کار می‌برد.

[۸۹] به تعالیم یونانیان نیز کم‌تر از این علاقه نشان نمی‌داد. معلم سخنوری‌اش، آپولودوروس، اهل پرگاموم بود که آوگوستوس در جوانی در سفر به آپولونیا* وی را به‌رغم کهولت با خود به روم آورد. بعدها معارف گوناگون را نزد آرئوس فیلسوف و پسران وی، دیونوسیوس و نیکانور، آموخت. با این همه هرگز نتوانست یونانی را روان صحبت کند یا چیزی به آن زبان بنویسد. اگر کار ضرورت می‌یافت به زبان لاتینی حرف می‌زد و از دیگران می‌خواست که ترجمه‌اش کنند. اما پیداست که با شعر یونانیان ناآشنا نبود و حتی از کمدی‌های باستان لذت می‌برد و معمولاً دستور می‌داد آن‌ها را در نمایش‌های عمومی اجرا کنند. وقتی آثار نویسندگان را به زبان‌های یونانی و لاتینی می‌خواند بیش از همه به دنبال احکام اخلاقی و نمونه‌هایی می‌گشت که در زندگی اجتماعی یا خصوصی سودمند باشد. این احکام را غالباً کلمه به کلمه رونویسی می‌کرد و برای اعضای خانواده‌اش یا برای سرداران لشکرها یا حاکمان ولایات یا صاحب‌منصبان شهرها، هرکدام از ایشان که به پند و اندرز نیازمند بودند، می‌فرستاد. گاه سراسر یک کتاب را برای سنا می‌خواند و برای آشنایی مردم مطالب آن را در فرمان‌های خود می‌گنجاند، برای نمونه رسالهٔ «در باب افزایش جمعیت» به قلم کوینتوس متلوس و رسالهٔ «در باب سبک ساخت بناها» نوشتهٔ روتیلیوس را، تا به مردم نشان دهد که نخستین کسی نبوده که این موضوعات را طرح کرده بلکه این موضوعات از روزگاران پیشین مایهٔ نگرانی بوده است.* مردان مستعد روزگار خود را همه‌گونه تشویق می‌کرد. همچون شنونده‌ای علاقمند و شکیبا نه‌فقط به شعر و تاریخ بلکه به خطابه‌ها و رسالات آنان گوش فرامی‌داد. اما اگر مطلبی که دربارهٔ او نوشته می‌شد مهم یا به قلم بهترین نویسندگان نبود سخت آزرده می‌گشت و معمولاً

به پرایتورها دستور داد که اجازه ندهند در مسابقات سخنوری از نام او چیز پیش‌پاافتاده‌ای بسازند.

[۹۰] در مورد شگون‌ها و نظایر آن نگرش او را چنین نقل کرده‌اند: از رعد و برق چنان می‌هراسید که برای محافظت در برابر آن همیشه جامه‌ای از پوست فک* به همراه خود داشت و به نشانهٔ درگرفتن طوفانی سخت به اتاقی با طاق قوسی در زیرزمین پناه می‌برد. چنان‌که پیش‌تر گفتم* یک‌بار در سفری شبانه صاعقه‌ای نزدیک او فرود آمد.

[۹۱] به خواب‌های خود و خواب‌های دیگران دربارهٔ خود اهمیت می‌داد. در نبرد فیلیپی تصمیم گرفته بود که به‌علت بیماری از چادرش بیرون نیاید، اما چون دوستی به‌دلیل خوابی که دیده بود به او هشدار داد از خیمه بیرون آمد. بعد معلوم شد که بخت با او یار بوده است چون خیمه‌اش به دست دشمن افتاد و چون گمان داشتند که او هنوز در تخت روانش است آن را به ضرب شمشیر تکه‌تکه کردند. همیشه در بهار خواب‌های هشداردهنده می‌دید که بی‌پایه بود و راست نمی‌آمد. اما در فصل‌های دیگر از دفعات این خواب‌ها کاسته می‌شد اما احتمال راست‌آمدن آن‌ها بیش‌تر بود. از آن‌جا که معمولاً به معبد یوپیتر تندرزن می‌رفت که خود آن را بر فراز تپهٔ کاپیتولینوس وقف کرده بود، یک بار به خواب دید که یوپیتر کاپیتولینوس از او گله کرد که پرستش‌گرانش را از او گرفته است و او پاسخ داد که یوپیتر تندرزن را برای دربانی نزدیک او قرار داده است. درنتیجه اندکی بعد فرمان داد تا زنگ‌هایی بر بام معبد یوپیتر تندرزن نصب کنند چون این زنگ‌ها را معمولاً بر دروازهٔ خانه‌های بزرگ می‌آویختند. همچنین به‌سبب خوابی که دیده بود در روزی معین از سال از مردم گدایی می‌کرد و دستش را دراز می‌کرد تا پشیزی در آن بگذارند.*

[۹۲] بعضی فال‌ها و شگون‌ها را مطمئن‌ترین نشانه‌ها می‌دانست. اگر بامداد پای‌افزارش را لنگه به لنگه می‌پوشید برایش بدشگون بود. اگر آن‌گاه که می‌خواست راهی سفر طولانی زمینی یا دریایی شود باران ریزی می‌بارید شگون خجسته‌ای بود که از بازگشت زودهنگام و نیک‌فرجام او حکایت می‌کرد.

همچنین سخت تحت تأثیر پدیده‌های شگفت قرار می‌گرفت. آنگاه که درخت نخلی* از شکاف سنگفرش جلو خانه‌اش رویید آن را درون حیاط خانه‌اش در کنار تندیس خدایان نهاد و به‌خوبی از آن مراقبت کرد تا ببالد. وقتی کهن‌ترین درخت بلوط در جزیرهٔ کاپری که شاخه‌هایش پوسیده و افتاده بود به هنگام ورود او به شهر دوباره شاداب شد آوگوستوس چندان خشنود گشت که در ازای جزیرهٔ کاپری، آیناریا را به شهر ناپل داد.* نیز به روزهای خاص توجه می‌کرد و هرگز فردای روزبازار* به سفر نمی‌رفت یا در روز پنجم بیش‌تر ماه‌ها و هفتم برخی دیگر هیچ کار مهمی را آغاز نمی‌کرد؛ گرچه در این مورد، همان‌گونه که به تیبریوس می‌نویسد، همهٔ هراسش از صدای شوم این نام بود.*

[۹۳] به آیین‌های دینی کهن و سنتی بیگانگان احترام می‌گذاشت اما آیین‌های دیگر را خوار می‌داشت. چون در آتن به کیش اهل راز درآمده بود* و بعدها در روم آنگاه که به داوری دربارهٔ امتیازات کاهنان کرِس پرداخت و صحبت اسرار آیین‌های مقدس ایشان پیش آمد، اعضای دادگاه و جمعیت تماشاگران را بیرون فرستاد و خود تنها به سخنان آنان گوش فراداد. از سوی دیگر، نه‌تنها در سفر مصر برای دیدار از آپیس* حاضر نشد راه خود را حتی اندکی کج کند بلکه نوه‌اش گایوس را نیز که در سفر به یهودیه به زیارت اورشلیم* نرفته بود ستود.

[۹۴] و حال که وارد این موضوع شده‌ایم بی‌مناسبت نیست اگر حکایت رویدادهای همان روز تولد و پیش از به‌دنیاآمدنش را بازگو کنیم و بدانیم که سبب امید و آرزوی بزرگی و اقبال نیکوی پایدار وی چه بوده است. در روزگاران کهن که صاعقه به بخشی از دیوار ولیترای اصابت کرده بود، پیشگویان آن را چنین تعبیر کردند که کسی از اهالی شهر روزی فرمانروا خواهد شد، پس مردم شهر به پشتگرمی این فال بی‌درنگ با مردم روم جنگی به‌راه انداختند و بعد، نیز جنگ‌های بسیاری با رومیان کردند که تقریباً به نابودی خودشان انجامید. اما سرانجام معلوم شد که این رویداد نشانه‌ای بوده از به قدرت رسیدن آوگوستوس. یولیوس ماراتوس آورده است که چندماه

پیش از تولد آوگوستوس مردم موجود عجیب‌الخلقه‌ای را در شهر دیدند که اعلام می‌کرد که طبیعت آبستن پادشاهی برای مردم روم است. ماراتوس در ادامه می‌گوید که سنا سخت هراسان گشت و برآن شد تا هیچ کودکی را که در آن سال زاده شده بود زنده نگذارد. اما آنان که همسران‌شان باردار بودند مراقب بودند که این فرمان سنا در خزانه* ثبت نشود زیرا همه‌کس امیدوار بود که موجود عجیب‌الخلقه به فرزند او اشاره کرده باشد. در کتاب‌های دینی آسکلپیادس اهل مندس خواندم که آتیا که نیمه‌شب در آیین‌های مقدس آپولو حضور یافته بود آنگاه که دیگر زنان به خانه بازگشتند بستر خویش را در معبد پهن کرد و خفت. ناگهان ماری به بستر او خزید و زود دور شد. آتیا که بیدار شد خویشتن را پاکیزه نمود، بدان‌گونه که پس از آمیزش با شوهرش می‌کرد. و ناگاه نقش ماری بر تنش پدیدار گشت و هرگز ستردن آن نتوانست، چندان که زان پس از گرمابهٔ عمومی پرهیز می‌کرد. آوگوستوس ده‌ماه بعد به‌دنیا آمد و به همین سبب پسر آپولو شناخته می‌شود. همچنین آتیا پیش از زادن وی به خواب دید که دل و روده‌اش را نزد ستارگان برده‌اند و بر پهنهٔ زمین و آسمان‌ها گسترده‌اند. اکتاویوس پدر به خواب دید که خورشید از بطن آتیا برآمد.

در روز تولد آوگوستوس که توطئهٔ کاتیلینه در سنا به بحث گذاشته شده بود و اکتاویوس به‌علت زایمان همسرش دیر به خانه آمد، پوبلیوس نیگیدیوس به شنیدن سبب دیرآمدن و آگاه‌شدن از ساعت تولد (چنان‌که همه می‌دانند) اعلام کرد که فرمانروای عالم زاده شد. بعدها که اکتاویوس سپاهش را در مناطق دوردست تراکیا رهبری می‌کرد در آیین‌های بربران در بیشهٔ پدر *لیبر** نظر کاهنان را دربارهٔ پسرش جویا شد آنان نیز همین‌گونه پیش‌بینی کردند زیرا آنگاه که به محراب شراب افشاندند چنان شعله‌ای زبانه کشید که از بام معبد گذشت و به آسمان فراز شد، نشانه‌ای که پیش‌تر فقط هنگامی‌که اسکندر کبیر* در همان محراب قربانی نذر کرده بود پدیدار گشته بود. و شب بعد پسرش را به خواب می‌بیند، بزرگ‌تر از اندازهٔ آدمیان فانی با آذرخش و عصای شاهی و نشان‌های یوپیتر مِهین و بهین و تاجی تابان بر گردونه‌ای آراسته

به برگ غار که دوازده اسب به رنگ سپید شگرف آن را می‌کشند.

هنگامی که آوگوستوس هنوز نوزاد بود، همان‌گونه که در نوشته‌های گایوس دروسوس آمده است، شبی پرستارش گهوارهٔ او را بر زمینی هموار نهاد اما فردای آن روز کودک ناپدید شده بود. پس از جست‌وجوی طولانی او را بر بالای برجی بلند یافتند که رو به خورشید طالع دراز کشیده بود. وقتی که برای اولین بار لب به سخن گشود به غوکانی که در سرای پدربزرگش بانگ برآورده بودند فرمان داد تا خاموش شوند و می‌گویند که از آن پس در آن‌جا دیگر هیچ غوکی بانگ بر نیاورد. هنگامی که در بیشه‌ای نزدیک میل چهارم در جادهٔ کامپانیا طعام می‌خورد، ناگاه عقابی نان از دستش ربود و پس از اوج‌گیری ناگهان بازگشت و به‌آرامی به زیر آمد و نان را به او بازگرداند. پس از وقف معبد کاپیتولینوس، کوینتوس کاتولوس* دو شب پیاپی خواب دید. شب نخست به خواب دید که یوپیتر مِهین و بهین، بدان هنگام که جوانانی چند بر گرد محراب او بازی می‌کردند، یکی از ایشان را کنار کشید و مهر جمهور را که به دست خویش داشت در چین توگایش نهاد؛ و شب بعد همان پسر را در دامن یوپیتر کاپیتولینوس به خواب دید و وقتی فرمان داد که پسر را به زیر آورند زینهار خدا مانع آن گشت چون پسر باید از بهر سعادت کشور پرورده می‌شد. و روز بعد کاتالوس به آوگوستوس برخورد که تا آن زمان بر او ناشناخته بود و با نگاهی شگفت‌زده به شباهت عجیب او به پسری که در خواب دیده بود پی برد. دیگران حکایتی دیگرگونه از خواب نخست کاتولوس به‌دست می‌دهند از این قرار که وقتی شماری از جوانان والاتبار از یوپیتر نگاهبانی خواستند، او به یکی از میان ایشان اشاره کرد که می‌بایست برای همهٔ آرزوهاشان به او تکیه کنند و پس از سودن انگشتانش بر لبان جوان آن‌ها را بر لبان خویش نهاد. مارکوس کیکرو هنگام رفتن از پی قیصر یولیوس به کاپیتولینوس از قضا با دوستان خویش از خواب دوشینه سخن گفت: پسری با هیئتی شکوهمند با زنجیری زرین از آسمان فرود آورده شد. برای آرمیدن نزدیک دروازه‌های معبد کاپیتولینوس آمد و یوپیتر تازیانه‌ای در دستانش نهاد.

کیکرو همان‌دم آوگوستوس را دید که تقریباً بر همهٔ آن جمع ناشناخته بود و دایی مادرش قیصر او را به مراسم فراخوانده بود، و اعلام کرد که این همان پسری است که در خواب دیده بوده است.

هنگامی که آوگوستوس توگای مردان به تن کرد ردای تریج‌پهنش از میان چاک خورد و روی پایش افتاد. عده‌ای این را چنان تعبیر کردند که طبقه‌ای که این جامه نشانه‌اش بود روزی تابع او خواهد گشت. آنگاه که سپاهیان خدایگان یولیوس برای مهیاکردن لشکرگاه درختان جنگل را می‌بریدند و درخت نخلی در آن‌جا یافته شد، یولیوس فرمان داد که این درخت را به نشانهٔ فال خجستهٔ پیروزی نگاه دارند. از آن درخت بی‌درنگ نهالی جوانه زد و در روزی چند چنان برومند گشت که نه‌فقط به بالا با درخت مادر برابر شد بلکه حتی بر آن سایه افکند و از آشیانه‌های کبوتران پر شد، گرچه معمولاً این‌گونه پرنده از برگ‌های سخت و نوک‌تیز این درخت دوری می‌جوید. می‌گویند که قیصر سخت تحت تأثیر این رویداد شگرف جانشینی جز نوهٔ خواهرش را آرزو نکرد. آوگوستوس پس از بازگشت به آپولونیا به همراه آگریپا به کارگاه تئوگنس طالع‌بین شد. وقتی که طالع‌بین آینده‌ای باشکوه و کمابیش باورنکردنی برای آگریپا پیش‌بینی کرد، که اول کسی بود که دربارهٔ تقدیر پرسش کرده بود، آوگوستوس به‌سبب ترس یا شرم از این‌که مبادا در بزرگی به‌پای آگریپا نرسد زادگاه خویش را بر او آشکار نکرد. اما پس از آنکه طالع‌بین او را مجاب کرد آرام‌آرام و ناخواسته از زادگاه خویش با او سخن گفت. تئوگنس ناگهان از جا جست و بدو احترام کرد. چندی بعد آوگوستوس چنان به تقدیر ایمان آورد که طالعش را بر مردم آشکار کرد و فرمان داد تا سکهٔ نقره‌ای با نقش ستارهٔ جُدی که در آن برج به‌دنیا آمده بود ضرب کنند.

[۹۵] آنگاه که پس از مرگ قیصر از آپولونیا بازگشت و به شهر درآمد، گرچه آسمان صاف و آرام بود، ناگهان دایره‌ای چون رنگین‌کمان بر گرد خورشید پدیدار گشت و آذرخش بر آرامگاه یولیا دختر قیصر فرود آمد. در نخستین دورهٔ کنسولی وقتی آوگوستوس تفأل زد دوازده کرکس پدیدار

گشتند، چنان‌که بر رومولوس* پدیدار گشته بودند، و آن‌گاه که قربانیان را ذبح کرد در اندرون هرکدام‌شان دو جگر یافت شد؛ همهٔ آنان که در این کار خبره بودند آن را نشانهٔ آینده‌ای تابناک و باشکوه تعبیر کردند.

[۹۶] حتی پیشاپیش نتیجهٔ همهٔ جنگ‌هایش را حس می‌کرد. هنگامی که سپاه هیئت حاکمهٔ سه‌نفری به بونونیا عقب‌نشینی کرد، عقابی که بر بالای خیمهٔ او آشیانه کرده بود بر دو زاغ که از دو سو به او حمله کردند هجوم برد و آن‌ها را به زمین انداخت. از این واقعه همهٔ سپاه چنین نتیجه گرفتند که نزاعی این گونه میان همکاران در هیئت حاکمهٔ سه‌نفری درخواهد گرفت و درواقع نیز چنین شد. در سفر آوگوستوس به فیلیپی یکی از اهالی تسالی به او گفت قدرت خدایگان یولیوس که به هنگامی که تنها در کوره‌راهی راه می‌سپرد بر او ظاهر گشته بود پیروزی او را تضمین خواهد کرد. هنگامی که نیازکردن یک قربانی نزدیک پروسیا چاره‌ساز نگشت و آوگوستوس فرمان داد که قربانیان بیش‌تری تقدیم شود، دشمن ناگهان بر آنان تاخت و همهٔ اشیای مقدس را به غنیمت گرفت. کاهنان همزبان شدند که خطرات و شکست‌هایی که برای قربانی‌کننده پیش‌بینی شده بود همه بر سر کسانی که اندرونهٔ قربانی را برداشته‌اند فرود خواهد آمد و این درست همان چیزی بود که رخ داد. روز پیش از نبرد دریایی نزدیک سیسیل، در ساحل قدم می‌زد که ناگاه ماهیی از آب بیرون جست و در پای او افتاد. در آکتیوم، آن‌گاه که قصد داشت وارد کارزار شود، الاغی دید که مردی بر آن سوار بود. نام مرد اثوتوخوس و نام الاغ نیکون* بود. پس از پیروزی تندیس‌های مفرغی هردو را در معبدی نهاد که بر جای لشکرگاهش بنا کرده بود.

[۹۷] مرگش، که اکنون از آن حکایت خواهم کرد، و خدا شدنش را نشانه‌های آشکار از پیش نمایان ساخته بود. هنگام برگزاری آیین‌هایی* به مناسبت پایان دورهٔ پنج‌ساله در میدان مارس که جمعیتی انبوه حاضر بودند، عقابی چند بار بالای سر او چرخ زد و سپس به معبدی در آن نزدیکی پرواز کرد و بر حرف نخست کلمهٔ «آگریپا» فرود آمد. به مشاهدهٔ آن به همکارش تیبریوس فرمان داد تا مراسم سوگند را که برای عهده‌دارشدن دورهٔ پنج‌سالهٔ

بعدی رسم بود اعلام کند. چون خودش، گرچه لوح‌هایی نوشته و آماده کرده بود، مایل نبود کاری را آغاز کند که خودش به انجام نمی‌رساند. همان‌وقت آذرخش بر حرف اول نامش بر کتیبهٔ پای تندیس فرود آمد. معنایش را چنین تعبیر کردند که فقط صد روز دیگر زنده خواهد بود چون معنای حرف 'C' چنین بود و او در شمار خدایان قرار خواهد گرفت، چون آن‌چه از کلمهٔ «کایسار» باقی می‌ماند، یعنی «ایسار» در زبان اتروسکی به معنای «خدا» است.

پس از آن وقتی برآن شد تا تیبریوس را به ایلیریا بفرستد و خود تا بِنوِنتوم * او را همراهی کند، شماری از مردم به دادخواهی نزد او آمدند و او از رفتن بازماند اما به بانگ بلند گفت هیچ کاری مانع عزیمت من از روم نخواهد گشت و مردم این سخن را نشانهٔ مرگ او پنداشتند. چون وقتی سفر آغاز کرد تا آستورا پیش رفت و سپس برخلاف شیوهٔ معمولش پیش از برآمدن آفتاب راهی دریا شد چون باد موافق می‌وزید؛ و در این راه از بیماری از پا درآمد که با اسهال آغاز شد. [۹۸] پس از سفر در امتداد ساحل کامپانی و نزدیک جزایر منطقه چهار روز در خوری نزدیک کاپری گذراند و دلش هوای آسودن و مصاحبت یاران کرد. از قضا وقتی سوار بر کشتی از خلیج پوتئولی می‌گذشت مسافران و ملوانان یک کشتی، که تازه از اسکندریه رسیده بود، که جامهٔ سیاه بر تن و تاج بر سر داشتند و کندر نیاز کرده بودند زبان به ستایش او گشودند و گفتند که به شکرانهٔ وجود وی است که در امنیت زندگی و سفر می‌کنند و از آزادی و بخت بیدار برخوردارند. آوگوستوس سخت شادمان از این رویداد چهارصد سکهٔ زر میان همراهانش تقسیم کرد و از هریک از ایشان به سوگند عهد گرفت که پول را فقط برای خرید کالا در اسکندریه مصرف کنند. و در روزهای بعد توگاها و رداهای یونانی و هدایای دیگر به آنان بخشید و قانونی پیشنهاد کرد که رومیان لباس و زبان یونانیان را اقتباس کنند و یونانیان جامه و زبان رومیان را. آوگوستوس تماشاگر مشتاق نمایش سنتی بود* که هنوز شمار فراوانی از بازیگرانش در کاپری زندگی می‌کردند. حتی ضیافتی برای آنان ترتیب داد و خود در آن حضور یافت و به آنان اجازه داد و حتی از آنان

درخواست کرد که لودگی کنند و برای به‌چنگ‌آوردن سیب و شیرینی و هر چیزی که به طرف آن‌ها پرتاب می‌کرد بجنگند. درواقع به هرگونه که می‌توانست خود را سرگرم کرد.

بخشی از جزیرهٔ کاپری را شهر بیکارگان نامید، به‌سبب بیکارگی کسانی از همراهانش که به آن‌جا پناه برده بودند. اما مردی از اهالی ماسگابا را که بسیار دوستش داشت "کتیستس"* نام نهاد چنان‌که گویی بنیان‌گذار جزیره است. این ماسگابا سال پیش مرده بود و آوگوستوس که از اتاقش به بیرون نگاه می‌کرد دید که جماعتی از مردم مشعل به‌دست بر گرد گور او جمع شده‌اند* و در حال بیتی سرود که آن را به صدای بلند خواند:

گور بنیان‌گذار را در میان شعله‌ها می‌بینم.

و رو کرد به تراسولوس، دوست تیبریوس، که روبه‌روی او نشسته بود و خبر از چیزی نداشت و از او پرسید که گمان می‌کنی سرایندهٔ شعر کدام شاعر است. وقتی تراسولوس در پاسخ درنگ کرد آوگوستوس بیت دیگری افزود:

آیا ماسگابا را می‌بینی که به افتخارش مشعل برافروخته‌اند؟

و نظر او را دربارهٔ این بیت جویا شد. وقتی تراسولوس پاسخ داد که سرایندهٔ شعر هرکه باشد شعر بسیار خوبی است، آوگوستوس خندید و بسیار شوخی کرد. چندی بعد به ناپل سفر کرد، گرچه دستگاه هاضمه‌اش به‌سبب عود چندبارهٔ بیماری دچار ضعف گشته بود. با این همه مسابقات ورزشی پنج‌سالانه را که به افتخار او برگزار شده بود تماشا کرد و سپس به همراه تیبریوس راهی شد. اما در راه بازگشت حالش بدتر شد و سرانجام در نولا به بستر افتاد و به‌دنبال تیبریوس فرستاد و مدتی طولانی با او خلوت کرد. پس از آن دیگر توان آن نداشت که به هیچ موضوع مهمی بیندیشد.

[۹۹] در واپسین روز عمر گاه و بیگاه می‌پرسید که آیا از بهر او غوغا در کوی و برزن افتاده است. آبگینه‌ای خواست و فرمود تا مویش را شانه کنند و

رخسار پژمرده‌اش را بیارایند. سپس وقتی که دوستانش که آنان را به نزد خویش خوانده بود وارد شدند از ایشان پرسید: «آیا می‌پندارید که نقش خویش را در کمدی زندگی خوب بازی کرده‌ام؟» و به دنبالش این دو بیت را برخواند:

چون نمایش این‌سان خوب بوده است، دستان برهم زنید
و ما را با هلهله از صحنه بیرون کنید.*

سپس همگان را بیرون فرستاد و ناگهان درحالی‌که از مردمی که از روم آمده بودند از بیماری دختر دروسوس پرس‌وجو می‌کرد همزمان که لیویا را می‌بوسید پس از گفتن این کلمات چشم از جهان فروبست: «به یاد پیوندمان زندگی کن، بدرود.» بدین‌گونه سعادتمند بود که به مرگی آسوده مرد، مرگی که همیشه آرزویش را داشت. چون هرگاه می‌شنید که کسی ناگهان و بی‌درد مرده است دعا می‌کرد که خود و عزیزانش نیز به "مرگ آسان"* بمیرند ــ و این عبارتی بود که خود به کار می‌برد. پیش از مرگ فقط یک بار دچار هذیان شد. آن‌گاه که ناگهان هراسید و نالید که چهل مرد دارند او را می‌برند. و این نیز درواقع نوعی پیش‌آگاهی بود تا نشانهٔ هذیان، چه این چهل مرد دقیقاً شمار نگهبانان امپراتور بود که جنازهٔ او را تشییع کردند. [۱۰۰] در همان بستری مرد که پدرش اکتاویوس در زمان کنسولی دو سکستوس، پومپیوس و آپولیوس، مرده بود، در نهمین ساعت چهاردهمین روز پیش از اول سپتامبر*، و در وقت مرگ سی و پنج‌روز از هفتاد و شش سال کم داشت.

صاحب‌منصبانی از شهرها و مستعمرات جنازهٔ او را شبانه، چون فصل گرما بود، از نولا تا بوویلای* بردند. در میانهٔ راه جنازه را در تالار دادرسی یا بزرگ‌ترین معبد هر شهر می‌نهادند. از بوویلای افرادی از طبقهٔ شهسواران او را تا روم بردند و در دهلیز خانه‌اش گذاشتند. سناتورها برای نشان‌دادن وفادرای خویش در تدارک هرچه باشکوه‌تر تشییع جنازه و بزرگداشت او سخت رقابت کردند و در ضمن پیشنهادهای گوناگون عده‌ای گفتند که جمعیت تشییع کننده باید از دروازهٔ پیروزی بگذرند و نشان پیروزی را از

مجلس سنا بیاورند و در پیشاپیش جمعیت قرار دهند و مرثیهٔ گور را پسران و دختران شارمندان برجسته بخوانند. دیگران پیشنهاد کردند که در روز تشییع جنازه مردم انگشتر طلای خود را در آورند و به جایش انگشتر آهنی به‌دست کنند و عده‌ای توصیه کردند که کاهنان انجمن‌های اصلی پس از سوزاندن جنازه استخوان‌هایش را جمع کنند.* حتی کسی پیشنهاد کرد که نام ماه آگوست را بر ماه سپتامبر بگذارند چون آوگوستوس در این یک به دنیا آمده بود و در آن یک درگذشته بود. دیگری پیشنهاد کرد که تمام دورهٔ زندگی او از روز تولد تا روز مرگ را عصر آوگوستوس بنامند و در اسناد نیز چنین آورده شود. اما سرانجام تصمیم بر این گرفته شد که در احترام به او حد میانه را نگاه دارند. در ستایش او دو کس مرثیه خواندند، یکی تیبریوس در برابر معبد خدایگان یولیوس و دیگری دروسوس، پسر تیبریوس، در برابر صفهٔ قدیم سخنگویان. سپس جنازه را سناتورها بر دوش خود به میدان مارس بردند و در آن‌جا آن را سوزاندند. حتی یک پرایتور سابق سوگند خورد که پس از سوزاندن جسد روح آوگوستوس را دیده که به آسمان پرکشید. خاکستر او را رهبران طبقهٔ شهسواران با رداهای بی‌کمربند و با پای برهنه گرد آوردند و در آرامگاه قرار دادند. این بنای یادبود را خود او در میانهٔ جادهٔ فلامینی به ساحل تیبر در ششمین دورهٔ کنسولی‌اش ساخته بود و بر گرد آن درختان کاشته و پیاده‌روها کشیده بود تا تفرج‌گاه مردم شود.

[۱۰۱] در دورهٔ کنسولی لوکیوس پلانکوس و گایوس سیلیوس، یک سال و چهار ماه پیش از مرگش، سه روز پیش از پنجم آوریل* وصیتی در دو مجلد نوشته بود یکی به خط خویش و دیگری به خط بردگان آزادشده‌اش، پولوبیوس و هیلاریو، و آن را نزد دوشیزگان وستا سپرده بود. اکنون دوشیزگان وصیت‌نامه را پیش آوردند همراه با سه طومار که به همان شکل مهروموم شده بود. همهٔ این‌ها را در سنا گشودند و با صدای بلند خواندند. وارثان اصلی خویش را تیبریوس و لیویا قرار داده بود که سهم اولی نصف به‌اضافهٔ یک‌ششم و سهم دومی یک‌سوم دارایی او بود. نیز از آنان خواسته بود که نام

او را بر خود نهند. وارثان درجه دومش* دروسوس، پسر تیبریوس، بود که یک‌سوم ارث می‌برد و گرمانیکوس و سه پسرش که بازماندهٔ دارایی‌اش به ایشان می‌رسید. در درجهٔ سوم ارث به خویشاوندان و دوستان فراوانش می‌رسید. برای مردم روم چهل میلیون سسترس برجا نهاد، برای قبایل* سه میلیون و پانصدهزار، برای نگهبانان امپراتور هرکدام هزار سسترس، برای سربازان هنگ شهر پانصد و برای لژیونرها سیصد سسترس. فرمان داده بود که این پول را بلافاصله پس از مرگش بپردازند چون آن را آماده در خزانه گذاشته بود. برای دیگر مردمان میراث‌های مختلفی برجا گذاشت که به برخی از آنان بیست هزار سسترس می‌رسید و موعد پرداخت آن را تا یک سال معین کرده بود و دلیل تأخیر این بود که دارایی‌اش محدود است و حتی به وارثانش بیش از صدوپنجاه میلیون سسترس نمی‌رسد. گرچه در سال‌های آخر عمر هزار و چهارصد میلیون به موجب وصایای دوستانش به‌دست آورد، تقریباً همگی را همراه با املاک دو پدرش* و میراث*های دیگرش در راه رفاه کشور صرف کرده بود. فرمان داده بود که در صورت مرگ یولیاها، دختر و نوه‌اش، آن‌ها را در گور او به خاک سپارند. و اما آن سه طومار، در یکی فرمان‌هایی دربارهٔ تشییع جنازه‌اش داده بود، در دومی فهرستی از کارهای بزرگش که دوست داشت بر لوح مفرغی حک شود و در جلو آرامگاهش* نهاده شود، و در سومی شرحی از وضعیت امپراتوری، تعداد سربازانی که در هر ناحیه به خدمت مشغولند و میزان پول در خزانه، حساب‌های ولایات و مالیات معوقه داده بود. و به این‌ها نام بردگان آزادشده و بردگانی را که باید جزئیات از ایشان خواسته می‌شد افزوده بود.

تیبریوس

[۱] خاستگاه شاخهٔ پاتریسین خاندان کلاودیوس ــ چه این خاندان یک شاخهٔ پلبی نیز داشت که از حیث قدرت یا منزلت کم از آن یک نبود ــ رگیلی* بود، از شهرهای محل سکونت سابین‌ها. این خاندان از آن‌جا به همراه گروه بزرگی از وابستگانش اندکی پس از بنای روم به این شهر کوچید، به تحریک تیتوس تاتیوس، شریک رومولوس در قدرت ــ یا بنا بر منبعی موثق‌تر به تحریک آتا کلاودیوس رئیس خاندان ــ در حدود شش سال پس از بیرون‌راندن پادشاهان*. اینان که در ردهٔ پاتریسین‌ها پذیرفته شدند برای وابستگان خویش زمین‌هایی آن سوی رود آینو و قطعه زمینی برای دفن مردگان‌شان در پای تپهٔ کاپیتولینوس از دولت ستاندند. در سالیان بعد بیست و هشت مقام کنسولی، پنج مقام دیکتاتوری، هفت مقام سنسوری به‌دست آوردند و شش آیین پیروزی و دو مراسم استقبال به‌پا داشتند. گرچه این خاندان به‌نام‌های کوچک و خانوادگی گوناگون شناخته می‌شدند، پس از آن‌که دوکس به نام لوکیوس، یکی به دزدی و دیگری به آدم‌کشی محکوم شد، بر آن شدند تا دیگر نام لوکیوس بر خود ننهند. اما بر نام خانوادگی خویش نام نرون را افزودند که به زبان سابین‌ها به معنی دلیر و نیرومند است.

[۲] بسیاری از اعضای خاندان کلاودیوس به انجام خدمات برجستهٔ

فراوان ــ و نیز زیان‌رساندن ــ به کشور شهره بودند. در این‌جا فقط به مهم‌ترین‌شان اشاره می‌کنیم: آپیوس کایکوس* با برشمردن زیان‌های هم‌پیمانی با شاه پیروس قوم را از اتحاد با او برحذر داشت. کلاودیوس کائودکس* نخستین کسی بود که کشتی‌ها را از تنگه عبور داد و کارتاژیان را از سیسیل راند. در آن هنگام که هاسدروبال با سپاهی گران از اسپانیا آمد تیبریوس نرون پیش از پیوستن او به برادرش هانیبال* راه بر او بست. در میان اینان کسی چون کلاودیوس رگیلیانوس نیز بود که وقتی عضو شورای ده‌نفری قانون‌گذاری بود کوشید تا دختری آزاده را برای کامجویی بردهٔ خویش سازد.* این یکی دیگر از علل جدایی پلب‌ها از پاتریسین‌ها بود. کلاودیوس روسوس* تندیس خویش را با تاجی بر سردر فوروم آپیوس* برپا داشت و برآن شد تا به کمک پیروانش سراسر ایتالیا را زیر فرمان خویش آورد. کلاودیوس پولکر* آنگاه که در سیسیل فال می‌زد و مرغان دانه نخوردند شگون‌ها را خوار شمرد و مرغان را به دریا افکند و گفت اگر دانه نمی‌خورند پس باید آب بخورند، و نبرد دریایی خویش را آغاز کرد. چون شکست خورد و از سنا فرمان یافت که شخصی را به دیکتاتوری منصوب کند قاصد خویش، گلوکیاس، را نامزد کرد و بدین‌سان در این وضع خطرناک کشور را به سخره گرفت.*

در میان زنان این خانواده نیز نمونه‌های نیک و بد یافت می‌شد، چه این خانواده شاید هم کلاودیا را از آن خود بداند که آنگاه که کشتی حامل اشیای مقدسِ مادر خدایان ایدایی* در تیبر به گل نشست به صدای بلند چنین دعا کرد که «اگر پاکدامنم در پی من بیا»، کشتی را از گدار بیرون کشید؛ و هم آن کلاودیای دیگر* را که مردم به جرم خیانتی بی‌سابقه برای یک زن دادگاهی‌اش کردند چون وقتی ارابه‌اش به‌سبب انبوهی جمعیت متوقف شد آشکارا آرزو کرد که «کاش برادرم پولکر زنده می‌شد تا باز ناوگان دیگری از دست دهد و از جمعیت روم بکاهد.» در واقع همگان می‌دانند که، به‌جز پوبلیوس کلودیوس که به قصد فرستادن کیکرو به تبعید فرزندخواندهٔ مردی

شد که نه‌فقط از خانوادهٔ پلب‌ها بلکه از خودش جوان‌تر بود*، خاندان کلاودیوس همگی همیشه در شمار پاتریسین‌ها و مدافعان پابرجای قدرت و جایگاه آن‌ها بودند. درحقیقت نخوت اینان و تحقیرشان در حق پلب‌ها چندان بود که حتی آن‌گاه که مردم کسی از این خاندان را به اتهام قتل محاکمه می‌کردند نه جامهٔ سوگ بر تن می‌کردند و نه تقاضای بخشش می‌کردند. تنی چند از آنان در مشاجره یا نزاعی حتی تریبون‌های خلق را کتک زدند. همچنین یکی از ایشان، که از دوشیزگان وستا بود، در آن هنگام که برادرش بی‌اجازهٔ مردم آیین پیروزی به‌پا داشت به ارابهٔ او جست و همهٔ راه را به‌همراه او تا کاپیتولینوس رفت تا هیچ‌یک از تریبون‌ها نتواند قانوناً اقدام او را وتو کند یا او را بازدارد.*

[۳] تیبریوس کایسار از چنین تباری بود ــ و درواقع از هر دو سو، چه خانوادهٔ پدرش زادگان تیبریوس نرون بودند و خانوادهٔ مادرش از اعقاب آپیوس پولکر، هردو پسران آپیوس کایکوس. او نیز عضو لیویوس‌ها بود، چه نیای مادرش فرزندخواندهٔ آن خاندان شده بود. گرچه اینان عضو پلب‌ها بودند چهره‌ای چنان درخشان از خود نشان دادند که هشت مقام کنسولی، دو منصب سنسوری، سه آیین پیروزی و حتی یک مقام دیکتاتوری و منصب نمایندهٔ امپراتور نصیب‌شان گشته بود. این خانواده به بسیاری مردان والا می‌بالید اما برجسته‌ترین‌شان سالیناتور و دروسی بودند. سالیناتور در دورهٔ سنسوری همهٔ قبایل را به سست‌عهدی متهم می‌کرد چون با این‌که پس از نخستین دورهٔ کنسولی به اتهامات بسیاری محکومش کردند باز او را به مقام سنسوری و برای بار دوم به مقام کنسولی برداشتند.* دروسوس آن‌گاه که در نبردی درائوسوس سپهسالار دشمن را کشت برای خود و زادگانش نام تازه‌ای برگزید. حتی گفته می‌شود که همو بود که در مقام پرایتور ولایت گل طلاهایی را که از دیرباز در محاصرهٔ کاپیتولینوس به سنون‌ها داده شده بود با خود آورد ــ به‌رغم این داستان که گفته می‌شد کامیلوس طلاها را از ایشان به‌زور گرفته است. به نوه‌اش به‌سبب جنگ‌های درخشانش با گراچی‌ها لقب

«حامی سنا» داده شده بود. پسر این مرد در فتنه‌ای مشابه به دست دشمنانش کشته شد.

[۴] نرون، پدر تیبریوس، در دورهٔ زمامداری قیصر یولیوس مقام کوایستوری داشت و در مقام فرماندهی ناوگان در جنگ اسکندریه سهمی بسزا در پیروزی داشت. از همین رو به مقام پونتیفکس منصوب شد و جای پوبلیوس اسکیپیو را گرفت و برای برپایی مستعمرات در گل، از جمله مستعمراتی در ناربو و آرلاته* به آن سرزمین گسیل شد. با این همه پس از کشته‌شدن قیصر که همهٔ دیگر اعضای سنا از بیم خشم عوام مایل بودند که موضوع را به‌دست فراموشی بسپارند وی پیشنهاد دادن پاداش به قاتلان آن ستمگر را مطرح کرد. بعدها وقتی دورهٔ پرایتوری‌اش داشت به‌سر می‌آمد و در پایان سال میان اعضای هیئت حاکمهٔ سه‌نفری اختلاف افتاد، نشان‌های این منصب را پس از پایان دوره نیز پیش خود نگه داشت و به‌دنبال لوکیوس آنتونیوس کنسول، برادر آنتونیوس عضو هیئت حاکمهٔ سه‌نفری، راهی پروسیا شد. فقط او همچنان وفادار ماند و آنگاه که همهٔ دیگر سپاهیان جبههٔ او تسلیم شدند نخست به پراینسته سپس به ناپل و سرانجام پس از آنکه بیهوده کوشید تا با دادن وعدهٔ آزادی به بردگان آنان را به سپاه فراخواند به سیسیل گریخت. اما آزرده از این‌که سکستوس پومپیوس بی‌درنگ او را به حضور نپذیرفته و اجازهٔ استفاده از فاسکس به وی داده نشده نزد مارکوس آنتونیوس در آخائیا رفت. اندکی بعد که همهٔ طرف‌های جنگ آشتی برقرار کردند به همراه وی به روم بازگشت. در روم همسر خویش لیویا دروسیلا را بنا به درخواست آوگوستوس تسلیم وی کرد، گرچه همسرش در آن هنگام باردار بود و پیش از آن نیز پسری برایش آورده بود. چند روز بعد هم مرد. از او دو فرزند به‌جا ماند، تیبریوس نرون و دروسوس نرون.

[۵] عده‌ای بر این گمانند که تیبریوس در فوندی به‌دنیا آمد و گمان‌شان بر این استدلال سست استوار است که مادربزرگ مادریش اهل آن‌جا بود، و دیگر این‌که اندکی پس از تولد او به فرمان سنا تمثال بخت نیک در آن شهر

برپا شد. اما همان‌گونه که منابع معتبر فراوان ادعا می‌کنند تیبریوس در روم زاده شد بر فراز تپهٔ پالاتینوس، در شانزدهمین روز پیش از اول دسامبر*، در هنگامهٔ جنگ فیلیپی آن‌گاه که مارکوس آیمیلیوس لپیدوس (برای بار دوم) و لوکیوس موناتیوس پلانکوس کنسول بودند. از آن‌که در وقایع نامه‌ها و گزارش‌های دولتی چنین آمده است. با این همه هستند کسانی که می‌نویسند او سال پیش از آن به‌دنیا آمد، در دورهٔ کنسولی هیرتیوس و پانسا، و باز دیگرانی برآنند که سال پس از آن به‌دنیا آمد، در سالی که سرویلیوس ایساثوریکوس و لوکیوس آنتونیوس کنسول بودند.

[۶] دوران نوزادی و خردسالی‌اش در بدبختی و پریشانی گذشت، چه در گریختن‌های پدر و مادرش به هرکجاکه بود همراه‌شان بود. یک‌بار در ناپل که هر دم انتظار حملهٔ دشمن می‌رفت کوشیدند پنهانی سوار کشتی شوند و دوبار چیزی نمانده بود که با گریه‌اش آنان را لو دهد، یک بار که او را از پستان دایه‌اش جدا کردند و دیگربار زمانی که مردمی که می‌کوشیدند زنان بیچاره را در مصیبت‌شان یاری کنند ناگهان از آغوش مادر جدا شد. خانواده‌اش او را با خود به سرتاسر سیسیل و یونان کشاندند و برای مراقبت به دست اسپارتی‌ها سپردند که تحت حمایت خاندان کلاودیوس بودند. در سفر شبانه به هنگام عبور از جنگل به‌سختی جان به‌در برد، چه ناگهان آتشی در جنگل افتاد و جماعت را در میان گرفت چندان که موی و جامهٔ لیویا سوخت. هدیه‌هایی که در سیسیل از پومپیا، خواهر سکستوس پومپیوس، گرفت، یک ردا، یک گل‌سینه، و یک طلسم زرین، شاید حتی امروز نیز در بایای باشد. در بازگشت به روم مارکوس گالیوس سناتور در وصیت‌نامه‌اش او را فرزندخواندهٔ خویش خواند. میراث او را پذیرفت اما چندی بعد نام خویش بگرداند از آن‌که پی برد که گالیوس در شمار دشمنان آوگوستوس بوده است.

نه‌ساله که بود بر بالای صفه در ستایش پدر در گذشته‌اش خطابه خواند. بعدها در نوجوانی سوار بر اسبِ دنباله‌رو چپ آوگوستوس را در جشن پیروزی بر آکتیوم همراهی کرد، اسب دست‌راستی را مارکلوس پسر اکتاویا

می‌راند. جشنوارهٔ شهر زیرنظر او برگزار شد و او در بازی‌های سیرک شرکت کرد و در بازی تروا رهبر گروه پسران جوان بود.

[۷] رویدادهای مهم دوران نوجوانی‌اش، پس از آنکه توگای مردان به‌تن کرد، و آن بخش از زندگی‌اش تا پیش از آغاز زمامداری چنین است. در زمان‌ها و مکان‌های مختلف به یاد پدرش و پدربزرگش دروسوس نبردهای گلادیاتوری به‌پا داشت، نخست در فوروم و سپس در آمفی‌تئاتر و حتی چند گلادیاتور را که بازنشسته شده بودند با پرداخت یکصدهزار سسترس به هرکدام دوباره به کار فرا خواند. بازی‌های دیگری نیز برپا داشت، هرچند خود به تماشای آن‌ها ننشست.* همهٔ این‌ها به شکرانهٔ پول مادر و پدر ناتنی‌اش باشکوه تمام برگزار شد.

با آگریپینا، دختر مارکوس آگریپا و خواهرزادهٔ کایکیلیوس آتیکوس*، همان‌که کیکرو نامه‌هایی خطاب به او نوشته بود، ازدواج کرد. از او صاحب پسری به‌نام دروسوس شد اما گرچه سخت دلبستهٔ آگریپینا بود که درواقع دوباره از او باردار بود ناچار شد از او جدا شود تا راه برای ازدواجش با یولیا، دختر آوگوستوس، هموار شود. این کار سخت او را آزرد چه آگریپینا را با دل و جان دوست می‌داشت و از رفتار یولیا ناخرسند بود چون دریافته بود که این یک حتی آنگاه که شوی سابقش زنده بود، چنان‌که همه می‌دانند، نیز دلبستهٔ او بود. از طلاق‌دادن آگریپینا سخت پشیمان گشت و یک‌بار که اتفاقی به او برخورد در پی‌اش رفت، با چشمان پراشک و دلی پراندوه چندان که مراقب بودند که دیگر هرگز چشمش بدو نیفتد. زندگی‌اش با یولیا در آغاز آرام و خوشبخت بود اما دیری برنیامد که مهرشان به سردی گرایید و آنگاه که فرزندشان، که یگانه رشتهٔ پیوندشان بود از دنیا رفت (که در آکوئیایی زاده شد و در نوزادی مرد) چنان رشتهٔ الفت‌شان گسست که جدا از هم زندگی می‌کردند. برادرش دروسوس در گرمانیا کشته شد و خود او جنازه را در تمام راه تا روم همراهی کرد و پیشاپیش آن تمام راه را پیاده طی کرد.

[۸] در آغاز کارهای دیوانی وکالت شاه آرخلائوس و مردم تراکیا و تسالی

را برعهده گرفت که آوگوستوس در مسند قضا هریک از آنان را به اتهامی متفاوت محاکمه می‌کرد. در دفاع از مردم لائودیکیا، تیاتیرا و خیوس که از زمین‌لرزهٔ هولناکی آسیب فراوان دیده بودند و درخواست کمک داشتند خطابه‌ای در سنا ایراد کرد. فانیوس کاپیپو را که به همراه وارو و مورنا بر ضد آوگوستوس توطئه کرده بودند به اتهام خیانت به دادگاه کشاند و محکوم‌شان کرد. همزمان عهده‌دار دو مسند دیوانی بود، یکی تأمین غله که در آن هنگام بسیار کمیاب شده بود، دیگری تحقیق دربارهٔ زندان‌های بردگان در سراسر ایتالیا. والیان این مناطق بدنام بودند زیرا گفته می‌شد که مسافران و نیز کسانی را که از بیم اجبار به خدمت در سپاه سعی در پنهان‌شدن داشتند می‌گرفتند و به بند می‌کشیدند.

[۹] نخستین منصب لشکری‌اش مقام تریبونی در کانتابریا بود. سپس سپاهی را به سمت شرق رهبری کرد و پادشاهی ارمنستان را به تیگرانس بازگرداند و در سنا تاج پادشاهی بر سر او گذاشت. همچنین بیرق‌هایی را که پارت‌ها از مارکوس کراسوس* ستانده بودند بازپس گرفت. پس از آن به‌مدت تقریباً یک سال بر گالیا کوماتا* حکومت کرد، در زمانی که حملات بربرها و خصومت میان اشراف این ولایت را سخت آشفته کرده بود. سپس به جنگ رایتی‌ها و ویندلیکی‌ها، و پس از آن پانونیایی‌ها و آنگاه ژرمن‌ها رفت. در جنگ با رایتی‌ها و ویندلیکی‌ها بر قبایل آلپ ظفر یافت و در جنگ با پانونیایی‌ها بر برئوکی* و دالماتیایی‌ها و در جنگ با گرمانیا چهل هزار اسیر گرفت که به سرزمین گل بردشان و سرزمینی را بر کرانهٔ راین به آن‌ها بخشید. به‌سبب این پیروزی‌ها مردم از او استقبال کردند و وی با گردونه* به شهر درآمد و گفته می‌شود که پیش از آن نشان‌های پیروزی به او بخشیدند ــ افتخاری که پیش از آن به کسی ارزانی نشده بود. پیش از رسیدن به سن متعارف به مناصب بزرگ دیوانی دست یافت و کمابیش بی‌وقفه به مقامات کوایستوری، پرایتوری و کنسولی نائل گشت. در فاصلهٔ اولین و دومین دورهٔ کنسولی‌اش حتی اختیارات تریبونی پنج‌ساله به وی اعطا شد.

[۱۰] در اوج این کامیابی‌ها تیبریوس جوان و تندرست ناگهان تصمیم به کناره‌جویی گرفت و تا آن‌جا که ممکن بود از زندگی اجتماعی کناره جست. نمی‌دانیم که آیا علتش نفرت او از زنش بود ــ چه نه جرئت آن داشت که او را به چیزی متهم کند یا طلاقش دهد و نه می‌توانست ادامهٔ زندگی با او را تحمل کند ــ یا این‌که به این ترتیب می‌توانست اطمینان یابد که مردم از او دلزده نمی‌شوند زیرا اگر کشور به خدمات او نیازمند می‌شد با غیبتش شأن خویش را حفظ می‌کرد و شاید حتی بر آن می‌افزود. عده‌ای را گمان بر این است که چون در این زمان فرزندان آوگوستوس* بزرگ شده بودند او به میل خویش مسند معاونت امپراتور را که مدتی دراز در اختیار داشت، به تقلید از مارکوس آگریپا که وقتی مارکوس مارکلوس منصب دیوانی یافت به متیلینه رخت کشید تا چنین بنماید که بر سر راه او نایستاده یا با حضورش او را در سایه قرار نمی‌دهد، به فرزندان آوگوستوس سپارد. این دلیلی بود که خود او بعدها اقامه کرد. در آن زمان اجازهٔ مرخصی خواست و بهانه‌اش این بود که از کارهای دیوانی خسته شده است و نیاز به استراحت دارد. حتی التماس مادرش و شکوهٔ پدر ناتنی‌اش در سنا از این‌که تیبریوس او را ترک کرده نیز نتوانست رأی او را بگرداند. درواقع وقتی آن‌ها بر قصد خود برای بازداشتن او پای فشردند چهار روز از خوردن طعام خودداری کرد. وقتی سرانجام اجازهٔ رفتن یافت زن و پسرش را در روم گذاشت و بی‌درنگ به اوستیا رفت و با هیچ‌یک از آنان که به بدرقه‌اش آمده بودند سخنی نگفت و فقط در لحظهٔ بدرود تنی چند از ایشان را بوسید.

[۱۱] از اوستیا سوار بر کشتی کرانهٔ کامپانیا را پیمود و فقط آن‌گاه که خبر بیماری آوگوستوس را شنید مدت کوتاهی توقف کرد. اما وقتی شایعه‌ای بر سر زبان‌ها افتاد که او به امید دست‌یافتن به والاترین آرزویش این دست و آن دست می‌کند به رودس رفت، با این‌که باد مخالف می‌وزید، چون هنگام بازگشت از ارمنستان که نزدیک جزیره توقف کرده بود شیفتهٔ زیبایی جزیره و هوای دل‌انگیز آن‌جا شده بود. در این‌جا به خانه‌ای کوچک در شهر و سرایی

نه‌چندان بزرگ‌تر از آن در بیرون شهر دل خوش کرد و در خلوت زیست. هرازگاهی بی‌همراهی ملازمی یا پیکی در ورزشگاه قدم می‌زد و همچون یک یونانی عادی به مردم سلام می‌کرد. یک روز صبح که عازم گردش روزانه بود ناگهان گفت که دوست دارم از همهٔ بیماران شهر عیادت کنم. همراهانش که این سخن او را به‌درستی متوجه نشدند دستور دادند همهٔ بیماران را زیر رواق عمومی گرد آورند و در آن‌جا آن‌ها را براساس نوع بیماری در گروه‌هایی به صف کردند. تیبریوس ناراحت از این رویداد تا مدتی نمی‌دانست که چه باید کرد اما سرانجام نزد یکایک آنان رفت و از ایشان، حتی از حقیرترین و ناچیزترین‌شان، پوزش خواست.

می‌گویند که فقط یک بار آشکارا از قدرت تریبونی استفاده کرد: پیوسته در مدرسه و تالار سخنرانی استادان حضور می‌یافت و یک بار که مشاجرهٔ سختی میان سوفسطاییان و مخالفان‌شان درگرفت مردی جسارت کرد و او را دشنام داد که جانب مخالفان را گرفته است. پس بی‌سروصدا به خانه‌اش بازگشت و بی‌درنگ با ملازمانش به مدرسه درآمد. جارچی مردی را که به او دشنام داده بود به محکمه خواند و تیبریوس فرمان داد تا به زندانش افکنند.

مدتی بعد خبر یافت که همسرش یولیا به هرزگی و زنا محکوم شده و به حکم آوگوستوس طلاق‌نامه‌ای به نام او صادر شده است. و با این‌که از این خبر خشنود گشت تا آن‌جا که در توان داشت به ندای وجدانش پاسخ گفت و از جانب دختر نامه‌هایی به پدر نوشت و از او درخواست که به یولیا اجازه دهد همهٔ هدیه‌های او را نگاه دارد.* وقتی دورهٔ تریبونی‌اش به‌سر آمد سرانجام اعلام کرد که علت کناره‌گیری‌اش چیزی جز اجتناب از سوءظن رقابت او با گایوس و لوکیوس نبوده است. از آن‌جا که اکنون از چنین اتهامی بری بود، چون ایشان جایگاه خویش را یافته و به مقام معاونت امپراتور دست یافته بودند، اجازه خواست به دیدار خویشانش برود چون بسیار دلتنگ آنان شده بود. اما اجازهٔ چنین کاری نیافت و حتی به او توصیه کردند که فکر دیدار خویشانش را که به خواست خود آنان را ترک گفته بود از سر به‌در کند.

[۱۲] از این رو برخلاف میلش در رودس ماند و فقط به یاری مادرش توانست منصب سفیری آوگوستوس را به‌دست آورد تا سرپوشی بر وضع حقارت‌بارش بگذارد. از آن زمان به بعد زندگی‌اش نه‌فقط در عزلت بلکه در ترس و خطر گذشت و برای اجتناب از کسانی که در طی سفرهای دریایی در آن‌جا توقف می‌کردند در جایی دور از ساحل خود را پنهان کرد. درواقع هیچ سردار یا صاحب‌منصبی مقصدش هرکجا که بود نمی‌توانست از رودس روی بگرداند. و بر این‌ها نگرانی‌های دیگری افزوده شد. چه آنگاه که تیبریوس برای دیدن پسرخوانده‌اش گایوس، که در شرق مقام فرماندهی سپاه داشت، به ساموس رفت دریافت که درنتیجهٔ تحریکات مارکوس لولیوس، دوست و معلمش، دشمن او گشته است. تیبریوس همچنین متهم بود به این که بر دست تنی چند از سرکردگان گروه‌های صدنفری تحت حمایت خویش که پس از مرخصی به لشکرگاه بازگشته بودند پیغام‌هایی پنهانی برای کسانی فرستاده است که ظاهراً حاکی از آن بود که این افراد را برای پیوستن به شورش ترغیب می‌کند. وقتی آوگوستوس او را از این موضوع آگاه کرد تیبریوس به اصرار از او خواست تا کسی را، از هر طبقه‌ای که باشد، بگمارد تا کردار و گفتار او را زیر نظر بگیرد.

[۱۳] از تمرین سواری و نظامی معمول خود دست کشید و لباس رومی‌اش را کنار نهاد و به جایش ردا و صندل یونانی پوشید. حدود دوسال را به این ترتیب سپری کرد و تحقیر و نفرت مردم از او هرروز بیش‌تر می‌شد چندان که مردم نمائوسوس* تمثال‌های او را پاره و تندیس‌هایش را نابود کردند و وقتی که در ضیافتی خصوصی نام او به میان آمد مردی آن‌جا بود که به گایوس قول داد که اگر فرمان بدهد در حال با کشتی به رودس خواهد شتافت و با سر تبعیدی بازخواهد گشت ــ چون او را به این نام خطاب می‌کردند. و حال نه از سر هراس بلکه به‌سبب بحرانی که به آن دچار گشته بود خواهش‌های خود را برای بازگشت از سرگرفت و در این راه مادرش نیز به یاری‌اش آمد. و به این ترتیب خواهش او برآورده شد، گرچه بخت نیز

یارش بود. چون آوگوستوس برآن شده بود تا در این باره هیچ تصمیمی نگیرد مگر با موافقت پسربزرگش گایوس. قضا را در این هنگام میانهٔ گایوس با مارکوس لولیوس به‌هم خورده بود و از این رو گوشش آمادهٔ شنیدن تقاضاهای پدرخوانده‌اش بود. و چنین بود که تیبریوس با اجازهٔ گایوس به روم بازگشت اما به این شرط که هیچ دخالتی در امور کشور نکند.

[۱۴] پس از قریب هشت سال دوری با امیدهای فراوان و تزلزل‌ناپذیر به آینده به روم بازگشت، امیدهایی که از آغاز جوانی درنتیجهٔ شگون‌ها و پیش‌گویی‌ها درسر پرورانده بود. چون زمانی که لیویا او را آبستن بود به فال‌های گوناگون دست یازید تا بداند که آیا فرزندش پسر خواهد بود. تخم‌مرغی را از زیر مرغ کرچی برداشت و در دستان خویش و سپس دستان ندیمه‌هایش آن را گرم کرد تا آنکه جوجه‌ای از تخم بیرون آمد با تاجی باشکوه. اسکریبونیوس طالع‌بین از کارهای گران کودک در آینده خبر داد، حتی این‌که روزی قدرت را به دست خواهد گرفت گرچه بی‌نشان شاهی (چون در این روزگار حکومت قیصرها هنوز ناشناخته بود). بعدها وقتی نخستین نبرد خویش را آغاز کرد و از مقدونیه به سوریه لشکر کشید، از قضا محراب‌هایی که لژیون‌های پیروز در فیلیپی در روزگاران پیشین وقف کرده بودند ناگهان به خودی خود آتش گرفت. و چندی بعد بر سر راهش به ایلیریکوم که از نزدیک پاتاویوم می‌گذشت به معبد گریون رفت و در آن‌جا فالی زد و چنین مقدر شد که اگر راهنمایی می‌طلبد باید تاس‌های زرینی در چشمهٔ آپونوس* بیندازد. ازقضا تاس‌هایی که انداخت بیش‌ترین شماره را نشان داد. حتی امروز نیز می‌توانید تاس‌ها را در آن چشمه ببینید. چند روز پیش از ترک رودس عقابی بر بام خانه‌اش آشیانه کرد ــ پیش از آن هرگز در رودس هیچ عقابی دیده نشده بود. و روز پیش از آنکه از اجازهٔ بازگشت خبردار شود آنگاه که مشغول عوض‌کردن پیراهنش بود جامه‌اش ناگهان آتش گرفت. نیز در همین ایام بود که به نیروی خاص تراسولوس طالع‌بین پی برد که چون کشتی‌ای را دید اعلام کرد که مژده‌هایی در راه است. و این زمانی رخ

داد که این دو با هم در کنار ساحل راه می‌رفتند، درست همان دم که تیبریوس برآن شده بود تا تراسولوس را به دریا افکند، چون از آن‌جا که اوضاع برخلاف پیش‌گویی‌های او درآمده بود گمان برد که شیادی است و خود شتاب‌زده به او اعتماد کرده است.

[۱۵] در بازگشت به روم بی‌درنگ پسرش دروسوس را وارد دستگاه دیوانی کرد اما از خانهٔ قدیمی پومپیوس در کارینای به باغ‌های مایکناس در اسکویلینوس* رخت کشید و یکسره عزلت گزید و فقط به امور خود پرداخت و هیچ مسئولیتی برعهده نگرفت. اما وقتی گایوس و لوکیوس ظرف سه‌سال یکی پس از دیگری مردند آوگوستوس او و مارکوس آگریپا* را فرزندخواندهٔ خویش خواند، گرچه خود او پیش از آن باید گرمانیکوس، پسر برادرش، را به فرزندی می‌پذیرفت. و پس از این کار هیچ‌یک از وظایف یک رئیس خانواده را انجام نداد و همهٔ اختیاراتش را وانهاد. چون نه می‌توانست چیزی به کسی هدیه دهد، نه برده‌ای را از بند آزاد کند و نه میراثی یا مرده‌ریگی ببرد جز آن‌که آن‌ها را بر اموال شخصی‌اش بیفزاید.* و از آن پس از هیچ کاری که بر جاه او بیفزاید فروگذار نکرد، به‌ویژه آن‌گاه که آگریپا خلع و تبعید شد معلوم شد که فقط اوست که احتمال جانشین شدنش هست.

[۱۶] برای دومین بار منصب تریبونی پنج‌ساله یافت و وظیفهٔ آرام‌کردن گرمانیا را برعهده گرفت. به فرستادگان پارت‌ها که پیام خود را در روم تقدیم آوگوستوس کردند فرمان دادند که به حضور تیبریوس در ولایتش نیز بروند. اما وقتی خبر شورش در ایلیریکوم رسید، تیبریوس سرکردگی سپاه را در این نبرد تازه برعهده گرفت که جدی‌ترین کارزار از زمان جنگ‌های پونیک با دشمن خارجی بود. این کار را با پانزده لژیون و به همین تعداد نیروهای کمکی و در مواجهه با دشواری‌های بزرگ در همهٔ نواحی و کمبود هولناک غله به انجام رساند. و با این‌که بارها او را به روم فراخواندند ایستادگی کرد، چه بیم آن داشت که اگر به میل خویش میدان را خالی کند دشمن، که در آن نزدیکی و بسیار مخوف بود، بر آن‌ها چیره شود. پایمردی او پاداش بزرگ به همراه داشت

از آن رو که در جنگ پیروز شد و همهٔ ایلیریکوم از ایتالیا تا پادشاهی نوریکوم و تراکیا و مقدونیه، میان دانوب و دریای آدریاتیک، را به زیر فرمان خویش آورد.

[۱۷] رخدادها نیز دست به دست هم داد تا باز بر مجد و عظمت وی بیفزاید، چه تقریباً در همین ایام کوینتیلیوس واروس با سه لژیونش در گرمانیا نابود شد و همگان بر این گمان بودند که اگر جنگ ایلیریکوم به پایان نمی‌رسید ژرمن‌های پیروز قوای‌شان را با یونانیان یکی می‌کردند. از این رو افتخار برگزاری آیین پیروزی و بسیاری افتخارات بزرگ دیگر بدو ارزانی شد. و عده‌ای حتی برآن بودند که به او باید نام خانوادگی "پانونیکوس" داده شود و دیگران نام "شکست‌ناپذیر" و عدهٔ زیادی "پیوس" [پرهیزگار] را برایش برگزیدند. اما آوگوستوس در مورد مسئلهٔ نام خانوادگی دخالت کرد و این وعدهٔ خویش را تکرار کرد که تیبریوس از نامی که پس از مرگ پدرش خواهد یافت خشنود خواهد گشت. تیبریوس جشن پیروزی را به تعویق انداخت چه در آن هنگام کشور از مصیبت واروس سوگوار بود. با این همه، تیبریوس با توگای پیروزان و با تاج غاری بر سر به شهر درآمد و بر بالای صفه‌ای رفت که در سایپتا ساخته بودند و در آن‌جا در کنار آوگوستوس در میان دو کنسول نشست و در آن حال سناتورها ایستاده بودند. از آن‌جا پس از ادای احترام به مردم به زیارت پرستشگاه‌ها رفت.

[۱۸] سال بعد به گرمانیا بازگشت و چون فهمید که مصیبت واروس ناشی از بی‌احتیاطی و غفلت آن سردار بوده است بی‌تأیید مشاورانش دست به هیچ کاری نزد؛ گرچه در موقعیت‌های دیگر فقط به داوری خویش متکی بود، اکنون برخلاف عادت دربارهٔ چگونگی هدایت جنگ با مردان بسیاری رایزنی کرد. همچنین بیش از پیش به جزئیات امور توجه کرد. هنگام عبور از رود راین همهٔ باروبنهٔ سپاه را حد معینی تعیین کرد و بر کرانهٔ رود ایستاد و پیش از وارسی بارگاری‌ها و اطمینان از این‌که چیزی بیش از حد مجاز و ضروری حمل نمی‌کنند خود از رود عبور نکرد. همین‌که به کرانهٔ دیگر رود رسید شیوهٔ زندگی‌اش را چنین نظم داد: غذایش را نشسته بر زمین می‌خورد و معمولاً شب را بیرون از

چادر به‌سر می‌برد*؛ فرمان‌هایی برای روز بعد می‌داد و اعلان‌هایی دربارهٔ موقعیت‌های اضطراری می‌نوشت و نیز فرمان داد که اگر کسی در مورد چیزی تردید دارد هر ساعتی از شب هم که باشد می‌تواند به شخص او رجوع کند.

[۱۹] روش انضباطی‌اش بسیار سخت‌گیرانه بود و مجازات‌ها و تحقیرهایی به تقلید از پیشینیان روا می‌داشت چنان که حتی فرماندهٔ یک لژیون را به این علت که چند سرباز را به همراه یکی از بردگان آزادشده برای شکار به آن سوی رودخانه فرستاده بود در میان جمع شرمسار کرد. با این‌که تقریباً هیچ‌چیز را به دست بخت یا اتفاق نمی‌سپرد، هرگاه در گشت‌های شبانه‌اش چراغی ناگهان و بی‌هیچ علتی سوسو می‌زد و خاموش می‌شد نبرد را با اعتماد بیش‌تری آغاز می‌کرد؛ چون همان‌گونه که خود معمولاً می‌گفت به شگون‌هایی که در نبردهای خود و نیاکانش آزموده شده بود ایمان داشت. با این همه همین‌که در نبرد پیروز شد چیزی نمانده بود که به‌دست یکی از بروکتری‌ها* که به میان ملازمانش رخنه کرده بود کشته شود اما سراسیمگی این شخص او را لو داد. این شخص زیر شکنجه به نقشهٔ پلید خود اعتراف کرد.

[۲۰] پس از دوسال غیبت، از گرمانیا به روم بازگشت و آیین پیروزی* برپا داشت که پیش‌تر آن را به تعویق انداخته بود و ملازمانی او را همراهی می‌کردند که به ایشان نشان‌های پیروزی اعطا کرد. اما پیش از آن‌که راه کاپیتولینوس را در پیش گیرد از ارابه‌اش فرود آمد و به احترام پدرش که بر تخت نشسته بود زانو زد. باتو، سردار پانونیان‌ها، را با هدایای بزرگوار نواخت و به حکومت راونا* گماشت و به این ترتیب از او که او و سپاهش را که در وضعیتی دشوار گرفتار آمده بودند از دام رهانیده بود قدردانی کرد. سپس ضیافتی با هزار میز برای مردم روم ترتیب داد و به هرکس سیصد سسترس بخشید. با غنایمی که در نبردها به چنگ آورد معبد کنکوردیا و معبد کاستور و پولوکس را به‌نام خود و برادرش وقف کرد.

[۲۱] دیری برنیامد که به پیشنهاد کنسول‌ها قانونی گذشت که او را به

همراه آوگوستوس مسئول ادارهٔ ولایات و هردو را به مقام سنسوری منصوب کرد. پس از پایان سرشماری تیبریوس در راه ایلیریوم بود که ناگهان فراخوانده شد؛ به بالین آوگوستوس رفت که سکته کرده اما هنوز زنده بود و همهٔ روز را در خلوت با هم گذراندند. داستانی است بر سر زبان‌ها که وقتی تیبریوس از خلوت بیرون آمد ملازمان صدای آوگوستوس را شنیدند که با خود چنین می‌گفت: «دریغا مردم بیچارهٔ روم که دستخوش چنین آرواره‌های کند خواهند گشت!» نیز بی‌خبر نیستم از داستانی که عده‌ای نقل کرده‌اند مبنی بر این‌که آوگوستوس آشکارا و بی‌پنهان‌کاری ترش‌رویی تیبریوس را نمی‌پسندید و وقتی مشغول گفت‌وگوی خودمانی و بذله‌گویی بود به محض ورود تیبریوس کلامش را قطع می‌کرد. در ادامهٔ داستان چنین آمده که با این همه التماس‌های زنش کارگر افتاد و پذیرفت که او را فرزندخواندهٔ خویش کند، شاید به این امید که مردم چنین جانشینی را با او قیاس کنند و روزی فراغ او را افسوس خورند. با همهٔ این‌ها نمی‌توانم باور کنم که دوراندیش‌ترین و خردمندترین امپراتوران در باب چنین موضوع مهمی شتاب‌زده تصمیم گرفته باشد. بلکه پس از سبک سنگین‌کردن رذایل و فضایل تیبریوس دریافته بود که فضایل او بیش از رذایلش است، خاصه به این دلیل که در جمع مردم سوگند یاد کرده بود که او را از بهر سعادت کشور روم به فرزندخواندگی پذیرفته و در نامه‌هایش او را سپاهی‌مردی بی‌همتا و یگانه پشتیبان مردم روم توصیف کرده بود. برای نمونه بخشی از این نامه‌ها را در زیر می‌آورم:

بدرود تیبریوس عزیزم، و در کارهای خطیر که پیش رو داری بخت یار تو باد. تو مردانت را از برای من و الاهگان هنر رهبری می‌کنی. نیکوترینِ مردان و ـ اگر چنین نباشد باشد که هرگز روی سعادت به خود نبینم ـ دلاورترین و وظیفه‌شناس‌ترین سرداران. بدرود. تیبریوس من، به‌راستی رهبری‌ات را در نبردهای تابستان می‌ستایم. در نظر من هیچ کس دیگر نمی‌یارست به‌خوبی تو از پس آن همه دشواری برآید ـ آن هم با آن دل‌مردگی که در مردانت بود. آنان

که همراهت بودند همگی موافقند که این بیت مشهور را می‌توان دربارهٔ تو به‌کار برد:

"فقط یک مرد با هوشیاری خویش کشورمان را نجات داده است."*

اگر اتفاقی رخ دهد که نیازمند حزم و احتیاط بیش‌تر باشد، یا اگر از چیزی آزرده شوم، به یوپیتر سوگند که به‌راستی مشتاقانه تیبریوس را آرزو می‌کنم و این شعر هومر به یادم می‌آید:

فقط اگر او رهسپار شود ما نیز به وطن بازتوانیم گشت،
گرچه از میان لهیب شعله‌ها، چه به فرزانگی او ایمان داریم.*

آن‌گاه که می‌شنوم و می‌خوانم که با کار بی‌وقفه از پای درآمده‌ای، خدایان مرا به حال خویش وانهند اگر تنم به همدردی نلرزد. از تو می‌خواهم بر خویشتن رحم کنی مبادا خبر از پاافتادنت مادرت را و مرا از پا درآورد و مردم روم را دل‌نگران آیندهٔ امپراتوری‌شان گرداند.

اگر تو تندرست نباشی برایم فرقی نمی‌کند که خود تندرست باشم یا بیمار. از خدایان به تضرع می‌خواهم که تو را برای ما حفظ کنند و تو را اکنون و در آینده تندرست بدارند، اگر یکسره با مردم روم دشمن نیستند.

[۲۲] تیبریوس خبر مرگ آوگوستوس را تا زمانی که آگریپای جوان به فرجام کار خویش نرسید آشکار نکرد. تریبونی که به نگهبانی او گماشته بودند پس از دریافت نامه‌هایی که در آن به قتل او فرمان داده بودند وی را کشت. و اما این نامه‌ها، قدری تردید هست که آیا آوگوستوس به هنگام مرگ این نامه‌ها را برجا گذاشته بود تا بعد از او مایهٔ اختلافی برجا نماند، یا این‌که لیویا این نامه‌ها را به‌نام آوگوستوس تقریر کرده بود ــ خواه بااطلاع تیبریوس خواه نه. وقتی تریبون به تیبریوس گزارش داد که فرمانش را به‌جا آورده است وی پاسخ داد که چنین فرمانی نداده است و تریبون باید خود پاسخگوی سنا باشد ــ شاید به این ترتیب بر آن بود تا عجالتاً مورد بی‌مهری مردم قرار نگیرد.

با سکوت وی خیلی زود موضوع به‌دست فراموشی سپرده شد.

[۲۳] با این همه پس از آن‌که با استفاده از اختیارات تریبونی‌اش جلسهٔ سنا را تشکیل داد و آغاز سخن کرد، ناگهان چنان‌که گویی بر اندوه خویش چیره نمی‌تواند گشت ناله‌ای سر داد و آرزو کرد که او را جان و صدایی نماند و متن خطابه‌اش را به پسرش دروسوس داد تا وی آن را ادامه دهد. سپس فرمان داد تا وصیت‌نامهٔ آوگوستوس را بیاورند و بردهٔ آزادشده‌ای آن را به صدای بلند خواند. فقط گواهانی از ردهٔ سناتورها اجازهٔ حضور یافتند؛ دیگران مُهر خود را بیرون کاخ سنا بر آن زدند. وصیت‌نامه چنین بود: «چون روزگار غدار پسرانم گایوس و لوکیوس را از من گرفته است، تیبریوس کایسار وارث دوسوم دارایی‌ام خواهد بود.» این وصیت‌نامه نیز سوءظن کسانی را که می‌گفتند آوگوستوس تیبریوس را نه به طیب خاطر بلکه از سر ناچاری به جانشینی خود برگزیده است تقویت کرد، چه اگر جز این بود وصیت‌نامه‌اش را با چنین مقدمه‌ای آغاز نمی‌کرد.

[۲۴] تیبریوس گرچه در به دست‌گرفتن زمام امور و اعمال قدرت درنگ نکرد و نگهبانانی از میان سربازان بر خویش گماشت (و به این ترتیب در ظاهر و باطن قدرت را از آن خویش ساخت) دیرگاهی از پذیرش این لقب خودداری کرد. وقتی دوستانش او را به پذیرفتنش تشویق کردند، با ریاکاری گستاخانه‌ای آنان را ملامت کرد و گفت که نمی‌دانید که امپراتوری چه هیولایی است و وقتی سناتورها به زانو درآمدند و به تضرع از او چنین خواستند با پاسخ‌هایی دوپهلو و درنگ‌های نیرنگ‌آمیز آنان را از سر خود باز کرد چندان که عده‌ای شکیبایی از کف دادند و در میان فریاد جمع یکی بانگ برآورد که: «یا قبولش کن یا خلاص‌مان کن!» و دیگری بی‌پرده لب به شکوه گشود که «دیگران در وفای به وعدهٔ خویش درنگ می‌کنند و تو در وعده کردن آن‌چه پیشاپیش آغازش کرده‌ای.» سرانجام با رفتاری گویی از سر ناچاری و با گله از این‌که زنجیری گران و نکبت‌بار و جان‌فرسا بر گردن خویش می‌نهد پادشاهی را پذیرفت اما فقط به این امید که روزی بتواند آن را وانهد. و چنین

سخن گفت: «به این شرط که اجازه دهید در پیری از این کار کناره بگیرم.»

[۲۵] سبب درنگ او ترس از بلایایی بود که از هر سو رخ نموده بود ــ چندان‌که غالباً می‌گفت که به کام شیر رفته‌ام. از آن‌رو که کلمنس، بردهٔ آگریپا، سپاهی گران به کین‌خواهی اربابش گرد آورده بود؛ لوکیوس اسکریبونیوس لیبو، مردی والاتبار، پنهانی نقشهٔ برپاکردن انقلاب می‌کشید، و سپاهیان ایلیریکوم و گرمانیا شوریده بودند. هر دو سپاه خواستار امتیازات بیش‌تر بودند، مهم‌ترین‌شان این‌که مواجبی برابر با نگهبانان امپراتور دریافت کنند. افزون بر این، در گرمانیا سپاهیان از امپراتوری که برگزیدهٔ خودشان نباشد بیزاری می‌جستند و گرمانیکوس را که در آن هنگام سردارشان بود به فرمانروایی ترغیب کردند ــ هرچند او در برابر خواستهٔ آنان سرسختی نشان داد. تیبریوس که به‌ویژه از این احتمال بیش از هر چیز دیگری در هراس بود از سنا خواست که او را به هر منصبی که خوش دارد بگمارد، چه هیچ‌کس نمی‌توانست سراسر امپراتوری را یک‌تنه اداره کند و این کار جز با همکار یا همکاران بسیار برنمی‌آمد. همچنین وانمود کرد که بیمار است تا به گرمانیکوس اطمینان خاطر دهد که به‌زودی جانشین او یا دست‌کم شریک او در امپراتوری خواهد شد. همین‌که شورش‌ها فرو نشست ترتیبی داد تا به نیرنگ کلمنس را به دام اندازند. تیبریوس که مایل نبود هنوز هیچ نشده در حکومتش به اقدامات خشن دست یازد تا سال دوم زمامداری‌اش صبر کرد و سپس راز او را بر سنا آشکار کرد و در این میان به همین بسنده کرد که گوش به‌زنگ باشد. وقتی هردو اینان در میان کاهنان مشغول تقدیم قربانی بودند تیبریوس نهانی کاردی سربی را به‌جای کاردی که معمولاً برای قربانی‌کردن به‌کار می‌رفت گذاشت و وقتی لیبو خواست که او را در خلوت ببیند به شرط حضور پسرش دروسوس به آن تن داد و در تمام مدت گفت‌وگو بازوی راست لیبو را گرفته بود و وقتی با هم راه می‌رفتند وانمود می‌کرد که برای این‌که نیفتد به بازوی او تکیه کرده است.

[۲۶] اما همین‌که ترسش فروکش کرد رفتاری بسیار بی‌تکلف درپیش

گرفت، دست‌کم در آغاز کار، و کم‌تر از یک شارمند عادی* فخر می‌فروخت. افتخارات شکوهمند بسیاری نثار او شد اما فقط چند افتخار پیش‌پاافتاده را پذیرفت. با اکراه اجازه داد که روز تولدش را، که مصادف بود با بازی‌های سیرک پلب‌ها، با افزودن یک ارابهٔ دواسبه گرامی بدارند. معابد یا کاهنان را از صدور فرمان به‌نام او منع کرد و جز با موافقت قبلی حتی روا نداشت که تمثال‌ها یا تندیس‌هایی از او بسازند. و این‌ها را هم فقط به این شرط روا داشت که آن‌ها را نه در میان تندیس خدایان بلکه در کنار دیگر پیرایه‌های معابد قرار دهند. و نگذاشت که در تصویب قوانینش* سوگند یاد کنند و نام او را بر ماه سپتامبر نهند و نام لیویوس را بر ماه اکتبر.* از پذیرفتن نام «امپراتور» یا نام خانوادگی «پدر میهن» سرباز زد و نیز پیشنهاد آراستن سردر تالارش را به تاج مدنی* رد کرد. وگرچه در مقام وارث آوگوستوس حق داشت از نام آوگوستوس استفاده کند، جز در نامه به پادشاهان و شاهزادگان آن را به کار نمی‌برد. پس از به‌قدرت‌رسیدن فقط سه‌بار مقام کنسولی را پذیرفت، یکی را برای چند روز، دیگری را برای سه ماه و سومی را، در آن هنگام که دور از روم بود، تا روز پانزدهم ماه مه.*

[۲۷] چنان با تملق مخالف بود که به هیچ سناتوری اجازه نمی‌داد برای ادای احترام به او یا طرح مسائل مملکتی به تخت روان او نزدیک شود و درواقع یک‌بار که سعی داشت از دیدن کنسولی که برای طلب بخشش به زانو درآمده بود اجتناب کند از روی تخت روان به پشت بر زمین افتاد. و اگر در گفت‌وگویی یا در خطابه‌ای رسمی سخنان بیش از حد تملق‌آمیزی در حق او گفته می‌شد در بریدن رشتهٔ کلام سخنگو درنگ نمی‌کرد و او را ملامت می‌کرد و سخنش را اصلاح می‌کرد. یک‌بار کسی او را «ارباب» نامید و تیبریوس از او خواست که دیگر به این شیوهٔ اهانت‌آمیز او را خطاب نکند.* وقتی کس دیگری از «وظایف مقدس» او سخن گفت و باز دیگری گفت که به اجازهٔ امپراتور به سنا آمده است آنان را واداشت تا سخنان خویش را اصلاح کنند و بگویند به «دعوت» نه به «اجازه» و «پرزحمت» نه «مقدس».

[۲۸] با این همه وقتی پای ناسزا و شایعات خصمانه و هجوکردن او و خانواده‌اش در میان بود آرام و شکیبا بود و معمولاً می‌گفت که در کشوری آزاد اندیشه و بیان باید آزاد باشد.* یک‌بار وقتی سنا مجازات چنین مجرمانی را مطرح کرد تیبریوس چنین گفت: «فرصتی برای پرداختن به این امور نداریم. وقتی پا در این راه می‌گذاری نمی‌توانی کار دیگری برعهده بگیری. به این بهانه باید به همهٔ دعواها رسیدگی کنی.» نیز بی‌تکلف‌ترین سخن را از او خطاب به سنا شنیده‌ایم: «اگر کسی در مخالفت با من سخنی گفت مراقب خواهم بود دلیلی برای گفتار و رفتار خویش بیابم؛ اگر دوباره چنین کرد دشمن هم خواهیم شد.»* [۲۹] و آن‌چه این موضوع را بیش‌تر درخور توجه می‌کرد این بود که خود در خطاب به یکایک سناتورها و احترام‌کردن آنان بی‌اندازه ادب به‌خرج می‌داد. وقتی میان او و کوینتوس هاتریوس در سنا مشاجره شد به او گفت: «از تو می‌خواهم مرا ببخشی اگر در مقام یک سناتور با تو بی‌پرده سخن گفته‌ام.» و سپس خطاب به همهٔ سناتورها چنین گفت:

> ای سناتورها، اکنون می‌گویم و بارها پیش از این گفته‌ام که امپراتور خوب و نیک‌خواهی که این همه قدرت را بی‌هیچ قیدوبندی بدو سپرده‌اید باید خدمتگزار سنا، و همهٔ شارمندان و حتی یکایک افراد باشد. از این گفتهٔ خود پشیمان نیستم، چه شما اربابان من بوده‌اید و همچنان خوب و عادل و مهربانید.

[۳۰] ضمن پاسداری از منزلت همیشگی سنا و صاحب‌منصبان حتی جلوه‌های کشوری آزاد را به نمایش گذاشت. زیرا هیچ موضوع عمومی یا خصوصی، هراندازه مهم یا بی‌اهمیت، نبود که به سنا ارجاع داده نشود: مالیات و انحصارات، ساخت و تعمیر بناهای عمومی، حتی استخدام و اخراج سربازان و استقرار لژیون‌ها و قوای کمکی؛ و سرانجام مسائلی از این دست که فرماندهی چه کسانی را تمدید کنند، چه کسی را سرکردهٔ دیگر نبردهای نظامی بگمارند و به نامه‌های پادشاهان چگونه و به چه شکلی پاسخ دهند. فرماندهٔ یک سپاه سواره را که به خشونت و چپاول متهم بود واداشت تا

در برابر سنا از کرده‌اش دفاع کند. همیشه بی‌ملازم وارد سنا می‌شد. وقتی بیمار بود و او را با تخت روان آوردند اما باز ملازمانش را مرخص کرد.

[۳۱] وقتی برخلاف رأی او قوانینی تصویب شد حتی زبان به شکایت نگشود. گرچه معتقد بود که صاحب‌منصبان برگزیده باید در روم بمانند تا با وظایف خویش آشنا شوند، یکی از پرایتورهای منتخب اجازه یافت تا با مقام سفیری به خارج سفر کند.* وقتی دیگر با این‌که معتقد بود که پولی که برای ساختن تئاتر به تربیانی‌ها داده شده می‌بایست برای ساخت جاده به مصرف می‌رسید، نتوانست از تأیید خواسته‌های موصی جلوگیری کند. یک‌بار که به‌نظر می‌رسید دربارهٔ پیشنهاد یک سناتور اختلاف‌نظر وجود داشته باشد و او به گروه اقلیت پیوست، هیچ‌کس از او پیروی نکرد. موضوعات دیگر نیز همیشه به دست صاحب‌منصبان و برطبق قوانین جاری سامان می‌یافت و قدرت کنسول‌ها چندان بود که شماری از سفیران افریقایی نزد ایشان گله کردند که وقتی که با قیصر (که نزد او به سفیری آمده بودند) گذرانده‌اند به بطالت گذشته است. و این شگفت نبود چون همه می‌دیدند که او خود برای احوال‌پرسی با کنسول‌ها به‌پا می‌خیزد و در خیابان کنار می‌رود تا آن‌ها عبور کنند.

[۳۲] مردانی از ردهٔ کنسول‌ها را که فرماندهی لشکر داشتند ملامت کرد که در مورد کارهای‌شان به سنا گزارش نداده‌اند و مسئله اعطای افتخارات نظامی را به او ارجاع داده‌اند چنان‌که گویی خود ایشان اختیار چنین کاری نداشته‌اند. پرایتوری را با شوری وصف‌ناپذیر ستود از آن‌که در آغاز دورهٔ تصدی‌اش رسم قدیم بزرگداشت نیاکانش را در خطابه‌ای عمومی احیا کرده بود. تشییع‌کنندگانِ شماری از افراد برجسته را حتی تا تل مرده سوزان مشایعت می‌کرد. در رفتار با مردمان فرودست و رسیدگی به موضوعات بی‌اهمیت نیز به همین اندازه خویشتن‌داری نشان می‌داد. وقتی صاحب‌منصبان رودس را به این علت که اسناد دولتی خطاب به وی به عبارات نامناسب ختم یافته فراخواند*، ایشان را بی‌آن‌که سرزنش کند بازگرداند و فقط فرمان داد که اسناد را دوباره بنویسند. دیوگنس نحوی

هفته‌ای یک بار در رودس مجلس درس داشت و یک‌بار که تیبریوس در روزی که مجلس درس نبود نزد وی آمد دیوگنس او را به حضور نپذیرفت بلکه بر دست یک پسر برده او را پیغام فرستاد که باید در روز مقرر بازگردد. وقتی دیوگنس برای دیدار تیبریوس به روم آمد و بر در خانهٔ او ایستاد و تیبریوس به او گفت که هفت سال دیگر بازگردد و بدین‌سان ملامتش کرد. وقتی والیان کوشیدند او را متقاعد کنند که مالیات ولایات را افزایش دهد در پاسخ گفت که وظیفهٔ یک شبان خوب این است که پشم گوسفندان را بچیند نه آن‌که پوست‌شان را بکند.

[۳۳] فقط با گذشت روزگار معلوم شد که چگونه امپراتوری است، سال‌ها خود را آدمی پیش‌بینی‌ناشدنی نشان داد، گرچه بر سر هم نیک‌خواه بود و به خیر عموم گرایش داشت. و در آغاز کار فقط برای پیشگیری از خطاها مداخله می‌نمود. از این رو پاره‌ای قوانین سنا را ملغی کرد و غالباً به صاحب‌منصبانی که بر دادگاه‌ها ریاست می‌کردند مشورت می‌داد و در انتهای صفه نزدیک یا روبه‌روی ایشان می‌نشست. و اگر هرگونه نشانه‌ای به‌دست می‌آمد مبنی بر این‌که متهم به پادرمیانی شخصی صاحب‌نفوذ تبرئه شده است بی‌درنگ از صحن دادگاه یا از صفهٔ کوایستورها خود را به ایشان می‌رساند و قوانین و سوگندها و ماهیت جرم را به آنان یادآوری می‌کرد. همچنین وظیفهٔ خود می‌دانست که اگر بیکارگی یا عادات بد نقصانی در اخلاقیات عمومی پدید آورده باشد آن را چاره کند.

[۳۴] با کاستن از دستمزد بازیگران و محدودکردن شمار گلادیاتورها هزینهٔ بازی‌ها و نمایش‌های گلادیاتوری را کاهش داد. از این‌که بهای گلدان‌های کورینتی سربه فلک زده بود و برای خرید سه شاه‌ماهی* سی هزار سسترس پرداخته شده بود سخت گله‌مند بود و برای بهای لوازم سفره حد تعیین کرد و مقرر داشت که سنا هرسال بر قیمت‌های بازار نظارت کند. وظیفهٔ نظارت بر مسافرخانه‌ها و غذاخوری‌ها* را به شهربانان سپرد و حتی فروش شیرینی را هم منع کرد. و برای تشویق امساک خود را سرمشق دیگران قرار

داد و معمولاً در میهمانی‌های رسمی با غذای نیم‌خوردهٔ روز پیش یا یک شقهٔ گراز از میهمانانش پذیرایی می‌کرد و تأکید می‌کرد که یک شقه نیز به اندازهٔ یک گراز کامل حاجت را برآورده می‌سازد.* طی فرمانی روبوسی مردم را در دیدارهای هرروزه و دادن و گرفتن هدیهٔ سال نو پس از اول ژانویه را منع کرد. عادتش این بود که هدایایی را که می‌ستاند خود شخصاً با هدیه‌ای چهاربرابر گران‌بهاتر جبران کند اما این عادت را کنار گذاشت چون کسانی که نتوانسته بودند در روز عید به او دسترسی یابند در سراسر ماه برای دیدنش مزاحم او می‌شدند.

[۳۵] در مورد زنان والاتباری که بی‌عفتی می‌کردند و کسی هم از ایشان شاکی نبود قانونی گذراند که شورایی از خویشاوندان به رسم قدیم دربارهٔ آنان داوری کنند. از عهدشکنی شهسواری رومی که زنش را طلاق داده بود چون مطلع شده بود که با دامادش زنا کرده است چشم‌پوشی کرد، گرچه این مرد سوگند یاد کرده بود که هرگز از زنش جدا نشود. زنان بدنام شروع کرده بودند به ثبت‌نام خود به‌عنوان روسپی تا جایگاه و شأن بانوی خانواده را وانهند و از این رو از مجازات‌های مقرر در قانون بگریزند*، و بی‌بندوبارترین جوانان هر دو ردهٔ سناتورها و شهسواران داوطلبانه به سلک اشخاص قانوناً بدنام درمی‌آمدند تا خود را از قید محدودیت‌هایی که قوانین سنا بر حضور ایشان در تئاتر و میدان نبرد تحمیل کرده بود برهانند.* همهٔ این افراد مشمول تبعید گشتند تا کسی نتواند با چنین ترفندی از قانون بگریزد. وقتی خبر یافت که سناتوری پیش از آغاز ماه ژوئیه به سرای خود در حومهٔ شهر بازگشته است تا بتواند پس از آن تاریخ خانهٔ ارزان‌تری اجاره کند او را از مقام سناتوری عزل کرد.* دیگری را از مقام کوایستوری خلع کرد چون روز پیش از تقسیم مناصب با زنی ازدواج کرده و فردایش وی را طلاق داده بود.*

[۳۶] آیین‌ها و ادیان بیگانهٔ مصریان و یهودیان را سرکوب کرد و کسانی را که چنین آیین‌هایی به‌جا می‌آوردند واداشت تا جامه‌های دینی مخصوص‌شان و همهٔ اسباب و لوازم این آیین‌ها را در آتش افکنند. مردان جوان قوم یهود را ظاهراً برای خدمت لشکری به مناطقی فرستاد که آب و هوایش طاقت‌فرسا

بود. بازماندهٔ آن قوم و دیگرانی را که آیین‌های مشابهی داشتند از شهرها تبعید کرد و اگر فرمان نمی‌بردند عقوبت‌شان بردگی مادام‌العمر بود. طالع‌بینان را نیز نفی بلد کرد، گرچه کسانی را که طلب بخشش کردند و قول دادند که دست از این حرفه بدارند عفو کرد.

[۳۷] توجه خاصی به خلاص‌شدن از شر راهزنان و دزدان و شورش‌های قانون‌شکنانه مبذول می‌کرد. در سراسر ایتالیا مردان مسلحی پرشمارتر از آن‌چه مرسوم بود گماشت. در روم سنگرهایی به‌پا داشت که نگهبانان امپراتور که پیش‌تر در محل‌های مختلف اسکان داده می‌شدند در آن متمرکز شوند. سخت مراقب بود که شورش‌های مردمی را به سخت‌ترین شیوه سرکوب کند و پیش از هر چیز از وقوع آن‌ها جلوگیری کند. وقتی نزاع در تئاتر به مرگی خشونت‌بار انجامید سران اراذل و نیز بازیگرانی را که بر سر آن‌ها نزاع درگرفته بود به تبعید فرستاد و هیچ اعتراض عمومی نیز او را به بازگرداندن آنان وانداشت. وقتی در تشییع جنازهٔ یک سرکردهٔ گروه صدگانی مردم پولنتیا* اجازه ندادند تا پیش از گرفتن پول از وارثان برای پرداخت دستمزد گلادیاتورها تشییع‌کنندگان فوروم را ترک کنند، هنگی را از روم و هنگ دیگری را از پادشاهی کوتیوس* پنهانی به آن‌جا گسیل داشت و اینان ناگهان شمشیرهاشان را آشکار نمودند و شیپورهاشان را نواختند و سپس به شتاب در شهر درآمدند و بیش‌تر جمعیت شهر و صاحب‌منصبان محلی را تا آخر عمر به زندان افکندند. رسم بست‌نشستن* را به هرکجا که می‌دید، خواه به موجب قانون شکل گرفته باشد خواه بنا بر سنت، برانداخت. وقتی مردم کوزیکوس* به خود جرئت دادند که با شارمندان رومی رفتاری خشونت‌آمیز درپیش گیرند آزادی‌هایی را که به‌سبب شرکت در جنگ با مهرداد به آن‌ها اعطا شده بود از آنان سلب کرد.

پس از امپراتورشدن خود هیچ جنگی را آغاز نکرد بلکه به واسطهٔ سردارانش حملات دشمنان را دفع می‌کرد، آن هم با درنگ و فقط به حکم ضرورت. پادشاهان دشمن را بیش‌تر با تهدید و نکوهش سرجای‌شان

می‌نشاند تا با زور. بعضی را با تملق و وعده و وعید به آمدن به روم اغوا می‌کرد و به ایشان اجازه نمی‌داد به وطن‌شان بازگردند، پادشاهانی چون ماروبودوس اهل گرمانیا، راسکوپوریس اهل تراکیا، آرخلائوس اهل کاپادوکیه، و قلمرو پادشاهی این یک را به یکی از ولایات امپراتوری تنزل داد.

[۳۸] به مدت دوسال تمام پس از رسیدن به امپراتوری پا از دروازه‌های شهر بیرون نگذاشت و پس از آن فقط به قصد دیدن شهرهای نزدیک از شهر بیرون رفت. و هرگز از آنتیوم* دورتر نرفت و حتی آنگاه نیز به‌ندرت سفر می‌کرد و سفرش چند روزی بیش طول نمی‌کشید. با این همه، غالباً می‌گفت که قصدش از این سفرها سرکشی به ولایات و لشکرهاست و برای چنین مأموریتی هرسال تدارک می‌دید و در سراسر شهرها و مستعمرات وسایل حمل‌ونقل و بارو‌بنهٔ سفر مهیا می‌شد. سرانجام این‌که فرمود تا برای ورود و خروج از شهر از مردم تعهد بگیرند چندان که مردم به شوخی وی را «کالیپیدس» نام نهادند ــ که برگرفته از ضرب‌المثلی یونانی است که به معنای دویدن است بی‌آنکه گامی به پیش برداشته شود.

[۳۹] با این همه پس از آنکه هر دو پسرش را از دست داد ــ گرمانیکوس در سوریه مرد و دروسوس در روم ــ در کامپانیا گوشهٔ عزلت گزید چندانکه تقریباً همگان معتقد شدند و نشانه‌هایی دیدند حاکی از آنکه هرگز به روم بازنخواهد گشت و درواقع به‌زودی خواهد مرد. هردو عقیده کمابیش موجه بود چون دیگر به روم بازنگشت و چند روز پس از عزیمتش وقتی در سرایی به‌نام اسپلونکا نزدیک تاراکینا* شام می‌خورد صخره‌ای عظیم ناگهان سقوط کرد و بسیای از میهمانان و ملازمان را له کرد؛ خود او از بخت خوش از چنگ مرگ گریخت. [۴۰] به سراسر کامپانیا سفر کرد و یک‌بار پس از وقف‌کردن کاپیتولینوس کاپوا و معبد آوگوستوس در نولا ــ که ظاهراً علت سفرش بود ــ به کاپری پناه برد، جزیره‌ای که علاقهٔ خاصی به آن داشت زیرا فقط از یک ساحل کوچک به آن راه بود و اطرافش را صخره‌های سنگی بسیار بلند و دریای عمیق فرا گرفته بود. اما به اصرار مردم بی‌درنگ بازگشت زیرا در

فیدنای* فاجعه‌ای رخ داده بود و در مسابقات گلادیاتوری به دلیل فروریختن آمفی‌تئاتر بیش از بیست هزارتن جان خود را از دست داده بودند. به سرزمین اصلی سفر کرد و خود را در دسترس همگان قرار داد و چون هنگام ترک شهر فرمان داده بود که کسی مزاحمش نشود و در تمام مدت سفر هرکه را سعی کرده بود به او نزدیک شود از خود رانده بود، این کار او مایهٔ شگفتی بیش‌تر مردم شد.

[۴۱] اما در بازگشت به جزیره چنان از کارهای دیوانی کناره گرفت که پس از آن هرگز دیگر مناصب خالی قضاوت را با شهسواران پر نکرد و تریبون نظامی، والی یا حکمرانی را تغییر نداد. چندین سال اسپانیا و سوریه را بی‌حکمرانی از ردهٔ کنسول‌ها اداره کرد. اجازه داد که پارت‌ها ارمنستان را تصرف کنند و داکیان‌ها و سارماتیان‌ها موئسیا و ژرمن‌ها ولایات گل را به ویرانی کشانند. این ننگی بزرگ و خطری به همین اندازه بزرگ برای امپراتوری به‌شمار می‌رفت.

[۴۲] با این همه، پس از به‌دست‌آوردن آزادی عملی که انزوا به او بخشیده بود، دور از چشمان مردم شهر، سرانجام تن به همهٔ رذیلت‌هایی داد که از دیرباز در پنهان‌کردنش کوشیده بود.* اینک شرحی دقیق از هریک از این رذیلت‌ها از همان آغاز کار او به‌دست خواهم داد. حتی آن‌گاه که تازه به خدمت سپاه درآمده بود به‌جای تیبریوس او را «بیبریوس» و به جای کلاودیوس «کالدیوس» و به دلیل علاقهٔ وافرش به شراب* او را به جای نرون "مرون" خطاب می‌کردند. بعدها که امپراتور و عملاً درگیر اصلاح اخلاق عمومی شد، یک روز و یک شب و روز دیگر را به عیش و باده‌نوشی با پومپونیوس فلاکوس و لوکیوس پیسو گذراند و بلافاصله یکی را والی سوریه و دیگری را شهردار کرد ــ حتی در نامه‌های انتصاب ایشان را عزیزترین دوستانش در همهٔ ساعات روز و شب عنوان کرد. وقتی کستیوس گالوس، پیرمرد شهوتران و هرزه‌ای که یک بار آوگوستوس رسوایش کرده بود و خود وی چند روز پیش‌تر در سنا سرزنشش کرده بود، او را به شام دعوت کرد

تیبریوس دعوت او را به این شرط پذیرفت که کستیوس ترتیب معمول میهمانی‌اش را تغییر ندهد یا چیزی را از قلم نیندازد و خدمتکاران نیز همه دختران برهنه باشند. شخص گمنامی را که نامزد کوایستوری شده بود بر کسانی از بزرگ‌زادگان برتری داد زیرا این مرد هنگام شام در پاسخ به دعوت او سبویی شراب را سر کشیده بود. دویست سسترس به آسیلیوس سابینوس داد چون گفت‌وگو و مسابقه‌ای میان یک قارچ، یک انجیرخوار و یک صدف و یک توکا ترتیب داده بود.* منصب تازه‌ای در امور مربوط به لذت‌ها ایجاد کرد و سلحشور رومی، تیتوس کایسونیوس پریسکوس، را بر آن مسند گماشت.

[۴۳] سپس در بازگشت به کاپری در خانه‌اش اتاقی برای لذت‌های پنهانی ساخت. اتاق‌خواب‌ها به نقاشی‌ها و تندیس‌های گوناگون آراسته بود که تحریک‌آمیزترین صور و هیکل‌ها را به نمایش می‌گذاشت، درحالی‌که در کتابخانه‌اش آثار الفانتیس* را نهاده بود تا اگر نیاز به راهنمایی بود از آن‌ها برای نمایش شیوه‌های گوناگون گردآمدن زن و مرد کمک بگیرند. در جنگل‌ها و بیشه‌های سراسر جزیره «پاتوق‌های ونوس» را ساخته بود که در آن‌ها پسران و دختران در لباس خدایان مراتع و حوری‌ها بیرون غارهای طبیعی و مصنوعی خود را عرضه می‌کردند. مردم کاملاً بی‌پرده و عادی از "دخمهٔ بز پیر" سخن می‌گفتند که جناسی بود که از اسم جزیره ساخته بودند.*

[۴۴] به مفسده‌های حتی بیش‌تر و افراط‌آمیزتری نیز شهره گشته بود چندان که توصیف و شنیدنش گناه است چه رسد به باورکردنش. سن و مزاجش به‌خصوص او را به این نوع لذت گرایش می‌داد. از این رو آن‌گاه که نقاشی هنرمندی به‌نام پاراسیوس را به این شرط برای او به ارث گذاشتند که اگر از موضوعش رنجیده گشت (این نقاشی آتالانتا* را به تصویر می‌کشید که با دهانش به ملیاگر لذت می‌بخشید) یک میلیون سسترس به او بدهند، نه‌تنها ترجیح داد که نقاشی را نگاه دارد بلکه اتاق خوابش را به آن آراست.* حتی گفته می‌شود که یک‌بار که مشغول قربانی‌کردن بود دلباختهٔ روی خادمی شد که صندوق کندر را حمل می‌کرد و نتوانست خویشتن‌داری کند اما همین‌که

کار مقدس به انجام رسید بی‌درنگ او را کناری کشید و از آن پسر و نیز برادرش که فلوت زن بود کام جست و از این عمل شنیع حظ فراوان برد. سپس وقتی هردو از این اهانتی که در حق آنان روا داشته بود نالیدند فرمود تا پای هر دو را بشکنند.

[۴۵] مرگ زنی به‌نام مالونیا به نمایان‌ترین شکل نشان می‌دهد که تا چه اندازه از زنان، حتی از والاتبارترین آن‌ها، سوءاستفاده می‌کرد. وقتی این زن را نزدش آوردند و او به خواهش‌هایش تن نداد، تیبریوس او را به دست خبرچینان سپرد و حتی وقتی زن را به محاکمه خواندند باز هم از این پرسش دست برنمی‌داشت که آیا هنوز پشیمان نگشته‌ای، چندان که زن سرانجام از محکمه بیرون رفت و به خانه شتافت و خود را به دشنه زخم زد و در کوی و برزن آن پیرمرد پشمالوی بوگندو و دهان کثیف هرزهٔ او را لعنت کرد. از همین رو جمله‌ای از نمایش آتلان در بازی‌های بعدی با اشتیاق فراوان دهان به دهان گشت: «بز پیر کون ماده‌گوزن‌ها را می‌لیسد.»

[۴۶] پای پول که به میان می‌آمد لئیم و مال‌اندوز می‌شد و هرگز به کسانی که او را در سفرها و مأموریت‌های سپاه همراهی می‌کردند جز جای خواب و غذا چیزی نمی‌داد. فقط یک بار با آنان گشاده‌دست بود و آن هم از کیسهٔ پدرخوانده‌اش. مردان را برحسب مقام به سه گروه درآورد و به گروه اول ششصدهزار، به دومی چهارصد هزار و به سومی ــ که آن‌ها را یونانی* خطاب می‌کرد نه دوستانش ــ دویست هزار سسترس بخشید.

[۴۷] در مقام امپراتور هیچ بنای عمومی باشکوهی را به پایان نرساند و چند بنایی که کار آن‌ها را آغاز کرد، پرستشگاه آوگوستوس و بازسازی تئاتر پومپیوس، سال‌ها بعد هنوز ناتمام بود.* خودش هیچ بازی برگزار نکرد و در بازی‌هایی که دیگران برپا می‌داشتند بسیار به‌ندرت حضور می‌یافت مبادا از او درخواستی شود، خاصه پس از آن‌که مجبور شد آزادی آکتیوس بازیگر کمدی را بخرد.* پس از آن‌که به چند سناتور تهیدست یاری کرد از هرگونه کمک دیگری خودداری و اعلام کرد که به کسی کمک نخواهد کرد مگر آن‌که

مدرکی به سنا نشان دهد مبنی بر این‌که وضع ناگوارش ناشی از خطای خودش نبوده است. به این طریق بسیاری را شرم و حیا رماند، ازجمله هورتالوس نوهٔ کوینتوس هورتنسیوس خطیب، که به‌رغم تنگدستی به ترغیب آوگوستوس خانواده‌ای چهارنفری را زیر پروبال خود گرفته بود.

[۴۸] همه‌اش در دو مورد با مردم گشاده‌دستی کرد. یک بار وقتی که وام‌های سه‌سالهٔ بی‌بهره به ارزش صدهزار سسترس به مردم داد و بار دیگر وقتی که به شماری از مالکان خانه‌های روی تپهٔ کایلیوس که در آتش‌سوزی ویران شده بود غرامت پرداخت. بار اول به تقاضای مردم برای کمک در بحران مالی تن داد و پیش از آن فرمانی از طریق سنا صادر کرده بود به این مضمون که طلبکاران باید دوسوم مال‌شان را در املاک سرمایه‌گذاری کنند و بدهکاران نیز به همین نسبت قرض‌شان را ادا کنند اما این فرمان‌ها چاره‌ساز نشد. در بار دوم نیز در مصیبتی عظیم از مردم دستگیری کرد. اما بخشندگی‌اش را چنان ارج می‌نهاد که درخواست کرد نام تپهٔ کایلیوس را به تپهٔ آوگوستوس بگردانند. به سربازان دوبرابر آن‌چه در وصیت‌نامهٔ آوگوستوس قید شده بود پرداخت و از آن پس به‌جز هزار دیناریوس که به پاداش نگرویدن پاسداران امپراتور به سیانوس* به آن‌ها داد دیگر مالی به سربازان عطا نکرد، و پاداشی نیز به لژیون‌های سوریه داد چون فقط آن‌ها تصویر سیانوس را بر بیرق‌هاشان نقش نکرده بودند. بسیار به‌ندرت کهنه‌سربازان را از خدمت مرخص می‌کرد به این امید که چه‌بسا در کهنسالی بمیرند و به این ترتیب پول بازنشستگی آن‌ها را صرفه‌جویی کند. به ولایات هیچ کمک مالی نمی‌کرد مگر به آسیا که چند شهر آن در زلزله ویران گشته بود.

[۴۹] با گذشت زمان حتی به مصادرهٔ اموال روی آورد. همگان بر این اتفاق‌اند که گنایوس لنتولوس آوگور را که مردی بسیار توانگر بود به‌سبب ارعاب و شکنجهٔ روحی به خودکشی واداشته بود تا شخص امپراتور را یگانه وارث خویش نماید. لپیدا، زنی از والاترین تبارها، به‌دلیل اعمال نفوذ کنسول سابق کوبرینوس، مردی بی‌فرزند با مکنتی تمام که او را طلاق داده بود و پس

از بیست سال او را متهم کرده بود که یک‌بار زهر خریده بود تا به او بخوراند، محکوم شد. گذشته از این، برجسته‌ترین مردان ولایات گل، اسپانیا، سوریه و یونان به ناچیزترین و نفرت‌انگیزترین اتهامات از اموال‌شان محروم شدند، اتهام شماری از اینان فقط این بود که بخشی از دارایی‌شان را به پول نقد تبدیل کرده بودند.* معافیت‌های دایم و امتیاز بسیاری از کشورها و افراد برای بهره‌برداری از معادن و جمع‌آوری مالیات لغو شد. دیگر آن‌که وانان، پادشاه پارت‌ها که پس از آن‌که هموطنانش او را از کشور بیرون راندند، باگنجی عظیم به آنتیوخ آمده بود و به حسن‌نیت مردم روم دل بسته بود، به غدر مالش را ربودند و خودش را نیز کشتند.

[۵۰] نفرتی را که نسبت به خانواده‌اش در دل داشت نخست در مورد برادرش دروسوس، آن‌گاه که نامه‌ای نشان داد که در آن دروسوس در مورد امکان واداشتن آوگوستوس به احیای آزادی با او بحث می‌کرد*، و پس از آن نسبت به دیگر اعضای خانواده نمایان کرد. زمانی که زنش یولیا در تبعید بود بی‌احترامی و نامهربانی را در حق او به آن‌جا رساند ــ کم‌تر از آن‌چه بتوان تصور کرد ــ که وقتی به فرمان پدرش او را در یک شهر محدود کردند تیبریوس نیز او را از بیرون رفتن از خانه یا معاشرت با کسی منع کرد. افزون بر این، وظیفه‌ای که پدرش برای یولیا مقرر کرده بود و نیز درآمد سالیانه‌اش را به نیرنگ از چنگ او درآورد و مدعی شد که این حکم قانون است زیرا آوگوستوس در این موارد تمهیدی در وصیت‌نامه‌اش* نیندیشیده بود. از دست مادرش لیویا که مدعی سهمی برابر در قدرت بود خشمگین بود. معمولاً از دیدار یا گفت‌وگوی خصوصی با او اجتناب می‌کرد تا این گمان پدید نیاید که به توصیهٔ او کارها را سامان می‌دهد ــ گرچه عملاً گاه به آن نیازمند بود و توصیهٔ او را به کار می‌بست. نیز از یک فرمان سنا که پیشنهاد کرده بود که القاب او باید «پسر لیویا» و «پسر آوگوستوس» را نیز شامل شود بسیار رنجیده‌خاطر گشت. به همین دلیل اجازه نداد که مادرش را «مادر میهن» بنامند و هیچ افتخار دولتی چشمگیری دریافت کند. وانگهی غالباً به او هشدار

می‌داد که از دخالت در امور خطیر که مناسب زنان نیست بپرهیزد، به‌ویژه پس از آن‌که شنید وقتی نزدیک معبد وستا آتشی درگرفت مادرش وارد میدان شده و مردم و سربازان را به کوشش بیش‌تر ترغیب کرده بود، درست همان کاری که در روزگار شوهرش می‌کرد.

[۵۱] مردم می‌گویند که از آن پس به دلایل زیر دشمنی‌اش آشکار گشت. به تقاضاهای مکرر مادرش مبنی بر این‌که مردی را که مقام شارمندی یافته بود به مسند قضا منصوب کند چنین پاسخ داد که فقط به شرطی چنین خواهد کرد که در اسناد آشکارا آورده شود که مادرش او را به چنین کاری واداشته است. مادرش از این گفته برآشفت و یادداشت‌های کهنهٔ آوگوستوس در مورد ترشرویی و انعطاف‌ناپذیری تیبریوس را از نهانگاه بیرون آورد و در ملأعام خواند. تیبریوس از این‌که مادرش دیرگاهی این‌ها را نزد خود نگاه داشته و با چنان بدسگالی بر ضد او به‌کار برده بود چنان خشمناک شد که پاره‌ای مردم برآنند که این یکی از علل، اگرنه علت اصلی، عزلت‌جویی او بوده است. در تمام مدت سه‌سالی که از روم دور بود و مادرش هنوز زنده بود فقط یک بار و به مدت چندساعت با او دیدار کرد و چندی بعد که مادرش بیمار شد زحمت دیدار او را به خود نداد و سپس وقتی مادرش مرد وانمود کرد که در تشییع جنازهٔ او شرکت خواهد کرد و این مراسم را چند روز به تعویق انداختند چندان که جنازه را وقتی متعفن و تباه شده بود به خاک سپردند. تیبریوس اجازه نداد که مادرش مقام خدایی یابد، گرچه این یک آن را درخواست کرده بود. وصیت‌نامه‌اش را بی‌اعتبار خواند و دیری نگذشت که همهٔ دوستان و اعضای خانوادهٔ مادرش را، حتی کسانی را که او در بستر مرگ انجام مراسم خاکسپاری‌اش را به آنان سپرده بود، به ورطهٔ نابودی کشاند. یکی از اینان را گرچه عضو طبقهٔ شهسواران بود به کار شاق محکوم کرد.

[۵۲] و اما پسرانش، نه به فرزند تنی‌اش دروسوس و نه پسرخوانده‌اش گرمانیکوس پدرانه مهر نمی‌ورزید. از اولی به‌سبب رذیلت‌هایش نفرت داشت ــ دروسوس در شیوهٔ زندگی‌اش تا حدی سرکش و بی‌قید بود. از

این‌رو حتی از مرگش نیز چندان تأثری به او دست نداد و پس از درنگی بس کوتاه تقریباً بلافاصله از مراسم تشییع به کارهای معمولی دیوانی‌اش بازگشت و سوگواری بیش از آن را منع کرد. درواقع وقتی چند سفیر از ایلیوم پس از مدتی به او تسلیت گفتند به ایشان خندید و پاسخ داد که من نیز باید به شما برای از دست‌دادن شارمند برجسته‌تان هکتور* تسلیت بگویم. گرمانیکوس را چنان خواری داد که درخشان‌ترین کارهای او را ناچیز شمرد و شکوهمندترین پیروزی‌هایش را بدان سبب که کشور را فلج کرده به باد انتقاد گرفت. درواقع وقتی گرمانیکوس به‌دلیل قحطی سختی که ناگهان بر اسکندریه حاکم شده بود بی‌اجازه به آن شهر سفر کرد تیبریوس از او در سنا انتقاد کرد. حتی عده‌ای را گمان بر این است که مسبب مرگش نیز تیبریوس بوده و این کار را بر دست گنایوس پیسو فرمانده لژیون سوریه انجام داده بود. عده‌ای گمان می‌کنند که وقتی پیسو اندکی بعد به این جنایت متهم شد برآن بود تا نهانی فرمان قتل گرمانیکوس را بر کسی آشکار کند اما تیبریوس آن فرمان را از چنگ او درآورد و فرمان قتلش را داد. به همین دلیل این شعار را در بسیاری جاها نوشته بودند: «گرمانیکوس را به ما بازگردان» و بسیاری کسان شب‌ها آن را به صدای بلند می‌خواندند. پس از آن وقتی رفتاری بی‌رحمانه با زن و فرزندان گرمانیکوس درپیش گرفت خود بر این بدگمانی‌ها صحه گذارد.

[۵۳] وقتی آگریپینا، عروس او، پس از مرگ شوهرش قدری بی‌پرده لب به شکایت گشود تیبریوس گریبانش را چسبید و به یونانی به او گفت: «دخترم، آیا گمان می‌کنی که چون حکومت نمی‌کنی با تو بدرفتاری شده؟» از آن پس دیگر او را لایق هم‌صحبتی ندانست. درواقع آن‌گاه که تیبریوس به عمد ترتیبی داد تا سر میز غذا با تعارف‌کردن سیب او را بیازماید و او به‌سبب خطری که احساس می‌کرد دست او را رد کرد و پنداشت که با خوردن آن مرگش حتمی است، دیگر او را به میهمانی دعوت نکرد و وانمود کرد که آگریپینا او را به مسموم‌کردن خویش متهم کرده است. مهم‌تر از همهٔ این‌ها، تیبریوس پس از

آن‌که به دروغ مدعی شد که آگریپینا هر آن به دنبال پناه‌بردن به مجسمهٔ آوگوستوس یا لشکر است او را به پانداتریا تبعید کرد و وقتی او در این باره شکوه کرد تیبریوس سرکردهٔ یک گروه صدگانی را واداشت او را کتک بزنند که درنتیجه یک چشمش کور شد. افزون براین، وقتی آگریپینا برآن شد تا با امتناع از غذاخوردن خودکشی کند تیبریوس فرمان داد دهانش را به زور باز کنند و غذا به حلقش بریزند. سپس بعد از آن که آگریپینا پافشاری کرد و از گرسنگی مرد تیبریوس با نفرت‌انگیزترین اتهامات به او حمله کرد و آن‌گاه که داشت سنا را متقاعد می‌کرد که روز تولد آگریپینا را در شمار روزهای بدشگون به‌حساب آورند حتی مباهات کرد که با رسن خفه‌اش نکرده و او را بر پله‌های گمونیوس* نیفکنده است. به پاس چنین گذشتی به سنا اجازه داد حکمی تصویب کند در سپاسگزاری از او و پیشکشی زرین به معبد یوپیتر در کاپیتولینوس وقف کند.

[۵۴] از آن‌جا که چهار نوهٔ پسر داشت، سه‌تن از آنان ــ نرون، دروسوس و گایوس ــ از گرمانیکوس و دیگری ــ تیبریوس ــ از دروسوس، وقتی خود پسرانش را از دست داد دو پسر بزرگ‌تر گرمانیکوس (نرون و دروسوس) را به سنا سفارش کرد و روزی را که هر کدام توگای مردان به‌تن کرد گرامی داشت و به مردم هدیه‌ها داد. اما وقتی دریافت که در ضمن دعاهای مردم در آغاز سال دعاهایی برای سلامتی پسرانش نیز خوانده می‌شود سنا را به این مضمون مورد خطاب قرار داد که چنین افتخاری جز بر اشخاص باتجربه و افراد بالغ نباید ارزانی شود. و از آن هنگام به بعد نیت واقعی خویش را بر ایشان آشکار کرد و همه‌گونه اتهام به آن‌ها زد و به لطایف‌الحیل پای آن‌ها را در بزهکاری‌ها به میان کشید چنان‌که به شکایت از او تحریک شدند و به این ترتیب لو رفتند. نامه‌هایی فرستاد و در آن‌ها بدترین اتهامات را به آن‌ها وارد کرد و همین‌که آن‌ها را دشمن مردم اعلام کردند آن‌ها را گرسنگی داد و کشت، نرون را در جزیرهٔ پونتیا و دروسوس را در دورترین نقطهٔ پلاتینه. گمان‌ها بر این است که وقتی جلادی که گویا به فرمان سنا به آن‌جا رفته بود رسن و چنگک* را به او

نشان داد نرون ناچار خودکشی کرد. اما دروسوس را به‌قدری گرسنگی داد که حتی سعی کرد پشم تشکش را بخورد. جنازهٔ هردو چنان متلاشی شد که جمع‌آوری‌شان تقریباً ناممکن گشت.

[۵۵] گذشته از دوستان قدیم و اعضای خانواده‌اش، از بیست تن از شارمندان برجسته خواست که در کارهای دیوانی مشاوران او شوند. از این میان فقط دو یا سه تن را زنده گذاشت، بقیه را هرکدام به دلیلی از پا درآورد. از میان ایشان آیلیوس سیانوس با سقوط خود بسیاری دیگر را نیز با خود به زیر کشید. تیبریوس این مرد را به بالاترین درجات قدرت برکشید و این نه از روی نیک‌خواهی بلکه با این هدف بود که با نقشه‌ها و نیرنگ‌هایش بتواند از شر فرزندان گرمانیکوس رهایی یابد و به این ترتیب نوهٔ تنی‌اش، فرزند پسرش دروسوس، وارث او گردد.

[۵۶] به یونانیان بی‌مقدار نیز که هم‌سفرهٔ او و بسیار مایهٔ سرگرمی او بودند نیز چندان روی خوش نشان نمی‌داد. وقتی از مردی به‌نام زنون که شیوهٔ گفتارش قدری تکلف‌آمیز بود پرسید که این چه گویش مزخرفی است و مرد پاسخ داد که گویش دوریک است، او را به کیناریا تبعید کرد چون گمان کرد که با اشاره به محل سابق تبعیدش به او طعنه می‌زند زیرا اهالی رودس به گویش دوریکی صحبت می‌کردند. هنگام غذاخوردن عادت داشت از مطالبی که در روز می‌خواند سؤال‌هایی مطرح کند و وقتی متوجه شد که سلوکوس نحوی از خادمان تیبریوس پرسیده است که امپراتور در حال خواندن چه مطلبی است تا بتواند خود را برای پاسخگویی به پرسش‌های او آماده سازد او را از حاضرشدن بر سر میز غذا منع کرد و حتی بعداً وادار به خودکشی کرد.

[۵۷] حتی وقتی پسربچه‌ای بیش نبود خوی وحشی و سرسختش از دیده‌ها پنهان نبود.* به‌نظر می‌رسد که نخستین‌بار تئودوروس اهل گادارا، معلم فن بیان او، با تیزبینی به این موضوع پی برد و به درست‌ترین عبارت آن را وصف کرد زیرا گاه که او را شماتت می‌کرد به زبان یونانی او را «گِل غرق در

خون خطاب می‌کرد.[1] اما وقتی که امپراتور شد این خوی نمایان‌تر شد، حتی در آغاز زمامداری که هنوز با تظاهر به اعتدال دل مردم را به‌دست می‌آورد. وقتی مرده‌ای را تشییع می‌کردند و دلقکی بر مرده بانگ زد که: «باید به آوگوستوس بگویی که هنوز میراثی که برای‌شان به‌جا گذاشته‌ای به دست مردم نرسیده است»، تیبریوس فرمان داد که او را به حضور آورند و حقش را بدهند؛ و بعد اعدامش کردند تا خود حقیقت را به آوگوستوس بگوید. چندی بعد در سنا وقتی سلحشوری رومی به‌نام پومپیوس سخت بر مخالفت خود با طرح سنا پافشاری کرد تیبریوس وی را به زندان تهدید کرد و گفت: «تو پومپیوس را به سرنوشت گروه پومپیوس گرفتار خواهم کرد» و به این ترتیب جناس زننده‌ای با نام او ساخت که به سرنوشت ناگوار آن گروه اشاره داشت.

[۵۸] تقریباً در همین ایام وقتی پرایتوری از او پرسید که آیا باید برای رسیدگی به پروندهٔ خیانت‌ها دادگاه تشکیل دهد در پاسخ گفت که قانون باید اجرا شود و خود با قساوتی تمام قوانین را اجرا کرد. مردی سر تندیس آوگوستوس را برداشته بود تا سر دیگری به جایش بگذارد. موضوع در سنا مطرح شد و چون قدری تردید در کار بود از شاهدان زیر شکنجه بازجویی کردند. متهم گناهکار شناخته شد و این‌گونه محاکمات تا آن‌جا پیش رفت که اتهامات زیر عقوبت مرگ داشت: کتک‌زدن برده یا عوض‌کردن لباس نزدیک تندیس آوگوستوس؛ همراه‌داشتن سکه یا حلقهٔ مزین به نقش او هنگام رفتن به مستراح یا روسپی‌خانه؛ و انتقاد از هریک از سخنان یا کارهای او. مردی جانش را به این علت از دست داد که اجازه داده بود در مستعمرهٔ محل زندگی‌اش در همان روزی که روزگاری به آوگوستوس افتخاراتی ارزانی داشته بودند افتخاراتی تقدیم او کنند.

[۵۹] گذشته از این‌ها بسیاری اعمال بی‌رحمانه و وحشیانهٔ دیگر مرتکب شد، ظاهراً به بهانهٔ سخت‌گیری و آرزوی بهبود اخلاق عمومی* اما درواقع به

1. pleon haimati pephuramenon

این علت که طبعش به این کارها گرایش داشت چندان که افراد بسیاری در شعر خود از تباهکاری‌هایی که پیش‌تر مرتکب شده بود یا انتظارش را داشتند شکوه کردند:

آه ای موجود ناخوشایند و بی‌رحم،
آیا می‌توانم تو را در چند کلمه خلاصه کنم؟
در پستی‌ات همین بس که حتی از عشق مادر نیز محروم بوده‌ای.
تو شهسوار نیستی و سبب چیست؟ صدهزار سسترس نیز در کیسه نداری.
اگر همهٔ حقیقت را بخواهی، سرنوشت تو تبعید طولانی در رودس* بود.
تو عصر طلایی ساتورن را به فنا داده‌ای، قیصر؛
تا تو زنده‌ای این عصر همیشه عصر آهن* خواهد بود.
از شراب سیراب شده، چون اکنون تشنهٔ خون است.
چون آن را با همان ولعی می‌نوشد که شراب را بی‌آب می‌نوشید.*
ای رومولوس، سولا را بنگر که از برای خویشتن سعادتمند گشته، نه از برای تو.*
نیز اگر می‌خواهی بنگر که ماریوس به روم بازگشته است.
و نگاه کن به دستان آنتونیوس* که جنگ داخلی به بار آورده است
دستانی که از آن خون بسیار کسان می‌چکد
و بگو: روم در حال سقوط است! دریغا هرکه از تبعید برای فرمانروایی می‌آید،
با خونریزی بسیار فرمان می‌راند.

در آغاز بر این نکته پای می‌فشرد که این اشعار ساخته و پرداختهٔ کسانی است که رفتاری را که شایسته‌شان است برنمی‌تابند و انگیزه‌شان خباثت و خشم است نه بیان احساسات واقعی. این جمله را همیشه تکرار می‌کرد: «بگذار از من متنفر باشند به شرط آن‌که احترامم کنند.»* بعدها رفتارش گواه روشنی بر درستی این گفته‌ها بود.

[۶۰] چند روز پس از ورودش به کاپری، آن‌گاه که مشغول انجام کاری پنهانی بود، ماهیگیری بی‌خبر از راه رسید و شاه‌ماهی بزرگی پیشکش او کرد.

چون تیبریوس از این‌که ماهیگیر از منطقهٔ کوهستانی و صعب‌العبور تا دورترین نقطهٔ جزیره به زحمت راه پیموده نگران شده بود فرمان داد صورت مرد را با ماهیی که آورده بود بخراشند. و وقتی مرد شکر کرد که خرچنگ درشتی را که در کیسه دارد به امپراتور پیشکش نکرده است، تیبریوس دستور داد که صورتش را با خرچنگ لت و پار کنند. سربازی از پاسداران امپراتور را که طاووسی از باغ تفرج او دزدیده بود به‌دست جلاد سپرد. یک بار طی سفری که در تخت روان نشسته بود در خلنگ‌زار گیر کرد و دلیل راه، از سرکرده‌های گروه صدگانی از هنگ اول، را روی زمین دراز کردند و تا حد مرگ کتکش زدند.

[۶۱] به هر نوع قساوتی دست می‌یازید و قربانی هم کم نمی‌آورد زیرا نخست دوستانش و حتی خویشان مادرش را به دست جلاد سپرد و بعد دوستان و خویشان نوه‌ها و عروسش و سیانوس را. پس از مرگ سیانوس حتی درنده‌خوتر شد. سیانوس چندان مایهٔ خشم او نشد بلکه فرصتی را که تیبریوس در پی‌اش بود به او داد ــ گرچه تیبریوس در شرح خلاصه‌ای از زندگی‌اش بی‌پروا این موضوع را ثبت کرد که آنگاه که از دشمنی سیانوس با فرزندان پسرش گرمانیکوس آگاهی یافت او را شکنجه کرد، همان پسرانی که خود وی آنان را کشت، یکی را وقتی که به سیانوس بدگمان شد و دیگری را وقتی که وی سرانجام سرنگون شده بود.

برشمردن یکایک ستمکاری‌های او به درازا می‌کشد. به ذکر نمونه‌هایی از انواع گوناگون وحشی‌گری‌های او بسنده خواهم کرد. هیچ روزی، هرقدر هم مقدس و متبرک، انسان‌ها بی‌عقوبت نمی‌ماندند؛ عده‌ای را در روز عید سال نو به دست مرگ سپرد. بسیاری متهم و به همراه فرزندان‌شان محکوم شدند ــ و عده‌ای به دست فرزندان خود. خویشان محکومان به مرگ از سوگواری برای آنان منع شده بودند. به شاکیان و گاه حتی به شاهدان پاداش‌های هنگفت می‌داد. در سخنان سخن‌چینان هرگز تردید روا نمی‌داشت. هر بزهی گناهی مرگبار شمرده می‌شد حتی آنگاه که موضوع به

چند کلمهٔ ساده مربوط می‌شد. شاعری را به جرم گنجاندن انتقاد از آگاممنون* در یک تراژدی، مورخی را بابت توصیف بروتوس و کاسیوس به‌عنوان آخرین رومیان به دم تیغ سپردند. به نویسندگان حمله کردند و کتاب‌ها ممنوع* شد، گرچه چندسال پیش‌تر مخاطبان، ازجمله آوگوستوس امپراتور، به گرمی از آن‌ها استقبال می‌کردند. عده‌ای را به زندان افکندند و نه همان از خواندن کتاب بلکه حتی از حرف‌زدن و سخن‌گفتن با یکدیگر منع کردند. عده‌ای که به محاکمه فراخوانده شده بودند چون اطمینان داشتند که محکوم‌شان می‌کنند برای اجتناب از شکنجه و بی‌آبرویی رگ خود را در خانه‌شان بریدند؛ دیگران در کاخ سنا زهر خوردند. با این همه اینان را نیمه‌جان و لرزان با بستن زخم‌هاشان کشان‌کشان به زندان بردند. هیچ‌یک از عقوبت‌شدگان امان نیافت و اینان را با رسن و قلاب کشیدند و بر پله‌های گمونیا افکندند؛ یک روز بیست نفر را به این ترتیب کشاندند و بر پله‌ها افکندند، در میان‌شان زنان و کودکان. چون بنا بر سنت خفه‌کردن باکره‌گان ممنوع بود جلاد نخست از دوشیزگان ازالهٔ بکارت می‌کرد و سپس خفه‌شان می‌کرد. کسانی را که قصد خودکشی داشتند به اجبار زنده نگاه می‌داشتند. چون تیبریوس مرگ را عقوبتی بسیار ناچیز به‌شمار می‌آورد چنان‌که وقتی شنید که یکی از محکومان، نامش کارنولوس، بر جلاد پیش‌دستی کرده است فریاد زد: «کارنولوس از چنگ من گریخته است.» وقتی به سرکشی از زندان‌ها رفته بود و مردی نعره‌زنان خواستار تعجیل در مرگ خویش شد تیبریوس به او چنین پاسخ داد: «هنوز آمادگی ندارم تو را مورد مرحمت قرار دهم.» مردی از ردهٔ کنسول‌ها در وقایع‌نامهٔ خویش چنین ثبت کرده بود که یک‌بار در ضیافتی بزرگ حاضر شده بود و امپراتور نیز حضور داشت و ناگهان کوتوله‌ای که در میان دلقک‌ها کنار میز ایستاده بود به صدای بلند از او پرسید که چرا پاکونیوس که متهم به خیانت است دیری است که زنده مانده است، تیبریوس همان دم گستاخی او را نکوهش کرد اما چند روز بعد در فرمانی از سنا خواست هرچه سریع‌تر دربارهٔ مجازات پاکونیوس تصمیم بگیرند.

[۶۲] وقتی چگونگی مرگ پسرش دروسوس را شنید خشمی عظیم بر او مستولی گشت و وحشی‌گری‌اش شدت یافت. پیش‌تر مرگ او را از بیماری و زندگی بی‌بندوبار می‌دانست اما سرانجام دریافت که پسرش را به نیرنگ زنش لیویا و سیانوس زهر خورانده‌اند. سپس از شکنجه یا اعدام هیچ‌کس مضایقه نکرد و گاه چند روز پیاپی را به تحقیق در این باره اختصاص می‌داد چندان که وقتی ورود میهمانی از رودس را به او خبر دادند که خود در نامه‌ای دوستانه به روم دعوتش کرده بود، بی‌درنگ مرد را شکنجه کرد به این گمان که یکی از گواهان اصلی این ماجرا از راه رسیده و وقتی خطای تیبریوس آشکار شد او را به‌دست مرگ سپرد تا رفتار ناشایست او را به گوش مردمان نرساند.

در کاپری هنوز هم محلی را نشان می‌دهند که از آن برای اعدام محکومان استفاده می‌کرد. به فرمان تیبریوس محکومان را پس از شکنجهٔ طولانی و جانکاه از آن‌جا در حالی که خود نظاره می‌کرد به دریا می‌افکندند و در دریا مردانی که در کشتی نشسته بودند جنازه‌ها را جمع می‌کردند و با تیرک و پارو می‌کوفتند تا کار کسانی را که نیمه‌جان بودند بسازند. در میان شکنجه‌های گوناگون شکنجه‌ای ابداع کرده بود به این ترتیب که قربانیان را به نوشیدن مقدار فراوانی شراب می‌فریفتند و سپس آلت آنان را با بند می‌بستند تا شکم‌شان باد کند و فشار بند و حاجت به دفع ادرار مایهٔ زجرشان می‌گشت. بنابراین به اعتقاد مردم اگر مرگ به سراغش نیامده بود ــ مردم می‌گویند که تراسولوس به او نوید عمری طولانی می‌داد تا او را مجاب کند که تعدادی از نقشه‌هایش را برای آینده نگاه دارد ــ تیبریوس به‌زودی قربانیان بیش‌تری را به کام مرگ می‌فرستاد و درحقیقت هیچ‌یک از نوه‌های بازمانده‌اش را در امان نمی‌گذاشت زیرا به گایوس بدگمان شده بود چون او را زنازاده خوانده بود. و این نامحتمل نیز نیست زیرا بارها پریام* را به این دلیل خوشبخت پنداشته بود که عمری درازتر از اولاد خویش یافته بود.

[۶۳] شواهد فراوانی داریم که نشان می‌دهد در جریان همهٔ این کارها نه‌فقط مورد نفرت انزجار مردم بود بلکه خود نیز دچار هراسی عظیم و حتی

معروض دشنام‌های مردم بود.* فرمان داده بود که هیچ‌کس پنهانی یا بی‌حضور شاهد با انجمن کاهنان رایزنی نکند. حتی تلاش کرد وخش‌های خدایان را که نزدیک شهر روم بود از بین ببرد اما به‌دلیل هراس از قدرت آسمانی پراینسته از این کار دست کشید زیرا گرچه آن‌ها را در صندوقچه‌ای مهروموم کرده و به روم آورده بود، تا زمانی که آن را به معبد* بازگرداندند آن‌ها را در صندوقچه نیافت. پس از سپردن حکومت ولایات به چند تن از کنسول‌های سابق به آن‌ها اجازهٔ رفتن نداد بلکه آن‌ها را مدتی دراز زندانی کرد چنان‌که پس از سال‌ها کسانی را به جانشینی ایشان گمارد و اینان هنوز در شهر بودند. در این میان آن‌ها القاب رسمی‌شان را حفظ کرده بودند حتی فرمان‌های بسیاری خطاب به ایشان صادر کرد که بنا بود اینان به کمک نمایندگان و دستیاران‌شان آن‌ها را اجرا کنند.

[۶۴] پس از محکوم‌کردن عروس و نوه‌های ذکورش به آنان اجازه نداد که به جای دیگری منتقل شوند مگر با غل و زنجیر و در تخت روان و در این حال سربازان اجازه نمی‌دادند هیچ رهگذری به آن‌ها نگاه کند یا حتی نزدیک‌شان شود.

[۶۵] به‌زحمت توانست نقشه‌های سیانوس را برای به زیرکشیدن او برهم زند ــ گرچه تیبریوس از بزرگداشت روز تولد او و احترام همهٔ مردم به تمثال‌های زرین او باخبر بود؛ و تازه برای این کار نیز بیش‌تر به زیرکی و فریبکاری متوسل شد تا به قدرت امپراتور. زیرا پیش از هر چیز، درضمن تظاهر به احترام به سیانوس برای خلاص‌شدن از شر وی در پنجمین دورهٔ کنسولی او را همکار خود کرد و خود این مقام را پس از وقفه‌ای طولانی و به‌صورت غیابی و دقیقاً به همین منظور عهده‌دار شد. سپس با دادن امید واهی وصلت با خاندان امپراتور و دست‌یافتن به قدرت تریبونی، زمانی که سیانوس کم‌ترین انتظار را داشت، در خطابه‌ای شرم‌آور و خبیثانه او را متهم کرد و درضمن از سنا خواست که یکی از کنسول‌ها، پیرمردی تنها، را به دنبال او بفرستد تا او را به همراه محافظان به سنا بیاورد. سپس با بی‌اعتمادی و

هراسان از درگرفتن شورش دستور داد تا نوه‌اش دروسوس را، که در آن زمان هنوز در روم در غل و زنجیر بود، آزاد کنند و فرماندهی لشکر را به او بسپارند. حتی کشتی‌هایی را نیز آماده کرد چون در اندیشهٔ پناه‌بردن به یکی از لژیون‌ها بود و از فراز قله منتظر بود که از دور به او علامت دهند. با این همه، حتی وقتی توطئه سیانوس سرکوب شد نیز امنیت و آسودگی بیش‌تری احساس نکرد زیرا در نه‌ماه بعدی از کوشک خویش که آن را کوشک یوپیتر می‌نامید تکان نخورد.

[۶۶] خاطر پریشانش را گوشه و کنایه‌های مختلف از هر سو آزرده‌تر کرد، چه هرکدام از محکومان خواه در حضور خواه در نوشته‌هایی که در ردیف جلو تئاتر به نمایش می‌گذاشتند باران همه‌گونه ناسزا را بر سر او می‌ریختند. به این ناسزاها به شیوه‌های متفاوتی واکنش نشان می‌داد، گاه از شرمساری می‌کوشید آن‌ها را یکسره پنهان کند، گاه این اتهامات را ناچیز می‌شمرد و خود آن‌ها را تکرار می‌کرد و به گوش مردم می‌رساند. درواقع حتی اردوان پادشاه پارت‌ها که او را به پدرکشی و قتل و جبن و تجمل‌پرستی متهم می‌کرد در نامه‌ای به او تاخت و توصیه کرد که برای فرونشاندن نفرت شدید و به حق شهروندان هرچه زودتر خود را بکشد.

[۶۷] در فرجام کار خویش سخت از خودش نیز متنفر شده بود و با کلمات زیر که در آغاز یکی از نامه‌هایش به‌کار برده بود بر همهٔ خطاهای خویش به‌جز بدترین‌شان اعتراف کرد: «آقایان سناتور، چه باید به شما بنویسم؟ چگونه باید به شما بنویسم؟ در این پایان کار چه چیز را باید نانوشته بگذارم؟ به‌راستی نمی‌دانم، اگر بدانم خدایان و الاهگان مرا به سرنوشتی بدتر از آن‌چه امروز احساس می‌کنم محکوم کنند.» اما گمان‌ها بر این است که از آن‌چه باید رخ می‌داد به‌سبب علم به آینده بسیار پیش‌تر آگاه شده بود، و می‌دانست که چه تلخ‌کامی و رسوایی دامنش را خواهد گرفت. چندان‌که وقتی زمامداری‌اش آغاز شد با سرسختی تمام از پذیرش لقب «پدر میهن» خودداری کرد و اجازه نداد که مردم در حمایت از اعمالش سوگند یاد کنند

مبادا او را سزاوار چنین افتخاراتی بزرگی ندانند و سرافکنده شود.* از خطابه‌ای که در مورد هر دو پیشنهاد ایراد کرد می‌توان به این نکته پی برد، برای مثال آنگاه که گفت تا زمانی که عقل در سر دارد همواره همان که هست خواهد بود و هرگز خوی خویش نخواهد گرداند بلکه باید از گذاشتن این بدعت خودداری کرد که سنا به تأیید کردار کسی واداشته شود که ممکن است بر اثر اتفاق طبعش دگرگون شود. و نیز چنین گفت:

اما اگر زمانی در شخصیت من و در وفاداری‌ام به شما دچار تردید شدید ــ و کاش بمیرم و روزی را نبینم که رای نیکوی شما دربارهٔ من تغییر یافته ــ لقب «پدر میهن» بر افتخارات من نخواهد افزود بلکه ملامتی خواهد بود در حق شما خواه به‌سبب شتاب در اعطای این لقب به من خواه به سبب بی‌ثباتی رای شما دربارهٔ من.

[۶۸] بلندبالا و تنومند بود، شانه‌های پهن و سینهٔ فراخ داشت و اندامش از سر تا نوک انگشتان پا متناسب بود. دست چپش چابک‌تر و قوی‌تر بود و انگشتانش چنان نیرومند بود که سیبی سفت را درهم می‌فشرد و با تلنگر انگشت سر کودک یا حتی جوانی را مجروح می‌کرد. رخسارش پریده‌رنگ بود و موی پشت سرش بسیار بلند بود و گردن را می‌پوشاند و به‌نظر می‌رسید که نشان خانواده‌اش باشد. چهره‌ای شکوهمند داشت، گرچه پر از جوش و کورک. چشمانی بسیار درشت داشت و به طرز شگفت‌آوری می‌توانست حتی در شب و در تاریکی ببیند (گرچه فقط برای مدتی کوتاه که از خواب برمی‌خاست؛ سپس تیزبینی‌اش را از دست می‌داد). هنگام راه‌رفتن گردن افراشته‌اش را به عقب می‌داد و حالت چهره‌اش خشن بود. در غالب اوقات خاموش بود و حتی با نزدیک‌ترین کسانش به‌ندرت سخن می‌گفت، آن هم بی‌کم‌ترین رغبتی. به وقت سخن‌گفتن کم‌وبیش با حالتی ساختگی انگشتانش را تکان می‌داد. آوگوستوس همهٔ این خصوصیات ناخوشایند و نخوت‌آمیز را در او دیده بود و خود تیبریوس غالباً می‌کوشید نزد سنا و مردم عذری برای آن‌ها بیابد و ادعا می‌کرد که با این عیوب به‌دنیا آمده و این عیوب از بدسگالی

نیست. بنیه‌ای بسیار قوی داشت و در سراسر دورهٔ زمامداری‌اش به بیماری خاصی دچار نشد، گرچه از سی‌سالگی به‌بعد بر رأی خود اتکا می‌کرد و توصیه و کمکی از طبیبان نمی‌گرفت.

[۶۹] به خدایان یا هر چیزی که به دین مربوط می‌شد اعتنای چندانی نداشت از آن‌که شیفتهٔ طالع‌بینی بود و معتقد بود که تقدیر بر همه چیز حکم می‌راند. با این همه از رعد به‌طرزی شگفت‌انگیز هراسان می‌شد و هرگاه هوا طوفانی بود تاج غار بر سر می‌گذاشت چون عقیده داشت که صاعقه بر برگ غار کارگر نیست.

[۷۰] سخت دلبستهٔ نوشته‌های ادبی لاتینی و یونانی بود. در خطابه به زبان لاتینی الگویش کورویِنوس مسالا بود که در روزگار جوانی خود او را پیرانه‌سر دیده بود. اما تکلف و افراط در فضل‌فروشی سبکش را پرابهام می‌کرد چندان که سخنان فی‌البداهه‌اش را بر سخنانی که از پیش آماده می‌کرد ترجیح می‌دادند. شعری غنایی نیز سروده است با عنوان «در سوگ لوکیوس کایسار.» همچنین به شیوهٔ اثوفوریون، ریانوس و پارتنیوس* به یونانی شعر می‌سرود. این شاعران را بسیار می‌ستود و نسخه‌های همهٔ آثارشان را در کتابخانه‌های عمومی گذاشته و تمثال‌شان را در میان تمثال‌های کهن‌ترین و نام‌آورترین نویسندگان قرار داده بود. از این‌رو شمار بسیاری از اهل ادب برای پرداختن نسخه‌های فراوانی از آثار خود و تقدیم آن به امپراتور رقابت می‌کردند. با این همه بیش از هر چیز دلبستهٔ افسانه‌ها بود چندان که سبک‌سر و مضحک جلوه می‌کرد؛ چه دانشوران را می‌آزمود، همان طبقه‌ای از مردم را که، چنان‌که گفتیم، علاقه‌ای خاص به ایشان داشت و از ایشان می‌پرسید: «مادر هکوبا که بود؟ نام آخیلوس آن‌گاه که در میان باکرگان درآمده بود چه بود؟ سیرن‌ها چه ترانه‌هایی می‌خواندند؟» درست فردای پس از مرگ آوگوستوس وقتی وارد سنا شد گویی برای نمایاندن احترام و پارسامنشی‌اش قربانیی همراه با کندر و شراب نیاز کرد اما بی‌همراهی موسیقی و این را به تقلید از مینوس در سوگ فرزندش کرده بود.* [۷۱] با این همه اگرچه روان و

راحت به یونانی حرف می‌زد این زبان را در همه‌جا به‌کار نمی‌برد و به‌ویژه در سنا* از آن اجتناب می‌کرد تا حدی که پیش از ادای کلمهٔ "مونوپولیوم*" (انحصار) بابت به‌کاربردن این لفظ بیگانه پوزش می‌خواست. و وقتی کلمهٔ «نشان»* [emblema] در یک فرمان سنا به‌کار رفت گفت که این اصطلاح بیگانه را باید تغییر داد و کلمه‌ای رومی به جایش نهاد یا اگر کلمه‌ای یافت نشد مفهوم آن را اگر شده با طول و تفصیل بیان کرد. وقتی به یونانی از سربازی خواسته شد تا گواهی بدهد تیبریوس او را از جواب‌گفتن جز به زبان لاتینی منع کرد.

[۷۲] در دورهٔ عزلت‌جویی‌اش فقط دوبار کوشید به روم بازگردد. یک‌بار وقتی که با کشتی جنگی سفر می‌کرد تا باغ‌های مجاور دریاچهٔ مصنوعی مخصوص جنگ‌های دریایی آمد و نگهبانی در ساحل رود تیبر گماشت تا کسانی را که برای دیدار او می‌آمدند براند. بار دوم در جادهٔ آپیانوس تا هفت منزلی روم سفر کرد. با این همه، دیوارهای شهر را دید و نزدیک‌تر نیامد و بازگشت. در مورد اول انگیزه‌اش بر ما پوشیده است. بار دوم نشانه‌ای او را هراساند. ماری را دست‌آموز خویش کرده بود و وقتی برآن شد تا به دست خویش، چون همیشه، به او غذا دهد دید که غذای موران شده است و آن را نشانهٔ آن دانست که از قدرت مردم برحذر باشد. سپس برآن شد تا شتابان به کامپانیا بازگردد در آستورا ضعف بر او چیره شد اما قدری که حالش بهتر شد به کیرکی رفت. برای این‌که کسی گمان نبرد که بیمار است نه فقط در بازی‌ها در لشکرگاه حضور یافت بلکه حتی وقتی گراز نری را به میدان نبرد آوردند از بالا زوبین‌هایی به سمت او نشانه رفت. ناگهان دردی در پهلویش پیچید، و وقتی سراسر بدنش را عرق پوشاند و در معرض کوران هوا قرارگرفت حالش وخیم‌تر شد. با این همه پایداری کرد و مدتی سفر خویش را ادامه داد و حتی آن‌گاه که به میسنوم رسید باز هم به کارهای روزانه ازجمله شرکت در میهمانی‌ها و لذت‌های دیگر پرداخت، یکی به این دلیل که از آن نمی‌توانست روی برتابد و دیگر آن‌که حالش را از دیگران پنهان کند. چه هنگامی که

خاریکلس طبیب که در حال رفتن بود و به هنگام ترک میهمانی دست او را گرفت تا آن را ببوسد تیبریوس به این گمان که سعی دارد نبض‌اش را بگیرد فرمان داد که بازگردد و سرجایش بنشیند، سپس شام را تا دیرگاه کش داد. حتی در این حال نیز عادت خویش را به ایستادن در میانهٔ تالار پذیرایی، با ملازمی در کنارش، و خطاب‌کردن یکایک میهمانان با نام در هنگام خداحافظی ترک نکرد.

[۷۳] در این میان وقتی در اسناد سنا خواند که چند تن متهم، که تیبریوس در موردشان مطلب کوتاهی نوشته بود به این مضمون که نام آن‌ها را خبرچینی به او داده است، بی‌محاکمه مرخص شده‌اند خروش برآورد که مرا تحقیر کرده‌اید و برآن شد تا به هر وسیله که شده به کاپری بازگردد زیرا جرئت نداشت که جز از محلی امن دست به کاری بزند. اما هوای بد و وخامت فزایندهٔ بیماری‌اش او را از رفتن بازداشت و اندکی بعد در سرای لوکولوس در هفتاد و هفت‌سالگی و در بیست و سومین سال حکومتش در هفدهمین روز پیش از اول آوریل در دورهٔ کنسولی گنایوس آکرونیوس پروکولوس و گایوس پونتیوس نیگرینوس* درگذشت. عده‌ای از مردم معتقدند که قربانی زهری شد که گایوس به او داده بود و آهسته‌آهسته او را از پای درآورد، دیگران بر این باورند که هنگام بهبودی از تبی ناگهانی غذا خواست اما از او دریغ کردند. عده‌ای می‌گویند که وقتی انگشتری را طلب کرد که هنگام بیهوشی از انگشتش درآورده بودند با بالش خفه‌اش کردند. سنکا می‌نویسد که وقتی پی برد که مرگش فرا رسیده انگشتر را از دستش درآورد گویی می‌خواست آن را به کسی بدهد اما مدتی آن را نگاه داشت و سپس دوباره در انگشتش کرد و دست چپ خود را محکم مشت کرد و آن را به همین حالت تا مدتی نگه داشت. سپس ناگهان خادمانش را خواست و وقتی کسی به حضور نیامد روی پا ایستاد و نزدیک بسترش از ضعف و ناتوانی افتاد.

[۷۴] در آخرین سالگرد تولدش خواب دید که آپولو تمنیتس*،

مجسمه‌ای عظیم و اثری شگفت که به سوراکوسای آورده بودند تا در کتابخانهٔ معبدی نو جایش دهند، علامتی به او داد به این مضمون که نمی‌تواند این مجسمه را وقف کند. و چند روز پیش از مرگش چراغ دریایی کاپری در پی زلزله ویران شد. در میسنوم وقتی خاکستر داغ و خلواره‌ای که برای گرم‌کردن اتاق خوابش آورده بودند فسرد و مدتی دراز سرد ماند ناگهان در شامگاه دوباره شعله‌ور گشت و تا دیرگاه شب همچنان می‌سوخت.

[۷۵] مردم به محض شنیدن خبر مرگ او چنان شادمان گشتند که عده‌ای به این سو و آن سو می‌دویدند و فریاد می‌زدند «تیبریوس را به تیبر بیندازید!» و دیگران به پیشگام مام زمین و خدایان دوزخ دعا کردند که در دنیای مردگان جز در میان شریران جایگاهی به او ندهند و عده‌ای دیگر تهدید کردند که جنازهٔ او را با چنگک به پله‌های گمونیوس* خواهند افکند، و وقتی به یاد قساوت‌های اخیر او افتادند نفرت‌شان از خاطرهٔ بی‌رحمی‌های پیشین او شدت یافت. از آنکه بنا بر فرمان سنا همیشه از محکومیت تا اجرای حکم مجازات محکومان ده‌روزی فاصله بود و قضا را همان روزی که خبر مرگ تیبریوس منتشر شد قرار بود عده‌ای را بکشند. این مردان از مردم استمداد طلبیدند اما چون گایوس هنوز دور از روم بود و کسی نبود که به او مراجعه کنند و از او یاری بطلبند، نگهبانان از بیم آنکه کاری برخلاف قوانین انجام دهند آنان را خفه کردند و روی پله‌های گمونیا انداختند. به همین علت نفرت مردم باز هم بیش‌تر شد زیرا چنین می‌نمود که ددمنشی این ظالم حتی بعد از مرگش هم ادامه دارد. وقتی بر آن شدند تا جنازه را از میسنوم حرکت دهند بسیاری فریاد برآوردند که باید آن را به آتلا* برد و در آن‌جا در آمفی‌تئاتر* نیم‌سوزش کرد اما جنازه را چند سرباز به روم بردند و در مراسمی همگانی سوزاندند.

[۷۶] دوسال پیش از مرگ وصیت‌نامه‌ای در دو نسخه نوشته بود، یکی به خط خویش و دیگری به خط یک بردهٔ آزادشده اما به همان مضمون، و افراد بسیار پست را واداشت تا به‌نام گواه بر آن مهر بزنند. برطبق این وصیت‌نامه

نوه‌هایش گایوس، پسر گرمانیکوس، و تیبریوس، پسر دروسوس، را با سهم برابر وارث خویش خواند که در صورت مرگ یکی دیگری یگانه وارث او می‌شد. مرده‌ریگی برای بسیاری به ارث گذاشت ازجمله برای دوشیزگان وستا و نیز برای همهٔ سربازان سپاه و یکایک مردم روم و صاحب‌منصبان مناطق شهر.

کالیگولا

[۱] گرمانیکوس، پدر گایوس کایسار*، و فرزند دروسوس و آنتونیای دوم، را عمویش تیبریوس* به فرزندخواندگی پذیرفت. گرمانیکوس پنج سال پیش از سن قانونی به مقام کوایستوری نایل شد و پس از آن نیز بلافاصله به مقام کنسولی رسید.* وقتی خبر مرگ آوگوستوس رسید گرمانیکوس سرکردهٔ سپاه در گرمانیا بود. لژیون‌ها با سرسختی تمام از امپراتور نامیدن تیبریوس امتناع کردند و فرمانروایی امپراتوری را به گرمانیکوس پیشنهاد کردند. اما او آنان را از این کار بازداشت ــ و دشوار بتوان گفت که این کار او بیش‌تر از سر وفاداری بود یا شجاعت ــ و اندکی بعد دشمن را شکست داد و آیین پیروزی برگزار کرد. پس از انتخابش به مقام کنسولی برای بار دوم و پیش از تصدی این مقام وی را برای برقراری نظم به شرق فرستادند. پس از شکست‌دادن شاه ارمنستان و ضمیمه‌کردن ولایت کاپادوکیه به امپراتوری، در سی و چهارسالگی از یک بیماری مزمن در آنتیوخ مرد ــ درحقیقت عده‌ای گمان داشتند که مسمومش کرده‌اند. چون تمام تنش را لکه‌های کبود پوشانده بود و کف به دهان آورده بود و از آن گذشته، هنگامی که جسدش را سوزاندند قلبش را در میان استخوان‌هایش سالم یافتند؛ مردم عقیده دارند که وقتی قلب مسموم می‌شود در آتش نمی‌سوزد.[۲] به گمان مردم دسیسه برای کشتن او

را تیبریوس آغاز کرد و عامل و همدست او در این کار گنایوس پیسو والی وقت سوریه بود. پیسو این نکته را پنهان نمی‌کرد که از میان پدر یا پسر باید یکی را دشمن بدارد، گویی چارهٔ دیگری نداشت، و حتی آنگاه که گرمانیکوس بیمار بود بر بالینش آمد و به گفتار و کردار بدترین ناسزاها را در حق وی روا داشت و در این کار از هیچ‌چیز فروگذار نکرد. از این رو وقتی به روم بازگشت چیزی نمانده بود که مردم تکه‌پاره‌اش کنند و سنا او را به مرگ محکوم کرد.*

[۳] همگان اتفاق‌نظر دارند که گرمانیکوس در فضیلت‌های تن و روان سرآمد همهٔ مردان بود. سیمایش دل‌انگیز، شجاعتش خیره‌کننده و استعدادش در فصاحت و یادگیری علوم یونانی و رومی درخشان بود. مهربانی‌اش زبانزد بود و رفتاری چنان دلنشین داشت که مردم را سخت دلبستهٔ خویش می‌کرد. پاهای لاغرش با زیبایی اندامش تقارنی نداشت اما با پشتکاری که در سواری پس از غذا از خود نشان داد این نقیصه را به‌تدریج اصلاح کرد. اغلب دشمن را در جنگ تن‌به‌تن از پا درمی‌آورد. حتی پس از برپایی آیین پیروزی نیز بر مسند قضا می‌نشست. ازجمله نشانه‌های فراوان فضلش کمدی‌هایی است که به زبان یونانی از او برجا مانده است. در وطن و در غربت همچون شارمندی عادی رفتار می‌کرد و بی‌ملازم به شهرهای آزاد و متحد روم درمی‌آمد. هرگاه به آرامگاه مردان نامی برمی‌خورد پیشکشی نثار روح آنان می‌کرد. چون قصد کرده بود بازماندهٔ اجساد کسانی را که سال‌ها پیش در فاجعهٔ واروس* کشته شده بودند در یک آرامگاه گرد آورد خود این وظیفه را برعهده گرفت و به دست خویش آن‌ها را جمع کرد. با عیب‌جویانش، هرکه بودند و هر انگیزه‌ای که داشتند، مهربان بود و نیک‌خواه، چندان که حتی وقتی پیسو با فرمان‌هایش مخالفت کرد و وابستگان او را آزرد از خشم‌گرفتن بر او خودداری کرد تا زمانی که پی برد که پیسو او را قربانی زهر و سحر و جادو کرده است. حتی آنگاه نیز به رسم نیاکانش، فقط از دوستی با او حذر کرد و از خادمانش خواست تا اگر حادثهٔ ناگواری برایش پیش آمد انتقام او را از خاندان پیسو بگیرند.

[۴]گرمانیکوس با این مجموعهٔ غنی فضایل چندان مورد احترام و محبت خانواده‌اش بود که آوگوستوس (بگذریم از سایر خویشاوندانش) پس از درنگیدن طولانی در این مورد که آیا وی را جانشین خود بنامد یا نه از تیبریوس خواست تا او را به فرزندی قبول کند. همان‌گونه که بسیاری نویسندگان آورده‌اند، چنان محبوب مردم عادی بود که هرگاه به هرکجا وارد می‌شد یا از هرکجا عزیمت می‌کرد جماعت انبوهی برای پذیره یا بدرقه‌اش جمع می‌شدند چندان که انبوهی و ازدحام جمعیت گاه جانش را به‌خطر می‌انداخت. درواقع وقتی پس از سرکوب شورش از گرمانیا بازمی‌گشت تمام هنگ‌های پاسداران امپراتور به پذیرهٔ او از شهر بیرون آمدند، گرچه اعلام شده بود که این وظیفه فقط برعهدهٔ دو هنگ است، و همهٔ مردم از هر سن و جنس و طبقه‌ای چون سیل تا میل بیستم روم بیرون ریختند.

[۵] با این همه، مردم مهم‌ترین و بیش‌ترین نشانه‌های دلبستگی خود را به او پس از مرگش بروز دادند.* در روز مرگش با سنگ به معابد حمله کردند، محراب‌های خدایان را ویران کردند، عده‌ای خدایان خانگی‌شان را به خیابان ریختند و دیگران نوزادان زنان‌شان را در کوی و برزن رها کردند. درواقع می‌گویند که حتی بربرها، که عده‌ای‌شان مشغول جنگ داخلی و مابقی‌شان با ما در حال جنگ بودند، تن به صلح دادند گویی آنان نیز در سوگ او نشسته بودند. همچنین می‌گویند که تنی چند از شاهزادگان به نشانهٔ اندوهی عظیم ریش خود و موی زنان‌شان را از ته تراشیدند، درعین حال شاه شاهان* به نخجیرگاه و ضیافت بزرگان مملکت نرفت، که در میان پارت‌ها نشانهٔ سوگواری عمومی است.

[۶] هنگام بازگشت او به روم شارمندان که از ناتندرستی او شگفت‌زده و اندوهگین گشتند بی‌صبرانه منتظر خبرهای تازه بودند که حوالی غروب خبری انتشار یافت که منبعش نامعلوم بود به این مضمون که حال وی رو به بهبودی است. جماعت بی‌درنگ با مشعل‌ها و قربانیان به سوی کاپیتولینوس هجوم بردند. چنان ناشکیبا بودند که به کم‌ترین تأخیری که در تقدیم قربانی ایجاد شد

چیزی نمانده بود که درهای معبد را از جا درآورند. به صدای آنان تیبریوس از خواب برخاست چه آنان همگی شادمانی می‌کردند و این ترانه را می‌خواندند:

روم در امان است، میهن در امان است؛
چون گرمانیکوس در امان است.

و آنگاه که مرگ او آشکارا گشت هیچ دلداری و هیچ فرمانی نمی‌توانست مردم را از سوگواری باز دارد که حتی تا روزهای جشن ماه دسامبر* ادامه یافت. هولناکی رویدادهای بعدی بر اعتبار مرده و بر دریغ مرگ او افزود. همگان به‌حق معتقد بودند که فقط احترام به گرمانیکوس و هیبت او تیبریوس را از ستمگری که اندکی بعد به آن میدان داد بازمی‌داشت.*

[۷] گرمانیکوس آگریپینا، دختر مارکوس آگریپا و یولیا، را به زنی گرفته بود و از او نه فرزند داشت. دوتن از ایشان در نوزادی تلف شدند و سومی پسری بود که در خردسالی مرد، پسری شیرین و دوست‌داشتنی که لیویا تصویرش را در هیئت کوپید به معبد ونوس بر بالای تپهٔ کاپیتولینوس تقدیم کرد و آوگوستوس تصویر دیگری از او را در اتاق خوابش نهاده بود و هربار که وارد اتاق می‌شد آن را می‌بوسید. فرزندان دیگر بیش از پدر عمر کردند: سه دختر، آگریپینا، دروسیلا و لیویلا، که به فاصلهٔ سه‌سال از هم متولد شدند و به همین تعداد پسر، نرون، دروسوس و گایوس کایسار. سنا نرون و دروسوس را در پی شکایت تیبریوس به نام دشمنان مردم محکوم کرد.*

[۸] گایوس کایسار روز پیش از اول سپتامبر در همان سالی که پدرش و گایوس فونتیوس کاپیتو کنسول بودند* به‌دنیا آمد. روایات گوناگون موجب شده که نتوان با اطمینان از محل تولد او صحبت کرد. گنایوس لنتولوس گایتولیکوس* می‌نویسد که گایوس در تیبور به‌دنیا آمد و پلینیوس* آورده است که او در منطقه‌ای تحت اشغال ترِویری‌ها به‌دنیا آمد، جایی به‌نام آمبیتراویوس که محل تلاقی دو رودخانه* است. پلینیوس در تأیید روایتش می‌افزاید که در آن‌جا محراب‌هایی به نمایش گذاشته شده بود با این کتیبه:

«برای زایمان آگریپینا.» اشعاری که اندکی پس از امپراتورشدنش بر سر زبان‌ها افتاد نشان می‌دهد که در اتراقگاه زمستانی لژیون‌ها به‌دنیا آمده بود:

در لشکرگاه به دنیا آمد و با سربازان پدرش بزرگ شد،
تقدیرش آن بود که امپراتورمان شود.

در اسناد سنا خوانده‌ام که در آنتیوم به‌دنیا آمد. پلینیوس حرف گایتولیکوس را رد می‌کند و آن را دروغ محض می‌خواند و دلیلش را چاپلوسی او از شهریار جوان و خودخواه می‌داند و زادگاه او را شهری می‌داند که به یادبود هرکولس بنا شده بود تا بر شوکت وی بیفزاید. آن‌چه موجب شد این داستان را با اطمینان بیشتری ببافد این بود که حدود یک سال پیش از آن یکی از پسران گرمانیکوس در تیبور به‌دنیا آمده بود که نام وی نیز گایوس کایسار بود (به این بچهٔ دلنشین و مرگ زودهنگامش پیش‌تر اشاره کردیم)*. استدلال خود پلینیوس را گاه‌شماری نفی می‌کند. چون کسانی که سیرهٔ آوگوستوس را ثبت کرده‌اند بر این رأی اتفاق دارند که گایوس بیش از آن‌که گرمانیکوس در پایان دورهٔ کنسولی‌اش به گل برود به‌دنیا آمده بود. و هیچ‌یک از کتیبه‌های محراب نیز مؤید دعوی پلینیوس نیست چه آگریپینا وقتی در آن سرزمین بود دو دختر زایید و کلمهٔ زایمان [puerperium] برای تولد دختر یا پسر یکسان به‌کار می‌رود چون در روزگاران قدیم دختران را puerae و پسران را puelli می‌گفتند.* گذشته از آن نامه‌ای برجای مانده از آوگوستوس به نوه‌اش آگریپینا که آن را چندماه پیش از مرگش نوشته و در این نامه از این گایوس با عبارات زیر سخن می‌گوید (چه در آن زمان هیچ کودک دیگری به‌نام گایوس در این خانواده نبود):

دیروز به تالاریوس و آسیلیوس دستور دادم که این بچه، گایوس، را اگر خدایان بخواهند در پانزدهمین روز پیش از اول یونی* در سفر به نزد تو همراهی کنند. همچنین پزشکی از بردگان خودم را با او همراه می‌کنم که به گرمانیکوس گفته‌ام

که اگر خواست می‌تواند نگاهش دارد. بدرود، آگریپینای من، و مراقب خودت باش تا سالم به گرمانیکوس‌ات برسی.

به‌نظر من کاملاً واضح است که گایوس ممکن نبوده در محلی متولد شده باشد که اولین بار وقتی دوساله بوده از روم به آن‌جا فرستاده شده بود. این واقعیت‌ها درستی آن اشعار را که به‌هرحال شاعرش ناشناس است مورد تردید قرار می‌دهد. پس باید تنها امکان باقی‌مانده را باور کنیم (که اسناد رسمی نیز آن را تأیید می‌کند)، خاصه آن‌که خود گایوس آنتیوم را به همهٔ تفریح‌گاه‌های دیگر ترجیح می‌داد و همان‌قدر به آن دلبسته بود که مردم به زادگاه‌شان. حتی می‌گویند که از روم خسته شده و بر آن بود تا کرسی و پایتخت امپراتوری را به آنتیوم انتقال دهد.*

[۹] سربازان لشکرگاه به شوخی به او لقب 'کالیگولا'* داده بودند و او را در لباس یک سرباز عادی با خود به این‌سو و آن‌سو می‌بردند. عشق و محبتی را که درنتیجهٔ بزرگ‌شدن میان سربازان از آن بهره‌مند می‌شد به‌طرز حیرت‌آوری این واقعیت نشان می‌دهد که وقتی پس از مرگ آوگوستوس سربازان سر به شورش برداشتند و از خشم به آستانهٔ جنون رسیده بودند مجرد دیدار او بی‌گمان کافی بود تا رأی خود را بگردانند. زیرا فقط آن‌گاه دست از این کار شستند که خبر یافتند به‌سبب خطری که جان کالیگولا را در شورش تهدید می‌کرد قرار است او را از آن‌جا به شهر مجاور منتقل کنند. فقط آن‌گاه بود که پشیمان گشتند و بر آن شدند تا ارابهٔ او را از رفتن بازدارند و تضرع‌کنان از او خواستند تا آنان را از این سرافکندگی برهاند.

[۱۰] پدرش را در سفر سوریه نیز همراهی کرد. در بازگشت از آن‌جا نخست با مادرش، و سپس وقتی مادرش روانهٔ تبعید گشت، با مادربزرگ مادرش، لیویا آوگوستا، زندگی کرد. وقتی لیویا مرد، گایوس به‌رغم سن کمش مرثیه‌ای در رثای او بر بالای صفهٔ سخنگویان خواند. سپس در خانهٔ مادربزرگش آنتونیا ساکن شد. بعد در نوزده‌سالگی تیبریوس وی را به کاپری

فراخواند و در آن‌جا در همان روز نخست ردای مردان به‌تن کرد و برای نخستین بار ریش خود را تراشید و آن را نذر کرد، گرچه بی‌هیچ‌یک از آن تشریفاتی که در مراسم بلوغ برادرانش رعایت شده بود. در این‌جا همه‌نوع دامی بر سر راه او گستردند چون مردم بر آن بودند تا به نیرنگ یا به اجبار او را به شکایت از تیبریوس وادارند اما هرگز کامیاب‌شان نکرد. چنان رفتار می‌کرد که گویی سرنوشت خانواده‌اش را فراموش کرده، گویی اتفاقی برای هیچ‌کدام‌شان نیفتاده، حال آن‌که به مشقاتی که خودش تحمل کرده بود، با استعدادی باورنکردنی در پنهان‌کاری، بی‌اعتنا بود. با پدربزرگش و درباریان او چنان چاپلوسانه رفتار می‌کرد که به‌حق دربارهٔ او گفته‌اند که «هرگز برده‌ای بهتر ــ و اربابی بدتر ــ از او نبوده است.»

[۱۱] اما حتی در آن هنگام نیز قادر نبود بر گرایش فطری‌اش به وحشی‌گری و رفتار شرم‌آور* لگام بزند. درواقع به تماشای رنج‌ها و شکنجه‌های محکومان بیشترین علاقه را نشان می‌داد، درعین حال عادت داشت شب‌ها در لباس مبدل با کلاه‌گیس و ردایی بلند* به گردش برود و تن به شکمبارگی و هرزگی بسپارد، و به نمایش‌های رقص و آواز شور و شوقی وصف‌ناپذیر نشان می‌داد. تیبریوس با آسان‌گیری این رفتار او را برمی‌تافت، به این امید که این کارها خوی شیطانی او را رام خواهد کرد. پیرمرد، که زیرک بود، این خوی را چنان به فراست دریافته بود که غالباً می‌گفت: «کالیگولای زنده برای خود و همهٔ دیگران مرگ به ارمغان می‌آورد و برای مردم روم مار در آستین می‌پروراند و برای دنیا یک فایتون می‌پروراند*».

[۱۲] دیری برنیامد که کالیگولا یونیا کلاودیلا، دختر آن ارجمندترین مرد، مارکوس سیلانوس، را به زنی گرفت. در آن هنگام قرار بر این بود که او به جای برادرش دروسوس پیشگو شود اما پیش از تصدی مسند پیشگویی به مقام کهانت ارتقا یافت ــ به پشتوانهٔ پارسامنشی و استعدادش. و چون خاندان سلطنت امیدهای دیگرش را از دست داده بود و سیانوس هم اندکی بعد به خیانت متهم و از سر راه برداشته شد، گایوس رفته‌رفته امیدوار شد بلکه خود

جانشین تیبریوس شود.* برای این‌که از این فرصت بیش‌تر بهره‌مند شود، پس از مرگ یونیا کلاودیلا به هنگام زایمان، اینیا نایویا، زن ماکرو را که در آن هنگام فرمانده پاسداران امپراتور بود اغوا کرد و حتی به او وعده داد که اگر بتواند امپراتوری را برای او تضمین کند با او ازدواج کند ــ و با سوگند و تعهدی مکتوب آن را تضمین کرد. گایوس که به کمک او به دل ماکرو راه یافت، به عقیدهٔ بعضی، زهر به خورد تیبریوس داد و درحالی‌که این یک هنوز نفس می‌کشید فرمان داد که نخست انگشتری‌اش را از دستش در آورند، سپس چون تیبریوس ظاهراً مقاومت کرد دستور داد بالشتی روی دهانش بگذارند و با دستان خود او را خفه کرد.* یکی از بردگان آزادشده‌اش که از دیدن این جنایت هولناک فریاد کشیده بود در روم به صلیب کشیده شد. این مسئله کاملاً موجه می‌نماید زیرا تنی چند از نویسندگان آورده‌اند که خود او اگرنه به عمل پدرکشی باری یقیناً به طرح ریختن آن اقرار کرد زیرا به نشانهٔ وفاداری خانوادگی معمولاً به خود می‌بالید که به کین‌توزی مرگ مادر و برادرانش، درحالی‌که تیبریوس خوابیده بود، با دشنه‌ای وارد اتاق خوابش شده و سپس بر حال این مرد دلش سوخته و سلاح را دور انداخته و رفته بود. تیبریوس نیز که از آن‌چه رخ داده بود آگاه بود جرئت نکرد از او بازخواست کند یا موضوع را پی گیرد.

[۱۳] پس از به‌دست گرفتن زمام امپراتوری آرزوی مردم روم و به جرئت می‌توان گفت که آرزوی همهٔ ابنای بشر را برآورده ساخت ــ محبوب‌ترین فرمانروای بیش‌تر ولایات و نیز سربازان که بسیاری‌شان او را از کودکی شناخته بودند و محبوب همهٔ مردم روم که یاد پدرش گرمانیکوس در خاطرشان زنده بود و بر مصائب خانواده‌اش دل سوزانده بودند. این‌گونه بود که وقتی از میسنوم آمد، گرچه رخت عزا به تن کرده بود و صف طولانی تشییع‌کنندگان تیبریوس را در میان محراب‌ها، قربانیان و مشعل‌های فروزان همراهی می‌کرد، به جمعیت انبوهی از مردم برخورد که بسیار شادمان بودند و او را با نام‌های خجسته خوشامد گفتند: «ستاره»، «جوجه»، «کودک» و «رفیق کوچولو».

[۱۴] وقتی در میان هلهلهٔ سنا و مردم که به زور وارد تالار سنا شدند به شهر درآمد، آرزوهای تیبریوس را نادیده گرفت که در وصیت‌نامه‌اش نوهٔ دیگرش را که هنوز کودکی بیش نبود به همراه او وارث خویش* نامیده بود. و اختیار مطلق همهٔ امور به او واگذار شد و مردم چندان شادمان گشتند که می‌گویند در کم‌تر از سه ماه بیش از ۱۶۰ هزار قربانی تقدیم شد. چند روز بعد که به نزدیک‌ترین جزیرهٔ ساحل کامپانیا رفت، مردم نذر کردند که سالم بازگردد و همه در نشان‌دادن علاقه‌شان به تندرستی او همچشمی می‌کردند. و درواقع وقتی بیمار گشت همه در اطراف پالاتینوس شب را بیدار ماندند و حتی کسانی سوگند یاد کردند برای بهبودی مرد بیمار به‌سان گلادیاتورها بجنگند، درعین حال دیگران اعلان‌هایی نصب کردند و سوگند یاد کردند که در راه او از جان دریغ نکنند.* گذشته از محبت بی‌دریغ شارمندان روم مشمول لطف فراوان بیگانگان نیز بود زیرا اردوان، پادشاه پارت‌ها، که همواره نسبت به تیبریوس نفرت و انزجار نشان داده بود به طیب خاطر به دنبال دوستی با کالیگولا برآمد و با نمایندگان کنسول‌ها گفت‌وگو کرد و برای ادای احترام به عقاب‌ها و بیرق‌های رومی و تمثال قیصرها از فرات گذشت.

[۱۵] کالیگولا خود با به کاربستن هر حیله برای راه‌یافتن به دل مردم آتش این دلبستگی را تیزتر کرد. پس از ستایش از تیبریوس با سیل اشک در برابر مردم و برپاداشتن مراسم تشییع باشکوه، برای گردآوری خاکستر مادر و برادرانش بی‌درنگ به جزایر پانداتریا و پونتیوس شتافت و سفر او در فصلی طوفان‌خیز گواه آشکار تعلق خاطر او به خانواده‌اش بود. با احترام فراوان به خاکستر مردگانش نزدیک شد و به دست خویش آن را در خاکستردان گذاشت. سفر به اوستیا نیز با هیبتی یکسان همراه بود ــ بر پاشنهٔ کشتی پرچمی برافراشته بود ــ و در ادامه به بالای رود تیبر به مقصد روم سفر کرد، و آن‌جا نیمروز که مردم خیابان‌ها را انباشته بودند خاکسترها را روی دو میز تابوت بر دوش نامورترین مردان از طبقهٔ شهسواران به آرامگاه آوگوستوس بردند. نیز فرمان داد هرسال در روزی خاص به یاد آنان پیشکش‌هایی تقدیم

کنند و، حتی باشکوه‌تر از آن، بازی‌های سیرک به افتخار مادرش برگزار کنند و تمثال او را در گردونه‌ای در این مراسم نشان مردم دهند. اما به افتخار پدرش نام گرمانیکوس* را بر ماه سپتامبر نهاد. پس از آن به موجب فرمان سنا همان‌گونه که افتخاراتی ارزانی لیویا آوگوستا کرده بود مادربزرگش آنتونیا را نیز غرق در افتخار کرد. عمویش کلاودیوس را که در این زمان یک شهسوار رومی ساده بود همکار خود در مسند کنسولی کرد. برادر ناتنی‌اش، تیبریوس گملوس، را در همان روزی که توگای مردان به تن کرد به فرزندخواندگی پذیرفت و به او لقب «شاهزادهٔ جوانان» بخشید.* و اما خواهرانش، فرمان داد تا در همهٔ سوگندهای وفاداری این کلمات نیز افزوده شود: «نه خود و نه فرزندانم را از گایوس و خواهرانش گرامی‌تر نخواهم داشت»، و فرمود تا در پیشنهادهای همهٔ کنسول‌ها* این کلمات افزوده شود: «امیدواریم که گایوس کایسار و خواهرانش سالم و خوشبخت باشند». در اقدامی برای محبوبیت بیش‌تر همهٔ کسانی را که محکوم یا تبعید شده بودند آزاد کرد و همهٔ محکومان و مجرمان در حکومت گذشته را مشمول عفو عمومی قرار داد. برای این‌که خبرچینان یا شاهدانی که بر ضد مادر و برادرانش شهادت داده بودند دیگر هراسی به دل راه ندهند دستور داد که اسناد مربوط به پرونده‌های مادر و برادرانش را به فوروم ببرند و بسوزانند و خود پیش از آن به صدای بلند خدایان را گواه گرفت که هیچ‌کدام از آن‌ها را نخوانده یا لمس نکرده است.* وقتی کسی سندی مربوط به خطری که جان او را تهدید می‌کرد به او داد از گرفتن آن خودداری کرد و به تاکید گفت که کاری نکرده که کسی را با خود دشمن کند و گفت که به حرف خبرچینان گوش نمی‌دهد.

[۱۶] آن هیولاهای شهوت، «نشین‌تنگ‌ها»* را از شهر بیرون راند ــ و به دشواری توانستند او را از غرق‌کردن‌شان منصرف کنند. نگه داشتن و خواندن کتاب‌های تیتوس لابینوس و کرموتیوس کوردوس و کاسیوس سوِروس را که به فرمان سنا ممنوع* شده بود قانونی اعلام کرد و دلیلش این بود که گزارش اعمال گذشتگان به نسل‌های آینده به نفع اوست. جزئیات اقتصاد امپراتوری

راکه آوگوستوس انتشار آن را آغاز کرده بود اما تیبریوس آن را ادامه نداد در اختیار مردم گذاشت. به صاحب‌منصبان اجازه داد بی‌آنکه به او متوسل شوند به اجرای عدالت بپردازند. با سخت‌گیری و دقت از شهسواران رومی بازخواست می‌کرد اما این کار را با اعتدال انجام می‌داد و در ملأعام اسب کسانی راکه کار بد یا شرم‌آوری انجام داده بودند از ایشان می‌گرفت اما کسانی که به گناهان بی‌اهمیت متهم بودند صرفاً نام‌شان را از فهرست خارج می‌کرد و آن را با صدای بلند می‌خواند. برای سبک‌کردن کار قضات بخش پنجمی به چهار بخش موجود اضافه کرد.* کوشید تا حق قدیم مردم را برای انتخاب صاحب‌منصبان به آنان بازگرداند. گرچه وصیت‌نامهٔ تیبریوس باطل شده بود بی‌درنگ وصایای آن را با امانت و بی‌چون و چرا به اجرا درآورد، نیز وصایایی راکه در وصیت‌نامهٔ یولیا آوگوستا* آمده بود و تیبریوس آن‌ها را نادیده گرفته بود. ایتالیا را از مالیات نیم‌درصدی بر حراج معاف کرد. به کسانی که اموال‌شان در آتش‌سوزی از بین رفته بود غرامت پرداخت. و آن‌گاه که قدرت حاکمی را به او بازمی‌گرداند همهٔ پولی راکه در این مدت به‌عنوان تعرفهٔ گمرکی یا درآمد گرد آمده بود نیز به او بازمی‌گرداند ــ صد میلیون سسترسی راکه خزانه از آنتیوخوس اهل کوماگنه ضبط کرده بود به او بازگرداند. برای این‌که ثابت کند که اعمال نیک نزد او بی‌اجر نمی‌ماند هشت‌صدهزار سسترس به یک کنیز آزادشده داد چون در مورد جنایت اربابش سکوت اختیار کرده بود، گو این‌که این زن در بازجویی متحمل شکنجه‌های وحشتناک شده بود. به پاس این اقدامات علاوه بر افتخارات دیگر سپر زرینی به او دادند که هرسال در روزی معین انجمن کاهنان به همراه سناتورها و گروه همسرایان دختران و پسران بزرگ‌زادگان که چکامه‌ای در ستایش فضیلت‌های او می‌خواندند آن را به کاپیتولینوس می‌بردند. همچنین فرمود که پاریلیا* به روز بر تخت‌نشستن او منتقل شود چراکه نشانهٔ آغاز دورانی جدید برای شهر بود.

[۱۷] چهار بار مقام کنسولی یافت، نخستین بار از اول یولی به‌مدت دوماه،

دومین بار از اول ژانویه به مدت سی روز، سومین دورهٔ کنسولی تا سیزدهم ژانویه دوام یافت و چهارمی تا هفتمین روز پیش از سیزدهم همان ماه.* از میان این‌ها فقط دوتای آخر را پیوسته نگاه داشت. سومی را به اختیار خود در لوگدونوم* عهده‌دار گشت. علت این کار، برخلاف آن‌چه عده‌ای گمان می‌کردند، غرور یا بی‌اعتنایی به قوانین نبود بلکه چون دور از روم به‌سر می‌برد امکان دادن این خبر که کنسولِ دیگر درست قبل از اول ماه درگذشته است مهیا نبود. در دو نوبت به هریک از مردم روم سیصد سسترس بخشید و دوبار مسرفانه‌ترین ضیافت‌ها را برای طبقات سناتورها و اسواران برپا داشت که حتی با زنان و فرزندان‌شان به میهمانی آمدند. در ضیافت دوم جامه‌های رسمی به مردان عطا کرد و در میان زنان و کودکان نوارهای قرمز و ارغوانی پخش کرد. و برای این‌که عیش مردم را مدام گرداند روز دیگری به‌نام «ایوونالیس» به جشن‌های ساتورنالیا افزود.

[۱۸] و چندین بازی گلادیاتوری برپا داشت، تعدادی را در آمفی‌تئاتر استاتیلیوس تائوروس و تعدادی را در سایپتا. به جنگ‌آوران این بازی‌ها دسته‌های مشت‌زنان افریقایی و کامپانیایی را افزود که بهترین‌های این دو منطقه بودند. بر بازی‌ها همیشه خودش نظارت نمی‌کرد و گاه این کار را به صاحب‌منصبان یا دوستانش می‌سپرد. در بیش‌تر اوقات مردم را با نمایش‌های گوناگون سرگرم می‌کرد. بعضی از این‌ها حتی شب‌هنگام برگزار می‌شد و سراسر شهر نوریاران می‌شد. نیز هدایای گوناگون بر سر آن‌ها می‌ریخت و به هرکس سبدی پر از غذاهای خوشگوار می‌بخشید. وقتی مردم مشغول خوردن بودند و او غذای خود را نزد سلحشوری رومی فرستاد که روبه‌روی او نشسته بود و با کیف و لذت غذایش را می‌خورد، حال آن‌که برای سناتوری که به همین گونه مشغول خوردن بود یادداشتی فرستاد و اعلام کرد که خارج از قاعدهٔ مرسوم او را به مقام پرایتوری برخواهد کشید. همچنین نمایش‌های سیرک فراوانی برگزار کرد که از صبح تا شب ادامه داشت و میان‌پرده‌هایش گاه شکار پلنگ بود و گاه تمرین فنون رزم برگرفته از بازی تروا.* در شماری از

بازی‌های مخصوص بر قسمت‌هایی از آوردگاه رنگ سبز و قرمز زده بودند و همهٔ ارابه‌ها را مردانی از ردهٔ سناتورها می‌راندند. بعضی بازی‌ها را فی‌المجلس ترتیب می‌داد چنان‌که وقتی از خانهٔ خود بر فراز تپهٔ گلوتیانا وسایل سیرک را وارسی می‌کرد به درخواست عده‌ای از ساکنان خانه‌های همجوار این بازی‌ها را برپا داشت.

[۱۹] گذشته از این‌ها نمایش تازه‌ای از خود درآورد که نامش را هرگز کسی نشنیده بود. همهٔ کشتی‌های باری را از اطراف گرد آورد که در دو صف در کنار یکدیگر لنگر انداختند و بر میانهٔ خلیج بایای تا دماغهٔ پوتئولی ــ به طول حدود سه هزار و ششصد گام* ــ با این کشتی‌ها پلی ساخت و سپس بر آن‌ها خاک ریخت تا پل را به شکل جادهٔ آپیانوس درآورد. دو روز پیاپی به آن سوی پل می‌رفت و بازمی‌گشت. روز نخست اسبش را برگستوان پوشاند و خود تاجی از برگ بلوط بر سر گذاشت و با سپر اسپانیایی‌اش و شمشیر و ردای زرینش خود را از دیگران متمایز ساخت. دوم روز جامهٔ یک ارابه‌ران را به تن کرد و سوار گردونه‌ای شد که دو اسب مشهور آن را به‌دنبال می‌کشیدند و پسری داریوش‌نام، یکی از گروگان‌های پارت‌ها، نیز در کنارش بود و همهٔ محافظان امپراتور و گروه دوستانی که بر ارابه‌های جنگی سوار بودند آن‌ها را همراهی می‌کردند. می‌دانم که بسیاری مردمان بر این عقیده‌اند که کالیگولا به این سبب در اندیشهٔ ساخت پل افتاد تا روی دست خشایارشا بلند شود که پلی که بر روی دماغهٔ باریک هلسپونت* ساخت جهانیان را به حیرت افکند. دیگران بر این عقیده‌اند که کالیگولا می‌خواست که آوازهٔ موفقیت بزرگش در دل ژرمن‌ها و بریتانیایی‌ها که او قصد حمله به آنان را داشت هراس افکند. اما یادم می‌آید که وقتی بچه بودم پدربزرگم می‌گفت که انگیزهٔ این طرح را درباریانی به او دادند که گزارش داده بودند که تراسولوس طالع‌بین به تیبریوس که در مورد جانشینش دل‌نگران بود و دوست داشت که نوهٔ تنی‌اش جانشین وی گردد اطمینان خاطر داد که احتمال امپراتورشدن گایوس همان اندازه است که احتمال گذشتن او سوار بر اسب از خلیج بایای.

[۲۰] هنگامی که دور از روم بود نیز نمایش‌هایی برپا داشت: در سوراکوسای سیسیل بازی‌های شهر و در لوگدونوم گل بازی‌های ترکیبی. در لوگدونوم مسابقهٔ بلاغت در زبان‌های یونانی و لاتینی نیز برگزار کرد و می‌گویند در این مسابقه بازندگان باید به برندگان پاداش می‌دادند و در ستایش آنان سخن می‌گفتند، حال آنکه بدترین‌ها باید هرآن‌چه را نوشته بودند با اسفنج یا با زبان‌شان پاک می‌کردند مگر آنکه چوب‌خوردن یا پرتاب‌شدن در نزدیک‌ترین رودخانه را ترجیح می‌دادند.

[۲۱] شماری از بناهای عمومی مانند معبد آوگوستوس و تئاتر پومپیوس را که تیبریوس* نیمه‌کاره گذاشته بود تکمیل کرد. کار ساخت آبروی نزدیک تیبر و آمفی‌تئاتری در مجاورت سایپتا را آغاز کرد. جانشین او کلاودیوس اولی* را تکمیل کرد و دومی را کنار گذاشت. در سوراکوسای باره‌های شهر و معابد خدایان را که به‌سبب کهنگی فرو ریخته بود مرمت کرد. همچنین قصد داشت کاخ پولوکراتس بر تپهٔ ساموس را بازسازی، معبد آپولوی دیدوما در میلتوس را تکمیل و شهری بر خط‌الرأس کوه‌های آلپ بنا کند و مهم‌تر از همه آبراهی از میان برزخ یونان* بکشد ــ پیشاپیش یکی از کنتوریون‌های برجسته را برای پیمایش این طرح به محل فرستاده بود.

[۲۲] داستان ما تا این‌جا دربارهٔ کالیگولای امپراتور بوده است، باقی داستان‌مان می‌بایست دربارهٔ کالیگولای هیولا باشد.

القاب بسیاری بر او نهادند ــ «پارسا»، «پسر لشکرگاه»، «پدر ارتش‌ها» و «بهترین و بزرگ‌ترین قیصرها». یک بار هنگام شام در خانه‌اش وقتی شنید تنی چند از پادشاهان که برای ادای احترام به او به روم آمده‌اند از این‌که کدام یک دارای والاترین تبار است سخن می‌گویند، پرخاش‌کنان گفت:

همان به که یک سرور و یک پادشاه بیش نباشد!*

چیزی نمانده بود که همان‌جا تاج پادشاهی را بپذیرد و امپراتوری را به پادشاهی تبدیل کند. اما وقتی به او یادآوری کردند که جایگاه خودش برتر از

جایگاه شهریاران یا حتی پادشاهان است، از آن پس دعوی جلال و جبروت خدایان را آغاز کرد. فرمان داد تا تندیس‌های خدایانی را که به‌دلیل اهمیت دینی و هنری‌شان آوازه یافته بودند ازجمله تندیس زئوس المپی* را از یونان بیاورند تا به جای سر آن‌ها سر ساخته او را قرار دهند. بخشی از کاخ را تا خود فوروم گسترش داد و معبد کاستور و پولوکس را تالار کاخ خویش گرداند. غالباً در میان برادران آسمانی می‌ایستاد و خود را در معرض پرستش عبادت‌کنندگان قرار می‌داد. درواقع عده‌ای او را به نام یوپیتر لاتیاریس احترام می‌کردند.* همچنین پرستشگاهی به‌نام خود در مقام یک خدا بنا کرد و کاهنانی در آن نهاد و شگفت‌انگیزترین قربانیان را تقدیم آن کرد. در این پرستشگاه تندیسی زرین بود درست شبیه خود او که هر روز همان لباسی را که او می‌پوشید برتن آن می‌کردند. همهٔ توانگران از نفوذ خود استفاده می‌کردند یا رشوه می‌دادند تا در شمار کاهنان کیش او درآیند. قربانیان این پرستشگاه فلامینگو، طاووس، باقرقرهٔ سیاه، گونه‌های مختلف مرغ شاخدار و قرقاول بودند که هریک در روز خاصی قربانی می‌شدند. پیوسته ماه تابان شب چهارده را به بستر خویش و هماغوشی دعوت می‌کرد و روزهنگام با یوپیتر کاپیتولینوس در خلوت سخن می‌گفت، گاه به نجوا، و سپس گوش خود را برای شنیدن پاسخ نزدیک او می‌برد، و گاه بانگ برمی‌آورد و حتی ناسزا می‌گفت. چه صدایش را شنیدند که داشت آن خدا را تهدید می‌کرد:

مرا برکش ورنه...*

با همهٔ این‌ها سرانجام، چنان‌که خود ادعا می‌کرد، به التماس‌های آن خدا تن داد و قبول کرد همسرایهٔ او باشد. پلی روی معبد خدایگان آوگوستوس ساخت که پالاتینوس را به کاپیتولینوس وصل می‌کرد. اندکی بعد برای این‌که باز هم به او نزدیک‌تر شود شالوده‌های خانه‌ای تازه را در محوطهٔ معبد کاپیتولینوس ریخت.

[۲۳] به دلیل تبار پست آگریپا دوست نداشت او را نوهٔ آگریپا بخوانند یا

بدانند. اگر کسی در سخنش یا شعرش آگریپا را در شمار خانوادهٔ قیصرها می‌آورد خشمگین می‌شد. اما همواره ادعا می‌کرد که مادرش ثمرهٔ رابطهٔ زناآمیز آوگوستوس و دخترش یولیا بوده است. به این اهانت به آوگوستوس هم قناعت نکرد و برگزاری جشن‌های آیینی در بزرگداشت پیروزی‌های او در آکتیوم و ساحل نزدیک سیسیل را از آن‌رو که برای مردم روم نفرت‌انگیز و فاجعه‌آمیز بود منع کرد. غالباً جدهٔ خود، لیویا آوگوستا، را «اولیسی در لباس بانویی رومی» می‌خواند. آن‌قدر گستاخ بود که وی را به تبار پست متهم کند و در نامه‌ای به سنا اعلام کند که پدربزرگ مادری لیویا عضو انجمن شهر فوندی بوده است، در زمانی‌که، چنان‌که از اسناد دولتی برمی‌آید، آوفیدیوس لورکو صاحب‌منصبی رفیع در روم بود. آن‌گاه که مادربزرگش، آنتونیا، خواستار گفتگویی در خلوت با او شد، فقط به شرط حضور ماکرو فرمانده پاسداران امپراتور حاضر شد او را ببیند. سبب مرگ مادربزرگش همین‌گونه تحقیر و آزار بود ــ هرچند عده‌ای گمان دارند که کالیگولا او را نیز مسموم کرده بوده است. پس از مرگ آنتونیا کم‌ترین احترامی برای خاطرهٔ او قائل نشد و مراسم سوزاندن جسد او را از اتاق ناهارخوری‌اش نظاره کرد. برادرش تیبریوس* را غافلگیر کرد و با تصمیمی آنی تریبونی نظامی را به کشتنش فرستاد، و پدرزنش سیلانوس را واداشت تا تیغ بر گلوی خویش نهد و خودکشی کند. چنین وانمود کرد که وقتی خود در هوای طوفانی روانهٔ دریا شده بود سیلانوس بر جای خویش مانده بود به این امید که اگر اتفاقی برای امپراتور رخ داد شهر را در اختیار خود گیرد. و اما دربارهٔ تیبریوس چنین ادعا کرد که تنش بوی پادزهری می‌داد که مردم برای دفع سم می‌خورند. درواقع سیلانوس دریا زده می‌شد و می‌خواست از ناملایمات سفر اجتناب کند و تیبریوس برای درمان سرفهٔ همیشگی‌اش که هر روز شدیدتر می‌شد دارو خورده بود. کالیگولا عمویش کلاودیوس را که اسباب خنده‌اش بود زنده گذاشت.*

[۲۴] چندی از این ماجرا نگذشته بود که دروسیلا زن کنسول سابق لوکیوس کاسیوس لونگینوس شد و کالیگولا او را ربود و آشکارا با او همچون

همسر قانونی‌اش رفتار می‌کرد. وقتی کالیگولا بیمار شد دروسیلا را وارث اموال و نیز امپراتوری‌اش کرد. وقتی دروسیلا مرد، کالیگولا مدتی را عزای عمومی اعلام کرد و در این مدت خندیدن و تن‌شستن یا با پدر و مادر و همسر یا فرزندان غذاخوردن عقوبتش مرگ بود. او که تاب تحمل این اندوه را نداشت ناگاه شبی از شهر گریخت و شتابان از کامپانیا گذشت و رهسپار سوراکوسای شد. همین‌که به آن‌جا رسید راه بازگشت در پیش گرفت، با ریش نتراشیده و موی ژولیده. از آن پس از سوگند یادکردن پرهیز می‌کرد، هراندازه که موضوع مهم می‌بود، حتی در انجمن مردم یا سپاه، مگر به‌نام الوهیت دروسیلا. عشقش به دیگر خواهرانش تا این اندازه پرشور یا احترام‌آمیز نبود اما غالباً آن‌ها را به همخوابگی با غلامانش وامی‌داشت از این رو در محاکمهٔ آیمیلیوس لپیدوس به‌سادگی هرچه تمام‌تر آن‌ها را به‌نام زناکارانی که بر ضد او دسیسه کرده‌اند محکوم کرد. نه‌فقط به خط همگی‌شان نامه‌هایی منتشر کرد که با فریب و اغوا آنان را به نوشتن‌شان واداشته بود بلکه سه شمشیری را که بنا بود او را با آن بکشند به همراه کتیبه‌ای به معبد مارس انتقام‌جو تقدیم کرد.

[۲۵] در آن‌چه مربوط به ازدواج می‌شود دشوار بتوان گفت که ننگین‌ترین رفتارش هنگام تصاحب زنانش بود یا خلاص‌شدن از دست آنان یا در طی دورهٔ زناشویی. در شب عروسی لیویا اورستیلا با گایوس پیسو* که خود او میهمان بود فرمان داد تا عروس را به محل اقامت او ببرند. پس از چند روز او را طلاق گفت و چندسال بعد او را به این بهانه که روابطش را با شوی سابقش از سر گرفته است تبعید کرد. بنا بر روایتی دیگر در جشن عروسی، کالیگولا به پیسو که روبه‌روی او لمیده بود پیامی داد و آن پیام چنین بود: «دست از سر زن من بردار!» سپس میهمانی را ترک کرده و عروس را با خود برده بود و روز بعد اعلان کرد که برطبق سنتی که رومولوس و آوگوستوس* پایه‌گذاری کرده‌اند همسری برای خود یافته است. وقتی اتفاقی شنید که مادربزرگ لولیا پائولینا به روزگار جوانی زن بسیار زیبارویی بوده است بی‌درنگ نوهٔ او را که همراه شوهرش، گایوس ممیوس کنسول سابق و سردار لشکر، در یکی از

ولایات به‌سر می‌برد احضار کرد. طلاق او را از شوهر گرفت و خود با او ازدواج کرد اما چندی نگذشت که او را پس زد و فرمان داد که هرگز با هیچ‌کس نیامیزد. و اما کایسونیا، هرچند از زیبایی خیره‌کننده بهره‌مند نبود و دوران شباب را پشت سر گذارده بود (از شوهر سابقش سه دختر داشت)، زنی بود که خود را وقف تجملات کرده بود و شهوتش تیز بود و در آمیزش اندازه نگاه نمی‌داشت و کالیگولا از دل و جان و وفادارانه دوستش می‌داشت. درواقع غالباً او را با بالاپوش نظامی و سپر و کلاه‌خود و سوار بر اسب در کنار خود در معرض تماشای سربازان می‌گذاشت، اما برای دوستانش او را حتی برهنه به نمایش می‌گذاشت. تا روزی که فرزندی آورد او را همسر خود نخواند. و آن روز اعلام کرد که شوهر او و پدر دختری است که او به‌دنیا آورده است. و اما کودک را که یولیا دروسیلا نام نهاده بود به معابد همهٔ الاهگان می‌برد و در دامن مجسمهٔ مینروا می‌گذاشت و تربیت و پرورش دختر را به او سپرد. خلق‌وخوی دختر مطمئن‌ترین نشانه‌ای بود از این‌که او دختر خودش است چون حتی در آن سن و سال چنان وحشی بود که به کودکان همبازی‌اش آسیب می‌رساند و به چشم و صورت‌شان چنگ می‌انداخت.

[۲۶] بر این همه اگر بخواهیم از رفتار او با خویشان و دوستانش چیزی بیفزاییم سخن پیش پاافتاده و زائد خواهد گشت: از رفتارش با بطلمیوس، پسر پادشاه یوبا، پسر دایی‌اش (چون بطلمیوس نوهٔ مارکوس آنتونیوس از دخترش سلنه بود)* و به‌ویژه ماکرو و انیا که در به‌دست‌گرفتن قدرت امپراتوری به او یاری کرده بودند. همهٔ اینان سزای خویشاوندی و خدمت شایان خود را با مرگی خونین یافتند. رفتارش با سنا نیز نه بیش از این احترام‌آمیز بود و نه بزرگوارانه. تنی چند از والاترین صاحب‌منصبان را که توگا به تن داشتند اجازه داد تا چند فرسنگ در پی گردونهٔ او بدوند و هنگام طعام‌خوردن او با قبای نخی کوتاه* گاه سر میز غذاخوری و گاه پیش پای او به انتظار او بمانند. عده‌ای را که پنهانی کشته بود بارها در پی‌شان می‌فرستاد چنان‌که گویی هنوز زنده‌اند. پس چند روز بعد به دروغ اعلام می‌کرد که اینان خودکشی کرده‌اند.

وقتی کنسول‌ها فراموش کردند اعلانی به مناسبت زادروز او منتشر کنند ایشان را برکنار کرد چندان‌که کشور سه روز از داشتن والاترین صاحب‌منصبان محروم ماند. کوایستوری را که به دست داشتن در توطئه متهم بود تازیانه زد.* لباس‌های او را از تنش درآورده بودند و زیر پای سربازان انداختند تا هنگام تازیانه‌زدن پای‌شان نلغزد.

با طبقات دیگر نیز به همین اندازه رفتارش نخوت‌آمیز و ستمگرانه بود. وقتی در نیمهٔ شب سروصدای مردمی که سعی داشتند صندلی‌های رایگان در سیرک به‌دست آورند خواب او را آشفت فرمان داد همه را با چوب برانند. در این آشفتگی بیش از بیست شهوار رومی و به همین تعداد زن به همراه شمار زیادی از جمعیت لگدمال شدند و جان باختند. برای این‌که جنگی میان مردم عادی و شهسواران رومی به‌راه اندازد بلیت‌های رایگان نمایش‌های تئاتر را زودهنگام میان مردم پخش کرد و جایگاه شهسواران را مردم عادی اشغال کردند. در نمایش گلادیاتوری زیر آفتاب سوزان دستور داد سایه‌بان آمفی‌تئاتر را کنار بزنند و هیچ‌کس هم حق ترک‌کردن آن‌جا را نداشت. تجهیزات معمول را هم جمع می‌کرد و سپس بی‌مصرف‌ترین و سالخورده‌ترین گلادیاتورها را به جان جانوران درنده می‌انداخت و میان مردانی از خانواده‌های محترم که به نیک‌نامی شهره بودند اما نقص عضوی آشکار داشتند جنگ‌های نمایشی راه می‌انداخت. وگاه با بستن انبارهای غله مردم را مدتی گرسنگی می‌داد.

[۲۷] با این رفتارها به آشکارترین شیوه خوی ستمگرانه‌اش را نشان داد. آن‌گاه که بهای چارپایانی که خوراک جانوران وحشی‌شان می‌کرد گران شد به جای آن‌ها جنایتکارانی را برمی‌گزید و پیش آن‌ها می‌انداخت؛ صف زندانیان را نظاره می‌کرد، بی‌آن‌که به پیشینهٔ آن‌ها توجهی داشته باشد، و از جایگاه خود در میانهٔ ستون‌ها اعلام می‌کرد کچل‌ها را از صف بیرون ببرند. مردی را که عهد کرده بود اگر امپراتور سلامتش را بازیابد به‌عنوان گلادیاتور بجنگد واداشت تا به عهدش وفا کند* و نبرد او را به تماشا ایستاد و فقط بعد از

پیروزی در نبرد و لابه و زاری بسیار بیرونش آورد. دیگری را که برای همین هدف عهد کرده بود جانش را نثار کند اما در وفای به عهد خود درنگ می‌کرد به دست بردگانش سپرد که مرد را با تاج گلی مقدس بر سر در کوی و برزن گرداندند و از او خواستند که به عهد خود وفا کند و سرانجام از بالای بارو به زیرش افکندند. بسیاری مردان طبقات محترم را نخست با آهن داغ زد و از ریخت انداخت و سپس آن‌ها را به کار در معدن و ساخت راه‌ها محکوم کرد یا طعمهٔ درندگانش کرد یا چهاردست و پا مانند حیوانات در قفس‌شان کرد یا با اره به دونیم کرد.* و دلیلش نیز همیشه خطاهای فاحش نبود بلکه گاه صرفاً علتش این بود که نمایش‌های او را دوست نداشته بودند یا به نام خدای نگهبان او هرگز سوگند یاد نکرده بودند. پدرومادرها را وامی‌داشت کشته‌شدن فرزندان‌شان را نظاره کنند و آنگاه که مردی به دلیل بیماری خواست که از آمدن معذورش بدارند تخت روانی فرستاد تا به آن وسیله مرد را بیاورند. مرد دیگری را یک راست از تماشای زجر و عقوبت فرزندش به میهمانی دعوت کرد و با مسرت تمام او را به خنده و شوخی واداشت. ناظر بازی‌ها و جنگ درندگان را روزهای پیاپی با زنجیر کتک زد و فقط وقتی بوی تعفن مغز او حالش را به‌هم زد دستور کشتنش را داد. نویسندهٔ نمایشی مضحک را در میانهٔ میدان نبرد در آتش افکند چون یکی از سطرهای این نمایش حاوی لطیفه‌ای ایهام‌آمیز* بود. وقتی شهسواری رومی که در میان درندگانش انداخته بودند فریاد زد که بی‌گناه است فرمان داد تا بیرونش آورند و سپس زبانش را ببرند و دوباره به میدان کارزارش بیندازند.

[۲۸] یک بار از مردی که پس از دوره‌ای طولانی از تبعید بازگشته بود پرسید چگونه روزگار گذرانده است. مرد با سخنانی تملق‌آمیز پاسخ داد: «به درگاه خدایان دعا می‌کردم که تیبریوس بمیرد، که چنین نیز شد، و تو به قدرت برسی.» او که می‌اندیشید کسانی که در تبعیدند اکنون آرزوی مرگ او را دارند پس کسانی را به جزایر فرستاد تا همگی ایشان را بکشند. وقتی خیال تکه‌پاره‌کردن یکی از سناتورها به سرش زد و ترتیبی داد تا عده‌ای او را به

محض ورودش به سنا به‌نام دشمن مردم متهم کنند و قلم‌های‌شان را در تنش فرو کنند و بعد به‌دست دیگر سناتورها بسپارند تا تکه‌تکه‌اش کنند. و تا وقتی اعضا و اندام و اندرونهٔ مرد را در کوی و برزن نگرداندند و در پیش پای او روی هم نریختند آرام نگرفت.

[۲۹] نفرت‌انگیزترین کارهایش را سخنانش نفرت‌انگیزتر می‌کرد. می‌گفت که در نهاد من هیچ‌چیز نیکوتر و ستودنی‌تر از بی‌شرمی (آدیاترپسیا) نیست.* وقتی مادربزرگش آنتونیا کوشید او را نصیحت کند نه همان از او نافرمانی کرد بلکه چنین گفت: «یادت باشد، من می‌توانم هر کاری با هرکه بخواهم بکنم.» وقتی برآن شد تا برادرش* را به این گمان که از ترس مسموم‌شدن پادزهر می‌خورد بکشد به او گفت: «آیا گمان می‌کنی که می‌توانی پادزهری در برابر قیصر بیابی؟» وقتی خواهرانش را تبعید کرد به آنان زینهار داد که علاوه بر جزایر شمشیر نیز دارد. مردی از طبقهٔ پرایتورها را که به‌سبب بیماری به تفریح‌گاه آنتیکریا پناه برده بود و بارها در نامه‌هایش از او تقاضای تمدید مرخصی کرده بود به‌دست جلاد سپرد و چنین گفت که خونریزی دوای درد کسی است که این همه سال از خربقی* نفعی نبرده است. هر ده‌روز یک بار وقتی سیاههٔ زندانیانی را امضا می‌کرد که می‌بایست به دست مرگ می‌سپاردند می‌گفت که دارم حساب‌هایم را صاف می‌کنم. یک بار که شماری از یونانیان و گل‌ها محکوم شده بودند کالیگولا به خود بالید که گل‌ها ـ یونانی‌ها* را شکست داده است.

[۳۰] جان کسانی را که می‌خواست بکشد معمولاً با زخم‌های کوچک پرشمار و همیشه با فرمانی یکسان می‌گرفت: «چنان او را بزنید که مرگش را احساس کند!» وقتی مردی را اشتباهی کشتند که همنام قربانی‌ای بود که قصد کشتنش را داشت کالیگولا چنین گفت که مرده نیز سزاوار مجازات بود.* معمولاً این سطر از یک تراژدی را برمی‌خواند:

بگذار از من متنفر باشند به شرط آن‌که از من بترسند!*

غالباً به همهٔ سناتورها بی‌استثنا پرخاش می‌کرد چنان‌که گویی همه طرفدار سیانوس و نکوهش‌گران مادر و برادرانش هستند و اسنادی را ارائه کرد که وانمود کرده بود از بین برده است* و خشونت و بی‌رحمی تیبریوس را در برابر آن همه افترازن کارکشته گریزناپذیر دانست و از آن دفاع کرد. همواره طبقهٔ شهسواران را نکوهش می‌کرد که همهٔ وقت خود را در نمایش یا میدان نبرد می‌گذرانند.* آن‌گاه که مردم برای کسانی که با نورچشمی‌های او رقابت کردند هلهله سر دادند فریاد زد: «کاش همهٔ مردم روم فقط یک سر داشتند.» و وقتی که مردم خواستار محاکمهٔ تترینیوس* راهزن شدند آن‌ها را نیز تترینیوس نامید. یک‌بار یک گروه پنج‌نفری از گلادیاتورهایی که با تور و نیزهٔ سه‌شاخه می‌جنگیدند و ردا پوشیده بودند در مقابل همین تعداد گلادیاتورهای مسلح به شمشیر و سپر و کلاه‌خود بی‌هیچ مقاومتی تسلیم شدند. وقتی فرمان رسید که آن‌ها را بکشند یکی از آنان نیزهٔ سه‌شاخه‌اش را برداشت و همهٔ برندگان را کشت. کالیگولا در اعلامیه‌ای بر این بی‌رحمانه‌ترین کشتارها تأسف خورد و آنانی را که توانسته بودند شاهد این منظره باشند از خود راند.

[۳۱] همیشه آشکارا از روزگار خود می‌نالید که بلیه‌ای عمومی دامنش را نگرفته است. در حکومت آوگوستوس فاجعهٔ واروس* رخ داده بود، حکومت تیبریوس به دلیل فروریختن تئاتر در فیدنای* در یادها مانده بود، حال آن‌که حکومت خود او که در آن حادثهٔ ناگواری رخ نداده بود در خطر فراموشی بود. و هرازگاهی آرزوی خود را برای شکست نظامی هولناک، قحطی، طاعون، آتش‌سوزی بزرگ یا زلزله بیان می‌کرد.

[۳۲] حتی آن‌گاه که استراحت می‌کرد و سرگرم تفریح و جشن بود نیز سخنان و رفتارش نشان از همین شقاوت داشت. در اغلب اوقات به هنگام ناهارخوردن یا خوشگذرانی، جدی‌ترین تحقیقات قضایی توأم با شکنجه در حضور او انجام می‌شد یا جلادی ماهر سر چند زندانی را می‌برید. هنگام وقف‌کردن پل پوتئولی (که طراحی آن را شرح دادم*) شمار فراوانی از مردم را از ساحل به نزد خود خواند و دستور داد که ناگهان همگی را به دریا بریزند.

عده‌ای برای نجات خود را از سکان کشتی‌ها آویختند اما به دستور او با تیرک و پارو دوباره آن‌ها را به دریا انداختند. در روم در یک ضیافت عمومی وقتی خبر یافت که برده‌ای نقره‌های تخت او را دزدیده است در دم او را به‌دست جلاد سپرد تا دستانش را ببرد و آن‌ها را از گردنش بیاویزد و او را در میان میهمانان بگرداند و پیشاپیش او نوشته‌ای حاکی از جرم او را به همه نشان دهد. یک‌بار که با شمشیری چوبی با گلادیاتوری می‌جنگید که خود را عمداً به زمین انداخت با خنجری واقعی قلبش را شکافت و به شیوهٔ پیروزان با شاخهٔ نخلی در دست به این سو و آن‌سو دوید. وقتی دیگر که قربانی‌ای را برای نذرکردن به محراب آوردند او در لباس یک پوپا تخماق خود را بالا برد و کولتراریوس* راکشت. و در یک میهمانی باشکوه ناگهان قهقهه سرداد و وقتی کنسول‌ها که نزدیک او بودند مؤدبانه علت خنده‌اش را پرسیدند پاسخ داد: «چه دلیلی بهتر از این‌که فقط اشارهٔ سر من کافی است تا یکی از شما دوتن را بی‌درنگ سر ببرند؟»

[۳۳] از جمله شوخی‌هایش یکی این بود که یک‌بار از آپِلِس بازیگر تراژدی که نزدیک تندیس پوپیتر ایستاده بود پرسید که کدام‌یک از ما دو تن بزرگ‌تر است و وقتی آپلس در پاسخ‌دادن درنگ کرد او را سخت تازیانه زد و هنگامی که آپلس فریادزنان طلب بخشش کرد کالیگولا صدای او را حتی به هنگام نالیدن چون صدایی گوش‌نواز ستود. هرگاه که گردن زنش یا معشوقه‌ای را می‌بوسید می‌گفت: «این گردن زیبا هرآن که فرمان بدهم بریده خواهد شد.» درواقع هرازگاهی با هیجان می‌گفت که شاید حتی مجبور باشم کایسونیای عزیزم را شکنجه کنم تا بدانم چرا این همه دوستش دارم.

[۳۴] رشک و بدخواهی که در رفتار با مردمان همهٔ روزگاران نشان می‌داد کم‌تر از نخوت و ستمگری‌اش نبود. تندیس چند مرد نامی را که آوگوستوس به دلیل کمبود جا از کاپیتولینوس به میدان مارس برده بود سرنگون و خرد کرد طوری که سرهم‌کردن آن‌ها با همهٔ کتیبه‌هایش غیرممکن بود. و دستور داد که بی‌اجازهٔ او در آینده هیچ تمثال یا تندیسی برپا نشود. حتی در این

اندیشه بود که اشعار هومر را ممنوع کند و اشاره می‌کرد که دلیلی ندارد که او نتواند کاری را که افلاطون کرده بود* بکند، یعنی بیرون‌راندن شاعر از شهر آرمانی‌اش. درواقع چیزی نمانده بود که نوشته‌های ویرژیل و لیویوس* را از همهٔ کتابخانه‌ها بردارد چون از آن یک خرده می‌گرفت که بی‌استعداد و بسیار کم‌اطلاع است و تاریخ این یک را ملال‌آور و بی‌قیدوبند به‌شمار می‌آورد. در مورد وکلا نیز به گونه‌ای رفتار می‌کرد که گویی می‌خواهد بساط حرفهٔ آنان را برچیند و غالباً تهدید می‌کرد که به هرکول قسم نخواهم گذاشت که هیچ‌یک از آنان نظری مخالف رای من بدهند.

[۳۵] از بزرگ‌ترین اشراف نشان‌های خانوادگی‌شان را مصادره کرد، طوق تورکواتوس، طرهٔ موی کینکیناتوس و لقب «بزرگ» خاندان کهن گنایوس پومپیوس را از آن‌ها گرفت. بطلمیوس را، که پیش‌تر از او یاد کردم*، از پادشاهی‌اش به حضور خواند و با احترام او را پذیرا شد و سپس او را کشت فقط به این علت که وقتی نمایش‌های گلادیاتوری برپا کرده بود مشاهده کرد که هنگام ورود بطلمیوس شکوه ردای ارغوانی‌اش نظر جمعیت را جلب کرده است. هرگاه به مردانی با موی زیبا برمی‌خورد فرمان می‌داد که موی پشت سرشان را بتراشند تا مایهٔ مضحکه گردند.* مردی بود به‌نام آیسیوس پروکولوس، پسر یک کنتوریون ارشد، که به‌سبب هیکل بزرگ و سیمای جذابش به غول عاشق معروف بود. این مرد را فی‌المجلس از میان جمعیت بیرون کشیدند و به میدان کارزار بردند و در آن‌جا کالیگولا نخست او را به جنگ گلادیاتوری با زره سبک و سپس گلادیاتوری با زره سنگین فرستاد و وقتی هر دو رقیب را از میدان به‌در کرد کالیگولا فرمان داد که بی‌درنگ به زنجیرش کشند و لباس ژنده تنش کنند و در کوی و برزن بگردانند و به زنان نشانش دهند و بعد سرش را ببرند. در یک کلام، هیچ‌کس، هرقدر هم فرودست و هرقدر نگون‌بخت، نبود که برتری‌اش در چیزی نفرت کالیگولا را برنینگیزد. از آن‌جا که پادشاه نِمی سال‌ها بود که مقام کاهنی داشت کالیگولا مردی نیرومندتر یافت تا جانشین وی کند.* روزی به هنگام برگزاری بازی‌ها

که گلادیاتوری ارابه‌ران به‌نام پوریوس پس از آیین پیروزی برده‌اش را آزاد کرده بود و سخت مورد تشویق مردم قرار گرفت، کالیگولا با چنان شتابی از جایش برخاست که پایش به دامن توگایش پیچید و با سر بر پله‌ها افتاد و خشمگین فریاد زد که مردمی که بر جهانیان سروری می‌کنند برای کم‌ترین کار یک گلادیاتور احترام بیش‌تری قائلند تا برای امپراتورهایی که مقام خدایی یافته‌اند یا برای او که امپراتور زنده‌شان است.

[۳۶] به پاکدامنی خود و دیگران هیچ اعتنایی نداشت. می‌گویند که با مارکوس لپیدوس، مِنِستر بازیگر و شماری از گروگان‌ها می‌آمیخت ــ و به ایشان کام می‌داد و از ایشان کام می‌گرفت. والریوس کاتولوس، مردی از خانوادهٔ کنسول‌ها، آشکارا اعلام کرد که در امپراتور سپوخته و میل سیری‌ناپذیر کالیگولا او را پاک از پا انداخته بوده است. افزون بر زنای با خواهرانش و ارتباط ننگینش با پورالیس فاحشه، به‌ندرت زنی از خانواده‌های سرشناس پیدا می‌شد که او به آن‌ها دست‌درازی نکرده باشد. بیشترشان را همراه با شوهران‌شان به شام دعوت می‌کرد و هنگام عبورشان از کنار تخت به دقت وارسی‌شان می‌کرد ــ گویی دارد برده می‌خرد و گاه اگر از روی حیا چشمان‌شان را به زیر می‌دوختند با دستش سر آن‌ها را بالا می‌آورد. سپس هربار که میلش می‌کشید اتاق غذاخوری را ترک می‌کرد و هر زنی را که دل‌انگیزتر بود نزد خود می‌خواند. چندی که می‌گذشت بازمی‌گشت* و آثار این نزدیکی را پنهان نمی‌داشت و هم‌بسترش را نکوهش می‌کرد یا می‌ستود و موبه‌مو دل‌انگیزی یا زشتی اندام و رفتار او را در بستر برمی‌شمرد. برای شماری از زنان به‌نام شوهران غایب‌شان طلاق‌نامه می‌فرستاد و دستور می‌داد که این طلاق‌نامه‌ها را در اسناد دولتی ثبت کنند.

[۳۷] در پیداکردن شیوه‌های تازه در اسراف دست همهٔ عیاشان گذشته را از پشت بسته بود؛ حمامی جدید و انواع غذاها و نوشیدنی‌های عجیب و غریب ابداع کرد ــ در روغن معطر گرم و سرد حمام می‌کرد و گران‌بهاترین مرواریدهای حل‌شده در سرکه* می‌نوشید و به میهمانانش لقمهٔ نان و

غذاهای خوشگوار ساخته‌شده از طلا پیشکش می‌کرد. همیشه می‌گفت که مرد باید یا ممسک باشد یا قیصر. گذشته از آن چند روز پیاپی از فراز بام تالار یولیا سکه‌های درشت بر سر مردم می‌ریخت. چند کشتی جنگی به تقلید از کشتی‌های لیبورنیایی ساخته بود که سینه‌شان جواهرنشان بود و بادبان‌های‌شان رنگارنگ و این کشتی‌های بزرگ حمام‌ها داشت و رواق‌ها و اتاق‌های غذاخوری و انواع تاک‌ها و درختان میوه، چندان که در این کشتی‌ها یله می‌داد و روزها در امتداد سواحل کامپانیا سفر می‌کرد و گروه‌های سرودخوان و نوازندگان او را سرگرم می‌کردند. در ساخت کاخ‌ها و کوشک‌هایش بی‌اعتنا به هزینهٔ آن هیچ‌چیز را بیش از امور ناممکن دوست نمی‌داشت. در دریاهای خروشان و ژرف ساختمان‌های عظیم بنا کرد، در کوه‌های سنگ خارا نقب زد و راه ساخت و دشت‌ها را همسطح کوه‌ها ساخت و با کندن کوه‌ها قله‌های آن‌ها را هموار کرد.* این کارها را با سرعتی باورنکردنی به انجام رساند، چه سزای تأخیر مرگ بود. به شرح جزئیات آن نمی‌پردازم و در این باره همین بس که گفته شود که در کم‌تر از یک سال پولی هنگفت ازجمله دوهزار و هفتصد میلیون سسترسی را که قیصر تیبریوس جمع کرده بود صرف این کارها کرد.

[۳۸] با خرج همهٔ دارایی‌هایش نیازمند پول شد و با طرح اتهامات واهی زیرکانه و حراج و مالیات به فکر غارت مردم افتاد. مدعی شد که کسانی که نیاکان‌شان به خود و «اعقاب‌شان» شارمندی روم عطا کرده بودند، جز در مورد پسران‌شان، آن را به‌طور غیرقانونی تحصیل کرده‌اند، چون واژهٔ «اعقاب»[1] فقط به این نوع خویشاوندی دلالت می‌کند. وقتی مدارک شارمندی را که در زمان خدایگان یولیوس و خدایگان آوگوستوس صادر شده بود پیش او آوردند آن‌ها را کهنه و منسوخ نامید. نیز کسانی را که پس از سرشماری مالی اندوخته بودند به تقلب در سرشماری متهم کرد*. همهٔ

1. posteri

وصیت‌نامه‌های کنتوریون‌های درجه اول را که از آغاز حکومت تیبریوس نوشته شده و در آن‌ها از تیبریوس یا خودش به‌عنوان وارث نام برده نشده بود به‌دلیل ناسپاسی باطل کرد. نیز وصیت‌نامه‌های کسانی را که مدعی بودند که قصد داشته‌اند به هنگام مرگ‌شان قیصر را وارث خویش نمایند ملغی کرد. مردم که اینک از این کار او هراسان گشته بودند او را به همراه خویشان، و اگر صاحب فرزند بودند به همراه فرزندان‌شان، وارث خویش قلمداد می‌کردند، هرچند نزد او ناشناخته بودند و کالیگولا ادعا کرد کسانی که او را وارث خویش نام نهاده‌اند و اکنون زنده‌اند او را مسخره کرده‌اند و برای بسیاری‌شان شیرینی‌های زهرآلود* فرستاد. خود او در محاکمهٔ چنین افرادی بر مسند قضا می‌نشست و پیشاپیش مبلغی را که باید جمع می‌شد تعیین می‌کرد و فقط پس از گردآوردن چنین مبلغی دادگاه را ترک می‌کرد. او که کم‌ترین درنگی در کار را تاب نمی‌آورد یک‌بار حکمی واحد در مورد چهل‌تن صادر کرد که به اتهامات مختلف به دادگاه احضار شده بودند و فخرکنان به کایسونیا گفت که در اثنای خواب بعدازظهر او چه‌قدر پول به‌دست آورده است. حراجی ترتیب داد و همهٔ آن‌چه را از بازی‌ها برایش مانده بود به فروش گذاشت و خود پیشنهاد قیمت می‌داد و چنان در آن‌ها مبالغه می‌کرد که عده‌ای که به‌دلیل اجبار به پرداخت پول کلان بابت کالاها ورشکسته شده بودند خودکشی کردند. در حادثه‌ای مشهور آپونیوس ساتورنینوس در یکی از صندلی‌ها چرت می‌زد و کالیگولا به اصرار از مسئول حراج خواست که چشم از آن پرایتور که بارها سرش هنگام چرت‌زدن پایین می‌آمد برندارد که آن را نشانهٔ موافقت او با قیمت پیشنهادی می‌دانست، و حراج به پایان نیامد تا آن‌که این مرد ناخواسته سیزده گلادیاتور به‌دست آورده و نه میلیون سسترس از دست داده بود.

[۳۹] و آن‌گاه که در گل به‌سر می‌برد جواهر و وسایل خانه و بردگان و حتی بردگان آزادشده* را که به خواهران محکوم‌شده‌اش تعلق داشت به قیمت گزاف فروخت. سپس به انگیزهٔ منفعتی که حاصل می‌کرد فرمان داد که

همهٔ اثاث کاخ قدیمش را از روم بیاورند. ارابه‌های کرایه‌ای و حیوانات بارکش را برای حمل آن‌ها از نانوایی‌ها مطالبه کرد چندان که در روم نان کمیاب شد و بسیاری از مردم که در دادگاه پرونده داشتند بازنده شدند چون نتوانستند خود را به دادگاه برسانند و به این ترتیب تعهدات خود را برآورده سازند. برای تخلیهٔ این اثاث به انواع حیله و تملق دست یازید، گاه از آزمندی افرادی می‌نالید که از این‌که از او توانگرترند شرمسار نیستند و گاه وانمود می‌کرد متأسف است که دارایی‌های خاندان امپراتور به‌دست مردم عادی می‌افتد. وقتی خبردار شد که ثروتمندی از ولایات دویست هزار سسترس به حاجبان او داده است تا با این رشوه دعوت‌نامه‌ای برای میهمانی شام به‌دست آورد اصلاً آزرده نشد که افتخار شام خوردن در کنار او به چنین بهای گزافی ارزش‌گذاری می‌شود. روز بعد وقتی این مرد در حراج او شرکت کرد کالیگولا قاصدی نزد او فرستاد تا جنس بی‌ارزشی را به بهای دویست هزار سسترس به او بفروشد و به او بگوید که قیصر شخصاً او را برای شام دعوت کرده است.

[۴۰] مالیات‌های تازه و بی‌سابقه را نخست به دست مأموران مالیات و سپس به این سبب که سود سرشاری نصیب آنان می‌گشت به دست کنتوریون‌ها و تریبون‌های پاسداران امپراتور جمع‌آوری کرد. هیچ مال یا شخصی نبود که مشمول نوعی مالیات نگردد. بر همهٔ انواع غذای آماده که در سرتاسر شهر به فروش می‌رسید مالیاتی ثابت بست. از همهٔ انواع دادخواهی و محاکم، در هرکجا که انجام می‌شد، مالیاتی معادل یک‌چهلم مبلغ مورد اختلاف اخذ می‌شد و اگر کسی یافت می‌شد که با رقیب بسازد یا دست از دادخواهی بردارد سیاست می‌شد. از حقوق روزانهٔ باربران یک‌هشتم مالیات گرفته می‌شد. از روسپیان به میزان پولی که بابت یک بار همخوابگی می‌گرفتند مالیات گرفته می‌شد. بر این قانون شرطی افزوده شد که هر کس زمانی روسپی یا قواد بوده مشمول این مالیات است و اینان حتی در صورت ازدواج نیز از این مالیات معاف نیستند.

[۴۱] وقتی این قوانین اعلام شد اما به‌صورت مکتوب منتشر نشد و

به‌علت جهل مردم نسبت به مفاد دقیق آن جرایم بسیاری به‌وقوع پیوست، سرانجام در واکنش به اعتراض مردم این قوانین را بر معابر عمومی نصب کردند. اما حروف این نوشته‌ها به‌قدری ریز و محل نصب آن‌ها چنان نامناسب بود که هیچ‌کس نمی‌توانست هیچ بخشی از آن را بخواند. بنابراین کالیگولا برای این‌که از هیچ فرصتی برای غارت فروگذار نکرده باشد روسپی‌خانه‌ای در پالاتینوس برپا داشت و اتاق‌هایی در آن تعبیه کرد و آن‌ها را درخور شأن این محل آراست و زنان شوهردار محترم و پسران آزادتبار را در آن‌جا نهاد. سپس جارچیانی به اطراف فوروم‌ها و تالارها فرستاد که مردان جوان و پیر را به لذت‌جویی در آن‌جا دعوت کنند. به کسانی که به آن‌جا می‌آمدند پول با بهره وام می‌دادند و منشیانی که آن‌جا دم دست بودند بی‌پرده نام آن‌ها را به‌عنوان کسانی که سهمی در عایدات قیصر داشته‌اند ثبت می‌کردند. حتی از تاس‌بازی نیز بی‌شرمساری پول درمی‌آورد و با دروغ و حتی تقلب مال‌اندوزی می‌کرد. یک‌بار که نوبتش را در قمار به مردی که کنارش نشسته بود داد به سرسرای جلو خانه‌اش رفت و آن‌جا دو شهسوار رومی را سوار بر اسب دید و دستور داد آن‌ها را دستگیر و بی‌درنگ اموال‌شان را مصادره کنند. پیروزمندانه بازگشت و لاف‌زنان گفت که هرگز در هیچ بازی بخت چنین یارش نبوده است.

[۴۲] با این همه وقتی دخترش به دنیا آمد از تنگدستی خود حتی بیش از پیش نالید و شکوه کرد که اکنون باید هم بار یک پدر را بر دوش بکشد و هم بار یک امپراتور را و برای بزرگ‌کردن و جهیز دخترش اعانه جمع کرد. اعلام کرد که پیشکش‌های سال نو را در آغاز سال می‌پذیرد و در روز سال نو در دهلیز معبد می‌ایستاد تا کمک‌هایی را که مردمی از هر قماش با دستان و رداهای لبریز از پول و هدایا* می‌دادند دریافت کند. سرانجام این‌که اشتیاقی فراوان به لمس‌کردن پول داشت و غالباً با پای برهنه بر کوهی از طلا که در محوطه‌ای بزرگ گرد آورده بود راه می‌رفت و گاه روی آن غلت می‌زد.

[۴۳] فقط یک‌بار در جنگ شرکت کرد ــ و حتی آن یک‌بار هم بی‌آن‌که

قصد چنین کاری را داشته باشد. در راه مِوانیا برای دیدن بیشه و رودخانهٔ کلیتومنوس* بود که به او توصیه شد سپاهی از سربازان باتاویایی را که همراهش بودند بسیج کند و به‌ناچار به نبرد ژرمن‌ها رفت. هیچ تأخیری را روا ندانست بلکه لژیون‌ها و نیروهای کمکی را از هر سو گرد آورد (سربازگیری در همه‌جا با خشونت تمام صورت می‌گرفت) و فرمان داد همه‌گونه آزوقه به مقداری بی‌سابقه فراهم کنند. گاه به هنگام لشکرکشی با چنان سرعت و شتابی راهی مقصد می‌شد که هنگ‌های پرایتوری برخلاف شیوهٔ همیشگی‌شان ناچار بودند بیرق‌هاشان را بر چارپایان بار کنند و در پی او روانه شوند. در مواقع دیگر لشکرکشی‌اش چنان آهسته و پرتجمل بود که هشت نفر تخت روان او را بر دوش می‌بردند و به ساکنان شهرهای میان راه دستور داده بودند که راه را آب و جارو زنند و غبار از آن بزدایند.

[۴۴] به لشکرگاه که درآمد برای این‌که سخت‌گیری و خشونت خود را در مقام یک سردار نشان دهد فرماندهان لژیون‌ها را که با تأخیر بسیار قوای کمکی را از مناطق مختلف گرد آورده بودند با رسوایی از کار برکنار کرد. هنگام سان‌دیدن از سپاه بسیاری از کنتوریون‌های ارشد را که پیر شده بودند و شماری از آنان چند روز بعد بازنشسته می‌شدند به دلیل پیری و ضعف از کار برکنار کرد. و مابقی را به‌سبب آزمندی‌شان سرزنش کرد و پاداش پایان خدمت لشکری را به شش هزار سسترس کاهش داد.* تنها پیروزی‌اش قبول تسلیم آدمینیوس پسر کونوبلینوس پادشاه بریتانیا بود که پس از آن که پدرش او را از خود راند همچون یک تبعیدی به همراه گروه کوچکی از پیروانش نزد وی آمد. کالیگولا به گونه‌ای رفتار کرد که گویی همهٔ جزیره تسلیم او شده و پیغامی پرآب و تاب به روم فرستاد و به پیک‌ها دستور داد با ارابه‌های‌شان تا خود فوروم* و کاخ سنا برانند و پیغام را در جمع همهٔ اعضای سنا در معبد مارس انتقام‌جو* فقط به دست کنسول‌ها بسپارند.

[۴۵] پس چون جنگی در کار نبود دستور داد عده‌ای از نگهبانان شخصی‌اش را که اهل گرمانیا بودند به آن سوی رود راین ببرند و پنهان کنند و

بعد از ناهار با هیاهوی بسیار خبر بیاورند که دشمن حمله کرده است. این فرمان‌ها را که اجابت کردند کالیگولا به همراه یاران و تنی چند از سواران گارد امپراتوری شتابان به جنگلی در آن نزدیکی درآمدند و درختان را بریدند و آن‌ها را مانند نشان‌های جنگ آراستند و سپس با مشعل‌های فروزان بازگشتند. کسانی را که همراه او نیامده بودند ترسو نامید و ملامت‌شان کرد اما کسانی را که همراهش بودند به نشانهٔ این پیروزی بدیع و بی‌سابقه تاج بخشید. این تاج‌ها را که به تصاویر خورشید و ماه و ستارگان مزین بود «تاج پیشاهنگان» نامید. وقتی دیگر گروگانی چند از مدرسه‌ای گرفتند و نهانی آن‌ها را به پیش فرستادند. سپس کالیگولا ناگهان میهمانی شام را ترک گفت و به همراه سواران به دنبال‌شان رفت چنان‌که گویی زندانیان فراری‌اند و آن‌ها را گرفت و در غل و زنجیر بازشان گرداند. این بازی نیز از افراط فوق‌العادهٔ او در کارها حکایت می‌کند. وقتی به میهانی شام بازگشت و قاصدان اعلام کردند که سربازان به صف درآمده‌اند کالیگولا از آن‌ها خواست تا به همان حال که هستند به میهمانی بپیوندند گرچه جوشن به تن داشتند. همچنین با شعری از ویرژیل به آنان چنین پند داد: «برای روزهای بهتر تاب آورید و خود را حفظ کنید.»* در همین حال منشوری عتاب‌آمیز صادر کرد و سناتورها و مردم را غیابی لعنت کرد که در آن حال که قیصر سرگرم کارزار و در معرض خطرات سهمگین بوده آنان در میهمانی و سیرک و نمایش‌های همیشگی در خانه‌های باصفای خویش مشغول لذت‌جویی بوده‌اند.

[۴۶] سرانجام چنان‌که گویی آهنگ جنگ کرده است سپاهیان خود را به صف درآورد و منجنیق‌ها و دیگر ادوات جنگی را در ساحل اقیانوس مستقر کرد. درحالی‌که هیچ‌کس کم‌ترین تصوری از آن‌چه او در سر داشت نداشت ناگهان فرمان داد که صدف دریایی جمع‌آوری کنند و کلاه‌خود و دامن ردای‌شان را از آن پر کنند. این‌ها را غنایمی نامید که اقیانوس به کاپیتولینوس و پالاتینوس بدهکار بود. و به یادبود این پیروزی برج بسیار بلندی بنا کرد که مانند فانوس دریایی اسکندریه* شب‌ها برای هدایت کشتی‌ها نورافشانی

می‌کرد. و با وعدهٔ صد دیناریوس به هریک از سربازان گویی از همهٔ اسوه‌های سخاوتمندی در اعصار پیشین گوی سبقت گرفته است به آنان چنین گفت: «شادمان و ثروتمند راه خود را در پیش گیرید.»

[۴۷] پس از آن توجهش معطوف تدارک آیین پیروزی شد. گذشته از اسیران و پناهندگان بربر همهٔ مردان بلندبالای گل، و چنان که خود می‌گفت «مردانی مناسب آیین پیروزی»، و شمار بسیاری از شاهزادگانی را که باید در این آیین شرکت می‌کردند برگزید و آن‌ها را واداشت تا نه‌تنها موی‌شان را رنگ سرخ بزنند و بلند کنند بلکه زبان ژرمنی بیاموزند و نام‌های بربران را بر خود نهند. حتی فرمان داد که کشتی‌هایی را که با آن‌ها رهسپار اقیانوس شده بود به روم بیاورند، گرچه بیش‌تر راه را باید از خشکی می‌گذشتند. به مأموران خزانه فرمان داد که با کم‌ترین مخارج ممکن اما در مقیاسی بی‌سابقه آیین پیروزی را تدارک ببینند ــ چه آنان اموال همه را در اختیار داشتند.

[۴۸] پیش از ترک ولایت هولناک‌ترین طرح را در سر پخت ــ کشتار لژیون‌هایی که کوشیده بودند پس از مرگ آوگوستوس سر به شورش بردارند، به این علت که پدرش گرمانیکوس را که رهبرشان بود و خود او را که در آن زمان کودکی خردسال* بود به دام انداخته بودند. به‌زحمت فراوان توانستند او را از چنین کار ناپخته‌ای بازدارند اما تضرع‌های ایشان در بازداشتن او از کشتن ده‌یک ایشان چاره‌ساز نشد.* لژیون‌ها را بی‌سلاح گرد آوردند حتی شمشیرهاشان را جا گذاشتند، و سواران مسلح آنان را در محاصره گرفتند. اما آن‌گاه که دید شمار بسیاری از لژیونرها، که به آن‌چه در حال رخ‌دادن بود بد گمان شده، به‌سرعت دور می‌شوند تا در صورت بروز خشونت خود را مسلح کنند از میان جمع گریخت و ناگهان آهنگ شهر کرد و در آن‌جا همهٔ خشم خویش را بر سر سناتورها خالی کرد و آشکارا تهدیدشان کرد تا توجه آنان را از شایعاتی که رفتار شرم‌آور او به آن‌ها دامن زده بود منحرف کند. ازجمله شکایت‌هایش این بود که برپایی آیین پیروزی را از او دریغ داشته‌اند ــ گرچه

خودش چندی پیش فرمان داده بود که حتی با تهدید مجازات مرگ نیز افتخاری به او نبخشند.

[۴۹] از این‌رو در راه بازگشت به وطن هنگامی که سرکردگان لژیون‌ها به نمایندگی از ممتازترین طبقات (سناتورها) که خواستار بازگشت شتابان او بودند نزد وی آمدند، درحالی‌که با دست به قبضهٔ شمشیرش می‌کوبید بانگ برآورد که: «خواهم آمد، خواهم آمد و این یاور من خواهد بود». و گفت که فقط نزد کسانی که خواستار او هستند ـ طبقهٔ شهسواران و مردم ـ بازخواهد گشت، چه برای سنا دیگر هرگز نه هموطن خواهد بود نه شهریار. سناتورها را از آمدن نزد خویش منع کرد. سپس آیین پیروزی خویش را کنار نهاد یا به بعد موکول کرد و در زادروزش به شهر درآمد و مردم به پذیره‌اش آمدند. چهارماه بعد پس از ارتکاب هول‌انگیزترین جنایت‌ها و نقشه‌ریختن برای جنایاتی هول‌انگیزتر کشته شد. چه نخست همهٔ بهترین مردان طبقهٔ سناتورها و شهسواران را به دست مرگ سپرد و سپس در اندیشهٔ حرکت به سمت آنتیوم و سپس اسکندریه* افتاد. در این باره هیچ تردیدی نمی‌توان روا داشت چه در میان کاغذهایی که پنهان کرده بود دو کتاب کوچک با دو عنوان متفاوت یافت شد، یکی به‌نام «شمشیر» و دیگری «خنجر». هردو حاوی نام و مشخصات کسانی بود که قصد کشتن‌شان را داشت. صندوقچه‌ای پر از زهرهای گوناگون نیز یافت شد که گفته می‌شود وقتی کمی بعد به دستور کلاودیوس آن‌ها را به دریا ریختند چنان دریا را آلود که ماهیان بسیاری مردند و امواج آن‌ها را تا سواحل نزدیک برد.

[۵۰] قامتی بلند داشت و رخساری بسیار پریده‌رنگ. اندامش ناساز بود، گردن و پاهایش بسیار باریک. چشمان و شقیقه‌هایش فرو رفته بود، ابروانش پهن و رعب‌آور. مویش تنک و وسط سرش کاملاً طاس بود اما تنش پرمو بود. به همین دلیل اگر از جایی می‌گذشت و کسی از بالا به او نگاه می‌کرد یا اگر به هر دلیلی از «بز» نامی برده می‌شد آن را جرمی مستوجب مرگ قلمداد می‌کرد. گرچه طبیعت چهرهٔ او را کریه و نفرت‌انگیز ساخته بود، خود او

می‌کوشید باگرفتن همه‌گونه حالت‌های ترسناک و نفرت‌انگیز در برابر آینه آن را نفرت‌انگیزتر نشان دهد. سلامت تن و روانش ناپایدار بود. وقتی بچه بود مبتلا به صرع بود. قدری که بزرگ‌تر شد طاقتش بیش‌تر شده بود اما گاه ناگهان دچار ضعف می‌شد و نمی‌توانست راه برود، بایستد، درست فکر کند یا خود را سرپا نگاه دارد. خود او از این اختلال روانی‌اش آگاه بود و گاه بر آن می‌شد تا با استراحت خود را درمان کند. گمان می‌رود که زنش کایسونیا به او مهرگیاه خورانده بود که نتیجهٔ عکس داده و او را دیوانه کرده بود. از بیخوابی سخت رنجه بود چون نمی‌توانست شبی بیش از سه ساعت بخوابد و حتی در این مدت نیز آرام نداشت و خواب‌های عجیب آشفته‌اش می‌کرد. برای مثال یک بار گمان کرد که شبح دریا را دیده که با او در حال صحبت است. از این رو بیش‌تر شب، خسته از بیدارماندن در بستر، گاه بر تختش می‌آرمید و گاه در دهلیزهای دراز پرسه می‌زد و هرازگاهی آفتاب را صدا می‌زد و منتظر دمیدنش می‌شد.

[۵۱] این‌که چنین خوی‌های بد متضاد، یعنی بیش‌ترین نخوت و بیش‌ترین هراس، در یک شخص جمع شود، بی‌گمان باید آن را به دیوانگی نسبت داد. چون این مرد، که این همه به خدایان بی‌اعتنا بود، به کم‌ترین نشانهٔ رعد یا برق چشمانش را می‌بست و سرش را می‌پوشاند و طوفان اگر می‌شد از تخت خود می‌جهید و زیر آن پنهان می‌شد.* در سفر به سیسیل شگفتی‌های آن‌جا را سخت به سخره گرفت، سپس شبی ناگهان از مسانا گریخت و دلیلش ترس از دود و غرشی بود که از قلهٔ کوه اتنا برآمده بود. به‌رغم تهدیدهایی که بر ضد بربرها بر زبان می‌آورد، وقتی با کالسکه سفر می‌کرد و در آن سوی رود راین به همراه گروه به‌هم‌فشردهٔ مردان از گذرگاهی باریک می‌گذشت و یکی از آن میان گفت که اگر دشمن در کمین باشد چه وحشتی مستولی خواهد گشت او در جا سوار اسب شد و به سمت پل‌ها بازگشت. و وقتی انبوه لشکریان و ازدحام بارو‌بنه را روی پل‌ها دید طاقت صبرکردن نداشت و فرمود تا او را دست به دست از بالای سر مردم به آن سو بردند. چندی پس از آن وقتی

شنید در گرمانیا شورشی برپا شده در اندیشهٔ فرار افتاد و برای گریختن از شهر کشتی‌هایی آماده کرد. یگانه مایهٔ آرامشش این اندیشه بود که حتی اگر آلپ به دست دشمن بیفتد، چنان‌که به دست کیمبری‌ها افتاده بود، یا حتی شهر روم، چنان‌که یک بار به دست سنون‌ها* افتاده بود، دست‌کم ولایات آن سوی دریاها برایش خواهد ماند. به گمانم همین بعدها دستمایه‌ای شد برای قاتلانش که به سربازان شورشی چنین وانمود کنند که کالیگولا هراسان از خبر شکست نظامی خودکشی کرده است.

[۵۲] جامه و پای‌افزار و آرایه‌های دیگرش هرگز با شیوهٔ سنتی شارمندان رومی سازگار نبود و گاه با آن‌چه مناسب جنس او بود تفاوت داشت و گاه با آن‌چه درخور انسان فانی بود. در مراسم رسمی عمومی معمولاً ردای نقش‌دار که سنگ‌های قیمتی در آن به‌کار رفته بود به‌تن می‌کرد و بالاپوشی آستین‌بلند و دستبند می‌پوشید. گاه لباس ابریشمی یا جامهٔ زنانه به تن می‌کرد. به‌جای پای‌افزار گاه سرپایی بازیگران یا کفش لژدار* به‌پا می‌کرد و گاه چکمهٔ سربازی یا کفش زنانهٔ بی‌بند. معمولاً با ریشی از طلا و عصای آذرخش و نیزهٔ سه‌شاخه یا عصای صلح ــ نشانه‌های خدایان ــ دیده می‌شد و گاه حتی در لباس ونوس.* غالباً لباس سرداری فاتح به تن می‌کرد، حتی پیش از آن‌که عازم نبرد شود، و گاه سینهٔ زره اسکندر کبیر را که از مقبرهٔ سنگی او برداشته بود.*

[۵۳] در مورد هنرهای هفت‌گانه باید گفت که وقت اندکی برای علوم و وقت فراوانی برای سخنوری صرف می‌کرد و فصیح و حاضرجواب بود، به‌ویژه اگر اتهامی بر کسی وارد می‌کرد. به وقت خشم کلمات و مفاهیم آسان به ذهن و زبانش می‌آمد و صدایش رسا و لحنش پرحرارت بود. چنان شوری در او بود که نمی‌توانست آرام گیرد و حتی صدایش به کسانی که در دوردست ایستاده بودند نیز می‌رسید. وقتی بر آن بود تا خطابه‌ای ایراد کند تهدیدکنان می‌گفت که می‌خواهد شمشیری را که حاصل زحمت او تا دیرگاه شب بوده از نیام برآورد. از نوشته‌های نرم و ظریف چنان نفرت داشت که سنکا را ــ که در آن زمان بسیار مقبول همه بود ــ نویسندهٔ «رسالات مدرسه‌ای» و «ماسهٔ

بی‌آهک»* توصیف کرد. همچنین عادت داشت به خطابه‌های غرای خطیبان پاسخ‌های مکتوب دهد و در محکوم‌کردن یا دفاع از متهمان بلندپایه در محاکمات سنا خطابه‌هایی بنویسد. بسته به این‌که نوشته‌اش چگونه از آب درآید دربارهٔ محکومیت یا برائت هر متهم داوری می‌کرد، درعین حال به فرمان او ردهٔ شهسواران را نیز برای شنیدن سخنانش فرامی‌خواندند.

[۵۴] با شور فراوان خود را وقف دیگر انواع هنر می‌کرد. نقش گلادیاتور یا ارابه‌ران تراکیایی را برعهده می‌گرفت و گاه حتی نقش خواننده یا رقاص را و با سلاح واقعی در نبرد شرکت می‌جست و در سیرک‌ها بر گردونه‌ای سوار می‌شد که اجزایش را در نواحی مختلف ساخته بودند. لذت خواندن و رقصیدن چنان از خود بیخودش می‌کرد که نمی‌توانست در نمایش‌های عمومی بنشیند بی‌آن‌که به همراه بازیگر تراژدی بخواند و حرکات بازیگر را تقلید می‌کرد چنان‌که گویی نمایش او را می‌ستود یا از آن خرده می‌گرفت. و درواقع دلیل این‌که در روز مرگش دستور داد جشنی برای سراسر شب ترتیب دهند این بود که این آشفته‌بازار فرصتی خجسته برای او فراهم آورد تا برای اولین بار روی صحنه برود.* حتی گاه از سر عادت شب‌ها می‌رقصید. یک‌بار سه مرد از ردهٔ کنسول‌ها را برای تماشای نمایش دوم به پالاتینوس دعوت کرد و سپس وقتی آن‌ها، سخت هراسان و اندیشناک بدترین فرجام، وارد شدند آنان را روی سکویی نشاند. ناگهان و با سروصدای بلند فلوت‌ها و قاشقک‌ها، با ردا و بالاپوشی که تا مچ پایش می‌رسید به میان پرید و دیگربار دور شد. با این همه به‌رغم استعدادهای فراوانش هرگز شناکردن نیاموخت.

[۵۵] رفتارش با همهٔ کسانی که مورد علاقه‌اش بودند نشان از دیوانگی داشت. منستر بازیگر پانتومیم را حتی در میانهٔ نمایش می‌بوسید. و اگر منستر در حال نمایش بود و کسی کوچک‌ترین صدایی می‌کرد به دستور کالیگولا او را از جایش بلند می‌کردند و خود او تازیانه‌اش می‌زد. هنگامی که شهسواری رومی بی‌نظمی ایجاد کرد کالیگولا کنتوریونی را با این پیغام نزد او فرستاد که بی‌درنگ به اوستیا برود و از آن‌جا به موریتانی نزد شاه بطلمیوس برود و این

پیغام را به او برساند: «به مردی که نزدت می‌فرستم نه نیکی کن نه بدی.» چند گلادیاتور تراکیایی را رئیس نگهبانان شخصی ژرمنی‌اش کرد و درعین حال جنگ‌افزار گلادیاتورهای موسوم به مورمیلو* را کاهش داد. وقتی کولومبوس نامی پیروز شد اما زخمی جزئی برداشت کالیگولا فرمان داد تا بر زخم او نوعی سم بمالند که بعدها نامش را کولومبینوم گذاشت. این یقیناً نامی بود که او در سیاههٔ سم‌هایش ثبت کرده بود. چنان شیفتهٔ گروه سبز* در سیرک بود که غالباً شامش را در اصطبل می‌خورد و شب را آن‌جا می‌گذراند. در یکی از میهمانی‌هایش دو میلیون سسترس به ائوتوخوس ارابه‌ران بخشید. و اما اسبش اینکیتاتوس، برای جلوگیری از بی‌قراری‌اش روز پیش از بازی‌های سیرک سربازانش را می‌فرستاد تا در مناطق اطراف سکوت برقرار کنند، و گذشته از اصطبل مرمرین و آخور آبنوس و جل ارغوانی و طوق جواهرنشان خانه‌ای نیز برایش مهیا کرد و بردگان و وسایلی در خانه‌اش نهاد تا بتوان از میهمانانی که به‌نام او به خانه دعوت می‌کرد با آداب بهتر پذیرایی کرد. گفته می‌شود که قصد داشت این اسب را کنسول کند.*

[۵۶] در همان هنگامی که او این‌چنین افسار گسیخته و دیوانه‌وار رفتار می‌کرد شماری از مردم قصد جانش کردند. اما وقتی یکی دو توطئه کشف شد و دیگران دودل شدند چون تا این زمان فرصت مناسبی نیافتند، دو مرد طرحی ریختند و آن را اجرا کردند ــ البته با همکاری قدرتمندترین مردان آزاده و فرماندهان پاسداران امپراتور. چه خود این عدهٔ اخیر، گرچه به دروغ، به توطئه متهم شده بودند و مورد سوءظن و نفرت امپراتور بودند. یک بار که فرماندهان پاسداران امپراتور را کنار کشیده و با شمشیر آخته به آن‌ها گفته بود که اگر به گمان‌تان سزاوار مرگم خودم جان خویش را خواهم گرفت آن‌ها را سخت منفور سربازان کرده بود، و از آن پس از زبان یکی به دیگری اتهام می‌زد و آن‌ها را به جان هم می‌انداخت. هنگامی که برآن شدند تا نقشهٔ خود را در جریان بازی‌های پالاتینوس به اجرا درآورند، ظهر که کالیگولا قصد بیرون‌رفتن داشت کاسیوس کایریا تریبون هنگ امپراتوری خواستار نقش

رهبری شد. زیرا گرچه کاسیوس مردی سالخورده بود امپراتور او را به موهن‌ترین لحن به سستی و رفتار زنانه* متهم می‌کرد و گاه که اسم شب را می‌پرسید در جواب می‌گفت «پریاپوس» یا «ونوس» و گاه که او به دلیلی از امپراتور سپاسگزاری می‌کرد کالیگولا دستش را پیش می‌آورد تا او ببوسدش و سپس با دستش حرکت شنیعی می‌کرد.

[۵۷] بسیاری پدیده‌های شگفت از فرجام فجیع او خبر می‌داد. تندیس یوپیتر در المپ که کالیگولا تصمیم گرفته بود آن را تکه‌تکه کند و به روم بیاورد ناگهان صدای خنده‌ای سهمناک درداد که داربست آن فرو ریخت و کارگران گریختند؛ و همان‌دم مردی به‌نام کاسیوس نزدیک شد و ادعا کرد که در خواب به او فرمان داده شده است تا گاوی را در پای یوپیتر قربانی کند. در پانزدهم مارس صاعقه‌ای به کاپیتولینوس در کاپوا اصابت کرد؛ و همان روز همین اتفاق در روم برای اتاق نگهبان پالاتینوس افتاد. کسانی آن را این‌گونه تعبیر کردند که شگون اخیر نشان از خطر نگهبانان برای ارباب کاخ پالاتینوس دارد، حال آن‌که شگون اول از مرگ فجیع مردی سرشناس حکایت می‌کند، اتفاقی که سال‌ها پیش در همان روز رخ داده بود.* سولای طالع‌بین وقتی کالیگولا در مورد نشانه‌های ستاره‌اش از او پرس‌وجو کرد به او اطمینان داد که مرگ حتمی بسیار نزدیک است. هاتف الاههٔ بخت در آنتیوم به او هشدار داد مراقب کاسیوس باشد. این بود که فرمان داد که کاسیوس لونگینوس* را که در آن هنگام پروکنسول آسیا بود بکشند و فراموش کرده بود که کایریا نیز نامش کاسیوس است. روز پیش از مرگ خواب دید که در آسمان نزدیک تخت یوپیتر ایستاده و یوپیتر با شست پای راستش او را هل داد طوری که با سر به زمین افتاد. اتفاقات دیگری نیز پدیده‌های شگفت‌آوری محسوب می‌شود که کمی پیش‌تر در همان روز مرگ رخ داده بود. وقتی مشغول قربانی‌کردن بود خون فلامینگویی بر تنش پاشید. و منستر بازیگر پانتومیم همان تراژدی را به نمایش گذاشت که نئوپتولموس تراژدی‌نویس در بازی‌هایی که شاه فیلیپ مقدونی کشته شده بود به اجرا گذاشته بود؛ و در نمایش مضحک

"لارئولوس"ـ که در آن بازیگر اصلی هنگام فرار می‌افتد و خون بالا می‌آورد ـ چندتن از بازیگران ذخیره با شور فراوان در پی آن بودند تا استعداد خود را نشان دهند چندان که خون از صحنهٔ نمایش سرریز شد.* گذشته از آن، نمایشی برای اجرا در شب تدارک دیده شده بود که در آن مصریان و اتیوپیایی‌ها داستان‌هایی از جهان مردگان را به نمایش گذاشتند.

[۵۸] در نهمین روز پیش از اول فوریه* در حدود هفتمین ساعت روز کالیگولا که به‌علت دل درد ناشی از پرخوری روز قبل برای خوردن ناهار دیر از خواب بیدار شده بود سرانجام به ترغیب دوستانش از خانه بیرون رفت. از آن‌جا که اشراف جوان از آسیا، که برای اجرای نمایش روی صحنه احضار شده بودند، در گذرگاه سرپوشیده‌ای در مسیر کالیگولا مشغول تمرین بودند کالیگولا برای تماشای آنان ایستاد و آن‌ها را تشویق کرد. اگر رهبر این گروه از سرماخوردگی شکایت نکرده بود کالیگولا بازمی‌گشت و آن‌ها را وامی‌داشت که نمایش را بی‌درنگ شروع کنند. دنبالهٔ داستان دو روایت دارد. عده‌ای می‌گویند هنگامی که با این پسران مشغول صحبت بود کایریا از پشت سر با شمشیرش زخمی عمیق به گردنش زد و فریاد زد «این را بگیر!*»، سپس کورنلیوس سابینوس تریبون، دسیسه‌گر دیگر، از جلو شمشیری در سینه‌اش فرو کرد. دیگران چنین گزارش می‌کنند که سابینوس که چندتن از کنتوریون‌های همدست خود را واداشته بود تا جمعیت را دور نگاه دارند به شیوهٔ نظامی همیشگی اسم عبور را پرسیده بود و وقتی کالیگولا پاسخ داد: «یوپیتر»*، کایریا فریاد زد «بگذار چنین باشد!» وقتی کالیگولا به پشت سر نگاه کرد کایریا با ضربه‌ای آرواره‌اش را دونیم کرد. وقتی با تنی پیچ‌وتاب‌خورده بر زمین افتاده بود و پیوسته فریاد می‌زد که زنده است، دیگران با سی زخم کارش را ساختند. همگی با علامت «دوباره بزن!» دست به کار شدند. عده‌ای حتی شمشیرشان را به اسافل اعضای او فرو کردند. وقتی هیاهو به راه افتاد کسانی که تخت روان او را به دوش می‌کشیدند با تیرک تخت روان به یاری‌اش آمدند و نگهبانان شخصی ژرمنی هم فاصلهٔ چندانی نداشتند. اینان چندتن از

دسیسه‌گران را همراه با چند سناتور که دستی در این کار نداشتند کشتند.

[۵۹] بیست و نه سال زیست و سه‌سال و ده‌ماه و هشت روز فرمانروایی کرد. جنازه‌اش را پنهانی به باغ‌های لامیوس* بردند و در خرمن آتشی که به شتاب برپا کردند نیم‌سوزش کردند و زیر چمن در گوری کم‌عمق دفنش کردند. بعدها که خواهرانش از تبعید بازگشتند جسد را از زیر خاک بیرون آوردند و سوزاندند و در گورش نهادند. همه می‌دانند که پیش از این نگهبانان باغ را ارواح آزار می‌دادند و در خانه‌ای نیز که او خفته بود شبی نمی‌گذشت که ساکنان را ارواح به وحشت نیندازند تا این‌که خانه در آتش‌سوزی فرو ریخت. زنش کایسونیا نیز به ضربهٔ شمشیر یک کنتوریون به همراه او کشته شد، چنان‌که دخترش که سرش را به دیوار کوفتند و مغزش را پریشان کردند.

[۶۰] هر کسی می‌تواند براساس اوضاعی که شرح خواهم داد به اوضاع نکبت‌بار آن روزگار پی ببرد. چون وقتی خبر کشته‌شدن او پیچید هیچ‌کس ابتدا باور نکرد و مردم گمان بردند که کالیگولا خود این داستان را درآورده و پخش کرده تا بفهمد که مردم درباره‌اش چه احساسی دارند. حتی توطئه‌گران نیز نمی‌خواستند کسی به فرمانروایی برسد، حال آن‌که سنا چنان از صمیم قلب با برقراری دوبارهٔ آزادی موافقت کرد که کنسول‌ها نخستین جلسه را نه در کاخ سنا که یولیوس* نامیده می‌شد بلکه در کاپیتولینوس تشکیل دادند درحالی‌که عده‌ای هنگام ابراز عقیدهٔ خود حتی پیشنهاد کردند خاطرهٔ قیصرها را از یادها پاک و پرستشگاه‌های آن‌ها را با خاک یکسان کنند. اما به‌خصوص به این مسئله اشاره شد که همهٔ قیصرهایی که نام‌شان گایوس بود با شمشیر کشته شدند، و نخستین آن‌ها کسی بود که در زمان کینا کشته شد.*

خدایگان کلاودیوس

[۱] پدر قیصر کلاودیوس دروسوس و نام کوچکش دکیموس بود که بعدها آن را به نرون تغییر داد. لیویا که هنگام ازدواج با آوگوستوس باردار بود پس از کم‌تر از سه‌ماه دروسوس را به دنیا آورد و گمان می‌رفت که این نوزاد فرزند نامشروع پدر ناتنی‌اش* باشد. عجب نبود که چندی بعد این شعر بر سر زبان‌ها افتاد:

خوشبخت‌ها سه‌ماهه صاحب فرزند می‌شوند.

این دروسوس در دورهٔ کوایستوری و پرایتوری‌اش* فرماندهٔ سپاه در جنگ رایتیا و بعدها گرمانیا بود. او که نخستین سرداری بود که از اقیانوس شمالی گذشت با رنج و کوشش بسیار آبراهی در آن سوی راین کشید که اکنون نیز نام او را بر خود دارد. نیز از دشمن شمار بسیاری را کشت و آنان را به دورترین نقطه از ساحل پس راند و دست از تعقیب آنان برنداشت تا این‌که شبحی به‌هیئت زنی بربر اما بزرگ‌تر از اندازهٔ آدمیان به زبان لاتینی به او زینهار داد که پیروز میدان نباید از این پیش‌تر رود. به‌سبب این کامیابی‌ها شایستهٔ مراسم استقبال و افتخارات پیروزی گشت.

پس از پرایتوری بی‌درنگ دورهٔ کنسولی‌اش آغاز شد و جنگ را از سر

گرفت اما در اردوگاه تابستانی بیمار شد و مرد و این اردوگاه از آن زمان به‌بعد به‌نام اردوگاه نفرین‌شده شناخته می‌شود. جنازهٔ او را بزرگان شهرها و مستعمرات به روم آوردند و تحویل گروه‌های کاتبان* دادند و در میدان مارس به خاک سپردند. ارتش نیز به افتخار او تپه‌ای بنا کرد که هرسال در روزی معین سربازان به دور آن می‌دویدند و در شهرهای گل نیایش عمومی برگزار می‌شد و مردم قربانی می‌کردند. گذشته از آن، سنا علاوه بر بسیاری افتخارات دیگر به ساخت رواقی مرمرین در جادهٔ آپیا رأی داد که به غنایم جنگی آراسته‌اش کردند و به او و اعقابش لقب «گرمانیکوس» اعطا کرد.

درواقع او را مردی به‌شمار می‌آورند که روحش به یک اندازه به شوکت نظامی و کشورداری گرایش داشت. گذشته از پیروزی‌هایش بر دشمن، گفته می‌شود که می‌خواست در جنگ تن‌به‌تن با سپهسالار دشمن از او غنیمت بگیرد* و جان خود را به خطر می‌انداخت و سرتاسر میدان نبرد را در پی سرکردگان ژرمنی زیرپا می‌گذاشت. و نه هرگز این واقعیت را پنهان می‌داشت که اگر در توانش بود جمهوری سابق را بازمی‌گرداند. به همین دلیل گمان می‌کنم که عده‌ای آن‌سان بی‌پروا در نوشته‌های‌شان آورده‌اند که آوگوستوس به دروسوس اعتماد نداشت و او را از ولایتش فراخواند و چون دروسوس درنگ کرد به فرمان او زهرش خوراندند و جانش گرفتند. اما غرض از اشاره به این نکته آن است که نقصانی در روایت راه نیابد، نه این‌که خود به درستی یا محتمل‌بودن آن عقیده دارم. از آن‌که آوگوستوس چنان دلبستهٔ او بود که تا هنگامی که این یک زنده بود او را به همراه پسران خود وارث خویش می‌خواند و یک بار نیز این را در سنا گفته بود؛ آوگوستوس پس از مرگ دروسوس در پیش مردم چنان او را ستود که حتی به پیشگاه خدایان دعا کرد که قیصرهایش را چون دروسوس* بگردانند و او را به مرگی باشکوه چون مرگ دروسوس بمیرانند. و به شعری که در مدح دروسوس سروده بود که سنگ نبشتهٔ گور او گردید بسنده نکرد و شرح زندگی او را به نثر نیز نوشت. دروسوس از آنتونیای* دوم چندین فرزند

یافت که فقط سه‌تن از ایشان برجا ماندند. گرمانیکوس، لیویلا و کلاودیوس.

[۲] کلاودیوس در دورهٔ کنسولی ایولوس آنتونیوس و فابیوس آفریکانوس در اول آوگوست* در سالگرد روزی که محراب آوگوستوس را در لوگدونوم وقف کردند در این شهر به دنیا آمد. نامش را تیبریوس کلاودیوس دروسوس گذاشتند. بعدها وقتی برادر بزرگ‌ترش را خانوادهٔ یولیوس به فرزندی پذیرفت نام خانوادگی گرمانیکوس* را بر خود نهاد. در نوزادی پدرش را از دست داد و در دورهٔ کودکی و نوجوانی به چند بیماری مزمن مبتلا شد چندان که رشد فکری و جسمانی‌اش مختل گشت و حتی پس از بلوغ او را درخور هیچ کار دیوانی یا شخصی به‌شمار نمی‌آوردند. حتی پس از بلوغ* نیز با او چون صغیر رفتار می‌کردند و مدت‌ها تحت سرپرستی یک آموزگار قرار گرفت که، همان‌گونه که خود در پاره‌ای یادداشت‌ها نوشته، موجود خبیث بربر و سرپرست قاطرچی‌ها بود و عمداً او را برگزیده بودند تا به کم‌ترین بهانه‌ای به وحشیانه‌ترین شکل او را گوشمال دهد. باز به‌سبب وضعیت جسمانی‌اش، وقتی عهده‌دار بازی‌های گلادیاتوری شد که خود او به همراه برادرش به یاد پدرشان برپا کردند، ردایی یونانی بر او پوشاندند که منظره‌ای بی‌سابقه* بود. وقتی توگای مردان به‌تن کرد او را نیمه‌های شب سوار بر تخت روان و بی‌تشریفات معمول به کاپیتولینوس بردند.

[۳] با این همه از همان آغاز جوانی سخت شیفتهٔ هنرهای هفت‌گانه شد و غالباً حتی پاره‌ای از نوشته‌های خود را در انواع این هنرها منتشر می‌کرد.* اما حتی به این وسیله نیز هرگز نتوانست در مسند کاری قرار گیرد یا حتی امید به بهترشدنش در آینده را در دل کسی برانگیزد.

مادرش آنتونیا او را گونهٔ عجیب‌الخلقهٔ انسان می‌نامید که طبیعت دست به کار ساختش شده اما هرگز آن را به انجام نرسانده بود. و اگر می‌خواست بر بلاهت کسی تأکید کند او را احمقی بزرگ‌تر از پسرش کلاودیوس توصیف می‌کرد. مادربزرگش آوگوستا* بیش از همه از او نفرت داشت و بسی به‌ندرت با او حرف می‌زد و مطالب خود را به‌صورت یادداشت کوتاه و آمرانه یا در

غیر این‌صورت بر دست کسی به او می‌رساند. خواهرش لیویلا وقتی شنید که او قرار است امپراتور شود آشکارا و به‌صراحت تأسف خود را از سرنوشت تلخ و ناسزاواری که به سر مردم روم خواهد آمد ابراز کرد. و اما بخش‌هایی از نامه‌های پدربزرگش آوگوستوس را می‌آورم تا نشان دهم که دربارهٔ کلاودیوس چگونه می‌اندیشیده است:

[۴] لیویای عزیزم، به توصیهٔ تو با تیبریوس در این باره که تکلیف ما دربارهٔ نوه‌ات تیبریوس* برای بازی‌های مارس* چیست صحبت کردم. درواقع هردومان بر این عقیده‌ایم که باید یک بار برای همیشه تصمیم بگیریم که با او چه راهی در پیش گیریم. اگر سالم است و به قول معروف عقلش پاره‌سنگ برنمی‌دارد آیا دلیلی دارد گمان کنیم که نمی‌تواند همان راهی را بپیماید که برادرش در پیش گرفته است؟ اما اگر بر این گمانیم که تن و روانش ناسالم است نباید دستاویزی برای تمسخر خودش و ما به مردمی بدهیم که آمادهٔ ریشخندکردن و خندیدن به این چیزها هستند. چون اگر در هر مورد تصمیم جداگانه‌ای بگیریم و از پیش در این باره که آیا او اساساً می‌تواند عهده‌دار وظایف دولتی شود به توافق نرسیم همیشه سردرگم خواهیم بود. و اما مسئله‌ای که نظر مرا درباره‌اش جویاشده‌ای، من هم موافقم که مسئولیت ضیافت کاهنان در بازی‌های مارس را به او بسپاریم به‌شرط آن‌که به حرف‌های پسر سیلوانوس که از بستگان زنش است گوش کند و خود را انگشت‌نمای مردم و مایهٔ ریشخند نکند. اما دوست ندارم که بازی‌های سیرک را از جایگاه مخصوص امپراتور تماشا کند چون در ردیف جلو توجه تماشاگران را به خود جلب خواهد کرد. همچنین موافق رفتن او به کوه آلپ یا حضور او در روم در روز جشن لاتینی نیستم. چون اگر بتواند به همراه برادرش به کوه برود پس چرا او را صاحب‌منصب شهر نکنیم؟* بنابراین لیویای عزیز نظر من این است: موضوع را باید یک بار برای همیشه فیصله دهیم تا از دودلی و تشویش به‌در آییم. اگر مایل باشی می‌توانی این بخش از نامه را به آنتونیا بدهی تا بخواند.

و باز در نامهٔ دیگری می‌نویسد:

درواقع در غیاب تو هر روز تیبریوس جوان را به شام دعوت می‌کنم تا با سولپیکیوس و آتنودوروس* غذا نخورد. پسرک بیچاره؛ در موضوعات مهم وقتی حواسش جمع باشد بزرگی شخصیتش آشکار است.

و باز در نامهٔ سوم چنین می‌نویسد:

لیویای عزیزم، سخت شگفت‌زده شدم از این‌که دیدم سخنوری نوعات تیبریوس می‌تواند خوشایند من باشد. چون نمی‌توانم تصور کنم کسی که در گفتار عادی چنین یاوه‌هایی می‌گوید در سخنوری بتواند حرف معقول بزند.

با همهٔ این‌ها در مورد تصمیم بعدی آوگوستوس تردید نداریم که کلادیوسی را که هیچ تجربهٔ کارهای دیوانی نداشت فقط به عضویت انجمن کاهنان* درآورد و حتی او را وارث درجه سوم* خویش و همراه با کسانی که تقریباً غریبه بودند وارث یک‌ششم دارایی خویش کرد، و ارثی که باقی گذاشت فقط هشت‌صدهزار سسترس بود.

[۵] عمویش تیبریوس درخواست او را برای منصبی دولتی با دادن نشان کنسولی پاسخ داد اما وقتی کلاودیوس بر تصدی خود در این منصب پافشاری کرد همهٔ کاری که تیبریوس کرد این بود که یادداشتی به او بنویسد به این مضمون که برای جشن ساتورنالیا و سیگیلاریا* چهل سکهٔ طلا برایش فرستاده است. سرانجام که کار به این‌جا رسید کلاودیوس همهٔ امیدهایش را برای تصدی منصبی دیوانی برباد رفته دید و در کامپانیا گوشهٔ عزلت گزید و هم‌صحبت پست‌ترین مردمان گشت و بر تنبلی که پیش از این به آن شهره بود عادت شراب‌خواری و قمار را نیز افزود. اما به‌رغم این رفتار باز هم مورد توجه افراد و احترام عموم بود.

[۶] طبقهٔ اسواران دوبار او را نمایندهٔ خود برگزیدند، یک بار وقتی که از کنسول‌ها تقاضا کردند که اجازه دهند جنازهٔ آوگوستوس را بر دوش خود تا

روم حمل کنند، و بار دیگر وقتی که می‌خواستند به مناسبت مرگ سیانوس* به کنسول‌ها تبریک بگویند. درواقع آنان به محض ورود او برای تماشای بازی‌ها حتی به‌پا می‌خاستند و ردای‌شان را درمی‌آوردند. سنا نیز به افزوده‌شدن او به جمع کاهنان آوگوستوس* رأی داد، که معمولاً با قرعه انتخاب می‌شدند، و بعدها وقتی خانه‌اش در آتش سوخت از خزانهٔ دولت پول بازسازی آن را پرداخت و به او این حق را داد که در سنا در جمع کنسول‌ها عقیده‌اش را بیان کند.* وقتی تیبریوس بر ناتوانی کلاودیوس پای فشرد و وعده داد که زبان* او را با گشاده‌دستی‌اش جبران خواهد کرد این فرمان ملغی شد. با این همه وقتی تیبریوس مرد کلاودیوس را وارث درجه سوم و یک‌سوم اموالش کرد، گرچه میراثی در حدود دو میلیون سسترس برایش به‌جا گذاشت و نامش را در میان سیاههٔ اعضای خانواده قرار داد که آنان را به ارتش و سنا و مردم روم توصیه کرده بود.

[۷] سرانجام فقط در دورهٔ امپراتوری برادرزاده‌اش کالیگولا که در آغاز فرمانروایی‌اش می‌کوشید تا به هروسیلهٔ ممکن در میان مردم محبوبیت به‌دست آورد کلاودیوس عهده‌دار منصبی دولتی شد و به‌عنوان همکار کالیگولا به مدت دوماه مقام کنسولی یافت. و از قضا برای نخستین‌بار که با فاسکس وارد فوروم شد عقابی که در آن نزدیکی پرواز می‌کرد بر شانهٔ راست او نشست.* به قید قرعه برای دومین بار کنسول شد که چهارسال بعد آن را عهده‌دار شد. چندبار در غیاب کالیگولا بر بازی‌ها نظارت کرد و مردم هلهله می‌کردند و عده‌ای با شعار «زنده‌باد عموی امپراتورا!» و عده‌ای دیگر با شعار «زنده‌باد برادر گرمانیکوس!» به او خوشامد گفتند.

[۸] با این همه آماج اهانت‌های مردم قرار داشت. اگر اندکی دیرتر از موعد برای شام می‌رسید به‌سختی و آن هم پس از گشتن در اطراف اتاق غذاخوری می‌توانست جایی برای خود بیابد. و هرگاه پس از غذاخوردن خوابش می‌برد، که غالباً نیز چنین بود، بارانی از هسته‌های زیتون و خرما بر سرش می‌بارید. گاه آدم‌های شوخ برای سرگرمی با شلاق یا ترکه او را بیدار

می‌کردند. وقتی خرناسه می‌کشید دمپایی در دستانش می‌کردند تا اگر ناگهان از خواب پرید با آن‌ها صورتش را بمالد.

[۹] از خطر نیز در امان نبود. نخست آن‌که در دورهٔ کنسولی‌اش به علت این‌که در برپاداشتن تندیس‌های نرون و دروسوس، برادران امپراتور*، بیش از حد کاهلی نشان داد چیزی نمانده بود که از مقامش خلع شود. گذشته از آن، چندین بار که غریبه‌ای یا حتی کسی از اعضای خانواده‌اش اتهاماتی به او زد موقعیتش غالباً به‌خطر افتاد. افزون براین وقتی توطئهٔ لپیدوس و گایتولیکوس کشف* شد و کلاودیوس را همراه هیئتی برای عرض تبریکات به کالیگولا به گرمانیا فرستادند حتی جانش نیز به خطر افتاد چون کالیگولا به خشم آمد و شکوه کرد که عمویش را عمداً به نزد او فرستاده‌اند تا گویی مسئولیت پسربچه‌ای را برعهده گیرد. درواقع چنان خشمگین شده بود که عده‌ای گزارش کرده‌اند که کلاودیوس را با همان لباس‌هایی که به تن داشت به رودخانه افکندند. و از آن پس در همهٔ موارد او آخرین کسی بود که نظرش را می‌داد چون برای تحقیر او بعد از دیگران نظر او را می‌پرسیدند. نیز پرونده‌ای در دادگاه مطرح بود که دربارهٔ جعل وصیت‌نامه‌ای که کلاودیوس شاهد آن بود تحقیق می‌کرد. سرانجام او که برای عضویت در انجمن جدید کاهنان* ناچار شد هشت میلیون سسترس بپردازد چنان اموال خانواده‌اش را به باد داد که نتوانست به تعهدات خود در قبال خزانه عمل کند و به دستور دولت‌مداران اموال او را به حراج گذاشتند تا باقی‌ماندهٔ* آن را تأمین کنند.

[۱۰] بیش‌تر عمر او به همین وضع گذشته بود تا این‌که در پنجاهمین سال زندگی‌اش در شگفت‌انگیزترین اوضاع امپراتور شد. کسانی که بر ضد کالیگولا توطئه کردند وقتی به این بهانه که امپراتور می‌خواهد خلوت کند* مردم را پراکنده کردند او و بقیه را از حضور منع کردند. کلاودیوس به سرای خود که به هرمائیوم معروف بود بازگشته بود. اندکی بعد چون از شایعهٔ قتل او به هراس افتاده بود به طاقنمای مجاور خزید و خود را در پس پرده‌هایی که نزدیک در آویزان بود پنهان کرد. از قضا سربازی عادی که در آن‌جا پرسه

می‌زد پاهایش را دید و او را بیرون کشید به این قصد که بداند او کیست. وقتی کلاودیوس را که از ترس به زانو افتاده بود شناخت او را به‌نام امپراتور سلام گفت. سرباز او را از آن‌جا نزد رفقایش برد که تا آن زمان در تصمیم‌گیری دودل و خشمگین بودند. سربازان او را در تخت روان نهادند و چون ملازمان خودش گریخته بودند او را که درمانده و هراسان بود روی دوش گرفتند و تا اردوگاه پاسداران امپراتور بردند؛ مردمی که در راه دیدند به حال او تأسف می‌خوردند به این گمان که مرد بیگناهی است که به قتلگاه می‌برندش. در اردوگاه از او استقبال کردند و شب را در کنار نگهبانان گذراند و ترسش ریخت اما امید چندانی به امپراتورشدن نداشت. چه کنسول‌ها همراه با سناتورها و هنگ‌های شهر فوروم و کاپیتولینوس را در دست گرفته بودند و قصد داشتند آزادی مدنی* اعلام کنند. خود کلاودیوس را تریبون‌های عوام به جلسهٔ سنا فراخواندند و در مورد اقدامی که باید صورت دهد به او توصیه کردند اما او پاسخ داد که مرا به‌رغم میلم به‌زور نگاه داشته‌اند. اما روز بعد که سنا در اجرای نقشه‌هایش تأخیر کرد چون در مورد راهی که باید درپیش بگیرند اختلاف‌نظر بسیار وجود داشت و مردمی که در آن اطراف ایستاده بودند اکنون خواهان رهبری واحد بودند و کلاودیوس را به‌نام صدا می‌زدند، کلاودیوس به جماعت سربازان مسلح اجازه داد به او سوگند وفاداری یاد کنند و وعده داد به هریک از آنان پانزده هزار سسترس بدهد. نخستین قیصری بود که با رشوه وفاداری سربازان را به‌دست آورد.

[۱۱] وقتی زمام امور را به‌دست گرفت مهم‌ترین کارش پاک‌کردن خاطرهٔ این دو روزی بود که فکر بازگشت جمهوری مطرح شده بود. بنابراین فرمان داد که هرچه در این مدت گفته و انجام شده برای همیشه بخشوده و فراموش شود. و در عمل نیز همین کار راکرد جز در مورد چند تریبون و کنتوریون که بر ضد کالیگولا دسیسه کرده بودند. این‌ها را به دست جلاد سپرد تا هم درس عبرتی باشد و هم از آن‌رو که اینان برای کشتن خود او نیز نقشه ریخته بودند. از این کار توجهش را به بزرگداشت یاد خاندانش معطوف نمود و تصریح کرد

که مقدس‌ترین و بیش‌ترین سوگندش «سوگند به آوگوستوس» خواهد بود. سنا را به اعطای افتخارات الوهی به مادربزرگش لیویا و برگزاری مراسم ارابه‌رانی با فیل‌ها، همان مراسمی که برای آوگوستوس* اجرا شد، واداشت. و برای پدر و مادرش مراسم سوگواری عمومی ترتیب داد که در آن قربانی کردند و گذشته از آن به یاد پدرش هرساله در روز تولدش بازی‌های سیرک ترتیب داد و برای مادرش ارابه‌ای فراهم کرد که تمثال او را در سیرک به نمایش بگذارد و نیز او را لقب آوگوستا بخشید که در زمان حیاتش آن را نپذیرفته بود. برای بزرگداشت برادرش*، که در هر فرصتی که دست می‌داد این کار را می‌کرد، در ناپل مسابقهٔ نمایش کمدی یونانی ترتیب داد که براساس رأی داوران* به برنده تاج اعطا کرد.* حتی مارکوس آنتونیوس را نیز فراموش نکرد و در حقش ناسپاسی نکرد و در یکی از منشورهایش سوگند یاد کرد که علاقه‌اش به این‌که مردم زادروز پدرش دروسوس را جشن بگیرند از آن روست که این روز زادروز پدربزرگش آنتونیوس نیز هست. ساخت طاق مرمرینی را که نزدیک تئاتر پومپیوس وقف تیبریوس کرده بود و سنا به آن رأی داده اما بعد فراموش شده بود به پایان برد. و اما در مورد کالیگولا، گرچه همهٔ قوانین او را ملغی کرد اجازه نداد روز کشته‌شدن او را جشن بگیرند، هرچند که این روز آغاز حکومت خود او بود.

[۱۲] در ترفیع مقام خود خویشتن‌دار و فروتن بود و از پذیرفتن نام «امپراتور»* و افتخارات بیش از اندازه خودداری کرد. برای نامزدی دخترش یا تولد نوه‌اش جشن‌های عمومی برگزار نکرد و فقط جشنی خانوادگی برای آن‌ها گرفت. بی‌فرمان سنا هیچ‌کس را از تبعید بازنگرداند. پیش از بردن فرمانده پاسداران امپراتور و تریبون‌های نظامی به سنا اجازهٔ آن را از سنا گرفت و نیز قوانین قضایی عمالش در ولایات را در سنا تصویب کرد. از کنسول‌ها اجازهٔ برپایی بازار در املاک خصوصی‌اش را درخواست کرد. در دادگاه‌ها غالباً به‌عنوان مشاور صاحب‌منصبان حضور می‌یافت. و وقتی اینان بازی‌هایی برپا می‌داشتند او به همراه جمعیت برای خوشامدگویی به آنان به‌پا

می‌خاست و با سخنان و حرکات سرودست به آنان ادای احترام می‌کرد. وقتی تریبون‌های عوام برای دیدنش آمدند از این‌که به‌دلیل کمبود جا ناچارند بایستند پوزش خواست. به‌سبب همین رفتارش در مدتی کوتاه چنان محبت و حمایت آنان را جلب کرد که وقتی خبر رسید که در سفر به اوستیا در کمینی کشته شده است مردم سخت به خشم آمدند و با دشنام‌های هولناک به سربازان خائن و سناتورهای پدرکش حمله بردند و فقط وقتی از این کار دست برداشتند که ابتدا یک و بعد دیگری و سپس چندین صاحب‌منصب بر صفهٔ سخنگویان حاضر شدند و به آن‌ها اطمینان دادند که امپراتور زنده و در راه بازگشت به وطن است.

[۱۳] با این همه یکسره از دسیسه‌ها درامان نماند بلکه مورد حملهٔ افراد و گروه‌ها قرار گرفت و سرانجام حکومتش را جنگ داخلی آشفته کرد. نیمه شبی مردی خنجر به‌دست را درست کنار اتاق خواب او یافتند. دو مرد از طبقهٔ اسواران را هنگامی که آمادهٔ کمین‌کردن بر سر راه او در معابر عمومی بودند دستگیر کردند، یکی عصای شمشیری داشت که هنگام خروج از تئاتر قصد حمله به او را داشت و دیگری با کاردی شکاری قصد داشت در هنگام قربانی‌کردن در معبد مارس به او حمله کند. گذشته از آن، آسینیوس گایوس و استاتیلیوس کورووینوس، نوه‌های دو خطیب به نام‌های پولیو و مسالا، بر او شوریدند و بسیاری از آزادشدگان و برده‌های او را به خود جلب کردند. فوریوس کامیلوس اسکریبونیانوس، حاکم دالماتیا، جنگی داخلی را با او آغاز کرد. اما ظرف پنج روز کاملیوس از لژیون‌هایی که به او سوگند وفاداری یاد کرده بودند اما بعد به دلیل شگون‌های بد رأی‌شان برگشته بود شکست خورد. چون وقتی به آنان فرمان دادند که به امپراتور جدید بپیوندند به دلیل مداخلهٔ خدایان نه امکان تزئین عقاب‌ها وجود داشت* و نه امکان بلندکردن و حرکت‌دادن بیرق‌ها.

[۱۴] علاوه بر نخستین دورهٔ کنسولی چهاربار دیگر نیز به این مقام رسید. دو نوبت اول را پی‌درپی و دو دورهٔ بعدی را هرکدام پس از وقفه‌ای

چهارساله* عهده‌دار شد. بار آخر به مدت شش ماه در این مقام بود و در بقیه هرکدام به مدت دوماه. بار سوم این مقام را به جای مردی که درگذشته بود احراز کرد ــ کاری که هرگز امپراتوران پیش از او نکرده بودند. با سخت‌کوشی تمام در مقام کنسول و به هنگامی که کنسول نبود بر مسند قضا می‌نشست، حتی در روزهای جشن مربوط به خود یا خانواده‌اش و نیز در موارد بسیار در جشن‌های سنتی و روزهای بدشگون. همیشه از نص قانون تبعیت نمی‌کرد بلکه غالباً براساس حس مساوات و عدالت‌جویی سخت‌گیری و آسان‌گیری قوانین را تعدیل می‌کرد. برای طرف‌های بازنده در محاکمی که قضات به پرونده‌های خصوصی رسیدگی می‌کردند چیزی بیش از آن‌چه در قانون معین شده بود تقاضا می‌کرد و تجدید محاکمه را روا می‌داشت و در مورد کسانی که به جرم‌های سنگین متهم بودند و گناهکار شناخته می‌شدند نیز از محدودهٔ قانون فراتر می‌رفت و آنان را پیش جانوران درنده می‌انداخت.

[۱۵] با این همه در دادرسی و صدور رأی بی‌ثباتی‌اش شگفت‌آور بود، گاه سنجیده و عاقل بود و گاه نسنجیده و شتابزده و گه‌گاه سبکسر و چون دیوانگان. هنگام بازبینی سیاههٔ قضات مردی را که به‌دلیل علاقهٔ شدیدش به قضاوت تعداد فرزندانش* را که برطبق قانون موجب معافیت او از قضاوت می‌شد کتمان کرده بود اخراج کرد. کلاودیوس قاضی دیگری را که برای دفاع از خودش به دادگاه احضار شده بود و مدعی بود که به این پرونده نه در پیشگاه امپراتور بلکه باید در دادگاهی عادی رسیدگی شود واداشت تا همان‌جا در حضور او از خود دفاع کند چون در دفاع از خود نشان خواهد داد که تا چه اندازه در داوری دربارهٔ دیگران جانب انصاف را رعایت می‌کند. وقتی زنی ادعای مردی را که مدعی بود فرزند اوست رد کرد و شواهد کافی برای اثبات درستی قول هیچ‌یک در دست نبود کلاودیوس از زن خواست که با مرد ازدواج کند و به این‌وسیله او را به اعتراف واداشت. وقتی یکی از طرفین دعوا غایب بود معمولاً به نفع طرف حاضر رأی می‌داد، صرف‌نظر از این‌که غیبت طرف به اختیار بوده یا به حکم ضرورت. وقتی مردی به جعل

متهم شد و حکم به قطع دستان او دادند کلاودیوس بی‌درنگ فرمان داد جلاد را با ساطور و کنده حاضر کنند. در مورد مردی که شارمندی‌اش مورد اختلاف وکلا بود و آن اختلاف پیش‌پاافتاده این بود که آیا مرد باید هنگام دفاع از خود توگا به‌تن کند یا ردای یونانی، کلاودیوس چنان‌که گویی می‌خواهد بی‌طرفی خود را نشان دهد او را واداشت هربارکه شاکی یا وکیل مدافع سخن می‌گفت لباس خود را عوض کند. حکایتی در مورد کلاودیوس نقل می‌شود، و به‌نظر درست می‌آید، که در مورد پرونده‌ای رأی خود را به این صورت نوشت: «من به نفع کسی رأی می‌دهم که حقیقت را گفته باشد.» به این دلایل چنان احترام خود را از دست داد که مردم همه‌جا و آشکارا او را خوار می‌داشتند. مردی برای غیبت شاهدی که امپراتور از ولایات فراخوانده بودش عذر می‌آورد و ادعا می‌کرد که او نمی‌تواند در دادگاه حضور یابد اما تا مدت‌ها علتش را نمی‌گفت. سرانجام پس از پرسش‌های مکرر چنین گفت: «شاهد مرده است و به گمانم این عذر موجهی باشد.» دیگری از امپراتور سپاسگزاری کرد که به او اجازه داده است تا از متهمی دفاع کند اما این را نیز به گفتهٔ خود افزود: «هرچند روال معمول چنین است.» من خود از مردان پیر شنیده بودم که وکلای مدافع چنان از شکیبایی او سوءاستفاده می‌کردند که وقتی مسند قضا را ترک می‌کرد نه‌فقط از او می‌خواستند که بازگردد بلکه حتی در دامن توگایش چنگ می‌زدند یا پایش را می‌گرفتند تا او را از رفتن بازدارند. و چنان‌چه این گفته عجیب بنماید می‌توانم حکایت وکیل یونانی گمنامی را نقل کنم که در میانهٔ بحثی داغ با او به زبان یونانی چنین گفت: «تو پیرمردی احمقی.» همه می‌دانند که شهسواری رومی که به اتهامی کذب که حریفان جاه‌طلبش سرهم کرده بودند به رفتار ناشایست با زنان متهم شده بود وقتی دید که روسپیان را برای دادن شهادت به زیان او به دادگاه آورده‌اند و شهادت‌شان را پذیرفته‌اند* قلم و الواحی را که به‌دست داشت چنان به‌شدت به صورت امپراتور پرت کرد که گونه‌اش زخمی عمیق برداشت و در همین حال بلاهت و ظلم او را به باد انتقاد گرفت.

[۱۶] همچنین تصدی مقام سنسوری را برعهده گرفت که دیرزمانی از دورهٔ سنسوری پلانکوس و پائولوس* به این سو به حالت تعلیق درآمده بود اما در این مسند نیز نیات و تصمیماتش پیش‌بینی‌ناپذیر و متناقض بود. در سرکشی به شهسواران* از مجازات یک مرد جوان بی‌بندوبار چشم‌پوشی کرد و آبرویش را نریخت از آن‌رو که پدرش از او خشنود بود و گفت من خود سنسور او هستم. دیگری را که به فساد و زناکاری شهره بود اخراج کرد و فقط به این هشدار بسنده کرد: «به نیروی جوانی‌ات باید لگام بزنی یا دست‌کم با حزم بیش‌تری رفتار کنی.» و به این گفته افزود: «به من چه مربوط است که معشوقه‌ات کیست؟» وقتی دیگر در پاسخ به التماس‌های دوستانش لکهٔ بدنامی را از یک شهسوار زدود اما چنین گفت: «اما بگذار جای این لکه بماند.» یکی از سرشناس‌ترین مردان را که از برجستگان ولایت یونان بود اما زبان لاتینی نمی‌دانست نه‌فقط از سیاههٔ قضات حذف کرد بلکه از حق شارمندی روم نیز محرومش کرد. همه را وامی‌داشت به بهترین نحو و بی‌یاری وکیل از خود دفاع کنند. بسیاری را به جرم تازهٔ خروج از ایتالیا بی‌اطلاع او و بی‌کسب اجازه از او بی‌آبرو کرد و عده‌ای از ایشان پاک غافلگیر شدند. با این همه مردی را به این دلیل روسیاه کرد که در ولایتش ملازم پادشاهی بوده و اشارهٔ کلاودیوس به زمان‌های قدیم بود که به رابیریوس پوستوموس اتهام خیانت زدند چون برای بازپس‌گرفتن وامی* در سفر بطلمیوس به اسکندریه وی را همراهی کرده بود. درنتیجهٔ بی‌مبالاتی بازرسانش تلاش کرد عده‌ای را بی‌آبرو کند که بعدها معلوم شد بی‌گناهند ــ و این بسیار مایهٔ شرمساری خودش شد. عده‌ای را به تجرد و نداشتن فرزند یا دارایی کافی متهم کرد که بعداً ثابت کردند که متأهلند، یا فرزند دارند یا مال بسیار دارند.* مردی که متهم بود که خود را با خنجر زخمی کرده جامه‌اش را درید تا نشان دهد که بدنش سالم است. کارهای درخشان او در دورهٔ سنسوری به این شرح است: ارابه‌ای نقره‌ای را که با ظرافت ساخته شده بود و در سیگیلاریا* به حراج گذاشته بودند خرید و سپس دستور داد در حضورش* آن را تکه‌تکه کنند. و

در یک روز بیست منشور صادر کرد ازجمله در یکی مقرر کرد که چون محصول تاکستان‌ها فراوان است در سبوهای شراب را با قیر بگیرند و در منشور دیگری اعلام کرد که شیرهٔ گیاه سرخ‌دار بهترین داروی مارگزیدگی است.

[۱۷] فقط در یک جنگ شرکت کرد که حتی آن نیز جنگی بی‌اهمیت بود. وقتی سنا نشان‌های پیروزی به او بخشید او این افتخار را دون شأن امپراتور دانست و شکوه یک آیین پیروزی کامل را خواستار شد. برای این منظور بریتانیا را انتخاب کرد که بیش‌ترین نوید پیروزی را می‌داد زیرا از روزگار قیصر یولیوس هیچ‌کس در این کار نکوشیده بود و جزیره اکنون در آشوب به‌سر می‌برد چون عده‌ای از فراریان سپاه از آن‌جا بازنگشته بودند. با کشتی از اوستیا رهسپار آن‌جا شد اما دوبار به‌سبب وزش بادهای تند از جهت شمال به غرب چیزی نمانده بود که در دریا غرق شود، یک‌بار نزدیک ساحل لیگوریا و بار دیگر نزدیک جزایر استویخادس. به همین دلیل از ماسیلیا تا گسوریاکوم را از راه خشکی* طی کرد. بخشی از جزیره بی‌هیچ جنگی و ریختن قطره خونی ظرف چند روز تسلیم شد و شش ماه پس از عزیمتش به بریتانیا به روم بازگشت و باشکوه‌ترین آیین پیروزی را برگزار کرد. نه‌فقط به حکمرانان ولایات بلکه حتی به مردمی که در روم در تبعید به‌سر می‌بردند اجازه داد به تماشای این آیین بیایند. در میان غنایم دشمن یک تاج دریایی بود که آن را در کنار تاج مدنی بر سردر کاخ امپراتوری‌اش نصب کرده بود تا نشان دهد که از اقیانوس گذشته و به قول معروف آن را فتح کرده است. در این آیین پیروزی زنش مسالینا در تخت روانی سرپوشیده به‌دنبال ارابهٔ او می‌رفت. نیز در مراسم پیروزی کسانی که در همان جنگ نشان‌های پیروزی یافته بودند درپی او روانه بودند اما بقیه پای پیاده می‌رفتند و توگاهایی با حاشیهٔ ارغوانی به‌تن کرده بودند. مارکوس کراسوس فروگی اسبی با برگستوان مخصوص را می‌راند و بالاپوشی به‌تن داشت که درخت نخل بر آن گلدوزی شده بود زیرا این افتخار دومین بار نصیب او شده بود.

[۱۸] در قبول مسئولیت در قبال شهر روم و تأمین غله همیشه بیش‌ترین

وسواس را به‌خرج می‌داد. وقتی منطقهٔ آیمیلیوس دستخوش آتشی سرکش شد دو شب در دیریبیتوریوم* ماند و وقتی کمک سربازان و بردگان خودش افاقه نکرد از صاحب‌منصبان خواست تا مردم عادی را از همهٔ مناطق شهر فرابخوانند و با صندوق‌هایی پر از پول که نزد خود داشت آنان را به یاری‌دادن تشویق کرد و به هرکس همان‌جا بابت خدمتش پاداشی درخور عطا کرد. یک‌بار که برداشت محصول کم در سال‌های پیاپی موجب کمبود غله شده بود غوغای شهر در فوروم راه بر او بستند و ناسزا بارش کردند و تکه‌های نان به طرفش پرت کردند و چنان به او حمله کردند که به‌سختی توانست به کاخ بگریزد. از این رو برای واردات غله حتی در فصل زمستان به هر وسیله‌ای دست یازید. به بازرگانان سود تضمین‌شده پیشنهاد کرد و تعهد کرد که خودش هرگونه زیان آن‌ها را در صورت بروز حادثه در پی طوفان جبران کند و به سازندگان کشتی‌های تجاری به فراخور مرتبهٔ هریک پاداش‌های بزرگ داد: شارمندن را از الزامات قانون ازدواج آوگوستوسی* معاف کرد؛ به دارندگان منزلت لاتینی امتیازات شارمندی بخشید؛ و به زنان امتیازاتی بخشید که خاص کسانی بود که چهار فرزند* داشتند. [۱۹] این قوانین امروز هم جاری است.

[۲۰] ساخت بناهای عمومی باشکوه بسیاری را برعهده گرفت که چندان ضروری نبود. مهم‌ترین آن‌ها تکمیل آباره‌ای بود که کالیگولا آغازش کرده بود و نیز آبراهی از دریاچهٔ فوکینه و بندر اوستیا، گرچه نیک می‌دانست که آوگوستوس به‌رغم درخواست‌های مکرر مارسی‌ها از ساخت این آبراه امتناع کرده بود، حال آن‌که خدایگان یولیوس چندبار قصد ساخت این بندر را کرده بود اما به‌دلیل دشواری‌های این کار آن را کنار نهاده بود. به‌وسیلهٔ آبارهٔ کلاودیوس که از سنگ ساخته شده بود آب خنک و فراوان دو چشمه، یکی به‌نام کایرولیوس و دیگر به‌نام کورتیوس و آلبودیگنوس*، و آب رود آنیوی جدید را به شهر آورد و آن را در حوضچه‌های بسیار آراسته توزیع کرد. آبراه دریاچهٔ فوکینه را به امید کسب درآمد و افتخار ساخت چون عده‌ای به خرج خود دست به کار زهکشی آن شده بودند به این شرط که زمین‌های آن را

بازیافت کنند. این آبراه را فقط توانست پس از یازده‌سال به اتمام برساند، و بخشی از کار آن به تسطیح زمین و بخش دیگر به حفر تونلی در کوه به طول سه مایل اختصاص داشت، گرچه سی هزار کارگر در این طرح پیوسته مشغول کار بودند. بندرگاه اوستیا را عمیق‌تر کرد و در سمت چپ و راست آن موج‌شکن‌هایی بنا کرد و جزیره‌ای مصنوعی در آب عمیق روبه‌روی ورودی بندر ساخت. برای استوارکردن شالوده‌های آن ابتدا کشتی حامل تک‌ستونی عظیم را که از مصر* آورده شده بود غرق کرد و سپس تپه‌هایی برآورد و روی آن‌ها برجی بسیار بلند به تقلید از فانوس دریایی اسکندریه ساخت تا شب‌ها چراغ آن راهنمای کشتی‌ها باشد.

[۲۱] در اغلب اوقات به مردم هدایایی عطا می‌کرد و نمایش‌های باشکوه بسیاری برپا می‌داشت، نه به شیوهٔ معمول یا در جاهای معمول بلکه نمایش‌هایی بدیع و نمایش‌های احیاشدهٔ روزگاران کهن و در جاهایی که هیچ‌کس پیش از او نمایش به‌پا نداشته بود. در بازی‌هایی به مناسبت افتتاح تئاتر پومپیوس که پس از آتش‌سوزی بازسازی شده بود در جایگاهی رفیع در میان سناتورها نشست و پس از تقدیم قربانیانی در معابد بالا* فرود آمد و از تالار اجتماعات گذشت و در تمام این مدت همه در سکوت نشسته بودند. نیز بازی‌های قرن* برپا داشت و ادعا کرد که آوگوستوس این بازی‌ها را زودهنگام برگزار کرد و منتظر وقت مناسب نشد گرچه در «تواریخ» خود چنین نوشت که این بازی‌ها پیش از عصر آوگوستوس به‌دست فراموشی سپرده شده بود و آوگوستوس پس از محاسبهٔ بسیار دقیق زمان برگزاری آن‌ها را احیا کرده بود. از این‌رو وقتی جارچی با این گفتهٔ همیشگی مردم را به بازی‌ها دعوت کرد: «که هیچ‌کس پیش‌تر ندیده و از این پس نیز نخواهد دید» مایهٔ خندهٔ همگان شد زیرا هنوز شماری از کسانی که این بازی‌ها را به چشم خود دیده بودند زنده بودند و درواقع عده‌ای از بازیگرانی که در گذشته این بازی‌ها را به نمایش گذاشته بودند آن را به صحنه آوردند. غالباً در سیرک واتیکان بازی‌های سیرک برگزار می‌کرد و گاه بعد از هر پنج دوره بازی مبارزه با

جانوران وحشی برگزار می‌شد. اما جایگاه شروع در سیرک ماکسیموس را به مرمر و خط پایان آن را به طلا* مزین کرد که پیش‌تر از سنگ و چوب ساخته شده بود. همچنین جایگاهی ویژهٔ سناتورها ساخت که پیش‌تر در میان دیگر تماشاگران می‌نشستند و بازی‌ها را تماشا می‌کردند. علاوه بر مسابقات ارابه‌رانی، بازی‌های تروا* نیز برگزار کرد و پلنگ‌هایی را به نمایش گذاشت که گردانی از پاسداران سوارهٔ امپراتوری به رهبری تریبون‌ها و خود حکمران شکار کرده بودند. نیز نمایش سواران تسالیایی را برگزار کرد که گاوهای وحشی را بر گرد سیرک می‌گردانند و وقتی گاوها خسته شدند بر پشت آن‌ها می‌پرند و شاخ‌شان را گرفته آن‌ها را بر زمین می‌افکنند.

در بسیاری مناطق نمایش‌های گوناگون گلادیاتوری برگزار کرد. در جشن سالگرد بر تخت‌نشستنش در اردوگاه پاسداران امپراتور نمایش‌هایی برپا داشت، گرچه از شکار حیوانات یا وسایل آتش‌بازی در آن‌ها خبری نبود، و نمایش‌های دیگری را به روش مرسوم در سایپتا برگزار کرد. در همان‌جا نمایش‌های دیگری نیز برگزار کرد که فقط چند روز ادامه داشت و او خود نخستین کسی بود که آن‌ها را «هدیه‌های کوچک» نامید* زیرا وقتی قرار بود برای اولین‌بار این هدایا را اعطا کند اعلام کرد که می‌خواهد مردم را «فی‌المجلس به یک ضیافت عالی دعوت کند.» در این نمایش‌ها بسیار مهربان و نرم‌خوی بود و حتی وقتی سکه‌های طلا به برندگان می‌داد دست چپش را پیش می‌آورد و آن‌ها را با انگشتانش و به صدای بلند مانند مردم عامی* می‌شمرد. مردم را به سرور و شادمانی تشویق می‌کرد و گاه آن‌ها را «ارباب» می‌نامید و گه‌گاه لطیفه‌های آبکی و نامفهوم چاشنی آن می‌کرد. برای مثال وقتی مردم خواستار «کبوتر» شدند گفت که «اگر بتواند او را بگیرد» آن را به ایشان خواهد داد. اما لطیفهٔ زیر بسیار خوب و مناسب حال بود: وقتی با تأیید همگان شمشیر چوبی* را به گلادیاتوری داده بود که چهار پسرش برای او درخواست کرده بودند، فوراً به دستور او نوشته‌ای را در تئاتر به نمایش گذاشتند که به مردم توصیه می‌کرد که «به‌راستی چه شایسته است اگر

فرزندانی داشته باشند وقتی که می‌بینند که فرزند چه حمایت و محبتی می‌تواند حتی در حق یک گلادیاتور داشته باشد.» در میدان مارس محاصره و نابودی یک شهر را به نمایش گذاشت، به شیوهٔ یک جنگ واقعی، و نیز نمایش تسلیم‌شدن پادشاهان بریتانیا را، و خود با ردای یک سردار سپاه نظاره‌گر آن بود. در دریاچهٔ فوکینه حتی یک نبرد دریایی ترتیب داد، همان موقع که قصد تخلیهٔ آن را داشت. اما وقتی کسانی که قرار بود بجنگند فریاد زدند: «درود بر امپراتور! آنان که قرار است بمیرند بر تو سلام می‌کنند»، او پاسخ داد: «یا نمیرند.»* بعد از این گفته هیچ‌یک از آنان حاضر به جنگیدن نشد و مدعی بود که امپراتور بدین وسیله آنان را معاف داشته است. کلاودیوس که تا مدتی در این اندیشه بود که آیا باید همگی آنان را عرضهٔ آتش و شمشیر کند سرانجام از جای خود جست و به‌رغم پای لنگش که او را به زحمت می‌انداخت در اطراف دریاچه شروع به دویدن کرد و با تهدید و تشویق آنان را به جنگیدن واداشت. در این نمایش یک ناوگان سیسیلی با ناوگانی از رودس می‌جنگید که هرکدام دوازده کشتی با سه ردیف پاروزن داشت. علامت شروع جنگ را یک تریتون[1] نقره‌ای داد که با یک وسیلهٔ مکانیکی از میان دریاچه بالا آمده بود.

[۲۲] در مورد آیین‌های مقدس و ادارهٔ امور کشوری و لشکری و نیز در مورد جایگاه همهٔ طبقات در کشور و خارج از کشور شیوه‌های گوناگونی را اصلاح یا شیوه‌های فراموش‌شده را احیا کرد یا ترتیبات تازه‌ای برقرار کرد. هنگام انتخاب کاهنان جدید برای انجمن‌ها کسی را نامزد نمی‌کرد مگر آنکه نخست خود سوگند یاد کند. هرگاه در شهر زمین‌لرزه‌ای رخ می‌داد به‌دقت این سنت را رعایت می‌کرد که پرایتور جلسه‌ای تشکیل دهد و روزی را تعطیل اعلام کند؛ همچنین هرگاه پرندهٔ بدشگونی در کاپیتولینوس دیده شود مراسم تضرع برگزار شود. خود او در مقام کاهن اعظم مراسم تضرع را رهبری

۱. خدای دریا

می‌کرد و وقتی همهٔ کارگران و بردگان را از آن‌جا خارج کردند دعای مرسوم را از بالای صفه بر مردم می‌خواند.

[۲۳] رسیدگی به امور حقوقی که پیش‌تر در دو فصل زمستان و تابستان انجام می‌شد به دستور او در یک نشست برگزار می‌شد. در مورد قیمومیت که برطبق سنت به‌صورت سالانه و فقط به صاحب‌منصبان شهر روم سپرده می‌شد، اختیارات آن را دائمی کرد و آن را به حکمرانان ولایات نیز گسترش داد. تبصره‌ای را که قیصر تیبریوس به قوانین ازدواج آوگوستوسی افزوده بود که تلویحاً اعلام می‌داشت مردان شصت‌ساله حق بچه‌دارشدن ندارند لغو کرد. مقرر کرد که کنسول‌ها می‌توانند استثنائاً قیم‌هایی برای افراد تحت قیمومیت تعیین کنند. نیز قانونی وضع کرد که کسانی را که صاحب‌منصبی آن‌ها را از ولایتی تبعید کرده باشد از روم و ایتالیا نیز بیرون کنند. خود او مجازاتی جدید بر پاره‌ای مردم تحمیل کرد و دستور داد بیش از سه مایل از شهر دور نشوند. وقتی قرار بود به امور خطیر در کاخ سنا رسیدگی کند میان کنسول‌ها یا روی نیمکت تریبون‌ها می‌نشست. حق اعطای مجوز سفر* را، که پیش‌تر به دست سنا انجام می‌شد، برای خود حفظ کرد.

[۲۴] همچنین به خزانه‌داری میانه‌حال نشان کنسولی* اعطا کرد. از کسانی که پیشنهاد درآمدن در سلک سناتورها را رد کردند مقام اسواران را نیز پس گرفت. گرچه پیش‌تر موافقت کرده بود کسی را که نتیجهٔ شارمندی رومی نباشد به سناتوری برنخواهد گزید، حتی به پسران مردان آزادشده نیز حق پوشیدن ردای تریج‌پهن* اعطا کرد، گرچه به این شرط که نخست فرزندخواندهٔ شهسواری رومی شوند. او که از عیب‌جویی دیگران از این کار بیمناک بود اعلام کرد که آپیوس کلاودیوس سنسور*، نیای خانوادهٔ خودش، نیز پسران مردان آزادشده را به عضویت در سنا برگزید چون آگاه نبود که در روزگار آپیوس کلاودیوس و تا مدتی پس از آن کلمهٔ libertini در مورد کسانی که از بردگی آزاد شده‌اند به‌کار نمی‌رفت بلکه به فرزندان آن‌ها که آزاده بودند* اطلاق می‌شد. مسئولیت مفروش‌کردن جاده‌ها را از انجمن

کوایستورها پس گرفت و به جایش آن‌ها را مسئول بازی‌های گلادیاتوری کرد. در اوستیا و گل نیز این مسئولیت را از آنان سلب کرد و مسئولیت خزانهٔ ساتورن* را به آن‌ها بازپس داد که مدتی به دست پرایتورها بود و اکنون به دست پرایتورهای سابق است.

به سیلانوس، نامزد دخترش، نشان‌های پیروزی بخشید گو این‌که هنوز خردسال بود و نیز به بسیاری مردان دیگر، آن هم به بهانه‌های ناچیز، چندان که لژیون‌ها نامهٔ مشترکی به او نوشتند و خواستار آن شدند که در زمان انتصاب نمایندگان کنسول‌ها به سرکردگی سپاه نشان‌های پیروزی به ایشان نیز اعطا شود تا دیگر درپی بهانه برای به‌راه‌انداختن جنگ برنیایند. حتی فرمانی در مورد استقبال از آئولوس پلاوتیوس صادر کرد و چون این یک به شهر درآمد کلاودیوس برای خوشامدگویی به او بیرون آمد و سمت چپ او تا کاپیتولینوس راه پیمود و سپس در راه بازگشت* نیز چنین کرد. به گابینیوس سکوندوس که کائوکی‌ها، قبیله‌ای ژرمنی، را شکست داده بود اجازه داد که نام خانوادگی «کائوکیوس» بر خود نهد.

[۲۵] خدمت نظامی شهسواران رومی را چنان ترتیب داد که نخست سرکردهٔ هنگ و سپس سرکردهٔ لشکر اسواران و پس از آن تریبون لژیون گردند. همچنین مناصب لشکری گوناگون و نوعی منصب تشریفاتی موسوم به «مازاد» پدید آورد که به لشکریان ذخیره اعطا می‌شد که در سپاه حضور هم نداشتند. نیز فرمانی به تصویب سنا رساند که به موجب آن سربازان از ورود به خانه‌های سناتورها برای ادای احترام منع شده بودند. دارایی مردان آزادشده‌ای را که خود را شهسواران رومی جا زده بودند ضبط کرد. کسانی را که ناسپاسی‌شان موجب شکایت اربابان‌شان شده بود دوباره در شمار بردگان وارد کرد و به وکلای آنان تأکید کرد که به شکایات علیه بردگان آزادشدهٔ خود آنان رسیدگی نخواهد کرد. از آن‌جا که عده‌ای از مردم در جزیرهٔ آیسکولاپیوس بردگان بیمار و ازپاافتادهٔ خود را بیرون کرده بودند تا از زیر بار مخارج درمان آن‌ها شانه خالی کنند، قانونی گذراند که به همهٔ کسانی که به

این ترتیب اخراج شده‌اند آزادی اعطا شود و در صورت بهبودی اربابان را دیگر بر آنان اختیاری نباشد و اگر کسی بخواهد به جای اخراج برده او را بکشد مجازاتش مرگ خواهد بود.* همچنین منشوری صادر کرد و مسافران را از عبور از شهرهای ایتالیا منع کرد مگر آنکه پای پیاده یا روی صندلی یا با تخت روان سفر کنند.* در پوتیولی و اوستیا در هر کدام هنگی برای محافظت از شهر در برابر آتش‌سوزی مستقر کرد.

مردمی را که مرتبهٔ شارمندی روم نداشتند از استفاده از نام‌های رومی یا دست‌کم نام‌ها خاندان‌های سرشناس منع کرد.* کسانی را که شارمندی روم را به زور غصب کرده بودند در میدان اسکویلینوس با تبر سرشان را برید. ولایات آخائیا و مقدونیه را که تیبریوس زیر سلطهٔ خویش درآورده بود به سنا بازگرداند. از آن‌جا که مناقشات هولناکی میان لیکیان‌ها درگرفته بود آنان را از حق شارمندی محروم کرد. به علت پشیمانی اهالی رودس از جنایات سابق‌شان حق شارمندی را به آنان بازگرداند. به مردم ایلیوم معافیت همیشگی از خراج اعطا کرد به این دلیل که اینان بنیان‌گذاران نژاد رومی* بودند و نخست نامه‌ای از سنا و مردم روم را به زبان یونانی برخواند که در آن به شاه سلوکوس وعدهٔ دوستی و اتحاد داده بودند اما به این شرط که خویشاوندان‌شان، یعنی مردم ایلیوم، را برای همیشه از پرداخت مالیات معاف کند. یهودیان از روم رانده شدند چون به تحریک خرستوس* پیوسته شورش می‌کردند. به سفرای گرمانیا اجازه داد در نمایش‌ها در جایگاه سناتورها بنشینند و مجذوب سادگی و شجاعت آنان شده بود چه آن‌گاه که اینان را به جایگاه عادی هدایت کردند و دریافتند که پارت‌ها و ارمنی‌ها در میان سناتورها نشسته‌اند بی‌درنگ جای خود را ترک کردند تا به آن‌ها بپیوندند و اعلام کردند که فضیلت و مرتبت ما به هیچ‌روی کم‌تر از آنان نیست.* دین درویدها[1]ی مردم گل را که در حکومت آوگوستوس فقط برای

۱. Druids، کاهنان مذهب سلتی در بریتانیا، ایرلند و فرانسهٔ قدیم. ـم.

شارمندان رومی ممنوع بود به‌کلی ممنوع کرد. اما کوشید آیین‌های مقدس الیوسیس را از آتیکا به روم منتقل کند و هنگامی که معبد ونوس اریکینا در سیسیل به‌سبب فرسودگی فرو ریخت به فرمان کلاودیوس هزینهٔ بازسازی آن را از خزانهٔ روم پرداختند. در فوروم با پادشاهان پیمان‌ها بست و ماده‌خوکی قربانی کرد و وردهای کهن کاهنان هاتف جنگ و صلح را از برخواند. با این همه، این دو کار و کارهای دیگر و درواقع بخش عمدهٔ کارهای دیوانی دورهٔ زمامداری‌اش را نه براساس داوری خویش بلکه تحت تأثیر زنان و بردگان آزادشده‌اش انجام داد. رفتارش عمدتاً مطابق منافع و خواستهٔ آن‌ها بود.

[۲۶] وقتی بسیار جوان بود دوبار نامزدی کرد، یک‌بار با آیمیلیا لپیدا، نتیجهٔ آوگوستوس، و بار دوم با لیویا مدولینا که نام خانوادگی‌اش کامیلا و عضو خاندان کهن دیکتاتور کامیلوس بود. نامزدی‌اش را با اولی به دلیل اهانت پدر و مادر دختر به آوگوستوس به‌هم زد. دومی در همان روز عروسی از بیماری مرد. بعدها با پلاوتیا اورگولانیلا ازدواج کرد که پدرش آیین پیروزی برگزار کرده بود و پس از او آیلیا پایتینا را به زنی گرفت که پدرش کنسول سابق بود. هردو را طلاق داد، آیلیا پایتینا را به دلیل خطایی کوچک که از او سر زد اما اورگولانیلا را به دلیل رابطهٔ عشقی فضاحت‌بار و اتهام آدم‌کشی. پس از این‌ها والریا مسالینا، دختر پسرعمویش مسالا باریاتوس، را به زنی گرفت. اما وقتی پی برد که علاوه بر خطاها و کارهای ناشایست دیگر عملاً زن گایوس سیلیوس بوده که قبالهٔ ازدواج‌شان در حضور شهود امضا شده او را به‌دست جلاد سپرد و در حضور جمعی در اردوگاه پاسداران امپراتور گفت که چون ازدواج‌هایش فرجام بدی یافته دیگر زن نخواهد گرفت و اگر به قولش وفا نکرد درصورتی که او را با دستان خودشان بکشند اعتراضی نخواهد کرد. اما بلافاصله در برابر وسوسهٔ گرفتن زنی دیگر یعنی پایتینا که پیش‌تر از خود رانده بودش تاب نیاورد و نیز با لولیا پائولینا زن سابق کالیگولا ازدواج کرد. با این همه فریفتهٔ افسونگری‌های آگریپینا دختر برادرش گرمانیکوس شد که از حق خویشاوندی برای بوس و کنار و فرصتی برای جاکردن خود در دل او

بهره می‌برد. کلاودیوس در جلسهٔ بعدی سنا عده‌ای از سناتورها را به طرح این پیشنهاد تحریک کرد که او را وادار به ازدواج با آگریپینا کنند چون هم بسیار به نفع کشور است و هم این‌که ازدواج‌هایی از این دست* که پیش‌تر نامشروع قلمداد می‌شد اکنون باید مجاز شمرده شود. هنوز یک روز نگذشته بود که این ازدواج سرگرفت، گرچه کسی یافت نشد که از سرمشق آن‌ها پیروی کند مگر پاره‌ای بردگان آزادشده و نیز یک کنتوریون که امپراتور به همراه آگریپینا در جشن عروسی‌شان شرکت کردند.

[۲۷] از سه زنش صاحب فرزندانی شد؛ دروسوس و کلاودیا را از اورگولانیلا، آنتونیا را از پایتینا و از مسالینا اکتاویا پسری را که به‌نام گرمانیکوس و بعدها بریتانیکوس شناخته شد. دروسوس را زمانی که تازه داشت به سن بلوغ می‌رسید از دست داد؛ این پسر هنگام بازی گلابی‌ای را به هوا پرت کرد که راه گلویش را بست و خفه شد. این اتفاق چند روز پس از نامزدی او با دختر سیانوس رخ داد و بنابراین در شگفتم از کسانی که روایت می‌کنند که او به دسیسهٔ سیانوس به قتل رسید. کلاودیا را، گرچه کم‌تر از پنج ماه پس از طلاق اورگولانیلا به‌دنیا آمده بود و کلاودیوس ابتدا او را پذیرفته بود، به دستور او برهنه در خانهٔ مادرش گذاشتند و طردش کرد، به این دلیل که بچهٔ بوتر، بردهٔ آزادشده، بوده است. آنتونیا را به ازدواج گنایوس پومپیوس ماگنوس و پس از او فاوستوس سولا درآورد که هر دو جوانانی از والاتبارترین خاندان‌ها بودند و اکتاویا را (که نامزد سیلانوس بود) به ازدواج پسر ناتنی‌اش نرون درآورد. بریتانیکوس در بیست و دومین روز حکومت او، آن‌گاه که برای دومین‌بار کنسول بود، به دنیا آمد.* بریتانیکوس هنوز بسیار کوچک بود که کلاودیوس در انجمن‌های سربازان از او تمجید می‌کرد و او را در آغوش می‌گرفت و در بازی‌ها به مردم نشان می‌داد و در دامنش می‌نشاند یا پیش رو نگه می‌داشت و برای او شگون‌های خجسته طلب می‌کرد و مردم نیز هلهله‌کنان تأییدش می‌کردند و اما دامادش نرون را به فرزندی پذیرفت اما با پومپیوس و سیلانوس چنین نکرد بلکه فرمان داد تا آن‌ها را بکشند.

[۲۸] از میان بردگان آزادشده‌اش احترامی خاص برای پوسیدس خواجه قائل بود. در آیین پیروزی‌اش بر بریتانیا علاوه بر لشکریان به او نیز نیزه‌ای با پیکان نقره‌ای* هدیه داد. به فلیکس نیز همین‌قدر احترام می‌گذاشت و او را سرکردهٔ هنگ‌ها و لشکرهای اسواران و حاکم یهودیه کرد و به عقد سه ملکه درآورد. همچنین هارپوکراس نیز مورد لطف او بود و به او اجازه داد در تخت روان در سراسر شهر روم به گشت‌وگذار برود و بازی‌هایی برای سرگرمی مردم برگزار کند. علاوه بر این‌ها پولوبیوس سرپرست بایگانی‌های او نیز بود که معمولاً میان دو کنسول راه می‌رفت اما بالاتر از همهٔ این‌ها نارکیسوس رئیس دیوان مکاتبات و نیز پالاس حسابدار او بودند. به موجب فرمان سنا با شوق فراوان به این دو نه فقط هدیه‌های فراوان بلکه نشان‌های کوایستوری و پرایتوری بخشید ــ و چنان دست اینان را در مصادره اموال و اختلاس بازگذاشت که وقتی از کمبود پول شکایت کرد رندی به شوخی گفت که اگر با این دو بردهٔ آزادشده شریک شود از مال بی‌نیاز خواهد شد.

[۲۹] چنان‌که گفتم، کلاودیوس که بازیچهٔ این بردگان آزادشده و زنانش بود نه مثل یک امپراتور بلکه مانند یک خدمتگزار رفتار می‌کرد و مناصب دیوانی و فرماندهی سپاه، عفو و مجازات را مطابق منافع و درواقع ولع و هوس هریک از اینان اعطا می‌کرد حال آنکه خود عمدتاً از این‌ها بی‌خبر و غافل بود. برای پرهیز از پرداختن به یکایک این موضوعات بی‌اهمیت فقط به ذکر این نکته بسنده می‌کنم که هدایایش را بازپس می‌گرفتند، احکامش را ملغی می‌کردند و نامه‌های رسمی‌اش را جایگزین می‌کردند یا آشکارا در آن‌ها دست می‌بردند. پدرزنش آپیوس سیلانوس*، یولیا دختر دروسوس* و یولیا دختر گرمانیکوس را به اتهامات واهی کشت و هیچ فرصتی برای دفاع به ایشان نداد، و گنایوس پومپیوس شوهر دختر بزرگش و لوکیوس سیلانوس را نیز که نامزد دختر کوچکش بود به کشتن داد. البته پومپیوس را هنگام شاهد بازی با پسری جوان خنجر زدند اما سیلانوس را چهار روز پیش از اول ژانویه* به کناره‌گیری از پرایتوری واداشت و سپس در آغاز سال نو در روز

عروسی کلاودیوس و آگریپینا وادار به خودکشی کرد. سی و پنج سناتور و بیش از سیصد شهسوار را چنان آسوده‌خاطر به‌دست مرگ سپرد که وقتی یک کنتوریون مرگ یک کنسول سابق را اعلام کرد و خبر داد که فرمان او اجرا شده است کلاودیوس در پاسخ گفت که هیچ فرمانی صادر نکرده اما این کار بسیار خوب انجام گرفته چون بردگان آزادشده‌اش تأیید کردند که سربازان در گرفتن انتقام امپراتور بی‌آن‌که از ایشان خواسته باشد به وظیفهٔ خود عمل کرده‌اند. اما این‌که هنگام عروسی مسالینا با فاسقش سیلیوس خود او قبالهٔ مربوط به جهیز را امضا کرده باشد و علتش هم این بوده که این کلک را سوار کرده تا خطری را که بنا بر شگون‌های بد جان امپراتور را تهدید می‌کرده از خود دور کند چیزی ورای باور است.

[۳۰] ظاهرش به هنگام ایستادن و نشستن و خاصه هنگام خوابیدن باابهت و شکوهمند بود چون قامتی بلند داشت اما لاغر نبود، چهره‌اش زیبا و مویش سپید و گردنش ستبر بود. اما هنگام راه‌رفتن زانوان ضعیفش یاری‌اش نمی‌کرد و هنگام کار یا استراحت خصوصیات ناپسند بسیار داشت. خنده‌اش نفرت‌انگیز و خشمش نفرت‌انگیزتر بود، چه کف به دهان می‌آورد و آب از بینی‌اش سرازیر می‌شد. گذشته از آن لکنت زبان داشت و سرش در همه حال لق می‌خورد خاصه اگر کم‌ترین حرکتی می‌کرد. [۳۱] گرچه روزگاری بیمار و ناتوان بود در دورهٔ امپراتوری بسیار تندرست شد جز آن‌که از درد شکم شکایت داشت. و می‌گفت که وقتی شکم‌درد می‌گیرد به فکر خودکشی می‌افتد.

[۳۲] ضیافت‌های مسرفانهٔ بسیاری عموماً در فضایی وسیع ترتیب می‌داد چندان‌که هربار ششصد میهمان در آن جای می‌گرفتند. حتی یک میهمانی درست در محل خروج آب دریاچهٔ فوکینه ترتیب داد و آب با چنان فشار و سرعتی جریان یافت که سرریز کرد و چیزی نمانده بود که غرقش کند. در میهمانی‌های شام فرزندانش و پسران و دختران خانوادهٔ بزرگان را دعوت می‌کرد که بنا بر رسمی قدیم غذای‌شان را بر لبهٔ تخت می‌خوردند. روزی به

میهمانی شک بردند که قدحی زرین دزدیده است، کلاودیوس او را به میهمانی بعدی نیز دعوت کرد و در قدحی سفالی از او پذیرایی کردند. حتی گفته می‌شود که وقتی شنید که مردی چندان باد شکمش را ضبط کرد که نزدیک بود جان بر سر این کار بگذارد در اندیشه شد تا فرمانی صادر کند و مردم را آزاد بگذارد که پوشیده یا آشکارا بر سر شام باد شکم خود را در کنند.

[۳۳] در خوردن غذا و شراب به هروقت و به هرجا حریص بود. یک‌بار که در فوروم آوگوستوس بر مسند قضا نشسته بود ناگهان بوی غذایی به مشامش رسید که برای کاهنان سالی* در معبد مجاور مارس تهیه می‌شد، پس محکمه را رها کرد و به کاهنان پیوست و با آنان بر سر خوان نشست. تا غذا و شراب از پرخوری از دهانش برنمی‌آمد از سر سفره برنمی‌خاست. پس از غذا بی‌درنگ بر پشت دراز می‌کشید و به خواب می‌رفت و دهانش بازمی‌ماند و پری در گلویش می‌گذاشتند تا درد شکمش تسکین یابد. هرگز مدتی طولانی نمی‌خفت و معمولاً پیش از نیمه‌شب بیدار می‌شد اما این بیداری موجب می‌شد گه‌گاه هنگامی که به قضاوت می‌نشست چرت بزند چنان‌که به‌ندرت می‌شد او را بیدار کرد حتی آن‌گاه که وکلا عمداً صدای‌شان را بالا می‌بردند. در آمیزش با زنان حد و مرزی نمی‌شناخت اما هرگز شاهدبازی نمی‌کرد. سخت شیفتهٔ تاس‌بازی بود و حتی کتابی در این باره نوشت. حتی هنگام مسافرت هم تاس‌بازی می‌کرد و در تخت روانش تخته‌ای تعبیه کرده بود که هنگام حرکت بازی به‌هم نخورد.

[۳۴] حوادث بزرگ و نیز بسیار بی‌اهمیت از خوی ستمگر و خونریز او حکایت می‌کرد. در بازجویی و مجازات پدرکشان* که در حضور او انجام می‌شد بی‌درنگ دستور شکنجهٔ آنان را می‌داد. وقتی در تیبر بود و دلش می‌خواست شاهد اعدام به شیوهٔ قدیم* باشد و، با این‌که مجرمان را به چوبهٔ مرگ بسته بودند، جلاد حاضر نبود، به‌زحمت بسیار جلادی را از روم فراخواند و بی‌صبرانه تا شب‌هنگام که او از راه رسید در انتظارش ماند. هرگاه به تماشای بازی‌های گلادیاتوری می‌نشست، خواه خودش آن را ترتیب داده

باشد خواه دیگری، اگر یکی از جنگجویان حتی به‌طور اتفاقی به زمین می‌افتاد دستور می‌داد او را بکشند، خاصه در مورد گلادیاتورهایی که تور بر چهره می‌کشیدند تا بتواند چهرهٔ آنان را در هنگام مردن ببیند.* یک‌بار که دو جنگجو یکدیگر را با شمشیر از پای درآوردند دستور داد تا بی‌درنگ از شمشیرهای آنان دو کارد کوچک برای او درست کنند. از جنگ گلادیاتورها با جانوران درنده و از جنگ‌هایی که در نیمروز برگزار می‌شد چنان لذتی می‌برد که سحرگاه به دیدن بازی‌ها می‌آمد و ظهر مردم را برای غذاخوری بیرون می‌فرستاد و خود همان‌جا می‌نشست و علاوه بر کسانی که تا آن‌هنگام محکوم به جنگیدن شده بودند به بهانه‌های اندک و فی‌المجلس دیگران را به جنگیدن وامی‌داشت و اگر دستگاهی یا وسیله‌ای یا هر چیزی از این دست عیبی پیدا می‌کرد حتی نجاران و تماشاگران یا دیگرانی از هر قماش را وادار به جنگیدن می‌کرد. حتی یکی از حاجبان خود را که توگا* به تن داشت به مبارزه با جانوران وحشی واداشت.

[۳۵] اما مهم‌ترین خصلتش ترس و بدگمانی بود. در نخستین روزهای فرمانروایی‌اش گرچه، همان‌گونه که اشاره کردم*، به رفتار بی‌تکلف تظاهر می‌کرد حتی جرئت نمی‌کرد بی‌همراهی نگهبانان نیزه‌دار که در اطراف او جای می‌گرفتند و سربازانی که جای خدمتکاران را می‌گرفتند در میهمانی حاضر شود. و حتی به دیدن بیمار نمی‌رفت مگر آن‌که نخست اتاق خوابش را جست‌وجو کنند و بالشت و لحافش را بگردند و زیرورو کنند. بعدها قدری از شدت این وارسی‌ها کاست تا حدی که دیگر با زنان، پسران و دختران جوان با خشونت رفتار نمی‌کردند و جعبهٔ وسایل نوشتن ملازمان و کاتبان را ضبط نمی‌کردند. وقتی کامیلوس بر او شورید و با این یقین که می‌تواند بی‌آن‌که جنگ به راه اندازد در دل کلاودیوس هراس افکند نامه‌ای اهانت‌بار و تهدیدآمیز و پر از دشنام به او نوشت و به او دستور داد تا امپراتوری را تسلیم او کند و همچون شارمندی عادی زندگی آسوده‌ای درپیش گیرد، کلاودیوس بزرگان دولت را فراخواند و در این باره با آنان به رایزنی پرداخت.

[۳۶] خبرهای بی‌اساس توطئه چنان او را به هراس می‌افکند که بر آن می‌شد تا از حکومت دست بکشد. و وقتی که در حال قربانی‌کردن بود مردی را با شمشیر نزدیک او یافتند، چنان‌که پیش‌تر به آن اشاره کردم*، به جارچیان دستور داد فوراً سنا تشکیل جلسه دهد و اشک‌ریزان و ناله‌کنان بر حال خود تأسف خورد و گفت که هیچ‌جا برایم امن نیست و تا مدتی از جمعیت کناره گرفت. از عشق سودایی‌اش به مسالینا نه از بابت تحقیری که رفتار موهن او موجب شده بود بلکه به‌سبب ترس از خطر دست شست چون یقین یافته بود که مسالینا در پی سپردن امپراتوری به‌دست سیلیوس است. آن‌گاه بود که ترسان و شرمسار به اردوگاه پاسداران امپراتور گریخت و در راه جز از امنیت مقام امپراتوری از هیچ نپرسید.

[۳۷] در حقیقت حتی ناچیزترین تردید یا نامطمئن‌ترین خبرچینان او را دل‌نگران می‌کردند و به تدبیر احتیاط‌آمیز یا انتقام‌جویی وامی‌داشتند. روزی مردی که طرف دعوایی در دادگاه بود برای ادای احترام نزد وی آمد و در خلوت با او سخن گفت و اظهار داشت که در خواب دیده است که فلان شخص کلاودیوس را کشته است. چندی بعد که طرف دیگر دعوا برای تقدیم عرض‌حال خود آمده بود مرد اول چنان‌که گویی قاتل را پیدا کرده به او اشاره کرد. و این مرد را چنان‌که گویی در حین ارتکاب قتل گرفته‌اند همان دم کشان‌کشان بردند تا اعدامش کنند. گفته می‌شود که از شر آپیوس سیلانوس نیز به همین طریق خلاص شد. وقتی مسالینا و نارکیسوس تصمیم به کشتن او گرفتند چنین طرح ریختند که نارکیسوس پیش از سپیده‌دم ناگهان وارد اتاق‌خواب کلاودیوس شود و خود را بهت‌زده نشان دهد و مدعی شود که خواب دیده کلاودیوس بر دست آپیوس کشته شده است. سپس مسالینا با تظاهر به شگفت‌زدگی حکایت می‌کرد که خود درست همین خواب را چند شب پیش دیده است. اندکی بعد طبق نقشهٔ قبلی اعلام شد که آپیوس در حال پیشروی است (به او روز قبل دستور داده شده بود که در همان زمان وارد شود). و چنان‌که گویی ورود او گواه راستی خواب است همان دم دستور داده

شد که او را متهم کنند و به دست مرگ بسپارند. و روز بعد کلاودیوس بی‌تردید این ماجرا را برای سنا تعریف کرد و از بردگان آزادشده‌اش بابت هوشیاری نسبت به امنیت او حتی به هنگام خواب سپاسگزاری کرد.

[۳۸] از خشم و تندخویی خویش آگاه بود و در فرمانی عذری برای هر دو آورد و میان این دو تمایز قائل شد و به مردم اطمینان داد که تندخویی‌اش زودگذر و بی‌زیان است اما خشمش هرگز بی‌دلیل نیست. مردم اوستیا را سخت نکوهش کرد به این دلیل که وقتی وارد مصب رود تیبر شد برای او کشتی نفرستاده بودند و با چنان شور و حرارتی آنان را سرزنش کرد که مدعی شد این کار آنان او را تا حد یک شارمند عادی پایین آورده است اما آنان را بخشید و حتی تا آن‌جا پیش رفت که از آنان پوزش خواست. وقتی عده‌ای در وقت نامناسب در ملأعام نزدیک او می‌شدند با دستش آنان را پس می‌راند. نیز منشی یک کوایستور و یک سناتور را که سابقاً پرایتور بود بی‌محاکمه تبعید کرد گرچه هردو بی‌گناه بودند، اولی را به این دلیل که هنگام اختلافش با کلاودیوس پیش از امپراتورشدنش در دادگاه رفتارش با او نخوت‌آمیز بود و دومی را به این دلیل که مستأجران املاک کلاودیوس را که برخلاف قانون غذای آماده می‌فروختند جریمه کرده و مباشر او را که قصد دخالت داشته شلاق زده بود. به همین دلیل کلاودیوس حتی حق نظارت شهربانان* بر آشپزخانه‌ها را سلب کرد.

در مورد بلاهت خویش نیز خاموشی نمی‌گزید بلکه در چند سخنرانی کوتاه اعلام کرد که وقتی کالیگولا بر سر قدرت بود عمداً خود را به بلاهت زده بود چون در غیر این‌صورت زنده نمی‌ماند و به این جایگاه نمی‌رسید. با این همه مردم حرفش را باور نکردند چه اندکی بعد کتابی منتشر شد به یونانی به نام «ظهور احمق‌ها» که در آن چنین استدلال شده بود که هیچ‌کس نمی‌تواند تظاهر به حماقت کند.

[۳۹] گذشته از چیزهای دیگر، مردم از فراموش‌کاری و بی‌اعتنایی او، یا

به زبان یونانی *متئوریا*[1] و *آبلپسیا*[2]، در شگفت می‌ماندند. آنگاه که مسالینا اعدام شد کلاودیوس درست پس از نشستن پشت میز خود در اتاق غذاخوری پرسید که چرا بانوی خانه تشریف نمی‌آورد. فردای روزی که بسیاری را به دست جلاد سپرده بود آنان را به مجلس خود یا تاس‌بازی دعوت می‌کرد و اگر دیر می‌آمدند قاصدی می‌فرستاد تا آنان را بابت دیرآمدن سرزنش کند.* وقتی برآن شد تا آگریپینا را، برخلاف قانون طبیعت، به زنی بگیرد هربار که سخن می‌گفت از او به تأکید به‌نام دختر و شاگردش یاد می‌کرد که در دامان خود او زاده و بزرگ شده است. و وقتی برآن شد تا نام خود را بر نرون نهد، گویی به فرزندی پذیرفتن داماد چندان ناپسند نیست (و در این زمان پسر خودش به سن بلوغ رسیده بود) چندبار تکرار کرد که هیچ‌کس در خاندان کلاودیوس به فرزندی پذیرفته نشده است.

[۴۰] درحقیقت در گفتار و در کردار غالباً چنان سردی نشان می‌داد که مردم گمان می‌بردند که نه می‌داند و نه اهمیت می‌دهد که در چه جمعی است و کی و کجا و با که سخن می‌گوید. در بحثی در سنا دربارهٔ قصاب‌ها و تاجران شراب فریاد زد: «از شما می‌پرسم، چه کسی می‌تواند بی یک لقمه غذا* زنده بماند؟» و از میکده‌های قدیم که خود روزگاری از آن‌ها شراب می‌خرید سخن گفت. دربارهٔ حمایتش از مردی که نامزد مقام کوایستوری شده بود کلاودیوس چنین دلیل آورد که پدر این مرد زمانی که من بیمار بودم به موقع آب خنک به من رسانده بود. وقتی شاهدی را به سنا آوردند کلاودیوس چنین گفت: «این زن بردهٔ آزادشده و آرایشگر مادرم بود اما همیشه مرا ارباب خود می‌دانست. این را از آن رو می‌گویم که حتی امروز در خانهٔ خود من کسانی هستند که مرا ارباب خود به‌شمار نمی‌آورند.»* وقتی عده‌ای از اهالی اوستیا در ملأعام عریضه‌ای خطاب به او می‌خواندند بر آن‌ها خشم گرفت و فریاد زد که دلیلی ندارد به آن‌ها لطف کند؛ اگر کسی آزاد است هرچه دلش می‌خواهد

1. meteoria 2. ablepsia

بکند آن‌کس منم. این سخنان هر روز و درواقع هر ساعت و حتی هر دقیقه بر زبانش بود: «چه، گمان می‌کنی کـه مـن تـلگنیوس‌ام؟»* و: «کـلامت در مـن نمی‌گیرد،» و بسیار سخنانی از این دست که حتی برازندهٔ شـارمندی عـادی نبود چه رسد به امپراتور، به‌ویژه امپراتوری که نه‌فقط در زبان‌آوری و فضل نقصانی نداشت. بلکه با پشتکار خود را وقف هنرهای هفت‌گانه کرده بود.

[۴۱] در جوانی به تشویق تیتوس لیویوس* و با هـمکاری سـولپیکیوس فلاووس آغاز به نوشتن کتابی تاریخی کرد. نخستین بار که آن را در تـالاری شلوغ خواند به دشواری آن را بـه پـایان بـرد و بـارها مـجبور شـد دست از خواندن بدارد. چون در آغاز خواندن تعدادی صندلی زیر سـنگینی مـردی فربه شکست و موجب خنده شد و با این‌که دوباره نظم برقرار شد کلاودیوس هرچند یک بـار نـاگـزیر بـه یـاد آن حـادثه مـی‌افتاد و مـی‌خندید. در دورهٔ امپراتوری‌اش نیز مطالب بسیاری نـوشت کـه مـعمولاً آن‌هـا را کسـی بـرای دوستانش می‌خواند. تاریخش را از قـتل دیکـتاتور قـیصر آغـاز کـرد امـا بـه دوره‌های بعدی پرداخت و آن را از پایان جنگ داخلی آغـاز کـرد چـه حـس می‌کرد که نمی‌تواند آزادانه حقیقت را دربارهٔ اعصار پیشین بنویسد چون مادر و مادربزرگش* غالباً از او عیب‌جویی می‌کردند. دربارهٔ تاریخ قدیم دو کتاب و دربارهٔ دوره‌های بعدی چهل و یک کتاب نوشت. همچنین هفت کتاب دربارهٔ زندگی خودش نوشت ــ که پر از یاوه است اما از فصاحت بی‌نصیب نیست ــ و نیز کـتابی بسـیار فـاضلانه دربـارهٔ «دفـاع از کـیکرو در بـرابـر نـوشته‌های آسینیوس گالوس». همچنین سه حرف تازه برای الفبا* ابداع کرد که به حروف موجود اضافه کرد و مدعی شد که این حروف وجودشان بسـیار لازم است. پیش‌تر هنگامی که شارمندی عادی بود کتابی در توجیه این مطلب نوشته بود و وقتی امپراتور شد به‌آسانی توانست آن‌ها را متداول کـند. نـمونه‌های ایـن حروف را هنوز می‌توان در بسیاری کتاب‌ها، در گزارش‌های روزانهٔ ثبت شـده و در کتیبه‌های بناها دید.

[۴۲] توجهش به مطالعهٔ ادبیات یونانی نیز کم از این نبود و در هر فرصتی

به عشق خود به این زبان و برتری آن اقرار می‌کرد. وقتی یک بربر خطابه‌ای به هر دو زبان یونانی و لاتینی ایراد کرد کلاودیوس چنین گفت: «از آن‌جا که تو به هر دو زبان‌مان مسلطی...»* و وقتی در برابر سنا از آخائیا به نیکی یاد کرد به این نکته اشاره کرد که این ولایت به دلیل دادوستد فرهنگ مشترک برایم عزیز است. در سنا معمولاً با سخنانی از پیش آماده‌شده سفرای یونانی را خطاب می‌کرد.* افزون بر این وقتی در محکمه می‌نشست حتی ابیاتی از هومر نقل می‌کرد. هرگاه برای دشمنی یا کسی که بر ضد او دسیسه کرده بود مجازاتی تعیین می‌کرد معمولاً به تریبون پاسداران امپراتور که اسم شب را می‌پرسید چنین می‌گفت:

برحذرباش از کسی که نخست حمله می‌کند.*

علاوه براین تاریخ‌هایی به زبان یونانی نوشت، بیست کتاب دربارهٔ تاریخ اتروسکی و هشت کتاب دربارهٔ تاریخ کارتاژ. به دلیل این آثار موزهٔ تازه‌ای به‌نام او بر موزهٔ قدیم اسکندریه* افزوده شد و مقرر گردید که هرسال در روزهای معین همهٔ آثار او، تاریخ اتروسکی را در یک موزه، تاریخ کارتاژ را در موزهٔ دیگر خوانندگان مختلف به نوبت بر مردم بخوانند.

[۴۳] در اواخر عمر نشانه‌های آشکاری از پشیمانی از ازدواج با آگریپینا و به فرزندی قبول‌کردن نرون نشان داد؛ وقتی بردگان آزادشده‌اش قضاوت روز پیش او را در محکوم‌کردن زنی متهم به زنا ستودند کلاودیوس گفت: «سرنوشت زنانی بی‌وفا نصیبم کرد اما آنان نیز بی‌عقوبت نماندند.» چندی بعد به دیدار بریتانیکوس او را در آغوش کشید و به او اطلاع داد که در بزرگی حکایت همهٔ اعمال او را از پدرش خواهد شنید. و به زبان یونانی این کلمات را افزود: «هرکه درد داد درمان نیز خواهد داد.»* وقتی بر آن شد توگای مردان بر بریتانیکوس بپوشاند، چون با این‌که کوچک و نابالغ بود قامتی بلند داشت، چنین گفت: «باشد تا مردم روم سرانجام قیصری واقعی بیابند.»

[۴۴] چندی بعد وصیت‌نامه‌اش را نوشت و از همهٔ صاحب‌منصبان

خواست به‌عنوان گواه آن را مهر و امضا کنند. و در همین ایام بود که آگریپینا که گرفتار عذاب وجدان و دستخوش تهمت‌های سخن‌چینان بود ــ که او را به‌سبب جنایات بی‌شمارش ملامت می‌کردند ــ او را از سر راه برداشت. همه اتفاق نظر دارند که کلاودیوس را مسموم کردند.* اما در این‌که چه کسی و کجا به او زهر خوراند اختلاف‌نظر هست. عده‌ای آورده‌اند که در ضیافت کاهنان در ارگ* هالوتوس خواجه که پیش از او طعم غذا را می‌چشید به او زهر خوراند؛ دیگران می‌گویند که خود آگریپینا در خانه زهر را در قارچ که غذای دلخواه او بود ریخت و به خوردش داد. حتی در مورد باقی ماجرا نیز روایت‌ها مختلف است. بسیاری ادعا می‌کنند که بلافاصله پس از خوردن سم زبانش بند آمد و سراسر شب از درد به خود پیچید و درست پیش از سپیده‌دم مرد. عده‌ای می‌گویند که نخست هوشیاری‌اش را از دست داد، بعد هرچه را خورده بود قی کرد اما دیگربار به او سم خوراندند. شاید به این بهانه که هلیم برای تقویت بیمار لازم است هلیم درست کردند و سم را در آن ریختند یا به این بهانه که شکمش پر بوده و اماله می‌تواند او را از درد برهاند به او سم اماله کردند.

[۴۵] مرگ او را تا تعیین جانشینش مخفی نگاه داشتند. و به این ترتیب، چنان‌که گویی هنوز بیمار است، برای شفای او دعا کردند و برای تقویت این گمان بازیگرانی آوردند تا گویی به درخواست او سرگرمش کنند. سه روز پیش از پانزدهم اکتبر در دورهٔ کنسولی آسینیوس مارکلوس و آکیلیوس آویولا در شصت و چهارمین سال عمر و چهاردهمین سال حکومتش* مرد. جنازهٔ او را با تشریفات خاص امپراتوران تشییع کردند و او را در شمار خدایان آوردند. نرون این افتخار را نادیده گرفت و بعدها از او سلب کرد اما وسپاسیانوس بعدها آن را به او بازگرداند.*

[۴۶] شگون‌های عمده‌ای که از مرگ او خبر می‌داد از این قرار است. ستاره‌ای با دنباله ظاهر شد، همان‌که مردم ستارهٔ دنباله‌دارش می‌نامند. برگور پدرش دروسوس آذرخش اصابت کرد و در همان سال بسیاری از صاحبان

مناصب مختلف مردند. شواهد متعدد نشان می‌دهد که او خود از این‌که پایان عمرش نزدیک است بی‌اطلاع نبود و آن را پنهان نمی‌کرد. چه آن‌گاه که کنسول‌ها را منصوب کرد دورهٔ خدمت ایشان را فقط تا همان ماهی که زنده بود تعیین کرد و آخرین بار که در سنا حضور یافت مشتاقانه پسرانش را به آشتی تشویق کرد و سپس با اشتیاق مراقبت از هردو آن‌ها را، که جوان بودند، به سنا سپرد. آخرین باری که بر مسند قضا نشست به‌رغم دعاهای کسانی که صدایش را می‌شنیدند گفت و گفته‌اش را تکرار کرد که دارد به پایان این زندگی فانی می‌رسد.

نرون

[۱] از خاندان دومیتیانوس دوشاخهٔ کالوینوس و آهنوباربوس پرآوازه گشتند. بنیان‌گذار شاخهٔ آهنوباربوس که نام این خاندان برگرفته از اوست لوکیوس دومیتیوس بود. می‌گویند که روزی دو مرد جوان، دو برادر همزاد با هیئتی شکوهمند، هنگام بازگشت وی از صحرا بر او ظاهر شدند و به او فرمان دادند پیروزی نبردی را که هنوز فرجامش ناپیدا* بود به سنا و مردم اعلام کند. و می‌گویند که آن دو به نشانهٔ خدایی خویش گونه‌های او را نوازش کردند و ریش سیاه او را چون مفرغ به رنگ سرخ درآوردند.* این مشخصه حتی در میان زادگان او نیز تداوم یافت که بسیاری‌شان ریش سرخ داشتند. هفت مقام کنسولی، برپایی آیین پیروزی، دو مقام سنسوری و درآمدن به سلک پاتریسین‌ها از کامیابی‌های این خاندان است و در همهٔ این مدت همان نام خانوادگی را به‌کار می‌برده‌اند. و ایشان را نام کوچک جز گنایوس و لوکیوس نبود. و این نام‌گذاری سخت بی‌قاعده بود، گاه هر نامی را پیاپی به سه تن می‌دادند و گاه این دو نام را یک در میان به‌کار می‌بردند. چون شنیده‌ایم که نام سه آهنوباربوسِ نخست لوکیوس بود حال آنکه سه تن بعدی نام‌شان گنایوس بود و پس از آن به نوبت آن‌ها را لوکیوس و گنایوس نام می‌نهادند. برآنم تا حکایت شماری از اعضای این خاندان را شرح دهم تا روشن شود که

نرون از فضیلت‌های نیاکانش روی گرداند اما میراث رذیلت‌های هریک را پاس داشت.

[۲] از این رو از روزگاری دورتر آغاز می‌کنیم، آنگاه که پدربزرگ نیای او، گنایوس دومیتیوس*، تریبون بود و به‌سبب آنکه کاهنان اعظم کسی جز او را به جای پدرش برگزیدند بر ایشان خشم گرفت و حق انتخاب کاهنان را از انجمن کاهنان بازستاند و به مردم روم بخشید. به هنگام کنسولی که آلوبروگ‌ها و آرورنوس‌ها را شکست داده بود سوار بر فیل ولایت را زیرپا گذاشت و جماعتی از سربازان چنانکه گویی در آیین پیروزی* وی را همراهی می‌کردند. لیکینیوس کراسوس خطیب به طعنه می‌گفت که شگفت نیست که ریش‌اش به رنگ مفرغ است چون رویش از آهن و دلش از سرب است. پسر این آهنوباربوس هنگامی که پرایتور بود قیصر یولیوس را در پایان دورهٔ کنسولی‌اش برای پاسخگویی به رفتار خلاف شگون‌ها و قوانین* به سنا فراخواند. چندی بعد که خود او مقام کنسولی یافت بی‌پروا قیصر را از سرکردگی سپاه گل عزل کرد. پس از آنکه درنتیجهٔ دسته‌بازی جانشین قیصر شد در آغاز جنگ داخلی در کورفینیوم* اسیر شد. پس از رهایی به یاری مردم ماسیلیا رفت که در محاصره و مشغول جنگ بودند اما ناگهان بی‌هیچ دلیل نمایانی آنان را رها کرد و سرانجام در جنگ فارسالوس* کشته شد. خوی وحشی داشت و در تصمیم‌گیری ثابت‌قدم نبود؛ در نومیدی دست به خودکشی زد و چنان از مرگ هراسان شد که از تصمیم خود پشیمان گشت و سمی را که خورده بود قی کرد و پاداش طبیب برده‌اش را که اربابش را خوب می‌شناخت و از دوراندیشی زهر اندکی* به او خورانده بود با آزادی داد. وقتی گنایوس پومپیوس در مورد چگونگی رفتار با کسانی که در جنگ داخلی بی‌طرف مانده بودند نظرخواهی کرد او تنها کسی بود که پیشنهاد کرد که با آنان همچون دشمنان رفتار شود.

[۳] پسری* از خود به‌جا گذاشت که بی‌گمان برترین این خاندان بود. این پسر با این‌که بی‌گناه بود به موجب قانون پدیوس* به همدستی در کشتن قیصر

محکوم شد و از این رو به دوستان نزدیکش، بروتوس و کاسیوس، پیوست. پس از مرگ آنان ناوگانی را که به‌دست او سپرده بودند حفظ کرد و گسترش داد. و فقط آن‌گاه که سپاه او در همه‌جا به‌کلی شکست خورد ناوگان را به مارکوس آنتونیوس سپرد ــ به تصمیم خود و چنان‌که گویی لطفی بزرگ در حق او روا داشته است. و از میان همهٔ آنانی که به‌موجب همان قانون محکوم گشته بودند یگانه کسی بود که حقوق مدنی‌اش را بازیافت و به عالی‌ترین مقامات رسید. وقتی بعدها جنگ داخلی از سر گرفته شد و همین مارکوس آنتونیوس وی را سفیر خود کرد، کسانی که از پیمان با کلئوپاترا شرمسار بودند فرماندهی عالی را به وی سپردند اما ناگهان بیمار گشت و جرئت قبول یا رد آن را نداشت و به آوگوستوس پیوست. چند روز بعد در بی‌آبرویی مرد چون آنتونیوس گفته بود که به‌علت ناشکیبایی برای معشوقه‌اش سرویلیا نائیس به دشمن پیوسته بوده است.

[۴] این دومیتیوس پدر مردی بود که بعدها به‌نام مجری وصیت‌نامهٔ آوگوستوس شهرت بسیار یافت. در جوانی شهرتش به‌سبب مهارت در ارابه‌رانی کم‌تر از آوازه‌ای نبود که بعدها به‌سبب دریافت نشان‌های پیروزی در جنگ با گرمانیا به‌دست آورد. با این همه مردی پرنخوت، بی‌بندوبار و ستمگر بود و وقتی شهربانی بیش نبود لوکیوس پلانکوس سنسور را واداشت در خیابان به او راه دهد. در مقام پرایتور و کنسول شهسواران رومی و بانوان را به اجرای نمایش‌های مضحک در تئاتر وامی‌داشت. در سیرک و همهٔ نقاط شهر جنگ با جانوران درنده و نیز نمایش‌های گلادیاتوری بسیار سبعانه‌ای ترتیب می‌داد چندان که آوگوستوس پس از آن‌که در خلوت به او هشدار داد و در او اثر نکرد ناچار شد با صدور فرمانی* او را سرجایش بنشاند.

[۵] او و آنتونیای اول* والدین پدر نرون بودند، مردی از هرحیث نفرت‌انگیز. در جوانی در سفر به شرق در رکاب گایوس کایسار* بردهٔ آزادشده‌اش را به این علت که کم‌تر از آن‌چه او امر می‌کرده شراب می‌نوشیده

کشت و خود از جمع ملازمان گایوس رانده شد با این همه در اصلاح عادات خویش نکوشید. درواقع به هنگام عبور از دهکده‌ای در جادهٔ آپیانوس اسب‌های ارابه‌اش را شلاق زد و عمداً پسری را زیر گرفت و در روم در وسط فوروم چشم شهسواری رومی را که با او مشاجرهٔ سختی کرده بود درآورد. وانگهی چنان ریاکار بود که نه‌فقط در خرید کالا از نقره‌فروشان آن‌ها را فریب می‌داد بلکه هنگامی‌که پرایتور بود حتی با فریب‌کاری جایزهٔ برندگان مسابقهٔ ارابه‌رانی را نیز نداد. وقتی لطیفه‌های خواهر خودش بر سر این موضوع او را رسوا کرد و مدیران گروه‌های شرکت‌کننده در مسابقه شکایت کردند فرمانی * صادر کرد که در آینده جوایز مسابقات بی‌درنگ اعطا شود. اندکی پیش از مرگ تیبریوس، دومیتیوس به خیانت، زناکاری و زنای با خواهرش لپیدا متهم شد ولی به‌دلیل تغییر حکومت از تعقیب در امان ماند. در پیری به مرض استسقا مرد و از او پسرش نرون باقی ماند که مادرش آگریپینا دختر گرمانیکوس بود.

[۶] نه‌ماه پس از مرگ تیبریوس نرون در آنتیوم در هجدهمین روز پیش از اول ژانویه* هنگام طلوع آفتاب به‌دنیا آمد به گونه‌ای که پیش از آن که او را بر زمین بگذارند* پرتو آفتاب بر او تابید. بسیاری از مردم پیش‌گویی‌های شومی دربارهٔ نشانه‌های تولد او کرده بودند. در میان این هشدارها حتی اظهارنظر پدرش نیز بود که در پاسخ به تبریک دوستانش چنین گفته بود: «از من و آگریپینا چیزی جز موجودی نفرت‌انگیز و فاجعه‌بار برای کشور در وجود نمی‌آید.» نشانهٔ دیگر آیندهٔ ناگوار او در روز تطهیرش* نمایان شد. زیرا وقتی خواهر امپراتور کالیگولا از او خواست که هر نامی که دوست دارد بر کودک نهد، نگاهی به عمویش کلاودیوس انداخت ــ که بعدها که امپراتور شد نرون را به فرزندی پذیرفت ــ و گفت که باید نام او را* بر کودک بگذاریم. اما این را به شوخی گفته بود و آگریپینا این پیشنهاد را نپذیرفت چه در آن هنگام کلاودیوس اسباب خنده در دربار بود.

در سه‌سالگی پدرش را از دست داد. او که فقط وارث یک‌سوم املاک پدر

بود حتی این اندازه نیز نصیب نبرد، چه وارث دیگر، کالیگولا، همه‌چیز را به زور تصاحب کرد.* وقتی اندکی بعد مادرش تنزل مقام یافت او حتی پشیزی نداشت. عمه‌اش لپیدا او را بزرگ کرد و تحت مراقبت دو معلم قرار داد، یکی رقاص و دیگری آرایشگر. با این همه چون کلاودیوس به امپراتوری رسید نرون نه همان دارایی پدر را بازپس گرفت بلکه با ارثیه‌ای که از پدر ناتنی‌اش کریسپوس پاسینوس به او رسید بر ثروت خود افزود. وقتی مادرش به روم فراخوانده شد و مقام گذشته‌اش را بازیافت به لطف او و با نفوذی که وی اعمال می‌کرد نرون مرتبه‌ای چنان رفیع یافت که بنا بر شایعه‌ای مشهور مسالینا، زن کلاودیوس، چندتن را فرستاد تا او را به هنگام چرت بعدازظهر خفه کنند چون او را رقیب پسرش بریتانیکوس می‌شناخت. بنابر همین داستان، این مردان به ماری برخوردند که از تخت او بیرون آمد و چنان هراسان گشتند که پا به فرار گذاشتند. منشأ این داستان پوست مارهایی بود که در بستر او کنار بالشت یافت شده بود. با این همه، به درخواست مادرش این پوست‌ها را بر بازوبندی طلایی کشیدند که تا مدتی نرون آن را بر بازوی چپش می‌بست تا این‌که، دل‌زده از این‌که بازوبند هردم او را به یاد مادرش می‌اندازد، آن را دور انداخت ــ گرچه بعدها وقتی در فرجام کار وضعش بحرانی شد بیهوده از او خواستند تا دوباره آن را به بازو ببندد.

[۷] هنوز پسربچه‌ای بیش نبود که با شور و موفقیتی تمام در بازی تروا در سیرک شرکت کرد. در یازده‌سالگی* کلاودیوس او را به فرزندی پذیرفت و تربیت او را به آنائیوس سنکا سپرد که در این زمان سناتور بود. مردم می‌گویند که شب بعد سنکا به خواب دید که دارد به کالیگولا* تعلیم می‌دهد و اندکی بعد نرون بر این خواب صحه گذارد و سرشت هیولایی خود را در اولین فرصت آشکار ساخت. چون پس از آن‌که به فرزندی خوانده شد برادرش بریتانیکوس از سر عادت او را آهنوباربوس خطاب کرد نرون کوشید پدرش* را قانع کند که بریتانیکوس به‌راستی فرزند او نیست بلکه با بچهٔ دیگری عوض شده است. وقتی عمه‌اش لپیدا را به محکمه کشاندند نرون برای خشنودکردن مادرش که

سعی داشت زیر پای این عمه را خالی کند آشکارا بر ضد او شهادت داد.

به مناسبت اولین حضور عمومی‌اش در فوروم هدایایی به مردم و پولی به سربازان وعده داد و مراسم سان‌دیدن از پاسداران امپراتور را اعلام کرد و خود سپر به دست در پیشاپیش آن‌ها قرار گرفت. سپس در سنا سخن گفت و از پدرش سپاس‌گزاری کرد. در دورهٔ کنسولی پدرش به زبان لاتینی از جانب مردم بونونیا و به زبان یونانی از جانب مردم رودس و ایلیوم سخنرانی کرد. نخستین بار که بر مسند قضا نشست در مقام شهردار در فستیوال لاتینی* خدمت کرد، آنگاه که به‌رغم منع کلاودیوس بسیاری از نام‌آورترین وکلا می‌کوشیدند نه پرونده‌های ناچیز و معمولی بلکه شمار زیادی پرونده‌های بسیار مهم را نزد او آورند. چندی پس از آن اکتاویا* را به زنی گرفت و برای سلامتی کلاودیوس بازی‌های سیرک و نبرد با جانوران درنده را به نمایش گذاشت.

[۸] وقتی مرگ کلاودیوس را اعلام کردند نرون که در آن هنگام هفده‌ساله بود بین ساعت شش و هفت نزد پاسداران امپراتور رفت، چون در پی شگون‌های هولناکی که در سراسر روز نمودار گشته بود وقت زودتری برای آغاز زمامداری‌اش مناسب به‌نظر نمی‌رسید. در برابر پله‌های پالاتینوس به‌نام امپراتور سلامش کردند و سپس با تخت روان به اردوگاه پاسداران امپراتورش بردند و آن‌جا سخنانی کوتاه با سربازان گفت و سپس به کاخ سنا بازگشت و تا شب در آن‌جا ماند. از میان همهٔ افتخارات بزرگی که نثارش کردند فقط یکی را رد کرد ــ لقب «پدر میهن» که آن را برای کسی در سن خود* نامناسب می‌دانست.

[۹] زمامداری خود را با نمایش احترام به پدر آغاز کرد و باشکوه‌ترین مراسم سوگواری را برای کلاودیوس ترتیب داد و در آن مرثیه‌ای رسمی خواند و او را خدا نامید. والاترین افتخارات را نثار پدرش دومیتیوس کرد و همهٔ امور کشور و امور شخصی خویش را به دست مادرش سپرد. حتی در نخستین روز حکومتش اسم عبور تریبون نگهبان را «بهترین مادران» نهاد و پس از آن معمولاً با او در یک تخت روان در شهر می‌گشت.* آنتیوم را

مستعمرهٔ روم ساخت، سربازان کهنه‌کار و ثروتمندترین سران گروه‌های صدگانی را با انتقال محل سکونت‌شان به شهر در زمرهٔ پاسداران امپراتور درآورد. همچنین با صرف هزینه‌ای گزاف بندری در آن‌جا ساخت.

[۱۰] برای این‌که معیار مشخصی از خلق‌وخوی خویش به‌دست دهد اعلام کرد که براساس رهنمودهای آوگوستوس حکومت خواهد کرد و هیچ فرصتی را برای نشان‌دادن گشاده‌دستی و گذشت یا مهربانی خویش از دست نداد. مالیات‌های سنگین را کاهش داد یا برداشت. پاداشی را که به موجب قانون پاپیوس* به خبرچینان داده می‌شد به یک‌چهارم اصل آن کاهش داد. به هرکس چهارصد سسترس بخشید و برای سناتورهایی از خاندان‌های اشراف که ثروت آبا و اجدادی‌شان را از کف داده بودند حقوق سالانه‌ای تا پنج هزار سسترس* مقرر کرد. نیز هرماه غلهٔ رایگان در میان هنگ‌های امپراتوری توزیع می‌کرد. و آن‌گاه که برطبق روش مرسوم از او خواسته شد تا پای حکم مجازات مرگ مردی را امضا کند چنین پاسخ داد: «کاش هرگز نوشتن نیاموخته بودم!» همیشه هنگام سلام‌گفتن اعضای همهٔ طبقات را به‌نام صدا می‌کرد بی‌آن‌که کسی نام آن‌ها را به او یادآوری کند.* در پاسخ به اظهار تشکر سنا گفت: «وقتی سزاوار آن شدم از من تشکر کنید.» حتی به مردم عادی نیز اجازه می‌داد تمرین نظامی او را در میدان مارس تماشا کنند و معمولاً در جمع مردم شعر می‌خواند. نه‌فقط در خانه که در تئاتر نیز اشعار خود را از بر می‌خواند و مردم چنان لذتی از آن می‌بردند که به همین مناسبت مراسم شکرگزاری عمومی* اعلام شد و قطعه‌هایی از اشعارش را که از بر خوانده بود به حروف زر بر کتیبه‌ها نگاشتند و آن را به یوپیتر کاپیتولینوس تقدیم کردند.*

[۱۱] بازی‌های بسیار* از انواع مختلف برپا داشت: بازی‌های جوانان، بازی‌های سیرک، نمایش‌ها و نبردهای گلادیاتوری. در بازی‌های جوانان* پیرمردان ردهٔ کنسولی و پیرزنان محترم را شرکت داد. در بازی‌های سیرک جایگاه جداگانه‌ای برای شهسواران رومی* اختصاص داد و حتی مسابقات

ارابه‌رانی با شتر ترتیب داد. در بازی‌هایی که برای آیندهٔ جاویدان امپراتوری برگزار شد و او فرمان داده بود که وی را «بزرگ‌ترین» بخوانند، شمار بسیاری از مردان و زنان از هر دو طبقهٔ سناتورها و شهسواران در نقش بازیگران* نمایش دادند. یک شهسوار رومی بسیار پرآوازه سوار بر فیل از طناب پایین آمد. وقتی نمایش «آتش» نوشتهٔ آفرانیوس* روی صحنه رفت بازیگران اجازه یافتند اثاث خانه را از آتش بیرون ببرند و از آن خودکنند.* هر روز انواع هدایا به میان مردم پرتاب می‌شد: هر روز هزار پرنده از همهٔ انواع پرندگان، انواع غذاها، برگهٔ غله، لباس، طلا، نقره، جواهر، مروارید، بردگان، حیوانات بارکش و حتی جانوران وحشی رام‌شده و سرانجام کشتی، خانه و زمین کشاورزی به مردم داده می‌شد.

[۱۲] این بازی‌ها را از بالای طاق پیش‌صحنه تماشا می‌کرد. در بازی‌های گلادیاتوری که آن‌ها را در آمفی‌تئاتری چوبی برگزار می‌کرد که درکم‌تر از یک سال در محله‌ای که میدان مارس در آن واقع شده ساخته شده بود دستور داد که هیچ‌کس حتی جنایتکاران را نکشند. با همهٔ این‌ها چهارصد سناتور و ششصد شهسوار رومی راکه شماری از آن‌ها مردان توانگر خوشنام بودند* به‌عنوان گلادیاتور به میدان فرستاد. حتی کسانی که با درندگان می‌جنگیدند و در میدان نبرد نقش دستیار را ایفا می‌کردند از ردهٔ سناتورها و شهسواران برگزیده می‌شدند. همچنین نبردی دریایی در دریا ترتیب داد که جانوران عجیب در آن شنا می‌کردند. جوانان یونانی را در نقش رقاصان پیریک* به نمایش گذاشت و پس از پایان بازی‌ها به هریک از آنان گواهی شارمندی روم بخشید. در یکی از این رقص‌ها گاو نری سوار پاسیفای* درون ماده‌گاوی چوبی پنهان شده بود چنان‌که بسیاری تماشاگران آن را چیزی جز یک نمایش نمی‌دانستند. در رقص دیگر ایکاروس بار اول درست نزدیک تخت امپراتور بر زمین افتاد* و سراپای او را غرق خون کرد. در این موارد به‌ندرت با رعایت تشریفات رسمی می‌نشست بلکه ترجیح می‌داد به پشت دراز بکشد و ابتدا از شکاف کوچک پرده آن را تماشا می‌کرد اما بعداً پرده را کنار می‌زدند و تمام

طاق‌نما نمایان می‌شد. نیز نخستین کسی بود که در روم بازی‌های پنج‌سالانه به روش یونانیان برگزار کرد که از سه مسابقهٔ موسیقی، کشتی و سوارکاری تشکیل می‌شد و نام آن را نرونیا گذاشت. همچنین حمام‌ها و ورزشگاه* خود را وقف کرد و به سناتورها و شهسواران عطر هدیه کرد. کنسول‌های سابق را مسئول این مسابقات قرار داد که با قرعه انتخاب می‌شدند و در صندلی پرایتورها* می‌نشستند. سپس به جایگاه سناتورها رفت و تاجی را که بابت سخنوری و شعرخوانی به زبان لاتینی* تقدیمش کردند پذیرفت. همهٔ والاترین مردان در آن رقابت کرده بودند اما همه یک‌دل بودند که او سزاوار این تاج است. اما وقتی داوران تاجی برای نواختن چنگ نیز به او جایزه دادند به آن ادای احترام کرد و دستور داد که آن را تقدیم تندیس آوگوستوس کنند. در مسابقات ورزشی که در سائپتا برگزار شد درضمن مراسم باشکوه قربانی‌کردن گاوان نر ریش* خود را برای نخستین بار تراشید و در جعبه‌ای طلایی که قیمتی‌ترین مرواریدها را در آن نشانده بودند تقدیم کاپیتولینوس کرد. حتی دوشیزگان وستا را به مسابقات ورزشی دعوت کرد به این علت که زنان کاهن کرس نیز مجاز بودند در المپ* به تماشای مسابقات بنشینند.

[۱۳] به گمانم شایسته است ورود تیرداد به شهر* را در میان نمایش‌های باشکوه نرون ذکر کنم. پادشاه ارمنستان را با وعده‌های بزرگ تشویق به آمدن کرده بودند و با این‌که نرون در روزی که بنا بود برطبق اعلان قبلی تیرداد را به نمایش بگذارد به‌علت بدی هوا جمعیت را پراکنده کرد، در اولین فرصتی که پیش آمد چنین کرد. هنگ‌های مسلح پیرامون معابد در فوروم ایستادند و خود او روی صندلی عاج بر صفه نشسته بود و لباس سپهسالاری پیروزمند به‌تن کرده بود و اطرافش را بیرق‌ها و پرچم‌های نظامی فراگرفته بود. وقتی تیرداد از سکوی شیب‌دار بالا رفت نرون ابتدا اجازه داد که او در پایش بیفتد اما بعد او را با دست راست بلند کرد و بوسید. سپس پادشاه چون ملتمسی سخن آغاز کرد (که مردی از ردهٔ پرایتورها آن را ترجمه و برای جمعیت بازگو می‌کرد) و نرون دستار از سر خویش برداشت و تاج بر سر گذاشت. سپس

پادشاه را به فوروم بردند و در آن‌جا بار دیگر زمین را بوسه داد و نرون او را در سمت راست خویش نشاند. سپس همگان نرون را «امپراتور»* نامیدند و او تاج غار تقدیم کاپیتولینوس* کرد و درهای معبد یانوس دوسر را بست تا نشان دهد که دیگر جنگی درنخواهد گرفت.*

[۱۴] چهاربار مقام کنسولی یافت. نخستین بار به مدت دوماه عهده‌دار آن شد و بار دوم و چهارم به مدت شش‌ماه و بار سوم به مدت چهارماه. بار دوم و سوم را در دوسال پیاپی عهده‌دار بود اما میان اولی و دومی و سومی و چهارمی هرکدام وقفه‌ای یک‌ساله پیش آمد.*

[۱۵] هنگام دادگستردن علاقه نداشت به دادخواهان پاسخ دهد مگر به صورت مکتوب و آن هم روز بعد. روش او در رسیدگی به دادخواهی این بود که به‌جای گوش‌دادن به طرف‌های دعوی در حضور یکدیگر آن‌ها را جداگانه احضار می‌کرد. و هرگاه که جریان دادرسی را برای مشورت متوقف می‌کرد در مورد موضوع آشکارا در میان حضار بحث نمی‌کرد بلکه از هرکس می‌خواست که نظر خود را کتباً به او اعلام کند و آن‌ها را بی‌صدا و به‌تنهایی می‌خواند و سپس رأی را براساس نظر شخصی خود اعلام می‌کرد چنان‌که گویی همگان در مورد آن متفق‌القول‌اند. مدتی طولانی از پذیرفتن فرزندان بردگان آزادشده در سنا* خودداری کرد و منصوبان امپراتوران پیشین را عزل کرد. نامزدهایی را که هنوز به سنا راه نیافته بودند به فرماندهی لژیون‌ها گماشت تا جبران این تأخیر را کرده باشد. معمولاً کنسول‌ها را هربار برای مدت شش‌ماه منصوب می‌کرد. وقتی یکی از کنسول‌ها درست روز پیش از آخرین روز دسامبر درگذشت هیچ‌کس را جایگزین او نکرد و از ماجرای دورهٔ کنسولی یک‌روزهٔ* کانینوس ربیلیس با ناخشنودی یاد کرد. حتی به کوایستورها و در چند مورد به شهسواران نشان پیروزی بخشید* و این افتخار را همیشه به پاس پیروزی‌های نظامی ارزانی نمی‌داشت. در پاره‌ای موارد که متن سخنان خویش را به سنا می‌فرستاد به جای کوایستورها که خواندن این متن‌ها وظیفهٔ آن‌ها بود از یک کنسول می‌خواست که آن را بخواند.

[۱۶] سبک تازه‌ای برای ساخت بناها در شهر پدید آورد و مقرر کرد که در مقابل خانه‌ها و بناها گذرگاه‌هایی ساخته شود که از روی بام مسطح آن‌ها بتوان آتش‌سوزی را مهار کرد.* و هزینهٔ ساخت این‌ها را خود پرداخت. نقشه‌اش این بود که دیوارهای شهر را تا اوستیا امتداد دهد و آبراهی حفر کند تا آب دریا را از این راه به شهر قدیم* بکشد.

در دورهٔ حکومت او بسیاری از شیوه‌های پیشین برچیده و بسیاری قوانین تازه* تصویب شد. قانونی برای مبارزه با اسراف گذارده شد. میهمانی‌های عمومی جای خود را به کمک‌های غذایی داد. فروش غذای گرم به‌جز لوبیا و سبزی‌ها در میکده‌ها ممنوع* شد ــ که پیش‌تر همه نوع غذایی می‌فروختند. برای مسیحیان ــ طرفداران خرافات تازه و خطرناک ــ مجازات‌هایی تعیین شد. پرسه‌زدن ارابه‌رانان ممنوع شد که از دیرباز آزاد بودند که در شهر پرسه بزنند و مردم را بفریبند و بچاپند. همزمان بازیگران پانتومیم و هواداران‌شان از شهر تبعید شدند.*

[۱۷] برای جلوگیری از جعل اسناد تدبیر تازه‌ای اندیشیده شد که مقرر می‌داشت که همهٔ الواح سه‌بار سوراخ و صحافی و آنگاه امضا شود. در مورد وصیت‌نامه‌ها نیز مقرر شده بود دو ورق مومی را که روی آن فقط نام گواهان نوشته شده بود برای امضا به گواهان دهند و دیگر این‌که کسی که برای دیگری وصیت‌نامه می‌نویسد هیچ میراثی برای خود منظور نکند. همچنین مقرر شد که طرفین دعوا مبلغ چشمگیر و معینی به وکلای خود بپردازند اما هزینهٔ قضات را خزانه بپردازد. و مقرر شد پرونده‌هایی که یک‌طرف آن خزانه باشد به فوروم* و قضات دیگر سپرده شود و فرجام‌خواهی قضات به سنا برده شود.

[۱۸] نرون هرگز کم‌ترین اشتیاق یا امیدی به گسترش یا الحاق سرزمین‌های دیگر به امپراتوری نداشت و حتی در این اندیشه بود که ارتش را از بریتانیا بازگرداند اما از بیم آن‌که مبادا عظمتی را که پدر خودش* به‌دست آورده بود خوار بشمارد از این اندیشه دست کشید. فقط پادشاهی پونتوس*

را که پولمون اداره‌اش را به دست او سپرد و نیز سرزمین آلپ* را پس از مرگ کوتیوس به ولایات روم افزود.

[۱۹] فقط دوبار سفر کرد، به اسکندریه و آخائیا. اما همان روزی که آهنگ اسکندریه کرد پریشان‌خاطر از شگون‌های بد و احساس خطر از سفر دست کشید. چون وقتی در پایان دیدارش از معابد در معبد وستا نشست هنگام برخاستن اول دامن توگایش به پایش پیچید و بعد هوا ناگهان چنان تاریک شد که چشمش جایی را نمی‌دید. در آخائیا برآن شد تا آبراهی در برزخ* بکشد و پاسداران خودش را خطاب کرد و آنان را تشویق کرد که نخست آنان دست به‌کار شوند. سپس وقتی با شیپور علامت دادند او خود نخستین کسی بود که با کلنگ زمین را کند و خاک آن را در زنبیلی بر دوش خود برد. نیز برآن شد تا با لژیون تازه‌ای که سربازانش از سراسر ایتالیا گرد آمده و همگی بلندقامت بودند و وی آن‌ها را فالانکس اسکندر کبیر* می‌نامید به دروازه‌های کاسپین* لشکرکشی کند. این کارهای او را که پاره‌ای از آن‌ها نکوهیدنی نیست و پاره‌ای دیگر حتی سزاوار ستایش است در یک‌جا گرد آورده‌ام تا آن‌ها را از اعمال ننگین و جنایاتی که اکنون شرح خواهم داد متمایز کنم.

[۲۰] از دیگر موفقیت‌های دورهٔ جوانی‌اش معلومات وسیعی بود که در موسیقی کسب کرد چندان‌که وقتی امپراتور شد ترپنوس، چنگ‌نواز بی‌همتای دوران، را فرامی‌خواند و خود می‌نشست و ترپنوس روزهای پیاپی پس از شام تا دیرگاه شب می‌خواند و نرون اندک‌اندک تعلیم و تمرین آغاز کرد و هیچ‌یک از تمرین‌هایی را که هنرمندانی از این دست با آن صدای‌شان را حفظ و تقویت می‌کنند فرو نگذاشت. به پشت می‌خوابید و لوحی سربی بر سینه می‌نهاد و اندرون را با آب‌دزدک و قی‌کردن پاک می‌کرد و از خوردن میوه‌ها و غذاهایی که برای صدایش زیان‌آور بود پرهیز می‌کرد. سرانجام خشنود از پیشرفت خود، گرچه صدایش زیر و ناصاف بود، اشتیاقی برای به صحنه‌رفتن در او پیدا شد و هرازگاهی به یاران خود این ضرب‌المثل یونانی را تکرار

می‌کرد که موسیقی پنهان ستایشگر ندارد.* درواقع نخستین بار در ناپل به روی صحنه رفت و با این‌که تئاتر را زلزله‌ای ناگهان به لرزه درآورد تا پایان ترانه‌ای که آغاز کرده بود دست از خواندن نکشید. در همان شهر روزهای بسیار و هر روز چندین بار می‌خواند. و حتی آن‌گاه که برای مدتی کوتاه نفسی تازه می‌کرد نمی‌توانست از تماشاگرانش جدا بماند. پس از حمام به تئاتر می‌رفت و شام خود را در میان جایگاه سناتورها می‌خورد. به زبان یونانی به آن‌ها قول می‌داد که همین‌که جرعه‌ای بنوشد با تمام وجود برای‌شان خواهد خواند. اهالی اسکندریه که شمار بسیاری از ایشان به تازگی با کشتی به ناپل آمده بودند با تشویق‌های آهنگین خود او را به وجد آوردند و او شمار بیش‌تری را از اسکندریه فراخواند. و با شوقی به همین اندازه عده‌ای جوان از طبقهٔ شهسواران و بیش از پنج هزارتن از نیرومندترین مردان را از سراسر کشور گرد آورد و به گروه‌های مختلف تقسیم‌شان کرد و شیوه‌های متفاوت تشویق‌کردن به ایشان آموخت ــ اینان را سوت‌زن و سفال‌های توخالی و سفال‌های تخت می‌نامیدند ــ که باید این شیوه‌ها را هنگامی که او آواز می‌خواند با شور و حرارت به‌کار می‌بستند. این مردان به سبب داشتن موی زیبا و ظاهر بسیار آراسته‌شان و دست چپ‌شان که بر آن انگشتری نبود از دیگران متمایز بودند. رهبران این دسته‌ها هرکدام چهارصد هزار سسترس حقوق می‌گرفت.

[۲۱] از آن‌جا که برای آوازخواندن حتی در روم ارزش بسیار قائل بود دستور داد که پیش از بازگشت اینان مسابقاتی به‌نام نرونیا برگزار شود و وقتی همه تقاضا کردند که صدای آسمانی او را بشنوند پاسخ داد برای کسانی که مایلند به روم بیایند در باغ خود نمایش خوبی اجرا خواهد کرد. اما وقتی حتی سربازان نگهبان* نیز از درخواست جمعیت حمایت کردند با اشتیاق به اینان پاسخ داد که فوراً تقاضای آن‌ها را برآورده خواهد ساخت. همان دم دستور داد که نامش در سیاههٔ چنگ‌نوازان درآید و همراه با دیگران قرعهٔ خویش را در گلدان نهاد. وقتی نوبت او فرارسید به همراه فرماندهان پاسداران امپراتور

که چنگ او را می‌آوردند وارد صحنه شد و به دنبال آن‌ها تریبون‌های نظامی و دوستان نزدیکش به صحنه آمدند. وقتی در جای خود قرار گرفت و معرفی صورت گرفت به‌وسیلهٔ کلوویوس روفوس کنسول سابق اعلام کرد که می‌خواهد نقش نیوبه* را ایفا کند. سپس تا ساعت ده روی صحنه بود و اعلام کرد که اعطای تاج و دیگر جوایز این رقابت تا سال بعد به تعویق خواهد افتاد تا باز هم فرصت‌های بیش‌تری برای خواندن بیابد. اما چون این تأخیر بسیار طولانی به‌نظر می‌رسید در اجرای برنامه‌های دیگر در این مدت درنگ نکرد. و وقتی یکی از پرایتورها بابت همراهی او با بازیگران حرفه‌ای در نمایش‌های خصوصی یک میلیون سسترس* پیشنهاد کرد در پذیرفتن آن درنگ نکرد. همچنین نقاب بر چهره می‌زد و در تراژدی‌ها در نقش قهرمانان و خدایان و حتی قهرمانان زن و الاهگان ظاهر می‌شد و می‌خواست که نقاب‌ها را به گونه‌ای سازند که به چهرهٔ او یا زنانی که دوست‌شان داشت شباهت داشته باشد. ازجمله نقش‌هایی که بازی کرد نقش کانا که به هنگام زایمان، اورستس مادرکش، اویدیپوس نابینا و هرکولس دیوانه* بود. آورده‌اند که وقتی نقش هرکولس را بازی می‌کرد سرباز نوآمده‌ای که نزدیک در نگبهانی می‌داد با دیدن امپراتور در غل و زنجیر ــ که از الزامات نمایش بود ــ به شتاب پیش آمد تا او را نجات دهد.

[۲۲] از کودکی عاشق اسب بود و همیشه دربارهٔ بازی‌های سیرک گفت‌وگو می‌کرد، گرچه او را از این کار منع کرده بودند. یک بار که همراه با همدرسانش به سرنوشت ارابه‌ران سبز تأسف می‌خورد که در میدان نبرد او را بر زمین کشیده بودند، و معلمش او را سرزنش کرد، وانمود کرد که دارند دربارهٔ هکتور* صحبت می‌کنند. در آغاز زمامداری‌اش هر روز روی میز با ارابه‌های ساخته‌شده از عاج بازی می‌کرد و برای تماشای حتی بی‌اهمیت‌ترین مسابقات سیرک خانهٔ دنج خود را در بیرون شهر در آغاز پنهانی و بعدها کاملاً آشکارا ترک می‌کرد چنان‌که همه می‌دانستند که آن روز می‌توانند او را در آن‌جا بیابند. اشتیاق خود را به افزایش جوایز پنهان نمی‌کرد.

به‌دلیل بسیاریِ مسابقات نمایش تا دیرگاه ادامه می‌یافت و رهبران گروه‌های تماشاگر از آوردن آن‌ها به مسابقاتی که یک روز تمام طول نمی‌کشید خودداری می‌کردند. چندی بعد هوس کرد که خود ارابه‌رانی کند و حتی این کار را بیش‌تر در برابر تماشاگران انجام دهد؛ ابتدا این کار را در باغ‌های خود در پیش چشم بردگان و مردم عادی بیچاره آغاز کرد و سپس در برابر همهٔ مردم در سیرک بزرگ نمایش داد و علامت آغاز بازی را چند بردهٔ آزادشده دادند، کاری که معمولاً صاحب‌منصبان انجام می‌دادند. به نمایش استعدادهای خود در روم، چنان‌که پیش‌تر اشاره کردم*، قانع نبود و انگیزهٔ اصلی سفرش به یونان از این قرار بود. آن کشور-شهرهایی که رسم‌شان ترتیب‌دادن مسابقات موسیقی بود برآن شدند تا همهٔ جوایز مسابقهٔ نواختن چنگ را به او ارزانی دارند. با چنان مسرتی این جوایز را دریافت کرد که فرستادگانی را که آن‌ها را آورده بودند نه‌فقط بی‌درنگ به حضور پذیرفت بلکه در میهمانی‌های خصوصی نیز آنان را گرامی داشت. آن‌گاه که عده‌ای از آنان خواهش کردند که پس از شام برای‌شان آواز بخواند با رغبت تمام خواهش ایشان را پذیرفت و اعلام کرد که فقط یونانیان ارزش موسیقی را می‌شناسند و فقط آنان ارزش او و استعدادهایش را می‌دانند. بی‌درنگ سفر خویش آغاز کرد و همین‌که به کاسیوپه* رسید در محراب یوپیتر کاسیوس فوراً شروع به خواندن کرد و سپس به دیدار همهٔ مسابقات رفت.

[۲۳] زیرا دستور داده بود که رقابت‌هایی که معمولاً در ایام مختلف انجام می‌شد همگی طی یک‌سال برگزار شود و بعضی از مسابقات دوبار برگزار شود و برخلاف همهٔ سنت‌ها مسابقهٔ موسیقی به بازی‌های المپیک* افزوده گردد. بردهٔ آزادشده‌اش هلیوس به او هشدار داده بود که برای رسیدگی به امور، حضور او در روم ضروری است ولی برای این‌که در زمان برگزاری این مسابقات هیچ‌چیز مزاحم او نشود در پاسخ به او چنین نوشت: «اگرچه اکنون به من توصیه می‌کنی و خواستار بازگشت فوری من هستی باید آرزو کنی که با دبدبه‌ای درخور نرون بازگردم.»

وقتی در حال آوازخواندن بود هیچ‌کس حتی برای ضروری‌ترین کارها اجازهٔ بیرون‌رفتن از تئاتر نداشت. از این‌رو ادعا می‌شود که در هنگام نمایش او زنان زایمان می‌کردند و بسیاری که از شنیدن و تشویق‌کردن خسته می‌شدند چون درها همگی بسته بود پنهانی از دیوار می‌پریدند یا خود را به مردن می‌زدند و برای خاکسپاری بیرون‌شان می‌بردند. باورکردن میزان خشم و اضطراب او در مسابقات یا رقابت با حریفان یا دل‌نگرانی‌اش از رأی داوران دشوار است. به رقبایش توجه می‌کرد و به دنبال جلب محبت آنان بود گویی همتای اویند، سپس پشت سرشان بدگویی می‌کرد. به عده‌ای در حضورشان اهانت می‌کرد. حتی به کسانی که بسیار مستعد بودند رشوه می‌داد. با این همه پیش از آغاز رقابت با احترام تمام با داوران سخن می‌گفت و به آنان اطمینان می‌داد که همهٔ توانش را به کار بسته اما نتیجه را سرنوشت* تعیین می‌کند. اینان که مردانی عاقل و کارآزموده بودند باید در داوری خود اتفاقات را نادیده می‌گرفتند. و وقتی به او دلگرمی می‌دادند قدری آرام می‌گرفت اما به‌طور کلی خالی از تشویش نبود و سکوت و خویشتن‌داری عده‌ای را به بدخلقی و خباثت تعبیر می‌کرد و می‌گفت که به آن‌ها بدگمان است.

[۲۴] در مسابقات سخت پایبند قوانین بود و هرگز جرئت نمی‌کرد سرفه کند و با آستینش* عرق از پیشانی می‌سترد. و یک‌بار در حال اجرای یک تراژدی که عصایش را انداخت و دوباره آن را برداشت بیمناک و دل‌نگران بود که مبادا به‌سبب این خطا او را کنار بگذارند و فقط وقتی که بازیگری به او اطمینان داد که کسی متوجه این خطا نشده آرام گرفت. اما پیروزی‌اش را خودش اعلام کرد. چون تلاش می‌کرد در شمار جارچیان نیز قرار بگیرد. و برای این‌که هیچ یادی یا نشانی از هیچ برندهٔ دیگری در بازی‌های مقدس برجا نماند دستور داد همهٔ تندیس‌ها و تمثال‌های آنان را سرنگون کنند و با چنگک آن‌ها را به آبریزگاه بیاندازند.* نیز بارها در مسابقات ارابه‌رانی شرکت کرد و حتی ارابه‌ای ده‌اسبه را در المپ راند، گرچه در یکی از ترانه‌هایش شاه مهرداد* را به‌سبب همین کار نکوهش کرده بود. اما از ارابه افتاد و با این‌که

دوباره سوار ارابه شد نتوانست مسابقه را به پایان رساند و پیش از پایان از مسابقه دست کشید. با این همه تاج پیروزی را به او بخشیدند. سپس هنگام عزیمت به سراسر این ولایت آزادی* عطا کرد و به داوران شارمندی روم و پول هنگفتی بخشید. در روز بازی‌های برزخ کورینت در وسط استادیوم ایستاد و به صدای خود این امتیازات را اعلام کرد.

[۲۵] از یونان به ناپل بازگشت و چون برای نخستین بار در آن شهر نمایشی عمومی* داده بود سوار بر ارابه‌ای با اسبان سپید از رخنه‌ای که در دیوار شهر ایجاد کرده بودند به شهر درآمد ــ و این رسم کسانی است که در بازی‌های مقدس پیروز می‌شوند. به همین ترتیب به آنتیوم، سپس آلبانوم و آنگاه روم درآمد. اما در روم سوار همان ارابه‌ای شد که زمانی آوگوستوس سوار بر آن آیین پیروزی برپا داشته بود؛ و پیراهن بلند ارغوانی که ستاره‌های طلایی بر آن دوخته شده بود و ردایی یونانی به‌تن کرده بود و تاج المپی بر سر نهاده بود و در دست راستش تاج پوتیایی، و در پیشاپیش او عده‌ای تاج‌های دیگرش را به نمایش می‌گذاشتند که بر آن‌ها نوشته بود که با چه آواز یا نمایشی بر چه کسی پیروز شده است. به‌دنبال ارابه‌اش تشویق‌کنندگان می‌آمدند که ترانه‌خوان او را می‌ستودند و می‌گفتند که آوگوستیانی و سربازان آیین پیروزی او هستند. سپس از سیرکوس ماکسیموس که در آن‌جا طاقی را ویران کرده بودند بیرون آمد و از ولابروم و فوروم به پالاتینوس و معبد آپولو* رفت. هرجا که می‌رفت قربانیانی ذبح می‌کردند، در همهٔ خیابان‌ها عطر می‌افشاندند و هدایای بی‌شماری چون پرندگان آوازخوان، نوار پیروزمندان و غذای شیرین نثار او می‌کردند. تاج‌های مقدس و تندیس‌های خودش در لباس یک نوازندهٔ چنگ را در اتاق خوابش در اطراف تختش قرار داد و فرمان داد تصویر او را در همین لباس بر سکه‌ها نقش کنند. و پس از آن نه‌تنها از دلبستگی‌اش به موسیقی کاسته نشد بلکه چنان اشتیاقی به مراقبت از صدایش داشت که هرگز سربازان ارتش روم را مورد خطاب قرار نداد مگر با نامه یا به‌وسیلهٔ کسی که سخنانش* را به جای او بازگو می‌کرد. و هیچ کار

بزرگ یا ناچیزی برعهده نمی‌گرفت مگر آنکه مربی تعلیم آواز در کنارش باشد تا او را از فشارآوردن بر تارهای صوتی‌اش برحذر دارد و حوله‌ای روی دهانش بگذارد. و بسیاری براین اساس که او را بی‌اندازه یا بسیار کم ستوده بودند دوست یا دشمنش می‌شدند.

[۲۶] در آغاز نشانه‌های وقاحت، شهوت‌پرستی، تجمل‌پرستی، آزمندی و ستمگری‌اش تدریجی و پوشیده بود و می‌شد آن را به خطاهای جوانی‌اش نسبت داد اما حتی همان زمان نیز برای همه معلوم بود که این رذیلت‌ها نه به‌سبب جوانی بلکه ناشی از سرشت* او است. همین‌که شب فرا می‌رسید کلاه بردگان آزادشده یا کلاه‌گیس* بر سر می‌گذاشت و به میخانه می‌رفت و در خیابان‌ها در پی سرگرمی پرسه می‌زد ــ هرچند خود را به خطر می‌انداخت، چون عادت داشت به مردمی که پس از شام به خانه بازمی‌گشتند هجوم برد و هرکه را مقاومت می‌کرد صدمه زند و آنان را در گنداب‌رو اندازد و حتی به میکده‌ها حمله و آن‌ها را غارت کند و بازاری در قصرش بنا کرده بود که در آن‌جا غنایم به‌دست‌آمده را به حراج می‌گذاشت و خود عواید آن را به جیب می‌زد. و غالباً در جریان این جنجال‌ها ممکن بود چشمش یا حتی جانش را از دست بدهد. درواقع چیزی نمانده بود که به‌دست سناتوری که او به زنش تعرض کرده بود کشته شود. و از آن پس هرگز جرئت نکرد که در آن ساعت بی‌مراقبت تربیون‌ها که پنهانی و با فاصله او را همراهی می‌کردند بیرون رود. هرازگاهی نیز به‌طور ناشناس با تخت روان به تئاتر می‌رفت و از قسمت بالای طاق پیش‌صحنه دعوای بازیگران پانتومیم را تماشا و گاه آن‌ها را به این کار تحریک می‌کرد. و وقتی کارشان به کتک‌کاری و پرتاب سنگ و صندلی‌های شکسته می‌رسید خود او نیز پَرانه‌های بسیاری به میان جمعیت می‌انداخت و حتی سر یک پرایتور را شکافت. [۲۷] اما رفته‌رفته که رذیلت‌هایش ریشه گرفت این سرگرمی‌ها و پنهانکاری‌ها را کنار نهاد و بی‌آنکه در پنهان‌کردن اعمالش بکوشد به جنایت‌های بزرگ‌تری دست یازید. میهمانی‌هایش از نیمروز تا نیمه‌شب* به درازا می‌کشید و با حمام آب

گرم، یا در گرمای تابستان، با حمام آب یخ به نشاط می‌آمد. گاه حتی آبراه نائوماخیا را می‌بست و در انظار غذا می‌خورد یا در میدان مارس یا در سیرک ماکسیموس و در این حال روسپیان اطرافش را می‌گرفتند و دختران آوازخوان از سراسر شهر به‌کسب‌وکار خود مشغول می‌شدند. غالباً از رود تیبر به اوستیا می‌رفت یا در اطراف خلیج بایای گشت می‌زد و بر کرانهٔ رود و ساحل خلیج میکده‌هایی بنا شده یا در طول مسیر آماده می‌شد که به سبب میهمانی‌ها یا رفت‌وآمد زنان محترم شهرت یافته بود، زنانی که به تقلید از زنان میخانه او را از هر دو کرانه به نزد خود می‌خواندند.* نیز عادت داشت که خود را به میهمانی‌های دوستانش دعوت کند و یکی از آنان در یک میهمانی شام چهار میلیون سسترس خرج کرد که در آن مردم دستار به‌سر گذاشته بودند و دیگری در میهمانی‌ای که میهمانانش گل رز بر سر گذاشته بودند حتی بیش از این خرج کرد.

[۲۸] گذشته از اغفال پسران آزاده و روابطش با زنان شوهردار حتی روبریا دوشیزهٔ وستایی را نیز بی‌سیرت کرد. چیزی نمانده بود که آکته، کنیز آزادشده‌اش، را همسر قانونی خود کند و برای این کار به چند کنسول رشوه داده بود که به دروغ سوگند بخورند که این زن از سلالهٔ پادشاهان است. پسری به‌نام اسپوروس را اخته کرد و سعی کرد او را به زن تبدیل کند و با جهیز و تور عروس و رعایت همهٔ تشریفات با او عروسی کرد و سپس به همراهی جمعیتی عظیم او را به خانه‌اش برد و با او مانند زن خود رفتار کرد. کسی لطیفه‌ای نغز در مورد او گفت که هنوز هم بر سر زبان‌هاست به این مضمون که برای ابنای بشر چه خوب می‌شد اگر پدر نرون نیز چنین همسری اختیار کرده بود. این اسپوروس راکه به‌صورت ملکه آراسته بودند و با تخت روانش می‌بردند با خود به انجمن‌ها و بازارهای یونان و بعدها روم، در اطراف سیگیلاریا، می‌برد و هرازگاهی می‌بوسیدش. و همگان معتقد بودند که آرزو داشت همخوابهٔ مادر خودش شود اما از دشمنان او هراسید که نگران بودند مبادا این زن سفاک و تشنهٔ قدرت از سر لطفی از این دست به قدرت بیش‌تری دست یابد. به‌ویژه

آن‌گاه که به همخوابه‌هایش فاحشه‌ای افزود که به‌سبب شباهتش به آگریپینا شهره بود این گمان تقویت شد. مردم می‌گویند که هرازگاهی که با مادرش در تخت روان سفر می‌کرد لکه‌های لباسش به زناکاری او گواهی می‌داد.*

[۲۹] از منابع متعدد اطلاع یافته‌ام که نرون سخت معتقد بود که هیچ‌کس به‌راستی عفیف نیست و هیچ‌یک از اعضای بدنش پاک نیست بلکه بسیاری بر رذیلت‌های خود پرده می‌افکنند و آن‌ها را زیرکانه پنهان می‌دارند. و چنین بود که هرگاه کسی به هرزگی‌های خود نزد او اقرار می‌کرد دیگر بزه‌هایش را بر او می‌بخشید.

[۳۰] عقیده داشت که مال و ثروت از بهر اسراف است و آنان که حساب مخارج خود را نگه می‌دارند پست و لئیم‌اند، حال آن‌که کسانی که مال‌شان را تلف می‌کنند و بر باد می‌دهند بزرگ‌منش و به‌راستی باشوکت‌اند. عمویش کالیگولا را مهم‌تر از همه از آن جهت می‌ستود که ثروتی هنگفت را که تیبریوس* برایش به‌جا گذاشته بود در اندک زمانی به باد داده بود. از این رو در دادن هدایا یا صرف مال حد و مرزی نمی‌شناخت. در میهمانی به افتخار تیرداد هشت‌صدهزار سسترس در یک روز خرج کرد ــ که به‌سختی می‌توان آن را باور کرد ــ و هنگام عزیمت او یک‌صد میلیون سسترس* به او پیشکش کرد. به منکراتس، نوازندهٔ چنگ، و اسپیکولوس گلادیاتور خانه و مالی بخشید در خور سرداران پیروز.* برای پانروس میمون‌سان، رباخواری با املاک بسیار در روم و پیرامون شهر، مراسم تشییع جنازه‌ای درخور یک پادشاه ترتیب داد. هرگز ردایی را دوبار به‌تن نمی‌کرد. هنگام تاس‌بازی برای هر امتیاز چهارصدهزار سسترس داو می‌گذاشت. با توری طلایی که با رشته‌های ابریشمی ارغوانی و سرخ بافته شده بود ماهیگیری می‌کرد. گفته می‌شود که همیشه دست‌کم با هزار ارابه مسافرت می‌کرد که سم استرانش از نقره بود و استرانان جامه‌های پشمی کانوسیوسی به تن می‌کردند و قافلهٔ سواران و پیک‌های موریتانیایی آن‌ها را همراهی می‌کرد که به بازوبند و سینهٔ زره آراسته بودند.

[۳۱] با این همه در هیچ کاری بیش از ساخت بناها اسراف نمی‌کرد و کاخی را که ابتدا خانهٔ گذار* نامیدش از پالاتینوس تا اسکویلینه گسترش داد و پس از آن‌که در آتش سوخت و بازسازی شد نام آن را کاخ زرین گذاشت. برای پی‌بردن به وسعت و شکوه این کاخ همین بس که بگوییم دهلیزی در آن بود که تندیسی بسیار بزرگ از امپراتور* به بلندی سی‌وشش متر در آن جای داشت. این کاخ چنان وسیع بود که طول ستون‌های سه‌گانه‌اش یک مایل بود. همچنین دریاچه‌ای در محوطهٔ آن بود که به دریا شبیه بود و اطرافش بناهایی ساخته شده بود تا همچون شهر به‌نظر برسد. گذشته از آن، انواع زمین‌ها در آن بود، کشتزار و تاکستان و چراگاه و بیشه‌زار و شمار بسیاری از انواع حیوانات خانگی و جانوران درنده.* بخش‌های دیگر همه پوشیده از طلا و آراسته به جواهر و صدف بود. سقف تالارهای میهمانی قاب‌بندی‌هایی با صفحات عاج داشت که می‌چرخید و گل می‌افشاند و لوله‌هایی بر سر میهمانان عطرافشانی می‌کرد. سرسرای اصلی گنبدی داشت که روز و شب مانند خود جهان پیوسته می‌چرخید. در حمام‌ها آب دریا و آب چشمه جریان داشت. هنگامی که کاخ به این سبک به پایان رسید و او آن را وقف کرد برای نشان‌دادن خشنودی‌اش جز این چیزی نگفت که سرانجام دیگر می‌تواند مثل یک انسان زندگی کند.*

افزون بر این ساخت آبگیری را آغاز کرد که از میسنوم تا دریاچهٔ آورنوس امتداد داشت و بر آن سقف زد و در اطرافش تیمچه‌ای بنا کرد، و قصدش این بود که همهٔ چشمه‌های آب گرم سراسر بایای را به آن‌جا هدایت کند؛ و آبراهی از آورنوس تا اوستیا کشید تا کشتی‌ها بتوانند بی‌عبور از دریا* در آن سفر کنند. طول آن بنا بود صدوشصت مایل و پهنایش به قدری باشد که کشتی‌های دارای پنج ردیف پارو بتوانند از کنار هم عبور کنند. برای تکمیل این کارها دستور داد که زندانیان همهٔ ولایات را به ایتالیا منتقل کنند و حتی کسانی که به جنایات فجیع محکوم شده بودند مجازات‌شان چیزی جز کار شاق نبود.

آن‌چه او را به این جنون ولخرجی برانگیخت نه همان اعتمادش به ثروت

امپراتوری بلکه چشم‌داشت به ثروت پنهان هنگفتی بود که اطلاعات یک شهسوار رومی در او ایجاد کرده بود و این شهسوار رومی با یقین گفته بود که گنج کهنی که ملکه دیدو هنگام فرار از تیرس با خود آورده بود در غارهای بزرگ در افریقا پنهان است و به کم‌ترین زحمت* می‌توان آن را از زیر خاک بیرون آورد. [۳۲] با این همه وقتی این امید برباد رفت تهیدست و چنان مفلوک و ناامید گشت که حتی لازم شد مواجب سربازان و مقرری سربازان کهنه‌کار به تعویق افتد، از این رو در اندیشهٔ مال‌اندوزی از راه زدن تهمت‌های ناروا و غارت افتاد.

نخست آن‌که قانونی گذراند که به جای نصف ماترک هر بردهٔ سابق پنج‌ششم آن به او برسد اگر این شخص بی‌هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای نام خانواده‌ای از خویشان نرون را بر خود نهاده باشد. همچنین مقرر داشت اموال کسانی که در وصیت‌نامه‌شان به دین خود به امپراتور اذعان نداشته‌اند به خزانه تعلق گیرد و وکلایی که چنین وصیت‌نامه‌هایی را نوشته یا تقریر کرده‌اند مجازات شوند.* افزون براین مقرر داشت هر سخن یا رفتار مشمول قانون خیانت، مشروط به این‌که خبرچینی آن را گزارش کرده باشد، مستوجب مجازات شود.* هدایایی را که به پاس اعطای تاج به او در مسابقات در شهرهای مختلف* داده بود بازپس گرفت. پس از منع‌کردن استفاده از سنگ آماتیس و ردای بنفش تیریایی، کس فرستاد تا در روزبازار مقدار کمی از آن را بفروشد و سپس همهٔ غرفه‌ها* را بست. گفته شده است که یک‌بار هنگام آوازخواندن و نمایش‌دادن در بازی‌ها متوجه زنی شد که لباسش به رنگ ممنوعه بود و او را به عمالش نشان داد و اینان زن را بر زمین کشاندند و همان‌جا نه‌فقط لباس بلکه اموالش را بردند. هرگز کاری را به کسی نمی‌سپرد مگر آن‌که به او بگوید: «می‌دانی که چه می‌خواهم» یا «غرض از این کار این است که مالی برای کسی نماند.» سرانجام این‌که زیورهای بسیاری از معابد را غارت کرد و تندیس‌های زرین یا سیمین را گداخت، که در میان‌شان پناتس‌های رومی بود که بعدها گالبا آن‌ها را به معابد بازگرداند.

[۳۳]کشتن اعضای خانواده و کشتار عمومی با کلاودیوس آغاز شد. زیرا گرچه نرون مسبب مرگ او نبود یقیناً در آن همدستی داشت و آن را پنهان نیز نمی‌داشت چندان‌که بعدها آن نوع قارچی را که با آن کلاودیوس را مسموم کرده بودند ستود و بنا بر ضرب‌المثلی یونانی آن را غذای خدایان* نامید. یقین داریم که پس از مرگ کلاودیوس به هرگونه گفتار و کردار به او می‌تاخت و گاه یک‌ریز از بلاهت او و گاه از ستمگری‌اش سخن می‌گفت. و غالباً به شوخی می‌گفت که کلاودیوس دیگر احمقی[1] در میان آدم‌های فانی نیست، و هجای اول* را می‌کشید، و بسیاری از فرمان‌ها و احکام او را به این دلیل که تصمیمات دیوانه‌ای زنجیری است ملغی کرد. سرانجام این‌که فقط دیواری کوتاه و سست به دور محلی که جسد کلاودیوس سوزانده شد* کشید.

به بریتانیکوس سم خوراند هم به دلیل رقابتش با او در آوازخواندن (که صدایش بسیار دلنشین‌تر از صدای او بود) و هم به دلیل ترس از آن‌که روزی از بابت خاطرهٔ پدرش محبوب مردم شود. سم را از زنی به‌نام لوکوستا به‌دست آورد که در سم خورانیدن کارکشته بود و آن‌گاه که کار بیش از آن‌چه او انتظار داشت به درازا کشید و بریتانیکوس فقط قی می‌کرد، زن را فراخواند و به دست خود کوبیدش و گفت که به او پادزهر داده است نه سم. وقتی زن در پاسخ گفت که فقط مقدار اندکی سم به او خورانیده تا این جنایت آشکار نشود و او مورد بی‌مهری مردم قرار نگیرد نرون بانگ زد: «البته، من از قانون یولیانی می‌ترسم!»* و همان دم او را به‌زور به اتاقی برد تا پیش چشمان او سمی تهیه کند که قوی‌ترین و سریع‌ترین تأثیر را داشته باشد. نرون سپس این سم را به بزغاله‌ای خوراند که جان دادنش پنج ساعت طول کشید. و پس از غلیظ‌ترکردن سم آن را به خوکی خورانید. وقتی حیوان فوراً جان داد نرون فرمان داد که معجون را به اتاق غذاخوری او بیاورند و هنگام غذاخوردن به بریتانیکوس بدهند. وقتی بریتانیکوس با خوردن اولین لقمه بر زمین افتاد

1. morari

نرون به دیگر میهمانان وانمود کرد که بریتانیکوس دچار حملهٔ همیشگی صرع شده است. روز بعد در میان باد و باران سنگین شتابزده مراسم تدفینی برای بریتانیکوس ترتیب دادند تا از شرش خلاص شوند. نرون خدمت لوکوستا را با مصونیت از کیفر و ملکی وسیع پاداش داد. حتی شاگردانی نزد او فرستاد تا این هنر را از او بیاموزند.

[۳۴] مادرش با بازخواست‌های آزارنده از گفتار و کردار او و تأدیب او چنان آزرده‌اش کرد که او ابتدا کوشید با تهدید به کناره‌گیری از امپراتوری و گوشه‌گیری در رودس* او را منفور مردم سازد. سپس همهٔ افتخارات و اختیارات را از او بازپس گرفت و نگهبانان رومی و ژرمنی را از او دریغ داشت و او را از پالاتینوس راند. پس از آن از هیچ فرصتی برای آزار او فروگذار نکرد و پنهانی ترتیبی داد تا مردم او را وقتی که در روم بود با شکایات خود به جان آورند و وقتی در املاکش در بیرون شهر مشغول استراحت بود پریشان‌خاطرش کنند و هرگاه از راه زمین و دریا از کنار خانهٔ او می‌گذرند او را آماج طعنه و دشنام قرار دهند. سپس هراسان از خشونت و تهدیدات مادرش برآن شد تا از شر او خلاص شود. و وقتی سه‌بار با خوراندن سم در هلاک او کوشید و دریافت که او پیشاپیش با خوردن پادزهر جان به‌در برده است تمهیدی اندیشید تا سقف اتاق خوابش را دستکاری کنند و وسیله‌ای در آن تعبیه کرد تا شب‌هنگام که مادرش خفته است سقف فرو ریزد. وقتی به سبب بی‌احتیاطی دست‌اندرکاران این نقشه برملا شد نرون دستور داد قایقی بسازند که یا در دریا غرق شود یا اتاقک آن فرو بریزد. سپس با تظاهر به آشتی با نامه‌ای پرشور و حرارت او را به بایای دعوت کرد تا در کنار او جشن مینروا* را گرامی بدارد. به ناخدایانش سپرد که هنگام ورود مادرش قایق او را خرد کنند، چنان‌که گویی سانحه‌ای رخ داده است. سپس میهمانی تا پاسی از شب ادامه یافت و وقتی مادرش قصد رفتن به باثولی* داشت به جای قایق درهم‌شکسته‌اش همان قایق مخصوص را که برای هلاکش ساخته بود به او تقدیم کرد و شادمان او را بدرقه کرد و حتی هنگام بدرود سینه‌اش را بوسید.

باقی آن شب را با تشویشی عظیم بیدار ماند و به انتظار انجام نقشه نشست. اما خبر رسید که کارها وارونه گشته است و مادرش با شنا خود را نجات داده است. نرون که نمی‌دانست چه کند پنهانی خنجری پیش پای لوکیوس آگرموس، بردهٔ آزادشدهٔ آگریپینا، که شادمان خبر سلامتی او را آورده بود انداخت و فرمان داد که او را بگیرند و به بند کشند، به این بهانه که قصد جان امپراتور را داشته و مادرش را بکشند تا چنین بنماید که او در پی کشف این دسیسه خودکشی کرده است. منابع بسیار موثق حکایات هولناک‌تری روایت می‌کنند و می‌گویند که امپراتور به دیدن جنازهٔ مادرش شتافت و دست بر اندامش کشید و پاره‌ای اندام‌ها را نکوهید و پاره‌ای را ستود و در این میان برای رفع عطش ناگهانی‌اش شراب نوشید. با این همه، گرچه تهنیت سربازان و سناتورها و مردم او را دلگرم کرد، نه همان دم و نه بعدها هرگز از عذاب وجدان نیاسود و غالباً اقرار می‌کرد که روح مادرش و تازیانه‌ها و مشعل‌های سوزان الاهگان انتقام دست از سر او برنمی‌دارند. درواقع حتی ساحران را به انجام آیین‌هایی واداشت تا او را از دنیای مردگان بخوانند و خشم او را فرونشانند. آنگاه که به یونان سفر کرد جرئت نکرد در آیین‌های اسرارآمیز الوسینیان‌ها شرکت کند که جارچی آن جنایتکاران و ناپرهیزگاران را از آمدن منع می‌کرد.

عمه‌کشی را نیز به مادرکشی افزود: وقتی به دیدار عمه‌اش رفت که از شکم درد به بستر افتاده بود و برطبق عادت گونه‌های کرک‌دار برادرزادهٔ تازه بالغ خود را نوازش می‌کرد و از سر مهربانی به او گفت: «وقتی برای اولین بار ریشت را بتراشی می‌توانم با خشنودی بمیرم»*، نرون رو به همراهانش کرد و ظاهراً به شوخی گفت "همین‌دم آن را می‌تراشم." سپس به طبیبان دستور داد تا مقدار زیادی مسهل به زن بیمار بدهند و حتی پیش از آنکه بمیرد املاکش را ضبط و وصیت‌نامه‌اش را پنهان کرد تا همه‌چیزش به او برسد.

[۳۵] گذشته از اکتاویا بعدها با دو زن دیگر ازدواج کرد، پوپایا سابینا، دختر یک کوایستور که پیش‌تر زن یک شهسوار رومی بود، و استاتیلیا مسالینا،

نبیرهٔ تائوروس، که دوبار کنسول بود و یک آیین پیروزی برپا داشته بود. نرون برای دست‌یافتن به او شوهر وی آتیکوس وستینوس را که در آن زمان کنسول بود به قتل رساند. از معاشرت اکتاویا زود دلزده شد و وقتی دوستانش از رفتار او خرده گرفتند در پاسخ ایشان گفت که اکتاویا باید به داشتن نشانه‌های یک همسر* خرسند باشد. چندی بعد پس از آنکه چندبار بیهوده در خفه‌کردن او کوشید او را به دلیل نازایی طلاق داد اما وقتی مردم عادی در بیان ناخشنودی خود از این طلاق تردید به خود راه ندادند او را به تبعید فرستاد. سپس به اتهام زناکاری کشتش که دروغی چنان آشکارا بود که همه در جریان محاکمه انکارش کردند و نرون به‌ناچار معلم سابق خود آنیکتوس را گواه گرفت و او را واداشت تا گناه را به گردن بگیرد و داستانی سرهم کند و اقرار کند که اکتاویا را از راه به‌در برده است. به پوپایا* عشقی شورانگیز داشت و دوازده روز پس از طلاق‌دادن اکتاویا او را به زنی گرفت. اما او را نیز وقتی باردار و بیمار بود با زدن لگدی به شکمش کشت زیرا وقتی نرون از مسابقات ارابه‌رانی دیر به خانه آمد او را ملامت کرده بود. از او دختری به‌نام کلاودیا آوگوستا داشت که در نوزادی مرد.

رفتارش با هریک از خویشانش وحشیانه و بی‌رحمانه بود. وقتی پس از مرگ پوپایا قصد ازدواج با آنتونیا دختر کلاودیوس را داشت و او امتناع کرد او را به بهانهٔ دست‌داشتن در توطئه به‌دست جلاد سپرد و همهٔ خویشاوندان خونی و سببی او نیز سرنوشت مشابهی یافتند. از آن جمله بود آولوس پلاوتیوس* جوان که پیش از آنکه نرون به‌دست جلادش بسپارد دهانش سپوخت و به او چنین گفت: «حال بگذار مادرم جانشینم را که این‌گونه به پلشتی‌اش آلوده‌ام غرق بوسه کند» چه مدعی بود که مادرش عاشق این مرد بود و او را به امپراتورشدن دلگرم می‌کرد. پسر ناتنی‌اش روفریوس کریسپینوس، پسر پوپایا، را هنگام ماهیگیری در دریا به‌دست بردگان خودش غرق کرد، گرچه کودکی بیش نبود، و علتش این بود که هنگام بازی با هم‌بازی‌هایش نقش سردار و امپراتور را بازی می‌کرد. توسکوس، پسر

دایه‌اش، را به تبعید فرستاد چون زمانی که خزانه‌دار مصر بود در حمامی که به مناسبت ورود نرون ساخته بودند خود را شسته بود. مشاور خویش سنکا را وادار به خودکشی کرد گرچه وقتی سنکا تقاضا کرد که به او اجازه دهد به گوشه‌ای پناه ببرد و اموالش را تقدیم کند نرون سوگند یاد کرده بود که بدگمانی سنکا بی‌اساس است و حاضر است بمیرد و گزندی به او نرساند. برای بوروس*، فرمانده پاسداران امپراتور، به جای داروی گلودرد که وعده‌اش را داده بود سم فرستاد. و اما بردگان آزادشدهٔ* کلاودیوس که اکنون پیر و ثروتمند شده بودند و از فرزندخواندگی او حمایت کرده و در رسیدن به قدرت او را یاری کرده بودند، برای عده‌ای‌شان غذای مسموم و برای عده‌ای دیگر شراب زهرآلود فرستاد.

[۳۶] بیرحمی‌اش نسبت به غیرخویشاوندان نیز کم‌تر از این نبود و بسیاری از ایشان را تارومار کرد. ستاره‌ای دنباله‌دار ــ که به گمان مردم نشان از مرگ فرمانروایان بزرگ دارد ــ چند شب پیاپی* در آسمان پدیدار گشت. نرون سخت نگران شد و آن‌گاه که از بالبیلوس منجم شنید که رسم بر این است که پادشاهان با کشتن یکی از بزرگان کفارهٔ چنین شگون‌هایی را بدهند و از این راه خطر را از خود دفع کرده به بزرگان قوم بگردانند، برآن شد تا همهٔ نام‌آوران را به‌دست مرگ بسپارد ــ خاصه وقتی کشف دو توطئه‌گر دستاویز این کار قرار گرفت. از این دو اولی که خطرناک‌تر بود توطئه پیسو در روم* بود و دومی توطئه وینیکیوس که در بنونتوم* چیده و کشف شد. توطئه‌گران با زنجیر گران بر پای و دست از خود دفاع کردند؛ عده‌ای به میل خویش اعتراف کردند، شمار بسیاری با مباهات گفتند که مرگ تنها چارهٔ کسی چون نرون است که به هر نوع جنایتی دستش این‌چنین آلوده است. فرزندان محکومان را از شهر راندند و با زهر یا گرسنگی کشتند. آورده‌اند که عده‌ای را همراه با معلمان و ملازمان‌شان یک‌جا با غذای مسموم کشتند و دیگران را از قوت روزانه محروم کردند.

[۳۷] پس از آن نرون بی‌تمایز و خویشتن‌داری به کشتن هرکس و به هر دلیل که می‌خواست دست یازید. به ذکر چند نمونه بسنده می‌کنیم: گناه

سالویدِینوس اورفیتوس* این بود که سه اتاق خانه‌اش را نزدیک فوروم در اختیار نمایندگان چند شهر قرار داده بود؛ گناه کاسیوس لونگینوس، قاضی نابینا، این بود که تمثال گایوس کاسیوس، قاتل قیصر، را در میان شجره‌نامهٔ خانوادگی‌اش* قرار داده بود؛ و گناه تراسیا پایتوس این‌که هیئت مفلوک یک معلم* را داشت. به محکومان به مرگ هرگز بیش از یک ساعت مجال نمی‌داد. و برای این‌که هیچ تأخیری در کار نیفتد طبیبانی فراهم کرد تا کاهلان را فوراً «درمان کنند.» چون رگ‌زدن آنان را این‌گونه توصیف می‌کرد. اعتقاد بر این است که حتی این آرزو را در سر می‌پخت که آدم‌ها را زنده‌زنده پیش هیولایی مصری که گوشت خام و هرچه به او می‌دادند می‌خورد بیندازد تا آن‌ها را بدرد و ببلعد. نرون که از این اعمال شنیع، که آن‌ها را موفقیتی بزرگ به‌شمار می‌آورد، به هیجان و وجد می‌آمد اعلام کرد هیچ‌یک از پیشینیانش به قدرت خویش پی نبرده بودند. و غالباً نشانه‌های روشنی به‌دست می‌داد از این‌که سناتورهای بازمانده را زنده نخواهد گذاشت بلکه همهٔ این طبقه را هلاک خواهد کرد و شهسواران رومی و بردگان آزادشده را برای حکومت بر ولایات و فرماندهی ارتش‌ها می‌فرستاد. یقیناً وقتی به شهر درمی‌آمد یا راهی سفر می‌شد هیچ‌یک از سناتورها را نمی‌بوسید یا حتی جواب سلام‌شان را نمی‌داد. و وقتی طرح برزخ را در حضور جمعیتی انبوه آغاز کرد آشکارا این آرزوی خویش را بیان کرد که مایهٔ بهروزی خود و مردم روم خواهد گردید، بی‌آن‌که به سناتورها اشاره کند.

[۳۸] با این همه نه به مردم رحم کرد و نه به بافت شهر نیاکانش.* وقتی کسی در ضمن گفت‌وگویی عادی این عبارت یونانی را «وقتی من مردم بگذار دنیا در آتش بسوزد» نقل کرد، او در پاسخ چنین گفت: «بهتر است بگوییم «تا وقتی من زنده‌ام»»، و چنین نیز کرد. زیرا پنداری از زشتی بناهای قدیمی و خیابان‌های تنگ و پرپیچ و خم دلش به‌هم خورده باشد آتش در شهر* زد، و درواقع چندان آشکارا که تنی چند از کنسول‌های سابق وقتی در املاک‌شان به خادمان او مشعل و آتش‌گیرانه در دست برخوردند جلودارشان نشدند.

چشمش سخت به دنبال ملکی نزدیک خانهٔ زرین بود که در آن هنگام انبار غله بود و این انبارها را سوزاند و چون دیوارهایش سنگی بود با ادوات جنگی آن را فروکوفت. شش روز و هفت شب ویرانی بیداد می‌کرد و مردم ناچار گشتند در بناهای تاریخی و آرامگاه‌ها پناه بگیرند. در آن هنگام، گذشته از شمار بسیاری خانه‌های اشرافی و خانه‌های سرداران بزرگ قدیم، همراه با غنایم جنگی که هنوز این خانه‌ها را می‌آراست، معابد خدایان نیز، که پادشاهان روم و بعدها در جنگ‌های پونیک و گل به خدایان نذر و تقدیم کرده بودند، و هرچیز ارزشمند و ماندگار که از گذر ایام گزند نیافته بود در شعله‌ها سوخت و به هوا رفت. نرون از برج مایکناس* آتش را می‌نگریست و از آن‌چه «زیبایی شعله‌ها» می‌نامیدش مسرور بود و لباس نمایش به‌تن کرده بود و آواز «سقوط تروا» را می‌خواند. و برای این‌که مبادا حتی در این حال فرصت گردآوری غنایم و اموال غارت‌شده را از دست بدهد وعده کرد که به خرج خود اجساد را از میان ویرانه‌ها بیرون آورد و ویرانه‌ها را پاک‌سازی کند و به کسی اجازه نداد به بازماندهٔ اموال خود نزدیک شود.* نه‌تنها کمک‌های مالی را پذیرفت بلکه حتی به زور آن‌ها را از مردم گرفت و شیرهٔ ولایات را کشید و مالی برای کسی نگذاشت.

[۳۹] گذشته از مصائب هولناکی که امپراتور مسبب آن بود تقدیر نیز فجایع دیگری آفرید. در فصل پاییز طاعون سی‌هزار قربانی دیگر به نصیب لیبیتینا* افزود؛ در بریتانیا فاجعه‌ای عظیم رخ داد آن‌گاه که در دو شهر بزرگ شارمندان و متحدان* قتل‌عام شدند، و در شرق سپاهی که برای تأمین امنیت ارمنستان گسیل شده بود و در حفظ ولایت سوریه* به دشواری برخورد موجب حقارت روم گردید. در میان این مصائب شکیبایی فراوان نرون در برابر اهانت‌ها و ریشخند مردم جالب توجه و شگفت‌آور بود و درواقع با طاعنان و بدگویان* بسیار مدارا می‌کرد. بسیاری از این طعنه‌ها را، مانند آن‌چه در پی می‌آید، به هر دو زبان یونانی و لاتینی، بر دیوارها چسباندند یا زبان به زبان گشت:

نرون، اروستس، آلکمیون مادران خویش را کشتند.*
معادله‌ای تازه. نرون مادر خویش را کشت.*
چه کسی می‌گوید که نرون از سلالهٔ بزرگ آینئاس نیست؟
یکی مادرش را کشت، دیگری پدرش را.*
چون رهبر ما چنگش را زه می‌کند و، پارت‌ها کمان‌شان را زه می‌اندازند،
نصیب ما آوای آپولو، کمان‌گیر بزرگ* از آن ایشان.
همهٔ روم یک خانه می‌شود؛ شارمندان به ویی فرار کنید!
مگر آن‌که این خانه ویی را نیز از آن خود کند.*

اما هیچ کوششی برای جست‌وجوی نویسندگان به خرج نداد و آن‌گاه که خبرچینان عده‌ای از ایشان را به سنا معرفی کردند نرون فرمان داد تا آنان را عقوبت سخت نکنند. یک‌بار نرون از جایی می‌گذشت و ایسیدوروس کلبی بی‌پرده و به صدای بلند او را نکوهش کرد و گفت «دربارهٔ بدبختی نائوپلیوس خوش آوازی خواندی اما خود چه بد کردی.»* و داتوس بازیگر کمدی هنگام خواندن آواز «بدرود پدر، بدرود مادر!» ادای شراب‌خوردن و شناکردن درآورد و از این رو چنین می‌نمود که به مرگ کلاودیوس و آگریپینا اشاره می‌کند. وقتی به سطر آخر رسید:

اورکوس گام‌های تو را رهبری می‌کند.*

حرکتی کرد که به سنا اشاره داشت. نرون این بازیگر و آن فیلسوف را فقط از روم و ایتالیا تبعید کرد حال یا از آن‌رو که هیچ اهانتی در او کارگر نمی‌افتاد یا از آن بیم که با نشان‌دادن ناخشنودی‌اش* به طعنه‌های بیش‌تر دامن زند.

[۴۰] عالم که فرمانروایی از این دست را اندکی کم‌تر از چهارده‌سال تاب آورده بود سرانجام از شر او رست. کار با شورش گل‌ها به رهبری یولیوس ویندکس آغاز شد که در آن زمان در مقام پروپرایتور* بر آن ولایت حکومت می‌کرد. منجمان پیشگویی کرده بودند که نرون روزی مطرود عالمیان خواهد

گشت. و آن گفتهٔ مشهور او که «هنرمند بـه هـرجـا کـه رود خـانهٔ اوست» از همین‌جاست، و ظاهراً توجیهی است برای آموختن هنر نواختن چنگ که در هنگام امپراتـوری بـرایش سـرگرمی بـود و در مـقام شـارمندی عـادی یک ضرورت. با این همه تنی چند از منجمان به او وعدهٔ فرمانروایی در شرق پس از برکناری‌اش دادند، شماری مشخصاً از حکومت بر اورشلیم سخن گفتند و عده‌ای نیز از بازیابی همهٔ قدرت پیشین. وقتی بریتانیا و ارمـنستان از دست رفت و دوباره پس گرفته شد، نرون که دل به این امیدها بسته بود پنداشت که همهٔ نگون‌بختی‌ها را پشت‌سر گذاشته است. درواقع وقـتی از هـاتف دلفـی آپولو (در پاسخ به پرسش‌های او) جواب آمد که باید مراقب سال هفتادوسه باشد، با این گمان که در آن سن خواهد مرد هرگز سن گالبا* به ذهنش خطور نکرد و با اعتماد فراوان نه‌فقط عمری طولانی بلکه حتی سعادتی همیشگی و استثنایی برای خود پیش‌بینی کرد چندان‌که وقتی با غرق‌شدن کشتی‌اش اموال بسیار قیمتی فراوانی از دست داد به دوستانش اطمینان داد که ماهیان آن را به او بازخواهند گردانید. در ناپل در سالروز قتل مادرش خبر شورش گـل‌ها را شنید اما چنان آسوده و بی‌پروا این خبر را دریافت که به این گمان دامن زد که از آن خشنود گشته است چون براساس قوانین جنگ فرصت این را خواهـد یافت که ثروتمندترین ولایات را غارت کند. بی‌درنگ به ورزشگاه رفت و با اشتیاقی بیش از همیشه به تـماشای رقـابت ورزشکـاران پـرداخت. و وقـتی هنگام شام‌خوردن پیغام نگران‌کننده‌تری دریافت خشمگین شد اما نه‌چندان که شورشیان را به انتقام کشیدن تهدید کند. طی هشت روز بعد هیچ نکـوشید بـه کسی پاسخی یا پیامی یا دستوری بفرستد و ماجرا را در سکوت گذاشت.

[۴۱] سرانجام آشفته از اعلامیه‌های مکرر و اهانت‌بار ویندکس نامه‌ای به سنا نوشت و سناتورها را به کین‌خواهی او و کشور ترغیب کرد و ادعا کرد که گلودرد او را از حضور در سنا بازداشته است. اما هیچ چیز بیش از عیب‌جویی ویندکس از چنگ‌نوازی‌اش* و این‌که او را به جای نرون آهنوباربوس نامیده بود او را نیازرد. اعلام کرد که قصد دارد نام پدرخوانده‌اش را کنار بگذارد و نام

اصلی‌اش را اختیار کند که برای نکوهش او به‌کار می‌رفت. و اما اتهامات دیگر، تنها دلیلی که برای بی‌پایه‌بودن آن‌ها آورد این بود که او را به بی‌اطلاعی از هنری متهم می‌کنند که آن را به این پایه از کمال و ظرافت رسانده است ــ و پیوسته از یکایک مردم می‌پرسید که آیا کسی را می‌شناسند که برتر از او باشد، اما چون خبرهای بد یکی پس از دیگری می‌رسید با وحشت بسیار به روم بازگشت ــ گرچه در راه حادثه‌ای پیش‌پاافتاده و احمقانه روحیه‌اش را بازگرداند: بر بنایی تصویر سربازی اهل گل را دید که شهسواری رومی شکستش داده بود و مویش را گرفته می‌کشیدش و به دیدن این تصویر از شادی روی پای خود بند نبود و خدایان را سپاس گفت. حتی در این هنگام بی آن‌که به مردم یا سنا متوسل شود تنی چند از بزرگان را به کاخ فراخواند و اندکی با ایشان به رایزنی پرداخت و سپس باقی روز را به نشان‌دادن چند ارغنون آبی، اختراعی بی‌سابقه، گذرانید و دربارهٔ طرز کار و اشکال هریک بحث کرد و وعده داد که همهٔ آن‌ها را با اجازهٔ ویندکس در تئاتر به نمایش بگذارد.

[۴۲] پس از آن وقتی شنید که گالبا و ولایات اسپانیا نیز سر به شورش برداشته‌اند* سخت منقلب و نقش بر زمین شد و تا مدتی دراز نیمه‌جان افتاده بود و زبانش بند آمده بود. وقتی به هوش آمد جامه‌اش را درید و بر سرش کوفت و بانگ زد که همه‌چیز برای من تمام شده است. در پاسخ به خادمش که به قصد تسلی او یادآور شد که فرمانروایان دیگر نیز به همین وضع دچار شده بودند گفت که مصائب من باورنکردنی و بی‌سابقه و تلخ‌تر از همهٔ دیگران است چون وقتی هنوز زنده‌ام قدرت را از دست می‌دهم. با همهٔ این احوال دست از تجملات و هوس‌های معمول برنداشت یا از آن‌ها چیزی نکاست بلکه هرگاه خبری خوش از ولایات می‌رسید ضیافتی به‌غایت مسرفانه برپا می‌داشت و سرخوشانه آواز می‌خواند و رهبران شورش را به سخره می‌گرفت (که ورد زبان همه شد) و همراه با آن ادای ایشان را درمی‌آورد. هنگام برگزاری بازی‌ها پنهانی به تئاتر می‌رفت و آن‌گاه که نمایش بازیگری

مورد توجه مردم قرار گرفت پیامی به او فرستاد و گفت که این همه را مدیون غیبت امپراتور است.

[۴۳] مردم بر این گمانند که در نخستین روزهای آشوب نقشه‌های بی‌رحمانهٔ بسیار کشید ــ گرچه با سرشتش ناساز نبود ــ تا با فرستادن نمایندگانی فرماندهان سپاه و حکمرانان را به علت اتحادشان در توطئه‌چینی معزول و روانه کنند؛ همهٔ تبعیدیان را در هرکجا و همهٔ گل‌های ساکن روم را از دم تیغ بگذرانند؛ گروه اول را برای این‌که مبادا به شورشیان بپیوندند و گروه دوم را به‌سبب پشتیبانی از هموطنان‌شان و همدستی با آنان در توطئه؛ ولایات گل را به دست سپاهیان ویران کنند؛ در ضیافتی همهٔ سناتورها را زهر بخورانند؛ آتش در روم بزنند و سپس جانوران وحشی را در میان مردم رها کنند تا در این حال نتوانند آتش را فرو بنشانند. سپس با غلبهٔ ترس بر او نه‌چندان به‌سبب عذاب وجدان بلکه به‌سبب ناامیدی از اجرای این نقشه‌ها به این نتیجه رسید که لشکرکشی ضروری است و با عزل کنسول‌ها پیش از سرآمدن مدت خدمت‌شان خود به تنهایی تصدی مقام کنسولی را برعهده گرفت چنان‌که گویی حکم تقدیر است که با یک کنسول می‌توان بر گل‌ها غلبه کرد. فاسکس را به‌دست گرفت و در حین بیرون‌آمدن از اتاق غذاخوری پس از یک ضیافت بر شانه‌های دوستانش تکیه کرد و چنین گفت که به محض رسیدن به ولایت جدیدش بی‌سلاح در میان سپاهیان حاضر خواهد شد و جز گریه کاری نخواهد کرد و فردای آن روز که شورشیان نادم گشتند مردی خوشبخت در میان مردان خوشبخت خواهد بود و چکامهٔ پیروزی خواهد خواند ــ که اکنون باید در واقع به سرودن آن بپردازد.

[۴۴] در تدارک این کار خطیر، نگرانی اصلی او انتخاب ارابه‌هایی برای حمل وسایل صحنه و کوتاه‌کردن موی روسپیانی که قصد داشت با خود همراه کند به شیوهٔ مردان و تجهیز آنان به تبرها و سپرهای آمازون‌ها* بود. پس از آن قبایل شهر را به پیوستن به خود تشویق کرد و چون افراد مناسب پیدا نشدند اربابان را واداشت تا تعداد معینی برده فراهم کنند و بهترین‌ها را از

هر خانه تقاضا کرد و حتی مباشران یا دبیران* را از قلم نینداخت. به مردان همهٔ طبقات مردم دستور داد بخشی از دارایی خود را تقدیم کنند و افزون بر آن مستأجران خانه‌ها و مجتمع‌های مسکونی کرایهٔ یک سال را به خزانهٔ امپراتور* بریزند. در مطالبهٔ سکه‌های نو و سیم و زر ناب چنان سخت‌گیری کرد که بسیاری اساساً از پرداخت این خراج امتناع کردند و یک‌صدا فریاد زدند که پیش از هرچیز پاداشی را که به خبرچینان داده است بازپس گیرد.

[۴۵] سوءاستفادهٔ او از وضع قحطی غله بر نفرت مردم افزود. چه مردم فهمیدند که در روزگار قحطی عمومی کشتی‌ای از اسکندریه رسید که به جای غله ماسهٔ نرم برای کشتی‌گیران دربار آورده بود. از این رو همه از او متنفر شدند و ناسزایی نبود که از او دریغ کنند. طرهٔ مویی بر سر مجسمهٔ او نهادند، با این نوشته به زبان یونانی: «اکنون مسابقهٔ واقعی آغاز شده و عاقبت باید تسلیم شوی.»* کیسه‌ای بر گردن مجسمهٔ دیگری بسته بودند با این نوشته: «هرآن‌چه می‌توانستم کردم اما تو به‌راستی سزاوار این کیسه‌ای.»* مردم بر ستون‌ها نوشتند که حتی با آوازت خروس‌ها* را بیدار کرده‌ای. و شب‌هنگام بسیاری با بردگان‌شان دعوا می‌کردند و پی‌درپی خواستار مدافع* می‌شدند.

[۴۶] نشانه‌های آشکاری که پیش‌تر و نیز به‌تازگی از خواب و پیش‌گویی و شگون‌ها* به او رسیده بود بر هراسش افزود. گرچه پیش‌تر هرگز عادت به خواب‌دیدن نداشت، پس از کشتن مادرش در خواب دید که بر آب‌های آرام کشتی می‌راند و سکان را به‌زور از او می‌گیرند، زنش اکتاویا او را به سیاه‌ترین تاریکی می‌کشاند و سراسر تنش را انبوه مورچگان بال‌دار پوشانده‌اند و پیرامونش را تندیس ملت‌ها که به تئاتر پومپیوس تقدیم شده بود فراگرفته‌اند که او را از رفتن بازمی‌دارند و دیگر این‌که اسبی آستوریایی که به آن سخت دلبسته بود به شکل میمون درآمده اما سرش، تنها عضوی که تغییر نکرده، شیهه‌های موزون می‌کشد. درهای آرامگاه* به خودی خود باز می‌شود و صدایی شنیده می‌شود که او را به‌نام می‌خواند. خدایان خانگی که در روز عید سال نو تزئین‌شان کرده بودند در هنگام تقدیم قربانی فروافتادند.

اسپوروس هنگام فال‌زدن به او انگشتری هدیه کرد که بر نگینش تصویر بی‌سیرت‌کردن پروسرپینا* نقش بسته بود. هنگام گردآمدن جمعیتی انبوه از همهٔ طبقات برای مراسم سوگند* پس از جست‌وجوی بسیار کلیدهای کاپیتولینوس یافته شد. و هنگامی‌که خطابه‌ای در سنا خوانده شد که در آن به ویندکس حمله کرده و گفته بود که جنایتکاران سزای آن را خواهند دید و به‌زودی به مرگی که سزاوارش هستند خواهند مرد، همه فریاد زدند: «آن جنایتکار تویی، امپراتور!». حتی آورده‌اند که آخرین نمایشی که اجرا کرده بود «اویدیپوس در تبعید*» نام داشت که سطر آخر آن چنین است:

زن و مادر و پدر سبب مرگ من شدند.

[۴۷] هنگام صرف ناهار چون خبر رسید که دیگر لشکرها نیز سر به شورش برداشته‌اند نامه‌هایی را که نزدش آوردند پاره کرد، میز را واژگون کرد و دو جام مورد علاقه‌اش را که آن‌ها را هومری می‌نامید، چون صحنه‌هایی از اشعار هومر بر آن نقش بسته بود، به زمین انداخت. و پس از گرفتن مقداری سم از لوکوستا* و پنهان‌کردن آن در جعبه‌ای طلایی به باغ‌های سرویلیوس رفت و در آن‌جا سعی کرد تریبون‌ها و فرماندهان گروه‌های صدگانی پاسداران امپراتور را به همراهی با خود در فرار با ناوگان کشتی‌ها متقاعد کند که معتمدترین بردگان آزادشده‌اش را برای تدارک آن‌ها به اوستا فرستاده بود. اما وقتی عده‌ای جواب دوپهلو دادند و عده‌ای دیگر بی‌پرده از این کار امتناع کردند و یکی از آن میان بانگ زد: «آیا به‌راستی مردن این‌قدر سخت است؟»*، به چاره‌های گوناگونی اندیشید، به این‌که آیا خود را به پارت‌ها یا گالبا تسلیم کند یا جامهٔ سیاه به‌تن کند و مقابل مردم به روی صفه رود و از برای تبهکاری‌های گذشته از آن‌ها طلب بخشش کند و در پای‌شان به خاک افتد، یا اگر نتوانست نظر ایشان را جلب کند دست‌کم به تضرع از ایشان بخواهد حکومت مصر را به او دهند. بعدها خطابه‌ای دربارهٔ این موضوعات در میز تحریر او یافتند. اما گمان می‌رود که وحشت بسیار مانع اجرای نقشه‌اش شد

چون از آن می‌ترسید که پیش از رسیدن به فوروم به دست مردم تکه‌پاره شود.

پس تصمیم در این باره را به فردا موکول کرد و خفت و نیمه‌شب بیدار شد و پی برد که نگهبانان کاخ را ترک گفته‌اند، از بستر بیرون جست و به‌دنبال دوستانش فرستاد. آنگاه که از هیچ‌یک از دوستانش خبری نیافت خود به همراه تنی چند از ملازمان به خوابگاه آنان رفت. درها همه بسته بود و پاسخی نیامد. به اتاق خواب خود بازگشت و دید که دربانان نیز گریخته‌اند و حتی رختخواب و جعبه سم را نیز با خود برده‌اند. همان‌دم کس به دنبال اسپیکولوس گلادیاتور یا جلاد دیگری فرستاد تا بر دست او کشته شود اما کسی یافت نشد. فریاد زد: «پس مرا نه دوستی مانده نه دشمنی؟» و به شتاب دوید چنان‌که گویی می‌خواهد خود را در رود تیبر بیندازد.

[۴۸] سپس بر این هوس ناگهانی غلبه کرد و آنگاه که خواست نهانگاهی بیابد تا مگر روحیه‌اش را بازیابد بردهٔ آزادشده‌اش فائون خانهٔ خویش را پیشنهاد کرد که در فاصلهٔ یک‌فرسنگی از شهر و میان جادهٔ سالاریوس و نومنتوس* بود. نرون به همان حال که بود، بی‌پاتابه و فقط با ردایی برتن، خود را در قبای تیره‌ای پیچید و سرش را پوشاند و دستاری جلو رویش گرفت و آنگاه بر اسب نشست و او را فقط چهار ملازم مانده بود، که یکی‌شان اسپوروس بود. ناگاه زمین به لرزه افتاد و آذرخش بر صورتش زد و هراس در دلش افتاد و فریاد سربازان را از اردوگاهی در آن نزدیکی شنید و از هلاک خویش و کامروایی گالبا آگاه گشت ــ و حتی یکی از آنان را در راه دیدند که می‌گفت: «اینان در پی نرون هستند،» و دیگری پیوسته می‌گفت: «آیا دربارهٔ نرون از روم خبری نرسیده؟» اما وقتی اسبش از بوی گند لاشه‌ای که کسی در جاده انداخته بود رم کرد دستار از صورت نرون کنار رفت و او را شناختند و یکی از نگهبانان سابق او سلامش داد. وقتی به جادهٔ فرعی رسیدند اسب‌ها را رها کردند و نرون با جان‌کندن و حتی به کمک جامه‌هایی که برای او پهن کرده بودند از میان خاربن‌ها و بوته‌زار و از کنار نی‌زارها خود را به دیوار پشتی خانه رساند. در آن‌جا فائون او را ترغیب کرد که در سوراخی در میان ماسه‌ها پنهان

شود اما نرون در پاسخ گفت که نمی‌خواهد تا وقتی هنوز زنده است زیر زمین برود. لختی در انتظار ماند تا بتوانند او را نهانی وارد خانه کنند و در این حال مشتی آب از برکه‌ای در آن نزدیکی برداشت و گفت: «این عصارهٔ نرون است.»* سپس با این‌که خارها جامه‌اش را دریده بودند جامه از خار سترد و از دالان باریکی که کنده بودند چهار دست‌وپا به درون خانه خزید. آن‌جا در اتاقی کوچک برای نخستین‌بار بر تختی با تشک محقر و لحافی کهنه دراز کشید. به‌رغم فشار گرسنگی و تشنگیِ دوباره نان مرغوبی را که پیش‌اش آوردند نخورد اما جرعه‌ای آب گرم نوشید.

[۴۹] سپس چون یکایک ملازمانش به اصرار از او خواستند که خود را از بدرفتاری‌هایی* که هرلحظه ممکن است با او بشود دور بدارد دستور داد که همان دم گودالی به اندازهٔ قامتش حفر کنند و تکه‌های سنگ مرمر پیدا کنند و آب و هیزم برای خلاص‌شدن از شر جنازهٔ او بیاورند و با انجام هریک از این کارها می‌گریید و تکرار می‌کرد: «چه هنرمندی با من می‌میرد!» در این میان قاصدی برای فائون پیغامی آورد که نرون آن را از دستش ربود و فهمید که سنا او را دشمن مردم خوانده است و در پی‌اش می‌گردند و ممکن است بنا بر رسم نیاکان مجازاتش کنند. پرسید که این چه قسم مجازاتی است و وقتی دانست که گناهکار را برهنه می‌کنند و گردنش را در چنگکی می‌گذارند و آن‌قدر می‌زنندش تا بمیرد، به وحشت افتاد و دست به دو خنجری برد که با خود آورده بود اما تیغهٔ هریک را امتحان کرد و کنارشان گذاشت چون می‌اندیشید که لحظهٔ مقدر فرا نرسیده است. و لحظه‌ای لابه‌کنان از اسپوروس می‌خواست که گریه و زاری آغاز کند و لحظه‌ای می‌خواست که کسی خود را بکشد تا شیوهٔ مردن را یاد بگیرد. درعین حال تعلل خود را با این کلمات نکوهش می‌کرد: «زندگی من شرم‌آور است ــ سزاوار نرون نیست، سزاوار او نیست ــ در چنین احوالی باید مصمم بود ــ بجنب، دلدار باش!» در آن لحظه سوارانی نزدیک آمدند که دستور داشتند او را زنده با خود ببرند. وقتی صدای‌شان را شنید با دودلی گفت: «غرش پای اسبان تیزتک در گوشم

می‌پیچد،»* سپس به کمک خادم خود اپافرودیتوس خنجر را در گلویش فرو برد. نیمه‌هشیار بود که ناگهان یک کنتوریون درآمد و ردایی بر زخمش نهاد و چنین وانمود که به یاری‌اش آمده است و در این حال نرون فقط گفت: «بسیار دیر است» و «وفاداری این است». و با گفتن این کلمات مرد، چشمان گشوده‌اش خیره مانده بود که وحشت در دل حاضران انداخت. مهم‌ترین تقاضایش از ملازمانش این بود که نگذارند کسی سرش را ببرد بلکه به هر طریقی که شده جسد او را تماماً در آتش بسوزانند. اجازهٔ این کار را ایکلوس، بردهٔ آزادشدهٔ گالبا، داد که تازه از بندی که در آغاز شورش برپایش نهاده بودند رها شده بود.

[۵۰] مخارج مراسم تشییع جنازهٔ او به دویست هزار سسترس سر زد و جنازه‌اش را در ردایی سفید پیچیدند که حاشیه‌اش زردوزی شده بود و آن را در روز اول ژانویه به تن کرده بود. ندیمه‌هایش اگلوگه و آلکساندریا به همراه معشوقه‌اش آکته خاکستر او را در مقبرهٔ خاندان دومیتیوس نهادند که بر بالای تپهٔ باغ*هاست و از میدان مارس دیده می‌شود. این مقبره از جنس سنگ سُماک ساخته شده که بر بالایش محرابی از مرمر لونایی است و دور آن دیواری از سنگ تاسوسی کشیده‌اند.

[۵۱] بلندبالا بود اما تنش پرلک و پیس و بدبو بود. مویش به‌روشنی می‌زد، چهره‌اش زیبا بود نه دلربا، چشمانش خاکستری کبود و مات، گردنش ستبر، شکمش برآمده، پاهایش بسیار لاغر و به‌طور کلی تندرست بود ــ زیرا به‌رغم خوش‌گذرانی و زیاده‌روی‌ها فقط سه‌بار در مدت چهارده‌سال بیمار شد و حتی آنگاه نیز چنان نبود که از باده‌نوشی یا عادات دیگر دست بکشد. در لباس‌پوشیدن و توجه به ظاهرش چنان وقیح بود که معمولاً موهایش را بر بالای سرش کپه می‌کرد و در سفرش به یونان گیسوانش بر شانه‌ها می‌ریخت. غالباً در جمع ردای گشاد برتن می‌کرد، دستمالی دور گردنش می‌انداخت به قبایش کمربند نمی‌بست* و پاهایش برهنه بود.

[۵۲] در نوجوانی تقریباً همهٔ هنرهای هفت‌گانه را آموخت. اما مادرش او را از آموختن فلسفه منع کرد و به او زینهار داد که فلسفه با قدرت امپراتوری

ناسازگار است.* آموزگارش، سنکا، مانع آشنایی او با سخنوران باستان شد به این امید که ستایش نرون در حق او بیش‌تر بپاید.* گرایش‌اش به شعر از همین‌جاست و شعر را چنان روان و به‌راحتی می‌سرود که بسیاری بر این گمان بودند که اشعار دیگران را به‌نام خود جا می‌زند.* من خود به دفترها و اوراقی دست یافته‌ام که شماری از بهترین اشعارش را به خط خویش بر آن نگاشته است. این‌ها به‌روشنی نشان می‌دهد که این اشعار سرودهٔ خود او بوده و تقریر یا رونویسی آثار دیگران نبوده بلکه محصول اندیشه و خلاقیت خودش بوده است. چه قلم‌خوردگی‌ها و فزود و کاست‌های فراوان در آن به چشم می‌خورد.* به نقاشی و پیکرتراشی نیز سخت علاقمند بود.

[۵۳] اما مهم‌تر از همه مشتاق محبوبیت بود و به هرکه به طریقی شور و شوق مردم عادی را برمی‌انگیخت رشک می‌برد. مردم را عقیده براین بود که پس از کامیابی در تئاتر، در بازی‌های بعد با ورزشکاران در المپ مسابقه می‌داد، چه کشتی‌گیری قهار بود و در سراسر یونان مسابقات کشتی را تماشا کرده بود و مانند یک داور روی زمین ورزشگاه می‌نشست و اگر کشتی‌گیران از هم فاصله می‌گرفتند با دست خود آن‌ها را به گلاویزشدن وامی‌داشت. از آن‌جا که در آوازخوانی او را همتای آپولو و در مسابقهٔ ارابه‌رانی هماورد خورشید می‌دانستند برآن شد تا با هرکولس نیز هم‌چشمی کند. می‌گویند که شیری را تعلیم داده بودند و او شیر را با تخماق یا با قوت بازو در برابر دیدگان مردم در میدان نبرد از پا درآورد. [۵۴] در اواخر عمر درواقع سوگند یاد کرد که اگر حکومتش دوام یابد در بازی‌هایی که به مناسبت پیروزی‌اش برپا خواهد داشت ارغنون آبی و نی‌لبک و نی‌انبان بنوازد و در روز آخر در نقش تورنوس ویرژیل بازی کند و برقصد. عده‌ای می‌گویند که پاریس بازیگر را چون رقیبی خطرناک می‌پنداشت کشت.

[۵۵] آرزو داشت شهرتی جاودانه و همیشگی به‌دست آورد اما شیوه‌اش نابخردانه بود. چه نام‌های قدیم بسیاری چیزها و مکان‌ها را تغییر داد و خودسرانه نام‌های تازه بر آن‌ها نهاد، چنان‌که نام ماه آوریل را به "نرونیوس"*

تغییر داد و قصد داشت نام روم را به نروپولیس تغییر دهد.

[۵۶] از همهٔ آیین‌ها سخت نفرت داشت مگر آیین الاههٔ سوری* و دیری نگذشت که حتی از آن نیز چنان متنفر شد که آن را به ادرار خود بیالود چون اکنون به خرافات دیگری دل بسته بود ــ که فقط به آن سخت وفادار ماند. فرد عامی ناشناسی تصویر دختری را به او هدیه داده بود که گفته می‌شد او را در برابر دسایس حفظ می‌کند و چون همان هنگام دسیسه‌ای کشف شد همواره این تصویر را همچون بزرگ‌ترین خدایان پرستش می‌کرد و روزانه سه قربانی تقدیم او می‌کرد و می‌خواست به مردم تلقین کند که این تصویر می‌تواند از آینده خبر دهد. چندماه پیش از مرگش براساس آیین اتروسکی در مراسم قربانی شرکت کرد و اندرونهٔ قربانی را آزمود اما شگون‌ها خجسته نبود.

[۵۷] در سی ودوسالگی و در سالروز مرگ اکتاویا مرد و مردم از مرگ او چنان شادمان گشتند که کلاه آزادی بر سر گذاشته* در سراسر شهر دویدند. با این همه نیز بودند کسانی که تا مدتی دراز گور او را به گل‌های تابستانی و بهاری می‌آراستند و گاه بر صفهٔ سخنگویان تندیس‌های او را ملبس به توگا یا فرمان‌های او را به نمایش می‌گذاشتند چنان که پنداری هنوز زنده است و به‌زودی بازخواهد گشت تا از دشمنانش کین‌خواهی کند. درواقع حتی بلاش، پادشاه پارت‌ها، آنگاه که سفیرانی برای تجدیدپیمان خود به سنا فرستاد، موکداً خواست تا یاد نرون را زنده نگاه دارند. افزون بر این، بیست سال بعد به روزگار جوانی‌ام شخصی گمنام لاف می‌زد که نرون است و این نام چنان در میان پارت‌ها محبوب بود که از این شخص از دل و جان حمایت کردند و حاضر به تسلیم او نبودند.*

گالبا

[۱] با مرگ نرون نسل قیصرها نیز منقرض شد.* با این‌که نشانه‌هایی که این وضع را پیش‌گویی می‌کرد بسیار بود، مخصوصاً در دو نشانه به هیچ‌روی نمی‌توان تردید روا داشت. یک‌بار هنگامی که لیویا درست پس از ازدواجش با آوگوستوس راهی کوشک خود در ویی بود عقابی از کنار او گذشت و مرغ سفیدی راکه شاخهٔ نازک درخت غار به منقار داشت ربود و همان‌دم مرغ را به دامن او افکند.* لیویا بر آن شد تا مرغ را بپرورد و شاخه را بکارد. آن مرغ چندان جوجه آورد که امروز آن کوشک را به‌نام «مرغدانی» می‌شناسند، و شاخهٔ غار چنان تناور گشت که هرگاه که قیصرها درصدد برپایی آیین پیروزی برمی‌آمدند شاخهٔ غار خود را از آن برمی‌گرفتند. همچنین رسم آنان چنین بود که به هنگام برپایی آیین پیروزی شاخه‌های غار دیگری در همان جا بکارند و آورده‌اند که هرگاه زمان مرگ یکی از ایشان نزدیک می‌شد درختی که کاشته بود می‌افتاد. حال در واپسین سال حکومت نرون همهٔ درختان این بیشه‌زار پژمردند و یکایک مرغان مردند. افزون براین، درست پس از آن‌که آذرخش بر معبد قیصرها* اصابت کرد سر همهٔ تندیس‌ها در دم بر زمین افتاد و عصای شاهی از دستان مجسمهٔ آوگوستوس فروافتاد.

[۲] گالبا، جانشین نرون*، را هیچ پیوندی با خاندان قیصرها نبود، گرچه

بی‌گمان از تباری بس نیکو بود و از خاندانی بزرگ و کهن برآمده بود، چه همیشه در کتیبه‌های پای مجسمه‌هایش می‌نوشت که نتیجهٔ کوینتوس کاتولوس کاپیتولینوس* بوده است و آنگاه که امپراتور شد حتی در تالار ورودی کاخش شجره‌نامه‌اش را به نمایش گذارد که در آن نسب پدرش را به یوپیتر و نسب مادرش را به پاسیفای*، زن مینوس، رسانده بود. [۳] شرح تمثال‌های نیاکان* و کتیبه‌های همهٔ اعضای این خاندان به درازا خواهد کشید، پس به اندک شرحی دربارهٔ خانوادهٔ خود وی بسنده خواهم کرد. معلوم نیست که اولین سولپیکیوس چرا و چگونه نام گالبا* را اختیار کرد. عده‌ای بر این گمانند که وی پس از محاصرهٔ طولانی و بیهودهٔ شهری در اسپانیا سرانجام با مشعل‌های آغشته به *گالبانوم** آتش در این شهر زد. دیگران را گمان بر این است که دلیلش این بود که در مدت بیماری طولانی‌اش گالبئوم، مرهمی که پشم را به آن می‌آغشت، بر تن خود می‌گذاشت. عده‌ای نیز علت این نام‌گذاری را فربگی بیش از اندازهٔ او می‌دانند و در زبان مردم گل مرد بس فربه را *گالبا* نامند، حال آنکه دیگران عقیده‌ای مخالف این دارند و می‌گویند که بسیار لاغر بود چندان که به حشره‌ای که در درخت بلوط خانه دارد و نامش *گالبا* است شبیه بود.

سرویوس گالبا که به مقام کنسولی دست یافت موجب آوازهٔ خانواده گشت. وی فصیح‌ترین سخنور در میان معاصرانش بود. آورده‌اند که وقتی در مقام پرایتور به حکومت اسپانیا دست یافت سی‌هزارتن از اهالی لوسیتانی را به غدر کشت* که جنگ ویریاتوس را درپی داشت. نوه‌اش وقتی در دستیابی به مقام کنسولی ناکام گشت به مخالفت با قیصر یولیوس برخاست و در دسیسهٔ کاسیوس و بروتوس همدست شد. به همین سبب به موجب قانون پدیوس* محکوم شد. پسرش پدربزرگ امپراتور گالبا و نوه‌اش پدر وی بود. شهرت پدربزرگ امپراتور به فضل و علمش بود نه به مشاغل دیوانی، چه از مقام پرایتوری فراتر نرفت اما تاریخی مفصل و دقیق نگاشت. پدرش به مقام کنسولی* دست* یافت و گرچه کوتاه‌قد ــ و نیز گوژپشت ــ و سخنوری

اندک‌مایه بود، وکیلی باوجدان و کوشا بود. وی مومیا آخائیکا، نوهٔ کاتولوس و نتیجهٔ لوکیوس مومیوس را، که کورینت را غارت کرد، به زنی گرفت؛ و پس از او لیویا اوکلینا را که زنی سخت زیباروی و ثروتمند بود اما گمان می‌رود که به‌سبب تبار اصیل گالبا لیویا در این ازدواج پیشگام شد ــ و چون گالبا (در پاسخ به دلبری‌های او) در خلوت نقص جسمانی خود را بر او آشکار کرد تا گمان نبرند که قصد فریب او را داشته آتش این اشتیاق افزون‌تر شد. از آخائیکا صاحب دو پسر به نام‌های گایوس و سرویوس شد که از این دو، پسر بزرگ‌تر، گایوس، چون مال خویش را برباد داد روم را ترک گفت و وقتی که تیبریوس به او اجازه نداد در انتخابات آن سال* برای پروکنسولی ولایات شرکت کند خودکشی کرد.

[۴] سرویوس گالبای امپراتور نه روز پیش از اول ژانویه در زمان کنسولی مارکوس والریوس مسالا و گنایوس لنتولوس* در خانه‌ای بر بالای تپه‌ای نزدیک تراکینا سمت چپ جادهٔ فوندی به‌دنیا آمد. مادر ناتنی‌اش لیویا او را به فرزندی پذیرفت و او نام لیویوس و علاوه بر آن نام‌خانوادگی اوکلا را بر خود نهاد و نام کوچک خویش را نیز تغییر داد.* معروف است که وقتی هنوز پسربچه بود به‌همراه همسالانش به خدمت آوگوستوس رسید و امپراتور گونه‌اش را نیشگون گرفت و گفت: «ای پسر تو نیز روزی طعم قدرت امپراتوری ما را خواهی چشید.» اما تیبریوس وقتی شنید که گالبا امپراتور خواهد شد، ولی در پیری، چنین گفت: «پس بگذاریدش زنده بماند چون به حال من فرقی نخواهد داشت.» و وقتی پدربزرگ گالبا در پی اصابت آذرخش برای دورکردن بلایا قربانی کرد و عقابی اندرونهٔ قربانی را از دستان او ربود و آن را به بالای درخت بلوطی غرق در میوه برد، پیشگویان چنین گفتند که این خانواده به اوج قدرت دست خواهند یافت ــ اما بسی دیر. و او خندید و چنین پاسخ داد: «آری وقتی که استر بزاید.» بعدها که گالبا در تسخیر قدرت کوشید هیچ‌چیز بیش از زاییدن یک استر او را دلگرم نکرد، که همه آن را شگونی مرگبار به‌شمار آوردند، اما او سخت از آن شادمان گشت و به یاد گفتهٔ پدربزرگش در هنگام آن مراسم قربانی افتاد.

وقتی توگای مردان به تن کرد به خواب دید که الههٔ بخت به او می‌گوید از ایستادن پشت در خانه‌ات خسته شده‌ام و اگر زود مرا به خانه نبری نخستین کسی که از راه برسد مرا با خود خواهد برد. چون بیدار شد و در را گشود در آستانهٔ در مجسمهٔ مفرغی الهه‌ای را دید بزرگ‌تر از یک اَرَش. این مجسمه را در بازوان گرفت و به خانه‌اش در توسکولوم برد که تابستان‌ها را در آن می‌گذراند. در گوشه‌ای از این خانه مجسمه را متبرک ساخت و ماهی یک‌بار در برابرش به زانو می‌افتاد و سالی یک بار نیز در جوارش شب زنده‌داری* می‌کرد.

با این‌که هنوز به سن بلوغ نرسیده بود سخت بر این سنت ملی کهن که منسوخ شده بود و در هیچ‌جای دیگری جز خانهٔ خودش رعایت نمی‌شد پافشاری می‌کرد و آن سنت این بود که بردگان آزاد شده و بردگانش همگی روزی دوبار به خدمت او بیایند، صبح‌ها برای سلام‌دادن و شب‌ها یک‌به‌یک برای بدرودگفتن.*

[۵] از میان هنرهای هفت‌گانه توجه خود را به حقوق معطوف داشت. وظایف همسری را خوب به‌جا می‌آورد اما پس از مرگ لپیدا و دو فرزندی که از او داشت مجرد ماند و به هیچ وسیله نتوانستند او را به ازدواج دوباره ترغیب کنند و حتی آگریپینا* نیز که پس از مرگ دومیتیوس بیوه گشته بود زمانی با همهٔ توان خود کوشید تا گالبا را دلبستهٔ خود کند (گرچه چون در آن هنگام گالبا همسر داشت وصلت با او ممکن نبود) و درنتیجه مادر لپیدا در جمع زنان سخت او را نکوهش کرد و حتی بر او سیلی زد. گالبا برای لیویا آوگوستا احترام خاصی قائل بود و در همه عمر از لطف خاص او برخوردار بود و وقتی لیویا مرد بنا بر وصیتش مال فراوانی قرار بود به او برسد، چون از میان همهٔ وارثانش بیش‌ترین میراث، پنجاه هزار سسترس، را برای او به‌جا گذاشت. اما چون این مبلغ را به عدد نوشته بود نه به حروف، تیبریوس، وارث اصلی او، آن را به پنج هزار سسترس کاهش داد ــ و گالبا هرگز حتی این مبلغ را نیز دریافت نکرد.

[۶]گالبا پیش از رسیدن به سن قانونی به مناصب دیوانی دست یافت و در

دورهٔ پرایتوری‌اش وقتی مسئولیت برگزاری بازی‌هایی به افتخار الاهه فلورا را عهده‌دار شد نمایشی بی‌سابقه ترتیب داد که در آن فیل‌ها روی طناب راه می‌رفتند.* پس از آن تقریباً به‌مدت یک سال بر ولایت آکویتانیا حکومت کرد. اندکی بعد عهده‌دار مقام کنسولی عادی به‌مدت شش ماه* شد. قضا را چنین اتفاق افتاد که گالبا جانشین لوکیوس دومیتیوس* کنسول، پدر نرون، شد و سالویوس اوتو، پدر اوتو، جانشین او شد. و این خبر از آیندهٔ گالبا می‌داد که در فاصلهٔ حکومت پسران این دو به امپراتوری می‌رسید. فردای روزی که کالیگولا او را به جای گایتولیکوس حکمران گرمانیای علیا کرد به لژیون‌ها پیوست و در فرمانی مکتوب آن‌ها را از هلهله سردادن در جشنی که از قضا در همان زمان برپا شده بود منع کرد و دستور داد که دست‌هایشان را زیر ردای‌شان نگه دارند. همان دم در لشکرگاه این شعر دهان به دهان گشت:

سربازان، دستان‌تان را برای گرفتن شمشیر به‌کار برید،
گالبا گایتولیکوس نیست.

با همین سخت‌گیری رسم خرید مرخصی را برانداخت. در تعلیم سربازان کهنه‌کار و تازه‌سربازان سخت‌کوشا بود و به‌سرعت راه را بر بربرهایی که تا گل پیش آمده بودند بست. و هنگام بازدید کالیگولا* از گرمانیا گالبا و سپاهش چنان مورد تحسین امپراتور قرار گرفتند که سپاهیان بی‌شماری که از همهٔ ولایات گرد آمده بودند نه چون اینان ارج دیدند و نه به اندازهٔ ایشان پاداش یافتند. مخصوصاً خود گالبا سخت به چشم می‌آمد چون سپاهش را در میدان آرایش داد و سپر به‌دست در کنار ارابهٔ امپراتور بیست مایل دوید.*

[۷] چون خبر قتل کالیگولا رسید و مردم بسیاری او را به بهره‌جستن از این فرصت تشویق کردند گالبا ترجیح داد دست به‌کاری نزند. از همین رو نزد کلاودیوس بسیار عزیز گشت و در حلقهٔ دوستانش درآمد؛ چنان احترام‌آمیز با او رفتار می‌شد که چون ناگهان بیمار گشت لشکرکشی به بریتانیا به وقت دیگری موکول شد، گرچه بیماری‌اش سخت نبود. در مقام پروکنسول به‌مدت

دوسال بر افریقا حکومت کرد و او را مخصوصاً برای برقراری نظم در ولایتی که از ستیزه‌های داخلی و شورش بربرها پریشان گشته بود برگزیده بودند.* و با توجه خاص به انضباط سخت و عدالت حتی در کوچک‌ترین امور نظم را برقرار کرد. در دورهٔ قحطی شدید، سربازی متهم شده بود که در حین نبرد یک کیل گندم از بازماندهٔ جیره‌اش را به صد دیناریوس فروخته است و گالبا دستور داد وقتی جیره‌اش تمام شد کسی به او غذا نرساند و سرباز از گرسنگی مرد. وقتی به دادگستری نشسته بود و نزاع بر سر مالکیت حیوان بارکشی را نزد او طرح کردند، چون دلیل و سخن گواهان هیچ طرف مسموع نیفتاد و حقیقت آشکار نگشت گالبا فرمان داد که چارپا را چشم‌بسته به آبگیری که معمولاً از آن آب می‌خورد ببرند و پس از آب‌خوردن چشمانش را باز کنند و به طرف هریک از آنان که رفت به همو تعلق گیرد.

[۸] به‌سبب کامیابی‌هایش در آن هنگام در افریقا و بیش از آن در گرمانیا به او نشان‌های پیروزی بخشیدند و به مقام کاهنی انجمن پانزده نفره*، انجمن برادری تیتوس* و کاهنان آوگوستوس برگزیدند.* و از آن پس تا میانهٔ دوران حکومت نرون بیش‌تر عمر را به گوشه‌نشینی گذراند. هرگز حتی برای تفرج به سفر نمی‌رفت مگر به همراهی ارابهٔ دومی حاوی یک میلیون سسترس طلا، تا آن‌که سرانجام که در شهر فوندی رحل اقامت افکند حکمرانی اسپانیای نزدیک* را به او دادند. قضا را پس از درآمدن به این ولایت در معبدی عمومی قربانی می‌کرد و در میان حاضران پسر جوانی بود جعبهٔ کندر به‌دست که مویش ناگهان یکسره سپید گشت. بسیازی آن را نشانهٔ تغییر حکومت و نشستن پیری به جای جوانی تعبیر کردند ــ یعنی نشستن گالبا به جای نرون. اندکی پس از آن صاعقه‌ای به دریاچهٔ کانتابریا* اصابت کرد و دوازده تبر در آن‌جا یافت شد ــ نشانهٔ آشکار قدرت امپراتوری.

[۹] به مدت هشت سال به شیوه‌ای متزلزل و ناپایدار بر این ولایت حکومت کرد و در آغاز کار در عقوبت‌دادن پاره‌ای جرم‌ها بی‌رحم و سختگیر و حتی افراط‌کار بود. چون وقتی صرافی یافتند که در کارش تقلب می‌کرد گالبا

دستور داد دستان مرد را ببرند و به پیشخوانش میخ کنند، و وقتی قیمی یافتند که کودک یتیمی را سم داده بود که در صورت مرگش وارث او می‌شد دستور داد مرد را مصلوب کنند.* آنگاه که این مرد به قانون متوسل شد و سوگند یاد کرد که شارمند روم است گالبا که گویی می‌خواست از سر لطف و به پاس منزلت او رنج عقوبت را بر او آسان گرداند دستور داد صلیبی بسیار بلندتر از صلیب‌های معمول برپا سازند و آن را رنگ سفید بزنند. اما از بیم آنکه بهانه‌ای به دست نرون دهد رفته‌رفته تن به کاهلی و بطالت داد، چه همیشه می‌گفت: «کسی را بابت تنبلی بازجست نکنند.»

در کارتاژ بر مسند قضا نشسته بود که خبر رسید که گل‌ها سر به شورش* برداشته‌اند و حکمران آکویتانیا از او یاری می‌جوید. و فقط این نبود، نامه‌هایی از ویندکس رسید که از او می‌خواست رهاننده و رهبر همهٔ مردمان باشد. چندان درنگ نکرد اما این وظیفه را با آمیزه‌ای از بیم و امید پذیرفت. چون پیش‌تر از فرمانی که نرون پنهانی به خزانه‌دار خود فرستاده و دستور قتل او را داده بود باخبر شده بود اما خوش‌ترین پیشگویی‌ها و شگون‌ها و نیز پیش‌گویی یک دوشیزهٔ والاتبار در او امید برانگیخته بود ــ خاصه آنکه کاهن معبد یوپیتر در کلونیا* به انگیزهٔ خوابی که دیده بود در قعر معبد همان اشعاری را یافته بود که دویست سال پیش باکره‌ای پیشگو سروده بود. این اشعار نشان می‌داد که روزی پادشاه و سرور جهان از اسپانیا خواهد آمد.

[۱۰] از این رو گالبا از صفهٔ سخنگویان بالا رفت چنانکه گویی برطبق معمول می‌خواهد بردگان را آزاد کند.* در پیش او تمثال بسیاری کسان را که نرون محکوم کرده و کشته بود قرار داده بودند و در کنار او پسری والاتبار بود که او را از تبعیدگاهش در نزدیک‌ترین جزیرهٔ بالیارس* به همین منظور فراخوانده بود. گالبا نگرانی عمیق خود را از اوضاع اظهار کرد و وقتی او را امپراتور اعلام کردند وی خود را فقط نمایندهٔ سنا و مردم روم خواند. سپس کارهای دیوانی را تعطیل کرد و از میان مردم عادی ولایت لژیون‌ها و نیروهای کمکی گرد آورد و آن‌ها را به سپاه خود شامل یک لژیون، دوگردان اسواران و

سه هنگ افزود. از میان سرکردگانی که به عقل و سن از دیگران متمایز بودند نوعی سنا تشکیل داد که به وقت ضرورت در مورد امور مهم با آنان به رایزنی می‌پرداخت. همچنین مردان جوانی از ردهٔ اسواران برگزید که بـه داوطـلبان شهرت یافتند و اجازه یافتند انگشتری طلا* به دست کنند و بنا شد به جای سربازان از خوابگاه وی محافظت کنند. نیز منشورهایی به سراسـر ولایـات فرستاد و افراد و گروه‌ها را به حمایت از این هدف مشترک و یاری‌رساندن به آن در حد توان‌شان برانگیخت.

در همین ایام که استحکاماتی در پیرامون شهری که در آن مستقر شده بود ساخته می‌شد یک انگشتری ساختهٔ استادان قدیم یافت شد که بر نگین آن نقش الاههٔ پیروزی و نشان پیروزی حک شده بـود. و درست هـمان هـنگام کشتی‌ای از اسکندریه به بارانداز درتوسا* رسید که بـارش سـلاح بـود امـا ناخدایی، ملوانی یا مسافری در آن نبود چنان‌که هیچ‌کس را تردید نماند که این جنگ به‌حق و شرافتمندانه و مورد عنایت خدایان است. سپس ناگهان همهٔ این نقشه‌ها نقش برآب شد. یکی از دو گردان اسواران، پشیمان از پیمان‌شکنی بـا نرون، بر آن شدند تا گالبا را که بـه لشکـرگاه نـزدیک مـی‌شد تـرک کـنند و بـه دشواری تمام توانستند رأی آنان را بگردانند. گذشته از آن، عده‌ای برده که بـه گالبا داده بودند و یکی از بردگان آزادشدهٔ نرون به قصد خیانت آن‌ها را آمـاده می‌کرد چیزی نمانده بود که او را هنگام گذشتن از کوچهٔ تنگی به قصد گرمابه بکشند که ناگهان گفتگوی آنان در تحریک یکدیگر به استفاده از این فـرصت کنجکاوی ملازمان او را برانگیخت و اینان با شکنجه به اعتراف واداشته شدند.

[۱۱] با مرگ ویندکس* این خطرات شدت گرفت. گالبا سخت ناامید شد و پنداشت که بخت از او روی گردانده است ـ درواقع حتی به فکر خـودکشی افتاد. اما وقتی از قاصدانی که از روم آمـده بـودند خـبر مـرگ نـرون و سـوگند وفاداری مردم را به خود شنید لقب «فـرمانده لژیـون» را کـنار گـذاشت و لقب «قیصر»* بر خود نهاد و سپس با ردای یک سپهسالار و خنجری که از گردنش* روی سینه آویزان بود روانه شد. درحقیقت تـا پس از سـرکوبی شـورشیان ـ

نیمفیدیوس سابینوس فرمانده پاسداران امپراتور در روم، فونتیوس کاپیتو حکمران در گرمانیا و کلودیوس ماکر حکمران افریقا ــ دیگر توگا به تن نکرد.

[۱۲] آوازهٔ سنگدلی و آزمندی او پیش از خود او به روم رسید چون گفته می‌شد که اهالی اسپانیا و گل را که از همان آغاز به او نپیوسته بودند با گرفتن خراجی سنگین مجازات کرد و در چند مورد برج و باروی شهرهاشان را ویران کرد و حکمرانان و خزانه‌داران و زنان و فرزندان‌شان را به مجازات مرگ رساند.* و وقتی مردم تاراکوننسیس تاجی زرین به وزن پانزده پوند را از معبدی قدیمی بیرون آورده تقدیمش کردند آن را گداخت و چون سه اونس کم آمد ماندهٔ آن را از اینان مطالبه کرد. به محض رسیدن او به روم این خصایل او مسجل شد و قوت گرفت. چه آنگاه که فرمان داد که ملوانانی که نرون از ردهٔ پاروزنان به سلک سربازان عادی درآورده بود به وضع سابق خود بازگردند و اینان اعتراض کردند و عقاب‌ها و بیرق‌های خود را مطالبه کردند، نه‌تنها اسوارانی برای پراکندن آنان فرستاد بلکه حتی ده‌یک آنان را از دم تیغ گذراند. به همین ترتیب هنگ ژرمن‌ها را که زمانی برای پاسداری از قیصرها تشکیل شده بود و وفاداری‌شان بارها به اثبات رسیده بود بی‌هیچ پاداشی به وطن‌شان گسیل داشت و مدعی شد که اینان هوادار گنایوس دولابلا هستند که باغ‌هایش مجاور لشکرگاه ایشان بود. داستان‌های ریشخندآمیز دیگری نیز، راست یا دروغ، بر سر زبان‌ها بود: این‌که وقتی شام بسیار باشکوهی پیش او آوردند زبان به شکوه گشود؛ و وقتی پیشکارش شرحی خلاصه از مخارج او داد به پاس وظیفه‌شناسی و پشتکارش یک ظرف لوبیا به او پاداش داد؛ و وقتی کانوس نی‌زن با مهارت حیرت‌انگیزش در نواختن نی او را به‌وجد آورد به دست خود از جیبش پنج دیناریوس* به او بخشید.

[۱۳] به همین دلایل مردم ورود او را چندان گرم پذیرا نشدند، چنان‌که در بازی‌هایی که برگزار شد معلوم شد، چون وقتی بازیگران نمایش‌های مضحک شعر معروف زیر را یک‌صدا خواندند:

اونسیموس دارد از مزرعه‌اش می‌آید

همهٔ حضار یک‌صدا باقی آن را خواندند و بارها این شعر را از سر خواندند و به همراه آن سرودست‌شان را تکان دادند.* [۱۴] درواقع اقتدار او و حمایت مردم از او به هنگام به‌دست‌گرفتن قدرت بیش از دوران حکومتش بود، گرچه نشانه‌های فراوانی از یک امپراتور بسیار خوب در او بود.* اما این نشانه‌ها آن‌قدر او را محبوب مردم نمی‌کرد که بر دشمنی آن‌ها به‌سبب کارهای دیگرش سایه بیفکند. بازیچهٔ دست سه تن بود که با او در قصر می‌زیستند و هرگز بی‌آن‌ها دیده نمی‌شد، چندان‌که مردم ایشان را معلمان او می‌نامیدند. این سه تن اینان بودند: تیتوس وینیوس یکی از سرداران اسپانیایی‌اش که بسیار آزمند بود؛ کورنلیوس لاکو که از دستیاری یک وکیل به فرماندهی پاسداران امپراتور رسید و غرور و تنبلی‌اش تحمل‌ناپذیر بود؛ و ایکلوس، بردهٔ آزادشده‌ای که تا چندی پیش انگشتری طلا* و نام خانوادگی مارکیانوس به او داده بودند اما پیشاپیش در اندیشهٔ رسیدن به بالاترین مقام طبقهٔ اسواران بود. این مردان که هریک به رذیلت‌های او میدان می‌دادند چنان او را بازیچهٔ دست خویش ساختند و از او سوء استفاده کردند که رفتارش کاملاً بی‌ثبات گشت، گاه سخت‌گیر و ممسک بود و گاه آسان‌گیرتر و بخشنده‌تر از آن‌چه زیبندهٔ امپراتوری برگزیده و کسی در سن و سال او بود.

به کم‌ترین سوءظنی تنی چند از مردان سرشناس ردهٔ سناتورها و اسواران را بی‌محاکمه عقوبت کرد. به‌ندرت به کسی شارمندی روم اعطا می‌کرد و فقط یکی دوبار امتیازی به والدین داد*، آن هم برای مدتی معلوم و محدود. وقتی قضات تقاضا کردند که هیئت ششمی به هیئت‌های قضات اضافه کند نه همان از اجابت خواستهٔ ایشان امتناع کرد بلکه امتیازی را که کلاودیوس* اعطا کرده بود مبنی بر این‌که در زمستان یا در آغاز سال آن‌ها را به قضاوت فرانخواند بازپس گرفت.

[۱۵] گمان‌ها بر این است که گالبا بر آن بود تا دورهٔ خدمت سناتورها و اسواران را به دو سال محدود کند و این منصب را به کسانی بدهد که تمایلی به پذیرفتن آن نداشتند یا از قبول آن خودداری کرده بودند. هیئتی متشکل از پنجاه‌تن از اسواران رومی را مأمور بازپس‌گیری دست‌کم نه‌دهم هدایایی که

نرون* بخشیده بود کرد و مقرر داشت که حتی اگر بازیگران یا ورزشکاران چیزی را که زمانی به آن‌ها بخشیده شده بود فروخته باشند و دریافت‌کنندگان اصلی این هدایا این پول را خرج کرده باشند و نتوانند آن را بازپس دهند آن را از خریداران مصادره کنند. اما در همین حال دوستان و بردگان آزادشده‌اش را از فروش یا بخشش هیچ‌چیز منع نمی‌کرد: معافیت از مالیات، مجازات بی‌گناهان، بخشش گناهکاران. درواقع وقتی مردم روم برای هالوتوس و تیگیلینوس* تقاضای مجازات کردند گالبا این دوتن را که شرورترین کارگزاران نرون بودند مورد لطف قرار داد و نه‌فقط آن‌ها را سیاست نکرد بلکه حتی مهم‌ترین منصب خزانه‌داری را به هالوتوس بخشید و در حمایت از تیگیلینوس فرمانی صادر کرد و مردم را به‌سبب وحشی‌گری‌شان ملامت کرد.

[۱۶] درنتیجهٔ این کارها دشمنی همهٔ طبقات جامعهٔ رومی اما مهم‌تر از همه، سربازان، را برانگیخت که سخت از او متنفر بودند. زیرا گرچه سرکردگان سپاه در غیبت او به کسانی که سوگند وفاداری یاد کرده بودند وعدهٔ پاداشی* بیش از اندازهٔ معمول به سربازان داده بودند وی آن را نپذیرفت و بارها فخرکنان می‌گفت که رسم او استخدام سربازان است نه خرید آن‌ها. چنین بود که همهٔ سربازان را در هرکجا که مستقر بودند با خود بیگانه کرد. حتی گه‌گاه با اخراج شماری از پاسداران امپراتور به‌دلیل سوءظن طرفداری آنان از نیمفیدیوس* در دل آنان بیم و خشم برانگیخت. اما به‌ویژه سربازان گرمانیای علیا از این‌که به وعدهٔ پاداش به پاس خدماتی که در جنگ با گل‌ها و ویندکس انجام داده بودند فریب‌شان داده بودند خشمگین بودند. از این‌رو اینان نخستین کسانی بودند که سر به شورش برداشتند و از یادکردن سوگند در روز اول ژانویه* مگر به‌نام سنا خودداری کردند. و همان دم نمایندگانی به روم فرستادند با این پیغام که امپراتوری را که در اسپانیا برگزیده شده خوش نمی‌دارند و خود پاسداران امپراتور باید دیگری را برگزینند که مقبول همهٔ لشکریان باشد.

[۱۷] وقتی گالبا این خبر را شنید در این اندیشه فرو رفت که تحقیر او

بیش‌تر به‌سبب نداشتن فرزند است نه کهولت، ناگهان از میان گروهی از مردم که برای ادای احترام آمده بودند پیسو فروگی لیکینیانوس، جوانی متشخص از خانواده‌ای اشرافی، را برگزید که مدتی بیش از همه مورد لطف او بود و همیشه در وصیت‌نامه‌اش او را وارث نام و مال خویش کرده بود. او را پسر خود خواند و تا لشکرگاه پاسداران امپراتور همراهی کرد و در جمع سربازان او را به فرزندخواندگی پذیرفت ــ گرچه حتی در این هنگام نیز هیچ اشاره‌ای به پاداش نکرد، و این کارِ مارکوس سالویوس اوتو را آن‌گاه که کم‌تر از شش‌ماه بعد از این فرزندخواندگی دعوی قدرت کرد بسیار آسان‌تر کرد.

[۱۸] حتی از آغاز فرمانروایی‌اش نشانه‌های بسیار چگونگی پایان‌یافتن زندگی او را پیش‌بینی کرده بود. در شهرهایی که بر سر راه خود به روم از آن‌ها می‌گذشت مردم در دو سوی جاده قربانی می‌کردند که ناگهان گاو نری که از ضربهٔ تبر دیوانه شده بود زنجیرش را پاره کرد و به ارابهٔ او حمله‌ور شد و بر پاهایش بلند شد و او را غرق خون کرد.* سپس چون از ارابه پایین آمد چیزی نمانده بود که به نیش نیزهٔ محافظش که با فشار جمعیت به جلو پرتاب شده بود زخمی شود. وقتی به روم و سپس به کاخ درآمد زمین‌لرزه در انتظارش بود با صدایی مانند ماغ‌کشیدن رمهٔ گاوان. پس از این نشانه‌ها نشانه‌های بسیار روشن‌تری پدیدار گشت. از همهٔ خزاین امپراتوری گردنبند درهم‌تافته‌ای از مروارید و گوهرهای رخشان را برای زینت تمثال الاههٔ بخت برگزیده بود که آن را در کوشک خود در توسکولوم* نگهداری می‌کرد. ناگهان تصمیم گرفت که این گردنبند را به ونوس کاپیتولینوس تقدیم کند چه بر این گمان بود که این گردنبند را جایگاهی والاتر می‌باید. شب بعد به خواب دید که تمثال الاههٔ بخت شکوه می‌کند که پیشکشی به او نداده‌اند و او را فریفته‌اند و تهدید کرد که هرآن‌چه به او داده بازپس گیرد. گالبا وحشت‌زده با دمیدن اولین پرتو آفتاب رهسپار توسکولوم گشت تا بلایی را که در خواب از آن سخن گفته شده بود بگرداند و پیشاپیش خادمانی فرستاد تا قربانی‌ای آماده کنند. اما وقتی به آن‌جا رسید جز خاکستر گرم بر محراب و در کنار آن پیرمردی سیاه‌جامه به یک

دستش ظرف شیشه‌ای حاوی کندر و به دست دیگرش جام سفالین شراب* هیچ نیافت. نیز گفته‌اند که در روز اول ژانویه هنگام تقدیم قربانی تاج از سرش افتاد و هنگام فال‌زدن پرندگان پرواز کردند*؛ در روزی که به فرزندخواندگی پذیرفته شد آن‌گاه که می‌خواست با سربازان سخن بگوید خادمانش فراموش کردند صندلی‌اش را بالای صفه درجای همیشگی بگذارند و در سنا نیز صندلی عاجش را در جای نامناسب گذاشته بودند. [۱۹]در صبح کشته‌شدنش وقتی داشت قربانی تقدیم می‌کرد پیشگویی دم به دم به او هشدار می‌داد که مراقب خطر باشد چون قاتلانش دور نیستند.

چندی نگذشت که اطلاع یافت که اوتو لشکرگاه پاسداران امپراتور را در دست گرفته است و با این‌که چندین تن او را مجاب کردند که هرچه زودتر خود را به آن‌جا برساند و به او اطمینان دادند که با اقتدار و حضورش می‌تواند بر او غلبه کند، برآن شد که همان‌جا که هست بماند و با فراخواندن نگهبانانی از لژیون‌ها که در سراسر شهر پراکنده بودند به تقویت قوای دفاعی بپردازد. با این همه، زره نیم‌تنه به‌تن کرد ــ اما زرهی از جنس کتان و گفت که این زره در برابر آن همه شمشیر چندان به‌کار نخواهد آمد. با این همه پیش‌آمد چون به شایعات نادرست فریفته شد که دسیسه‌گران بر سر زبان‌ها انداخته بودند تا او را به حضور در ملأعام وادارند. تنی چند از اطرافیانش شتاب‌زده به او اطمینان دادند که شورش پایان یافته و شورشیان سرکوب شده‌اند و در همین حال جمعیت انبوهی برای عرض تهنیت آمده و آماده بودند همهٔ فرمان‌های او را اجابت کنند. گالبا با چنان اعتمادبه‌نفسی نزد آنان رفت که وقتی سربازی لاف‌زنان از کشتن اوتو دم زد گالبا پرسید به دستور که چنین کردی و راه فوروم را درپیش گرفت. اسوارانی که عهده‌دار کشتن او بودند در کوی و برزن به تاخت آمدند و شارمندان را کنار زدند و از دور چشم‌شان به او افتاد و لختی درنگ کردند و سپس هجوم آوردند و او را که ملازمانش ترک گرفته بودند کشتند.

[۲۰]کسانی نیز آورده‌اند که همین‌که آشوب به‌پا خواست گالبا بانگ زد:

«چه می‌کنید، دوستان سرباز من؟ من از آن شمایم و شما از آن منید»، و حتی به ایشان وعدهٔ پاداش* داد. اما بیش‌تر راویان برآنند که او به میل خویش گریبان درید و به آنان چنین گفت که کار خود کنید و شمشیر خود را فرود آورید اگر می‌پندارید کار درست این است. شگفتا از میان حاضران کسی در یاری‌دادن به امپراتور نکوشید و همهٔ آنان که در پی‌شان فرستاده بود پیغام او را به چیزی نگرفتند مگر دسته‌ای از سپاه ژرمنی. اینان به پاس لطف بی‌کران اخیر او در حق ایشان آن‌گاه که بیمار و مجروح بودند به یاری او شتافتند اما چون با کوی و برزن شهر ناآشنا بودند از بیراهه آمدند و آن‌گاه رسیدند که دیگر کار از کار گذشته بود.

او را در کنار دریاچهٔ کورتیوس* کشتند و همان‌طور که افتاده بود رهایش کردند تا این‌که سربازی پس از دریافت جیرهٔ غله‌اش بار خود را کنار گذاشت و سر گالبا را برید. سپس چون نمی‌توانست این سر با موی تُنُک را به دست گیرد* آن را زیر لباسش پنهان کرد اما بعد شستش را در دهانش فرو برد و به این ترتیب آن را نزد اوتو برد. اوتو سر را به خادمان و پیروانش نشان داد و اینان سر را بر بالای نیزه زدند و ریشخندکنان آن را در لشکرگاه گرداندند و فریاد زدند: «گالبای نازنین، از جوانی‌ات بیش‌ترین بهره را ببر!» این شوخی اهانت‌بار خاصه از حادثه‌ای که چند روز پیش از آن رخ داده بود الهام می‌گرفت، یعنی آن‌گاه که خبر پیچید که گالبا در پاسخ به تمجید کسی که او را هنوز جوان و قدرتمند خوانده بود چنین گفت:

قدرت من زوال نیافته است.*

بردهٔ آزادشدهٔ پاتروبیوس نرونیانوس* سر را از آن‌ها به بهای صد سکهٔ طلا خرید و آن را در جایی انداخت که اربابش به فرمان گالبا به قتل رسیده بود. سرانجام آرگیووس، پیشکار گالبا، سر و تن او را به‌نحو شایسته در باغ گالبا در جادهٔ آورلیوس به خاک سپرد.

[۲۱] قامتش متوسط، سرش طاس و چشمانش آبی و بینی‌اش عقابی و

دستان و پاهایش از ورم مفاصل چنان تابیده بود که نمی‌توانست مدتی طولانی کفش به پا کند و کتاب‌ها را ورق بزند یا حتی در دست بگیرد. در سمت راست بدنش نیز دشپلی بزرگ روییده و آویزان بود که به‌سختی می‌شد با پارچه‌ای آن را در جای خود نگه داشت. [۲۲] می‌گویند که سخت شکمباره بود و در زمستان حتی پیش از دمیدن آفتاب چاشت می‌خورد و هنگام شام بسیار می‌خورد و دستور می‌داد بازماندهٔ غذایش را مشت‌مشت میان خادمانش پخش کنند. بیش‌تر به آمیزش با مردان رغبت نشان می‌داد.

[۲۳] در هفتاد و سه‌سالگی* و در هفتمین ماه حکومتش کشته شد. سنا همین‌که فرصت یافت دستور داد تندیس او را بر ستونی به شکل دماغهٔ کشتی در آن بخش از فورم که کشته شده بود بسازند. اما وسپاسیانوس با این فرمان مخالفت کرد چه بر این گمان بود که گالبا پنهانی کسانی را از اسپانیا برای کشتن او به یهودیه فرستاده بود.*

اوتو

[۱] نیاکان اوتو اهل شهر فرنتیوم بودند؛* خانواده‌اش ریشه‌دار و سرشناس و از اعقاب حکمرانان اتروریا بودند. پدربزرگش مارکوس سالویوس اوتو بود که پدرش شهسواری رومی بود، اما مادرش از طبقهٔ فرودستان بود و شاید حتی آزاده نیز نبود. به لطف لیویا آوگوستا* که اوتو در خانهٔ او بزرگ شد به مقام سناتوری رسید، گرچه مقامی بالاتر از پرایتوری نیافت. پدر اوتو، لوکیوس اوتو، از والاتبارترین افراد بود که از جانب مادر با خاندان‌های سرشناس خویشاوند بود. لوکیوس چنان محبوب تیبریوس امپراتور بود و چنان شباهتی به او داشت که بسیاری او را پسر امپراتور می‌پنداشتند. در مناصب دیوانی در شهر و در مقام پروکنسولی افریقا و فرماندهی عالی سپاه با انضباطی سخت خدمت کرد. وقتی در ایلیریا بود حتی چنان بی‌پروا بود که در وسط لشکرگاه* چند سرباز را به تیغ جلاد سپرد و شخصاً نظاره‌گر آن بود و علتش این بود که آنان پشیمان از تغییر موضع در شورش کامیلوس* سرکردگان خویش را به دلیل شوراندن سربازان بر ضد کلاودیوس کشته بودند ــ گرچه اوتو می‌دانست که کلاودیوس به همین علت این سربازان را برکشیده بود. این کار به همان اندازه که موجب شهرتش شد از اعتبار او در دربار کاست. اما چندی بعد که شهسواری رومی قصد کشتن کلاودیوس را

داشت و اوتو از بی‌مبالاتی بردهٔ این شهسوار به نیت او پی برد و توطئه را کشف کرد تا اندازه‌ای اعتبار ازدست‌رفته‌اش را بازیافت. از این رو سنا نادرترین افتخار را نثار او کرد، یعنی مجسمهٔ او را در پالاتینوس قرار داد، و کلاودیوس او را به سلک پاتریسین‌ها درآورد و با فصیح‌ترین عبارات زبان به ستایش او گشود و سخنش را این‌چنین تمام کرد: «دوست من، گمان نمی‌کنم که حتی فرزندان خودم می‌توانستند چنین کنند.» از آلبیا ترنتیا، زنی از خانواده‌ای سرشناس، صاحب دو پسر شد، لوکیوس تیتیانوس و مارکوس سالویوس اوتو که پسر جوان‌تر او بود. نیز دختری داشتند که پدرش او را پیش از سن بلوغ نامزد دروسوس پسر گرمانیکوس کرد.

[۲] امپراتور اوتو چهار روز پیش از اول مه در دورهٔ کنسولی کامیلوس آرونتیوس و دومیتیوس آهنوباربوس* به دنیا آمد. از کودکی عنان‌گسیخته و سرکش بود چندان که پدرش معمولاً او را تازیانه می‌زد.* می‌گویند که شب‌ها پرسه می‌زد و اگر به ضعیفی یا مستی برمی‌خورد او را روی پتو می‌نهاد* و به هوا پرتاب می‌کرد. پس از مرگ پدرش برای برخورداری از لطف یک کنیز آزادشدهٔ بانفوذ درباری خود را عاشق او فرانمود، گرچه این کنیز پیرزنی فرتوت بیش نبود. به یاری همو بود که به نرون نزدیک شد و از نزدیک‌ترین یاران او گشت چه این دو را خلق‌وخو یکسان بود و حتی به گفتهٔ عده‌ای به یکدیگر کام می‌رساندند. به هر روی، اوتو چنان نفوذی یافت که وقتی یک تن کنسول سابق به اخاذی محکوم شد بی‌درنگ مرد را که وعدهٔ رشوه‌ای کلان به او داده بود حتی پیش از قطعی‌شدن آزادی‌اش برای سپاسگزاری به سنا برد.

[۳] در همهٔ نقشه‌ها و رازهای نرون شریک بود و حتی روزی که نرون آهنگ کشتن مادرش را کرد ترتیب ضیافت شامی مجلل را داد و برای رفع هرگونه بدگمانی هردو را به ضیافت دعوت کرد. اوتو پوپایا سابینا* را که معشوقهٔ نرون بود در ازدواجی ساختگی به زنی گرفت. نرون زن را اغوا کرد که شویش را ترک کند و او را عجالتاً به دست اوتو سپرد. اما اوتو او را اغوا کرد

و نه‌فقط به این بسنده نکرد بلکه چنان دلباختهٔ وی گشت که حتی نرون را به‌عنوان رقیب خود برنمی‌تافت. آن‌چه مسلم است این‌که نه‌فقط قاصدانی را که برای بردن پوپایا آمده بودند به حضور نپذیرفت بلکه حتی یک‌بار در به روی خود نرون نیز نگشود که در آستانهٔ در ایستاده بود و لابه و تهدید را به هم آمیخته بود و آن‌چه را از سر اعتماد بدو سپرده بود* مطالبه می‌کرد. و چنان بود که پس از به‌هم‌خوردن این ازدواج نرون درحقیقت برای از سر راه برداشتن او حکومت لوسیتانیا را به او بخشید. و همین کفایت می‌کرد، چه عقوبتی سخت‌تر ممکن بود همهٔ این مسخرگی را نزد مردم فاش کند، گرچه سرانجام این راز نهان نماند، چنان‌که در بیت زیر آمده است:

می‌پرسید که چرا اوتو را برای تصدی منصبی غلط‌انداز تبعید کرده‌اند؟
برای این‌که عاشق زن خودش شده بود.

به مدت ده‌سال در مقام کوایستور سابق* بر ولایتش با اعتدال و خویشتن‌داری بی‌همتا حکومت کرد.

[۴] وقتی سرانجام فرصت انتقام‌جویی یافت نخستین کسی بود که از تلاش گالبا برای تسخیر قدرت حمایت کرد. گرچه در همان زمان خود نیز سودای قدرت امپراتوری در سر می‌پخت و اوضاع روزگار و به‌ویژه دلگرمی‌های سلوکوس منجم او را در این کار پشتگرمی می‌داد. این مرد که زمانی پیش‌گویی کرده بود که اوتو بیش از نرون عمر خواهد کرد ناگهان بی‌خبر به دیدار وی آمد و به او وعده داد که به‌زودی امپراتور خواهد شد. این بود که اوتو از هیچ فرصتی برای خدمت به دیگران یا جلب دوستی‌شان فروگذار نمی‌کرد و هرگاه که امپراتور را به میهمانی دعوت می‌کرد به هریک از سربازان هنگ امپراتوری سکهٔ طلا می‌بخشید. مراقبت بسیار به خرج می‌داد تا همهٔ سربازان را به طریقی مدیون خویش سازد. وقتی او را قاضی رسیدگی به پروندهٔ سربازی برگزیدند که بر سر تعیین مرز املاکش با همسایه اختلاف داشت، همهٔ آن ملک را یک‌جا خرید و به سرباز هدیه کرد.* از این رو وقتی

زمانش فرارسید به‌ندرت کسی یافت می‌شد که معتقد نباشد و نگوید که فقط اوتو سزاوار امپراتوری است.

[۵] درحقیقت امید داشت که گالبا او را به فرزندی بخواند و هر روز چشم به راه این خبر بود. اما وقتی پیسو را به جای او برکشید، اوتو از این امید دست شست و به جایش، چون از سنگینی دیون خود به‌خشم آمده بود، رو به خشونت آورد. چه پوشیده نمی‌داشت که اگر امپراتور نشود نمی‌تواند به این وضع ادامه دهد و برایش فرقی نمی‌کند که در میدان جنگ به دست دشمن بیفتد یا در فوروم به چنگ طلبکاران. چند روز پیش از آن در ازای گرفتن یک میلیون سسترس از یکی از بردگان امپراتور او را به مقام پیشکاری رساند. این مبلغ پشتوانهٔ مالی کار خطیری بود که در پیش داشت. نخست پنج‌تن از محافظانش را وارد این توطئه کرد و سپس ده‌تن دیگر را که هریک بنا بود دونفر دیگر را با خود همراه کند؛ به هریک از آنان ده‌هزار سسترس و وعدهٔ پنجاه هزار سسترس دیگر داد. به کمک اینان حمایت دیگران را نیز جلب کرد، گرچه شمارشان زیاد نبود، اما اعتقاد راسخ داشت همین‌که کار آغاز شود افراد دیگری نیز به آنان خواهند پیوست.

[۶] قصد داشت پس از قبول پیسو به فرزندخواندگی بی‌درنگ لشکرگاه پاسداران امپراتور را تصرف کند و وقتی گالبا مشغول شام‌خوردن در پالاتینوس است به او حمله کند. اما از بیم هنگی که در آن موقع مشغول نگهبانی بود تصمیمش را تغییر داد چون نمی‌خواست بدگمانی نسبت به آن‌ها را تشدید کنند زیرا در هنگام کشته‌شدن کالیگولا و تنها گذاشتن نرون همین هنگ مشغول نگهبانی بود. به دلیل شگون‌های بد و توصیهٔ سلوکوس تا مدتی خویشتن‌داری کرد.

و به این ترتیب وقتی روز عمل تعیین شد همدستانش در این توطئه آماده در فوروم نزدیک میل زرین* درست زیر معبد ساتورن منتظر ماندند و اوتو به‌رسم همیشه برای عرض سلام به خدمت گالبا رفت و او چنان‌که رسم بود اوتو را بوسید. وقتی گالبا قربانی‌ای تقدیم کرد و به پیش‌گویی یک غیبگو

گوش می‌داد اوتو همراهی‌اش کرد. سپس وقتی بردهٔ آزادشده‌ای پیغام آورد که معماران منتظرند ــ و این رمزشان بود ــ اوتو به عذر آن‌که می‌خواهد خانه‌ای را که برای فروش گذاشته‌اند ببیند آن‌جا را ترک کرد و شتابان به پشت پالاتینوس به محل موعود رفت. دیگران می‌گویند که وانمود کرد که تب دارد و به یارانش گفت که اگر کسی سراغ او را گرفت همین را بهانه کنند. سپس به‌سرعت خود را در تخت روان زنی پنهان کرد و به شتاب به سمت لشکرگاه پاسداران امپراتور رفت و وقتی حاملان تخت روان از رمق افتادند پایین آمد و شروع به دویدن کرد. وقتی ایستاد تا بند کفش‌اش را ببندد یارانش همان‌جا او را روی شانه‌هاشان گرفتند و او را امپراتور خواندند. به این ترتیب در میان هلهلهٔ شادی و شمشیرهای آخته به مقر لشکرگاه درآمد و آن‌جا هرکه را دید به پشتیبانی او درآمد چنان‌که گویی همه از دسیسه آگاه و همدست آن بودند. از آن‌جا کسانی را برای کشتن گالبا و پیسو* فرستاد. و برای این‌که دل سربازان را با وعده به‌دست آورد در جمع آنان سوگند یاد کرد که به هر آن‌چه برایم باقی بگذارید خرسند خواهم بود.

[۷] سپس در پایان روز وارد سنا شد و شرحی مختصر از وقایع داد و چنین فرانمود که او را به‌زور از خیابان گرفته‌اند و واداشته‌اند که امپراتوری را بپذیرد و دیگر این‌که قصد دارد با مشورت همگان حکومت کند و سپس به پالاتینوس رفت. علاوه بر تعارفات کسانی که برای عرض تبریک و تملق از او آمده بودند، عوام نیز او را نرون نامیدند ــ لقبی که هیچ نشانه‌ای مبنی بر مخالفت با آن از خود بروز نداد. بلکه عده‌ای روایت می‌کنند که در فرمان‌های امپراتوری و در نخستین نامه‌هایی که به چند حکمران ولایات* نوشت نام خانوادگی نرون را به نام خود افزود. قدر مسلم این است که اجازهٔ بازگرداندن تمثال‌ها و تندیس‌های نرون را داد و خزانه‌داران و بردگان آزادشدهٔ او را در مناصب پیشین‌شان ابقا کرد و در نخستین فرمانی که توشیح کرد پنجاه میلیون سسترس برای تکمیل خانهٔ زرین* اختصاص داد.

آورده‌اند که همان شب خوابی دید هولناک و ناله‌های بلند سر داد. وقتی

خادمانش دوان‌دوان آمدند او را دیدند که روی زمین کنار تخت دراز کشیده است و به هر آیین ممکن می‌کوشد روح گالبا* را که در خواب دیده بود او را خلع و از خود رانده بود از خود خشنود کند. آورده‌اند که روز بعد نیز به هنگام فال‌زدن طوفانی درگرفت و او را سخت بر زمین زد و پیوسته زیر لب می‌غرید: «مرا به نی‌لبک‌های بلند چه کار؟»*

[۸] اما تقریباً در همین ایام لشکریان در گرمانیا سوگند وفاداری به ویتلیوس یاد کردند. وقتی اوتو از آن باخبر شد سنا را واداشت نمایندگانی به آن‌جا بفرستد با این پیغام که امپراتور پیشاپیش انتخاب شده است و آنان را به آرامش و سازگاری دعوت کنند. با این حال نامه‌هایی به دست عمالش برای ویتلیوس فرستاد و سهمی از امپراتوری را به او پیشنهاد داد و از دختر ویتلیوس خواستگاری کرد. اما وقتی جنگ حتمی شد و سرداران و سپاهیانی که ویتلیوس گسیل داشته بود نزدیک شدند، از حمایت و وفاداری پاسداران امپراتور اطمینان یافت ــ که تلویحاً به معنای قتل‌عام سناتورها بود. تصمیم گرفتند که مقداری سلاح را به سربازان ناوگان‌ها بسپارند و با کشتی حمل کنند. شب‌هنگام که این سلاح‌ها را به لشکرگاه پاسداران امپراتور می‌آوردند تنی چند از سربازان گمان به توطئه بردند و سر به شورش برداشتند. کمابیش همهٔ آنان، بی‌آن‌که سرکرده‌ای داشته باشند، به سمت پالاتینوس شتافتند و خواستار سر سناتورها شدند. با تریبون‌هایی که قصد سرکوبی آنان را داشتند جنگیدند و بسیاری از ایشان را کشتند و به این ترتیب سراپا غرق خون وارد اتاق غذاخوری شدند و در پی امپراتور برآمدند و کسی جلودارشان نبود تا آن‌که او را یافتند.

درواقع اوتو با نیروی تمام و شتابان و بی‌توجه به شگون‌ها نبرد را آغاز کرد، به‌رغم آن‌که سپرهای مقدس را از جعبه بیرون آورده اما بازنگردانده بودند* (که از قدیم‌الایام بدشگون شمرده می‌شد) و در روزی آغاز نبرد کرد که کاهنان مادر خدایان* گریه و مویه آغاز می‌کنند، و همهٔ شگون‌ها نیز بسیار نحس بود. چون وقتی قربانی‌ای تقدیم پدر دیس* کرد، مراسمی که در آن

شگون‌های وارونه مطلوب‌تر است، نشانه‌ها امیدوارکننده بود و هنگام ترک شهر طغیان رود تیبر راه بر او گرفت. سپس در کنار میل بیستم فروریختن خانه‌ای راه او را سد کرد.

[۹] گرچه هیچ‌کس تردید نداشت که او باید جنگ را به تأخیر بیندازد چون دشمن در تنگنا و فشار بود و آزوقه‌اش رو به اتمام ــ او با همان شتاب تصمیم گرفت که هرچه زودتر در نبردی کار دشمن را بسازد خواه از آن‌رو که تاب تحمل این وضع ناپایدار را نداشت و امیدوار بود که پیش از رسیدن ویتلیوس کار را یکسره کند، خواه از آن‌رو که تاب ایستادگی در برابر سپاهیانی که برای جنگیدن بی‌تابی و هیاهو می‌کردند نداشت. او خود در هیچ‌یک از این جنگ‌ها شرکت نکرد و در بریکسلوم* ماند.

درحقیقت در سه جنگ پیروز گشت، گرچه جنگ‌ها بی‌اهمیت بود، یکی جنگی نزدیک آلپ، دیگری نزدیک پلاکنتیا و دیگری در معبد کاستور. اما در واپسین جنگ در بتریاکوم* به غدر شکست خورد. امیدهایی برای انجام مذاکره در دل سربازان برانگیخت و آنان را گرد آورد و سربازان به انتظار شنیدن شرایط صلح گرد آمدند و درست هنگامی که سربازان حال یکدیگر را می‌پرسیدند ناگهان آنان را به جنگ واداشت. سپس همان‌دم (که به عقیدهٔ بسیاری بی‌دلیل هم نبود) تصمیم گرفت خودکشی کند و علت این تصمیم بیش‌تر شرمساری از این بابت بود که نمی‌تواند بی‌آن‌که کشور و زندگی مردم را به‌خطر اندازد در دفاع از مقام امپراتوریش پایداری نشان دهد، نه ناامیدی یا بی‌اعتمادی به سربازانش، چون هنوز سربازان تازه‌نفس و نیرومندی داشت که برای جنگ دوم نگاه داشته بود و دیگرانی هم از دالماتیا، پانونیا و موئسیا در راه بودند و درعین حال حتی کسانی که شکست خورده بودند چندان ناامید نشده بودند که نتوانند به جبران این سرشکستگی بی‌یاری دیگران بار دیگر به میدان جنگ درآیند.

[۱۰] پدرم، سوئتونیوس لایتوس، در این جنگ شرکت داشت و تریبون ردهٔ اسواران در لژیون سیزدهم بود. بعدها همیشه می‌گفت که اوتو حتی پیش

از امپراتورشدن چنان از جنگ داخلی نفرت داشت که وقتی کسی هنگام غذاخوردن از مرگ بروتوس و کاسیوس* سخن به میان آورد از ترس بر خود لرزید. و اگر یقین نداشت که بی‌جنگیدن می‌تواند به مقصود خویش برسد اقدام به خلع گالبا نمی‌کرد. پدرم می‌گفت که بعدها رفتار یک سرباز عادی باعث شد که اوتو مرگ را به هیچ نگیرد. وقتی این سرباز خبر شکست سپاه او را آورد و کسی حرفش را باور نکرد و او را دروغ‌زن یا ترسو خطاب کردند و به فرار از میدان جنگ متهمش کردند، پیش پای امپراتور شمشیر در قلب خود فرو کرد. پدرم می‌گفت که اوتو به مشاهدهٔ آن اعلام کرد که هرگز جان چنین مردانی را که شایستهٔ محبت اویند به خطر نخواهد افکند.

برادر و برادرزاده و دوستانش را یک‌به‌یک دلداری داد و به هریک توصیه کرد که تا آن‌جا که ممکن است آرمان او را پاس بدارند و سپس همه را در آغوش کشید و با بوسه‌ای به آنان بدرود گفت و به خوابگاه خود بازگشت و دو نامه نوشت، یکی به خواهرش که به او دلداری داد و دیگری خطاب به مسالینا، بیوهٔ نرون*، که قصد داشت با او ازدواج کند و بازماندهٔ جسد خود و نکوداشت یاد خود را به او سپرد. همهٔ نامه‌های دیگرش را سوزاند تا اگر به دست پیروز این جنگ افتاد گزندی به کسی نرسد یا جانش در خطر نیفتد. از مالی که برایش مانده بود مبالغی به بردگان خانگی‌اش بخشید.

[۱۱] چون آماده شد عزم خودکشی کرد اما پیش از انجام نیت خود آشوبی به‌پا شد و متوجه شد که سربازانی که قصد ترک لشکرگاه را داشتند دستگیر شده‌اند و به‌عنوان فراری زندانی شده‌اند. در این حال اوتو گفت: «بگذار یک شب دیگر زنده بمانیم» (این‌ها همان چندکلمه‌ای است که بر زبان آورد) و فرمان داد که با هیچ‌کس به خشونت رفتار نکنند. در خوابگاهش را گشود و تا دیرگاه شب اجازه داد هرکه می‌خواهد به دیدنش بیاید. پس از آن آب خنکی نوشید و دو خنجر برداشت و تیغهٔ هر دو را آزمود و یکی را زیر بالشت خود پنهان کرد و در اتاقش را بست و به خوابی عمیق فرو رفت. سرانجام نزدیک سپیده‌دم بیدار شد و خنجری درست زیر سینهٔ خود فرو

کرد. با اولین نالهٔ او مردم به درون خوابگاه پریدند. دمی زخم خود را پنهان و دمی دیگر آشکار می‌کرد و سرانجام از هوش رفت. مراسم تشییع او را به دستور خودش* به‌سرعت برگزار کردند. مرگ او در سی‌وهشت سالگی و در نودوپنجمین روز حکومتش* بود.

[۱۲] ظاهر و رفتار اوتو از روحی چنین بزرگ* حکایت نمی‌کرد. گفته می‌شود که قامتی کوتاه داشت با انگشتان پای تابیده وساق‌های هلالی اما در توجه به ظاهر وسواسی زنانه داشت و موی تنش را می‌سترد و با تنک‌شدن موی سر کلاه‌گیسی تنگ بر سر می‌گذاشت چنان‌که کسی متوجه طاسی‌اش نمی‌شد. افزون بر این می‌گویند که ریش خود را می‌تراشید و نان خیس‌کرده بر صورت می‌گذاشت ــ و این کار را با دمیدن نخستین پرتو آفتاب می‌کرد ــ تا دیگر مو بر رویش نروید. می‌گویند که معمولاً آیین‌های ایسیس را در میان جمع به‌جا می‌آورد و ردای نخی مخصوص این آیین* را به‌تن می‌کرد. به‌گمان من به همین دلیل بود که مرگ او ــ که با شیوهٔ زندگی‌اش ناساز بود ــ موجب آن همه شگفتی شد. بسیاری از سربازانی که حاضر بودند سخت می‌گریستند و دستان و پاهای او را با شور فراوان می‌بوسیدند و می‌گفتند که شجاع‌ترین مردان بود و امپراتوری راستین و سپس همان‌دم نزدیک تل مرده‌سوزان خود را می‌کشتند. حتی بسیاری از کسانی که غایب بودند وقتی خبر را شنیدند از شدت اندوه به جان هم افتادند و همدیگر را کشتند.* درحقیقت بیش‌تر مردم گرچه هنگام زنده بودنش سخت از او نفرت داشتند آن‌گاه که مرد در ستایش او سرود خواندند، چنان‌که همگی گفتند که او نه برای کسب قدرت بلکه برای بازگرداندن جمهوری و آزادی گالبا را کشت.

ویتلیوس

[۱] منابع مختلف روایت‌های کاملاً متفاوتی از اصل و نسب خاندان ویتلیوس به دست می‌دهند، شماری آن را تباری کهن و اشرافی می‌دانند اما دیگران آن را نوپا و ناشناس و حتی بی‌آبرو توصیف می‌کنند. اگر جایگاه این خانواده محل اختلاف نبود من این روایات مختلف را به حساب دوستی یا دشمنی آنان با امپراتور ویتلیوس می‌گذاشتم. کتابچه‌ای نوشتهٔ کوینتوس الوگیوس خطاب به کوینتوس ویتلیوس، کوایستور خدایگان آوگوستوس، برجا مانده است. براساس این کتابچه، ویتلیوس‌ها زادگان فائونوس، پادشاه بومیان و ویتلیا*، که در بسیاری نواحی همچون خدا پرستش می‌شد، بودند و بر سراسر لاتیوم فرمان می‌راندند؛ بازماندهٔ اعقاب او از کشور سابینه به روم آمدند و در سلک پاتریسین‌ها درآمدند. جادهٔ ویتلیوس، از یانیکولوم تا کرانهٔ دریا و مستعمره‌ای به همین نام (که اینان روزگاری مدعی بودند که با سپاهی متشکل از خویشاوندان‌شان از آن در برابر آیکویکولوس‌ها دفاع کرده بودند) از دیرباز یادآور این خاندان بوده است.* سپس در زمان جنگ با سامنیت‌ها وقتی پادگانی برای اشغال آپولیا فرستاده شد، تعدادی از اعضای خانوادهٔ ویتلیوس در نوکریا* ماندگار شدند. براساس همین سند، سال‌ها بعد اعقاب آنان به روم بازگشتند و بار دیگر به طبقهٔ سناتورها پیوستند.

[۲] از سوی دیگر بیش‌تر مردم معتقدند که بنیان‌گذار این خانواده یک‌تن بردهٔ آزادشده بوده است، حال آن‌که کاسیوس سِوِروس* و نیز دیگران این شخص را پینه‌دوزی وصف می‌کنند که پسرش با حراج کالاهای مصادره‌شده و وصول دیون دولت به مال هنگفتی دست یافت و با زنی معمولی، دختر آنتیوخوس نامی که نانوایی داشت، ازدواج کرد و از او صاحب پسری شد که بعدها شهسواری رومی شد. ما را به این اختلافات کار نیست. آن‌چه مسلم است این که پوبلیوس ویتلیوس اهل نوکریا بود و، خواه از تباری کهن بوده باشد و خواه از پدر و مادر و نیاکانی پست، یقیناً شهسواری رومی و مباشر املاک آوگوستوس بود. او چهار پسر عالی‌مقام از خود به‌جا گذاشت، همه با یک نام خانوادگی، که با نام کوچک‌شان* از هم متمایز می‌شدند، آئولوس، کوینتوس، پوبلیوس و لوکیوس. آئولوس در دورهٔ کنسولی‌اش که همکار دومیتیوس (پدر امپراتور نرون) بود درگذشت. ظرافت رفتارش بی‌نقص بود و به برپایی میهمانی‌های باشکوه شهره بود. کوینتوس آن‌گاه که تیبریوس برآن شد تا سنا را از سناتورهای بی‌کفایت بپیراید و آنان را از ردهٔ سناتورها بیرون کند مقام سناتوری‌اش را از دست داد. پوبلیوس که از یاران گرمانیکوس بود گنایوس پیسو، دشمن و قاتل گرمانیکوس، را به دادگاه کشاند و محکومش کرد.* پس از خدمت در مقام پرایتوری او را به‌سبب همدستی در توطئهٔ سیانوس دربند کشیدند و در خانهٔ برادرش زندانی کردند. پوبلیوس با قلم‌تراش رگ خود را برید اما اجازه داد که زخم را ببندند و مداوا کنند و این نه به سبب پشیمانی از تصمیم به خودکشی بلکه به‌سبب اصرار خانواده‌اش بود. هنوز در زندان بود که به‌علت بیماری درگذشت. لوکیوس پس از مقام کنسولی حکمران سوریه شد و در آن‌جا با مهارتی تمام اردوان، پادشاه پارت‌ها، را به گفت‌وگو با خود و حتی ادای احترام به بیرق‌های لژیون‌ها* ترغیب کرد. چندی نگذشت که دو مقام کنسولی عادی همراه با کلاودیوس امپراتور یافت و نیز به مقام سنسوری* منصوب شد. همچنین در غیبت امپراتور هنگام نبرد بریتانیا جانشین وی گشت. مردی شریف و کوشا بود اما عشقش به یک کنیز

آزادشده رسوای جهانش کرد. حتی آب دهان او را با عسل می‌آمیخت و چون مرهم بر گلو و آرواره‌اش می‌نهاد، نه پنهانی یا گه‌گاه بلکه هر روز و پیش چشم همگان. هنرش در چاپلوسی حیرت‌انگیز بود؛ نخستین کسی بود که امپراتور کالیگولا را مانند یک خدا پرستید. در بازگشت از سوریه به حضور امپراتور نمی‌آمد مگر با سری پوشیده*، چرخی می‌زد و سپس زمین را بوسه می‌داد. برای جلب محبت کلاودیوس که بازیچهٔ دست زنان و بردگان آزادشده‌اش بود از هیچ کاری فروگذار نمی‌کرد. از مسالینا می‌خواست که اجازه دهد کفش‌هایش را درآورد، و این را لطفی بزرگ به‌حساب می‌آورد، و وقتی کفش پای راستش را درمی‌آورد آن را میان ردا و توگایش می‌گذاشت و هرازگاهی آن را می‌بوسید. همچنین تمثال‌های زرین نارکیسوس و پالاس* را که در میان خدایان خانگی‌اش نهاده شده بود پرستش می‌کرد. همو بود که وقتی کلاودیوس بازی‌های قرن را ترتیب داد این تمجید مشهور را از او کرد که: «امیدوارم که بارها چنین کنی!*»

[۳] فردای روزی که زمین‌گیر شد درگذشت و دو پسر برجا نهاد (مادرشان سستیلیا، زنی سخت پارسا و از خانواده‌ای محترم بود)، که هردو در زمان حیات او به مرتبهٔ کنسولی رسیدند ــ درواقع در یک سال* چه پسر جوان‌تر به‌مدت شش‌ماه جانشین بزرگ‌تر شد. وقتی مرد، سنا به افتخارش تشییع جنازه‌ای عمومی ترتیب داد و نیز تندیس او را بر صفهٔ سخنگویان قرار داد، با این کتیبه: «به پاس وفاداری خلل‌ناپذیرش به امپراتور.»

آولوس ویتلیوس، پسر لوکیوس، که بعدها امپراتور شد، هشت روز پیش از اول اکتبر (یا به قول بعضی هفت روز پیش از سیزدهم سپتامبر) در زمان کنسولی دروسوس کایسار و نوربانوس فلاکوس* به‌دنیا آمد. پدر و مادرش از طالع‌بینی منجمان چنان به وحشت افتادند که پدرش سخت بر این نکته پای می‌فشرد که تا من زنده‌ام پسرم حکمران هیچ ولایتی نخواهد گشت، و وقتی او را به لژیون‌ها فرستادند و امپراتورش خواندند مادرش همان دم بر سرنوشت فلاکت‌بار او تأسف خورد. دوران کودکی و نوجوانی‌اش را در کاپری در میان »

نورچشمی‌های تیبریوس گذراند ــ و از آن پس لقب «نشین‌تنگ نهادند ــ* بر او و گمان می‌رفت که جاذبه‌های جسمانی او اساس و علت ترفیع پدرش بوده باشد.

[۴] طی چندسال بعد نیز که دامنش به هر ننگی آلوده گشت جایگاهی بلند در دربار یافت و یار غار کالیگولا در ارابه‌رانی و کلاودیوس در قمار بود. * اما به نرون نزدیک‌تر بود، هم به‌سبب داشتن خصایلی از این دست و هم به‌سبب خدمتی نادر که به او می‌کرد. چون وقتی بر یکی از مسابقات نرون* نظارت می‌کرد و امپراتور به‌رغم تمایلش به شرکت در مسابقهٔ چنگ‌نوازان و خواهش همگان جرئت نیافت در مسابقه شرکت کند، ویتلیوس منتظر ماند تا نرون تئاتر را ترک کند و سپس او را بازگرداند و ادعا کرد که تقاضای مردم را به گوش او می‌رساند و چنین بود که مردم خواهش خود را تکرار کردند.

[۵] به لطف این سه امپراتور ویتلیوس نه همان به بالاترین مقامات و کهانت معابد دست یافت بلکه بعدها به حکومت افریقا رسید و عهده‌دار بناهای عمومی شد. اما در انجام کارها ثابت‌قدم نبود و اعتبارش نزد مردم نیز چنین بود؛ در ولایتش در دوسال پیاپی صداقتی بی‌همتا از خود نشان داد و وقتی برادرش جانشین او شد در شمار کارگزاران او درآمد. اما در دورهٔ شهرداری‌اش می‌گویند که پیشکش‌ها و زیورهای معابد را دزدید و در چند مورد به جای زیورهای طلا و نقره* زیورهای قلع و مفرغی قرار داد.

[۶] پترونیا، دختر مردی از ردهٔ کنسول‌ها، را به زنی گرفت و از او صاحب پسری به‌نام پترونیانوس شد که یک چشمش نابینا بود. از آن‌جا که پسر مشروط بر این‌که از زیر سلطهٔ پدر خارج شود وارث مادرش شده بود، ویتلیوس به او استقلال داد و چنان‌که مردم می‌گویند چندی بعد او را به بهانهٔ دسیسه برای کشتن پدر کشت و چنین فرانمود که به دلیل احساس گناه زهری را که برای پدر تهیه کرده بود خورده است. دیری نگذشت که ویتلیوس گالریا فوندانا دختر یک پرایتور را به زنی گرفت و از او نیز صاحب فرزندانی شد، یک دختر و یک پسر، اما پسر چنان لکنت زبان داشت که به گنگ‌ها می‌مانست.

[۷] گالبا حکومت گرمانیای سفلی را به او داد که مایهٔ شگفتی همگان گشت. عده‌ای را گمان براین است که در این کار تیتوس وینیوس* یاری‌اش کرد که در آن زمان بسیار بانفوذ بود و در حق ویتلیوس حسن‌ظنی بلیغ داشت، چه هردو به گروه آبی* تعلق داشتند. اما گالبا آشکارا اعلان کرد که از هیچ‌کس نباید بیش از کسانی که فقط پروای شکم‌شان را دارند هراسید و نعمت‌های فراوان آن ولایت می‌تواند حتی شکم سیری‌ناپذیر ویتلیوس را نیز پر کند و بدین‌گونه بر همگان هویدا بود که انگیزهٔ انتصاب او تحقیر بود نه لطف. همه می‌دانند که ویتلیوس هنگام بیرون‌شدن از روم حتی آزوقهٔ سفر نداشت و چنان تنگدست بود که زن و فرزندانش، که در روم گذاشته بود، گمنام در خانهٔ محقر اجاره‌ای می‌زیستند تا خود بتواند خانه‌اش را به مدت یک‌سال اجاره دهد و برای تأمین هزینهٔ سفر ناچار شد گوشوارهٔ مروارید مادرش را گرو بگذارد. فقط با تهدید انبوه طلبکاران به شکایت بابت تهمت‌های ناروا، طلبکارانی که در انتظار بودند تا او را فرو گیرند (در میان‌شان نمایندگان مردم سینوئسا و فورمیای که مالیات پرداختی‌شان را او به جیب زده بود) توانست از چنگ‌شان بگریزد. چون ویتلیوس از بردهٔ آزادشده‌ای که با برافروختگی خواهان طلبش شد به بهانهٔ این‌که او را کتک زده است شکایت کرده بود و تا پنجاه سسترس از او نستاند شکایت خود را پس نگرفت.

هنگام ورودش به آن ولایت، سپاهیان که دل خوشی از امپراتور نداشتند و آماده و مشتاق تغییر حکمران بودند با بالابردن دستان خود به سوی آسمان، چنان‌که گویی هدیه‌ای از خدایان رسیده باشد، او را پذیرا شدند چه او پسر مردی بود که در اوان جوانی سه‌بار کنسول شده بود و خویی آسان‌گیر و دستی گشاده داشت. ویتلیوس با رفتار خود در این سفر هر سربازی را که می‌دید می‌بوسید و به‌ویژه با استربانان و مسافران در چاپارخانه‌ها و میهمان‌خانه‌ها مهربان بود و این حسن‌ظن را تقویت کرده بود. حتی صبح که می‌شد از آنان می‌پرسید که آیا چاشت خورده‌اند و بعد با باد گلوی خود به آن‌ها نشان می‌داد که خود چاشتش را خورده است.

[۸] افزون بر این، وقتی به لشکرگاه رسید از برآورده‌ساختن تقاضای هیچ‌کس دریغ نکرد و کسانی را که بی‌آبرو شده بودند از تحقیر، کسانی را که حکم‌شان در دادگاه صادر نشده بود از رخت عزا* و کسانی را که محکوم شده بودند از عقوبت رهانید. و چنین بود که هنوز ماهی از آمدنش نگذشته بود که بی‌اعتنا به روز* و وقت (چون شب فرا رسیده بود) چند سرباز او را که لباس خانه برتن داشت از اتاق خوابش بیرون آوردند و امپراتورش خواندند و در خیابان‌های شلوغ گرداندند و شمشیر خدایگان قیصر یولیوس را که از معبد مارس برداشته بودند در آن جوش و خروش به دستش دادند. وقتی به خانه‌اش بازگشت اتاق غذاخوری‌اش به‌سبب آتشی که در دودکش افتاده بود در شعله‌ها می‌سوخت. به آنان که از این آتش‌سوزی سخت نگران و پریشان بودند و آن را بدشگون می‌دانستند چنین گفت: «دل قوی دارید! چراغی برای ما برافروخته‌اند!» و از این بیش با سربازان سخن نگفت. و پس از جلب حمایت سپاه گرمانیای علیا که پیش‌تر از گالبا گسسته و به سنا پیوسته بودند مشتاقانه لقب «گرمانیکوس» را که همهٔ سپاهیان به او دادند پذیرفت و استفاده از لقب «آوگوستوس» را به بعد موکول کرد اما لقب «قیصر» را قاطعانه رد کرد.

[۹] همین‌که خبر کشته‌شدن گالبا رسید کارها را در گرمانیا سامان داد و سپاهش را به دو گروه تقسیم کرد و برآن شد تا یکی را به مصاف اوتو گسیل دارد و دیگری را خودش راهبری کند. نشانه‌ای خجسته بر سپاهی که پیشاپیش فرستاده بود ظاهر گشت و آن وقتی بود که عقابی از سمت راست ایشان به طرف‌شان پرواز کرد و به دور بیرق‌ها چرخ زد و سپس همچنان‌که پیش می‌رفتند درست در جلو ایشان به پرواز ادامه داد. اما وقتی خود ویتلیوس روانه گشت پای چند تندیس اسب‌سوار (که در چندجا به افتخار او برپا شده بود) ناگهان ترک خورد و همزمان فرو ریخت و تاج غاری که با دقت فراوان بر سر گذاشته بود در آب روان افتاد. بعدها در وینا* هنگامی که در دادگاه بر مسند قضا نشسته بود خروسی نخست بر شانه‌اش و سپس بر سرش نشست.* شیوهٔ مردنش با این نشانه‌ها کاملاً مطابقت داشت، چه خود

نمی‌توانست امپراتوری‌ای را که سرکردگان سپاهش* برای او فراهم آورده بودند نگاه دارد.*

[۱۰] هنوز در گل بود که خبر پیروزی در بتریاکوم و مرگ اوتو* را شنید و بی‌درنگ طی منشوری فرمان داد که همهٔ بخش‌های هنگ‌های پاسداران امپراتور را به‌سبب سرمشق هولناکی که از خود برجا گذاشته بودند* منحل کنند و سلاح‌شان را به تریبون‌های‌شان تحویل دهند. افزون بر این فرمان داد که صد و بیست‌تن را که عریضه‌شان به اوتو را او کشف کرده بود که در آن خواستار پاداش بابت انجام مأموریت کشتن گالبا شده بودند دربند کشند و بکشند. این کاری شریف و ارجمند بود که امپراتوری بی‌همال را نوید می‌داد اگر در دیگر امور نیز به فراخور فر و شکوه شاهی رفتار می‌کرد، نه به شیوه‌ای که مطابق خلق‌وخو و رفتار پیشینش بود. چه یک‌بار به هنگام لشکرکشی، گویی به آیین پیروزان، به شهرهای سرراه درآمد و در باشکوه‌ترین کشتی‌ها بر رودخانه سفر کرد، کشتی‌هایی که به انواع حلقه‌های گل آراسته و به وسایلی برای برگزاری مجلل‌ترین ضیافت‌ها مجهز بود. در خانه‌اش و نیز بر سپاهیانش هیچ انضباطی حاکم نبود و غارت و خشونت افسارگسیختهٔ آنان مایهٔ خنده‌اش بود ــ چه این سپاهیان که به میهمانی‌های رسمی که همه‌جا به افتخارشان برپا می‌شد خرسند نبودند هر برده‌ای را که می‌خواستند آزاد می‌کردند و هرکه را سر راه‌شان می‌ایستاد کتک می‌زدند و اغلب آن‌ها را زخم شمشیر می‌زدند و گاه نیز از دم تیغ می‌گذرانیدند. و وقتی به دشت‌هایی رسید که در آن‌جا جنگ‌ها درگرفته بود وعده‌ای از همراهانش از بوی گند جنازه‌ها بیزاری نمودند، چنان بی‌پروا بود که با این گفتهٔ نفرت‌انگیز خویش آنان را دلگرم کرد: «بوی دشمن مرده خوش است و حتی در جنگ داخلی خوش‌تر.» با این همه برای کاستن از تأثیر بوی گند یک ساغر بزرگ شراب سرکشید و باقی آن را دست به دست گرداند. وقتی به کتیبهٔ گور اوتو نگاه کرد نیز با همین عجب و نخوت چنین گفت: «این آرامگاهی است در خور او.»* همچنین خنجری را که اوتو با آن خودکشی کرده بود به مستعمرهٔ آگریپینا*

فرستاد تا به معبد مارس تقدیم کنند. حتی در بلندی‌های آپنینس* جشنی برپا داشت که تا صبح پایید.

[۱۱] سرانجام در میان سروصدای شیپورها در ردای یک سپهسالار و با شمشیری به کمر به روم درآمد. بیرق‌ها و نشانه‌ها احاطه‌اش کرده بود و ملتزمان رکابش ردای نظامی به‌تن داشتند و سربازانش شمشیر از نیام بیرون کشیده بودند.* هر روز بیش از پیش قوانین خدایان و آدمیان را نادیده می‌گرفت و در سالگرد واقعهٔ آلیا* مقام کاهن اعظم را پذیرفت و فرمان داد که صاحب‌منصبان برای دوره‌ای ده‌ساله* انتخاب شوند و خود را کنسول مادام‌العمر* نامید. و برای این‌که کسی تردید نکند که چه کسی را سرمشق ادارهٔ امپراتوری قرار داده است بر سر آرامگاه نرون در وسط میدان مارس قربانی کرد و همهٔ کاهنان حکومتی را فراخواند و در جشنی آیینی از چنگ‌نوازی که آوای چنگ او را خوش می‌داشت خواست تا چیزی از دفتر استاد* بنوازد. وقتی مرد نواختن ترانه‌ای چند از نرون را آغاز کرد وی خود نخست کسی بود که آفرین گفت و از شادمانی از جای خویش جست.

[۱۲] پس از چنین آغازی در بخش عمدهٔ دورهٔ حکومت خویش امور کشور را به توصیه و راهنمایی پست‌ترین بازیگران و ارابه‌رانان و به‌خصوص بردهٔ آزادشده‌اش آسیاتیکوس سامان داد. آسیاتیکوس جوان و ویتلیوس با یکدیگر لواط می‌کردند اما آسیاتیکوس از این کار خسته شد و گریخت. ویتلیوس بعدها دوباره او را یافت که فروشندهٔ شراب‌های ارزان در پوتئولی* شده بود و دربندش کشید اما به‌زودی رهایش ساخت و همان صحبت و مباشرت قدیم با او از سر گرفت. سپس بار دیگر از گستاخی و دله‌دزدی‌های او به خشم آمد و او را به یک تعلیم‌دهندهٔ دوره‌گرد گلادیاتورها فروخت اما وقتی آسیاتیکوس بنا بود در پایان یک نمایش گلادیاتوری روی صحنه بیاید دوباره او را به چنگ آورد و چون خود حکمران شد به او آزادی اعطا کرد. در نخستین روز امپراتوری‌اش به وقت شام چند انگشتری طلا* به آسیاتیکوس داد، گرچه صبح همان روز که همهٔ اطرافیان او برای آسیاتیکوس چنین مقامی

را درخواست کردند وی نفرت شدید خود را از این که طبقهٔ اسواران را به چنین ننگی بیالاید ابراز نمود.

[۱۳] اما بیش از هرچیز به تجمل‌دوستی و بی‌رحمی خو کرده بود و هر روز دست‌کم سه و گاه چهار میهمانی برپا می‌کرد ــ صبحانه و ناهار و شام و بزم شراب‌خواری ــ و با قی‌کردن* مدام به‌آسانی می‌توانست دوباره دست به غذا ببرد. افزون بر این هر روز برای هر وعده غذا نزد یکی خود را میهمان می‌کرد. برای تدارک هریک از این میهمانی‌ها هیچ‌کس کم‌تر از چهارصدهزار سسترس خرج نمی‌کرد.* مشهورترین میهمانی‌اش همانی بود که برادرش به شکرانهٔ ورود او در مقام امپراتور به روم داده بود که می‌گویند در آن با دو هزار ماهی عالی و هفت هزار پرنده از میهمانان پذیرایی شد. اما خود او در یک میهمانی که برای نخستین‌بار دیسی را به نمایش گذاشت که به‌دلیل اندازهٔ بسیار بزرگش آن را سپر مینروا می‌نامید روی دست همه بلند شد. در این دیس جگرماهی قزل‌آلا و مغز قرقاول و طاووس و زبان فلامینگو و اندرونهٔ ماهی دهان‌گرد را که ناخدایان کشتی‌ها و کشتی‌های جنگی از دریای کارپات تا تنگه‌های اسپانیا* جسته بودند به‌هم آمیخته بود. نه‌فقط اشتهای سیری‌ناپذیر داشت بلکه بی‌گاه و بی‌اعتنا به آداب* هرگاه قربانی می‌کرد دست در آتش محراب می‌زد و کلوچه و گوشت قربانی را همان‌جا می‌خورد یا به هنگام سفر لقمه‌ای چرب و داغ یا نیم‌خورده یا بازماندهٔ غذای دوشینهٔ میهمان‌سراهای میان راه را می‌خورد.

[۱۴] از محکوم‌کردن هر کسی و به هر دلیلی به مجازات مرگ لذت می‌برد. مردانی از ردهٔ کنسول‌ها، دوستانش را که از کودکی می‌شناخت و به دربار می‌خواندشان و همه‌چیز جز سهمی در قدرت امپراتوری را به پای‌شان می‌ریخت به انواع حیل می‌کشت و حتی یک بار به دست خود به مردی که از تب دچار تشنگی شده و آب طلب کرده بود آب خنک زهرآلود خوراند. و اما از نزول‌خوران و پیمانکاران و گردآورندگان مالیات که در روم بازپرداخت پول یا در سفر از او مالیات مطالبه کرده بودند کم‌تر کسی را زنده گذاشت. یکی از

اینان را که برای عرض احترام به نزدش آمده بود فرمان بـه کشـتنش داد امـا بلافاصله دستور داد بازش گردانند. همگان ایـن بـخشش او را سـتودند امـا دستور داد مرد را در حضور او بکشند زیرا می‌خواست از تماشای آن لذت ببرد. وقتی دیگر دو پسر مردی را همراه خود وی به دست جلاد سپرد چون پسران شفاعت پدر را کرده بودند. و مردی از ردهٔ اسواران که درست همان‌دم که به قتلگاه می‌بردندش بانگ زد: «تو وارث منی!»، ویتلیوس او را واداشت تا سند آن را حاضر کند و وقتی دریافت که بندهٔ آزادشده‌ای را نیز وارث خود کرده است دستور داد که مرد و آن بندهٔ آزادشـده هـردو را بکشـند.* حـتی شماری از مردم عادی را نیز فقط به این دلیل که به صدای بلند به گروه آبی ناسزا گفته بودند به تیغ سپرد چون گمان می‌کرد که آن‌ها با این کار نفرت خود را از او نشـان دادنـد و بـه تـغییر امـپراتـور امـیدوار بـودند. امـا بـا هـیچ‌کس سخت‌گیرتر از دلقکان و منجمان نـبود و هـرگاه شکـایتی از یکـی از ایشـان می‌شد بی‌آن‌که فرصت دفاع به او بدهد به دست جلادش می‌سپرد. و علتش این بود که وقتی منشوری صادر کرد و فرمان داد که منجمان تا اول اکتبر ایتالیا را ترک کنند، آنان برفور نوشته‌ای نصب کردند به این مـضمون: «و مـنجمان چنین اعلام می‌دارند: امیدواریم از برای خیر مملکت در آن تاریخ ویتلیوس گرمانیکوس از صفحهٔ روزگار محو شده باشد!» نیز گمان می‌رود که در مرگ مادر خویش دست داشته و فرمان داده بود که به مادرش در هنگام بیماری غذا ندهند چون زنی از قبیلهٔ چاتی*، که او به سخنانش چنان گوش می‌داد که گویی هاتف خدایان است، پیش‌گویی کرده بود که حکومت او به شرط مرگ مادرش تضمین و پایدار خواهد شد. دیگران روایت می‌کنند که خود مادرش، جان به لب آمده از اوضاع روزگار و بیمناک از آینده، از پسرش زهر خواست و او نیز با کمال میل آن را به وی داد.*

[۱۵] در هشتمین ماه حکومتش ارتش‌های موئسیا و پـانونیا بـه او پشت کردند، چنان‌که ارتش‌های یهودیه و سوریه در آن سـوی دریـاها. ایـن‌ها در حضور وی و آن‌ها از دوردست به وسپاسیانوس سوگند وفاداری یاد کردند.

پس از آن ویتلیوس برای جلب همدلی و حمایت دیگر ارتش‌ها از هیچ بذل و بخششی چه آشکارا و چه در نهان فروگذار نکرد. نیز سپاهی در روم گرد آورد و به داوطلبان وعده داد که همین‌که پیروز شوند نه‌فقط آن‌ها را از خدمت مرخص کند بلکه حتی پاداشی به آن‌ها بدهد که معمولاً به سربازان کهنه‌کاری که عمرشان در جنگ طی شده است می‌دهند. سپس تحت فشار دشمن از خشکی و دریا در محلی برادرش را به همراه کشتی‌ها و سپاه سربازان تازه‌کار و گلادیاتورها و در محلی دیگر سپاه و فرماندهانی را که در بتریاکوم جنگیده بودند برای مصاف با دشمن قرار داد. پس از آن‌که در همهٔ جبهه‌ها شکست خورد یا با خیانت مواجه شد، با فلاویوس سابینوس، برادر وسپاسیانوس، عهد بست که در ازای حفظ جانش یک میلیون سسترس به او بدهد. و همان دم بر پله‌های پالاتینوس در جمع سربازانش اعلان کرد که از مقام امپراتوری که آن را با اکراه پذیرفته بود کناره گیرد. اما آن‌گاه که همگان اعتراض کردند این کار را به بعد موکول کرد و شبی گذشت. فردای آن روز با دمیدن آفتاب با لباس عزا بر صفهٔ سخنگویان رفت و با چشمانی اشک‌بار همان اعلان را خواند، این‌بار از روی نوشته. باز سربازان و مردم دوباره صدایش کردند و به اصرار از او خواستند که دست از کوشش برندارد و وعده دادند که با جان و دل از او حمایت کنند. از این کار دلگرم شد و در حمله‌ای ناگهانی سابینوس و دیگر حامیان فلاویوس را که در این زمان دیگر خیال‌شان آسوده گشته بود تا کاپیتولینوس و به درون محراب یوپیتر مِهین و بهین عقب راند و آن را آتش زد و همه را نابود کرد.* و خود او در بزمی که* به‌پا داشته بود از خانهٔ تیبریوس بر نبرد و آتش نظاره می‌کرد. چندی بعد پشیمان از آن‌چه رخ داده با انداختن تقصیر به گردن دیگران مردم را جمع کرد و سوگند یاد کرد و دیگران را نیز به یادکردن سوگند واداشت که برای‌شان چیزی گرامی‌تر از نظم عمومی نباشد. سپس خنجری که به کمر بسته بود* از نیام بیرون کشید و نخست آن را به طرف یک کنسول پیش آورد و بعد که او از گرفتنش امتناع کرد به طرف دیگر صاحب‌منصبان و سپس به نوبت به طرف یکایک سناتورها پیش آورد. وقتی

همه از قبول آن امتناع کردند دور شد چنان‌که گویی می‌خواهد آن را به معبد کنکورد* تقدیم کند. اما وقتی بانگ برآورد که خود کنکورد است بازگشت و اعلام کرد که نه‌فقط سلاح را نگه می‌دارد بلکه حتی لقب کنکورد بر خود می‌نهد.

[۱۶] همچنین سنا را مجاب کرد قاصدانی به همراه دوشیزگان وستا برای درخواست صلح یا مهلتی برای گفتگو گسیل دارد. روز بعد همچنان که منتظر پاسخ بود دیده‌بانی خبر آورد که دشمن در حال نزدیک‌شدن است. و از این‌رو بی‌درنگ خود را در کجاوه‌ای سرپوشیده نهان کرد و فقط با دو ملازم، یک نانوا و یک آشپز، پنهانی به‌سمت آونتینه و خانهٔ پدرش روانه شد تا شاید از آن‌جا به کامپانیا بگریزد. اما اندکی بعد که شایعه‌ای بی‌اساس و مبهم پخش شد مبنی بر این‌که صلح برقرار شده خواست تا او را به پالاتینوس بازگردانند. وقتی دریافت که همه آن‌جا را ترک کرده‌اند و کسانی که با او بودند پنهانی می‌گریزند همیانی پر از سکه‌های طلا برداشت و به اتاق نگهبانان پناه برد و سگی را نزدیک در بست و در را با تخت و رختخواب سد کرد.

[۱۷] در این هنگام طلایهٔ سپاه دشمن وارد کاخ شده بود و چون کسی را نیافتند به روش مرسوم همه‌جا را گشتند. اینان او را از نهانگاهش بیرون آوردند اما وقتی از او پرسیدند که کیست ــ چون او را نشناختند ــ و آیا از محل اختفای ویتلیوس خبر دارد، برآن شد تا آنان را بفریبد. اما بعد که او را شناختند پیوسته از آنان می‌خواست که چندی از او مراقبت کنند، ولو در زندان، و وانمود کرد که خبرهایی دارد که به امنیت وسپاسیانوس مربوط می‌شود، تا آن‌که دستانش را از پشت بستند و رسنی به گردنش انداختند و با لباس پاره او را نیمه‌عریان تا فوروم کشان‌کشان بردند و در میان ناسزا و کتک تمام جادهٔ مقدس را طی کردند درحالی‌که مانند جانیان مویش را از پشت سر می‌کشیدند و حتی با نوک شمشیر چانه‌اش را بالا نگه داشته بودند، به گونه‌ای که چهره‌اش را ببینند و نتواند سر به زیر اندازد. عده‌ای پشکل و پلشتی بر سرش ریختند و او را آتش‌افروز و شکمباره خواندند. عده‌ای از مردم عادی

حتی نقص‌های جسمانی‌اش را به رخ کشیدند، چه بی‌اندازه دراز بود و رویش معمولاً از شراب‌خواری بسیار سرخ و شکمش برآمده بود. ران پایش از تصادف با ارابه هنگامی که کالیگولا را در مسابقهٔ ارابه‌رانی همراهی می‌کرد لنگ شده بود. سرانجام بر پله‌های گمونیوس* با زخم‌های کوچک تکه‌تکه‌اش کردند و وقتی مرد با چنگک او را از آن‌جا به تیبر انداختند.

[۱۸] در پنجاه‌وهفت سالگی به همراه برادر و پسرش کشته شد و پیش‌گویی‌های کسانی که تعبیرشان از شگون‌هایی که در وینا دیده شد (که پیش‌تر به آن اشاره کردیم*) معنایی جز این نداشت که به دست مردی از اهالی گل خواهد افتاد راست آمد. چه کار او را آنتونیوس پریموس، یکی از سرکردگان دشمن، ساخت که در تولوسا* به دنیا آمده بود و در جوانی لقب «بکو» داشت که معنایش منقار خروس است.*

خدایگان وسپاسیانوس

[۱] با شورش سه امپراتور و مرگ فجیع‌شان امپراتوری تا مدتی دراز پریشان و حتی در آستانهٔ سقوط بود تا این‌که سرانجام به دست خاندان فلاویوس افتاد و پایداری یافت، خاندانی ناشناخته که به تمثال‌های نیاکان‌شان* مباهات نمی‌کردند اما به هیچ‌روی مایهٔ سرافکندگی کشور روم نبودند، گرچه همگان می‌پذیرند که دومیتیانوس به‌سبب شهوت‌رانی و ستمگری‌اش به‌حق مجازات شد.

تیتوس فلاویوس پترو اهل رئاته*، در دورهٔ جنگ داخلی یک کنتوریون یا سرباز داوطلب کهنه‌کار در جبههٔ پومپیوس بود. پس از فرار از میدان جنگ در فارسالوس* و بازگشت به وطن، طلب عفو کرد و بخشوده شد و محترمانه از سپاه مرخص شد و مأمور وصول پول در حراج‌های عمومی شد. پسر این مرد که نام خانوادگی‌اش سابینوس بود، هیچ تجربهٔ سپاهی نداشت (گو این‌که هستند کسانی که معتقدند وی یک کنتوریون ارشد بود و دیگرانی که معتقدند او وقتی به دلیل بیماری از خدمت مرخص شد فرمانده هنگ بود) و مالیات یک‌چهلم* دولتی را در آسیا گردآوری می‌کرد. و در چند شهر آن ولایت مجسمه‌هایی از او برپا شده بود که این کتیبه بر آن‌ها نوشته بود: «به افتخار یک مأمور مالیات شریف.» بعدها در قبیلهٔ هلوِتی* نزول‌خواری می‌کرد و

همان‌جا نیز مرد و زنی به‌نام وسپاسیا پولا و دو پسر برجا گذاشت که پسر بزرگ‌تر، سابینوس، بعدها به مقام پرایتور شهر رسید اما پسر جوان‌تر، وسپاسیانوس، امپراتور گشت. پولا از خانواده‌ای محترم اهل نورسیا* بود. پدرش وسپاسیوس پولیو سه‌بار منصب تریبون نظامی یافته بود و فرمانده لشکرگاه بود، و برادرش سناتوری از ردهٔ پرایتورها بود. بر بالای تپه‌ای نزدیک میل ششم در جادهٔ نورسیا به اسپولتیوم، که نامش وسپاسیای است، بناهای یادبود بسیار از خاندان وسپاسیوس هست که گواه روشن عظمت و کهنسالی این خاندان است. انکار نمی‌کنم که کسانی هستند که این داستان را بر سر زبان‌ها انداخته‌اند که پدر پترو اهل آن سوی رودخانهٔ پو و پیمانکار کارگران مزارع بود (که کارشان این است که هرسال برای ادارهٔ کشتزارها از اومبریا به سابینه کوچ کنند) اما پس از ازدواج در شهر رئاته اقامت گزید. اما من خود به‌رغم جست‌وجوی فراوان کوچک‌ترین گواهی برای این گفته نیافته‌ام.

[۲] وسپاسیانوس در دهکده‌ای کوچک به‌نام فالاکرینا در سابینه درست آن سوی رئاته در پانزدهمین شب پیش از اول دسامبر در دورهٔ کنسولی* کوینتوس سولپیکیوس کامرینوس و گایوس پوپائیوس سابینوس، پنج سال پیش از مرگ آوگوستوس، به‌دنیا آمد. تحت مراقبت ترتولا، مادربزرگ پدری‌اش، در ملک او در کوسا بزرگ شد. از این‌رو، حتی آن‌گاه که امپراتور شد غالباً از خانهٔ دوران کودکی‌اش دیدن می‌کرد، خانه‌ای که درست به همان وضع نگهداری می‌شد تا همه‌چیز را همان‌گونه که در آن روزگار بود ببیند، و چنان یاد مادربزرگش را گرامی می‌داشت که در روزهای مقدس و روزهای جشن اصرار داشت که از فنجان نقره‌ای کوچک او استفاده کند.

پس از به‌تن‌کردن توگای مردان، برای مدتی طولانی از طلب ردای تریج‌پهن سناتوری* امتناع می‌کرد، هرچند برادرش آن را به‌دست آورده بود، و سرانجام مادرش او را به درخواست این ردا ترغیب کرد. مادرش سرانجام نه با التماس یا متوسل شدن به احترامی که پسرش در حق او داشت بلکه با آزاردادن او را وادار به این کار کرد، چه همیشه به او سرکوفت می‌زد که خادم

برادرش شده است. وسپاسیانوس در تراکیا مقام تریبون لشکری داشت و آن‌گاه که به مقام کوایستوری رسید حکومت کرت و کورنه را به او سپردند. چندی بعد نامزد شهربانی و سپس پرایتوری شد. منصب اول را فقط بار دومی که نامزد شد به‌دست آورد (چه بار اول شکست خورده بود) و حتی این بار نیز نفر ششم* شد. گرچه منصب پرایتوری را همان بار اول و با بیش‌ترین رأی به‌دست آورد. در دورهٔ پرایتوری برای این‌که هیچ فرصتی را برای برخورداری از لطف گایوس در زمانی که گایوس مورد نفرت سنا بود از دست ندهد، بازی‌های دیگری برای بزرگداشت پیروزی امپراتور در گرمانیا پیشنهاد کرد و به سناتورها توصیه کرد که دسیسه‌گران* را کیفری سخت‌تر دهند و جنازهٔ آنان را به خاک نسپارند. در حضور آن طبقهٔ صاحب‌جاه از امپراتور به‌سبب این‌که او را به میهمانی شام مفتخر کرده است سپاسگزاری کرد.

[۳] در همین ایام فلاویا دومیتیلا را که زمانی معشوقهٔ استاتیلیوس کاپلا، شهوار رومی اهل سابراتا در افریقا، بود به زنی گرفت. فلاویا فقط مرتبهٔ شارمندی لاتینی* داشت، گرچه بعدها در دادگاهی برای پاسخگویی به ادعای پدرش، فلاویوس لیبرالیس، اعلام کرد که از تباری آزاده و شارمند روم است. فلاویوس که اهل فِرِنتوم بود چیزی بیش از پیشکار یک کوایستور نبود. وسپاسیانوس از فلاویا صاحب سه فرزند به نام‌های تیتوس، دومیتیانوس و دومیتیلا شد. زن و دخترش پیش از آن‌که او امپراتور شود مردند. پس از مرگ همسرش از کاینیس، کنیز آزادشده و ندیمهٔ آنتونیا* که زمانی معشوقه‌اش بود، خواست تا بار دیگر با او زندگی کند و حتی آن‌گاه که امپراتور شد با او همچون زن قانونی‌اش رفتار می‌کرد.

[۴] در دورهٔ حکومت کلاودیوس با اعمال نفوذ نارکیسوس او را به فرماندهی لژیون گرمانیا فرستادند. از آن‌جا به بریتانیا* انتقال یافت و در آن‌جا سی جنگ با دشمن کرد. دو قبیلهٔ قدرتمند، بیش از بیست شهر و جزیرهٔ وکتیس* را که نزدیک بریتانیاست زیر سلطهٔ روم درآورد و مدتی در خدمت کنسول سابق آولوس پلاوتیوس و مدتی نیز در خدمت خود کلاودیوس بود.

در نتیجهٔ پیروزی‌ها نشان‌های پیروزی به او اعطا شد و اندکی بعد دو مقام کاهنی و نیز مقام کنسولی یافت که در دو ماه آخر سال عهده‌دار آن بود.* در این فاصله تا دورهٔ پروکنسولی از کار کناره گرفت و در فراغ خاطر روزگار گذراند، چه از نفوذ آگریپینا بر پسرش و نفرتش از دوستان نارکیسوس، حتی پس از مرگ نارکیسوس، اندیشناک بود.

پس از آن حکومت افریقا را به او سپردند که با درستکاری و سرفرازی بر آن فرمان راند، گرچه در بلوایی که در هادرومتوم* به‌پا خاست شلغم به طرفش پرتاب کردند. یقین داریم که در بازگشت از این ولایت مالی نیندوخت، چه چندان تهیدست بود که املاکش را نزد برادرش به گرو گذاشت و ناچار شد برای حفظ موقعیت* خود به خفت خرید و فروش استر تن دهد. به همین دلیل بود که او را معمولاً «استرفروش» می‌نامیدند. می‌گویند که متهم شده بود به این که دویست هزار سسترس از مرد جوانی گرفته است تا، برخلاف میل پدرش، ردای تریج پهن سناتوری برای او دست‌وپا کند و از این بابت سخت نکوهش شد.

در رکاب نرون* به سراسر یونان سفر کرد، و وقتی امپراتور آواز می‌خواند او معمولاً تئاتر را ترک می‌کرد یا اگر می‌ماند به خواب می‌رفت. از این رو چون سخت مورد بی‌مهری قرار گرفت و نه همان از حلقهٔ نزدیکان امپراتور بلکه حتی از بار عام او نیز رانده شد، به شهری کوچک و دورافتاده رخت کشید و در آن‌جا از بیم جان خود پنهان شد تا آن‌که حکمرانی ولایت و فرماندهی یک ارتش را به او سپردند.

براساس باوری دیرینه و ریشه‌دار که در سراسر مشرق زمین رایج است تقدیر چنین بود که مردانی از یهودیه سرنوشت جهان را به‌دست گیرند. این پیش‌گویی را، که حوادث بعدی نشان داد به امپراتور روم مربوط می‌شود، یهودیان به خود مربوط دانستند و فرمانده لژیون را کشتند و، گذشته از آن، حکمران سوریه را که در حال گسیل نیروهای کمکی بود شکست دادند و یک عقاب او را از چنگش به‌در آوردند. و چون غلبه بر این شورش نیازمند سپاهی

گران و فرماندهی توانا بود ــ البته کسی که بتوان این کار خطیر را بی‌هیچ خطری به او سپرد ــ وسپاسیانوس را برگزیدند چه وی هم قدرت خویش را به اثبات رسانده بود و هم چون خود و خانواده‌اش گمنام بودند خطری از جانب او احساس نمی‌شد.* از این رو دو لژیون، هشت لشکر اسواران و ده هنگ به سپاه او افزودند. پسر بزرگ خویش را نیز در میان فرماندهان لژیون‌ها قرار داد و همین‌که به ولایتش وارد شد علاقهٔ ولایات مجاور را نیز به خود جلب کرد و بی‌درنگ نظم را در لشکرگاه دوباره برقرار کرد و در یکی دو جنگ با چنان عزم و اراده‌ای جنگید که در حمله به یک دژ زانویش را سنگی مجروح کرد و چند تیر به سپرش خورد.

[۵] پس از مرگ نرون و گالبا، هنگامی که اوتو و ویتلیوس برای دست‌یافتن به مقام امپراتوری مبارزه می‌کردند، وسپاسیانوس نیز سودای امپراتوری در سر می‌پخت که به‌دلیل نشانه‌های زیر* در اندیشهٔ آن افتاد. در ملک فلاویوس در حومهٔ شهر بلوطی کهنسال بود که وقف معبد مارس شده بود. در هر سه‌بار که وسپاسیا فرزند آورد در دم شاخه‌ای تازه از این درخت رویید که از نشانه‌های آشکار سرنوشت نوزاد حکایت می‌کرد. نخستین شاخه نرم بود و زود پژمرد، درست همان‌گونه که دختری که زاده شد عمرش به سال نرسید. دومین شاخه بسیار تناور و پربرگ بود که از بختی بلند خبر می‌داد، اما شاخهٔ سوم خود به‌سان یک درخت بود. می‌گویند که به همین سبب بود که پدر این نوزاد، سابینوس، که کاهنان نیز او را تأیید کردند، به مادرش خبر داد که صاحب نوه‌ای شده است که قیصر خواهد شد. دنبالهٔ این داستان چنین است که مادرش فقط خندید و اظهار شگفتی نمود که خود در این سن از سلامت عقل بهره‌مند است اما پسرش عقل از کف داده است. بعدها که وسپاسیانوس به مقام شهربانی رسید، کالیگولا به‌سبب غفلت او از پاکیزه نگهداشتن خیابان‌ها بر او خشم گرفت و فرمود تا سربازان سراپای او را گل بگیرند و دامن توگای تریج ارغوانی‌اش را از گل بیاکنند. عده‌ای این را چنان تعبیر کردند که روزگاری کشور لگدکوب خواهد شد و در جنگی داخلی رو به ویرانی

خواهد نهاد اما سرانجام در کنف حمایت او قرار خواهد گرفت و به‌قول معروف به چنگ او خواهد افتاد. یک‌بار هنگام ناهارخوردن سگی ولگرد از خیابان دست آدمی* را آورد و آن را زیر میز انداخت. وقتی دیگر هنگام شام‌خوردنش گاو نری به هنگام شخم‌زدن یوغ از گردن خود انداخت و وارد اتاق غذاخوری شد. ملازمانش به هراس افتادند اما گاو چنان‌که گویی ناگهان از پا افتاده است درست پیش پای وسپاسیانوس افتاد و چون او خود را پس کشید گردن خود را خم کرد. گذشته از آن، درخت سروی در ملک پدربزرگش ناگهان از بیخ کنده شد و افتاد، گرچه طوفانی در کار نبود، اما روز بعد دوباره سرپا ایستاد، سبزتر و برومندتر از همیشه. آنگاه که در یونان بود شبی خواب دید که بخت نیک هنگامی که دندان نرون کنده شود به او روی خواهد آورد. فردای آن روز از قضا طبیبی به تالار درآمد و دندانی را که تازه کنده بود به او نشان داد. وقتی با هاتف خدای کارمل در یهودیه به رای‌زدن پرداخت، قرعهٔ فال چنان دلگرم‌کننده بود که به وی نوید می‌داد که هر اندیشه که در سر بپروراند، هراندازه جاه‌طلبانه هم که باشد، تحقق خواهد پذیرفت. و یکی از اسیران والاتبار که او را نام یوسفوس بود آنگاه که به غل و زنجیرش کشیدند با خاطری جمع می‌گفت زود باشد آن مرد که او را به بند می‌کشد امپراتور گردد. از روم نیز خبر شگون‌هایی به گوش می‌رسید: و آن این که نرون در واپسین روزهای عمر خود در خواب فرمان یافت که گردونهٔ مقدس یوپیتر مِهین و بهین را از آن مکان مقدس به خانهٔ وسپاسیانوس و سپس به سیرک ببرد. و چندی بعد که گالبا برای شرکت در انتخابات دومین دورهٔ کنسولی راهی شده بود مجسمهٔ خدایگان یولیوس خود به خود به سمت مشرق گشت. افزون بر این، در میدان جنگ بتریاکوم*، پیش از آغاز نبرد، دو عقاب پیش چشم همگان با هم جنگیدند و آنگاه که یکی از آن‌ها شکست خورد عقاب سومی از سمتی که خورشید طلوع می‌کند پدیدار گشت و عقاب پیروز را با خود برد.*

[۶] با این همه ــ به رغم اشتیاق فراوان و حتی پافشاری یارانش ــ در هیچ

کاری نکوشید تا این‌که از قضا پشتگرمی کسانی ناشناخته که در دوردست‌ها می‌زیستند او را به اقدام برانگیخت. از سه لژیونی که سپاه موئسیا را تشکیل می‌داد دو هزار سرباز به یاری اوتو گسیل شدند. وقتی که اینان هنوز در راه بودند خبر رسید که اوتو شکست خورده و خودکشی کرده است. با این وصف آنان چون به شایعات اعتنایی نداشتند تا آکویلیا* راه بریدند. در آن‌جا از فرصتی که پریشانی اوضاع به دست‌شان داد برای هرگونه غارت و چپاول بهره بردند. سپس هراسان از بازگشت و حساب پس‌دادن بابت کارهای‌شان و عقوبتی که در انتظارشان بود برآن شدند تا یکی را از میان خود به امپراتوری برگزینند. به‌هرحال اینان به هیچ‌روی نه خود را از سپاه اسپانیا که گالبا را به قدرت رسانده بود کم‌تر می‌دیدند نه از پاسداران امپراتور که اوتو را بر تخت امپراتوری نشانده بودند و نه از سپاه گرمانیا که همین کار را با ویتلیوس کرده بودند. نام همهٔ کنسول‌هایی را که در آن هنگام صاحب منصبی بودند پیش نهادند و چون هرکس دلیلی آورد و بر سر هیچ کدام توافقی حاصل نشد، شماری از سربازان لژیون سوم (که درست پیش از مرگ نرون از سوریه به موئسیا گسیل شده بود) به گرمی به ستایش وسپاسیانوس پرداختند و همگان هم‌رأی شدند و همان دم نام او را بر همهٔ بیرق‌ها نگاشتند. اما نقشهٔ اینان باطل گشت و اندکی بعد همهٔ دسته‌ها به خدمت فراخوانده شدند. اما این قصه دهان به دهان گشت و تیبریوس آلکساندر، والی مصر، نخستین کس بود که لژیون‌هایش را روز اول یولی به اعلام وفاداری به وسپاسیانوس واداشت و این روز، روز بر تخت نشستن او خوانده شد. سپس روز پنجم پیش از پانزدهم ماه* سپاه یهودیه در حضور او به وی اعلام وفاداری کرد.

آن‌چه به پیشبرد این کارها بسیار کمک کرد دست به دست گشتن سواد نامه‌ای (که نمی‌دانیم اصل بوده یا مجعول) از اوتوی اکنون درگذشته به وسپاسیانوس بود که به اصرار تمام از او می‌خواست تا به کین‌خواهی او برخیزد و آرزو می‌کرد که او به یاری کشور همت گمارد؛ و نیز این داستان دهان به دهان گشت که ویتلیوس پس از پیروزی برآن شد تا اتراقگاه زمستانی

لژیون‌ها را تغییر دهد و سپاه گرمانیا را به شرق* منتقل کند که کم‌خطرتر و برای لشکریان راحت‌تر بود. از میان حکمرانان ولایات لیکینیوس موکیانوس* و از میان پادشاهان بلاش پارتی نیز به او یاری رساندند. لیکینیوس پس از فروخوردن نفرتی که تا این زمان از سر رشک‌ورزی آشکارا به وسپاسیانوس نشان می‌داد وعدهٔ پشتیبانی سپاه سوریه را به او داد و بلاش وعدهٔ چهل هزار کماندار را.

[۷] و چنین بود که وسپاسیانوس پس از آغاز جنگ داخلی سرکردگان و سپاهیانش را پیشاپیش به ایتالیا فرستاد و خود به اسکندریه رفت تا دروازهٔ مصر را در اختیار گیرد. در این‌جا چون آرزو می‌کرد که در مورد مدت فرمانروایی‌اش به فال زنی بپردازد همهٔ همراهانش را مرخص کرد و تنها وارد سراپیس شد و پس از تقدیم پیشکش‌های بسیار سرانجام همین‌که روی گرداند پنداشت که بردهٔ آزادشده‌اش، باسیلیدس، نزد او آمده و برطبق رسوم آن‌جا شاخه‌ها و حلقه‌های گل و کلوچه‌های مقدس برایش آورده است. اما نیک آگاه بود که هیچ‌کس به او اجازهٔ ورود نداده است و افزون بر این این مرد مدت‌هاست که به‌سبب نالانی توان راه‌رفتن ندارد و یقین داشت که اکنون دور از آن‌جا به‌سر می‌برد. و در همین زمان نامه‌هایی رسید که از شکست ویتلیوس در کرمونا و کشته شدنش در روم خبر می‌داد.

وسپاسیانوس که به‌تازگی و درواقع به‌نحوی نامنتظر امپراتور شده بود هنوز از جاه و فر امپراتوران نصیبی نداشت. اما این‌ها نیز بدو رسید. آن‌گاه که بر مسند قضا نشسته بود مردی عامی و نابینا و مرد دیگری که لنگ بود با هم دررسیدند و خواهان مرهمی برای دردشان شدند که سراپیس در خواب مژدهٔ آن را داده بود؛ چه او می‌توانست با آب دهانش چشم‌ها را بینا کند و با سودن پاشنهٔ پایش پای لنگ را شفا دهد. گرچه به توفیق خود چندان گمان نداشت و درواقع جرئت نمی‌کرد آن را بیازماید، سرانجام به اصرار دوستانش در پیش چشم مردمان به هر دو کار دست یازید و در آن توفیق یافت. در همان حال با راهنمایی پیشگویان ظروفی چند کار دست استادکاران باستان را در

محلی مقدس در تگیا در آرکادیا از زیر خاک بیرون آوردند که تصویری بسیار شبیه چهرهٔ وسپاسیانوس بر آن‌ها نقش شده بود.

[۸] با حالی چنین و آوازه‌ای بلند آن‌گاه که به روم بازگشت، که پیروزی او را بر یهودیان جشن گرفته بود، هشت مقام کنسولی به مقام قبلی‌اش* افزود. نیز مقام سنسوری را عهده‌دار شد و در سراسر دوران حکومتش هیچ‌چیز را مهم‌تر از بازگرداندن نظم به امپراتوری رو به زوال و ویرانه و بهبود اوضاع آن نمی‌پنداشت.

پاره‌ای سربازان، سرمست از پیروزی، و پاره‌ای دیگر، شرمسار از شکست، به هر گستاخی و بی‌بندوباری دست می‌یازیدند. افزون براین، ولایات و شهرهای آزاد و شماری از پادشاهی‌ها نیز گرفتار بی‌نظمی‌های داخلی گشته بود. به همین دلیل بسیاری از سربازان ویتلیوس را اخراج و بسیاری دیگر را مجازات کرد. و بر کسانی که سهمی در پیروزی او داشتند نه‌تنها آسان نگرفت بلکه حتی در پرداخت پاداش معمول ایشان نیز تأخیر کرد. هیچ فرصتی را برای تقویت انضباط در سپاه از دست نمی‌داد؛ وقتی مرد جوانی که بر سر و روی خود عطر زده بود برای سپاسگزاری بابت انتصاب خود به فرماندهی گردان اسواران نزد وی آمد وسپاسیانوس با نفرت روی برگرداند و با لحنی تند او را چنین ملامت کرد: «ای کاش بوی سیر می‌دادی» و مقام او را بازپس گرفت. و آن‌گاه که سربازان نیروی دریایی پای پیاده* از اوستیا و پوتیولی به روم آمدند و خواستار مواجب بیش‌تر برای تهیهٔ پای‌افزار شدند، گویی بیرون‌راندن آنان بی‌آن‌که پاسخی درخور به آن‌ها دهد بس نخواهد بود، فرمان داد که از آن پس نیز پای برهنه راه روند و از آن هنگام نیز چنین کرده‌اند. آزادی آخائیا، لیکیا، رودس، بیزانس و ساموس را بازپس گرفت و آن‌ها و نیز کیلیکیای تراکیا و کوماگنه را ولایات تابع روم کرد که تا آن زمان پادشاهان بر آن‌ها حکومت می‌کردند. به دلیل تاخت و تازهای مکرر بربرها لژیون‌های بیش‌تری به کاپادوکیه فرستاد و به جای حکمرانی از ردهٔ اسواران حکمرانی از ردهٔ کنسول‌ها را به حکومت آن‌جا گماشت.

چهرهٔ شهر روم درنتیجهٔ آتش‌سوزی‌های گذشته و ویرانه‌شدن ساختمان‌ها زشت شده بود؛ وسپاسیانوس به همه اجازه داد که به شهر بیایند و در زمین‌های خالی که صاحبان‌شان تمایلی به ساخت نداشتند خانه بسازند. خود او عهده‌دار بازسازی کاپیتولینوس شد و با دست خود نخاله‌ها را جمع کرد و آن را به دوش کشید.* همچنین برعهده گرفت که هزار لوح مفرغی را که در آتش‌سوزی معبد نابود شده بود جایگزین کند و برای یافتن نسخه‌ای از آن‌ها همه‌جا را زیر و رو کرد: این‌ها کهن‌ترین و ارزشمندترین اسناد امپراتوری و حاوی فرمان‌های سنا و قوانین مردم بود که قدمت‌شان به دورهٔ بنیان‌گذاری شهر می‌رسید و موضوع آن‌ها پیمان‌ها، عهدنامه‌ها و امتیازات ویژهٔ اعطاشده بود. [۹] بناهای تازه‌ای نیز احداث کرد، معبد صلح نزدیک فوروم و معبد خدایگان کلاودیوس بر تپهٔ کایلیوس*، چون گرچه ساخت این بنا را آگریپینا آغاز کرده بود نرون آن را تقریباً با خاک یکسان کرد.* نیز آمفی‌تئاتری* در مرکز شهر ساخت چون اطلاع یافته بود که آوگوستوس چنین قصدی داشته بود.

طبقات ممتاز سناتورها و شهسواران را که درنتیجهٔ قتل‌عام‌های متعدد از تعدادشان و درپی بی‌توجهی طولانی از ارج‌شان کاسته شده بود پاک‌سازی و تقویت کرد و در بازبینی طبقات سناتورها و شهسواران نالایق‌ترین آن‌ها را طرد کرد و درعین حال سرشناس‌ترین مردم ایتالیا و ولایات را به این طبقات افزود.*گذشته از آن برای این‌که بفهماند که آن‌چه این دو طبقه را از هم متمایز می‌کند منزلت آن‌هاست نه امتیازات‌شان وقتی مشاجره‌ای میان یک سناتور و یک شهسوار درگرفت وسپاسیانوس اعلام کرد که نباید به سناتورها اهانت کرد اما پاسخ ناسزای ایشان درست و بجاست.

[۱۰] در همه‌جا پرونده‌های رسیدگی‌نشدهٔ دادگاه‌ها بسیار افزایش یافته بود چنان‌که پرونده‌های قدیمی به‌دلیل وقفه در کار دادگاه‌ها بی‌سرانجام مانده بود و پرونده‌های تازه‌ای درنتیجهٔ آشوب‌های زمانه هردم به آن‌ها افزوده می‌شد. به قید قرعه کسانی را انتخاب کرد که وظیفه‌شان بازگرداندن اموالی

بود که در جنگ مصادره شده بود و نیز کسانی را برای دادگاه‌های صدنفری برگزید.* اینان دارای اختیارات فوق‌العاده بودند و می‌بایست فهرست دادخواهی‌ها را تا آن‌جا که ممکن بود کوتاه کنند چون به‌نظر می‌رسید که رسیدگی به پرونده‌ها به روال معمول به عمر طرف‌های دعوا وصال نمی‌داد.

[۱۱] شهوت‌پرستی و تجمل‌دوستی که مانعی سر راه‌شان نبود گسترش یافت. به اشارهٔ او سنا طی فرمانی اعلام کرد که اگر زنی با بردهٔ کسی بیامیزد خودش برده تلقی خواهد شد و نزول‌خواران هرگز حق ندارند افراد تحت تکفل سرپرست خانواده را حتی پس از مرگ او به پرداخت دیون خود وادارند.*

[۱۲] در مسائل دیگر درست از همان آغاز فرمانروایی تا زمان مرگش بی‌تکلف و اهل مدارا بود و هرگز در پنهان‌کردن تبار پست خود نکوشید و گاه حتی به آن فخر می‌کرد. درواقع وقتی عده‌ای کوشیدند تا شجرهٔ خاندان فلاویوس را به بنیان‌گذاران رئاته و یار هرکولس که مقبره‌اش در جادهٔ سالاریوس* است نسبت دهند به ایشان خندید. چنان به ظواهر قدرت بی‌اعتنا بود که در روز بزرگداشت آیین پیروزی‌اش، دلزده از مراسم بی‌روح و خسته‌کننده، از گفتن این نکته خودداری نتوانست کرد که سزای کسی چون او که پیرانه‌سر چون ابلهان خواهان برگزاری آیین پیروزی است همین است ــ که نه برعهدهٔ نیاکانش بود و نه از او انتظار می‌رفت. در آغاز منصب تریبونی را نپذیرفت و تا اواخر دورهٔ حکومتش از قبول لقب «پدر میهن» خودداری کرد.* درواقع حتی وقتی جنگ داخلی هنوز ادامه داشت رسم وارسی کسانی را که برای ادای احترام می‌آمدند برانداخت.*

[۱۳] رک‌گویی دوستان و زخم زبان وکلای مدافع و نخوت فیلسوفان* را با شکیبایی تمام تاب می‌آورد. وقتی لیکینیوس موکیانوس، مردی با تمایلات جنسی ناشایست زنانه، با سوءاستفاده از خدماتی که کرده بود* با وسپاسیانوس گستاخانه رفتار کرد، این یک فقط در خلوت او را ملامت کرد و آن هم فقط تا این حد که هنگام گله از لیکینیوس نزد دوستی مشترک چنین

گفت: «دست‌کم من یک مرد واقعی‌ام.»* وقتی سالویوس لیبرالیس در دفاع از موکلی ثروتمند به گستاخی گفت که: «قیصر را چه اگر هیپارخوس صد میلیون سسترس دارد»*، وسپاسیانوس او را ستود. و وقتی پس از محکوم‌شدن دمتریوس کلبی به او برخورد و او برای احترام‌کردن به او به‌پا نخاست و فقط به پارسی چند بسنده کرد، وسپاسیانوس به سگ‌خواندن* او قناعت کرد.

[۱۴] از ناسزاگویان یا مخالفان کم‌ترین کینه‌ای به دل نمی‌گرفت و برای دختر دشمن خود ویتلیوس عروسی باشکوهی ترتیب داد و حتی جهیز و اثاث منزل فراهم کرد. آن‌گاه که از رانده‌شدن از دربار نرون* اندیشناک شده بود و می‌پرسید که چه کنم و کجا روم، یکی از دربانان او را بیرون انداخته و گفته بود برو به جهنم. بعدها که این مرد طلب بخشش کرد وسپاسیانوس فقط او را شماتت کرد و انزجار خود را با همان تعداد کلماتی که مرد به‌کار برده بود ابراز کرد. از این‌که از سر بدگمانی یا ترس موجبات نابودی کسی را فراهم آورد چنان روی‌گردان بود که وقتی دوستانش او را از متیوس پومپوسیانوس برحذر داشتند، چون همه بر این گمان بودند که در طالع او چنین آمده است که روزی امپراتور خواهد شد، وسپاسیانوس وی را به کنسولی گماشت و وعده داد که روزی متیوس این لطف او را جبران خواهد کرد.*

[۱۵] اثبات این‌که بی‌گناهی در عهد او کیفر دیده باشد دشوار است، مگر آن‌که در غیبت او یا بی‌اطلاع او ــ یا دست‌کم برخلاف میل او و به سبب اطلاعات گمراه‌کننده ــ بوده باشد. هلویدیوس پریسکوس تنها کسی بود که هنگام بازگشت او از سوریه وی را با نام خودمانی «وسپاسیانوس» صدا کرد و هنگامی که مقام پرایتوری داشت در هیچ منشوری با احترام از او یاد نکرد*، با این همه وسپاسیانوس تا زمانی که هلویدیوس با ناسزاگویی او را تا مرتبهٔ یک شارمند عادی* پایین آورد با او خشم نگرفت. افزون بر این، با این‌که وسپاسیانوس نخست فرمان تبعید و سپس قتل او را صادر کرد چنان علاقمند به حفظ جان او بود که قاصدانی برای بازگرداندن جلادان فرستاد و به‌واقع اگر به دروغ خبر مرگ او را نمی‌دادند از خون او درمی‌گذشت، چه هرگز از مرگ

کسی خشنود نمی‌گشت و حتی بر کسانی که به‌سزا کیفر دیده بودند اشک می‌ریخت و ماتم می‌گرفت.

[۱۶] تنها چیزی که بابت آن به حق می‌توان او را ملامت کرد آزمندی‌اش بود. چه نه فقط به برقراری دوبارهٔ مالیات‌هایی که در حکومت گالبا لغو شده بود بسنده نکرد بلکه مالیات‌های کمرشکن تازه‌ای وضع کرد و خراج ولایات را در پاره‌ای موارد به دوبرابر خراج سابق افزایش داد. آشکارا در معاملاتی شرکت می‌کرد که موجب شرمساری یک شارمند عادی می‌شد و کالاهایی را می‌خرید تا بعداً آن‌ها را با سود فراوان* بفروشد. نه از گرفتن پول از نامزدها در ازای دادن مقام ابا می‌کرد و نه از متهمان، بی‌گناه یا گناهکار، بابت برائت‌شان. حتی گفته می‌شود که روش مرسومش این بود که آزمندترین خزانه‌داران را به بالاترین مقامات برکشد تا آن‌گاه که ثروتمندتر شدند ثروت‌شان را از چنگ‌شان درآورد. درواقع مردم می‌گفتند که با این‌ها به تعبیری مانند اسفنج رفتار می‌کرد، خیساندن به وقت خشکی و فشردن به وقت خیسی.

عده‌ای بر این گمانند که ذاتاً بسیار طماع بود و نکوهش چوپانی پیر از آن وی که چون وسپاسیانوس امپراتور شد فروتنانه از او خواسته بود به پاس این نعمت او را آزاد کند اما وی امتناع کرده بود چنین بود: «روباه پوست اندازد اما خوی وسپاسیانوس عوض نشود.» اما عده‌ای می‌گویند که خزانهٔ تهی وی را ناچار به غارت و چپاول کشاند و خود او در آغاز حکومتش به مردم گفته بود که برای سامان‌دادن به کشور به چهل میلیون سسترس نیاز هست. و این محتمل‌تر است چون حتی زمانی که از راه ناصواب پول به‌دست می‌آورد آن را به بهترین وجه خرج می‌کرد.

[۱۷] اما با مردان همهٔ طبقات گشاده‌دست بود و برای احراز صلاحیت مالی به سناتورها کمک می‌کرد و برای کنسول‌های سابق نیازمند مقرری سالانه‌ای معادل پانصدهزار سسترس* تعیین کرد. بسیاری شهرهای سراسر عالم را که در زلزله و آتش‌سوزی ویران شده بود بازسازی کرد. صاحبان

قریحهٔ ادبی و هنرها را به طرزی نیکو تشویق می‌کرد. [۱۸] نخستین کسی بود که برای معلمان فن بلاغت لاتینی و یونانی صدهزار سسترس حقوق سالانه تعیین کرد که از خزانهٔ امپراتور پرداخت می‌شد. به شعرای بلندآوازه و هنرمندان بزرگ همچون مرمت‌کنندگان معبد ونوس در کاس و کولوسوس* هدایای گران‌قدر و صله‌های نیکو می‌بخشید. به مهندسی که قول داده بود ستون‌هایی عظیم را با هزینه‌ای بسیار اندک به کاپیتولینوس حمل کند پاداشی عظیم بابت وسیله‌ای که اختراع کرده بود داد اما این وسیله را به کار نبست و چنین گفت: «باید شکم مردم فقیرم را سیر کنم.»

[۱۹] در بازی‌هایی که به مناسبت ساخت صحنه‌ای جدید در تئاتر مارکلوس برپا شد نمایش موسیقی قدیم را احیا کرد. به آپِلس، بازیگر تراژدی، چهارصد هزار سسترس و به ترپنوس و دیودوروس*، نوازندگان چنگ، هریک دویست هزار سسترس و به چندتن دیگر صدهزار سسترس بخشید. کم‌ترین صله‌ای که بخشید چهل هزار سسترس بود و افزون بر این‌ها تعداد زیادی سکهٔ طلا به بازیگران بخشید. پیوسته میهمانی، معمولاً رسمی و مسرفانه، می‌داد تا کسب قصابان رونق یابد. درست همان‌گونه که در جشن ساتورنالیا به مردان هدیه می‌داد، در روز اول مارس* نیز به زنان هدیه می‌داد. اما به‌رغم این همه نتوانست خود را از بدنامی آزمندی خلاص کند. ساکنان اسکندریه تأکید داشتند که او را «کوبیوساکتس*» بنامند ــ نام یکی از پادشاهان‌شان که به خست شهره بود. حتی در مراسم تدفین او، فاوور، بازیگر پرآوازهٔ پانتومیم، که نقاب او را بر چهره داشت و رفتار و گفتار مرده را در زمان حیاتش تقلید می‌کرد، چنان‌که رسم است، از خزانه‌دار پرسید که مراسم تشییع و تدفین چه مقدار خرج برداشته است و چون در جواب شنید که ده میلیون سسترس*، بانگ برآورد که یک صدهزار سسترس به او بدهید و به رودخانه بیندازیدش.

[۲۰] خوش‌اندام و تنومند بود اما حالت چهره‌اش چنان بود که گویی به خود فشار می‌آورد. وقتی از بذله‌گویی خواست تا لطیفه‌ای دربارهٔ او بگوید وی بر این نکته نیک انگشت گذاشت و گفت «لطیفه را وقتی می‌گویم که

شکمت را خالی کرده باشی». بسیار خوش‌بنیه بود گرچه برای حفظ سلامتی‌اش کاری جز مشت ومال بدنش در میدان بازی نمی‌کرد و ماهی یک‌بار روزه می‌گرفت.

[۲۱] زندگی‌اش را به قاعدهٔ زیر سامان داده بود. در دورهٔ امپراتوری همیشه سحرخیز بود و پیش از سپیده برمی‌خاست. پس از خواندن نامه‌ها و گزارش‌های همهٔ مقامات رسمی دوستانش را می‌پذیرفت و درحالی‌که اینان مشغول ادای احترام بودند کفش و ردای خود را می‌پوشید.* پس از رسیدگی به همهٔ کارهای جاری به هواخوری می‌رفت و بعد استراحت می‌کرد و با یکی از معشوقه‌هایش به بستر می‌رفت (پس از مرگ کاینیس* معشوقه‌های بسیاری اختیار کرده بود تا جای او را پر کند). سپس از اتاق خواب خود به حمام و از آن‌جا سر میز غذا می‌رفت. می‌گویند که در این موقع بیش از همه‌وقت مهربان و آسان‌گیر بود و اعضای خانواده‌اش اگر خواهشی داشتند این فرصت را غنیمت می‌شمردند.

[۲۲] اما نه‌فقط هنگام شام‌خوردن بلکه در مواقع دیگر نیز بسیار خوش‌مشرب بود و بسیاری مسائل را با لطیفه‌ای حل‌وفصل می‌کرد. چه قریحهٔ طنزی قوی داشت، گرچه رغبتی فراوان نیز به لطیفه‌های رکیک و مستهجن نشان می‌داد چندان که از به‌کاربردن حرف‌های رکیک ابایی نداشت. شمار بسیاری از لطیفه‌های او ضبط شده است ازجمله چند لطیفهٔ زیر. وقتی مستریوس فلوروس، کنسول سابق، او را به سبب این‌که به‌جای «پلائوسترا» گفته است «پلوسترا»* سرزنش کرد، وسپاسیانوس روز بعد هنگام سلام‌گفتن او را «فلائوروس» خطاب کرد. زنی را که مدام در پی او بود و مدعی بود که واله و شیدای اوست به بستر برد و بابت همخوابگی چهارصد هزار سسترس به او داد. و وقتی مباشرش از او پرسید که این مبلغ را چگونه در دفتر وارد کند در پاسخ گفت: «موضوع: عشق به وسپاسیانوس.»

[۲۳] نیز در لحظه‌های بسیار مناسب* اشعار یونانی را نقل می‌کرد و یک‌بار در صحبت از مردی بلندبالا که مردیِ بسیار بزرگ داشت این شعر را خواند:

با گام‌های بلند می‌رفت و نیزه‌ای حمل می‌کرد
که سایه‌ای بلند می‌انداخت.*

و در اشاره به کرولوس، بردهٔ آزادشدهٔ بسیار ثروتمندی که نام خود را به لاخس* تغییر داده بود و سعی داشت خود را مردی آزاده جا بزند و خزانه‌دار را بفریبد تا پس از مرگ بخشی از اموالش به خزانه تعلق نگیرد*، این شعر را خواند:

ای لاخس، لاخس، وقتی مردی
بی‌درنگ دوباره کرولوس خواهی شد.*

علاقهٔ خاصی داشت که با لطیفه‌گویی دربارهٔ روش‌های شرم‌آور خود در مال‌اندوزی از قبح آن بکاهد و آن را دست‌مایهٔ سرگرمی قرار دهد. وقتی یکی از ملازمان محبوبش برای درخواست مقامی برای مردی که وانمود می‌کرد برادرش است نزد او آمد، وسپاسیانوس او را دست‌به‌سر کرد و برادر او را نزد خود خواند، پس از گرفتن همان مبلغی که توافق کرده بود به میانجی بدهد همان دم او را به آن مقام منصوب کرد و وقتی ملازمش مسئله را دوباره پیش کشید وسپاسیانوس به او چنین گفت: «بهتر است برادر دیگری برای خود پیدا کنی. چون آن‌که گمان می‌کنی برادر توست برادر من است.» یک‌بار به هنگام سفر که استربان از استر به زیر آمده بود تا به سم آن نعل بکوبد* وسپاسیانوس که بدگمان شده بود که درنگ او به این سبب است که دادخواهی فرصتی برای گفت‌وگو با امپراتور بیابد از استربان پرسید که مزد نعل‌کوبی چه‌قدر است و به اصرار خواهان سهمی از مزد او شد. وقتی پسرش تیتوس او را به دلیل مالیات گرفتن از آبریزگاه‌ها ملامت کرد او اولین سکه‌ای را که از این راه به‌دست آورده بود جلو بینی او گرفت و از او پرسید که آیا از بوی آن ناراحت می‌شوی. وقتی تیتوس پاسخ داد نه، وسپاسیانوس گفت: «این سکه از همان آبریزگاه به‌دست آمده است.» وقتی قاصدان برایش پیغام

آوردند که مجسمهٔ بسیار بزرگ او را با هزینه‌ای سنگین وقف کرده‌اند فرمان داد که بی‌درنگ مجسمه را برپا دارند و دست خالی‌اش را دراز کرد و گفت که پایهٔ آن آماده است.* حتی وقتی سایه و خطر مرگ را بر سر خود احساس کرد دست از بذله‌گویی برنداشت. چون علاوه بر دیگر نشانه‌ها، مقبره* ناگهان دهان گشود و ستارهٔ دنباله‌داری در آسمان پدیدار گشت وسپاسیانوس گفت که نشانهٔ اول مربوط به یونیا کالونیا، از خویشان آوگوستوس، و دومی مربوط به پادشاه پارت‌ها است که گیسوان بلند دارند.* وقتی اولین نشانه‌های بیماری خویش را احساس کرد با تعجب گفت: «افسوس! گمان می‌کنم که دارم خدا می‌شوم!»*

[۲۴] در نهمین دورهٔ کنسولی وقتی در کامپانیا به‌سر می‌برد مختصری بیمار شد و بی‌درنگ به شهر بازگشت و روانهٔ کوتیلای* و دشت اطراف رئاته شد که هر تابستان را در آن‌جا می‌گذراند.* در آن‌جا به‌رغم آن‌که مرض روده که علتش افراط در استفاده از حمام آب سرد بود بیماری‌اش را وخیم‌تر کرد، باز وظایف معمول خود را انجام می‌داد و حتی در بستر به سخنان سفرا گوش می‌داد. ناگهان به اسهالی بسیار شدید دچار شد که نزدیک بود از حال برود اما چنین گفت که: «امپراتور باید ایستاده بمیرد.» در تقلای برخاستن در آغوش کسانی که یاری‌اش می‌کردند مرد، در نهمین روز پیش از اول یولی و سنش شصت‌ونه سال و یک ماه و هفت روز بود.*

[۲۵] همه معتقدند که همیشه چنان به پیش‌گویی منجمان دربارهٔ خود و پسرانش ایمان داشت که حتی پس از توطئه‌های بسیار که بر ضد او چیدند باز هم به سناتورها می‌گفت که اگر پسرانش جانشین او نشوند کسی جانشین وی نخواهد شد. همچنین گفته می‌شود که یک بار به خواب ترازویی در وسط سرسرای کاخ پالاتینوس دید که کفه‌هایش میزان بود و در یک کفه کلاودیوس و نرون نشسته بودند و در کفهٔ دیگر خود و پسرانش. و پربیراه هم نبود، چه شمار سال‌های حکومت هردو یکسان بود.*

خدایگان تیتوس

[۱] تیتوس که نام خانوادگی پدر* را بر خود نهاد محبوب و معشوق همهٔ آدمیان بود. به مدد خوی و منش یا بخت بیدار چنان کامیاب گشت که دل همهٔ مردمان را ربود و آن‌گاه که امپراتور شد نیز حال او چنین بود ــ که دشوارترین کارهاست. چون وقتی شارمندی عادی بود و حتی در دورهٔ فرمانروایی پدرش، او را از نفرت مردم گریز نبود، تا خود چه رسد به ملامت‌شان. سه روز پیش از اول ژانویه در آن سال به یادماندنی که گایوس کشته شد* در خانه‌ای محقر نزدیک سپتیزونیوم* چشم به دنیا گشود. اتاقی که در آن به‌دنیا آمد نیز کوچک و تاریک بود (که هنوز هم پابرجاست و در معرض دید).

[۲] به همراه بریتانیکوس* در دربار بزرگ شد و معلم‌ها و درس‌هاشان یکی بود. می‌گویند که در آن ایام نارکیسوس، بردهٔ آزادشدهٔ کلاودیوس، فال‌بینی را فراخواند تا از ناصیهٔ بریتانیکوس آینده‌اش را بخواند و فال‌بین به تأکید گفت که نه او بلکه تیتوس، که در کنار او ایستاده بود، امپراتور خواهد شد. با این حال این دو پسر چنان با هم صمیمی بودند که گفته می‌شود که هنگامی که بریتانیکوس آن معجون مرگبار را سرکشید و مرد*، تیتوس نیز که در کنار او آرمیده بود از همان معجون چشید و مدتی طولانی سخت بیمار گشت. بعدها تیتوس در نکوداشت همهٔ این یادها تندیس زرین بریتانیکوس

را در پالاتینوس برپا داشت و تندیس دیگری سوار بر اسب، از جنس عاج، را به او تقدیم کرد که حتی امروز نیز پیشاپیش جمعیت در سیرک حمل می‌شود و خود تیتوس در نخستین روز نمایش آن حاضر بود.

[۳] در کودکی به تن و جان از دیگران ممتاز بود و به هنگام بلوغ ممتازتر. سیمایی دل‌انگیز داشت که آثار بزرگی و لطف در آن پیدا بود و بسیار تنومند بود، گرچه نه بالابلند، و شکمش اندکی برآمده بود. حافظه‌ای بی‌نظیر داشت و استعدادی شگرف برای فراگیری همهٔ هنرهای جنگ و صلح. در کاربرد سلاح و در اسب‌سواری سخت ماهر بود و زبان‌های لاتینی و یونانی را چنان روان صحبت می‌کرد که می‌توانست فی‌البداهه سخنرانی کند یا شعر بسراید. حتی در موسیقی نیز بی‌استعداد نبود و آواز خوش داشت و با مهارت و لطف چنگ می‌نواخت. از منابع متعدد شنیده‌ام که در تندنویسی سخت ماهر بود و برای سرگرمی با دبیرانش مسابقه می‌داد و می‌توانست هر خطی را که دیده بود تقلید کند و غالباً اعتراف می‌کرد که می‌تواند بهترین جاعلان باشد.

[۴] در مقام تریبون لشکر در گرمانیا و بریتانیا خدمت کرد و به سخت‌کوشی و درستکاری شهره گشت، چنان‌که از بسیاریِ تندیس‌ها و تمثال‌های او و کتیبه‌های آن‌ها می‌توان به آن پی برد. پس از خدمت در سپاه، در فوروم به وکالت مشغول شد و با این‌که همهٔ وقت خود را مصروف آن نمی‌داشت وجهه‌ای نیک یافت. در همین ایام آرکینا ترتولا را به زنی گرفت که پدرش درواقع شهسواری رومی بود اما فرمانده پاسداران امپراتور* شده بود. پس از مرگ زنش با مارکیا فورنیلا، زنی از خانواده‌ای اشرافی، ازدواج کرد که دختری به‌دنیا آورد و تیتوس پس از آن‌که اعلام کرد که دختر فرزند وی بوده است او را طلاق داد. پس از خدمت در مقام کوایستور به فرماندهی لژیون گماشته شد و بر تاریخایای و گامالا، دو شهر نیرومند یهودیه* دست یافت. با این‌که اسبش در هنگامهٔ نبرد هلاک شد بر اسب دیگری که سوارش در کنار او از پای درآمده بود سوار شد.

[۵] چندی بعد که گالبا امپراتور شد و تیتوس را برای تهنیت نزد او

فرستادند هرکجا که می‌رفت چشمان مردمان به او خیره می‌گشت چه می‌پنداشتند که گالبا برای این‌که او را وارث خویش کند وی را نزد خود خوانده است. اما چون همه‌چیز را پریشان و آشفته یافت راه بازگشت در پیش گرفت و پس از دیدار با هاتف ونوس در پافیوس، گرچه فقط دربارهٔ سفرش از او راهنمایی جست، به این امید پشتگرم شد که روزی ممکن است امپراتور شود. اندکی بعد که امیدش پررنگ‌تر* شد تکمیل فتح یهودیه را برعهده او گذاشتند که در آن در حملهٔ آخر به اورشلیم دوازده‌تن از مدافعان شهر را با همین تعداد تیر از پا درآورد. این شهر را در روز تولد دخترش فتح کرد که مایهٔ سرور سربازانش شد و چنان سرسپرده‌اش شدند که هلهله‌کنان او را «امپراتور» نامیدند.* و هنگامی که آهنگ رفتن کرد کوشیدند تا او را نگه دارند و التماس و حتی تهدیدش کردند که یا خود بماند یا همهٔ آن‌ها را با خود ببرد. همین مایهٔ بدگمانی شد که او کوشیده بوده است بر پدر خود بشورد و فرمانروایی شرق را به‌دست آورد، و هنگامی که بر سر راه خود به اسکندریه در مراسم تقدیس گاو آپیس در ممفیس تاج* بر سر نهاد این بدگمانی قوت گرفت. گرچه این کار با آیین‌های مرسوم این کیش کهن سازگار بود، عده‌ای تعبیری حتی بدتر از این به دست دادند. از این‌رو با کشتی تجاری به ایتالیا شتافت و نخست در رگیوم و سپس در پوتیولی پیاده شد و از آن‌جا با سرعت به سوی روم شتافت. پس برای این‌که نشان دهد که شایعات بی‌اساس است در کمال شگفتی پدرش چنین گفت: «من آمده‌ام پدر، آمده‌ام.»

[۶] و از آن پس همچون شریک امپراتور و حتی قائم‌مقام او رفتار کرد. به همراه پدرش آیین پیروزی برپا داشت و مشترکاً مقام سنسوری* را برعهده گرفتند. در منصب تریبونی* و هفت دوره کنسولی نیز همکار پدرش بود. تقریباً همهٔ وظایف امپراتور را شخصاً برعهده گرفت و به‌نام پدرش نامه‌ها تقریر و فرمان‌ها امضا کرد و حتی به‌جای یک کوایستور* خطابه‌های او را در سنا می‌خواند. نیز فرماندهی پاسداران امپراتور را برعهده گرفت که پیش‌تر همواره برعهدهٔ یک شهسوار رومی بود. در این مقام رفتارش آمرانه و خشن

بود. هرگاه به کسی بدگمان می‌شد مأموران مخفی‌اش را به تئاتر و لشکرگاه می‌فرستاد تا برای او، چنان‌که گویی خواست همگان است، درخواست مجازات کنند و سپس بی‌درنگ شر او را می‌کند. از آن جمله بود آئولوس کایکینا*، مردی از ردهٔ کنسول‌ها، که به شام دعوتش کردند. کایکینا هنوز پا از اتاق غذاخوری بیرون نگذاشته بود که به فرمان تیتوس به ضرب شمشیر کشته شد ــ و این کار برای اجتناب از خطری فوری بود، چه خطابه‌ای به خط خود مرد نزد او یافتند که بنا بود آن را در جمع سربازان بخواند. گرچه هدف این اقدامات تضمین امنیت در آینده بود، در آن زمان او را سخت در میان مردم منفور کرد و هرگز کسی با این همه بدنامی و این همه دشمن بر اریکهٔ امپراتوری تکیه نزده بود.

[۷]گذشته از ستمگری به لذت‌جویی نیز متهم بود چون با بی‌بندوبارترین یارانش به میگساری می‌نشست که تا نیمه‌شب ادامه می‌یافت. به شهوت‌پرستی نیز متهم بود چون پیرامونش را دسته‌دسته شاهدان و خواجگان فراگرفته بودند و عشقی پرشور به ملکه برنیکه* داشت که حتی گفته می‌شود که به او وعدهٔ ازدواج داده بود. نیز داستان‌هایی دربارهٔ آزمندی‌اش گفته می‌شد چه به یقین می‌دانیم که وقتی پدرش در دادگاه به پرونده‌ها رسیدگی می‌کرد او از نفوذ خود سوءاستفاده می‌کرد و رشوه می‌گرفت. به سخن کوتاه، مردم او را نرونی دیگر* می‌پنداشتند و حتی آشکارا این عقیده‌شان را بیان می‌کردند. با این همه، این آوازه عاقبت به نفع او تمام شد، چه هنگامی که مردم دریافتند که دیگر نه رذایل بلکه بزرگ‌ترین فضایل در او جمع شده است بیش‌ترین ستایش* را نثار او کردند.

میهمانی‌هایش طرب‌انگیز بود نه آمیخته به هرزگی. مشاورانی که برمی‌گزید کسانی بودند که امپراتوران بعدی خدمت ایشان را برای خود و خیر مردم ضروری می‌دانستند و از آن‌ها به‌نحوی خاص بهره می‌بردند.* برنیکه را بی‌درنگ از روم بیرون راند، گرچه نه خود و نه او راضی به این کار نبودند. شماری از محبوب‌ترین خواجگانش را، با این‌که رقاصان ماهری

بودند که بعدها روی صحنه می‌رفتند، نه‌فقط دیگر عزیز نمی‌داشت بلکه به دیدن نمایش‌های عمومی‌شان نیز نمی‌رفت. از هیچ شارمندی چیزی نمی‌ستاند. اگر یک‌تن به اموال مردم احترام می‌گذاشت این یک تن همو بود. با این وصف کم‌تر از امپراتوران پیشین گشاده‌دست نبود؛ هنگام وقف آمفی‌تئاتر* و حمام‌هایی که به‌سرعت در کنار آن ساخته شده بود باشکوه‌ترین و مسرفانه‌ترین بازی‌های گلادیاتوری را برپا داشت. در نائوماخیای قدیم یک نبرد دریایی ترتیب داد و در همان‌جا نبردهای گلادیاتوری برگزار کرد و در یک روز پنج هزار جانور وحشی از همه انواع را به نمایش گذاشت.

[۸] درحقیقت نیک‌خوترین امپراتوران بود و درحالی‌که امپراتوران دیگر به پیروی از تیبریوس جز امتیازاتی که خود اعطا کرده بودند امتیازاتی را که امپراتوران قبلی بخشیده بودند تأیید نکردند، او نخستین کسی بود که طی یک فرمان حتی بی‌آن‌که از او خواسته شود همهٔ بخشش‌های قبلی را تأیید کرد.* افزون بر این، در مورد دیگر تقاضاهای مردم نیز بیش‌ترین دقت را به‌خرج می‌داد تا هرگز کسی ناامید از نزد او بازنگردد. درواقع وقتی وزرایش از او خرده گرفتند که بیش از آن‌چه در توانش است وعده می‌دهد در جواب ایشان گفت که هیچ کس نباید از محضر امپراتور ناخشنود بازگردد. یک‌بار وقتی هنگام شام‌خوردن به یادش آمد که در آن روز هیچ‌چیز به هیچ‌کس نبخشیده است این سخن به یادماندنی را که به‌حق شایستهٔ تقدیر بود بر زبان راند: «دوستان، یک روزم هدر رفته است.» مهم‌تر از همه، با همهٔ مردم در همه‌حال با چنان نزاکتی رفتار می‌کرد که یک‌بار ضمن اعلام نمایش گلادیاتوری گفت که این نمایش را نه به میل خویش بلکه به خواست تماشاگران برگزار می‌کند و این دقیقاً همان کاری بود که کرد. درواقع هرگز چیزی از سائلی دریغ نمی‌کرد و خود مردم را به طلب‌کردن خواسته‌شان تشویق می‌کرد. به گلادیاتورهای تراکیایی شور و علاقه‌ای وافر نشان می‌داد و غالباً مانند یک هوادار راستین با کلام و حرکات سرودست با جمعیت می‌آمیخت اما بی‌آن‌که شأن خود یا

جانب انصاف را فروگذارد.* از هیچ کاری که او را نزد مردم گرامی بدارد غفلت نمی‌کرد و معمولاً با مردم عادی به حمام می‌رفت.

در دوران حکومتش فجایعی چند رخ داد، ازجمله فوران کوه وزوویوس* در کامپانیا و آتش‌سوزی در روم* که سه‌روز و سه‌شب ادامه داشت و نیز طاعونی که شدت آن بی‌سابقه بود. در مواجهه با بلایایی چنان بزرگ تیتوس نه‌فقط دل‌نگرانی یک امپراتور بلکه آن‌گونه دلسوزی را نشان داد که فقط از یک پدر می‌سزد، و در منشورهایش به مردم دلداری می‌داد و درحد وسع خویش به آنان یاری می‌رساند. عده‌ای را به قید قرعه از میان کنسول‌های سابق برگزید و به بازسازی کامپانیا گماشت. اموال کسانی را که در فوران آتشفشان کشته شده بودند و وارث زنده‌ای نداشتند برای بازسازی شهرهای ویرانه کنار گذاشت. در آتش‌سوزی روم در تنها اعلامیه‌ای که داد اعلام کرد که نابود شدم؛ همهٔ زیورهای خانه‌هایش را برای بازسازی بناهای عمومی و معابد کنار گذاشت و برای سرعت‌بخشیدن به تکمیل این بناها* عده‌ای از طبقهٔ اسواران را بر این کار گمارد. برای بازگرداندن سلامتی مردم و درمان آلام ایشان به هر چارهٔ انسانی و آسمانی متوسل شد و قربانی‌ها* کرد و انواع و اقسام داروها میان ایشان پخش کرد.

ازجمله آفات آن روزگار خبرچینان و تحریک‌کنندگان آن‌ها بودند که مدت‌ها بود عنان از کف داده بودند. فرمود که اینان را در فوروم با تازیانه و چماق بزنند و بعد در میدان نبرد آمفی‌تئاتر به نمایش بگذارند. سپس عده‌ای از ایشان را در معرض دید گذاشتند و به بردگی فروختند و باقی را به نامناسب‌ترین جزایر فرستادند. برای اطمینان از این‌که هیچ‌کس هرگز در آینده کاری این‌چنین نخواهد کرد، در کنار دیگر قوانین مقرر کرد که هیچ‌کس را به موجب قوانین مختلف دوبار به یک جرم محاکمه نکنند و دیگر آن‌که پس از سالی چند هیچ بازجستی دربارهٔ جایگاه حقوقی فرد متوفی صورت نگیرد.*

[۹] پس از اعلام آن‌که مقام کاهن اعظم* را برای نیالودن دستانش خواهد پذیرفت، به وعدهٔ خود وفا کرد و از آن پس هرگز موجب مرگ کسی نشد و از

مجازات مرگ چشم‌پوشی کرد (گرچه خود دلایلی برای انتقام‌جویی داشت)، چه اعلام کرد که ترجیح می‌دهد که خود بمیرد تا این‌که کسی را بمیراند. وقتی اثبات شد که دوتن از خانوادهٔ پاتریسین‌ها هوای امپراتورشدن در سر داشته‌اند فقط به آن‌ها اندرز داد که از این سودا دست بردارند* و به ایشان گفت که امپراتوری موهبت بخت است و به آنان وعده داد که هرچیز دیگری را که آرزو کنند برآورده سازد. افزون بر این بی‌درنگ قاصدان خویش را نزد مادر یکی از آن دو که بسیار دور از آن‌جا بود فرستاد تا با دادن خبر سلامتی پسرش او را از دل‌نگرانی برهاند. سپس نه‌تنها آنان را به ضیافتی خصوصی دعوت کرد بلکه فردای آن روز که نمایش گلادیاتوری برپا بود عمداً آن‌ها را کنار خود نشاند و وقتی که سلاح‌های جنگجویان را تقدیم او کردند آن‌ها را برای وارسی* به ایشان داد. حتی گفته می‌شود که طالع هردو را وارسی و اعلام کرد که هردو را خطر تهدید می‌کند اما در آینده و از جانب کسی دیگر و چنین نیز شد.

وقتی برادرش به دسیسه‌چینی بر ضد او ادامه داد و ارتش را کمابیش آشکارا به حمایت از خود برانگیخت و بعد کوشید تا بگریزد، به کشتن یا تبعید او یا حتی کاستن از احترام خویش به او راضی نشد بلکه همچنان او را شریک و وارث خویش نامید، همان کاری که در آغاز به قدرت رسیدن کرده بود، و اغلب اوقات در خلوت اشک‌ریزان و التماس‌کنان از او می‌خواست که دست‌کم او را دوست داشته باشد.

[۱۰] در میانهٔ این اوضاع به مرگی نابه‌هنگام مرد که مردمان را بیش از خود او زیان داد. در پایان بازی‌ها که در پیش مردم بسیار اشک ریخت به ملک خود در سابینه رفت و قدری دلتنگ شد چون به وقت قربانی‌کردن یکی از قربانی‌ها گریخته بود و از آسمان صاف غرش رعد به گوش می‌رسید. سپس در اولین منزل راه به تب دچار شد. می‌گویند که هنگام انتقال او با تخت روان پرده‌ها را پس زد و آسمان را نگریست و سخت اندوه خورد که زندگی‌اش به ناگاه و ناسزاوار پایان می‌یابد، چون می‌گفت که از همه کارها که کرده جز از

یکی پشیمان نیست. در آن ساعت معلوم نکرد که آن یک کار چیست و هیچ‌کس نیز همان دم از آن آگاه نشد. عده‌ای بر این باورند که اشاره‌اش به ارتباط خود با زن برادرش بود. اما دومیتیا به شرافتش سوگند یاد کرد که هرگز میان‌شان چیزی نبوده و اگر می‌بود نه همان انکارش نمی‌کرد بلکه حتی به آن می‌بالید، چنان‌که همواره آماده بود به همهٔ کارهای ننگ‌آلوده‌اش بنازد.

[۱۱] در همان سرایی که پدرش مرده بود در روز سیزدهم سپتامبر در چهل‌ودو سالگی* و پس از دوسال و دوماه و بیست روز فرمانروایی درگذشت. وقتی مرگ او آشکارا شد همه در سوگ او نشستند چنان که گویی عضوی از خانوادهٔ* خود را از دست داده‌اند. پیش از اعلام جلسهٔ سنا، سناتورها شتابان به کاخ سنا رفتند، آن‌گاه که درها هنوز بسته بود، و سپس، وقتی درها گشوده شد، چنان از مرده سپاسگزاری کردند و او را ستودند که هرگز در زنده‌بودنش و حتی در حضورش او را چنین غرق ستایش نکرده بودند.*

دومیتیانوس

[۱] دومیتیانوس نه روز پیش از اول نوامبر، هنگامی که پدرش کنسول منتخب بود* و قصد داشت کار خود را ماه بعد آغاز کند، در ناحیهٔ پومه‌گرانـاته، در خانه‌ای که بعدها به معبد خاندان فلاویوس بدل شد به‌دنیا آمد. می‌گویند که دوران نوجوانی و آغاز جوانی‌اش در چنان فقر و بدنامی گذشت که در خانه‌شان حتی یک ظرف نقره نیز به‌کار نمی‌رفت. واقعیتی است مسلم که کلودیوس پولیو، مردی از تبار پرایتورها، که مورد طعن نرون در شعری با عنوان «مرد یک‌چشم*» بود، نوشته‌ای به خط دومیتیانوس نزد خود داشت که گاه آن را به مردم نشان می‌داد و نویسنده‌اش وعده داده بود که شب را با پولیو سر کند. وکسانی مدعی‌اند که حتی نروا که بعدها جانشین وی گشت نیز او را تباه کرد. دومیتیانوس در دورهٔ جنگ با ویتلیوس با عموی خود سابینوس و عده‌ای از لشکریان همراه خود به کاپیتولینوس پناه بردند اما وقتی دشمن به آن‌جا رخنه کرد و معبد آتش گرفت او نهانی شب را با نگهبان معبد سرکرد و صبح در لباس یک‌تن پرستندهٔ ایسیس به میان جمع کاهنان آن خرافهٔ مشکوک* درآمد و با یکی از همراهانش به محله‌ای در آن سوی تیبر رفت و در خانه مادر یکی از همدرس‌هایش پنهان شد، چنان‌که هیچ‌یک از تعقیب‌کنندگان نتوانستند بر او دست یابند. وی پس از اطمینان از پیروزی

سرانجام خود را آشکار ساخت و همگان نام قیصر* بر او نهادند. گرچه مقام شهربان و کنسول* به او اعطا شد، فقط عنوان آن را برای خود نگاه داشت و وظایف قضایی را به همکارش سپرد اما از قدرت مطلقهٔ خود چنان سوءاستفاده کرد که حتی در همان زمان معلوم شد که چگونه مردی خواهد شد. گرچه قصد ندارم به شرح جزئیات بپردازم باید بگویم که به زنان بسیاری از مردان برجسته دست‌درازی کرد و حتی با دومیتیا لونگینا که زن آیلیوس لامیا* بود ازدواج کرد. فقط در یک روز بیش از بیست مقام را در شهر و در سراسر امپراتوری به این و آن بخشید چندانکه وسپاسیانوس در چندین موضع گفت در شگفتم که برای امپراتور جانشینی تعیین نکرده است.

[۲] در گل و در ولایات گرمانیا جنگی به‌راه انداخت، گرچه این جنگ ضرورتی نداشت و دوستان پدرش او را از این کار برحذر داشتند، صرفاً برای این‌که در مکنت و جاه با برادرش برابری کند. اما به‌سبب این رفتارش سرزنش شد و پدرش او را واداشت تا پیش خودش زندگی کند تا سن و موقعیت وی را به او گوشزد کند. هرگاه پدر و برادرش در کجاوه* به جایی می‌رفتند او در تخت روان در پی‌شان می‌شد و آنگاه که به مناسبت پیروزی بر یهودیان آیین پیروزی برپا داشتند سوار بر اسبی سفید آن‌ها را همراهی کرد. افزون براین، از شش مقام کنسولی فقط همان یکی را که به سفارش برادرش او را به آن منصوب کردند به طریق معمول عهده‌دار شد. خود او سخت به فروتنی و نیز شیفتگی به شعر تظاهر می‌کرد و حتی در جمع مردم شعر می‌خواند، همان چیزی که در سال‌های نخست در آموختنش همان‌قدر اهمال می‌کرد که در سال‌های بعد از آن بیزاری می‌جست. با این همه وقتی بلاش، پادشاه پارت‌ها، در پی نیروهای کمکی بود و می‌خواست یکی از پسران وسپاسیانوس را سرکردهٔ سپاهش در جنگ با آلانی‌ها* کند، دومیتیانوس به هر دری زد تا او را به جای برادرش به چنین کاری بگمارند. سپس وقتی این طرح نقش برآب شد کوشید تا با فرستادن هدایا دیگر پادشاهان مشرق‌زمین را به طرح درخواست‌های مشابه برانگیزد. وقتی پدرش مرد دومیتیانوس

چندی در این اندیشه بود که پاداش سربازان* را دوچندان کند و هیچ ابایی نداشت که خودستایانه بگوید که پدرم مرا سهمی از امپراتوری داده بود اما با وصیت‌نامه‌ای جعلی* مرا فریفتند. هرگز از دسیسه‌چینی آشکار و نهان بر ضد برادرش دست برنداشت تا آنکه تیتوس نالان و بیمار گشت و دومیتیانوس فرمان داد که مرده را تنها بگذارند، گرچه هنوز نفس می‌کشید. پس از مرگ تیتوس هیچ لقبی به او نبخشید، جز آنکه او را در شمار خدایان آورد، و در سخنان و منشورها به کنایه از او عیب‌جویی می‌کرد.

[۳] در آغاز حکومتش هر روز ساعت‌ها خلوت می‌کرد و خود را به چیزی جز گرفتن مگس مشغول نمی‌داشت و با نوک تیز قلمی مگس‌ها را به صلابه می‌کشید. از این‌رو یک بار وقتی کسی پرسید که آیا کسی نزد قیصر است، ویبیوس کریسپوس این جواب طنزآمیز را داد که حتی مگسی پیش او نیست.* به همسرش دومیتیا لقب آوگوستا* داد؛ در دومین دورهٔ کنسولی‌اش از او صاحب پسری شد اما در دومین سال به قدرت‌رسیدنش* این پسر تلف شد. آنگاه که زنش سخت شیفتهٔ پاریسِ بازیگر شد او را طلاق داد اما اندکی بعد چون دوری او را تاب نیاورد به این بهانه که مردم تقاضا کرده‌اند دوباره او را به زنی گرفت. در ادارهٔ مملکت چندی بی‌ثبات بود و رفتارش آمیزه‌ای بود که در آن رذیلت و فضیلت هم‌سنگ بود تا آنکه فضایلش نیز به مرتبهٔ رذیلت پستی گرفت. تا آن‌جا که بتوان به حدس و گمان دریافت می‌توان گفت که او را فقر آزمند و ترس ستمگر کرده بود، فراتر از آن‌چه در فطرتش نهاده شده بود.

[۴] پیوسته در آمفی‌تئاتر و در سیرک نمایش‌های باشکوه و گشاده‌دستانه به‌پا می‌داشت و در سیرک علاوه بر مسابقات معمول ارابه‌های دواسبه و چهاراسبه حتی دو نبرد، یکی میان سواران و دیگری میان پیادگان، و نبردی دریایی در آمفی‌تئاتر به نمایش گذاشت. و حتی شب‌ها جنگ جانوران و نبردهای گلادیاتوری برگزار می‌کرد که صحنه را با مشعل فروزان می‌کردند و در آن‌ها نه‌فقط مردان بلکه زنان نیز مبارزه می‌کردند. گذشته از آن، به حضور در مسابقات کوایستورها، که منسوخ شده بود اما او دوباره آن را رواج داد،

چنان پایبند بود که به مردم اجازه داد چهار گلادیاتور مدرسهٔ گلادیاتورهای خود او را به میدان کارزار دعوت کنند و او در پایان مسابقه آن‌ها را با لباس‌های باشکوه دربار وارد میدان کرد. و در تمام مدت نمایش گلادیاتوری پسربچه‌ای با لباس سرخ و سری بس کوچک و بدقواره* کنار او می‌ایستاد و دومیتیانوس پیوسته با او گفت‌وگو می‌کرد و گاه با لحن جدی با او سخن می‌گفت. و یقین داریم که از او پرسیده بود که آیا می‌داند که چرا در تازه‌ترین انتصاب‌ها متیوس روفوس را حکمران مصر کرده است. در دریاچه‌ای که به دستور او در کنار رود تیبر ساخته و دورتادورش را صندلی چیده بودند نبرد دریایی با ناوگان کشتی‌هایی تقریباً به اندازهٔ واقعی ترتیب می‌داد و حتی در سخت‌ترین طوفان و باران نیز به تماشای آن می‌نشست. همچنین بازی‌های قرن را نیز برگزار کرد که زمان آن را نه از سالی که کلاودیوس این بازی‌ها را برگزار کرده بود بلکه از زمانی که آوگوستوس* چنین کرده بود محاسبه کرده بودند. برای این‌که در روز بازی‌های سیرک تعداد صدمسابقه انجام شود تعداد دورهای بازی را از هفت به پنج دور کاهش داد. همچنین مسابقه‌ای در سه بخش به افتخار یوپیتر کاپیتولینوس به‌راه انداخت که هر پنج سال یک بار برگزار می‌شد و شامل موسیقی، اسب‌سواری و ژیمناستیک بود و جوایزش بیش از آن چیزی بود که امروز مرسوم است. چون رقابتی نیز در زمینهٔ سخنوری به نثر یونانی و لاتینی* انجام می‌شد و علاوه بر رقابت نوازندگان چنگ مسابقاتی نیز میان چنگ‌نوازان خواننده و کسانی که فقط چنگ می‌نواختند انجام می‌شد، و در استادیوم حتی دختران نیز مسابقه می‌دادند. دومیتیانوس خود بر این مسابقات نظارت می‌کرد و کفش‌های یونانی پاشنه‌بلند می‌پوشید و توگای ارغوانی به سبک یونانی به‌تن می‌کرد و بر سرش تاجی زرین با تصاویر یوپیتر، یونو و مینروا می‌گذاشت و در کنارش کاهنان معبد یوپیتر و انجمن فلاویالس* می‌نشستند که لباسی مانند او برتن می‌کردند اما فقط تاج‌شان مزین به تصویر امپراتور بود. هرسال نیز در آلبانوم فستیوال مینروا* را گرامی می‌داشت، چون انجمنی از کاهنان تشکیل داده بود که از

میان‌شان مردانی به قید قرعه به‌عنوان رئیس انتخاب می‌شدند که کارشان برپایی جنگ با درندگان و نمایش‌های تئاتری باشکوه و ترتیب‌دادن مسابقهٔ سخنوران و شاعران بود.

سه بار و هربار سیصد سسترس به مردم داد و در یکی از بازی‌های گلادیاتوری به افتخار هفت تپهٔ مقدس باشکوه‌ترین ضیافت را برپا داشت که در آن به سناتورها و شهسواران سبدهای بزرگ پر از غذاهای گوارا و به مردم عادی سبدهای کوچک‌تر داده شد و امپراتور اولین کسی بود که دست به طعام برد. روز بعد برگهٔ همه نوع هدایا را میان مردم پخش کرد و چون بیش‌تر آن‌ها نصیب مردم عادی شده بود، فرمان داد تا پانصد برگهٔ دیگر را در محل‌هایی که سناتورها و اسواران نشسته بودند توزیع کنند.

[۵] بناهای باشکوه بسیاری که در آتش ویران شده بود ازجمله معبد کاپیتولینوس راکه دوباره در آتش سوخته بود* بازسازی کرد. اما بر کتیبهٔ همهٔ این بناها فقط نام او نگاشته شده بود و نامی از سازندگان قبلی* برده نشده بود. همچنین معبد تازه‌ای به افتخار یوپیتر نگهبان بر تپهٔ کاپیتولینوس ساخت و فورومی که اکنون نام نروا را بر خود دارد و معبدی برای خاندان فلاویوس و ورزشگاهی، تالاری و محلی برای نبردهای دریایی که سنگ‌هایش بعدها برای بازسازی سیرک بزرگ که از هردو سو در آتش ویران شد به‌کار رفت.

[۶] در چند جنگ به دلخواه خود و در چند جنگ دیگر به‌ناچار شرکت کرد. در جنگ‌های نوع اول با چاتی‌ها* جنگید، حال آنکه جنگ با سارماتیان‌ها پس از کشتار سربازان یک لژیون به همراه فرمانده‌اش ناخواسته بود. با داکیان‌ها دو جنگ کرد، اولی بعد از شکست اوپیوس سابینوس، کنسول سابق، و دومی پس از آنکه همین سرنوشت نصیب کورنلیوس فوسکوس، فرمانده هنگ‌های پاسداران امپراتور، شد که دومیتیانوس هدایت جنگ را به او سپرده بود. پس از چند نبرد با چاتی‌ها و داکیان‌ها (که بعضی از آن‌ها موفقیت‌آمیزتر از بقیه بود) آیین پیروزی مضاعف به‌پا داشت. پس از جنگ با سارماتیان‌ها فقط یک تاج غار برای یوپیتر کاپیتولینوس آورد. خود او

با این‌که در جنگ داخلی که لوکیوس آنتونیوس (فرمانده ارشد در گرمانیا) آغازگر آن بود شرکت نداشت توانست آن را به مدد حسن تصادفی شگفت‌آور به پایان برد، چون درست همان زمان که قرار بود نبرد آغاز شود یخ رود راین ناگهان آب شد و راه بر سپاهیان بربر که قصد عبور از رود برای پیوستن به آنتونیوس داشتند سد کرد. دومیتیانوس از روی نشانه‌ها از این پیروزی آگاه شد نه به توسط قاصدان، چون در همان روز نبرد عقابی باشکوه در روم مجسمهٔ او را با بال‌هایش درمیان گرفت و بانگ شادی سر داد. اندکی بعد شایعهٔ کشته‌شدن آنتونیوس چنان پراکنده شد که بسیاری مدعی شدند که دیده‌اند سر او را می‌آورند.

[۷] در بعضی رسم‌ها ابداعات بسیار وارد کرد؛ رسم توزیع عمومی سبد غذا* را برانداخت اما رسم برپایی ضیافت‌های رسمی شام* را احیا کرد. دو گروه جدید سیرک به چهارگروه موجود افزود، یکی با لباس طلایی و دیگری با لباس ارغوانی.* نمایش بازیگران بر روی صحنه را منع کرد اما به آن‌ها اجازه داد در خانه‌ها نمایش دهند.* اخته‌کردن را منع کرد و برای بهای خواجگانی که هنوز در دست برده‌فروشان بودند* حد تعیین کرد. یک‌بار که محصول تاکستان‌ها فراوان شد اما محصول غلات دچار کمبود شد علاقهٔ فراوان به کشت تاک را علت اصلی غفلت از کشت غلات دانست و فرمان داد که دیگر هیچ درخت تاکی در ایتالیا کاشته نشود و دست‌کم نیمی از تاکستان‌های ولایات را نابود کنند. اما بر اجرای این قانون پافشاری نکرد. شماری از بالاترین مناصب را به روی بردگان آزادشده و شهسواران رومی گشود.* استقرار دو لژیون در یک لشکرگاه را ممنوع کرد و فرمان داد که هیچ سربازی نمی‌تواند بیش از هزار سسترس در قرارگاه لشکر* سپرده گذارد، چون به‌نظر می‌رسید که لوکیوس آنتونیوس قصد داشت به‌ویژه با اتکای به پولی که سربازان سپرده می‌گذاشتند در لشکرگاه زمستانی مشترک دو لژیون آشوب به‌پا دارد. سه سکهٔ طلا به حقوق سالانهٔ سربازان افزود و آن را تا یک‌چهارم افزایش داد.

[۸] با وسواس و وظیفه‌شناسی خود را وقف گستردن داد کرد و معمولاً در

فوروم بیش از وقت معمول در دادگاه به دعاوی رسیدگی می‌کرد. رأی دادگاه‌های صدنفری* را که جانبدارانه صادر شده بود ملغی کرد. همیشه به داوران هشدار می‌داد که به دعاوی بی‌پایه نسبت به شارمندی روم ارجی ننهند. قضاتی را که رشوه می‌ستاندند به همراه همهٔ همکاران‌شان رسوا کرد. همو بود که تریبون‌های عوام را به شکایت از یک شهربان فاسد به دلیل اخاذی ترغیب کرد و از سنا خواست قضاتی برای رسیدگی به این شکایت تعیین کند. چنان به نظارت بر رفتار صاحب‌منصبان شهر و مقامات ولایات توجه داشت که اینان هیچ‌گاه مانند روزگار او تا این اندازه با درستکاری و عدالت رفتار نکرده بودند، و از آغاز زمامداری او بسیاری از اینان به انواع جرایم محکوم شده بودند. پس از آن‌که مسئولیت اصلاح اخلاق عمومی* را برعهده گرفت به بی‌نظمی در تئاتر که در آن مردم بر جای شهسواران می‌نشستند* پایان داد. جلو اشعار افتراآمیز رایج را که حیثیت مردان و زنان والاتبار را لکه‌دار می‌کرد گرفت و سرایندگان این اشعار را رسوا و مجازات کرد. سناتوری از ردهٔ کوایستورها را به‌سبب دل‌مشغولی‌اش به بازیگری و رقص از سنا بیرون کرد. زنان بی‌آبرو را از استفاده از تخت روان منع کرد و حق ارث‌بردن را از آنان سلب کرد. نام یک شهسوار رومی را از فهرست قضات حذف کرد چون این مرد دوباره با زن خود که به زنا* متهمش کرده طلاقش داده بود ازدواج کرده بود. شماری از سناتورها و اسواران را به‌موجب قانون اسکانتینیوس* محکوم کرد. هرزگی‌های دوشیزگان وستا را که پدر و برادرش آن را نادیده می‌گرفتند با مجازات‌های سخت اما متفاوت کیفر می‌داد، در آغاز با مرگ و بعدها به شیوهٔ مرسوم. چون به خواهران اوکولاتای و به وارونیلا اجازه داد که نوع مرگ را خودشان انتخاب کنند و اغواکنندگان‌شان را تبعید کرد اما کورنلیا رئیس دوشیزگان وستا را که پیش‌تر تبرئه شده بود اما سال‌ها بعد دوباره متهم و محکوم شده بود فرمود تا زنده به‌گورش کنند و فاسقانش را به‌جز مردی از ردهٔ پرایتورها در کومیتیوم زیر تازیانه بکشند. این مرد زمانی که هنوز جرمش قطعی نشده بود و بازجویی و شکنجهٔ گواهان

هنوز به سرانجامی نرسیده بود اقرار کرده بود و دومیتیانوس به تبعید او بسنده کرد. و برای این‌که نشان دهد که هیچ‌کس از مجازات بی‌احترامی به آیین‌های خدایان در امان نیست دستور داد گوری را که یکی از بردگان آزادشده‌اش برای پسرش ساخته بود و در آن سنگ‌هایی را به‌کار برده بود که بنا بود در ساخت معبد یوپیتر کاپیتولینوس به‌کار رود ویران کنند و استخوان‌ها و آثاری را که در آن به‌کار رفته بود به دریا بیندازند.

[۹] در آغاز حکومتش چنان از هرگونه کشت و کشتار نفرت داشت که زمانی‌که پدرش دور از شهر بود پیوسته بیتی را از ویرژیل پیش خود تکرار می‌کرد و آن بیت این است:

نژادی بی‌دین که گاوهای جوان را کشتند و جشن به‌پا داشتند.*

و دستور داد که پس از آن هیچ گاو نری قربانی نشود. پیش از امپراتورشدن و تا مدتی پس از آن کاری نکرد که آن را مایهٔ حرص و آزمندی‌اش به‌شمار آورند. بلکه رفتارش معمولاً گواه آشکار درستکاری و دست‌ودل‌بازی بود. با همهٔ اطرافیان گشاده‌دست بود و بیش از هر چیز آن‌ها را به احتراز از فرومایگی سفارش می‌کرد. ارثی را که مردان بچه‌دار برایش به‌جا می‌گذاشتند نمی‌پذیرفت.* حتی وصیت‌نامهٔ روستیوس کاپیو را که وصیت کرده بود که وارثش باید هرسال از میراث او مبلغ معینی به هنگام ورود سناتورها به کاخ سنا به آن‌ها بدهد باطل کرد. همهٔ بدهکارانی را که نام‌شان به‌مدت بیش از پنج‌سال در خزانه نگهداری می‌شد از تعقیب معاف کرد و طرح دوبارهٔ شکایت را ظرف مدت یک‌سال و به این شرط روا دانست که اگر شاکی نتوانست مدعای خود را اثبات کند به تبعید محکوم شود. از خطای گذشتهٔ کاتبان کوایستورها که کارشان مطابق سنت اما مغایر با قانون کلودیوس* بود درگذشت. قطعه‌زمین‌های کوچکی که پس از واگذاری مزارع به سربازان کهنه‌کار این‌جا و آن‌جا باقی مانده بود به موجب حق مالکیت به مالکان اصلی‌اش واگذاشت. کسانی را که با هدف مصادرهٔ اموال به دیگران تهمت

ناروا می‌زدند کیفر می‌داد و مجازات‌های سنگینی در مورد آن‌ها اعمال می‌کرد و می‌گویند که روزی چنین گفته بود: «امپراتوری که خبرچینان را عقوبت ندهد باعث تشویق آن‌ها می‌شود.»

[۱۰] با این همه، میل او به گذشت و درستکاری دوام نیافت، گرچه سقوطش به دامان ظلم سریع‌تر از سقوطش به ورطهٔ آزمندی بود. یکی از شاگردان پاریس بازیگر را، گرچه هنوز کودک بود و بیمار، به این دلیل که استعداد و رخساره‌اش به معلمش شبیه بود کشت.* هرموگنس تارسوسی را نیز به دلیل کنایاتی چند در کتاب «تاریخ»اش مصلوب کرد و حتی بردگانی را که این کتاب را استنساخ کرده بودند کیفر داد. سردستهٔ یک گروه گلادیاتوری را، که گفته بود با این‌که تراکیایی‌ها همتای مورمیلو هستند به پای برگزارکنندهٔ بازی‌ها* نمی‌رسند، از میان جمعیت بیرون کشید و در پیش سگان در میدان نبرد انداخت و این نوشته را بر لباسش چسباند: «سپرداری با دهان گشاد.»*

بسیاری از سناتورها ازجمله تعدادی از ردهٔ کنسول‌ها را به دلیل فتنه‌انگیزی به‌دست مرگ سپرد، در میان‌شان کیویکا کریالیس که در همان زمان پروکنسول آسیا بود و سالویدینوس اورفیتوس و آکیلیوس گلادریو، که در آن هنگام در تبعید به‌سر می‌برد، اما عده دیگری را به خطایی ناچیز کشت: آیلیوس لامیا را به جرم آن‌که لطیفه‌های شبهه‌انگیز دربارهٔ او گفته بود، هرچند این لطیفه‌ها مربوط به ایام گذشته و بی‌زیان بود؛ چون وقتی دومیتیانوس زن لامیا را دزدیده بود* در پاسخ کسی که از صدایش تمجید کرده بود گفت: «من به کف نفس مشغولم»* و آن‌گاه که تیتوس او را به ازدواج دوباره تشویق کرد در جواب او چنین گفته بود: «امیدوارم تو هم قصد زن‌گرفتن نداشته باشی»؛ سالویوس کوکیانوس را به جرم آن‌که روز تولد امپراتور اوتو را که عموی او بود جشن گرفته بود؛ متیوس پومپوسیانوس را به این دلیل که همه می‌گفتند که زایچه‌اش از امپراتورشدن او خبر می‌داد و همیشه نقشهٔ جهان را بر چرم ساغری با خود همراه داشت و نیز نسخهٔ خطابه‌های پادشاهان و سپهسالاران را که از کتاب لیویوس برگرفته بود و بر دوتن از بردگانش نام ماگو و هانیبال*

نهاده بود؛ سالوستیوس لوکولوس، حکمرانی در بریتانیا، را به این جرم که نوع جدیدی از نیزه را لوکولان نامیده بود؛ یونیوس روستیکوس را از آن‌رو که مدیحه‌ای در ستایش تراسیا پایتوس و هلویدیوس پریسکوس منتشر کرده آن‌ها را پارساترین مردان* خوانده بود. به هنگام این محاکمه، دومیتیانوس همهٔ فیلسوفان را از روم و ایتالیا تبعید کرد. همچنین هلویدیوس کهین* را به‌سبب آن‌که در نمایش‌نامه‌ای که برای اجرا در صحنه نوشته بود از زبان پاریس و اوئنونه رفتار دومیتیانوس با زنش را نکوهیده بود* و فلاویوس سابینوس، پسرعمویش، را به جرم آن که در روز انتخاب کنسول‌ها جارچی به اشتباه نام او را به جای کنسول امپراتور آینده به مردم معرفی کرده بود.

با این همه پس از پیروزی در جنگ داخلی بر شدت ستمگری‌اش افزوده شد و برای ردیابی هر دسیسه‌گری که هنوز در خفا به‌سر می‌برد بسیاری از دشمنانش را با شکنجه‌ای تازه زجر داد، و آن شکنجه این بود که آلت زندانیان را می‌سوزاندند؛ حتی تعدادی از آن‌ها را دست برید. همه معتقدند که از ناموران فقط دوتن را بخشید، تریبونی از ردهٔ سناتورها و یک کنتوریون را که برای اثبات این‌که در هیچ شورشی دست نداشته‌اند به بدکارگی خود اعتراف کردند و به همین دلیل شایستهٔ هیچ‌گونه احترام سرکردگان سپاه یا سربازان نبودند.*

[۱۱] قساوت او نه‌فقط افراطی بلکه مبتکرانه و پیش‌بینی‌ناپذیر بود. روز پیش از به صلیب‌کشیدن یکی از پیشکارانش این مرد را به اتاق خوابش خواند و او را روی تخت کنار خود نشاند و مرد خوشحال و امیدوار از پیش او رفت و دومیتیانوس حتی لطف کرد و شام را با او خورد. وقتی قصد کشتن آرکینوس کلمنس، مردی از ردهٔ کنسول‌ها، را کرد که از یاران و سفیرانش بود همچون گذشته حتی بیش‌تر او را مورد لطف قرار داد و وقتی هردو برای هواخوری بیرون رفته بودند و چشم‌شان به مردی افتاد که خبرچینی او را کرده بود از کلمنس پرسید: «آیا می‌خواهی فردا به سخنان این بردهٔ مفلوک گوش کنیم؟» و گواهی دیگر بر سوءاستفادهٔ او از شکیبایی مردم این بود که هرگز حکم

مجازات سخت کسی را اعلام نمی‌کرد مگر آن‌که ابتدا از گذشت سخن بگوید چنان‌که نرمی آغاز سخن کسی را به فرجام هولناک بدگمان نمی‌کرد. عده‌ای را به اتهام خیانت به سنا آورد و اعلام کرد که در آن روز خواهد فهمید که تا چه اندازه نزد سنا گرامی است و از این رو سنا به‌راحتی آنان را به مجازات به شیوهٔ قدیم محکوم کرد.* سپس نگران از سختگیرانه‌بودن این مجازات، برای کاستن از عداوتی که شاید از آن برخیزد به حالت معترضه چنین گفت ــ و بیراه نیست اگر عین کلمات او را بیاوریم: «سناتورها، نظر به حسن ظن و احترام شما در حق خودم لازم می‌دانم تقاضایی از شما می‌کنم که اجابتش بسیار دشوار است و آن تقاضا این است که اجازه دهید این محکومان نوع مرگ خویش را خود برگزینند. چون با این کار حرجی بر شما نخواهد بود و همه خواهند فهمید که من در جلسهٔ سنا حاضر بوده‌ام.»

[۱۲] چون با صرف پول بابت ساخت بناهای عمومی و برگزاری بازی‌ها و با افزایش مواجب سربازان خزانه تهی گشت، کوشید تا با کاستن از شمار سربازان از هزینه‌های لشکر بکاهد. اما چون دریافت که این کار او را دستخوش بربرها خواهد کرد و درعین حال فشارهای مالی همچنان او را به ستوه خواهد آورد، در دست‌یازیدن به انواع غارت و چپاول درنگی به خود راه نداد. همه‌جا اموال زندگان و مردگان ضبط می‌شد، حال اتهام یا اتهام زننده هرکه و هرچه باشد. همین بس که ادعا شود کاری یا سخنی ساحت امپراتور را خدشه‌دار کرده است. اگر کسی پیدا می‌شد و ادعا می‌کرد که در زمان حیات مرده‌ای کاملاً ناشناس از او شنیده بود که امپراتور را وارث خویش خوانده است میراث او مصادره می‌شد.* خاصه از یهودیان با خشونتی هرچه تمام‌تر مالیات می‌گرفت*. علیه یهودیانی که به این نام ثبت نشده بودند اعلام جرم می‌شد، نیز علیه کسانی که اصل و نسب خود را پنهان می‌کردند و خراجی را که بر آن‌ها تعیین شده بود نمی‌پرداختند. به‌یاد دارم که در جوانی به چشم خود دیدم که خزانه‌دار پیرمردی نودساله را در دادگاهی آکنده از جمعیت وارسی می‌کرد تا از ختنه‌شدنش مطمئن شود.

از جوانی بویی نه تنها از آداب‌دانی نبرده بود، سهل است گستاخ و ناخویشتن‌دار نیز بود، در گفتار و در کردار. وقتی کاینیس، معشوقهٔ پدرش، در بازگشت از ایستریا طبق معمول برای بوسیدن او پیش آمد* دومیتیانوس دستش را پیش آورد. و خشمگین از این‌که ملازمان داماد برادرش همچون خودش لباس سفید به‌تن کرده‌اند چنین گفت:

ملک را پادشاهان بسیار نشاید.*

[۱۳] افزون براین، همین‌که امپراتور شد ابایی نداشت که در سنا لاف بزند که امپراتوری را او به پدر و برادرش ارزانی داشته بود* و آن‌ها فقط چیزی را که از آن وی بوده به او بازگردانده‌اند و اعلام کند که پس از طلاق‌دادن زنش دوباره با او ازدواج کرد تا او را به تخت خدایی‌اش* بازگرداند. در آمفی‌تئاتر در روز جشن وقتی شنید کسی فریاد می‌زند: «سعادت یار ارباب و بانوی ما بادا!»* خشنود گشت. اما وقتی در مسابقات کاپیتولینوس همه یک دل و یک‌صدا خواستار بازگرداندن پالفوریوس سورا به سنا شدند که تازه برندهٔ تاج در مسابقهٔ سخنوری شده بود و چندی پیش از سنا اخراج شده بود پاسخی التفات نکرد بلکه از جارچی خواست که مردم را ساکت کند.* هنگام تقریر نامه‌ای رسمی خطاب به خزانه‌داران با نخوتی یکسان نامه را چنین آغاز کرد: «ارباب و خدای ما چنین فرمان می‌دهد.» به همین دلیل از آن پس رسم چنین شد که همه‌کس حتی در نوشتار و در گفتار او را چنین خطاب کند. اجازه نمی‌داد که مجسمه‌هایش را در کاپیتول به‌پا دارند مگر آن‌که از طلا و به وزنی معین باشد. دروازه‌ها و طاق‌های باشکوه بسیاری با ارابه‌های چهاراسبه و نشانه‌های پیروزی در همهٔ نقاط شهر ساخت که بر یکی از آن‌ها به زبان یونانی نوشته بود: «آرکی*.» هفده‌بار مقام کنسولی یافت* که پیش از او سابقه نداشت. از این هفده‌بار، هفت مقام کنسولی میانی را در سال‌های پیاپی عهده‌دار شد اما همهٔ آن‌ها را فقط اسماً عهده‌دار بود و هرگز تا پس از اول ماه در این منصب نمی‌ماند که معمولاً تا پانزدهم ژانویه نیز بیش‌تر طول

نمی‌کشید. پس از برگزاری دو آیین پیروزی نام خانوادگی گرمانیکوس را برگزید و نام ماه‌های سپتامبر و اکتبر* را به «گرمانیکوس» و «دومیتیانوس» برگرداند و نام خود را به این علت به‌کار برد که در اولی به قدرت رسیده بود و در دومی به دنیا آمده بود.

[۱۴] این کارها موجب شد که همه از او بهراسند و متنفر شوند و سرانجام به دسیسهٔ دوستانش و معتمدترین بردگان آزادشده و زنش سرنگون شد. از دیرباز نسبت به سال و روز مرگ و حتی ساعت و شیوهٔ مردنش آگاهی یافته بود. یک‌بار که هنگام شام از خوردن قارچ* خودداری کرده بود پدرش به او خندیده بود و گفته بود که اگر از سرنوشت خود باخبر بودی از شمشیر می‌هراسیدی. به همین دلیل همواره هراسان و دل‌نگران بود و کم‌ترین نشانهٔ بدگمانی او را به حدی غیرطبیعی* پریشان می‌کرد. می‌گویند که ناچار شد فرمانی را که در مورد قطع تاک‌ها* صادر کرده بود لغو کند و علت اصلی‌اش جزوه‌هایی بود که همه‌جا پخش شده بود و این شعر را در خود داشت:

گرچه ریشه‌های مرا می‌کنی، ای بز، آن‌قدر شیره در جانم هست
که روز قربانی‌کردنت بر سرت ریزم.*

همین وحشت او بود که موجب شد پیشنهاد افتخار تازه و بی‌سابقهٔ سنا را نپذیرد، به‌رغم اشتیاق همیشگی‌اش به این چیزها، آن‌گاه که سنا فرمانی صادر کرد که هربار مقام کنسولی می‌یابد چند شهسوار رومی، که با قرعه انتخاب می‌شوند، به‌همراه ملازمان و خادمان او در لباس ترابیا* و نیزه به دست پیشاپیش او راه بروند.

اما آن‌گاه که خطری که از آن هراسان بود نزدیک‌تر شد هر روز دل‌نگران‌تر شد و دیوارهای شبستان‌هایی را که در آن قدم می‌زد به سنگ شفاف* آراست تا بتواند بازتاب تصاویری را که بر این سطح درخشان می‌افتد ببیند. به حرف‌های بیش‌تر زندانیان در نهان و در خلوت گوش می‌داد و در این حال زنجیر آنان را در دست می‌گرفت. و برای این‌که اعضای خانوادهٔ خود را

مجاب کند که نباید حتی با نیات خوب جان سرورشان را به‌خطر اندازند اپافرودیتوس، پیشکار و مسئول عریضه‌ها، را به مرگ محکوم کرد، چه گمان می‌رفت که پس از عزل نرون به او کمک کرده تا خودکشی کند.

[۱۵] واپسین قربانی او فلاویوس کلمنس پسرعمویش بود که به ننگین‌ترین وجه روزگار به بطالت می‌گذراند و چندی پیش دومیتیانوس پسران او را وارث خویش اعلام کرده بود و نام‌های پیشین‌شان را کنار نهاده یکی را وسپاسیانوس و دیگری را دومیتیانوس نام نهاده بود. کلمنس را که تازه دورهٔ کنسولی‌اش به‌پایان رسیده بود به‌ناگاه و به ناچیزترین بدگمانی به دست مرگ سپرد.

طی هشت‌ماه پیاپی در روم و بنا بر گزارش‌ها در دیگر ولایات چندان صاعقه بر زمین کوبید که دومیتیانوس فریاد زد: «بگذار اکنون بر مردی که می‌خواهد بکوبد.» صاعقه بر معبد خاندان فلاویوس و کاخ پالاتینوس و خوابگاه او کوبید و در طوفانی سهمگین کتیبهٔ مجسمهٔ پیروزی او بر گوری در آن نزدیکی افتاد. همان درختی که هنگامی که وسپاسیانوس هنوز شارمندی عادی بود افتاده اما بعد شاخه‌های تازه برآورده بود در این زمان ناگهان دوباره بر زمین افتاد.* الاههٔ بخت در پراینسته که در سراسر دورهٔ حکومت او از شگون‌های خجسته خبر می‌داد سرانجام شوم‌ترین شگون‌ها را نشان داد که حتی به خونریزی اشاره داشت.

در خواب دید که مینروا، که آیین‌اش را با وسواس تمام به‌جا می‌آورد، از گور خود بیرون آمد و گفت که دیگر نمی‌تواند نگاهبان او باشد چون یوپیتر سلاح‌هایش را از او گرفته است. با این همه هیچ‌چیز او را بیش از پاسخ آسکلتاریو منجم و سرنوشت او پریشان نکرد. وقتی خبرچینان این مرد را متهم کردند و او انکار نکرد که آشکارا از چیزهایی سخن گفته که با علم خود پیش‌بینی کرده است، دومیتیانوس از چگونگی مردن او پرسید. وقتی در پاسخ گفت که دیر نباشد که سگ‌ها مرا بدرند، دومیتیانوس فرمان داد که او را در دم بکشند و سخت مراقب باشند که جنازهٔ او را در آتش بسوزانند تا بی‌پایگی پیش‌گویی او معلوم شود. در میانهٔ این کار از قضا طوفانی ناگهانی تل

آتش را فرو ریخت و جسد نیم‌سوختهٔ او را سگان دریدند. این حادثه به همراه دیگر وقایع آن روز را یک بازیگر نمایش‌های مضحک لاتینی که اتفاقی از آن‌جا می‌گذشت به گوش امپراتور که مشغول شام‌خوردن بود رساند.

[۱۶] روز پیش از مرگش فرمود که سیب‌هایی را که روی میز گذاشته شده بود برای فردا نگه دارند و بعد چنین گفت: «اگر فرصتی برای خوردن آن‌ها بیابم.» سپس رو به اطرافیان کرد و گفت که فردا در آکوایوس ماه به خون آغشته خواهد شد و حادثه‌ای روی خواهد داد که همهٔ عالمیان از آن سخن خواهند گفت. حوالی نیمه‌شب وحشت‌زده از خواب پرید. سپس بامداد روز بعد کاهنی اهل گرمانیا را که وقتی از او دربارهٔ آذرخش پرسیدند از تغییر فرمانروا خبر داد محاکمه و محکوم کرد. و هنگام خاراندن زگیل زخمی پیشانی‌اش خون از آن جاری شد بانگ زد: «کاش همهٔ آن چیزی که بر سرم خواهد آمد همین باشد!» سرانجام وقتی ساعت را پرسید عمداً به او گفتند که ساعت شش است نه پنج، که همان ساعتی بود که از آن وحشت داشت. از این پاسخ به وجد آمد و اندیشید که خطر از سر گذشته است و شتابان به سوی حمام می‌رفت که ناگهان پارتنیوس، خواجهٔ حرمسرایش، او را منصرف کرد و گفت که مردی آمده است تا موضوع مهمی را بی‌فوت وقت با او درمیان بگذارد. و چنین بود که همهٔ ملازمانش بیرون رفتند و او به اتاق خوابش رفت و همان‌جا کشته شد.

[۱۷] جزئیات دسیسه و نحوهٔ کشتن او به این شرح است. دسیسه‌گران دودل بودند که کی و چگونه به او حمله کنند و آیا او را در حمام به قتل برسانند یا هنگام شام‌خوردن که ناگاه استفانوس، ندیم دومیتیلا* که در آن هنگام به اختلاس متهم بود، از نقشهٔ خود با آنان سخن گفت. او برای رفع بدگمانی چندروزی بود که با تظاهر به این‌که دست چپش مجروح شده نواری پشمی دور آن پیچیده بود و ساعت موعود که فرارسید خنجری زیر آن پنهان کرد. سپس با این ادعا که شواهدی بر توطئه یافته است بار یافت و خنجر خود را در شکم دومیتیانوسِ شگفت‌زده فرو کرد که سرگرم خواندن مدرکی بود که

به دستش داده بود. آنگاه که امپراتور زخم خورده و گلاویز شده بود کلودیانوس گماشتهٔ یک کنتوریون و ماکسیموس بردهٔ آزادشدهٔ پارتنیوس و ساتور، از حاجبان بزرگ او، به همراه کسی از مدرسهٔ گلادیاتورها بر سر او ریختند و با هفت زخم او را از پای درآوردند. پسربچه‌ای که خادم خدایان خانگی در حرمسرای او بود و کشتن او را دیده بود جزئیات این ماجرا را چنین گفت: همین‌که اولین ضربه وارد شد دومیتیانوس از من خواست خنجری را که زیر بالشت پنهان کرده بود برایش بیاورم و خدمتکاران را خبر کنم اما جز قبضه خنجر در بستر چیزی نیافتم و همهٔ درها را بسته دیدم. در همین حال امپراتور از گریبان استفانوس چسبیده او را به زمین انداخته بود و چندی با او گلاویز بود، یک‌دم تلاش می‌کرد تا خنجر را از چنگ او به‌در آورد و یک‌دم با انگشتان زخمی چشم او را از کاسه درآورد. دومیتیانوس در چهاردهمین روز پیش از اول اکتبر در سن چهل و پنج سالگی و در پانزدهمین سال فرمانروایی* اش کشته شد. جنازهٔ او را کسانی که جنازهٔ فقرا را حمل می‌کنند بر تابوتی معمولی به دوش کشیدند. جنازهٔ او را فولیس*، پرستار پیرش، در خانهٔ خود در جادهٔ لاتینی به خاک سپرد. اما بازماندهٔ جسد او را پنهانی به معبد خاندان فلاویوس برد و خاکستر او را با خاکستر یولیا، دختر تیتوس*، که او را بزرگ کرده بود آمیخت.

[۱۸] بلندقامت بود و چهره‌ای محجوب داشت که به سرخی می‌زد. چشمانش درشت بود، گرچه کم‌سو. درواقع بخصوص در جوانی همهٔ اندامش زیبا و خوش‌ترکیب بود، به‌جز پاهایش چون انگشت شست پاهایش خمیده بود. بعدها که طاس شد و شکمش بزرگ شد از ریخت افتاد و پاهایش از بیماری طولانی لاغر و ضعیف شد. از مزیتی که شرم‌رویی‌اش نصیب او کرده بود چنان آگاه بود که یک‌بار در سنا با خودستایی چنین گفت: «یقیناً تاکنون خلق‌وخو و سیمای من خوشایندتان بوده است.» از طاس‌شدن سرش چنان آزرده شده بود که حتی آزار و تمسخر کچل‌های دیگر را هم توهینی به شخص خود تلقی می‌کرد.* با این همه در رساله‌ای دربارهٔ مراقبت از مو که آن

را طبع و به دوستی تقدیم کرد برای دلداری خود و دوستش چنین نوشته بود: "«آیا نمی‌بینی که چه بلندبالا و زیبا شده‌ام؟»* اما همین سرنوشت در انتظار موهای خودم است. با شکیبایی طاس‌شدنم را درحالی‌که هنوز جوانم تاب می‌آورم. یقین داشته باش که چیزی دل‌پذیرتر یا ناپایدارتر از زیبایی نیست."

[۱۹] چنان تن‌آسا بود که به‌ندرت در شهر پیاده می‌رفت و هنگام لشکرکشی یا جنگ معمولاً بر اسب نیز نمی‌نشست بلکه بر تخت روان* سوار می‌شد. هیچ علاقه‌ای به شمشیرزنی نداشت اما در کمان‌داری استاد بود.* در تفرج‌گاهش در آلب بسیاری مردم دیده بودند که صد حیوان از انواع مختلف را به تیر دوخته بود و حتی با چنان مهارتی به سر آن‌ها تیر می‌انداخت که دو تیر بر سر حیوان همچون دوشاخ به‌نظر می‌رسید. گاه برده‌ای را وامی‌داشت در فاصله‌ای دور بایستد و کف دست راستش را بالا بگیرد و انگشتانش را از هم باز کند و با مهارتی بی‌نظیر تیر را از میان انگشتان عبور می‌داد.

[۲۰] در آغاز حکومتش به هنرهای هفت‌گانه* چندان عنایتی نداشت، گرچه وقتی چند کتابخانه در آتش سوخت و ویران شد با هزینهٔ هنگفت درصدد مرمت آن‌ها برآمد و نسخه‌های متون را از همه‌جا گرد آورد و کسانی به اسکندریه* فرستاد تا نسخه‌های جدید بپردازند یا نسخه‌هایی را اصلاح کنند. اما هرگز به خواندن تاریخ یا شعر همت نگماشت یا حتی به نوشتن فرمان‌ها و نامه‌هایی که اقتضای مقامش بود. جز یادداشت‌ها و گزارش‌های قیصر تیبریوس* چیزی نمی‌خواند. برای نوشتن نامه، خطابه و فرمان به مهارت دیگران متکی بود. با این حال سخنش بی‌ظرافتی نبود و گاه حتی نکته‌هایی به‌یادماندنی به زبان می‌آورد: می‌گفت «کاش به همان اندازه که مایکیوس خود را زیبا می‌انگارد زیبا بودم.» و سر کسی را که نیمی از مویش سرخ و نیم‌دیگر سفید بود به «برفی که رویش انگبین ریخته باشند» تشبیه کرد. [۲۱] همیشه می‌گفت که حال امپراتوران بدترین احوال است چه تا زمانی که کشته نشوند مردم بدگمانی آن‌ها را بی‌پایه می‌انگارند.

در اوقات بیکاری سرگرم تاس‌بازی* می‌شد، حتی در روزهای کار و صبح‌ها. صبح زود به گرمابه می‌رفت و چاشت می‌خورد و سیر می‌شد و شام به یک سیب ماتیوس* و نوشیدن جرعه‌ای شراب از سبو بسنده می‌کرد. غالباً میهمانی‌های بزرگ ترتیب می‌داد اما زود بساط آن را جمع می‌کرد؛ و یقیناً میهمانی‌هایش هرگز تا پس از غروب نمی‌پایید و در دنبالش شادخواری نبود چون پیش از رفتن به بستر جز قدم‌زدن در جای خلوت هیچ کاری نمی‌کرد.

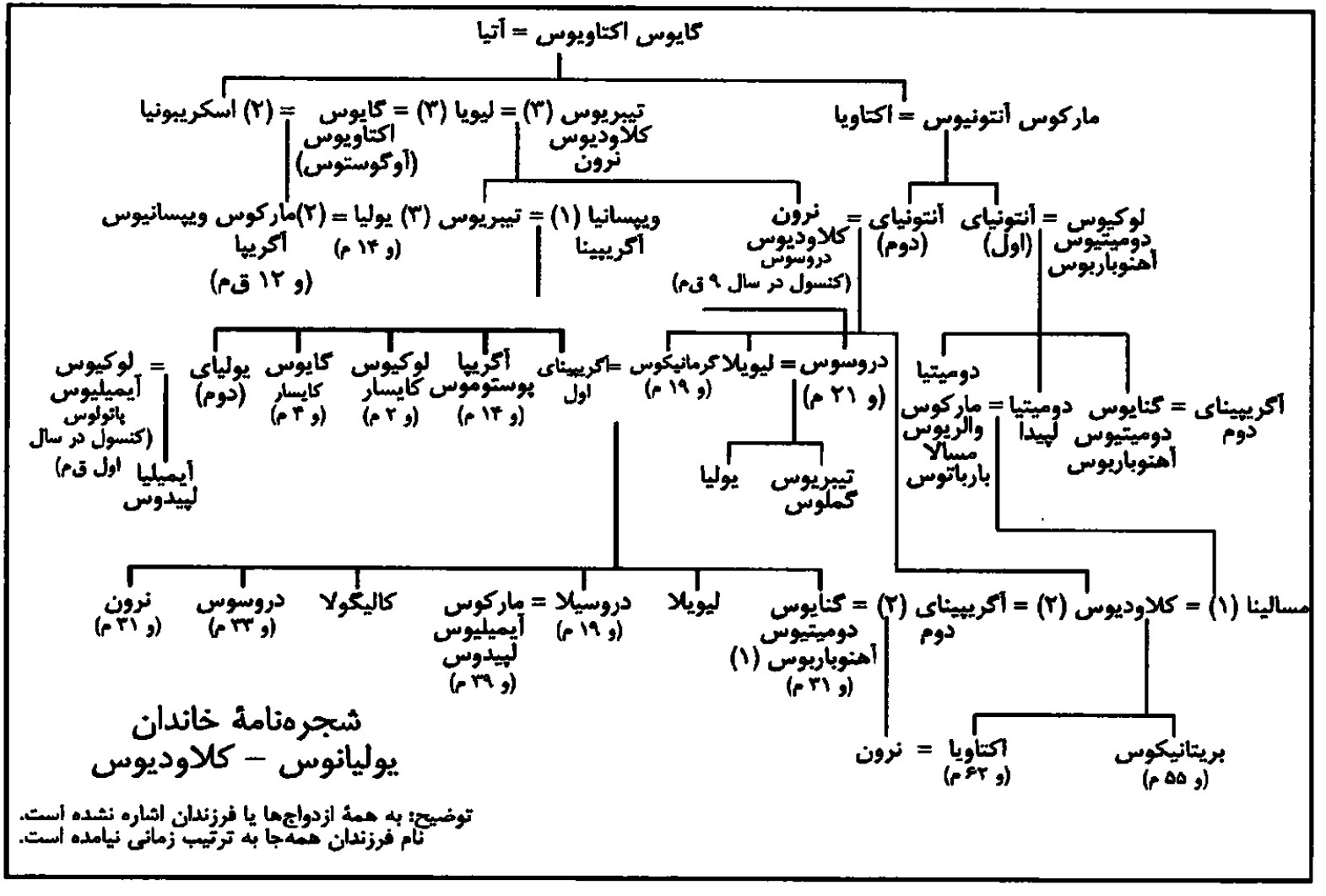
[۲۲] در شهوترانی حد نمی‌شناخت و بر مباشرت دائمی خود با زنان نام «کشتی در بستر» گذاشته بود، چنان‌که گویی نوعی ورزش است. از ازدواج با دختر برادرش که هنوز دوشیزه بود و به او پیشنهاد کرده بودند سرسختانه امتناع کرد چون در این زمان هنوز دلبستهٔ دومیتیا بود اما اندکی پس از ازدواج دختر برادرش، گرچه هنوز تیتوس زنده بود، درصدد اغوای او برآمد. اندکی بعد که این زن شوهر و پدرش را از دست داد دومیتیانوس آشکارا و دیوانه‌وار دلبستهٔ او شد و حتی گفته می‌شود که با واداشتن او به انداختن بچه‌ای که از او بارگرفته بود مسبب مرگش شد.

[۲۳] مردم اعتنایی به قتل او نکردند اما سربازان از آن سخت هراسان گشتند و بی‌درنگ او را خدا خواندند و اگر ایشان را سرکرده‌ای بود به کین‌خواهی او برمی‌خاستند. درواقع اندکی بعد که مردم به اصرار خواستند که قاتلان او را مجازات کنند این خواستهٔ آنان برآورده شد. اما سناتورها چنان از مرگ او خشنود شدند که شتابان در کاخ سنا گرد آمدند و با بی‌رحمانه‌ترین و اهانت‌آمیزترین سخنان به او تاختند و دستور دادند که نردبان‌هایی بیاورند و سپرها و تمثال‌های او را به زیر کشند و بر زمین کوبند و در این حال خود به تماشا ایستاده بودند و سرانجام فرمان دادند که نام او را از همه‌جا پاک کنند و همهٔ یادگارهای او را نابود کنند.*

چندماه پیش از کشتنش کلاغی بر فراز کاپیتولینوس فریاد زد: «همه‌چیز روبه‌راه خواهد شد!»، نشانه‌ای که مردم چنین تعبیرش کردند:

چندی پیش کلاغی که بر بلندی‌های تارپیوس نشسته بود
چون نمی‌توانست بگوید «همه‌چیز روبه‌راه است»
فریاد می‌زد «همه‌چیز روبه‌راه خواهد شد.»

می‌گویند که حتی خود دومیتیانوس به خواب دید که گوژی زرین از پشت او برآمد و آن را نشانهٔ قطعی این مسئله دانست که پس از روزگار او کشور خوشبخت‌تر و سعادتمندتر خواهد گشت، چنان‌که درواقع اندکی بعد با خویشتنداری و درستکاری امپراتوران بعدی این‌گونه شد.


گایوس اکتاویوس = آتیا
مارکوس آنتونیوس = اکتاویا
تیبریوس (۳) = لیویا (۳) = گایوس اکتاویوس (آوگوستوس)
(۲) اسکریبونیا =
تیبریوس کلاودیوس نرون
لوکیوس دومیتیوس اهنوباربوس = آنتونیای (اول)
آنتونیای (دوم) =
نرون کلاودیوس دروسوس (کنسول در سال ۹ ق‌م)
ویپسانیا (۱) = تیبریوس (۳) یولیا = (۲) مارکوس ویپسانیوس آگریپا (و ۱۲ ق‌م)
(و ۱۴ م)
آگریپینا
دومیتیا
آگریپینای دوم = گنایوس دومیتیوس اهنوباربوس
دومیتیا لپیدا = مارکوس والریوس مسالا باربا توس
مسالینا (۱) = کلاودیوس (۲) = آگریپینای دوم
بریتانیکوس (و ۵۵ م)
اکتاویا = نرون (و ۶۲ م)
دروسوس = لیویلا گرمانیکوس (و ۱۹ م)
(و ۲۱ م)
تیبریوس گملوس
یولیا
آگریپینای اول = آگریپا پوستوموس (و ۱۴ م)
لوکیوس کایسار (و ۲ م)
گایوس کایسار (و ۴ م)
یولیای (دوم)
لوکیوس آیمیلیوس پائولوس (کنسول در سال اول ق‌م)
= آیمیلیا لپیدوس
گنایوس دومیتیوس اهنوباربوس (۱) = آگریپینای (۲) دوم
(و ۳۱ م)
لیویلا
دروسیلا (و ۱۹ م)
مارکوس آیمیلیوس لپیدوس (و ۳۹ م)
کالیگولا
دروسوس (و ۳۳ م)
نرون (و ۳۱ م)
شجره‌نامهٔ خاندان
یولیانوس – کلاودیوس
توضیح: به همهٔ ازدواج‌ها یا فرزندان اشاره نشده است.
نام فرزندان همه‌جا به ترتیب زمانی نیامده است.

یادداشت‌ها

برای توضیح اصطلاحات فنی، مقام‌ها و غیره به واژه‌نامه مراجعه کنید.

خدایگان قیصر یولیوس

۶۳ ***پدرش را از دست داد:*** براساس گاه‌شماری سوئتونیوس، قیصر در سال ۱۰۰ قبل از میلاد به دنیا آمد و پدرش به سال ۸۵ یا ۸۴ ق.م از دنیا رفت. در مورد تاریخ تولد قیصر اختلاف نظر فراوان است.

کوسوتیا... را طلاق داد: کاهن معبد یوپیتر مجاز به طلاق دادن زنش نبود و باید متأهل می‌بود اما به نظر می‌رسد که قیصر هرگز رسماً برای تصدی این منصب معرفی نشده بود.

۶۴ ***ماریوس‌های بسیار:*** سپهسالار بزرگ ماریوس که بارها مقام کنسولی یافته بود بزرگ‌ترین رقیب سولا و شوهر یولیا عمهٔ قیصر بود.

اقدامات مارکوس لپیدوس: لپیدوس که به همراه کاتولوس در سال ۸۷ ق. م کنسول بود کوشید پاره‌ای از قوانین سولا را ملغی کند اما به دست کاتولوس و پومپیوس ساقط شد.

کورنلیوس دولابلا... تهمت اخاذی: اعضای نخبگان روم غالباً به یکدیگر چنین اتهاماتی می‌زدند که دست‌کم یک علت آن یافتن فرصت برای به رخ کشیدن مهارت‌های سخنوری‌شان بود.

معلم بلندآوازهٔ سخنوری: احتمالاً در سال ۷۴ ق. م. در مورد مهارت‌های سخنوری قیصر ن.ک. فصل ۵۵.

۶۵ ***مجازاتی... بارها به مزاح به آن تهدیدشان کرده بود:*** مصلوب کردن، به استناد فصل ۷۴.
پس از مرگ کنسول: سرتوریوس و حامیانش در سال‌های ۷۳–۷۷ق.م در اسپانیا از آرمان ماریوس طرفداری کرده بودند.
عمه‌اش یولیا: بیوهٔ ماریوس.
آنکوس مارکیوس: ک. قیصر یولیوس، پدربزرگ قیصر، با مارکیا ازدواج کرده بود. آنکوس مارکیوس چهارمین پادشاه روم بود.

۶۶ ***هتک حرمت آیین‌های دینی:*** این جشن ***بونادئا*** ('الاههٔ نیک') بود که مردان را در آن راهی نبود (همچنین ن.ک. فصل ۷۴). حرمت‌شکنی ادعا شده دربارهٔ کلودیوس کیکرو را سخت به خود مشغول کرده بود. مقایسه کنید با نامهٔ او به ***آتیکوس*** ۱ و ۱۶–۱۲.
اسکندر جهان گشوده بود: مقایسه کنید با ***آوگوستوس***، ۱۸.
چند مستعمرهٔ لاتینی... سر به شورش برداشته بودند: شهرهای گالیایی آن‌سوی رود پو (یعنی 'ترانسپادانه') شامل ورونا، کوموم و کرمونا.
پوبلیوس سولا: برادرزادهٔ دیکتاتور لوکیوس سولا.
انتخاب کنسول‌ها: که در سال ۶۶ق.م برای انتخاب کنسول‌های سال ۶۵ق.م برگزار شد. سالوست، ***کاتیلینه*** ۱۸ روایتی متفاوت از این توطئه به‌دست می‌دهد.

۶۷ ***آمبرانی‌ها و ترانسپاندان‌ها:*** آمبرانی‌ها قبیله‌ای در لیگوریا بودند. در مورد ترانسپاندان‌ها به یادداشت صفحهٔ ۶۶ نگاه کنید.
انبوه وسایل مخصوص نمایش: رسم بود که شهربانان این‌گونه ساختمان‌های موقتی را در اطراف فوروم (گرچه نه بر فراز تپهٔ کاپیتولینوس) برای نمایش دادن وسایل بازی‌هایی که خود مسئول برگزاری‌شان بودند برپا کنند.

۶۸ ***که سنا وی را دوست و متحد خود نامیده بود:*** به نوشتهٔ خود قیصر (***جنگ داخلی***، ۳، ۱۰۷، ۲) این لقب که اصطلاحی معمول برای پادشاهی وابسته بود تا سال ۵۹ق.م به بطلمیوس داده نشد. به نظر نمی‌رسد که بیرون راندن بطلمیوس تا پیش از سال ۵۸ یا ۵۷ق.م صورت گرفته باشد.
قضاوت دربارهٔ آدم‌کشان: در مقام رئیس دادگاه (iudex quaestionis)، منصبی که قیصر بین دورهٔ تصدی مقام شهربان و پرایتور عهده‌دارش بود.
در جریان تبعیدها: در حکومت سولا (بعضاً به انتقام قتل‌عام‌هایی که به تحریک ماریوس در سال‌های ۸۷ و ۸۲ق.م صورت گرفت) بسیاری از دشمنانش قانون‌شکن اعلام شدند، از این‌رو اموال‌شان ضبط شد و در سال‌های ۸۲–۸۱ق.م برای سرشان جایزه گذاشتند.

گایوس رابیریوس: این اتهام در دادگاه دونفری قدیمی و عملاً منسوخ که به جرم خیانت رسیدگی می‌کرد (که شرح آن در لیویوس ۱ و ۲۶ آمده) طرح شد. کیکرو در سال ۶۳ق.م از رابیریوس دفاع کرد (***در دفاع از رابیریوس***). از جزئیات محاکمه اطلاعی در دست نیست.

بس که قاضی بر او سخت گرفته بود: قیصر یکی از دو عضو هیئتی بود که به قید قرعه برای محاکمهٔ متهمان به خیانت به کشور منصوب شده بود. برای فرجام‌خواهی از تصمیم او می‌شد به رأی مردم رجوع کرد.

یک ولایت: از قرار معلوم حکومت ویژهٔ مصر که در فصل ۱۱ به آن اشاره رفت.

۶۹ ***بیش از مجموع آرای هر یک***: در این زمان هفده قبیله (که هر یک با منطقهٔ خاصی از ایتالیا یا روم مرتبط بودند) حق رأی داشتند (در مجموع سی‌وپنج قبیلهٔ واجد شرایط رأی دادن). هر نامزد معمولاً به حمایت قبیلهٔ خود متکی بود.

پیشنهادش بی‌رحمانه‌تر از آن‌چه منظور او بوده: ابتدا از سیلانوس به‌عنوان کنسول برگزیده خواسته شد که نظرش را بگوید. از سناتورها به ترتیب ارشدیت دعوت به سخنرانی می‌شد. پس از بحث نظرات مختلف به رأی گذاشته می‌شد. برای روایتی روشن و امروزی ر.ک.: ت. پی. وایزمن، 'شورش دهقانان و دسیسهٔ ورشکستگان'، در ***تاریخ باستان کیمبریج***، ج ۹ (ویراست دوم، کیمبریج، ۱۹۹۴)، ۵۸ـ۳۴۶.

کنسول: خطیب نامی مارکوس تولیوس کیکرو.

نخستین روز پرایتوری‌اش: اول ژانویهٔ سال ۶۲ق.م.

مرمت کاپیتولینوس: معبد یوپیتر در آتش‌سوزی سال ۸۳ق.م آسیب دیده بود. معبد جدید که مرمت‌کننده‌اش کاتولوس بود در سال ۶۹ق.م وقف شد.

مسئولیت آن را به دیگری بسپارد: بر پایهٔ منابع دیگر، پومپیوس.

در برابر اقدامات او: چون رسم بر این بود که دوستان کنسول‌های جدید پس از تقدیم قربانی در نخستین روز تصدی این مقام یعنی اول ژانویه آنان را تا خانه‌شان مشایعت کنند قیصر از این فرصت بهره جست (از این‌رو هنگام حمله‌اش به کاتولوس آن‌ها از صحنه دور بودند).

۷۰ ***فرمان سنا***: سوئتونیوس یگانه منبعی است که اظهار می‌دارد این فرمان قیصر را نیز شامل می‌شد.

۷۱ ***در پایان دورهٔ پرایتوری***: در مقام صاحب‌منصب یا صاحب‌منصب ولایات قیصر از تعقیب کیفری مصون می‌بود.

ناچار شد... از آیین پیروزی چشم بپوشد: هر سپهسالار دارای منصب ایمپریوم [Imperium] (مقام عالی دیوانی از جمله فرماندهی جنگ و اختیار تفسیر و اجرای قانون شامل تعیین مجازات مرگ) باید بیرون مرزهای مقدس شهر (پومریوم [Pomerium]) منتظر می‌ماند تا از سنا اجازهٔ برگزاری آیین پیروزی بگیرد. هرگاه که از مقام ایمپریوم کناره می‌گرفت می‌توانست بی‌آنکه منتظر اجازه باشد وارد شهر شود ــ اما دیگر مجاز به برپایی جشن پیروزی نبود.

حتی کاتو نیز... به صلاح مملکت است: مشهور است که کاتو مخالف رشوه دادن در انتخابات بود. مقایسه کنید با پلوتارک، ***کاتو کهین***، ۴۴ و ۴۹.

۷۲ ***بیشه‌زارها و مراتع:*** با حکومت قیصر بر بیشه‌زارها و مراتع ایتالیا البته هیچ ارتشی زیر فرمان او قرار نمی‌گرفت.

ملازمانی در پشت سرش او را همراهی کنند: بنا بر سنت در اصل به هر یک از کنسول‌ها فقط یک دسته ملازم اختصاص یافته بود که هر یک به نوبت از آن استفاده می‌کردند. به نظر می‌رسد که بعدها به هر کنسول یک دسته ملازم اختصاص یافت که پیشاپیش او حرکت می‌کردند. قیصر برای ماه‌هایی که فاسکس در دست همکارش بود و بنابراین کارهای دیوانی را راه می‌برد این رسم را تغییر داد.

شگون‌های نحس: با اعلام صاحب‌منصب مبنی بر مشاهدهٔ شگون‌های نحس در آسمان کارهای دیوانی متوقف می‌شد.

مگر اعلان مشاهدهٔ شگون‌های نحس: به این ترتیب از لحاظ حقوقی همهٔ قوانین بعدی قیصر را بی‌اثر می‌کرد.

۷۳ ***قراردادهای گردآوری مالیات:*** دولت روم گردآوری مالیات را به مأموران خصوصی وصول مالیات واگذار کرده بود که به مزایده گذاشته می‌شد. اگر اینان برای برنده شدن در مزایده قیمت بسیار زیادی پیشنهاد می‌دادند ممکن بود برای جبران هزینه‌های‌شان دچار دردسر شوند.

حق وتو: از منابع دیگر چنین برمی‌آید که وی مخالف قوانین ارضی قیصر بود.

در نهمین ساعت همان روز: یعنی پس از پایان کار روزانه. کلودیوس که عضو خانواده‌ای اعیانی (پاتریسین) بود مجاز به شرکت در انتخابات برای کسب مقام تریبون عوام نبود. پس از آنکه کیکرو در محاکمهٔ کلودیوس در سال ۶۱ق.م به اتهام حضور در جشن الاههٔ نیک با لباس زنانه در سال ۶۲م.ق علیه او شهادت داد میان‌شان جدایی افتاد.

۷۴ ***سرزمین گل‌های گیسو بلند:*** این اصطلاح گاه برای اشاره به منطقه‌ای از گل که بیرون قلمرو روم بود به کار می‌رفت. در این‌جا به نظر می‌رسد که منظور سوئتونیوس سرزمین گل آن سوی آلپ در مقابل سیزالپین یعنی 'این' سوی آلپ باشد.

بر سر آنان سوار خواهد شد: ادعایی که همان‌گونه که از پاسخ آن برمی‌آید معنای رکیک نیز از آن برداشت می‌شود. تهدید به دهان سپوختن از ویژگی‌های معمول واژگان سیاسی رومیان بود.

و آمازون‌ها بخش بزرگی از آسیا را زیر فرمان داشتند: در مورد این اتهام که قیصر در ارتباطش با نیکومدس نقش مفعول و 'زنانه' داشته است قیاس شود با فصل‌های ۲، ۴۹ و ۵۲. چنین ادعاهایی در مورد رومیان قدرتمند نامتداول نبود (برای جزئیات بیش‌تر در این مورد ر.ک.: مقدمه). سوئتونیوس در فصل ۴۵ نیز جزئیات لباس قیصر و خودنمایی‌اش را که شاید بتوان آن را 'زنانه' تعبیر کرد به‌دست می‌دهد. سمیرامیس ملکهٔ مشهور آشور بود. آمازون‌ها نژاد افسانه‌ای زنان جنگجوی منصوب به منطقه پونتوس بودند.

۷۵ ***نامزد کنسولی:*** برای سال ۵۵ق.م.

آلائودا: نام‌نویسی غیرشارمندان در لژیون‌ها بی‌سابقه بود.

به دشمنان و ملت‌های بربر می‌تاخت: در روایت خود قیصر، ***جنگل گل***، نظری بسیار متفاوت عرضه شده است.

قیصر را باید تحویل دشمن داد: به این علت که کارهایش ناقض عدالت طبیعی بوده است. بنابر نوشتهٔ پلوتارک، کاتو این پیشنهاد را در سال ۵۵ ق.م مطرح کرد و مدعی بود که قیصر پیمان صلح را نقض کرده است (***کاتو کهین***، ۵۱، ۱). خود قیصر مدعی بود که دشمن صلح را نقض کرده است (***جنگ گل***، ۴، ۱۶ــ۱).

مراسم تضرع به پیشگاه خدایان: عبارت بود از مراسم شکرگزاری عمومی به‌صورت نیایش در همهٔ معابد روم که غالباً با راه‌پیمایی جمعیت همراه بود.

در طی نه سال: ۴۹ــ۵۸ ق.م.

کوه کبنا: کوه سِوِن امروزی.

۷۶ ***قتل پوبلیوس کلودیوس:*** در اوایل سال ۵۲ ق.م به‌دست اراذل و اوباش مرتبط با دشمنش میلو.

پیش از سر آمدن جنگ ولایتش را ترک نکند: اگر قیصر در مقام یک کنسول و نه یک شارمند عادی به روم بازمی‌گشت از پیگرد قانونی بابت اقداماتش در گل مصون می‌ماند.

یک فوروم... بیش از یک صد میلیون سسترس: فوروم ایولیوم مجاور فوروم رومانوم. این فوروم را بعدها آوگوستوس تکمیل کرد.

که کسی پیش از او هرگز نکرده بود: پیش‌تر فقط مردان چنین افتخاری نصیب‌شان می‌شد.

گلادیاتورها... برای او نگاه‌شان دارند: باید اشاره‌ای باشد به گلادیاتورهای شکست‌خورده که تماشاگران دوست نداشتند اینان از کشته شدن به‌دست حریفان نجات یابند.

۷۷ ***مواجب لژیون‌ها را برای همهٔ عمر دو برابر کرد:*** احتمالاً اشاره‌ای باشد به لژیون‌هایی که خود قیصر تشکیل داده بود. چنین اقدامی در ارتباط با لژیون‌های دولتی نیازمند مجوز سنا بود.

پیشنهاد کرد که اکتاویا... به زنی به او بدهد: پومپیوس این پیشنهاد را رد کرد.

۷۹ ***در واکنش به مداخلهٔ تریبون‌های عوام:*** وقتی سنا فرمان داد که قیصر سپاهش را منحل کند تریبون‌ها، مارکوس آنتونیوس و کوینتوس کاسیوس، آن را وتو کردند (مقایسه کنید با قیصر، ***جنگ داخلی***، ۱، ۲، ۷ـ۶). سنا به وتو اعتنایی نکرد و تریبون‌ها مجبور به فرار شدند.

دیگران می‌گویند... حساب پس دهد: مقایسه شود با فصل‌های ۲۰ و ۲۱.

میلو: به جرم کشتن پوبلیوس کلودیوس که نزد مردم فقیر روم بسیار محبوب بود تحت پیگرد قرار گرفت. پومپیوس برای اطمینان از محکومیت میلو دادگاه را با مردان مسلح محاصره کرد.

روایت آسینیوس پولیو: پولیو در گذر از رود روبیکون و در فارسالوس همراه قیصر بود. تاریخ جنگ داخلی را در هفده کتاب پرداخته که برجا نمانده است.

۸۰ ***در باب وظایف:*** ۳، ۸۲. نقل‌قول برگرفته از صفحهٔ ۵۲۴ ***فوئنیسای*** اثورپیدس است.

۸۱ ***حتی عده‌ای را گمان بر این است... چهارصد هزار سسترس:*** انگشتری طلا را فقط شهسواران و سناتورها به‌دست می‌کردند. دارایی دست‌کم ۴۰۰ هزار سسترس مردان را سزاوار این انگشتری می‌کرد.

کورفینیوم: شهری در پائلینیی در مرکز ایتالیا، پلینو امروزی.

بروندیسیوم: برندیسی امروزی.

۸۲ ***فارسالوس:*** واقع در مرکز تسالی.

پسران پومپیوس: گنایوس و سکستوس.

۸۳ ***گایوس آنتونیوس:*** برادر مارکوس آنتونیوس.

در یک ماه: در سال ۴۶ ق.م.

پس از شکست پسران پومپیوس: در سال ۴۵ ق.م.

بر سرعت پایان دادن به نبرد تأکید می‌کرد: مقایسه کنید با نظر سوئتونیوس دربارهٔ سرعت قیصر در شکست دادن فارناکس، در سال ۴۵ ق.م.

۸۴ ***در یک جنگ گلادیاتوری:... تا دم مرگ جنگیدند:*** نمایش عمومی در سرگرمی‌های گلادیاتوری و تئاتر (گرچه نه در مسابقات سیرک) برای نخبگان تحقیرآمیز و نازیبنده بود و ممکن بود مجازاتش محرومیت از منزلت ممتازشان باشد. با این وصف عده‌ای به جاذبهٔ زرق و برق یا پول فریفتهٔ آن می‌شدند. مقایسه شود با اشارات سوئتونیوس در ***آوگوستوس***، ۴۳ و ***نرون***، ۴.

رقص پیریک: رقص جنگ با زره.

پانصد هزار سسترس و یک انگشتری طلا: به این ترتیب جایگاه چابک‌سوار را که لابریوس با آمدن به روی صحنه از دست داده بود به او بازگرداند.

چهارده ردیف نخست: از سال ۶۷ ق.م شهسواران (و سناتورها) از امتیاز نشستن در چهارده ردیف نخست برخوردار شدند.

بازی تروا: ر.ک.: واژه‌نامه.

۸۵ ***ناحیهٔ پست گُدتا:*** منطقه‌ای باتلاقی بر کرانهٔ رود تیبر روبه‌روی میدان مارس.

تقویم... در طی مدتی دراز: حصول اطمینان از همزمانی تقویم با فصول بر عهدهٔ کاهنان بود که این کار را هرازگاهی با افزودن یک ماه به سال انجام می‌دادند (تا ناهمخوانی سال ۳۵۵ روزهٔ قمری که اندکی کوتاه‌تر از سال خورشیدی می‌شد جبران شود). از آن‌جا که تصدی مناصب با سال تقویمی مصادف می‌شد طول هر سال خاص برای صاحب‌منصبانی که بر مسند قدرت بودند و رقبای‌شان منفعت مادی در بر داشت.

با وارد کردن افراد تازه طبقهٔ پاتریسین‌ها: این‌ها احتمالاً جایگزین افراد درگذشته می‌شدند. بعضی رده‌های مقام کاهنی فقط مختص پاتریسین‌ها بود.

شمار سناتورها: با افزودن اعضای جدید و نیز با بازگرداندن کسانی که اخراج شده بودند. به گفتهٔ دیُو (۴۳، ۴۷، ۲) قیصر در سال ۴۵ ق.م تعداد اعضای سنا را به ۹۰۰ نفر افزایش داد.

صاحب‌منصبان دون‌پایه: درنتیجهٔ افزایش تعداد ولایات که نیازمند حکمرانان و دیگر کارگزاران بود لازم بود تعداد بیش‌تری از صاحب‌منصبان سابق عهده‌دار این مسندها شوند. در سال ۴۴ ق.م تعداد پرایتورها در هر سال شانزده نفر بود. در سال ۴۵ ق.م تعداد کوایستورها به چهل نفر رسیده بود.

سنسورها: برای مثال در سال ۵۰ ق.م که سنسور آپیوس کلاودیوس عدهٔ بسیاری را از سنا بیرون کرد (و درنتیجه اینان از قیصر پشتیبانی کردند).

دادن رشوه در انتخابات: در سال ۵۲ق.م پومپیوس قانون تازه‌ای در مورد فساد در انتخابات وضع کرد.

پسران تبعیدیان... رقابت برای مشاغل دیوانی: سولا قانونی تصویب کرده بود که فرزندان تبعیدیان را از مشاغل دیوانی منع می‌کرد. در مورد تبعیدها نگاه کنید به یادداشت صفحهٔ ۶۸.

ردهٔ سوم: از سال ۷۰ق.م این طبقه یک‌سوم قضات را تشکیل می‌داد. شرط احراز صلاحیت این طبقه بر ما معلوم نیست. مرتبهٔ این‌گونه افراد از قرار معلوم پایین‌تر از شهسواران رومی بوده است.

کم‌تر از چهل سال: 'ده سال' (رقم مذکور در نسخهٔ خطی) بی‌معنی است. احتمالاً متن در این موضع مخدوش باشد. دانشوران به جای آن سن 'چهل' را پیشنهاد کرده‌اند که معقول‌تر است.

به‌جز اصناف دیرینه: این‌ها اصناف، انجمن‌ها یا باشگاه‌هایی بود که گاه از کسانی که به یک حرفه اشتغال داشتند و گاه برای اهداف دینی یا به مناسبت خاک‌سپاری تشکیل می‌شد. در سال ۶۴ق.م این اصناف و انجمن‌ها به این علت که بستر آشوب سیاسی شناخته می‌شد منحل شد و سپس در سال ۵۸ق.م به موجب قانون پیشنهادی پوبلیوس کلودیوس دوباره دایر شد. در این‌جا استثنا شاید مربوط باشد به کنیسه‌های یهودیان که به سبب دیرینگی‌شان مورد احترام بودند.

به گفتهٔ کیکرو: در آثار کیکرو چنین اشاره‌ای یافت نشد.

۸۷ ***در مجاورت صخرهٔ تارپیوس:*** هیچ‌یک از این دو طرح به اتمام نرسید.

مارکوس وارو: نویسندهٔ کتب بسیار که آدمی فاضل شناخته می‌شد. این طرح نیز به انجام نرسید.

که نخست مهارت جنگی ایشان را آزموده باشد: این طرح‌ها نیز آغاز نشد. توسعهٔ جادهٔ سالاریوس به‌دست آوگوستوس را می‌توان تکمیل همین طرح قیصر تلقی کرد. بعدها کالیگولا و نرون بیهوده کوشیدند تا راهی از میان برزخ کورینت باز کنند (مقایسه شود با ***کالیگولا***، ۲۱؛ ***نرون***، ۱۹). پس از فاجعه‌ای که در سال ۵۳ق.م برای کراسوس پیش آمد می‌بایست با پارت‌ها با احتیاط برخورد کرد. در سال ۴۴ق.م که قیصر کشته شد در اندیشهٔ به راه انداختن جنگ با پارت‌ها بود.

۸۸ ***موی تن را نیز می‌سترد:*** موی تن سترden مردان غالباً نشانهٔ رفتار زنانه تلقی می‌شد (گرچه قرنی پس از روزگار قیصر، سنکای کهین تلویحاً می‌گوید که سترden موی زیر

بغل برای مردان شایسته است اما ستردن موی پاها نه؛ ***نامه‌ها***: ۱۱۴، ۱۴).

با آستین‌های شرابه‌دار که تا مچ دستانش می‌رسید: درازی آستین‌ها و شرابه‌ها هر دو به رفتار زنانه نسبت داده می‌شد. مقایسه کنید با آولوس گلیوس، ***شب‌های آتن***، ۷، ۱۲، ۱).

روی آن کمربند می‌بست، گرچه نه محکم: سناتورها معمولاً روی ردای تریج‌پهن‌شان کمربند نمی‌بستند. کمربند را معمولاً روی رداهای عادی می‌بستند ــ اما سست بستن کمربند نشانهٔ خصلت‌های زنانه بود.

سوبورا: منطقه‌ای میان فوروم و اسکویلینوس که گویا بیش‌تر ساکنانش فقیر بودند.

۸۹ ***نانی که برای او پخته بود از نان میهمانش بهتر بود***: معلمان اخلاق رومی میزبانانی را که غذایی بهتر از غذای میهمانان‌شان می‌خوردند نکوهش می‌کردند.

بحث دربارهٔ... نخواهم پرداخت: استفادهٔ سوئتونیوس از صنعت مجاز پرایتریتیو [Praeteritio] (اشاره به چیزی و در همان حال با لحنی حق به جانب تظاهر به نادیده‌گرفتن آن) در این بخش بسیار وقیحانه است.

۹۰ ***هنگام رژه رفتن از پس گردونه***: رومیان کارکرد ریشخند سربازان در حق سپهسالار پیروزشان را دفع رشک خدایان به‌شمار می‌آوردند، یعنی آن‌گاه که سپهسالاران رومی به احراز مقام خداگونگی نزدیک می‌شدند.

به دلیل رابطهٔ پنهانی... آیگیستوس: پومپیوس همسرش موکیا را به دلیل خیانتش در غیبت وی طلاق داد. از اشاره به آیگیستوس تلویحاً برمی‌آید که قیصر یکی از فاسقان او بوده زیرا در افسانه‌های یونانی آیگیستوس فاسق کلوتمنسترا زن آگاممنون، سپهسالار یونانیان در جنگ تروا، بود.

دختر همین مرد را به زنی گرفت: یولیا، که در سال ۵۹ق.م با پومپیوس ازدواج کرد. مقایسه شود با فصل ۲۱.

۹۱ ***ترتیا***: در زبان لاتینی ترتیا به معنای یک‌سوم است.

بوگود: از پادشاهان افریقا و مورد حمایت قیصر و از مخالفان یوبا که به پومپیوس پیوست.

ناسو: م. آکتوریوس ناسو که در فصل ۹ نیز به او اشاره شده است.

در روم پذیرایش شد: منابع دیگر (برای مثال دیُو، ***تاریخ روم***، ۴۳، ۲۷، ۳) آمدن کلئوپاترا به روم را سال ۴۶ ذکر کرده‌اند.

و دیگر دوستان قیصر نیز از آن باخبر بودند: نام این پسر کایساریون بود. پس از مرگ

قیصر اصل و نسب پدری این فرزند موضوع مناقشات سیاسی بیش‌تر شد. اکتاویانوس (وارث و پسرخواندهٔ قیصر) و حامیانش ادعای کایساریون را مبنی بر این‌که پسر واقعی قیصر است انکار می‌کردند، حال آن‌که آنتونیوس که با عقیدهٔ اکتاویانوس مخالف بود در حمایت از کایساریون نفع شخصی‌اش را دنبال می‌کرد. ماتیوس و اوپیوس شهسواران رومی و از عمال قیصر بودند. سوئتونیوس و پلوتارک در نوشتهٔ خود دربارهٔ قیصر از خاطرات اوپیوس بهره گرفته‌اند.

تریبون عوام: در سال ۴۴ ق.م.

حکمران اسپانیا: سال‌های ۶۰ـ۶۱ ق.م.

۹۲ *هر پوند طلا را به سه هزار سسترس فروخت*: به نظر می‌رسد که بسیار ارزان‌تر از قیمت معمول فروخته باشد.

مفرغ زراندود: این شاید روایتی باشد از داستانی که آپیانوس گفته است (*جنگ‌های داخلی*، ۲، ۴۱)؛ بر اساس این روایت قیصر در سال ۴۹ ق.م به خزانهٔ ساتورن حمله کرد و طلاهایی را که در زمان حملهٔ گل‌ها در اوایل قرن چهارم ق.م در آن‌جا سپرده شده بود به یغما برد. هر که جز در راه جنگ گل از آن استفاده می‌کرد مورد نفرین قرار می‌گرفت. *دولابلا*: ر.ک.: فصل ۴ و یادداشت صفحهٔ ۶۴.

۹۳ *کیکرو... توصیف می‌کند*: کیکرو، *بروتوس* ۲۶۱.

کایسار استرابو: پسرعموی یولیوس. درسال ۹۰ ق.م شهربان بود و چند تراژدی نوشته بود.

دشمنان مشترک: مقایسه شود با فصل ۱۶.

کتاب... «جنگ گل»: ظاهراً کتاب‌های هفتم و هشتم *جنگ گل* را تکمیل کرده باشد.

۹۴ *اما خردمندان را نیز از دست بردن به قلم برحذر داشته است*: کیکرو، *بروتوس* ۲۶۲.

می‌دانم که قیصر به چه راحتی و سرعتی آن را نوشته است: *جنگ‌های گل* ۸، مقدمه ۶ـ۵.

"در باب قیاس": از این اثر بخش‌هایی پراکنده به‌جای مانده است. این اثر که بخشی از مباحث جاری در باب صرف و نحو بود به نظر می‌رسد که خواهان یک‌دستی صرف و نحو بوده است.

دو خطابه در انتقاد از کاتو: پس از مرگ کاتو در اوتیکا، کیکرو خطابه‌ای در ستایش او نگاشت. قیصر با نوشتن خطابه‌ای در ذم او پاسخ داد که فقط قطعاتی چند از آن باقی مانده است.

در عرض صفحه: خاصیت دقیق این نوآوری روشن نیست.

نامه‌هایی به کیکرو: در مجموعهٔ نامه‌های کیکرو به دوستان تعداد اندکی از این‌ها برجا مانده است.

۹۵ ***آوگوستوس... این آثار را ممنوع کرد:*** آوگوستوس که دعوی اولیه‌اش برای قدرت بیش‌تر متکی به موقعیتش به‌عنوان پسرخواندهٔ خدایگان یولیوس بود به نظر می‌رسد که برای حفظ حیثیت قیصر قدری احتیاط به خرج داده است.

۹۶ ***شگون‌های بد:*** بی‌اعتنایی قیصر به این شگون‌ها به‌طور غیرمستقیم موجب سقوطش شد، فصل ۸۱.

اسکیپیو و یوبا: مقایسه کنید با فصل ۳۵.

قربانی گریخت: معمولاً این حادثه را بدشگون می‌شمردند.

سالویتو: پلینیوس مهین می‌نویسد که نام یک بازیگر نمایش‌های پانتومیم را بر او نهاده بودند (بازیگران را بسیار بدنام می‌دانستند)، ***تواریخ طبیعی***، ۵۴، ۷؛ ۸ و ۳۵.

۹۷ ***ردای سرداری:*** ردای سرخی که سرداران سپاه به تن می‌کردند.

۹۸ ***غرق عطر:*** مقایسه کنید با ***وسپاسیانوس*** ۸.

رفیق: مقایسه کنید با ***آوگوستوس*** ۲۵.

مصیبت تیتوریوس: ر.ک.: فصل ۲۵.

۹۹ ***دوراخیوم:*** ن.ک. فصل ۳۶.

صدوسی هزار پیکان: خود قیصر به رقم کم‌تری اشاره می‌کند؛ ر.ک.: ***جنگ داخلی***، ۳، ۳ـ۵۲.

کونگیروس: در نبرد ماراتن؛ ن.ک. هرودوتوس، ***تاریخ***، ۶، ۱۱۴. کونگیروس برادر آیسخولوس نمایش‌نامه‌نویس بود.

۱۰۰ ***پلاکنتیا:*** پیاچنتسای امروزی.

وقتی سربازان... کاهش داد: شرح این واقعه به تفصیل در آپیان، ۲، ۹۲ آمده است.

ماسینتا: این نام نومیدیایی به نظر می‌رسد. شاید پسر شاه هیارباس (متحد ماریان‌ها) بوده که پومپیوس (به فرمان سولا) معزولش کرد و هیمپسال را به جایش نشاند.

پسر پادشاه یوبا: هیمپسال پسر یوبا بود.

چندی بود که در مقام پرایتور: یعنی سال ۶۱ ق.م.

ملازمانی که فاسکس را با خود حمل می‌کردند: پرایتوری را که عازم ولایتش بود ملازمان و نیز دوستان و موکلانش همراهی می‌کردند.

۱۰۱ ***قیصر از او حمایت کرد:*** دربارهٔ ممیوس ر.ک.: فصل ۴۹.
وقتی گایوس کالووس... به او نامه نوشت: گایوس لیکینیوس کالووس دوست کاتولوس شاعر بود. ر.ک.: فصل ۴۹.
لطمه‌ای ماندگار به حیثیت قیصر وارد کرد: مامورا مباشر کارهای قیصر بود و گفته می‌شد که به لطف قیصر به ثروتی کلان دست یافته بود. ر.ک.: اشعار ۲۹ و ۵۷ کاتولوس.
دریازنان... خفه‌شان کنند: ن.ک. فصل ۴.
تسلیم سولا نکند: ر.ک.: فصل ۱ دربارهٔ ناگزیربودن قیصر از پنهان کردن خود از دست سولا.
بی‌آن‌که او را شکنجه کند: معمولاً برده‌ای را که اربابش را می‌کشت مصلوب می‌کردند.
خانواده‌ام باید... از بزه دور باشد: ن.ک. فصل ۶ و یادداشت فصل ۷.

۱۰۲ ***قیصر نتوانست خود را به... راضی کند:*** برای روایتی مشروح (و تا اندازه‌ای متفاوت) از این رویداد ن.ک. قیصر، ***جنگ‌های داخلی*** ۶ـ۷۴، ۱.
هیچ‌کس از اردوی... لوکیوس کایسار جوان: فاوستوس کورنلیوس سولا پسر دیکتاتور سولا بود. لوکیوس کایسار از خویشان دور قیصر یولیوس بود. دیگر منابع، برای مثال آپیانوس ۲، ۱۰۰ و پلوتارک، ***قیصر*** ۳ و ۵۳، شمار کشتگان بسیار بیش‌تری ثبت کرده‌اند.
حتی تندیس‌های... دوباره برپا کرد: آن‌گاه که اخبار نبرد فارسالوس رسید (دیُو ۴۲، ۲ و ۱۸).

۱۰۳ ***پیتولائوس:*** بردهٔ آزادشدهٔ پومپیوس.
مقام کنسولی پی‌درپی: قیصر که پیش‌تر در سال‌های ۵۹ و ۴۸ ق.م کنسول شده بود دوباره در سال‌های ۴۶ و ۴۵ ق.م (بی همکار) کنسول شد و نیز در سال ۴۴ (که اولین دوره از ده دورهٔ کنسولی پیاپی بود).
مسئولیت نظارت بر اخلاق مردم: این مسئولیت که در سال ۴۶ ق.م به مدت سه سال به او واگذار شد (دیُو ۱۴ و ۴۳) عملاً او را سنسور کرد، منصبی بلندپایه با مسئولیتی خاص برای تعیین ترکیب سنا.
در کنار تندیس پادشاهان: این تندیس‌ها را در کنار تندیس بروتوس که آخرین پادشاه را از روم رانده بود در کاپیتولینوس نگاه می‌داشتند.

سان دیدن از بازی‌های سیرک: در این مراسم که از کاپیتولینوس آغاز می‌شد و با عبور از ولابروم و فوروم بواریوم به سیرکوس ماکسیموس ختم می‌شد بنا بر سنت تخت روان‌هایی حمل می‌شد که روی آن‌ها تندیس‌های خدایان را نمایش می‌دادند.

یک تخت: که تندیس خدایان را بر آن به نمایش می‌گذاشتند.

مقام کاهنی: مارکوس آنتونیوس عهده‌دار مقام کهانت بود.

انجمن لوپرکی: پیش‌تر فقط دو انجمن لوپرکی وجود داشت، کاهنان مسئول جشن‌های فوریه به افتخار ایزد لوپرکوس.

ماهی از سال که به نامش کردند: نام او را بر هفتمین ماه سال نهادند.

در هر یک از این دو سال... امور شهر را بگردانند: منابع دیگر حکایتی دیگرگونه از این ترتیبات قانونی به دست می‌دهند.

روفیو: از نام‌های متداول بردگان.

۱۰۴ ***تیتوس آمپیوس:*** از هواداران پومپیوس که در سال ۴۶ ق.م از تبعید بازگردانده شد.

قلب: قیصر در این‌جا از معنای دوگانهٔ cor استفاده می‌کند که هم به معنای قلب است و هم جایگاه عقل. دربارهٔ بی‌اعتنایی قیصر به شگون‌ها به‌طور کلی، ن.ک. فصل ۵۹.

پونتیوس آکویلا: بعدها در دسیسه‌ای برضدقیصر شرکت جست.

فستیوال لاتینی: جشن باستانی انجمن لاتینی به افتخار یوپیتر که بر بالای کوه آلبانوس بیرون شهر روم برپا می‌شد.

نواری سفید: از نشانه‌های پادشاهی.

۱۰۵ ***پادشاه نیستم بلکه قیصرم:*** «رکس» (Rex) به معنای پادشاه نام یکی از خانواده‌های رومی نیز بود.

لوپرکالیا: در روز پانزدهم فوریه. این فستیوال در این زمان پیوندی خاص با قیصر داشت. ن.ک. فصل ۷۶.

یوپیتر مهین و بهین: منابع دیگر شرحی نسبتاً متفاوت از این حادثه به‌دست می‌دهند. در آپیانوس (۲، ۱۰۹) و پلوتارک (***قیصر*** ۶۱) آمده است که قیصر دوبار تاج را رد کرد، نیکولائوس دمشقی (۲۱) می‌گوید که لیکینیوس نامی ابتدا تاج را روی پای قیصر گذاشت و کاسیوس آن را بر زانویش نهاد. در دیُو (۴۹، ۱۹، ۴) آمده که آنتونیوس به گونه‌ای تاج را تقدیم قیصر می‌کند که ناچار شود آن را پس زند. در ***جولیوس سزار*** شکسپیر این صحنه به طرزی به یادماندنی بازسازی شده است.

انجمن پانزده نفری: انجمن کاهنان که مسئول نگهداری از کتاب‌های پیشگویانهٔ سیبولینوس بود.

لقب پادشاه بخشید: قیصر در سال ۴۴ ق.م قصد داشت به جنگ پارت‌ها رود.

جامه‌های تریج‌پهن: نشان مقام سناتوری.

۱۰۶ ***لوکیوس بروتوس:*** به راندن پادشاهان از روم و اولین کنسول جمهوری شهرت داشت.

پل: سکوی برآمده‌ای که رأی‌دهندگان از آن می‌گذشتند.

جادهٔ مقدس: اقامتگاه رسمی قیصر در مقام پونتیفکس ماکسیموس در این‌جا بود.

کاخ سنای پومپیوس: بخشی از مجموعهٔ تئاتری که پومپیوس به سال ۵۵ ق.م با غنایم فتوحاتش در شرق ساخت.

مستعمرهٔ کاپوا: به موجب قانونی که قیصر در سال‌های ۵۸ـ۵۹ ق.م وضع کرد بنا شد.

کاپوس: ویرژیل کاپوس را همراه آیناس از تروا و بنیان‌گذار کاپوا معرفی می‌کند (آینئید ۱۰، ۱۴۵)؛ لیویوس او را پادشاه آلبالونگا معرفی می‌کند (۱، ۳، ۸).

۱۰۷ ***یکی از پرندگان شاه:*** احتمالاً یک الیکایی.

خواب... یوپیتر: مقایسه شود با خواب کالیگولا که در ***کالیگولا*** ۵۷ شرح آن آمده است.

سنتوری: معمولاً فقط معابد سنتوری داشتند اما یکی از افتخاراتی که به قیصر ارزانی شد (بنا به گفتهٔ فلوروس، ***گزیده***، ۴، ۲، ۹۱) آراستن خانه‌اش به سنتوری بود.

پنجمین ساعت روز: حدود یازده صبح ــ جلسهٔ سنا معمولاً زودتر تشکیل می‌شد.

۱۰۸ ***رود تیبر:*** مقایسه شود با ***تیبریوس*** ۷۵ و ***ویتلیوس*** ۱۷.

سیزدهم سپتامبر سال پیش: سیزدهم سپتامبر ۴۵ ق.م.

۱۰۹ ***نوه‌های خواهرش... وارث بقیهٔ اموالش می‌شدند:*** گایوس اکتاویوس (بعدها آوگوستوس) نوهٔ خواهر کوچک قیصر بود؛ لوکیوس پیناریوس و کوینتوس پدیوس نوه‌های دو شوهر خواهر بزرگ قیصر بودند.

وارثان درجه دو: در صورتی به اینان ارث می‌رسید که وارثان درجه یک می‌مردند یا از گرفتن ارث امتناع می‌کردند (مقایسه شود با پلوتارک، ***پومپیوس***، ۵۳).

یولیا: دختر قیصر و زن پومپیوس (ن.ک. فصل‌های ۲۰ و ۵۰). خاک‌سپاری وی در میدان مارس افتخاری بزرگ شمرده می‌شد. در مورد خاک‌سپاری یولیا در آن‌جا ظاهراً اختلاف‌نظر وجود داشته است (مقایسه کنید با پلوتارک، ***پومپیوس*** ۵۳).

معبد ونوس گنتریکس: معبدی که قیصر در فوروم یولیوم ساخت و خانواده‌اش مدعی بودند که از زادگان ونوس هستند.

ترانه‌هایی... الکترای آتیلیوس: در این موضع متن ناخوانا است. نویسندهٔ یادشده شاید آکیلیوس یا آتیلیوس باشد. محتمل‌تر این‌که آتیلیوس که نمایش‌نامه‌نویس بود نویسندهٔ آن باشد. مخاطبان رومی حساسیت بسیاری داشتند که نمایش‌نامه‌ها، حتی نمایش‌نامه‌های بسیار قدیمی، را پژواک رویدادهای معاصر خویش بدانند.

۱۱۰ ***فلوت زنان و بازیگران:*** نوازندگان معمولاً در مراسم تشییع جنازه میدان‌دار بودند و در میان‌شان بازیگران و رقاصان نیز بودند. در مورد نمونهٔ بازیگران سرگرم‌کننده در چنین مناسبت‌هایی ر.ک.: ***وسپاسیانوس***، فصل ۱۹.

یهودیان: یوسفوس در ***رسوم کهن یهودیان***، ۱۴، ۱۰ــ۸، می‌نویسد که قیصر امتیازات ویژه‌ای به یهودیان اعطا کرده بود.

هلویوس کینا: تریبون عوام و حامی قیصر. مقایسه شود با فصل ۵۲.

۱۱۱ ***کسنوفانس:*** ***تعلیم و تربیت کورش***، ۸، ۷. کورش بنیان‌گذار امپراتوری ایران بود.

هنگام مرگ پنجاه و شش ساله بود: میان منابع در مورد سن دقیق قیصر در زمان مرگ اختلاف است.

یازدهمین ساعت: حدود یک ساعت پیش از غروب آفتاب.

خدایگان آوگوستوس

۱۱۳ ***ولیترای:*** در حدود بیست مایلی جنوب روم (ولیتری امروزی).

۱۱۴ ***خانواده‌های کهتر:*** یعنی کسانی که در ردهٔ عوام بودند نه جزو پاتریسین‌ها.

به جمع پاتریسین‌ها بازگشتند: در این‌جا روایت سوئتونیوس با آن‌چه بر اساس دیگر منابع کهن از گزیدگان عضو سنا در دورهٔ پیشین تاریخ روم می‌دانیم ناسازگار است. روایت لیویوس تلویحاً به این نکته اشاره دارد که در زمان پادشاهان فقط پاتریسین‌ها می‌توانستند سناتور شوند. نیز بسیار نامحتمل است که تمامی یک خانواده مرتبهٔ خود را از پاتریسین‌ها به عوام تغییر دهند.

در دومین جنگ پونیک: جنگ میان روم و کارتاژ سال ۲۰۵ ق.م.

انتخابات در میدان مارس: از قرار معلوم این خدمات مربوط می‌شد به برگزاری انتخابات و خدمات چندان آبرومندی نبود.

دستهٔ بردگان فراری... توریی: سال ۶۰ ق.م اسپارتاکوس شورش گلادیاتورهای برده را در سال‌های ۷۱ــ۷۳ ق.م رهبری کرد؛ کاتیلینهٔ اشراف‌زاده سردستهٔ توطئه‌ای بود که در سال‌های ۶۲ــ۶۳ ق.م سرکوب شد.

بسی: قبیله‌ای کوه‌نشین در تراکیا.

۱۱۵ *کیکرو... متحدان روم*: کیکرو، *نامه‌هایی به برادرش کوینتوس*، ۷ و ۲ و ۱).

تمثال‌های سناتورها: خانواده‌ای که نیاکانش سناتور بودند تصاویر آن‌ها را در سرسرای خانه به نمایش می‌گذاشت.

قانون یولیانی: سال ۵۹ ق.م مقایسه شود با *قیصر یولیوس* ۲۰.

هشتمین روز پیش از اول اکتبر: ۲۳ دسامبر سال ۶۳ ق.م معلوم نیست که کدام بخش پالاتینوس به نام سرهای گاوان نر شناخته می‌شده است.

۱۱۶ *امپراتور*: هادریانوس.

۱۱۷ *انیوس کوینتوس*: انیوس (۲۳۹ـ۱۶۹) از شاعران حماسه‌سرای برجستهٔ پیش از ویرژیل بود. این بیت از کتاب *سالنامه‌های* اوست (۵۰۲، فالن، ویراست دوم).

از بیماری سختی رهایی یافته بود: در سال ۴۶ ق.م.

۱۱۸ *تریبون‌های عوام... مقام سناتوری*: این مسند منحصر بود به اعضای خانواده‌های عوام. از عهد سولا به بعد فقط سناتورها واجد صلاحیت احراز این مقام بودند.

۱۲۰ *نخست باید او را برکشید و سپس از سر راه برداشت*: کیکرو، *نامه‌هایی به دوستان*، ۱، ۲۰ و ۱۱. به نظر می‌رسد که کیکرو با استفاده از معنای دوگانهٔ فعل لاتینی tollo به معنای 'برکشیدن' و 'از سر راه برداشتن' جناس ساخته است.

به جبههٔ آنتونیوس بگریزد: سال ۴۲ ق.م.

مورا: در این بازی یکی ناگهان انگشتانش را بلند می‌کند و دیگری می‌بایست فوراً تعداد آن‌ها را حدس بزند.

۱۲۱ *پروسیا*: پروجای امروزی، شهری در اومبریا.

پیش از جنگ و در طی جنگ: در سال ۴۱ ق.م.

طبقات ممتاز: یعنی سناتورها و شهسواران.

پس از گشودن پروسیا: در سال ۴۰ ق.م.

۱۲۲ *جنگ سیسیل*: سال‌های ۳۵ـ۴۳ ق.م.

دیگران نیز... در مراسم جشن نمایش دهند: این‌که سکستوس پومپیوس به قول دیُو، ۴۸ خود را 'پسر نپتون' فرا نماید بی‌گمان بجاست.

۱۲۳ *پدر پائولوس*: مارکوس لپیدوس، برادر بزرگ لوکیوس آیمیلیوس پائولوس، عضو هیئت حاکمهٔ سه نفری، که به فرمان این هیئت در سال ۴۳ ق.م تبعید شد.

کیرکیی: شهری ساحلی در جنوب روم.
گنایوس: در نسخهٔ دست‌نویس این نام به اشتباه تیتوس ضبط شده است.
بونونیا: بولونیای امروزی.
آکتیوم: در سال ۳۱ ق.م.

۱۲۴ *کوه‌های کرائونوس*: در شمال شرقی اپیروس.
کسی از قبیلهٔ پسیلی: قبیله‌ای افریقایی که به رام کردن مارها شهره بودند.
اسکندر کبیر... غرق گلش کرد: مقایسه شود با اشاراتی که در قیصر *یولیوس* ۷ و *آوگوستوس* ۵۰ و ۹۴ به اسکندر شده است.

۱۲۵ *لپیدوس*: مارکوس آیمیلیوس لپیدوس، پسر لپیدوس عضو هیئت حاکمهٔ سه نفری.
نوهٔ امپراتور: یولیا، دختر یولیا دختر آوگوستوس.
پس از شکست آنتونیوس در مصاف با کانتابریایی‌ها: در سال‌های ۳۳ــ۳۵ و ۲۵ــ۲۶ ق.م.

۱۲۶ *رود آلبیس*: رود الب.

۱۲۷ *مارکوس کراسوس و مارکوس آنتونیوس*: کراسوس بیرق‌های خود را در سال ۵۳ ق.م در کارای و آنتونیوس بیرق‌هایش را در شکست سردارانش در سال ۴۰ و ۳۶ ق.م از دست داد.
فقط دوبار بسته شد: مردم عقیده داشتند که درهای معبد یانوس کویرینوس در عهد نوما پادشاه افسانه‌ای و در سال ۲۳۵ ق.م در پایان جنگ اول پونیک بسته شد.
لولیوس و واروس: به ترتیب در سال ۱۷ یا ۱۶ ق.م و سال ۹ میلادی.

۱۲۸ *ده‌یک سربازانش را می‌کشت و به بقیه خوراک جو می‌داد*: «ده‌یک کشتن» سربازان نوعی مجازات سنتی در ارتش روم بود. جیرهٔ سربازان معمولاً گندم بود نه جو.
دیرک‌هایی به طول سه متر یا حتی یک تکه زغال‌سنگ حمل می‌کردند: این‌ها مربوط می‌شد به وظیفهٔ سربازان عادی در اندازه‌گیری اردوگاه یا ساخت باروها و از این‌رو برای سرداران تحقیرآمیز بود.
پسرها: منظور نوه‌ها و پسرخوانده‌هایش است. ر.ک.: *آوگوستوس* ۶۴.
با شأن خانواده‌اش سازگار باشد: مقایسه کنید با *قیصر یولیوس*، ۶۷.

۱۲۹ *پیروزی در نبرد دریایی*: آگریپا و آوگوستوس سکستوس پومپیوس را به سال ۳۶ ق.م در نائولوخوس شکست دادند.

آرام بشتاب'، '*فرمانده محتاط بهتر از فرمانده بی‌پرواست*': هر دو جمله به زبان یونانی است.

به نام ارتش: در سال ۴۳ ق.م.

برای یازدهمین بار به این مقام رسید: سال‌های ۳۳، ۳۱، ۲۳ـ۳۰ ق.م.

۱۳۰ **سیزدهمین مقام کنسولی**: سال‌های ۵ و ۲ ق.م.

همهٔ دوره‌های کنسولی را در روم آغاز نکرد: این‌که کنسولی دورهٔ تصدی خود را در خارج از روم آغاز کند تقریباً بی‌سابقه بود.

وقتی حامی‌اش تبعید شد: اعطای مقام شهسواری به یک بردهٔ سابق استثنا بود.

۱۳۱ **دوبار همکاری برای خود برگزید**: آگریپا و تیبریوس.

بار اول و سوم به همراه یک همکار: باز هم آگریپا و بعد تیبریوس.

۱۳۴ **آریمینوم**: ریمینی امروزی بر ساحل آدریاتیک.

پونتیفکس ماکسیموس: در سال ۱۳ ق.م.

خدایگان یولیوس: مقایسه کنید با *یولیوس* ۴۰.

ماه تولدش: مقایسه کنید با *یولیوس* ۷۶ و *آوگوستوس* ۱۰۰.

تفأل دربارهٔ امنیت کشور: پرسش در این باره که آیا باید برای امنیت کشور دعا کرد.

۱۳۵ **در صورت برائت متهم خود کیفر آن را تحمل کند**: در صورت برائت متهم شاکی مجازات می‌شد.

۱۳۶ **دوکناری**: این‌ها مردانی بودند که ارزش دارایی‌شان ۲۰۰ هزار سسترس (نصف دارایی لازم برای شهسواران) یا بیش‌تر بود.

دست‌کم بیش‌وپنج سال: متن لاتینی به احتمال فراوان در این‌جا مخدوش است. نسخه‌های دست‌نویس حداقل سن جدید را ۳۰ سال ذکر می‌کنند اما همهٔ شواهد دیگر نشان می‌دهد که حداقل سن پیش از این ۳۰ سال بوده و بنابراین با کسر پنج سال از رقم قبلی حداقل سن قضاوت ۲۵ سال می‌شود.

انداختن وی به درون یک کیسه: پدرکش‌ها را همراه با سگی، خروسی، ماری یا میمونی درون کیسه می‌کردند و در دریا یا رودخانه می‌انداختند.

قانون کورنلیوس: به موجب این قانون گواهان یک وصیت‌نامهٔ مجعول به همان عقوبت جاعل محکوم می‌شدند.

۱۳۷ **مهلتی سه ساله**: به گونه‌ای که بیوه‌ها از ترس مجازات‌های قانونی مجبور نباشند بلافاصله دوباره ازدواج کنند.

پاداش ازدواج را افزایش داد: قانون تنظیم‌کنندهٔ ازدواج که در سال ۱۸ ق.م به تصویب رسید در سال ۹ میلادی اصلاح شد. کسانی که ازدواج نکرده بودند مجازات می‌شدند (مثلاً از سهم‌الارث آنان کاسته می‌شد) چنان‌که، به میزان کم‌تر، کسانی که فرزند نداشتند نیز مجازات می‌شدند. به کسانی که ازدواج کرده بودند و سه فرزند داشتند امتیازاتی مانند حق نامزدی در انتخابات پیش از رسیدن به سن مقرر اعطا می‌شد.

سرمشق این مرد جوان: گرمانیکوس پسر دروسوس پسر لیویا بود. گرمانیکوس از زنش آگریپینا فرزندان بسیار داشت. برای آگاهی بیش‌تر به شجره‌نامه خانوادگی رجوع کنید.

اورکینی: اصطلاحی که برای اشاره به بردگانی به کار می‌رفت که به موجب وصیت ارباب‌شان آزاد شده بودند و از این‌رو منزلت‌شان مرهون مرگ یک نفر بود. در این‌جا تلویحاً به این نکته اشاره شده است که هیئت حاکمهٔ سه نفری رده‌های مجلس سنا را از آدم‌های بی‌ارزش انباشته بود، گرچه به نظر می‌رسد که خود قیصر تعداد آن‌ها را از ۶۰۰ به ۹۰۰ افزایش داده باشد.

۱۳۸ ***دادگاه صدنفری:*** به دعاوی مدنی در مورد منزلت اجتماعی، ارث و شماری دیگر از حقوق مالکیت که پرایتور به آن‌ها اشاره می‌کرد رسیدگی می‌کرد.

هیئت ده نفری: این هیئت درمورد اختلاف نظر دربارهٔ قوانین داوری می‌کرد.

شمار پرایتورها: از هشت تا ده نفر.

در بزرگداشت پیروزی‌های نظامی نیز گشاده‌دست بود: آیین پیروزی بزرگ‌ترین افتخار نظامی بود که سرداری رومی می‌توانست بدان نایل شود. به رغم ادعای سوئتونیوس، آیین‌های پیروزی، دست‌کم پس از ده سال نخست حکومت آوگوستوس، عملاً منسوخ شد. آخرین کسی که آیین پیروزی برپا داشت و عضو خاندان سلطنتی نبود لوکیوس کورنلیوس بالبوس بود که آن را در سال ۱۹ ق.م برپا داشت. پس از آن در دورهٔ حکومت آوگوستوس فقط تیبریوس در سال‌های ۷ق.م و ۱۲ میلادی آیین پیروزی برگزار کرد. یک علتش این بود که سردار برای این که آیین پیروزی به پا دارد می‌بایست به‌طور مستقل و بی‌اتکا به دیگری در جنگ شرکت کرده باشد و بیش‌تر جنگ‌های بزرگ در ولایاتی رخ می‌داد که تحت فرماندهی عالی آوگوستوس قرار داشت. معلوم نیست که چند تن نشان‌های پیروزی دریافت کرده بودند، که به لحاظ اعتبار به پای آیین پیروزی نمی‌رسید.

۱۴۰ ***قانون تئاتر... ردهٔ اسواران:*** به عبارت دقیق‌تر لازمهٔ درآمدن در سلک اسواران دارا بودن

دست‌کم ۴۰۰ هزار سسترس بود. قانون یولیانی در مورد تئاتر بر حفظ ردیف‌های جلو در تئاتر برای سناتورها و شهسواران تأکید می‌کرد.

شیوهٔ قدیم انتخابات را احیا کرد: ظاهراً تغییر را که قیصر یولیوس ایجاد کرده بود ابطال کرد (*یولیوس* ۴۱).

صرف‌نظر از درجهٔ آزادیش: معمولاً اعطای 'آزادی مشروع' خود به خود بردهٔ سابق را از حق شارمندی برخوردار می‌کرد.

بنگرید به رومیان... نژاد توگاپوش: ویرژیل، آنه‌ئید، ۱، ۲۸۲. این شعر حماسی که به روزگار آوگوستوس سروده شده بود پیشاپیش نقش مهمی در ایجاد هویت ملی ایفا کرده بود.

۱۴۱ ***بهامهر:*** این‌ها الواح یا گوی‌هایی بود که میان مردم توزیع می‌شد و به ازای آن مبلغ پولی که روی آن حک شده بود به آنان پرداخت می‌شد.

به کسانی که هیچ وعده‌ای به ایشان نداده چیزی نخواهد داد: چون زمانی که این وعده داده شد آنان شارمند نبودند.

۱۴۲ ***'تورکواتی':*** برگرفته از تورکویس (Torquis) به معنای یقه.

۱۴۳ ***به فرمان سنا این کار ممنوع شد:*** به رغم زندگی پر سر و صدا و روابط چشمگیر، منزلت اجتماعی بازیگران حرفه‌ای و گلادیاتورها بسیار پست بود. حضور گزیدگان جامعه بر صحنه و در میدان کارزار حقارت‌بار تلقی می‌شد.

۱۴۴ ***در ردیف‌های میانی کسی با لباس تیره ننشیند:*** از این‌رو همهٔ کسانی که توگا به تن نکرده بودند مجبور بودند در جاهایی بنشینند که به چشم نمی‌آمد.

گرچه رسم بر این بود که... تماشا کنند: ظاهراً زنان و مردان همیشه در تئاتر و سیرک جدا از هم می‌نشسته‌اند.

روبه‌روی صفهٔ پرایتورها: مدیر بازی‌ها معمولاً یک پرایتور بود.

پونتیفکس ماکسیموس: مقایسه کنید با فصل ۳۱.

طبقهٔ بالای خانه‌های دوستان: یعنی در ساختمان‌های نزدیک مشرف به سیرک.

از نوع یونانی: شاید منظور زبان و جامه‌های یونانی باشد.

۱۴۵ ***در هر سه تئاتر تازیانه بزنند:*** تئاترهای پومپیوس، بالبوس و مارکلوس.

بازیگر پانتومیم: در پانتومیم رومی یک بازیگر به همراهی موسیقی و با رقص و حرکات بدن و نه کلمات صحنه‌ای نمایشی می‌آفرید.

با انگشتش حرکتی کرد...: به نظر می‌رسد که این حرکت نشان‌دهندهٔ خصلت‌های زنانهٔ طرف بوده باشد. قیاس کنید با ***کالیگولا***، ۵۶.

بیست و هشت مستعمره: در این‌جا مستعمره اشاره دارد به ماندگاه عده‌ای از سربازان کهنه‌کار.

روز انتخابات به روم بفرستد: از این‌رو برابری با ساکنان شهر کامل نبود چون فقط مشاوران محلی در مستعمرات می‌توانستند به‌عنوان شارمندان رومی از حق رأی خود استفاده کنند.

۱۴۶ ***شهرهای متحد روم***: شهرهایی که در امور داخلی خود مستقل بودند.

شارمندی لاتینی یا رومی: شارمندی لاتینی پاره‌ای از حقوق شارمندی کامل را اعطا می‌کرد نه تمام آن را.

۱۴۷ ***کالاگوریتانی***: کالاگوریا شهری بود در شمال غربی اسپانیا بر کرانهٔ رود ایبروس (اورو).

اسکندر کبیر: دربارهٔ اهمیت اسکندر ر.ک.: فصل‌های ۱۸ و ۹۴ ***آوگوستوس*** و فصل ۷ ***یولیوس***.

گذشت و بی‌تکلفی وی: گرچه باید آن را قیاس کنید با فصل ۲۷.

۱۴۸ ***آگریپای کهین***: نوهٔ آوگوستوس.

تا دیکتاتوری را بپذیرد: در سال ۲۲ ق.م، نخستین سالی که آوگوستوس پس از مدت‌ها کنسول نبود. تعدادی از جانشینان آوگوستوس در پس زدن افتخارات او را سرمشق خود قرار دادند. برای مثال مقایسه کنید با ***تیبریوس*** ۲۴.

عنوان 'ارباب': اصطلاح ارباب (dominus) یادآور رابطهٔ ارباب-برده بود.

۱۴۹ ***تا مردم را به دردسر ادای احترام به او نیندازد***: گرد آمدن جمعیت برای استقبال یا بدرقهٔ صاحب‌منصبان یا سرداران رسمی دیرینه بود.

ازجمله مردم عامی: رسم بود که مردان بزرگ مردمی را که امیدوار به حمایت ایشان بودند هر روز به حضور بپذیرند.

در روزهایی که در مجلس سنا جلسه بود: به جای این‌که سناتورها به خانهٔ او بیایند. این روایت از رفتار آوگوستوس با رفتاری که در فصل ۷۸ ***یولیوس*** به قیصر نسبت داده می‌شود مغایر است.

۱۵۰ ***هرکسی نامزد خود را انتخاب می‌کرد***: ن.ک. فصل ۳۵.

آزادی بیان در وصیت‌نامه‌های مردم: رومیان غالباً از فرصت نوشتن وصیت‌نامه برای

اظهارنظر دربارهٔ دیگران استفاده می‌کردند. مقایسه شود با فصل ۶۶.

۱۵۱ *دسیسهٔ مورنا*: مقایسه شود با فصل ۱۹.

کورتیوس: چاه یا آبگیری محصور در فوروم که پیوندهایی محکم با افسانه‌ها داشت. مقایسه شود با لیویوس که دو روایت مختلف از منشأ آن در *تاریخ روم*، ۱۳ـ۱۲ و ۱ و ۶ و ۷ به‌دست می‌دهد.

در آتش‌سوزی ویران شد: حدود سال ۳ میلادی.

اصناف: احتمالاً مربوط به مقامات.

۱۵۲ *'پدر میهن'*: این لقب (ر.ک.: واژه‌نامه) در سال ۲ ق.م به آوگوستوس داده شد. مقایسه کنید با نظر مخالف سوئتونیوس دربارهٔ پذیرفتن قیصر یولیوس این لقب را (*یولیوس* ۷۶).

بیماری خطرناک: مقایسه کنید با فصل ۸۱.

آیسکولاپیوس: خدای شفادهنده.

ساخت آن از دیرباز آغاز شده بود: گفته شده است در دورهٔ پیسیستراتوس در قرن ششم ق.م.

۱۵۳ *بی‌نشانه‌های پادشاهی*: جامه‌هاشان نشان می‌داد که اتباع رومی هستند.

در نخستین... و در پنجاه و چهار سالگی: به ترتیب سال‌های ۴۳ و ۹ ق.م.

خواهرش اکتاویا: او قرار معلوم خواهر تنی آوگوستوس بوده است. ر.ک.: فصل ۴.

۱۵۴ *مارکوس آنتونیوس... خواستگاری کرد*: داستان‌هایی از این دست که بی‌وفایی آوگوستوس را در برهم زدن نامزدی و تمایلش به بستن پیمان با یک حکمران بیگانه، کاری که خود آنتونیوس هم کرده بود، هدف آنتونیوس را برآورده می‌ساخت.

در مراسمی آیینی با پشیز و ترازو: خریدار باید در حضور پرایتور سه بار سکه در ترازو می‌گذاشت. به این ترتیب آوگوستوس بزرگ خانوادهٔ آن‌ها شد و حقوق قانونی مهمی برگردن ایشان داشت.

مقام کنسولی: گایوس در سال ۵ ق.م به مقام کنسولی تعیین شد و در سال اول میلادی کار خود را آغاز کرد.

پشم‌ریسی: شغل زنانه‌ای که از دیرباز شغلی شریف بود و با فضیلت‌های روم قدیم پیوند داشت.

وقایع‌نامهٔ روزانه: احتمالاً خبرنامهٔ عمومی روزانه حاوی اخبار رسمی بوده است.

به نوه‌های... مهارت‌های دیگر آموخت: معمولاً معلمی برده این مهارت‌ها را می‌آموخت.
روی کوتاه‌ترین تخت می‌نشست: جای معمول میزبان.

۱۵۵ *به تصویب انجمن‌ها در فوروم رسید:* علت این نوع فرزندخواندگی این بود که پس از مرگ پدران‌شان هر دو قانوناً مستقل می‌شدند.
سورنتوم: سورنتو امروزی واقع در ساحل نزدیک ناپل.
جزیره‌اش: پانداتریا، نزدیک ساحل لاتیوم.
جزیره‌ای: پلاناسیا، جزیره‌ای کوچک در جنوب البا.

۱۵۶ *آه کاهش هرگز زن نگرفته بودم و بی‌فرزند می‌مردم:* روایتی است از *ایلیاد* ۴۰ و ۳ با اندکی تغییر.
کشف توطئه مورنا: مقایسه کنید با فصل ۱۹.

۱۵۷ *و نه شادمانی‌اش را از این‌که با مهر و قدرشناسی از او یاد کرده:* سوئتونیوس پس از این به صراحت می‌گوید که آوگوستوس بیش‌تر درآمدش را از این راه به دست آورد؛ ر.ک.: فصل ۱۰۱.
اگر مرده ریگ یا میراثی: در وصیت‌نامهٔ رومیان رسم بر این بود که میراثی برای دوستان بگذارند یا آن‌ها را وارث درجه دو (یا سه) قرار دهند. در این صورت اینان فقط زمانی ارث می‌برند که وارث اول (یا دوم) عاجز بود یا تمایلی به گرفتن ارث نداشت. در چنین صورتی این کار فقط نشانهٔ افتخار برای آن شخص بود.
خوی زنانه: سیاست‌مداران رومی معمولاً چنین اتهاماتی به‌ویژه به رقیبان جوان وارد می‌کردند. قیاس شود با خطابهٔ کیکرو *دفاع از کایلیوس* ۶.
پوست گردوی داغ برپا می‌گذاشت: موی پا ستردن مردان غالباً با خصلت زنانه پیوند داشت.

۱۵۸ *مادر خدایان:* کاهنان مهین مام، یا کوبله، خود خواجگان بودند و به نام گالی (galli) شناخته می‌شدند.
بنگر که چگونه... دنیا را به سر انگشتش می‌چرخاند: جملهٔ لاتینی حاوی یک جناس است که معنی 'بر طبل کوبیدن' نیز می‌دهد. پاره‌ای حرکات خاص انگشت را نشانهٔ زنانگی می‌دانستند.
دوازده خدا: پرستش دوازده خدا آیینی یونانی بود. داستان‌های مشابهی دربارهٔ لباس عجیب و غریب و گستاخانهٔ آنتونیوس گفته شده است (برای مثال ر.ک.: والریوس پاترکولوس، *تاریخ روم*، ۲ و ۸۳ و ۲).

آپولو: آوگوستوس به شیوه‌های گوناگون خود را به آپولو نسبت می‌دهد. مقایسه کنید با فصل ۱۸.

۱۵۹ *تخت زرین*: این بیت‌ها پر از ابهام است و ویراستاران بسیاری را سردرگم کرده است. مالیا احتمالاً نام خانه‌ای باشد که این ضیافت در آن برگزار شده بود.

پدرم... من در کار مفرغ کورینتی‌ام: برای اطلاع از حرفهٔ پدر آوگوستوس مقایسه کنید با فصل ۳.

۱۶۰ *جام چینی*: احتمالاً عقیق یا فلوریت. جنس این جام از هرچه بود نزد رومیان بسیار باارزش بود.

ظروف طلا را که مورد استفادهٔ هر روزه‌اش بود گداخت: استفاده از فلزات قیمتی به‌عنوان ظرف نشانهٔ تجمل شاهانهٔ آنتونیوس و کلئوپاترا بود. استفادهٔ خود آوگوستوس از این ظروف با روش آنان کاملاً در تضاد است.

دسامبر: به نظر می‌رسد که قانونی مخالف قمار بوده باشد که در دسامبر، هنگام جشن‌های ساتورنالیا، نادیده گرفته می‌شد.

هرکه ونوس می‌آورد داو را می‌برد: اگر همهٔ تاس‌ها یک عدد را نشان می‌داد آن را 'سگ' می‌نامیدند و اگر شماره‌ها متفاوت بود 'ونوس'.

کوینکواتریا: جشن مینروا، ۲۳ـ۱۹ مارس.

۱۶۱ *سنگ آلبان*: چند تن از مردان نامی جمهوری سابق به سبب وارد کردن ستون‌های مرمر برای تزئین خانه‌هاشان مورد نکوهش قرار گرفتند.

لباسی بر تن کند... در خانه نبافته باشند: مقایسه کنید با فصل ۶۴.

توگایش... نه باریک: قیصر یولیوس را به سبب توگای آویخته‌اش ملامت می‌کردند؛ نگاه کنید به *قیصر یولیوس* ۴۵. تریج توگای آوگوستوس حد میانهٔ توگای تریج‌پهن سناتورها و توگای تریج‌باریک شهسواران بود.

۱۶۲ *شکست ناوگان پومپیوس*: مناس، دریاسالار سکستوس پومپیوس، در سال ۳۸ ق.م با قوایش به آوگوستوس پیوست.

مردی را... به سرایش دعوت کرد: مقایسه شود با فصل ۷۲ دربارهٔ میهمانی رفتن آوگوستوس به سراهای بردگان آزاد شده‌اش.

ساتورنالیا: که در آن دادن هدیه رسم بود.

هر تختی: در ضیافت‌های شام معمولاً هر سه میهمان بر یک تخت می‌نشستند.

۱۶۳ *روزهٔ شنبه*: ظاهراً آوگوستوس رسم یهودیان را درست نفهمیده باشد.
لب به چیزی نمی‌زد: سوئتونیوس عادات عجیب غذاخوردن را به چند تن از امپراتوران نسبت می‌دهد. عادات آوگوستوس در طعام خوردن قابل اغماض است چون حاکی از علاقهٔ مفرط به لذات خوردن نیست. قیاس کنید برای مثال با *کلاودیوس* ۳۳.
در آشامیدن شراب نیز بسیار امساک می‌کرد: مقایسه کنید با افراط تیبریوس و کلاودیوس در باده‌نوشی (*تیبریوس* ۴۲، *کلاودیوس* ۳۳).
سه یا چهار بار بیدار می‌شد: سوئتونیوس به وسپاسیانوس هم پایبندی به وظیفه را نسبت می‌دهد (*وسپاسیانوس* ۲۱).

۱۶۴ *چنان‌که گویی از تابش خورشید چنین می‌کند*: مقایسه کنید با نگاه خیره‌کنندهٔ فوق بشری که به اسکندر کبیر نسبت داده شده است (که همان‌گونه که سوئتونیوس در فصل‌های ۱۸، ۵۰ و ۹۴ تأکید می‌کند از نظر آوگوستوس شخصیت مهمی به‌شمار می‌آید).
قدش پنج پا و نه اینچ بود: بر اساس واحدهای اندازه‌گیری رومیان حدود پنج پا و هفت اینچ (انگلیسی) یا صدوهفتاد سانتی‌متر.

۱۶۵ *کیسه‌کشی دلاک در حمام*: به کار بردن وسیله‌ای برای زدودن چربی از پوست در حمام.
درمان به‌وسیلهٔ ماسه و خیزران: شاید مرهمی از ماسهٔ گرم و خیزران کوبیده.
آنتونیوس موسا: ن.ک. فصل ۵۹.
روز تولدش: ۲۳ سپتامبر.
پراینسته یا تیبر: شهرهایی با اندک فاصله از روم.

۱۶۶ *دستش‌ده و بازی با توپ بادکنکی*: اولی شامل بازی‌های متنوع با توپ کوچک و دومی بازیی بود که با توپ بزرگ سبک انجام می‌شد.
'پاسخ به بروتوس در باب کاتو': مارکوس بروتوس مدیحه‌ای دربارهٔ پدرزن و عمویش کاتو که ترجیح داده بود خودکشی کند تا زیر فرمان قیصر زندگی کند نوشته بود.

۱۶۷ *'داستان زندگی من'*: سوئتونیوس غالباً از این خاطرات نقل می‌کند؛ برای نمونه ن.ک. فصل‌های ۲، ۷، ۲۷، ۴۲ و ۴۳.
آیاکس روی اسفنجش افتاده است: نه آن‌گونه که در افسانه آمده است، بر روی شمشیرش. اسفنج را برای پاک کردن جوهر نوشته‌ها به کار می‌بردند.
آنیوس کیمبر: آوازه‌اش به سخنوری پرطمطراق مذموم بوده است. مقایسه شود با کوینتیلیان، *بنیادهای سخنوری*، ۲۸ و ۳ و ۸.

اصطلاحاتی را که سالوستیوس کریسپوس از 'خاستگاه‌های کاتو اقتباس کرده: کاتو در اوایل قرن دوم پیش از میلاد می‌نوشت و سالوست در نیمهٔ قرن اول. شماری از نویسندگان باستان ایجاز پرابهام سالوست و کاربرد اصطلاحات کهنه را نقد کرده‌اند (کوینتیلیان، ***بنیادهای سخنوری*** ۲۹ و ۳ و ۸؛ سنکا، ***نامه‌ها*** ۱۷، ۱۱۴).

سبک پرطمطراق... در زبان خودمان به کار بندیم: دربارهٔ تمایز سبک سادهٔ آتنی و سبک متکلف 'آسیایی' ن.ک. کوینتیلیان، ***بنیادها***، ۱ و ۱۰ و ۱۲ و ۲۰ـ۱۶). این که گفته می‌شود آنتونیوس سبک نامتعارف آسیایی را برتر می‌شمارد همخوانی دارد با اتهامات مربوط به برتر شمردن او شیوه‌های شرقی لباس پوشیدن و مصرف را و البته اتحاد او با کلئوپاترا فرمانروای شرقی.

۱۶۸ ***روز اول ماه یونانی:*** هیچ روز اول ماه (Kalend) یونانی وجود نداشت (اصطلاحی که رومیان برای روز اول ماه به کار می‌بردند).

۱۶۹ ***آپولونیا:*** مقایسه شود با فصل ۸.

متلوس... از روزگاران پیشین مایهٔ نگرانی بوده است: این هر دو مرد از نیمه تا اواخر قرن اول پیش از میلاد کنسول بودند گرچه در مورد هویت دقیق متلوس اختلاف نظر هست.

۱۷۰ ***پوست فک:*** قیاس شود با پلینیوس که می‌نویسد آذرخش هرگز بر پوست فک کارگر نیست (***تواریخ طبیعی*** ۱۴۶، ۲)

چنان‌که پیش‌تر گفتم: فصل ۲۹.

از مردم گدایی می‌کرد... تا پشیزی در آن بگذارند: این را می‌توان به فروتنی برای دفع چشم‌زخم تعبیر کرد، احساس ناگواری که به گمان رومیان خطری خاص برای سعادتمندان در برداشت. سوئتونیوس کاری شبیه به این را به کالیگولا نسبت می‌دهد (***کالیگولا*** ۴۲).

۱۷۱ ***درخت نخل:*** شگون پیروزی.

آیناریا را به شهر ناپل داد: آیناریا همان ایسکیای امروزی است. این دو جزیره در سال ۲۹ ق.م مبادله شد.

روزبازار: روزبازار یا nundinae هر هشت روز یک بار بود.

صدای شوم این نام: نونیس (nonis) را می‌شد non is هم خواند یعنی 'تو نرو'.

در آتن به کیش اهل راز درآمده بود: در کرس در الئوسیس.

آپیس: گاو مقدس ممفیس در مصر.

به زیارت اورشلیم نرفته بود: انجام این کار به معنای قبول دین یهودیان بود.

۱۷۲ *که این فرمان در خزانه ثبت نشود*: اگر چنین نمی‌شد این فرمان به صورت قانون در نمی‌آمد.

پدر لیبر: نام دیگر باخوس.

۱۷۳ *اسکندر کبیر*: در مورد ارتباط او با اسکندر قیاس کنید با فصل‌های ۱۸ و ۵۰.

کوینتوس کاتولوس: مقایسه کنید با *یولیوس* ۱۵.

۱۷۵ *چنان‌که بر رومولوس پدیدار گشته بودند*: مقایسه کنید با لیویوس ۷ و ۱ ــ شرحی که به روزگار خود آوگوستوس نوشته شده است.

اتوتوخوس... نیکون: این نام‌ها به زبان یونانی به معنای 'خوشبخت' و 'پیروز' است.

۱۷۶ *هنگام برگزاری آیین‌هایی*: بنابر سنت سنسورها آیین‌های تزکیه را برگزار می‌کردند که نشانهٔ پایان دورهٔ تصدی آن‌ها بود. آوگوستوس با این‌که سنسور نبود بسیاری از وظایف سنسورها را برعهده گرفته بود.

پِنونتوم: بنونتو امروزی.

۱۷۷ *تماشاگر مشتاق نمایش‌های سنتی بود*: در ماندگاه‌های یونانی (ازجمله ناپل که کاپری بخشی از آن است) مردان جوان به‌طور منظم تمرین ژیمناستیک می‌کردند که بخشی از تعلیم و تربیت‌شان محسوب می‌شد.

'کتیستس': واژهٔ یونانی به معنای بنیان‌گذار.

جماعتی از مردم مشعل به دست برگرد گور او جمع شدند: به نظر می‌رسد که این کار در سالگرد مرگ کسان رسم بوده باشد.

۱۷۸ *چون نمایش... از صحنه بیرون کنید*: آخرین سطرهای یک کمدی نوشتهٔ مناندر (Comicigraeci VIII. 925 p. 275) (Poetae). در مورد تأکید سوئتونیوس بر همخوانی مرگ با آرزوهای افراد ر.ک. *یولیوس* ۸۷.

مرگ آسان (euthanasia): کلمهٔ یونانی.

چهاردهمین روز پیش از اول سپتامبر: ۱۹ آگوست سال ۱۴ میلادی.

بوویلای: به فاصلهٔ حدود دوازده کیلومتر از روم از جادهٔ آپیانوس.

۱۷۹ *کاهنان... استخوان‌هایش را جمع کنند*: این کار را معمولاً خویشاوندان زن انجام می‌دادند.

سه روز پیش از پنجم آوریل: سوم آوریل سال ۱۳ میلادی.

۱۸۰ *وارثان درجه دومش*: مقایسه کنید با *یولیوس* ۸۳ و *آوگوستوس* ۶۶.
قبایل: از آن‌جا که همهٔ شارمندان روم عضو قبایل نیز بودند علت این تمایز نامعلوم است.
دو پدرش: اکتاویوس، پدر خودش، و قیصر یولیوس که پدرخوانده‌اش بود.
فهرستی از کارهای بزرگش... در جلو آرامگاهش نهاده شود: نسخه‌هایی از این لوح‌ها برجا مانده است و عنوانش کارهای بزرگ خدایگان آوگوستوس (Res Gestae Divi Augusti) است.

تیبریوس

۱۸۱ *رگیلی*: محل آن شناخته نشد.
شش سال پس از بیرون راندن پادشاهان: سال ۵۰۴ ق.م براساس گاه‌شماری قدیم.
۱۸۲ *آپیوس کایکوس*: کنسول به سال ۳۱۲ ق.م.
کلاودیوس کائودکس: کنسول به سال ۲۶۴ ق.م.
پیش از آن که به برادرش هانیبال برسد: سال ۲۰۷ ق.م.
برای کامجویی بردهٔ خویش سازد: حادثه‌ای که در روایت‌ها تاریخ آن را ۴۵۱ ق.م ذکر کرده‌اند.
کلاودیوس روسوس: نام 'روسوس' حدس *ایم* است. در نسخهٔ دست‌نویس 'دروسوس' ذکر شده است.
فوروم آپیوس: شهری کوچک در لاتیوم در جادهٔ آپیوس.
کلاودیوس پولکر: پسر آپیوس کلاودیوس کایکوس.
چون شکست خورد... کشور را به سخره گرفت: نیمهٔ قرن سوم پیش از میلاد.
مادر خدایان ابدایی: کوبله الاههٔ فریگیایی که به نام مهین مام نیز شناخته می‌شود. آیین او به سال ۲۰۴ ق.م وارد روم شد. این کلاودیا نوهٔ آپیوس کلاودیوس کایسوس بود. همچنین ر.ک.: ص ۱۵۸.
آن کلاودیای دیگر: دختر آپیوس کلاودیوس کایکوس.
۱۸۳ *بلکه از خودش جوان‌تر بود*: در سال ۶۰ ق.م کلودیوس فقط در صورتی می‌توانست به مقام تریبون عوام انتخاب شود که از خانوادهٔ پلب‌ها باشد. مقایسه کنید با *یولیوس* ۶، ۲۰، ۲۴، ۲۷.

اقدام او را وتو کند یا او را باز دارد: به دلیل حضور دوشیزهٔ وستایی این کار هتک حرمت تلقی می‌شد.

و برای بار دوم به مقام کنسولی برداشتند: او نخستین بار در سال ۲۱۹ ق.م کنسول بود. پس از پیروزی بر ایلیریایی‌ها به تقسیم ناعادلانهٔ غنایم محکوم شد اما باز در سال ۲۰۷ ق.م به مقام کنسولی و در سال ۲۰۴ ق.م به مقام سنسوری برگزیده شد.

۱۸۴ ***ناربو و آرلاته:*** ناربونه و آرلس امروز.

۱۸۵ ***شانزدهمین روز پیش از اول دسامبر:*** ۱۶ نوامبر سال ۴۲ ق.م.

بازی‌های دیگری... هرچند خود به تماشای آن‌ها ننشست: به گفتهٔ سوئتونیوس در فصل ۴۷ دربارهٔ نگرش تیبریوس به بازی‌ها توجه کنید.

کایکیلیوس آتیکوس: بیش‌تر به تیتوس پومپونیوس آتیکوس معروف است و پس از آن‌که فرزندخواندهٔ کوینتوس کایکیلیوس شد نام خود را کوینتوس کایکیلیوس پومپونیانوس آتیکوس گذاشت.

۱۸۷ ***بیرق‌هایی را که پارت‌ها از کراسوس ستانده بودند:*** سال ۲۰ ق.م (مقایسه شود با *آوگوستوس* ۲۱).

گالیا کوماتا: گل آن سوی آلپ.

رایتی و ویندلیکی: مردم رایتیا، کشوری در شمال گل سیزالپین.

برئوکی: مردم پانونیا.

با گردونه به شهر درآمد: یعنی آیین پیروزی برپا داشت، به سال ۷ ق.م.

۱۸۸ ***فرزندان آوگوستوس:*** ن.ک. یادداشت ص ۱۲۸. این فرزندان گایوس و لوکیوس هستند که در فصل ۱۱ به آن‌ها اشاره شده است.

۱۸۹ ***به یولیا اجازه دهد همهٔ هدیه‌های او را نگاه دارد:*** هرچند مقایسه کنید این را با فصل ۵۰.

۱۹۰ ***نماتوسوس:*** شهری در گالیا کوتاما که تیبریوس حکمران سابق آن بود.

۱۹۱ ***چشمهٔ آپونوس:*** چشمهٔ آب گرم که خاصیت درمانی دارد، بانیودالبانو امروزی.

۱۹۲ ***کارینای... اسکویلینه:*** کارینای منطقهٔ مسکونی آراسته‌ای مجاور فوروم که مطلوب شخصیت‌های برجستهٔ دولتی بود، حال آن‌که اسکویلینه در پیرامون شهر بود.

مارکوس آگریپا: نیز معروف به آگریپا پوستوموس.

چون نه می‌توانست... آن‌ها را بر اموال شخصی‌اش بیفزاید: کسانی که تحت قیمومت پدرشان بودند، مانند بردگان، نمی‌توانستند صاحب اموالی شوند بلکه فقط اجازه

داشتند بر این اموال بیفزایند که، گرچه به لحاظ قانونی از آن ایشان نبود، می‌شد آن را اموال شخصی‌شان به حساب آورد.

۱۹۳ *شب را بیرون از چادر به سر می‌برد:* تیبریوس با دست شستن از آسایشی که مقامش نصیب وی می‌کرد خود را همتراز سربازان عادی کرده بود.

۱۹۴ *بروکتری‌ها:* قبیله‌ای ژرمنی که منطقه‌ای را اشغال کرده بودند که امروز وستفالن نامیده می‌شود.

آیین پیروزی: به سال ۱۲ میلادی.

باتو... حکومت راونا: معمولاً در آیین پیروزی فرمانده دشمن را پیشاپیش جمعیت حرکت می‌دادند و آنگاه اعدامش می‌کردند.

۱۹۵ *فقط یک مرد... نجات داده است:* اینوس، *سالنامه‌ها*، ۳۷۰، جلد ۲ (که کلمهٔ احتیاط کردن (vigilando) را جایگزین 'درنگ کردن' (cunctando) در متن اصلی کرده است.

۱۹۶ *فقط اگر... به فرزانگی او ایمان داریم:* هومر، *ایلیاد*، ۷ـ۲۴۶ و ۱۰.

۱۹۸ *کم‌تر از یک شارمند عادی فخر می‌فروخت:* گفتهٔ سوئتونیوس در فصل ۶۷ ابعاد دیگر این موضوع را روشن می‌کند.

۱۹۹ *نگذاشت در تصویب قوانینش سوگند یاد کنند:* سوگندی که همهٔ شارمندان برای تأیید کارهای گذشته و آیندهٔ امپراتور یاد می‌کردند.

لیویوس: براساس الگوی ماه‌هایی که پیش‌تر به نام یولیوس و آوگوستوس کردند (ر.ک.: *یولیوس* ۷۶ و *آوگوستوس* ۱۰۰).

نام خانوادگی... تاج مدنی: القابی که آوگوستوس پذیرفت. برای مثال ر.ک.: *آوگوستوس* ۵۸.

تا روز اول ماه مه: سال‌های ۱۸، ۲۱ و ۳۱ میلادی.

که دیگر به این شیوهٔ اهانت‌آمیز او را خطاب نکنند: مقایسه کنید با *آوگوستوس* ۵۳.

در کشوری آزاد اندیشه و بیان باید آزاد باشد: مقایسه کنید با فصل ۶۱.

۲۰۰ *دشمن هم خواهیم شد:* مقایسه کنید با *آوگوستوس* ۵۶.

۲۰۱ *با مقام سفیری به خارج سفر کند:* تا بنابراین بتواند از خدمات پیک امپراتوری که آوگوستوس بنا نهاده بود استفاده کند.

به عبارات نامناسب ختم یافته: که شامل دعا برای تندرستی امپراتور می‌شد.

۲۰۲ *خرید سه شاه‌ماهی:* ظروف وماهی کورینتی، به‌ویژه شاه‌ماهی، در نوشته‌های معلمان اخلاق رومی نشانهٔ تجمل شناخته می‌شد. مقایسه کنید با *آوگوستوس* ۷۰.

نظارت بر مسافرخانه‌ها و غذاخوری‌ها: غذاخوری‌ها معمولاً تحت نظارت بود و آن‌ها را محل گرد آمدن فقرا و برپا کردن ناآرامی می‌دانستند.

یک شقه نیز... برآورده می‌سازد: این داستان لئامت امپراتور را به‌خوبی نشان می‌دهد.

۲۰۳ *زنان بدنام... از مجازات‌های مقرر در قانون بگریزند:* در قانون یولیانی سال ۱۸ ق.م دربارهٔ زنا زناکاری جرم شمرده می‌شد.

محدودیت‌هایی... در تئاتر و میدان نبرد: از قرار معلوم در قوانین قبلی برای سناتورها و شهسوارانی که به چنین کارهایی مشغول می‌شدند مجازاتی سنگین‌تر از برکناری از مقام سناتوری یا شهسواری تعیین کرده بود.

وقتی خبر یافت... از مقام سناتوری عزل کرد: قرارداد اجاره در روم ظاهراً از اول یولی آغاز می‌شد.

دیگری را از... و فردایش وی را طلاق داده بود: قانون ازدواج آوگوستوسی مقرر می‌داشت که در اعطای مقام‌های دولتی اولویت با مردان زن‌دار است.

۲۰۴ *پولنتیا:* در لیگوریا، پولنتسای امروزی.

پادشاهی کوتیوس: در آلپ، میان ایتالیا و گل.

رسم بست نشستن: رسم مردمی که برای پرهیز از مجازات جنایات‌شان به معابد یا تندیس‌ها پناه می‌بردند.

کوزیکوس: شهری در شمال غربی آسیای صغیر.

۲۰۵ *آنتیوم:* شهری ساحلی نزدیک روم.

تاراکینا: شهری ساحلی در لاتیوم، تراکینای امروز.

فیدنای: شهری در سرزمین سابینه، در شمال روم.

۲۰۶ *که از دیرباز در پنهان کردنش کوشیده بود:* مقایسه کنید با فصل ۳۳.

بیبریوس... علاقهٔ وافرش به شراب: برگرفته از بیبو (bibo) به معنای شراب، کالیدوس (callidus) به معنای گرم و مروم (merum) به معنای شراب ناب. مقایسه کنید با *آوگوستوس* ۷۷.

۲۰۷ *مسابقه‌ای میان یک قارچ... و یک توکا ترتیب داده بود:* همه این‌ها غذاهای مجلل است. مقایسه کنید با نظر سوئتونیوس دربارهٔ خست تیبریوس در فصل ۳۴.

الفانتیس: نویسنده‌ای یونانی که به هرزه‌نویسی شهره است.

'دخمهٔ بز پیر' ... اسم جزیره: جناسی است مبتنی بر شباهت کاپر (caper) به معنای بز و کاپریای (capreae) نام جزیره.

۲۰۸ *آتالانتا:* در افسانه‌های یونانی-رومی، آتالانتا زنی شکارچی بود که تمایلی به ازدواج نداشت و تحت تعقیب ملیاگر بود.

... اتاق خوابش: رومیان آمیزش دهانی را بسیار موهن می‌دانستند.

یونانی: مقایسه کنید با فصل ۵۶.

۲۰۹ *سال‌ها بعد هنوز ناتمام بود:* مقایسه کنید با *آوگوستوس*، ۳۰ـ۲۸.

آکتیوس بازیگر کمدی: احتمالاً بنا به درخواست جمعیت. خست تیبروس در مورد بازی‌ها را با گشاده‌دستی آوگوستوس قیاس کنید (*آوگوستوس* ۴۳).

سیانوس: آیلیوس سیانوس فرمانده پاسداران امپراتور بود، منصبی که به نظر می‌رسد از آن برای نابودی بسیاری از رومیان برجسته استفاده کرده بود، اما پس از توطئه برای تسخیر امپراتوری ستارهٔ بختش افول کرد و به مرگ محکوم شد.

۲۱۰ *پول نقد:* که می‌شد آن را آمادگی برای انقلاب تلقی کرد.

احیای آزادی: احتمالاً به معنای حکومت سناتورها باشد. مقایسه کنید با *کالیگولا* ۶۰.

در وصیت‌نامه‌اش: مقایسه کنید با فصل ۱۱.

۲۱۲ *هکتور:* قهرمان افسانه‌ای تروا که بر اساس *ایلیاد* هومر در دفاع از شهر در برابر یونانیان کشته شد.

۲۱۳ *پله‌های گمونیوس:* پلکانی که فوروم را به تپهٔ کاپیتولینوس وصل می‌کرد و جنازهٔ جنایت‌کاران اعدام شده را در آن‌جا به نمایش می‌گذاشتند: مقایسه کنید با فصل ۶۱.

۲۱۴ *رسن و چنگک:* به این ترتیب نشان می‌دهد که به مرگ محکوم شده بود که باید با رسن خفه‌اش می‌کردند و سپس جنازه‌اش را با چنگک می‌کشیدند و به رود تیبر می‌انداختند.

خوی وحشی و سرسختش از دیده‌ها پنهان نبود: مقایسه کنید به *کالیگولا* ۱۱.

۲۱۶ *ظاهراً به بهانهٔ... اخلاق عمومی:* سوئتونیوس مثل همیشه دریچه‌ای تازه و انتقادی‌تر بر فعالیت‌هایی که پیش‌تر ستایش‌انگیزشان خوانده است می‌گشاید (مقایسه کنید با فصل ۳۴).

صد هزار سسترس... رودس: شرط شهسواری داشتن ۴۰۰ هزار سسترس بود. تیبریوس به‌عنوان پسرخواندهٔ آوگوستوس نمی‌توانست در زمان حیات پدرش مالک چیزی باشد

(مقایسه کنید با فصل ۱۵). شاید گفتن این نکته به‌جا باشد که شارمندان رومی که به تبعید فرستاده می‌شدند حق شارمندی‌شان را از دست می‌دادند.

عصر طلایی ساتورن... عصر آهن: حامیان آوگوستوس او را احیاکنندهٔ عصر طلایی معروف ساتورن می‌دانستند. در افسانه‌ها در پی عصر طلایی با انحطاط جامعهٔ انسانی عصر نقره و سپس عصر آهن می‌آمد.

با همان ولعی... آب می‌نوشید: مقایسه کنید با فصل ۴۲.

ای رومولوس... سولا: دیکتاتور سولا نام خانوادگی فلیکس بر خود نهاده بود که معنایش 'خوشبخت' است.

ماریوس... آنتونیوس: ماریوس دیگر سردار بزرگ بود که جنگش با سولا آغازگر جنگ داخلی در اوایل قرن اول پیش از میلاد بود. جنگ آنتونیوس با آوگوستوس جوان نیز به جنگ داخلی انجامید (مقایسه کنید با ***آوگوستوس*** ۱۷).

'به شرط آن‌که احترامم کنند': مقایسه کنید با گفته‌ای که سوئتونیوس به کالیگولا (***کالیگولا*** ۳۰) نسبت می‌دهد.

۲۱۸ ***آگاممنون:*** پادشاه افسانه‌ای موکنای یا آرگوس، در ***ایلیاد*** هومر سپهسالار یونانیان در جنگ تروا. در بازگشت به وطن به دست زنش کلوتمنسترا و همدستی فاسقش آیگیستوس کشته می‌شود. این داستان دست‌مایهٔ نمایش‌نامه‌ای به قلم آیسخولوس تراژدی‌نویس یونانی گشت.

کتاب‌ها ممنوع شد: مقایسه کنید با فصل ۲۸ همچنین با فصل‌های ۶ـ۵۴ ***آوگوستوس***.

۲۲۰ ***پریام:*** پادشاه افسانه‌ای تروا. در برخی روایت‌های داستان او سپاه یونانی همهٔ فرزندان پرشمار او را پیش چشم او می‌کشد.

معروض دشنام‌های مردم بود: مقایسه کنید با فصل ۶۶.

معبد: معبد فورتونا پریمیگنیا در پراینسته.

۲۲۲ ***وقتی زمامداری‌اش آغاز شد... سرافکنده شود:*** قیاس کنید با نوشتهٔ سوئتونیوس در این باره در فصل ۲۶.

۲۲۳ ***اثوفوریون، ریانوس و پارتنیوس:*** اثوفوریون و ریانوس هر دو اهل اسکندریه بودند و در قرن سوم پیش از میلاد می‌زیستند. اولی، پیرو کالیماخوس، به سبب ابهام اشعارش زبانزد خاص و عام بود؛ دومی سرایندهٔ اشعار حماسی فاخر بود. پارتنیوس شاعر یونانی قرن اول بود که گفته می‌شود سهمی بسزا در ترویج اشعار فاخر اهالی اسکندریه در روم داشت.

۲۲۴ ***مادر هکوبا... در سوگ فرزندش:*** به گفتهٔ هومر هکوبا، زن پریام، پادشاه تروا در زمان جنگ تروا بود. آخیلس قهرمان یونانی یک بار در لباس دختری جوان پناهنده شده بود. ترانه‌های سیرن‌ها که مردان را می‌فریفتند و به کشتن می‌دادند ازجمله خطراتی بود که اودیسئوس در *اودیسهٔ* هومر را تهدید می‌کرد. مینوس شاه افسانه‌ای کِرت بود.

در سنا: مقایسه کنید با ادعای سوئتونیوس در مورد کلاودیوس، ***کلاودیوس*** ۴۲.

'***مونوپولیوم***': واژه‌ای یونانی برای انحصار که به زبان لاتینی حرف‌نگاری شده است.

'***نشان***' (emblema): واژه‌ای یونانی (که معادلی در زبان لاتینی ندارد) به معنای نقش‌های نشانده (مثلاً روی فنجان).

۲۲۵ ***در هفدهمین روز... گایوس پونتیوس نیگرینوس:*** ۱۶ مارس سال ۳۷ میلادی.

۲۲۶ ***آپولو تمنیتس:*** تمنوس محلی در سوراکوسای که به یاد بود آپولو بنا شده بود.

چنگک و پله‌های گمونیوس: ر.ک.: فصل ۶۱.

آتلا: شهری در شمال ناپل.

آمفی تئاتر: شاید اشاره‌ای باشد به کوتاهی تیبریوس در برپایی بازی‌ها در زمان حیاتش؟

کالیگولا

۲۲۹ ***قیصر گایوس:*** امپراتوری که نام صحیحش گایوس کایسار است معمولاً به نام کالیگولا شناخته می‌شود (ر.ک.: فصل ۹). چون گایوس نامی متداول است برای روشن شدن غالباً، گرچه نه همیشه، نام کالیگولا را به کار برده‌ایم.

گرمانیکوس... عمویش تیبریوس: در این‌جا سوئتونیوس روایتی از نسل‌های پیشین این خاندان به دست نمی‌دهد زیرا در *آوگوستوس و تیبریوس* به آن‌ها اشاره کرده است. روایت مربوط به گرمانیکوس، پدر پارسای کالیگولا، نقطهٔ مقابل شرحی است که سوئتونیوس از خود کالیگولا به‌دست می‌دهد.

بلافاصله به مقام کنسولی رسید: بی‌آن‌که بر طبق معمول هیچ منصبی میان آن‌ها بر عهده بگیرد (گرچه بین کوایستوری گرمانیکوس و کنسولی‌اش پنج سال فاصله بود).

۲۳۰ ***دسیسه برای کشتن او... به مرگ محکوم کرد:*** مقایسه کنید با نظر سوئتونیوس در این باره در *تیبریوس* ۵۲.

فاجعهٔ واروس: سه لژیون به فرماندهی واروس در سال ۹ میلادی نابود شد. ر.ک.: *آوگوستوس* ۲۳.

۲۳۱ *پس از مرگش بروز دادند:* این واکنش‌ها را مقایسه کنید با واکنش‌هایی که سوئتونیوس به مرگ خود کالیگولا نسبت می‌دهد، فصل ۶۰.

شاه شاهان: اصطلاح 'شاه شاهان' که در اصل در مورد پادشاهان ایران به کار می‌رفت بعدها به پادشاه پارت‌ها نیز اطلاق شد.

۲۳۲ *تا روز جشن‌های ماه دسامبر:* ساتورنالیا. ن.ک. واژه‌نامه.

گرمانیکوس... باز می‌داشت: سوئتونیوس این نکته را برای توجیه تغییر رفتار تیبریوس مطرح نمی‌کند؛ برای مثال ر.ک.: *تیبریوس* ۶۱.

شکایت تیبریوس: ر.ک.: *تیبریوس* ۵۴.

روز پیش از اول سپتامبر: ۳۱ آگوست سال ۱۲ میلادی.

گنایوس لنتولوس گایتولیکوس: کنسول به سال ۳۳.

پلینیوس: پلینیوس سکوندوس که به پلینیوس مهین معروف است.

دو رودخانه: راین و موزله.

۲۳۳ *پیش‌تر اشاره کردیم:* فصل ۷.

دختران و پسران: در زبان لاتین باستان پسر را پوئری (Pueri) و دختر را پوئلای (Puellae) می‌گفتند.

پانزدهمین روز پیش از اول یونی: ۱۸ مه.

۲۳۴ *بر آن بود تا پایتخت را... به آنتیوم انتقال دهد:* ر.ک.: فصل ۴۹.

'کالیگولا': به معنی 'چکمهٔ کوچک' برگرفته از کالیگا (Caliga) یعنی چکمهٔ سربازی.

۲۳۵ *گرایش فطری... رفتار شرم‌آور:* ر.ک.: نظر سوئتونیوس دربارهٔ تیبریوس، *تیبریوس* ۵۷.

به مشاهدهٔ رنج‌ها... ردایی بلند: برای داستان مشابهی در مورد لباس مبدل نگاه کنید به *نرون* ۲۶. در مورد اتهام ستمگری مقایسه کنید با *کلاودیوس* ۳۴.

فایتون: فایتون، شخصیت افسانه‌ای، پسر هلیوس خورشید ــ خدا بود که تقاضای او را برای راندن ارابهٔ خورشید اجابت کرد. فایتون که برای مهار اسبان آسمانی چندان زورمند نبود از آسمان فرو افتاد و زمین را سوزاند.

۲۳۶ *و چون خاندان سلطنت... جانشین تیبریوس شود:* ر.ک.: *تیبریوس* ۶۱ و ۶۵.

و با دستان خود او را خفه کرد: ر.ک.: *تیبریوس* ۷۳ که در مورد آن روایت‌ها مختلف است.

۲۳۷ *نوهٔ دیگرش را... وارث خویش نامیده بود:* ر.ک.: *تیبریوس* ۷۶.

حتی کسانی... از جان دریغ نکنند: ر.ک.: فصل ۲۷.

۲۳۸ *گرمانیکوس*: ر.ک.: *یولیوس* ۷۶ و *آوگوستوس* ۱۰۰.
شاهزادهٔ جوانان: لقبی که پیش‌تر آوگوستوس به پسرخوانده‌هایش گایوس و لوکیوس بخشیده بود. از این‌رو می‌توان آن را به این معنا گرفت که تیبریوس وارث او بوده است.
پیشنهادهای همهٔ کنسول‌ها: پیشنهادهای کنسول‌ها به سنا با عبارت معینی آغاز می‌شد.
دل‌نگرانی ظاهراً ستایش‌انگیز گالیگولا برای خواهرانش برای هر خوانندهٔ آشنا با داستان‌های زنای او با آنان معنای دیگری خواهد داشت. ر.ک.: فصل ۲۴.
که هیچ‌کدام از آن‌ها را نخوانده یا لمس نکرده است: در مورد کاری مشابه این ر.ک.: *آوگوستوس* ۳۲، با این حال به *کالیگولا* ۳۰ نیز مراجعه کنید.
'نشین تنگ‌ها': ر.ک.: *تیبریوس* ۴۳.
که به فرمان سنا ممنوع شده بود: مقایسه کنید با *تیبریوس* ۶۱. این نویسندگان به انتقادهای عنان‌گسیخته به افراد سرشناس شهره بودند.

۲۳۹ *بخش پنجمی... افزود*: ن.ک. به *آوگوستوس* ۳۲.
یولیا آوگوستا: منظور لیویا مادر تیبریوس است.
پاریلیا: جشنی که با بنیانگذاری شهر مرتبط بود و از قدیم در روز ۲۱ آوریل برپا می‌شد.

۲۴۰ *از اول ژانویه... سیزدهم همان ماه*: اول یولی سال ۳۷ میلادی؛ اول ژانویهٔ سال ۳۹؛ ۱۳ ژانویهٔ سال ۴۰؛ هشتم ژانویهٔ سال ۴۱.
لوگدونوم: لیون امروزی در کشور فرانسه.

۲۴۱ *بازی تروا*: ن.ک. *یولیوس* ۴۱.
سه هزار و ششصد گام: ۵/۲۲ کیلومتر؛ تقریباً ۳ ۱/۲ مایل.
خشایارشا... هلسپونت: در مورد اهمیت این مقایسه نگاه کنید به مقدمه ص ۲۸.

۲۴۲ *تئاتر پومپیوس... تیبریوس*: ن.ک. *تیبریوس* ۴۷.
اولی را تکمیل کرد: ر.ک.: *کلاودیوس* ۲۰.
آبراهی از میان برزخ یونان بکشد: مقایسه کنید با *یولیوس* ۴۴ و *نرون* ۱۹، و یادداشت مربوط به این دومی.
'بهترین و بزرگ‌ترین قیصرها': پژواک لقب 'یوپیتر مهین و بهین'، که معبدش بر تپهٔ کاپیتولینوس مهم‌ترین پرستشگاه روم بود.
همان به که یک سرور و یک پادشاه بیش نباشد!: هومر، *ایلیاد* ۲۹۴ و ۲.

۲۴۳ *تندیس زئوس المپی*: تندیسی غول‌آسا از طلا و عاج که به شاهکار فیدیاس پیکرتراش

آتنی شهرت داشت. در فصل ۲۷ گفته شده است که این تندیس کشته‌شدن کالیگولا را پیش‌بینی می‌کند.

یوپیتر لاتباریس: یوپیتر واقع در لاتیوم.

مرا برکش ورنه...: هومر، *ایلیاد* ۷۲۴ و ۲۳ (این کلمات از زبان آیاکس است به هنگام کشتی گرفتنش با اودوسئوس).

۲۴۴ **تیبریوس**: برادرخواندهٔ او.

کلاودیوس را که اسباب خنده‌اش بود زنده گذاشت: ر.ک.: *کلاودیوس* ۷.

۲۴۵ **گایوس پیسو**: عامل اصلی دسیسه بر ضد نرون در سال ۶۲.

۲۴۶ **سنتی که رومولوس و آوگوستوس**: اشاره است به داستان هتک حرمت زنان سابینه (که گمان می‌رفت رومولوس برای زن دادن به نخستین ساکنان روم طرح‌ریزی کرده باشد) و رفتار آوگوستوس بدان‌گونه که در *آوگوستوس* ۶۲ و ۶۹ بازگو شده است.

سلنه: دختر آنتونیوس از کلئوپاترا.

۲۴۷ ***قبای نخی کوتاه***: قباهای کوتاه که معمولاً بردگان جوان برای دلربایی به تن می‌کردند.

تازیانه زد: تنبیه بدنی تحقیری بود که معمولاً در مورد بردگان اعمال می‌شد.

۲۴۸ ***مردی را... تا به عهدش وفا کند***: ر.ک.: فصل ۱۴.

بسیاری مردان... با اره به دو نیم کرد: باز هم این مجازات‌ها را معمولاً در مورد بردگان به کار می‌بردند.

لطیفه‌ای ایهام‌آمیز: مقایسه کنید با رواداری ادعایی دیگر امپراتوران نسبت به این‌گونه بی‌بندوباری‌ها؛ برای مثال ر.ک.: *آوگوستوس* ۶ــ۵۵؛ نرون ۳۹.

۲۴۹ ***بی‌شرمی (آدیاتریسیا)***: اصطلاح رواقیون به معنای 'بی‌عاطفگی' که کالیگولا در این‌جا آن را تحریف کرده است.

برادرش: تیبریوس گملوس ر.ک.: فصل ۲۳ و یادداشت ص ۲۴۴.

خریفی: دارویی سنتی که به‌ویژه با جزیرهٔ آنتیکورا در دریای اژه تداعی می‌شد.

گل‌ها-یونانی‌ها: نام دیگر گالاتیا در فروگیا که گل‌ها به آن‌جا مهاجرت کرده بودند.

۲۵۰ ***مرده نیز سزاوار مجازات بود***: مقایسه کنید با *کلاودیوس* ۲۹.

بگذار از من متنفر باشند به شرط آن‌که از من بترسند: آکیوس، *تراژدی‌ها* ۲۰۳. مقایسه کنید با گفته‌ای که سوئتونیوس به تیبریوس نسبت می‌دهد (*تیبریوس* ۵۹).

که وانمود کرده بود از بین برده است: ر.ک.: فصل ۱۵.

همهٔ وقت خود را در نمایش یا میدان نبرد می‌گذرانند: شور و شوقی که به مردم عادی نسبت داده می‌شد، گرچه قیاس کنید با *آوگوستوس* ۴۵.

تترینیوس راهزن: از قرار معلوم برای این‌که در میدان نبرد بجنگد.

فاجعهٔ واروس: ر.ک.: *آوگوستوس* ۲۳.

فرو ریختن تئاتر در فیدنای: ر.ک.: *تیبریوس* ۴۰.

۲۵۱ *طراحی آن را شرح دادم:* فصل ۱۹.

پوپا... کولتراریوس: وظیفهٔ پوپا کوفتن قربانی با تخماق و وظیفهٔ کولتراریوس بریدن گلویش بود.

۲۵۲ *افلاطون:* در *جمهور*.

ویرژیل و لیویوس: نویسندگانی که هر دو محصول برنامه‌های آموزشی بودند.

بطلمیوس را که پیش‌تر از او یاد کردم: فصل ۲۶.

موی پشت سرشان... تا مایهٔ مضحکه گردند: سوئتونیوس در فصل ۵۰ به ما می‌گوید که خود کالیگولا طاس بود.

۲۵۳ *پادشاه نِمی... تا جانشین وی کند:* کاهن دیانا در نِمی بردهٔ پناهنده‌ای بود که متولی قبلی را کشته بود.

اتاق ناهارخوری... باز می‌گشت: سوئتونیوس دربارهٔ آوگوستوس نیز داستان مشابهی نقل می‌کند، *آوگوستوس* ۶۹.

۲۵۴ *گرانبهاترین مرواریدهای حل شده در سرکه:* نماد تجمل‌پرستی خاص فرمانروایان شرقی. مقایسه کنید با داستان پلینیوس دربارهٔ کلئوپاترا، *تواریخ طبیعی* ۱ــ۱۲۰ــ۹.

ساختمان‌های عظیم... قله‌های آن را هموار کرد: معلمان اخلاق رومی از این دخالت‌های شگرف در مناظر طبیعی سخت عیب‌جویی می‌کردند.

۲۵۵ *نیز کسانی را... به تقلب در سرشماری متهم کرد:* در نتیجه این اموال به غرامت برداشته می‌شد.

و کسانی که او را وارث... برای بسیاری‌شان شیرینی‌های زهرآلود فرستاد: مقایسه کنید با رفتار آوگوستوس که سوئتونیوس در *آوگوستوس* ۶۶ به شرح آن می‌پردازد.

۲۵۶ *حتی بردگان آزادشده:* البته بردگان آزادشده دیگر جزو اموال آن‌ها نبودند.

۲۵۸ *با دستان و ردای لبریز از پول و هدایا:* رومیان از چین‌های توگای‌شان به‌جای جیب استفاده می‌کردند.

بیشه و رودخانهٔ کلیتومنوس: منطقهٔ زیبای معروفی در جنوب اومبریا. مقایسه کنید با پلینیوس، *نامه‌ها*، ۸ــ۸.

به شش هزار سسترس کاهش داد: به نیم مقداری که آوگوستوس تعیین کرده بود (به گفتهٔ دیوُ ۲۳ــ۵۵).

۲۵۹ *با ارابه‌های‌شان تا خود فوروم و سنا برانند:* این کار معمولاً در روز مجاز نبود.

در معبد مارس انتقام‌جو: ر.ک.: *آوگوستوس* ۲۹.

'برای روزهای بهتر تاب آورید و خود را حفظ کنید': آینئید ۲۰۷ و ۱.

۲۶۰ *فانوس دریایی اسکندریه:* فاروس.

لژیون‌هایی که... در آن زمان کودک خردسالی بود: ر.ک.: فصل ۹.

کشتن ده‌یک ایشان: decimate یعنی از هر ده نفر یکی را کشتن که نوعی مجازات قدیمی سپاهیان بود.

۲۶۱ *اسکندریه:* آوگوستوس دشمن خود مارکوس آنتونیوس، نیای کالیگولا، را به طراحی برای انتقال پایتخت به اسکندریه متهم کرده بود.

۲۶۲ *به کم‌ترین نشانهٔ رعد یا برق... زیر آن پنهان می‌شد:* دلشوره‌های مشابهی به آوگوستوس (*آوگوستوس* ۹۰) و تیبریوس (*تیبریوس* ۶۹) نسبت داده شده است.

۲۶۳ *کیمبری‌ها... سنون‌ها:* کیمبری‌ها را ماریوس در سال ۱۰۱ ق.م پس راند و سنون‌ها قبیله‌ای اهل گل بودند که گفته می‌شود خود روم را در سال ۳۹۰ ق.م تصرف کرده بودند.

سرپایی بازیگران یا کفش لژدار: بازیگران تراژدی بنابر سنت کفش پاشنه بلند می‌پوشیدند تا قدشان بلندتر بنماید.

ونوس: مشهور بود که ونوس مادر آینئاس قهرمان افسانه‌ای و به‌واسطهٔ او جدهٔ خاندان یولیوس است.

سینهٔ زره... که از مقبرهٔ سنگی او برداشته بود: به گفتهٔ سوئتونیوس امپراتوران دیگر نیز با اسکندر کبیر مرتبط بودند؛ ر.ک.: *یولیوس* ۷، *آوگوستوس* ۹۴ و ۵۰ و ۱۸.

۲۶۴ *سنکا... 'ماسهٔ بی‌آهک':* قیاس شود با روایت سوئتونیوس از نقد ادبی آوگوستوس (*آوگوستوس* ۸۶).

لذت خواندن و رقصیدن... برای اولین بار روی صحنه برود: حرکات و گفتار بازیگران را زنانه تلقی می‌کردند ــ که به هیچ روی سرمشق مناسبی برای امپراتور نبود. حضور یک امپراتور بر صحنه ننگ‌آور بود. قیاس کنید با *نرون* ۲۱.

۲۶۵ ***گلادیاتورهایی به نام مورمیلو:*** ر.ک.: فصل ۳۰. تراکیایی‌ها مورد علاقهٔ کالیگولا بودند و مورمیلوها رقیب آن‌ها.

گروه سبز: یکی از دسته‌های ارابه‌رانی در سیرک در این زمان چهار 'گروه' وجود داشت: سفید، سرخ، آبی و سبز.

قصد داشت این اسب را کنسول کند: ن.ک. به مقدمه، ص ۳۴.

۲۶۶ ***سستی و رفتار زنانه:*** اتهام زنانگی برای مردی سپاهی بسیار خفت‌بار بود.

اتفاقی که سال‌ها پیش در همان روز رخ داده بود: منظور کشته شدن قیصر یولیوس ــ هم‌نام کالیگولا ــ است.

کاسیوس لونگینوس: ر.ک.: فصل ۲۴.

۲۶۷ ***چند تن از بازیگران ذخیره... که خون از صحنهٔ نمایش سرریز شد:*** به نظر می‌رسد که پس از نمایش رسم بر این بود که بازیگرانی که نقش بی‌اهمیت داشتند تماشاگران را با تقلید کارهای بازیگر اصلی سرگرم می‌کردند.

نهمین روز پیش از اول فوریه: ۲۴ ژانویهٔ سال ۴۱ میلادی.

'این را بگیرا': کلماتی که بخشی از سخنان آیینی در هنگام قربانی کردن بود. تأکید بر گردن کالیگولا با توجه به تهدیدهای امپراتور به بریدن گردن دیگران کنایه‌آمیز به نظر می‌رسد، چنان‌که در فصل‌های ۳۰ و ۳۳ آمده است.

یوپیتر: یوپیتر خدای مرگ ناگهانی بود.

۲۶۸ ***باغ‌های لامیوس:*** ملکی بر حاشیهٔ شهر که کالیگولا کوشکی در آن داشت.

یولیوس: این کاخ را آوگوستوس تکمیل کرد و نام پدرخوانده‌اش یولیوس را بر آن نهاد.

و نخستین آن‌ها کسی بود که در زمان کینا کشته شد: گایوس یولیوس کایسار استرابو که به سال ۸۷ ق.م کشته شد (با این همه شماری از اعضای خاندان که نام‌شان گایوس بود به مرگ طبیعی مردند).

خدایگان کلاودیوس

۲۶۹ ***دروسوس را به دنیا آورد... که فرزند نامشروع پدر ناتنی‌اش بود:*** در سال ۳۸ ق.م. ن.ک. ***آوگوستوس*** ۶۲.

دورهٔ کوایستوری و پرایتوری: به ابتکار آوگوستوس سنا استثنایی خاص برای دروسوس قائل شد که پیش از رسیدن به سن مقرر نامزد این مناصب گردد. او در سال ۱۸ ق.م کوایستور و در سال ۱۱ ق.م پرایتور بود.

۲۷۰ *گروه‌های کاتبان*: احتمالاً منشیان کوایستور.
در جنگ تن به تن با سپهسالار دشمن از او غنیمت بگیرد: سپهسالار یک ارتش برای کسب افتخار باید فرمانده دشمن را در جنگ تن به تن می‌کشت.
قیصرهایش را چون دروسوس بگردانند: نوه‌هایش گایوس و لوکیوس.
آنتونیای دوم: دختر کوچک مارکوس آنتونیوس و اکتاویا خواهر آوگوستوس.
۲۷۱ *در اول آگوست... لوگدونوم*: در لیون امروزی در روز اول آگوست سال ۱۰ ق.م.
وقتی برادر بزرگ‌ترش... گرمانیکوس: در سال ۴ میلادی تیبریوس گرمانیکوس را به فرزندی پذیرفت و خود فرزندخواندهٔ آوگوستوس شد.
حتی پس از بلوغ: سن بلوغ را معمولاً چهارده سالگی به‌شمار می‌آوردند.
ردای یونانی... منظره‌ای بی‌سابقه: در مراسمی رسمی مانند این به‌تن‌کردن توگا فرض دانسته می‌شد. به نظر می‌رسد که ردای یونانی لباس معمول افراد زمین‌گیر بود.
حتی پاره‌ای از نوشته‌های... منتشر می‌کرد: ن.ک. فصل‌های ۴۱ و ۴۲.
آوگوستا: منظور لیویا است.
۲۷۲ *تیبریوس*: منظور کلاودیوس است.
بازی‌های مارس: بازی‌هایی که آوگوستوس در سال ۱۲ میلادی به افتخار مارس انتقام‌جو برگزار کرد که پرستشگاهش مرکز فوروم آوگوستوس بود (ر.ک.: *آوگوستوس* ۱۹).
همچنین... چرا او را صاحب‌منصب شهر نکنیم؟: فستیوال لاتینی در معبد یوپیتر لاتیاریس بر بالای کوه آلبوس در حدود چهارده مایلی (۲۰ کیلومتری) روم برگزار می‌شد. از آن‌جا که صاحب‌منصبان شهری در آن شرکت می‌کردند در غیاب آنان باید کسی را به شهرداری برمی‌گزیدند، منصبی که به جوانان خانواده‌های سرشناس، غالباً از خود خاندان سلطنتی، اعطا می‌شد.
۲۷۳ *سولپیکیوس و آنتودوروس*: از قرار معلوم ملازمان همیشگی‌اش.
انجمن کاهنان: یکی از چهار انجمن اصلی کاهنان در روم.
وارث درجه سوم: در مورد وصیت‌نامهٔ آوگوستوس ر.ک.: *آوگوستوس* ۱۰۱ و یادداشت ص ۱۵۷.
ساتورنالیا و سیگیلاریا: در فستیوال ساتورنالیا در نیمهٔ دسامبر دادن هدیه رسم بود. سیگیلاریا آخرین روز ساتورنالیا بود که مردم هدیه‌های کوچک سفالی به هم می‌دادند.
مرگ سیانوس: در سال ۳۱. ر.ک.: *تیبریوس* ۵۵.

۲۷۴ *کاهنان آوگوستوس*: این منصب را تیبریوس به آیین خدایگان آوگوستوس افزود.
در جمع کنسول‌ها: سناتورها به ترتیب ارشدیت برای اظهارنظر خود فراخوانده می‌شدند.
زبان او: یعنی خانه‌اش.
عقابی... بر شانهٔ راست او نشست: وضعیتی که به راحتی می‌توان آن را نشانهٔ به قدرت رسیدن او در آینده دانست. برای مثال ر.ک.: *تیبریوس* ۱۴.
۲۷۵ *برادران امپراتور*: هر دو برادر بزرگ‌تر کالیگولا در دورهٔ حکومت تیبریوس ظاهراً با دسیسهٔ سیانوس کشته شدند.
توطئهٔ لپیدوس و گایتولیکوس: در سال ۳۹ میلادی.
انجمن جدید کاهنان: مربوط به پرستش خود کالیگولا؛ ر.ک.: *کالیگولا* ۲۲.
تا باقی‌ماندهٔ آن را تأمین کنند: ظاهراً با گرو گذاشتن املاک خود پول را از خزانه برای پرداخت ورودیهٔ انجمن جدید کاهنان قرض گرفته بود.
به این بهانه که امپراتور می‌خواهد خلوت کند: سوئتونیوس شرح مبسوط‌تری از این توطئه در *کالیگولا* ۸ــ۵۶ به‌دست می‌دهد. کالیگولا در ۲۴ ژانویهٔ سال ۴۱ میلادی کشته شد.
۲۷۶ *قصد داشتند آزادی مدنی اعلام کنند*: عموماً این موضوع را به این معنا تعبیر کرده‌اند که صحبت‌هایی از بازگرداندن نوعی حکومت جمهوری در میان بوده است.
۲۷۷ *ارابه‌رانی... آوگوستوس*: این ارابه‌ها تمثال‌های آوگوستوس و لیویا را به سیرک حمل می‌کرد و در آن‌جا این تمثال‌ها در جایی بلند مشرف به بازی‌ها قرار داده می‌شد.
برادرش: گرمانیکوس.
کمدی یونانی... رأی داوران: گمان بر این است که نویسندهٔ این اثر گرمانیکوس باشد. ن.ک. *کالیگولا* ۳.
از پذیرفتن نام "امپراتور": مقایسه کنید با *یولیوس* ۷۶.
تزئین: با حلقه‌های گل که بخشی از تشریفات معمول آغاز زمامداری امپراتور بود.
پس از وقفه‌ای چهار ساله: کلاودیوس درسال‌های ۴۲، ۴۳، ۴۷ و ۵۱ میلادی کنسول بود.
۲۷۹ *تعداد فرزندانش را*: قوانین ازدواج آوگوستوسی به سال‌های ۱۸ ق.م و ۹ میلادی امتیازات گوناگونی از این دست را برای پدر و مادرهایی که فرزندان بسیار داشتند قائل می‌شد.

۲۸۰ *روسپیان را... به دادگاه آورده‌اند و شهادت‌شان را پذیرفته‌اند:* معمولاً روسپیان را بی‌آبروتر از آن می‌دانستند که بتوانند در دادگاه شهادت دهند.

۲۸۱ *دورهٔ سنسوری پلانکوس و پائولوس:* در سال ۲۲ ق.م. کلاودیوس در سال ۴۸ میلادی عهده‌دار این مسند شد.

سرکشی به شهسواران: مقایسه کنید با *آوگوستوس* ۳۹.

اتهام خیانت... باز پس گرفتن وام: گایوس رابیریوس پوستوموس از راه بانکداری به ثروتی هنگفت دست یافت. وقتی در سال ۵۴ ق.م محاکمه شد کیکرو طی خطابه‌ای که برجا مانده از او دفاع کرد. مقایسه کنید با *یولیوس* ۱۲.

متهم کرد... مال بسیار دارند: قوانین ازدواج آوگوستوسی در سال‌های ۱۸ ق.م و ۹ میلادی مجازات‌های گوناگونی برای مجردان و کسانی که فرزند نداشتند مقرر می‌داشت. برای ورود به طبقهٔ شهسواران به حداقل چهارصد هزار سسترس و از زمان آوگوستوس برای سناتور شدن به یک میلیون سسترس نیاز بود.

سیگیلاریا: منطقه‌ای از شهر روم.

در حضورش آن را تکه‌تکه کرد: ظاهراً در اخطار به تجمل‌پرستان. زیر نظر گرفتن تجمل از دیرباز بخشی از اختیارات سنسورها بود.

۲۸۲ *از ماسیلیا تا گسوریاکوم را از راه خشکی طی کرد:* ماری و بولونی امروزی واقع در کرانهٔ آبراه مانش.

۲۸۳ *دیریبیتوریوم:* ساختمانی بزرگ در میدان مارس.

قانون ازدواج آوگوستوسی: ن.ک. *آوگوستوس* ۳۴.

زنانی... که چهار فرزند داشتند: یکی دیگر از مفاد قانون ازدواج آوگوستوسی اعطای امتیازات به مادران آزادهٔ دارای سه فرزند و مادران بردهٔ سابق دارای چهار فرزند بود.

کایرولئوس... کورتیوس و آلبودیگنوس: همهٔ این‌ها نام‌های چشمه‌هایی است در دشت سابینه در شمال شرقی روم.

۲۸۴ *که از مصر آورده شده بود:* به دستور کالیگولا که باید در سیرک او نزدیک تپهٔ واتیکان برپا می‌شد.

معابد بالا: در تئاتر پومپیوس معبدی به نام ونوس در بالای جایگاه تماشاگران قرار داشت.

بازی‌های قرن: ن.ک. *آوگوستوس* ۳۱.

۲۸۵ ***خط پایان آن را به طلا مزین کرد:*** این‌ها نشانه‌های دو سر جزیرهٔ میانی بود که ارابه‌ها دور آن مسابقه می‌دادند.

بازی‌های تروا: ن.ک. به ***پولیوس*** ۳۹.

هدیه‌های کوچک: در این‌جا از اصطلاح لاتینی اسپورتولا Sportula استفاده شده که معمولاً برای اشاره به هدیه‌های خوراکی که بزرگان به هواداران‌شان می‌دادند به کار می‌رفت.

دست چپش... مانند مردم عامی آن‌ها را می‌شمرد: رومیان طبقات ممتاز معمولاً دست چپ خود را زیر توگای‌شان می‌کردند.

شمشیر چوبی: به نشانهٔ آن‌که گلادیاتور اخراج شده است.

۲۸۶ ***کسانی که قرار بود بجنگند... یا نمیرند:*** جنگجویان چنین نبردهایی معمولاً جنایت‌کاران بودند. نکتهٔ لطیفهٔ کلاودیوس ظاهراً این است که همه در جنگ نخواهند مرد.

۲۸۷ ***مجوز سفر:*** به‌موجب یک قانون سال ۴۰ میلادی سناتورها بی‌مجوز نمی‌توانستند تا فاصلهٔ معینی از روم دور شوند.

نشان کنسولی: پروکوراتور ــ لقبی که شامل حکمرانان ولایات کوچک و کارگزاران مالی امپراتوری می‌شد ــ از طبقهٔ شهسواران برگزیده می‌شد.

حق پوشیدن ردای تریج‌پهن: تریج پهن ارغوانی را فقط سناتورها و کسانی که امپراتور برای عضویت در سنا در آینده برگزیده بود روی ردای‌شان می‌پوشیدند.

آپیوس کلاودیوس سنسور: صاحب‌منصبی در قرن چهارم ق.م که به سخت‌گیری در امور اخلاقی معروف بود.

فرزندان آن‌ها که آزاده بودند: یعنی آن فرزندانی که آن‌ها پس از کسب آزادی صاحب‌شان شده بودند. دیگر منابع کهن با این تعریف موافق نیستند.

۲۸۸ ***خزانهٔ ساتورن:*** خزانهٔ دولت که در معبد ساتورن در فوروم قرار داشت.

سمت چپ او... در راه بازگشت: این‌ها نشانهٔ احترام ویژه بود.

۲۸۹ ***مجازاتش مرگ خواهد بود:*** کشتن یک برده معمولاً قتل محسوب نمی‌شد. در واقع در اکثر موارد ارباب می‌توانست بی‌واهمه از پیگرد قانونی برده‌اش را بکشد (گرچه اندک بودند کسانی که خطر نکوهش اخلاقی و دشمنی چنین کاری را به جان می‌خریدند).

روی صندلی یا تخت روان سفر کنند: یعنی با ارابه سفر نکنند.

از استفاده از نام‌های رومی منع کرد: یعنی نام‌هایی چون کلاودیوس، کورنلیوس یا تولیوس که نام دوم از نام‌های سه گانهٔ سنتی رومیان بود.

ایلیوم... بنیان‌گذاران نژاد رومی: ایلیوم نام دیگر تروا بود. رومولوس و رموس بنابر افسانه‌ها زادگان آینئاس اهل تروا بودند.

به تحریک خرستوس: میان دانشوران در این مورد که این نام اشارتی به عیسی مسیح دارد یا نه اختلاف‌نظر هست.

سفرای گرمانیا... مرتبت ما به هیچ روی کم‌تر از آنان نیست: قوانین آوگوستوسی در مورد ترتیب نشستن در تئاتر سفرای کشورها را از نشستن در جایگاه سناتورها منع می‌کرد، گرچه استثناهای ویژه‌ای در این مورد قائل می‌شدند.

۲۹۱ ***ازدواج‌هایی از این دست:*** یعنی میان عمو و برادرزاده.

بریتانیکوس... برای دومین بار کنسول بود: در سال ۴۲ میلادی ــ مدت‌ها پس از سپری‌شدن ۲۲ روز از بر تخت‌نشستن کلاودیوس.

۲۹۲ ***نیزه‌ای با نوک نقره‌ای:*** جایزه‌ای به سپاهیان.

آپیوس سیلانوس: سیلانوس با مادر مسالینا ازدواج کرده بود.

یولیا دختر دروسوس: که او را به نام لیویلا نیز می‌شناسند.

چهار روز پیش از اول ژانویه: ۲۹ دسامبر.

۲۹۴ ***کاهنان سالی:*** تجمل ضیافت‌های کاهنان سالی زبانزد خاص و عام بود (برای نمونه ر.ک.: هوراس، ***قصیده‌ها*** ۲ــ۳۷ــ۱).

پدرکشان: ن.ک. ***آوگوستوس*** ۳۳.

اعدام به شیوهٔ قدیم: ظاهراً به شیوه‌ای که در ***نرون*** ۴۹ شرح آن آمده است.

گلادیاتورهایی که تور بر چهره می‌کشیدند... در هنگام مردن ببینند: کسانی که تور بر چهره می‌کشیدند کلاه خود به سر نمی‌گذاشتند.

۲۹۵ ***حتی یکی از حاجبان خود را که توگا به تن داشت:*** اعدام بی‌محاکمهٔ کسی که توگایش نشانهٔ آشکار شارمندی روم بود بسیار تکان‌دهنده بود.

همان‌گونه که اشاره کردم: فصل ۱۲.

چنان‌که پیش‌تر به آن اشاره کردم: فصل ۱۳.

۲۹۷ ***کلاودیوس... شهریانان:*** ن.ک. یادداشت ص ۲۰۲.

۲۹۸ ***فردای روزی... سرزنش کند:*** مقایسه کنید با ***کالیگولا*** ۲۶.

بی یک لقمه غذا زنده بماند: ظاهراً اصطلاح عامیانهٔ 'لقمهٔ مختصر' (offula) را به کار برده است که نامناسب به نظر می‌رسد.

حتی امروز... مرا ارباب خود به‌شمار نمی‌آورند: این شاید اشاره‌ای، آگاهانه یا ناخودآگاهانه، به بردگان آزادشدهٔ فریب‌کار کلاودیوس باشد.

تلگنیوس: احتمالاً کسی که مظهر بلاهت بوده است.

۲۹۹ ***تیتوس لیویوس:*** مورخ نامی.

مادر و مادربزرگش: آنتونیا دختر مارکوس آنتونیوس و لیویا زن آوگوستوس که یقیناً دیدگاه خاص خود را در مورد این دوره داشتند.

سه حرف تازه برای الفبا: این سه حرف عبارت بود از دیگامای وارونه (که 'U' را به یک صامت تبدیل می‌کرد)، احتمالاً آنتی سیگما (برای نشان دادن 'bs') و نشانه‌ای برای صوت بی‌واک ('Y' یونانی).

وقتی یک بربر... به هر دو زبان‌مان مسلطی: مقایسه کنید با *تیبریوس* ۷۱.

۳۰۰ ***سخنانی از پیش تعیین‌شده:*** احتمالاً به یونانی. به نظر می‌رسد که از کاربرد زبان یونانی در سنا در دوره‌های پیشین اجتناب می‌شده است و سفرای یونانی ملزم بودند به زبان لاتینی حرف بزنند.

بر حذر باش: این بیت در *ایلیاد* ۳۶۹ و ۲۴ و *اودیسه* ۱۳۳ و ۲۱ آمده است.

موزهٔ قدیم اسکندریه: از مراکز علمی پرآوازه.

هر که درد داد درمان نیز خواهد داد: ضرب‌المثلی است برگرفته از داستان تلفوس که هاتفی به او خبر داد زخمش را فقط آخیلوس که بر او زخم زده می‌تواند درمان کند.

۳۰۱ ***کلاودیوس را مسموم کردند:*** مرگ اکثر اعضای خاندان امپراتوری را بنابر آن‌چه شایع بود ناشی از جنایت می‌دانستند. تقریباً همهٔ منابع، به جز یوسفوس (***آثار باستانی یهودیان*** ۱۵۱، ۲۰) روایت کرده‌اند که کلاودیوس را مسموم کرده بودند.

ارگ: بخشی از تپهٔ کاپیتولینوس که معبد یونو در آن‌جاست.

سه روز پیش از... در شصت و چهارمین سال عمر و چهاردهمین سال حکومتش مرد: ۱۳ اکتبر سال ۵۴ میلادی.

اما وسپاسیانوس بعدها آن‌ها را به او بازگرداند: ر.ک.: *وسپاسیانوس* ۹.

نرون

۳۰۳ ***دو مرد جوان... پیروزی نبردی را که هنوز فرجامش ناپیدا بود:*** پلوتارک (***آیمیلیوس پائولوس*** ۲۵) از این دو برادر همزاد به کاستور و پولوکس نام می‌برد. جنگ مورد نظر

جنگ دریاچهٔ رگیلوس بود که بنابر سنت‌های رومی در سال ۴۹۶ ق.م با لاتینی‌ها درگرفت.

ریش سیاه او را چون مفرغ به رنگ سرخ درآوردند: آهنوباربوس مشتق از aheneus به معنای 'مفرغ' و باربوس (barbus) به معنای 'ریش' از همین‌جاست.

۳۰۴ ***گنایوس دومیتیوس:*** تریبون عوام در سال ۱۰۴ ق.م و کنسول در سال ۹۶ ق.م و سنسور در سال ۹۲ ق.م.

به هنگام کنسولی... آیین پیروزی: در واقع پدر این تریبون نیز که نامش گنایوس دومیتیوس بود آلوبروگ‌ها را شکست داد. در مورد مضمون مکرر برگزاری آیین پیروزی ر.ک.: فصل ۲۵.

پسر این آهنوباربوس... رفتار خلاف شگون‌ها و قوانین: ر.ک.: *یولیوس* ۴ــ۲۳.

کورفینیوم: در مرکز ایتالیا.

فارسالوس: نبردی که در آن قیصر یولیوس پومپیوس را شکست داد. ن.ک. *۶ یولیوس* ۳۵.

در تصمیم‌گیری ثابت قدم نبود... زهر اندکی به او خورانده بود: در مورد دودلی خود نرون ر.ک.: فصل‌های ۹ــ۴۷.

پسری از خود به جا گذاشت: گنایوس دومیتیوس آهنوباربوس، کنسول به سال ۳۲ ق.م. این همان آهنوباربوس *آنتونی و کلئوپاترای* شکسپیر است.

قانون پدیوس: قانون محکومیت دسیسه‌گران را کنسول کوینتوس پدیوس در سال ۴۳ پیشنهاد کرد.

۳۰۵ ***شهرتش در ارابه‌رانی کم‌تر از آوازه‌ای نبود... با صدور فرمانی او را سرجایش بنشاند:*** شور و شوق این نیا به ارابه‌رانی بر اشتیاق امپراتور به این‌کار (فصل‌های ۲۲ و ۲۴)، ستمگری (فصل‌های ۳۶ و ۳۷) و تحقیر نخبگان رومی بر روی صحنه (فصل ۱۱) سایه می‌افکند. سوئتونیوس تنها کسی است که این رذیلت‌ها را به نیای امپراتور نسبت می‌دهد.

آنتونیای اول: دختر بزرگ مارکوس آنتونیوس.

گایوس کایسار: نوهٔ آوگوستوس، فرزند خوانده‌اش. سن این دو این داستان را بسیار نامحتمل می‌سازد اما تأکید بر رذیلت‌های موروثی نرون به کار سوئتونیوس می‌آید.

۳۰۶ ***فرمانی صادر کرد:*** در مقام پرایتور اما این فرمان کار پیشین خود او را چاره نکرد.

در هجدهمین روز پیش از اول ژانویه: ۱۵ دسامبر سال ۳۷ میلادی.

پیش از آن‌که او را بر زمین بگذارند: رسم بود که نوزاد را بر زمین بگذارند. پس از آن پدر با بلندکردن او وجود فرزند را تأیید می‌کرد.

تطهیر: این مراسم، که در مورد پسران نه روز پس از تولد برگزار می‌شد، تطهیر کودک را به‌وسیلهٔ قربانی‌کردن و نام‌گذاری در برداشت.

نام او را بر کودک بگذاریم: یا تیبریوس، نام کوچک کلاودیوس، یا نرون، نام خانوادگی‌اش را. بعدها در زمان فرزندخواندگی نرون این دو نام را اختیار می‌کند.

۳۰۷ ***وارث دیگر... به زور تصاحب کرد:*** ر.ک.: ***کالیگولا*** ۳۸ و ***نرون*** فصل ۳۲.

در یازده سالگی: نرون در ۲۵ فوریهٔ سال ۵۰ در دوازده سالگی فرزندخواندهٔ کلاودیوس شد. مادرش آگریپینا در سال ۴۹ زن کلاودیوس شد (ر.ک.: ***کلاودیوس*** ۲۷).

به کالیگولا تعلیم می‌دهد: روایت سوئتونیوس تأکیدی خاص بر شباهت‌های کالیگولا و نرون دارد.

پدرش: منظور کلاودیوس است.

۳۰۸ ***فستیوال لاتینی:*** ن.ک. یادداشت ص ۲۷۲.

اکتاویا: دختر کلاودیوس از مسالینا.

لقب... که آن را برای کسی در سن خود نامناسب می‌دانست: مقایسه کنید با امتناع چندبارهٔ آگوستوس از پذیرفتن القاب (***آوگوستوس*** ۵۳).

در یک تخت روان در شهر می‌گشت: این نشانهٔ ظاهری احترام نگه داشتن مادر با توجه به اتهامات زنا معنای تازه‌ای می‌یابد.

۳۰۹ ***قانون پاپیوس:*** مربوط به سال ۹ میلادی که بخشی از قوانین ازدواج آوگوستوسی بود. ن.ک. ***کلاودیوس*** ۱۹.

برای سناتورها... پنج هزار سسترس مقرر کرد: مقایسه کنید با ***تیبریوس*** ۴۷ و ***وسپاسیانوس*** ۱۷. دیوُ مورخ نیز می‌گوید که آوگوستوس به سناتورهای نیازمند کمک می‌کرده است.

بی‌آن‌که کسی نام آن‌ها را به او یادآوری کند: مقایسه کنید با ***آوگوستوس*** ۵۳.

شکرگزاری عمومی: افتخاری که پیش‌تر فقط به سپهسالاران پس از یک پیروزی بزرگ ارزانی داشته می‌شد.

اشعارش را... به یوپیتر کاپیتولینوس تقدیم کردند: گرچه شاید بتوان این را نشانهٔ شکل‌های بسیار نامطبوع‌تر خودنمایی دانست که در فصل‌های ۲۰ و ۲۱ بازگو شده است.

بازی‌های بسیار... برپا داشت: مقایسه کنید با ***آوگوستوس*** ۵ــ۴۳.

بازی‌های جوانان: به گفتهٔ دیوُ (۱ــ۱۹ــ۶۱) این بازی‌ها به افتخار تراشیدن ریش نرون برای اولین‌بار برگزار شد. مقایسه کنید با فصل ۱۲.

جایگاه جداگانه‌ای برای شهسواران رومی اختصاص داد: تا این زمان شهسواران فقط در تئاتر جایگاه مخصوص داشتند.

۳۱۰ ***سناتورها و شهسواران در نقش بازیگران نمایش دادند:*** این کار گرچه بر شکوه نمایش‌ها می‌افزود برای بازیگران حقارت‌بار بود. مقایسه کنید با یادداشت ص ۱۴۳.

آفرانیوس: متولد حدود سال ۱۵۰ ق.م. هیچ‌یک از آثارش برجا نمانده است.

از آن خود کنند: مقایسه کنید با تجربهٔ شارمندان در زمان آتش‌سوزی واقعی بدان‌گونه که در فصل ۳۸ روایت شده است.

چهارصد سناتور... مردان توانگر خوشنام بودند: به نظر می‌رسد که اعضای طبقات سناتورها و شهسواران در زمان حکومت امپراتوران دیگر نیز به صحنه و میدان نبرد رفته باشند اما به‌طور کلی از نوشتهٔ سوئتونیوس چنین برمی‌آید که آنان خود از بهر پول داوطلب چنین کاری می‌شدند (چنین کارهایی به‌ویژه از آدم‌های بی‌بند و بار سر می‌زد). سوئتونیوس می‌گوید که نرون این کار را بر کسانی که خود داوطلب نمایش نمی‌شدند تحمیل می‌کرد.

رقاصان پیریک: این رقص که اصلاً رقص مردان سپاهی بود ظاهراً بعدها نمایش داستان‌های افسانه‌ای را نیز در برگرفت.

پاسیفای: زن مینوس پادشاه افسانه‌ای و مادر مینوتائور.

ایکاروس... بر زمین افتاد: گفته می‌شود که دایدالوس، مخترع افسانه‌ای، آنگاه که در کرت به دام افتاد بال‌هایی از پر و موم ساخت تا خود و پسرش ایکاروس بتوانند از دام بگریزند. ایکاروس چون به خورشید بسیار نزدیک شد موم بال‌هایش ذوب شد و بر زمین افتاد و مرد.

۳۱۱ ***حمام‌ها و ورزشگاه:*** در میدان مارس روم.

کنسول‌ها... که در جای پرایتورها می‌نشستند: از این‌رو حکایت از آن دارد که این بازی‌ها مهم‌تر از بازی‌هایی بود که پرایتورها بر آن نظارت می‌کردند.

سخنوری و شعرخوانی به زبان لاتینی: بخشی از قسمت 'موسیقایی' مسابقات.

ریش خود را برای نخستین‌بار تراشید: این بزرگداشت به نشانهٔ بلوغ یک مرد جوان بود.

مسابقات ورزشی... در المپ: آوگوستوس زنان را از تماشای مسابقات ورزشی منع کرد.

به گمانم شایسته است ورود تیرداد به شهر را...: تیرداد برادر بلاش اول پارتی بود که او را در سال ۵۴ میلادی شاه ارمنستان قرار داد. دخالت رومیان تیرداد را یک چند آواره کرد و سپس برادرش او را دوباره بر تخت نشاند. در سال ۶۶ میلادی تیرداد پس از گفت‌وگو با سردار رومی کوربولو قبول کرد که به روم بیاید و طی مراسمی تاج ارمنستان را از دست نرون بگیرد و از این‌رو چنین بنماید که رومیان بر ارمنستان استیلا دارند. در نوشتهٔ سوئتونیوس کنایه‌ای هست مبنی بر این‌که این کار نمایشی بیش نبود. سوئتونیوس در فصل ۳۰ این رخداد را به سبب بهای سنگینش به باد ملامت می‌گیرد.

امپراتور: لقبی که برای سلام دادن به سپهسالاری پیروز به کار می‌رفت. از کوربولو که به‌واقع این توافق را ترتیب داده بود نامی برده نشده است.

۳۱۲ ***تاج غار تقدیم کاپیتولینوس کرد***: معمولاً فقط به هنگام برپایی آیین پیروزی چنین می‌کردند.

درهای معبد... دیگر جنگی در نخواهد گرفت: چنان‌که آوگوستوس کرده بود؛ ن.ک. ***آوگوستوس*** ۲۲.

چهار بار مقام کنسولی یافت... میان اولی و چهارمی: سال‌های ۵۵، ۵۷، ۵۸ و ۶۰ میلادی. در فصل ۴۳ به کنسولی پنجم در سال ۶۸ اشاره شده است.

از پذیرفتن فرزندان بردگان آزادشده در سنا خودداری کرد: مقایسه کنید با ***کلاودیوس*** ۲۴.

دورهٔ کنسولی یک روزه: نگاه کنید به ***یولیوس*** ۷۶.

نشان پیروزی: که پیش‌تر فقط به فرماندهان ارشد سپاه اعطا می‌شد.

۳۱۳ ***سبک تازه‌ای... بتوان آتش‌سوزی را مهار کرد***: ظاهراً پس از آتش‌سوزی بزرگ که قسمت‌های بزرگی از شهر در آن سوخت و بسیاری خود نرون را عامل آن می‌دانستند. ن.ک. فصل ۳۸.

نقشه‌اش... تا آب دریا را از این راه به شهر قدیم بکشد: عجیب است که سوئتونیوس هیچ شرحی از طرح‌های بزرگ مشهور نرون برای ساخت بناهای عمومی، مانند حمام‌های او در میدان مارس (که در فصل ۱۲ به آن اشاره شد) به دست نمی‌دهد. ن.ک. فصل ۳۱.

بسیاری قوانین تازه تصویب شد: استفادهٔ سوئتونیوس از صیغهٔ مجهول در باقی‌ماندهٔ این فصل را موید این نکته دانسته‌اند که بوروس (فرمانده پاسداران امپراتور) و سنکا (معلم نرون) و نه خود نرون آغازگر این اقدامات بوده‌اند.

فروش غذای گرم... در میکده‌ها ممنوع شد: گفته می‌شود که چند تن از امپراتوران اقداماتی از این دست را آغاز کرده بودند. برای نمونه نگاه کنید به *تیبریوس* ۳۴ و *کلاودیوس* ۳۸.

بازیگران پانتومیم... از شهر تبعید شدند: گفته می‌شود که تحمیل چنین سخت‌گیری‌ها به دست چند تن از امپراتوران انجام شده است (برای نمونه ر.ک.: *تیبریوس* ۳۷). این کار با تأکید سوئتونیوس در جای دیگر (مثلاً فصل ۲۶) بر اشتیاق نرون به نمایش سازگاری ندارد.

پرونده‌هایی که... به فوروم و قضات دیگر سپرده شود: به جای این‌که به رؤسای خزانه سپرده شود.

پدر خودش: یعنی کلاودیوس. در این‌جا به نظر نمی‌رسد که سوئتونیوس از رفتار نرون عیب‌جویی کرده باشد. مقایسه کنید با *آوگوستوس* ۲۱.

پونتوس: پادشاهی کوچک وابسته‌ای در ساحل جنوبی دریای سیاه.

سرزمین *آلپ*: تنها بخش باقی‌مانده از آلپ که تا این زمان جزو ولایت روم نبوده است.

۳۱۴ **برزخ:** برزخ کورینت. این طرح مربوط می‌شد به قیصر یولیوس (*یولیوس* ۴۴). به نوشتهٔ سوئتونیوس کالیگولا نیز امیدوار بود که راهی از میان این برزخ بگشاید (*کالیگولا* ۲۱). معلمان اخلاق رومی غالباً این‌گونه مداخله در مرزهای طبیعی میان خشکی و دریا را به ستمگری نسبت می‌دادند (برای مثال نگاه کنید به هوراس، *قصیده‌ها* ۱ــ۳).

دروازه‌های کاسپین: نامی که به گذرگاه اصلی منطقهٔ مرکزی قفقاز داده شده بود.

اسکندر کبیر: دیگر امپراتوران نیز خود را با اسکندر مرتبط دانسته‌اند: نگاه کنید به *آوگوستوس* ۱۸، ۵۰ و ۹۴؛ *کالیگولا* ۵۲.

موسیقی پنهان ستایش‌گر ندارد: اما رومیان نمایش‌های عمومی از این نوع را بر طبق سنت دون شأن بازیگر می‌شمردند.

۳۱۵ ***حتی سربازان نگهبان نیز از درخواست جمعیت حمایت کردند:*** به‌خصوص از سربازان انتظار می‌رفت که با چنین فعالیت‌های مغایر با مردانگی مخالفت کنند.

نیوبه: نیوبه، شخصیت افسانه‌ای، که دوازده فرزند داشت، به سبب برتر شمردن خود از لیدا که فقط دو فرزند، آپولو و دیانا، داشت خشم خدایان را برانگیخت. این دو که کمان‌دار بودند همهٔ کودکان او را به تیر کشتند. نیوبه نمونهٔ اعلای مادر داغ‌دیده است. نقش زنانه‌ای که نرون برای بازی اول خود برمی‌گزیند جنبهٔ زنانهٔ بازیگری را پررنگ‌تر می‌کند.

۳۱۶ *یکی از پرایتورها... یک میلیون سسترس پیشنهاد کرد:* اجرای نمایش برای پول بسیار خفت‌بار تلقی می‌شد ــ آیا برای امپراتوری با ذوق منحط هیجان بیش‌تری در بر نداشت؟

کاناکه... هرکولس دیوانه: چهار شخصیت افسانه‌ای کاناکه، دختر آیلوس، با برادرش ماکرئوس زنا کرد. اورستس به انتقام خون پدرش آگاممنون مادرش کلوتمنسترا را کشت و مورد حملهٔ الاهگان انتقام قرار گرفت. اویدیپوس نادانسته پدرش را کشت و با مادرش ازدواج کرد و از او فرزندانی آورد. همهٔ این داستان‌ها را می‌توان با زندگی خود نرون در پیوند دید.

یک بار که همراه با همدرسانش... دربارهٔ هکتور صحبت می‌کردند: ن.ک. یادداشت ص ۲۶۴. جنازهٔ هکتور، قهرمان تروایی *ایلیاد* هومر، را آخیلوس با ارابه به دور دیوارهای تروا روی زمین کشاند.

۳۱۷ *چنان‌که پیش‌تر اشاره کردم:* ن.ک. فصل ۱۹.

کاسیوپه: بندرگاهی در کورکورا (کورفو امروزی).

بازی‌های المپیک: بازی‌های بسیار مهم در یونان (پوتیاس، نمئا و برزخ کورینت و المپ) که هر چهار سال یک‌بار برگزار می‌شد.

۳۱۸ *اما نتیجه را سرنوشت تعیین می‌کند:* داورانی که اندیشناک جان خویش بودند جایزه را به کسی جز امپراتور اعطا نمی‌کردند.

و با آستینش عرق از پیشانی می‌سترد: به نظر می‌رسد که استفاده از دستمال مجاز نبوده است. در این‌جا درستکاری نرون با بی‌اعتنایی آشکارش به آداب که قاعدتاً بر رفتار امپراتوران حاکم بود مغایرت دارد.

با چنگک آن‌ها را به آبریزگاه ببرند و دور بریزند: مقایسه کنید با *کالیگولا*، ۶۰ آن‌جا که سنا در مورد سرنوشت مشابه تندیس امپراتوران بحث می‌کند.

مهرداد: چندین تن از پادشاهان پونتوس را این نام بود.

آزادی: یعنی خودمختاری محلی و آزادی از خراج. بعدها که وسپاسیانوس آخائیا را ولایت روم گرداند (*وسپاسیانوس* ۸) این آزادی ملغی شد. شاید از همین‌روست که آن را در شمار کارهای ناپسند نرون می‌آورند.

۳۱۹ *برای نخستین بار... نمایش عمومی:* ن.ک. فصل ۲۰.

سیرکوس ماکسیموس... معبد آپولو: برخلاف مسیر همیشگی در آیین پیروزی نظامی

که نقطهٔ اوجش در معبد بوپیتر بر تپهٔ کاپیتولینوس بود. موکب نرون را می‌توان به هجو آیین پیروزی تعبیر کرد و از این‌رو شاید برای کسانی که سنت‌های نظامی روم را ارج می‌نهادند بسیار اهانت بار به نظر می‌رسید.

چنان اشتیاقی... سخنانش را به جای او بازگو می‌کرد: نشانهٔ دیگری از این‌که نرون برای تئاتر ارزشی بیش از ارتش قائل بود.

۳۲۰ ***بلکه ناشی از سرشت او است:*** مقایسه کنید با *تیبریوس* ۵۷ و *کالیگولا* ۱۱.

کلاه بردگان آزاد شده یا کلاه‌گیس: در مورد استفاده از لباس مبدل مقایسه کنید با *کالیگولا* ۱۱.

میهمانی‌هایش از نیمروز تا نیمه‌شب به درازا می‌کشید: میهمانی‌ها معمولاً شب‌ها برگزار می‌شد.

۳۲۱ ***زنان محترم... به نزد خود می‌خواندند:*** به گفتهٔ سوئتونیوس کالیگولا نیز در تباه کرده زنان محترم دست داشت؛ ن.ک. *کالیگولا* ۴۱.

و همگان معتقد بودند... به زناکاری او گواهی می‌داد: مقایسه کنید با اتهام زناکاری به کالیگولا (*کالیگولا* ۲۴).

۳۲۲ ***ثروتی هنگفت را که تیبریوس برایش به‌جا گذاشته بود:*** ن.ک. *کالیگولا* ۳۷.

تیرداد... یک صد میلیون سسترس: ن.ک. فصل ۱۳.

چنگ‌نواز... در خور سرداران پیروز: باز هم نرون با پاداش‌دادن به هنرمندان چنان‌که گویی سرداران پیروزند به ارزش‌های سنتی رومیان بی‌احترامی می‌کند.

۳۲۳ ***خانهٔ گذار:*** این ساختمان اقامتگاه امپراتور بر تپهٔ پالاتینوس را از طریق محوطه‌ای که بعدها کلوسئوم در آن ساخته شد به باغ‌های مایکناس، ملک امپراتوری بر تپهٔ اسکویلینه، متصل می‌کرد.

تندیسی بسیار بزرگ از امپراتور: وسپاسیانوس بعدها آن را تغییر داد. ن.ک. *وسپاسیانوس* ۱۸.

دریاچه‌ای... جانوران درنده: بازآفرینی حال و هوای روستا در دل شهر را می‌شد بی‌حرمتی به تناسب طبیعی تلقی کرد.

جز این چیزی نگفت... مثل یک انسان زندگی کند: انتظار می‌رفت که نرون خانهٔ تازه‌اش را با خانهٔ خدایان قیاس کند. این لطیفه که این انتظار را نقش بر آب می‌کند بر ورطهٔ عمیقی که خانهٔ نرون را از خانهٔ هر کس دیگری جدا می‌کند تأکید دارد. مقایسه کنید با فروتنی آشکار آوگوستوس (*آوگوستوس* ۷۲).

آبراهی از آورنوس... دریا: این ساحل برای کشتی‌رانی خطرناک بود. اما چنین فعالیت‌هایی را می‌توان در متن دیگر مداخلات نرون در مناظر طبیعی قرار داد، مانند خانهٔ زرین و آبراه کورینت. ن.ک. یادداشت ص ۳۱۴.

۳۲۴ ***ملکه دیدو... به کمترین زحمت:*** دیدو، ملکهٔ افسانه‌ای کارتاژ، که عشقش به آینئاس موضوع فصل ۴ کتاب ***اینه‌اید*** ویرژیل است.

قانونی گذراند... مجازات شوند: مقایسه شود با ***کلاودیوس*** ۳۸.

مستوجب مجازات شود: مجازات شامل مصادرهٔ اموال نیز می‌گشت.

هدایایی را که... در شهرهای مختلف داده بود: ن.ک. فصل ۲۴.

همهٔ غرفه‌ها را بست: از قرار معلوم اجناس آن را مصادره کرد.

۳۲۵ ***آن نوع قارچی را که... غذای خدایان نامید:*** مقایسه کنید با ***کلاودیوس*** ۴۴.

و هجای اول را می‌کشید: در غیر این صورت این کلمه معنای 'ماندن' می‌داد.

سرانجام این‌که... جسد کلاودیوس سوزانده شد: مقایسه کنید با ***کلاودیوس*** ۴۵. نیز مقایسه کنید با احترامی که امپراتوران پیشین در حق پیشینیان داشتند، برای نمونه ***یولیوس*** ۸۸ و ***آوگوستوس*** ۱۰۰.

قانون یولیانی: 'بر ضد آدم‌کشی' که قیصر یولیوس آن را احیا کرد.

۳۲۶ ***گوشه‌گیری در رودس:*** مقایسه کنید با داستانی که سوئتونیوس دربارهٔ دلایل تیبریوس برای عزلت گزیدن در کاپری روایت می‌کند (***تیبریوس*** ۵۱). تیبریوس نیز خود در سال ۶ ق.م به رودس پناه برده بود.

جشن مینروا: جشنی چهار روزه در ماه مارس.

۳۲۷ ***بائولی:*** شهری کوچک در کامپانیا میان میسنوم و بایای.

وقتی برای اولین بار ریشت را بتراشی می‌توانم با خشنودی بمیرم: ن.ک. یادداشت ص ۳۰۹.

۳۲۸ ***نشانه‌های یک همسر:*** درست همان‌گونه که نشانه‌های پیروزی را می‌توان به‌جای برپایی آیین پیروزی اعطا کرد.

به پوپایا عشق شورانگیز داشت: سوئتونیوس شرحی از آن در ***اوتو*** ۳ می‌دهد.

آولوس پلاویتوس: از ارتباط او با نرون چیزی دانسته نشد.

۳۲۹ ***سنکا... بوروس:*** جالب است که سوئتونیوس به نفوذ قدرتمندی، که به گفتهٔ منابع دیگر، بوروس و سنکا بر دولت نرون دارند هیچ اشاره‌ای نمی‌کند، با این حال مقایسه کنید با یادداشت ص ۳۱۳.

بردگان آزاد شدهٔ کلاودیوس: تاسیتوس به پالاس و دوروفوروس اشاره می‌کند (***سالنامه‌ها*** ۶۵ـ۱۴). در مورد پالاس ن.ک. ***کلاودیوس*** ۲۸.

ستاره‌ای دنباله‌دار... چند شب پیاپی: مقایسه کنید با ***یولیوس*** ۸۸.

توطئه پیسو در روم: در سال ۶۵ کشف شد. تاسیتوس شرحی مفصل از آن به‌دست داده است (***سالنامه‌ها*** ۷۴ـ۴۸ و ۱۴). سوئتونیوس فهرست کسانی را که در پی این توطئه کشته شدند به‌دست نمی‌دهد.

وینیکیوس... بنوِنتوم: جز این چیزی از این دسیسه نمی‌دانیم.

۳۳۰ ***سالویدینوس اورفیتوس:*** کنسول به سال ۵۱.

گایوس کاسیوس... شجره‌نامهٔ خانوادگی‌اش: مقایسه کنید با اتهام مشابهی که در ***تیبریوس*** ۶۱ مطرح شده است.

تراسیا پایتوس... معلم: سبب آوازهٔ تراسیا پایبندی‌اش به فلسفهٔ رواقی بود. از معلمان رواقی غالباً به دلیل تظاهر به رفتاری بیش از حد جدی خرده می‌گرفتند.

بافت شهر نیاکانش: مقایسه کنید با نظر سوئتونیوس دربارهٔ رفتار آوگوستوس با شهر روم، ***آوگوستوس*** ۳۰ـ۲۸.

۳۳۱ ***آتش در شهر زد:*** روم در آتش‌سوزی بزرگ سال ۶۴ ویران شد. مثلاً در فصل ۱۵، ۳۸ ***سالنامه‌های*** تاسیتوس مسئولیت نرون در این آتش‌سوزی این‌سان آشکار نیست.

برج مایکناس: ظاهراً در باغ‌های مایکناس بر تپهٔ اسکویلینه.

وعده کرد... اموال خود نزدیک شود: ممکن بود این عمل را از خیرخواهی امپراتور بدانند.

نصیب لیبیتینا: پروندهٔ مردگان در معبد لیبیتینا نگه‌داری می‌شد.

فاجعه‌ای عظیم... متحدان: شورش بودیکا.

ولایت سوریه: مقایسه کنید با آن‌چه در ص ۳۱۱ آمده است.

۳۳۲ ***با طاعنان و بدگویان بسیار مدارا می‌کرد:*** گرچه مقایسه شود با فصل ۳۲ دربارهٔ اتهام خیانت.

نرون... مادران خویش را کشتند: در متن شعر به زبان یونانی است. در مورد اورستس ن.ک. یادداشت ص ۳۱۶. آلکمیون، دیگر شخصیت افسانه‌ای، پسر آمفیارئوس بود. او نیز مادرش را کشت و گرفتار الاهگان انتقام شد.

معادله‌ای تازه... مادر: به زبان یونانی. مقدار عددی حروف نام نرون (۱۰۰۵) برابر است با بقیهٔ جمله.

آینئاس... ***پدرش:*** آینئاس پدرش را بر پشت خود از ویرانه‌های تروا بیرون برد و نجات داد.

کمان‌گیر بزرگ از آن ایشان: از این‌رو شاید پارتیان پیروز شوند.

همهٔ روم یک خانه می‌شود... ویی را نیز: وقتی روم در سال ۳۹۰ ق.م به دست گل‌ها غارت شد ظاهراً در میان رومیان اختلاف افتاده بود که آیا شهر را به مقصد ویی، شهری در همسایگی، ترک کنند. از این‌رو نرون دشمنی به نظر می‌رسد که شهر روم را اشغال کرده است.

ایسیدوروس کلبی... خود چه بد کردی: فیلسوفان کلبی که اعتنایی به آسایش مادی نداشتند بنابر سنت حتی با قدرتمندترین آدم‌ها بی‌پرده سخن می‌گفتند. نائوپلیوس، پسر پالاموس رقیب اودسئوس، پس از آن‌که اودسئوس برایش دسیسه چید بر آن شد تا انتقام پدر را از او بگیرد.

اورکوس گام‌های تو را رهبری می‌کند: اورکوس، خدای جهان زیرین، را غالباً مترادف مرگ می‌دانستند. مخاطبان رومی گوش‌شان به پژواک‌های معاصر در نمایش‌ها حساس بود و گاه این کار به تشویق بازیگران انجام می‌شد. برای نمونه ن.ک. کیکرو، ***نامه به آتیکوس*** ۳ و ۳۹ (۵۹ ق.م) که مخاطبانی را وصف می‌کند که بیتی از یک نمایش را اشاره به جاه‌طلبی‌های پومپیوس می‌دانند.

این بازیگر و آن فیلسوف... تاخشنودی‌اش: مقایسه کنید با ***کالیگولا*** ۲۷ و ***دومیتیانوس*** ۱۰.

۳۳۳ ***ویندکس... پروپرایتور:*** گایوس یولیوس ویندکس (مردی رومی از تبار خاندانی اشرافی از سرزمین گل) در بهار سال ۶۸ بر نرون شورید.

سن گالبا: گرچه گالبا در سال ۶۸ میلادی در واقع هفتاد و یک ساله بود.

۳۳۴ ***چنگ‌نوازی:*** باز هم سوئتونیوس نشان می‌دهد که نرون موفقیتش را در مقام یک خواننده بر هر چیز دیگری ارج می‌نهد.

گالبا... سر به شورش برداشته‌اند: ن.ک. ***گالبا*** ۹.

۳۳۵ ***کوتاه کردن موی روسپیان... سپرهای آمازون‌ها:*** لباس مبدل حتی در فعالیت‌های نظامی نرونِ سوئتونیوس نیز دیده می‌شود. دربارهٔ آمازون‌ها ن.ک. یادداشت ص ۷۴.

۳۳۶ ***حتی مباشران یا دبیران:*** استفاده از بردگان در جنگ آخرین چارهٔ کسی بود که از همه چیز ناامید گشته بود.

خزانهٔ امپراتور: نه به خزانهٔ صاحب‌خانه‌هاشان.

مسابقهٔ واقعی... عاقبت باید تسلیم شوی: خلاف رقابت در بازی. طرهٔ مو احتمالاً اشاره‌ای باشد به عادت نرون به گذاشتن کلاه‌گیس بلند. ن.ک. فصل ۵۱.

تو سزاوار این کیسه‌ای: بخشی از مجازات مقرر برای پدرکشان.

خروس‌ها: جناسی ساخته است از کلمهٔ galli به معنای 'خروس‌ها' و 'گل‌ها'.

مدافع: یعنی ویندکس، جناسی می‌سازد با نام رهبر شورشیان.

شگون‌ها: مقایسه کنید با خواب‌های قیصر یولیوس، ***یولیوس*** ۸۱.

آرامگاه: که آوگوستوس برای خود و فرزندانش ساخته بود. ر.ک.: ***آوگوستوس*** ۱۰۰.

۳۳۷ ***پروسرپینا***: پلوتو، خدای جهان زیرین، او را ربود. از این‌رو داستان او را می‌توان نشانهٔ مرگ دانست.

مراسم سوگند: در روز عید سال نو برای امنیت کشور و امپراتور.

اویدیپوس در تبعید: دربارهٔ اویدیپوس ن.ک. یادداشت ص ۳۱۶. این بیت را می‌توان به‌ویژه به نرون مربوط دانست که به دست داشتن در مسموم کردن پدرخوانده‌اش کلاودیوس، زنای با مادر و کشتن او و به تبعید فرستادن زنش اکتاویا به دلیل جنایتی که مرتکب نشده بود متهمش می‌کردند.

لوکوستا: ن.ک. فصل ۳۳.

آیا به راستی مردن این‌قدر سخت است؟: ویرژیل، ***آینئید*** ۶۴۶ و ۱۲.

۳۳۸ ***جادهٔ سالاریوس و نومنتوس***: دو جاده که از روم به سمت غرب می‌رفت.

۳۳۹ ***این عصارهٔ نرون است***: ظاهراً اشاره‌ای است به مشروبی که قرار بود اختراع کند (ن.ک. به پلینیوس، ***تواریخ طبیعی*** ۴۰ و ۳۱).

از دسترس ناسزاهایی...: یعنی خودکشی کند.

۳۴۰ ***غرش پای اسبان تیزتک در گوشم می‌پیچد***: هومر، ***ایلیاد***، ۱۰، ۵۳۵.

تپهٔ باغ‌ها: اکنون به پینچیو شناخته می‌شود.

۳۴۱ ***به ردایش کمربند نمی‌بست***: نبستن کمربند را معمولاً نشانهٔ خصلت‌های زنانه می‌دانستند.

فلسفه با قدرت امپراتوری ناسازگار است: برخی مشرب‌های فلسفی طرفدار زندگیِ سراسر مراقبه بودند که معنایش پرهیز از دخالت در کشورداری بود.

سنکا... ستایش نرون در حق او بیش‌تر بپاید: مقایسه کنید با گفته‌هایی دربارهٔ سبک سنکا که سوئتونیوس آن را به کالیگولا نسبت می‌دهد (***کالیگولا*** ۵۳).

بسیاری... اشعار دیگران را به نام خود جا می‌زند: این گفتهٔ سوئتونیوس تلاشی بوده برای رد کردن تاسیتوس، ***سالنامه‌ها***، ۸ــ۱ و ۱۶ و ۱۴.

فزود و کاست‌های فراوان در آن به چشم می‌خورد: این از موارد بسیار نادری است که سوئتونیوس به منبعی متأخرتر از نامه‌های آوگوستوس اشاره می‌کند.

۳۴۲ ***نرونیوس:*** مقایسه کنید با ***یولیوس*** ۷۶، ***آوگوستوس*** ۱۰۰.

الاههٔ سوری: آتارگاتیس که در سوریه پرستندگان فراوان داشت.

در سالروز مرگ اکتاویا مرد... کلاه آزادی بر سر گذاشته: نرون در روز نهم ژوئن سال ۶۸ مرد.

با این همه نیز بودند کسانی... حاضر به تسلیم او نبودند: مقایسه کنید با واکنش‌های بسیار روشن به مرگ تیبریوس (***تیبریوس*** ۷۵) و کالیگولا (***کالیگولا*** ۶۰).

گالبا

۳۴۳ ***با مرگ نرون نسل قیصرها نیز منقرض شد:*** امپراتوران بعدی (به‌جز ویتلیوس، ر.ک.: ***ویتلیوس*** ۸) نام 'قیصر' را لقب خود قرار دادند.

عقابی... مرغ را به دامن او افکند: نشانهٔ عقاب در سوئتونیوس فراوان است، به‌ویژه در ارتباط با به قدرت رسیدن. برای نمونه ر.ک.: ***آوگوستوس*** ۹۴، ***تیبریوس*** ۱۴، ***کلاودیوس*** ۷.

معبد قیصرها: معلوم نیست که در این‌جا به کدام بنا اشاره شده است.

گالبا، جانشین نرون: در سال ۶۸ میلادی.

۳۴۴ ***کوینتوس کاتولوس کاپیتولینوس:*** چهره‌ای سرشناس در اواخر دورهٔ جمهوری که چون مسئولیت بازسازی معبد یوپیتر بر تپهٔ کاپیتولینوس را پس از آن‌که در آتش‌سوزی سال ۸۳ ق م ویران شد بر عهده گرفت این لقب را به او دادند.

پاسیفای: ن.ک. یادداشت ص ۳۱۰.

تمثال‌های نیاکان: ن.ک. یادداشت ص ۱۱۵.

نام گالبا: نام خانوادگی.

گالبانوم: صمغ یک درخت بومی در سوریه.

سرویوس گالبا... به غدر کشت: حکمران اسپانیای اقصی در سال‌های ۱۵۰ــ۱۵۱ ق.م. گفته می‌شود که به اهالی لوسیتانی وعدهٔ صلح داده بود، سپس چون سلاح خود بر

زمین گذاشتند بسیاری از ایشان را اسیر کرد و جز اندکی بقیه را قتل‌عام کرد. ویریاتیوس ازجمله بازماندگان بود که اهالی لوسیتانی را رهبری کرد و نام این جنگ از او گرفته شده است.

قانون پدیوس: ن.ک. یادداشت ص ۳۰۴.

کنسولی: او در سال ۵ ق.م کنسول جانشین بود.

۳۴۵ ***و وقتی تیبریوس... خودکشی کرد***: در دورهٔ پادشاهی رسم بر این شد که حکمرانی افریقا و آسیا هر سال به دو تن از برجسته‌ترین کنسول‌های سابق بخشیده شود (با قرعه معلوم می‌شد که چه کسی حکمران کدام ولایت شود).

نه روز... گنایوس لنتولوس: ۲۴ دسامبر سال ۳ ق.م.

نام کوچک خود را نیز تغییر داد: زنان در روم نمی‌توانستند جز در وصیت‌نامه‌شان کسی را به فرزندی بخوانند. گالبا پیش از امپراتور شدن ظاهراً نام ل. لیویوس اوکلا سولپیکیوس گالبا داشته است.

۳۴۶ ***مجسمهٔ مفرغی... سالی یک بار نیز در جوارش شب‌زنده‌داری می‌کرد***: مقایسه کنید با شگون مرتبط با این تندیس در فصل ۱۸.

بر این سنت... پافشاری می‌کرد و... برای بدرود گفتن: یکی از روش‌های متعددی است که گالبا را سخت پایبند سنت معرفی می‌کند.

آگریپینا: آگریپینای دوم، دختر گرمانیکوس و آگریپینای اول و مادر امپراتور نرون. بعدها با امپراتور کلاودیوس ازدواج کرد (ن.ک. کلاودیوس ۲۶).

۳۴۷ ***فیل‌ها روی طناب راه می‌رفتند***: مقایسه کنید با *نرون* ۱۱.

به مدت شش ماه: در سال ۳۳ میلادی.

لوکیوس دومیتیوس: در جای دیگر نام پدر نرون گنایوس ذکر شده نه لوکیوس.

هنگام بازدید کالیگولا: ن.ک. *کالیگولا* ۴ــ۴۳.

در کنار ارابهٔ امپراتور بیست مایل دوید: مقایسه کنید با *کالیگولا* ۲۶، گرچه با روایتی نسبتاً متفاوت.

۳۴۸ ***او را مخصوصاً... برگزیده بودند***: معمولاً ولایات را با قرعه به صاحب‌منصبان سابق صلاحیت‌دار می‌سپردند. ن.ک. یادداشت ص ۳۴۵.

انجمنی پانزده نفره: ن.ک. یادداشت ص ۱۰۵.

انجمن برادری تیتوس: انجمن باستانی کاهنان، منشأ آن نامعلوم است.

کاهنان آوگوستوس: که برای خدمت به کیش آوگوستوس پس از برگزیده شدنش به مقام خدایی به دست تیبریوس بنیاد نهاده شد.

حکمرانی اسپانیای نزدیک: در سال ۶۰ میلادی.

دریاچهٔ کانتابریا: در شمال اسپانیا.

۳۴۹ ***دستور داد مرد را مصلوب کنند:*** مصلوب کردن مجازاتی بود که آن را فقط مناسب بردگان می‌دانستند.

گل‌ها سر به شورش برداشته‌اند: مقایسه کنید با *نرون* ۴۰ و یادداشت ص ۳۳۳.

کلونیا: شهری در شمال اسپانیا.

بردگان را آزاد کند: بخشی از وظایف گالبا که حکمران ولایت بود برآورده ساختن تقاضای آزادی بردگان بود. زمان معمول این کار لحظه‌ای بسیار مناسب برای اعلام قصد خود به آزادی امپراتوری از بردگی نرون بود.

نزدیک‌ترین جزیرهٔ بالیارس: مایورکا.

۳۵۰ ***و اجازه یافتند انگشتری طلا به دست کنند:*** معمولاً شهسوارانی که به‌عنوان اعضای لژیون‌ها یا کنتوریون خدمت می‌کردند این انگشتری را از دست می‌دادند.

درتوسا: شهری نزدیک دهانهٔ رود هبروس (ابرو امروزی) در اسپانیا.

مرگ ویندکس: ویندکس که در جنگ وسونتیو از ورگینیوس روفوس، حکمران گرمانیای علیا، شکست خورد شاید کشته شده یا خودکشی کرده باشد.

۳۵۱ ***قیصر:*** نام «قیصر» که در اصل نام خانوادگی قیصر یولیوس بود در این زمان لقب امپراتوران گشته بود و کسی که اصلاً هیچ پیوندی با خاندان یولیو-کلاودیوسی نداشت می‌توانست آن را اختیار کند. ن.ک. یادداشت ص ۳۴۳.

خنجری که از گردنش روی سینه آویزان بود: خنجر نشانهٔ قدرت پروکنسولی امپراتوری بود.

اشد مجازات: در قانون رومیان معنای این چیزی بیش از تبعید و مصادرهٔ اموال و سلب حقوق شارمندی نبود.

پنج دیناریوس: پاداشی بسیار لئیمانه.

۳۵۲ ***شعر معروف... به همراه آن سر و دست‌شان را تکان می‌دادند:*** باید چنین فرض کنیم که این آواز دسته‌جمعی اندوه دل ساکنان شهر از ورود ناخجستهٔ ارباب پیر سخت‌گیرشان از روستا بوده است. برای اطلاع از رویدادی مشابه ن.ک. *نرون* ۳۹ و یادداشت ص ۳۳۲.

نشانه‌های فراوانی از یک امپراتور بسیار خوب در او بود: سوئتونیوس هیچ نمونه‌ای از این نشانه‌ها به دست نمی‌دهد.

انگشتری طلا: نشانهٔ طبقهٔ شهسواران؛ مقایسه کنید با فصل ۱۰.

امتیازی به والدین داد: ن.ک. به یادداشت ص ۱۳۷.

کلاودیوس: ن.ک. ***کلاودیوس*** ۲۳. افزودن نفر ششم از قرار معلوم از سنگینی بار وظایف دیگران می‌کاست.

۳۵۳ ***هدایایی که نرون بخشیده بود:*** ن.ک. ***نرون*** ۳۰.

هولوتوس و تیگلینوس: هولوتوس خواجهٔ چشندهٔ غذاها بود که می‌گفتند در مسموم کردن کلاودیوس دست داشته است (ن.ک. ***کلاودیوس*** ۴۴) اما تیگلینوس (که نامش در جای دیگری برده می‌شود) فرمانده پاسداران امپراتور در دورهٔ نرون بود.

وعدهٔ پاداشی بیش از اندازهٔ معمول: رسم بود که امپراتور جدید هنگام به قدرت رسیدن پاداشی نقدی به هر سرباز بدهد. به نظرِ آشکارا انتقادی سوئتونیوس در مورد چنین 'رشوه دادنی' در ***کلاودیوس*** ۱۰ توجه کنید.

نیمفیدیوس: از سال ۶۵ فرمانده پاسداران امپراتور. پس از مرگ نرون کوشید تا خود قدرت را به‌دست گیرد؛ ن.ک. فصل ۱۱.

۳۵۴ ***یاد کردن سوگند در روز اول ژانویه:*** رسم چنین بود که ارتش‌ها هنگام بر تخت نشستن امپراتور به او سوگند وفاداری یاد کنند و در روز عید سال نو آن را تجدید کنند. مقایسه کنید با ***نرون*** ۴۶.

گاونری... و او را غرق خون کرد: فرار کردن قربانی بسیار بدشگون شمرده می‌شد.

تمثال الاههٔ بخت... در توسکولوم: ن.ک. فصل ۴.

۳۵۵ ***خاکستر گرم... جام سفالین شراب:*** برای خوش‌یمن بودن قربانی محراب می‌بایست بدرخشد، حاضران جوان باشند و ظروف از مواد قیمتی باشد.

پرندگان پرواز کردند: فرض بر این بود که پرندگان بمانند و بخورند، هرچه حریص‌تر در خوردن بهتر.

۳۵۶ ***حتی به ایشان وعدهٔ پاداش داد:*** که تا این زمان از آنان دریغ داشته بود؛ ن.ک. فصل ۱۶.

دریاچهٔ کورتیوس: جایی در مرکز فوروم که با افسانه‌های مختلف مربوط به روم قدیم و نیز سوگند برای سلامتی امپراتور پیوند داشت (مقایسه شود با ***آوگوستوس*** ۵۷).

چون موی سر به دستش نمی‌آمد: سوئتونیوس در فصل ۲۱ اشاره می‌کند که گالبا تقریباً طاس بود.

قدرت من زوال نیافته است: به زبان یونانی؛ نقل قولی از هومر، ***ایلیاد***، ۲۵۴، ۵ (همین بیت در ***اودیسه*** ۴۲۶ و ۲۱ نیز آمده است).

۳۵۷ ***پاتروبیوس نرونیانوس:*** چنان‌که از نامش برمی‌آید پاتروبیوس خود بردهٔ آزاد شدهٔ نرون بود.

در هفتاد و سه سالگی: این گفته با آن‌چه سوئتونیوس در فصل ۴ دربارهٔ تاریخ تولد گالبا گفته مغایرت دارد.

از اسپانیا... به یهودیه فرستاده بود: این پژواک گفتهٔ قبلی سوئتونیوس را در خود دارد به این مضمون که گفته می‌شد نرون فرمان قتل گالبا را صادر کرده بوده است (***گالبا*** ۹).

اوتو

۳۵۹ ***فرنتیوم:*** شهری در جنوب اتروریا.

لیویا آوگوستا: زن آوگوستوس.

در وسط لشکرگاه: اعدام‌ها معمولاً بیرون لشکرگاه انجام می‌شد، تحت نظارت سپاهیان دون‌پایه.

شورش کامیلوس: کامیلوس اسکریبونیانوس، حکمران دالماتیا از سال ۴۰ میلادی، در سال ۴۲ دعوی قدرت کرد. مقایسه کنید با ***کلاودیوس*** ۱۳).

۳۶۰ ***چهار روز... دومیتیوس آهنوباربوس:*** ۲۸ آوریل سال ۳۲ میلادی.

پدرش... او را تازیانه می‌زد: نوعی تنبیه که معمولاً در مورد بردگان به کار می‌بردند.

شب‌ها پرسه می‌زد... روی پتو می‌نهاد: سوئتونیوس داستان‌هایی نظیر این دربارهٔ نرون نقل می‌کند؛ ن.ک. ***نرون*** ۲۶.

پوپایا سابینا: مقایسه کنید با ***نرون*** ۳۵.

۳۶۱ ***نرون... و آن‌چه را از سر اعتماد بدو سپرده بود مطالبه می‌کرد:*** این صحنه یادآور صحنه‌ای است که غالباً در مرثیهٔ عشق لاتینی نمایش داده می‌شد که در آن عاشق که از خانهٔ معشوقه رانده شده است مرثیه‌ای شاعرانه سر می‌دهد.

کوایستور سابق: معمولاً حکمرانان ولایات پیش‌تر دست‌کم به مرتبهٔ پرایتوری می‌رسیدند.

وقتی... و به سرباز هدیه کرد: رفتار اوتو با سپاهیان را می‌توان بسیار محبت‌آمیز به‌شمار آورد. مقایسه کنید با ***گالبا*** ۱۶.

۳۶۲ *میل زرین*: نماد جایگاه روم در مرکز امپراتوری.

۳۶۳ *از آن‌جا کسانی را برای کشتن گالبا و پیسو فرستاد*: ن.ک. *گالبا* ۱۹.

برای عرض تبریک... نامه‌هایی که به چند حکمران ولایات نوشت: سوئتونیوس پیش‌تر بر شباهت خلق و خوی آنان تأکید کرده است؛ ن.ک. فصل ۲. دربارهٔ محبوبیت نرون حتی پس از مرگ ن.ک. *نرون* ۵۷.

خانهٔ زرین: مقایسه کنید با نظر سوئتونیوس دربارهٔ خانهٔ زرین نرون که نقطهٔ اوج اسراف‌کاری اوست، *نرون* ۳۱.

۳۶۴ *روح گالبا را... از خود خشنود کند*: گمان مردم بر این بود که روح کسانی که کشته شده‌اند از قاتلان انتقام خواهد گرفت.

'مرا به نی‌لبک‌های بلند چه کار؟': به زبان یونانی. ضرب‌المثلی که ظاهراً در مورد کسانی که کاری می‌کنند که مناسب آن نیستند به کار می‌رفته است.

سپرهای مقدس را... اما بازنگردانده بودند: جابه‌جا کردن سپرها رسمی بسیار دیرینه بود که سالی‌ها (کاهنان مارس) آن را در ماه مارس انجام می‌دادند.

مادر خدایان: به مهین مام یا کوبله نیز معروف است. جشن مذکور در این‌جا شامل یک روز عزاداری برای کوبله در غم ازدست‌دادن محبوبش آتیس می‌شد.

پدر دیس: خدای جهان زیرین.

۳۶۵ *بریکسلوم*: شهری بر کرانهٔ رود پو در شمال ایتالیا، برشلو امروزی.

بتریاکوم: ماندگاهی میان کرمونا و مانتوا.

۳۶۶ *مرگ بروتوس و کاسیوس*: در پایان جنگ داخلی که سرآغاز آن کشته شدن قیصر یولیوس به دست ایشان بود.

مسالینا، بیوهٔ نرون: استاتیلیا مسالینا زن سوم نرون بود.

۳۶۷ *مراسم تشییع او را به دستور خودش به‌سرعت برگزار کردند*: از قرار معلوم برای این که جنازه به دست دشمنانش مثله نشود، سرنوشتی که گالبا یافته بود (*گالبا* ۲۰).

مرگ او... در نودوپنجمین روز حکومتش بود: مرگ باشکوه اوتو را بدان‌گونه که سوئتونیوس توصیف کرده است با جزئیات واپسین ساعات آشفته و جبونانهٔ نرون مقایسه کنید (*نرون* ۹ــ۴۷)، این تضاد به خصوص از آن حیث جالب است که هر دو از بسیاری جنبه‌ها به هم شباهت دارند (ن.ک. فصل‌های ۲ و ۷).

ظاهر و رفتار اوتو از روحی چنین بزرگ حکایت نمی‌کرد: سوئتونیوس بارها تلویحاً

اشاره می‌کند که چهره‌شناسی می‌بایست خلق و خوی آدمیان را منعکس کند. برای مثال ر.ک.: توصیف او از کالیگولا، نرون و دومیتیانوس.

آیین‌های ایسیس و ردای نخی مخصوص این آیین: گرچه کالیگولا پیش‌تر آیین دولتی رسمی ایسیس را بنیان نهاده بود، امپراتوران دیگر آشکارا در این آیین عجیب و غریب که از مصرف آمده بود و کاهنانش خواجگان بودند شرکت نکرده بودند.

از شدت اندوه به جان هم افتادند و همدیگر را کشتند: مقایسه کنید با ***کالیگولا*** ۲۷، آن‌جا که مردم می‌گویند حاضرند جان‌شان را برای امنیت امپراتور بدهند اما مایل نیستند به وعده‌شان عمل کنند.

ویتلیوس

۳۶۹ ***فائونوس و ویتلیا:*** فائونوس خدای روستاییان بود که با کشتزارها و جنگل‌ها پیوستگی داشت. در مورد ویتلیا چیز دیگری نمی‌دانیم.

جادهٔ ویتلیوس... از دیرباز یادآور این خاندان بوده است: در مورد این جاده نیز جز این چیزی نمی‌دانیم. ظاهراً در قرن پنجم پیش از میلاد مستعمره‌ای به نام ویتلیا بوده است. آیکویکولوس‌های لاتیوم باستان در شرق روم بر کرانهٔ رود آنیو می‌زیستند.

نوکریا: احتمالاً نزدیک ناپل.

۳۷۰ ***کاسیوس سوِروس:*** نویسندهٔ عهد آوگوستوس که سبب شهرتش لکه‌دار کردن حیثیت مردم سرشناس بوده است.

که با نام کوچک‌شان از هم متمایز می‌شدند: چون پسران یک پدر بودند طبعاً نام خانوادگی (میانی) همگی‌شان ویتلیوس بود.

گنایوس پیسو... و محکومش کرد: ن.ک. ***تیبریوس*** ۵۲ و ***کالیگولا*** ۲ و ۳.

در آن‌جا با مهارتی تمام... بیرق‌های لژیون‌ها ترغیب کرد: میان روم و پارت بر سر حاکمیت ارمنستان و تلاش روم برای سلطه بر تاج و تخت پارت‌ها اختلاف بود. سوئتونیوس در ***کالیگولا*** ۴ به این نکته اشاره می‌کند.

مقام سنسوری: مهم‌ترین و معتبرترین همهٔ مناصب.

۳۷۱ ***با سری پوشیده:*** رسم بود که رومیان هنگام ادای احترام به خدایان سرشان را بپوشانند.

نارکیسوس و پالاس: گمان بر این بود که این دو بردهٔ آزادشده نفوذ بسیار بر کلاودیوس داشتند، ن.ک. ***کلاودیوس*** ۹ــ۲۸.

امیدوارم که بارها چنین کنی: این بازی‌ها در سال ۴۷ میلادی برگزار شد. فاصلهٔ مناسب میان بازی‌های قرن را ۱۰۰ یا ۱۱۰ سال می‌دانستند.

در یک سال: آولوس (امپراتور بعدی) و لوکیوس هر دو در سال ۴۸ کنسول بودند.

در زمان کنسولی... فلاکوس به دنیا آمد: ۲۴ یا ۷ سپتامبر سال ۱۵ میلادی.

۳۷۲ *'نشین تنگ‌ها':* ن.ک. *تیبریوس* ۴۳.

یارغار کالیگولا در ارابه‌رانی و کلاودیوس در قمار بود: در مورد این دلبستگی‌های امپراتوران ن.ک. *کالیگولا* ۵ــ۵۴ و *کلاودیوس* ۳۳.

مسابقات نرون: در این مورد ر.ک.: *نرون* ۱۲ و ۲۱.

در ولایتش... زیورهای طلا و نقره: سوئتونیوس اوتو را نیز دمدمی و بی‌ثبات نشان می‌دهد؛ ن.ک. *اوتو* ۳ــ۲.

۳۷۳ *تیتوس وینیوس:* ن.ک. *گالبا* ۱۴.

گروه آبی: ن.ک. یادداشت ص ۲۶۵.

۳۷۴ *رخت عزا:* رسم بود که کسی که محاکمه می‌شد تا صدور رأی دادگاه رخت عزا بر تن کند.

بی‌اعتنا به روز: آن روز دوم ژانویه بود. بنا بر سنت آغاز کاری در روز بعد از روز اول ماه ناخجسته پنداشته می‌شد.

وینا: وین امروزی بر کرانهٔ رود رون.

خروسی... بر سرش نشست: در مورد معنای آن ر.ک.: فصل ۱۸.

۳۷۵ *سرکردگان سپاهش:* احتمالاً اشاره‌ای است به کایکینا و والنس، فرمانده لژیون‌ها که ارتش‌های پیروز او را در بتریاکوم رهبری کردند.

مرگ اوتو: ن.ک. *اوتو* ۹ و ۱۱.

به سبب سرمشق هولناکی که از خود برجا گذاشته بودند: احتمالاً در پشت کردن به گالبا و برداشتن اوتو به امپراتوری بی‌اجازهٔ سنا.

این آرامگاهی است درخور او': در این‌جا گور محقر اوتو را در برابر شکوه آرامگاه امپراتوری در روم می‌نهد (*آوگوستوس* ۱۰۰).

مستعمرهٔ آگریپینا: کولونی امروزی.

۳۷۶ *در بلندی‌های آپنینس:* از این جمله چنین برمی‌آید که این جشن اسماً نوعی شکرگزاری دینی به پاس پیروزی بر اوتو اما در واقع نوعی عیش بود. نشان دادن شور و شوق فراوان در بزرگداشت پیروزی بر هموطنی رومی معمولاً ناشایست محسوب می‌شد.

به روم درآمد... سربازانش شمشیر از نیام بیرون کشیده بودند: بنابر سنت چنین نمایش‌هایی فقط در وضعیت استثنایی یک آیین پیروزی به اجرا در می‌آمد و بزرگداشت این پیروزی بسیار به‌ندرت اتفاق می‌افتاد و فقط سنا اجازهٔ آن را می‌داد. باز هم این نمایش آشکار قدرت را می‌توان بیان نفرت‌انگیز پیروزی ویتلیوس بر اوتو و تهدیدی علیه هر کسی که در شهر مخالف او بود قلمداد کرد.

سالگرد واقعهٔ آلیا: ۱۸ یولی همیشه روز بسیار بدشگون به‌شمار می‌رفت زیرا سالگرد شکست هولناک رومیان از گل‌ها در سال ۳۹۰ق.م در کنار رود آلیا نزدیک روم بود.

صاحب‌منصبان برای دوره‌ای ده ساله انتخاب شوند: گرچه علی‌القاعده حق انتخاب صاحب‌منصبان با سنا بود، در عمل دست‌یافتن نامزدهایی که امپراتور سفارش یا تعیین کرده بود به این مناصب امری بدیهی بود اما تعیین صاحب‌منصبان از مدت‌ها قبل کاری مرسوم نبود.

کنسول مادام‌العمر: در میان امپراتوران پیشین فقط نرون دارای مقام کنسولی مادام‌العمر بود (ر.ک.: ***نرون*** ۴۳). معمولاً دوره‌های طولانی کنسولی را به مدت پنج یا ده سال تعیین می‌کردند.

دفتر استاد: ظاهراً نام کتابی است حاوی تصنیف‌های نرون.

پوتئولی: اکنون پوتسوئولی، شهری ساحلی نزدیک ناپل.

انگشتری طلا: نشان عضویت در ردهٔ شهسواران.

۳۷۷ ***با قی کردن مدام می‌توانست دوباره دست به غذا ببرد:*** رسم رومیان این بود که جز به هنگام شام غذای سبک بخورند.

هیچ‌کس کم‌تر از چهارصد هزار سسترس خرج نمی‌کرد: مقایسه کنید با ***نرون*** ۲۷.

در این دیس... تا تنگه‌های اسپانیا: معلمان اخلاق رومی به‌ویژه از غذاهای بیگانه که از نقاط مختلف گرد می‌آمد و از غذاهایی که از ترکیب غذاهای مختلف ساخته می‌شد ایراد می‌گرفتند. مقایسه کنید با غذاهای نامتعارفی که کالیگولا مصرف می‌کرد، ***کالیگولا*** ۳۷.

بی‌اعتنایی به آداب: مقایسه کنید با ***کلاودیوس*** ۳۳.

۳۷۸ ***وقتی دریافت که... دستور داد که هر دو را بکشند:*** مقایسه کنید با ***کالیگولا*** ۳۸.

چاتی: قبیله‌ای ژرمنی.

از پرسش زهر خواست و او نیز با کمال میل آن را به وی داد: اتهام مادرکشی بازهم بر شباهت ویتلیوس با نرون تأکید می‌کند.

۳۷۹ *آن را آتش زد و همه را نابود کرد:* سوئتونیوس در *دومیتیانوس* از چگونگی فرار دومیتیانوس از این آتش‌سوزی می‌گوید.

خود او در بزمی که به پا داشته بود از خانهٔ تیبریوس بر نبرد و آتش نظاره می‌کرد: نظاره کردن روم درحالی‌که در آتش می‌سوزد شاید پژواک دیگری از نرون باشد. مقایسه کنید با *نرون* ۳۸.

خنجری که به کمر بسته بود: این خنجر نماد این بود که مرگ و زندگی مردم در دست امپراتور است.

۳۸۰ *معبد کنکورد:* معبدی بر شیب تپهٔ کاپیتولینوس مشرف به فوروم. این معبد پیوندی نیرومند با پایان جنگ داخلی داشت.

۳۸۱ *پله‌های گمونیوس:* ن.ک. یادداشت ص ۲۱۳.

که پیش‌تر به آن اشاره کردیم: در فصل ۹.

تولوسا: در گالیا ناربوننسیس، تولوز امروزی.

منقار خروس: در این‌جا نیز با گالوس به معنای 'خروس' و 'سرزمین گل' بازی کرده است.

خدایگان وسپاسیانوس

۳۸۳ *که به تمثال‌های نیاکان‌شان مباهات نمی‌کردند:* یعنی هیچ‌یک از اعضای خانواده صاحب منصبی نشده بود که به خانواده اجازه دهد تندیس‌های‌شان را به نمایش بگذارند.

رثاته: شهری باستانی در سابینه.

فارسالوس: ن.ک. *یولیوس* ۳۵.

مالیات یک‌چهلم: مالیات بر واردات و صادرات.

هلوِتی: قبیله‌ای در گل.

۳۸۴ *نورسیا:* شهری در سابینه.

در پانزدهمین شب پیش از اول دسامبر در دورهٔ کنسولی...: ۱۷ نوامبر سال ۹ میلادی.

ردای تریج‌پهن: شرط اولیه برای سناتور شدن که به عنوان امتیازی ویژه به شماری از پسران شهسواران بخشیده می‌شد.

۳۸۵ *این بار نیز نفر ششم شد:* یعنی رأی او در میان شش نامزد برگزیده از همه کم‌تر بود.

دسیسه‌گران: گویا آیمیلیوس لپیدوس و لنتولوس گایتولیکوس که در سال ۳۹ میلادی به توطئه برای تسخیر امپراتوری متهم شدند. ن.ک. *کالیگولا* ۲۴ و *کلاودیوس* ۹.

مرتبهٔ شارمندی لاتینی: گونه‌ای شارمندی با حقوقی محدودتر از کسانی که شارمندی کامل روم داشتند. بسیاری از بردگان که نه بر طبق آیین‌های مقرر آزاد شده بودند نیز در این دسته می‌گنجیدند.

آنتونیا: دختر مارکوس آنتونیوس و مادر امپراتور کلاودیوس.

بریتانیا: مقایسه کنید با *کلاودیوس* ۱۷.

جزیرهٔ وکتیس: جزیرهٔ وایت.

۳۸۶ *در دو ماه آخر سال*: سال ۵۱ میلادی.

هادرومتوم: شهری نزدیک کارتاژ در شمال افریقا.

برای حفظ موقعیت خود: شرط مالی برای طبقهٔ سناتورها یک میلیون سسترس بود.

در رکاب نرون: ن.ک. *نرون* ۲۲.

۳۸۷ *و چون خود و خانواده‌اش گمنام بودند خطری از جانب او احساس نمی‌شد*: جمله‌ای کنایه‌آمیز از سوئتونیوس. فقط کسانی با پیشینهٔ اشرافی می‌توانستند دعوی امپراتوری داشته باشند، باوری که رویدادهای بعدی نادرستی آن را اثبات کرد.

به دلیل نشانه‌های زیر: گنجاندن سوئتونیوس شگون‌ها و نشانه‌ها را در این قسمت از روایتش در بالا بردن حس تعلیق در خوانندگان بسیار مؤثر است چون زمینه را برای به قدرت رسیدن ناگهانی وسپاسیانوس آماده می‌کند.

۳۸۸ *دست آدم*: در زبان لاتینی دست (manus) غالباً به معنای قدرت به کار می‌رود.

بتریاکوم: ن.ک. *اوتو* ۹.

دو عقاب... و عقاب پیروز را با خود برد: دو عقاب اول را می‌توان نشانهٔ اوتو و ویتلیوس دانست و سومی را وسپاسیانوس که ویتلیوس، درهم شکنندهٔ اوتو، را شکست داد.

۳۸۹ *آکویلیا*: شهری در شمال ایتالیا بر ساحل آدریاتیک.

روز پنجم پیش از پانزدهم ماه: یازده یولی. این تاریخ محل اختلاف است.

سپاه گرمانیا را به شرق منتقل کرد: و از این‌رو لژیون‌های شرق را در محلی که کم‌تر به‌چشم می‌آمد مستقر کند.

۳۹۰ *لیکینیوس موکیانوس*: حکمران سوریه، ولایت همسایه.

۳۹۱ *هشت مقام کنسولی به مقام قبلی‌اش افزود:* در سال‌های ۷۰ـ۷۲، ۷۴ـ۷۷ و ۷۹.
سربازان نیروی دریایی پای پیاده: اینان را در اوستیا و پوتئولی، دو بندر مهم خدمت‌گزار روم، مستقر کرده بودند تا مراقب آتش‌سوزی باشند و نیز وظایفی در شهر بر عهده‌شان گذاشته بودند.

۳۹۲ *و آن را به دوش می‌کشید:* مقایسه کنید با *نرون* ۱۹.
معبد خدایگان کلاودیوس بر تپهٔ کایلیوس: مقایسه کنید با *کلاودیوس* ۴۵.
نرون آن را تقریباً با خاک یکسان کرد: احتمالاً برای ساخت خانهٔ زرین: ن.ک. به *نرون* ۳۱.
نیز آمفی‌تئاتری در مرکز شهر ساخت: کولوسئوم: آمفی‌تئاتر استاتیلیوس تائوروس، نیز از سنگ، در عهد آوگوستوس ساخته شد اما در میدان مارس، یعنی بیرون خود شهر (بدان‌گونه که *پومریوم* تعریف کرده است). به‌طور کلی سوئتونیوس علاقهٔ وسپاسیانوس به بافت شهر را هم‌سنگ علاقهٔ آوگوستوس می‌سنجد. مقایسه کنید با *آوگوستوس* ۳۰ـ۲۸.
سرشناس‌ترین مردم... به این طبقات افزود: مقایسه کنید با کارهایی که به آوگوستوس نسبت داده می‌شود، *آوگوستوس* ۳۵. امپراتوران، بنابر روایت سوئتونیوس، بنیان سنا را سست می‌کرده‌اند. برای مثال ن.ک. *تیبریوس* ۵۵، *کلاودیوس* ۴۹، و ۲۹، *نرون* ۳۷.
دادگاه‌های صد نفری: ن.ک. *آوگوستوس* ۳۶ و یادداشت ص ۱۳۸.

۳۹۳ *نزول‌خواران هرگز حق ندارند... به پرداخت دیون خود وادارند:* ظاهراً رسم بوده که نزول‌خواران به زیردستان پدر یا پدربزرگ‌شان وام دهند (آن‌گاه که خود قانوناً مالی نداشتند) که می‌بایست هنگام مرگ پدر یا پدربزرگ‌شان بازپرداخت می‌شد (هنگامی که وام‌گیرنده به استقلال قانونی می‌رسید و احتمالاً وارث اموال آن‌ها می‌شد).
جادهٔ سالاریوس: که از روم به رئاته کشیده شده بود.
در آغاز... از قبول لقب 'پدر میهن' خودداری کرد: روشن نیست که در این‌جا منظور چیست، چون به نظر می‌رسد که آغاز منصب تریبونی وسپاسیانوس از روزی که به امپراتوری خوانده شد اول یولی سال ۶۹ بوده باشد (گرچه شاید او در آغاز از این قدرت استفاده نکرده باشد). وسپاسیانوس (همچون نرون) ظاهراً اولین‌بار پیشنهاد لقب 'پدر میهن' را رد کرده باشد (مقایسه کنید با *نرون* ۸)، حال آن‌که تیبریوس به‌طور کلی آن را رد کرده بود (*تیبریوس* ۲۶، ۶۷).

رسم وارسی کسانی را که برای ادای احترام می‌آمدند برانداخت: مقایسه کنید با کلاودیوس ۳۵.

رک‌گویی دوستان و زخم‌زبان وکلای مدافع و نخوت فیلسوفان را با شکیبایی تمام تاب می‌آورد: مقایسه کنید با *آوگوستوس* ۵ــ۵۴.

وقتی لیکینیوس موکیناس با سوءاستفاده از خدماتی که کرده بود: ن.ک. فصل ۶.

'دست‌کم من یک مرد واقعی‌ام': ظاهراً اشاره‌ای باشد به تمایلات جنسی زنانه که به لیکینیوس نسبت داده می‌شد.

۳۹۴ *'قیصر را چه اگر هیپارخوس صد میلیون سسترس دارد':* از این رو تلویحاً اشاره می‌کند که وسپاسیانوس بدنام به آزمندی ممکن است بخواهد مردی ثروتمند را برای مصادرهٔ اموالش محکوم کند.

به سگ خواندن او بسنده کرد: فیلسوفان کلبی را از آن‌رو چنین می‌خواندند که زندگی بسیار ساده‌ای را که توصیه‌اش می‌کردند عده‌ای به زندگی سگ تشبیهش می‌کردند، و در زبان یونانی سگ را کوئون Kuōn می‌گفتند.

آن‌گاه که از رانده شدن از دربار نرون اندیشناک شده بود: ن.ک. بخش مربوط به سفرهای وسپاسیانوس در رکاب نرون در فصل ۴ *وسپاسیانوس*.

روزی متیوس این لطف او را جبران خواهد کرد: جمله‌ای کنایی به این مضمون که وقتی متیوس امپراتور شود لطف وسپاسیانوس را جبران خواهد کرد.

در هیچ منشوری با احترام از او یاد نکرد: معمولاً نام امپراتور و القاب را در آغاز منشور پرایتور و نیز در دیگر اسناد رسمی فهرست می‌کردند.

هلویدیوس... شارمند عادی: هلویدیوس پریسکوس رواقی (پرایتور به سال ۷۰ میلادی) با دختر تراسیا پایتوس ازدواج کرد. در حکومت نرون، تراسیا وادار به خودکشی شد و هلویدیوس تبعید شد (در سال ۶۰). اپیکتتوس، نویسندهٔ رواقی اعصار بعد، مخالفت بی‌پردهٔ هلویدیوس با وسپاسیانوس را می‌ستاید.

۳۹۵ *در معاملاتی شرکت می‌کرد... تا بعد آن‌ها را با سود فراوان بفروشد:* گزیدگان رومی عموماً از معاملاتی از این دست ابراز انزجار می‌کردند و مدعی بودند که کشاورزی یگانه روش محترمانه برای معیشت است (مقایسه کنید با کیکرو، *در باب وظایف* ۴۲ و ۱). چنین کارها برای سناتورها به‌ویژه شرم‌آور بود (گرچه شواهد فراوانی در دست هست که سناتورها عملاً در همه نوع معاملاتی غالباً به‌توسط کارگزاران شرکت داشتند.

برای کنسول‌های سابق مقرری سالانه‌ای معادل پانصد هزار سسترس تعیین کرد: مقایسه کنید با *نرون* ۱۰.

۳۹۶ ***کولوسوس:*** تندیس غول‌آسای نرون (ن.ک. *نرون* ۳۱).

ترپنوس و دیودوروس: به گفتهٔ سوئتونیوس (*نرون* ۲۰) ترپنوس پیش‌تر به نرون درس داده بود، حال آن‌که دیودوروس در مسابقهٔ موسیقی یونانی از او شکست خورده بود (دیوُ ۲۰ـ۶۳).

ساتورنالیا... در روز اول مارس: جشن ساتورنالیا (ن.ک. واژه‌نامه) بنا بر سنت با دادن هدیه پیوستگی داشت؛ اول مارس جشن ساتورنالیا به افتخار الاهه یونو لوکینا (که با تولد نوزادان مرتبط است) برگزار می‌شد که بر طبق سنت به زنان هدیه داده می‌شد.

'کوییوساکس': به زبان یونانی، معنای لفظی آن 'فروشندهٔ ماهی نمک‌سود' است.

ده میلیون سسترس: مقایسه کنید با هزینهٔ ادعا شده برای تشییع جنازهٔ نرون (*نرون* ۵۰).

۳۹۷ ***کفش و ردای خود را می‌پوشید:*** معمولاً بردگان در پوشاندن لباس رومیان طبقات ممتاز به آنان کمک می‌کردند. نشانهٔ دیگری از سرشت بی‌تکلف وسپاسیانوس.

کاینیس: ن.ک. فصل ۳.

'پلوسترا' به جای 'پلاتوسترا': به معنای 'گاری'. از وسپاسیانوس به سبب تلفظ روستایی‌اش عیب‌جویی می‌کردند.

در لحظه‌های بسیار مناسب: برای نمونه مقایسه کنید با زبان معمولاً نامناسب کلاودیوس (*کلاودیوس* ۲۱).

۳۹۸ ***با گام‌های بلند می‌رفت و نیزه‌ای حمل می‌کرد که سایه‌ای بلند می‌انداخت:*** هومر، *ایلیاد* ۲۱۳ـ۷. کلمهٔ hasta در زبان لاتینی به معنای نیزه گاه به‌عنوان نماد 'مردی' به کار می‌رفت.

لاخس: انتخابی عجیب چون لاخس نامی پیش‌پاافتاده برای بردگان در کمدی یونانی بود.

خزانه‌دار را بفریبد تا پس از مرگ بخشی از اموال او به خزانه تعلق نگیرد: دست‌کم بخشی از اموال بردگان سابق به صاحبان قبلی‌شان تعلق می‌گرفت.

ای لاخس... دوباره کرولوس خواهی شد: وسپاسیانوس در این‌جا ابیاتی چند از نمایش‌نامه‌ای نوشته مناندر (۲ـ۲۲۳، کخ) اقتباس می‌کند تا نشان دهد که هر نامی که مرد بر خود نهاده باشد با اموالش همان خواهند کرد که با اموال مرد آزاده کرولوس به هنگام مرگش.

تا به سم آن نعل بکوبد: معمولاً به سم قاطران نعل نمی‌کوبیدند بلکه پوششی موقتی در راه‌های سخت بر سم‌شان می‌پوشاندند.

۳۹۹ ***پایهٔ آن آماده است:*** یعنی پشتهٔ پول را باید در کف او می‌نهادند.

مقبره: مقبرهٔ آوگوستوس (***آوگوستوس*** ۱۰۰). در مورد نشانه‌ها قیاس کنید با ***نرون*** ۴۶.

گیسوان بلند: کلمهٔ لاتینی کوماتا (Comata) معنای لفظی‌اش 'ستارهٔ گیسو بلند' است. ستارهٔ دنباله‌دار به‌خصوص با مرگ فرمانروایان در پیوند بود. مقایسه کنید با ***یولیوس*** ۸۸ و ***نرون*** ۳۶.

افسوس! گمان می‌کنم که دارم خدا می‌شوم!": اشاره‌ای است کنایی به رسم رساندن شماری از امپراتوران به مقام خدایی پس از مرگ‌شان.

کوتیلای: شهری در دشت سابینه.

رثاته که هر تابستان را در آن‌جا می‌گذراند: ن.ک. فصل ۲.

در نهمین روز... سنش شصت‌ونه سال و یک ماه و هفت روز بود: ۲۳ ژوئن سال ۷۹.

چه شمار سال‌های حکومت هر دو یکسان بود: کلاودیوس و نرون به ترتیب ۱۳ و ۱۴ سال حکومت کردند؛ وسپاسیانوس ۱۰ سال، تیتوس ۲ سال و دومیتیانوس ۱۵ سال حکومت کردند.

خدایگان تیتوس

۴۰۱ ***نام خانوادگی پدر:*** وسپاسیانوس. برادرش نام خانوادگی مادرش، دومیتیانوس، را اختیار کرد.

سه روز پیش از اول ژانویه در آن سال به یاد ماندنی که گایوس کشته شد: ۳۰ دسامبر سال ۴۱ میلادی.

سپتیزونیوم: ساختمانی هفت طبقه. محل آن شناخته نشد.

بریتانیکوس: پسر امپراتور کلاودیوس.

... که بریتانیکوس آن معجون مرگبار را سر کشید و مرد: ن.ک. ***نرون*** ۳۳.

۴۰۲ ***فرمانده پاسداران امپراتور:*** بالاترین مقامی که یک شهسوار می‌توانست آرزویش را بکند.

بر... دو شهر نیرومند یهودیه دست یافت: در سال ۶۷ میلادی.

۴۰۳ ***اندکی بعد که امیدش پررنگ‌تر شد:*** با بر تخت نشستن پدرش وسپاسیانوس.

هلهله‌کنان او را 'امپراتور' نامیدند: در دورهٔ جمهوری رسم بود که پیروزی‌های درخشان را این‌گونه بزرگ بدارند. اما در دورهٔ پادشاهی تقریباً شنیده نشده بود که کسی مگر خود امپراتور بدین‌گونه مورد تحسین قرار گیرد. مقایسه کنید با ***یولیوس*** ۷۶، ***کلاودیوس*** ۱۲.

تاج بر سر نهاد: تاج بر سر نهادن نشان از سودای پادشاهی داشت. مقایسه کنید با پس زدن قیصر یولیوس تاجی را که آنتونیوس پیشکش او کرده بود (***یولیوس*** ۷۹).

مشترکاً مقام سنسوری را برعهده گرفتند: در سال ۷۳ میلادی.

منصب تریبونی: این مقام نشانهٔ آشکار جانشینی او به‌جای وسپاسیانوس بود. (مقایسه کنید با ***تیبریوس*** ۱۶). همچنین در سال‌های ۷۰، ۷۲، ۷۷ـ۷۴ و ۷۹ کنسول بود.

به جای یک کوایستور: کوایستورهایی که امپراتور منصوب می‌کرد معمولاً عهده‌دار خواندن مکتوبات او در سنا بودند.

۴۰۴ ***آولوس کایکینا:*** کنسول به سال ۶۹ میلادی.

ملکه برنیکه: دختر آگریپای اول، پادشاه یهودیه.

نرونی دیگر: مقایسه کنید با رذیلت‌هایی که سوئتونیوس به نرون نسبت می‌دهد (***نرون*** ۲۶).

این بدنامی... بیش‌ترین ستایش را نثار او کردند: تیتوس سوئتونیوس که به رغم این بدنامی‌اش انسان خوبی از کار درمی‌آید تصویر وراونهٔ تیبریوس، کالیگولا، نرون و دومیتیانوس است که گرچه در آغاز از ایشان استقبال می‌شود رفته‌رفته به صورت هیولا به نمایش گذاشته می‌شوند (مقایسه کنید با ***تیبریوس*** ۵۷، ***کالیگولا*** ۱۱، ***نرون*** ۲۶ و ***دومیتیانوس*** ۱).

امپراتوران بعدی... به نحوی خاص بهره می‌بردند: معمولاً تغییر حکومت تغییر مشاوران را در پی داشت.

۴۰۵ ***آمفی‌تئاتر:*** کولوسئوم، که کار ساختن آن در زمان پدرش آغاز شد (ن.ک. ***وسپاسیانوس*** ۹).

نخستین کسی بود که... همهٔ بخشش‌های قبلی را تأیید کرد: حقوقی که امپراتوران به جوامع، طبقات و افراد بخشیده بودند، چون انواع معافیت‌ها، که پیش‌تر با مرگ امپراتوری که آن‌ها را بخشیده بود بی‌اعتبار می‌گشت.

بی‌آن‌که شأن خود یا جانب انصاف را فرو گذارد: مقایسه کنید با نظر سوئتونیوس در مورد علایق کالیگولا (***کالیگولا*** ۵۵) و دومیتیانوس (***دومیتیانوس*** ۹). همچنین

سوئتونیوس دربارهٔ سبکسری کلاودیوس هنگام تماشای بازی‌ها (**کلاودیوس ۲۱**) نظر می‌دهد.

۴۰۶ ***فوران کوه وزوویوس:*** به سال ۷۹ که پومپئی و هرکولانئوم را ویران کرد.

آتش‌سوزی در روم: سال ۸۰ میلادی.

در آتش‌سوزی... برای سرعت بخشیدن به تکمیل این بناها عده‌ای از طبقهٔ اسواران را بر این کار گمارد: مقایسه کنید با واکنش نرونِ سوئتونیوس که هنگام سوختن روم آواز می‌خواند (**نرون ۳۸**).

قربانی‌ها: طاعون را غالباً نشانهٔ خشم خدایان می‌دانستند که با قربانیان درخور می‌شد آن را فرو نشاند.

بازجستی دربارهٔ جایگاه حقوقی فرد متوفی صورت نگیرد: اگر ثابت می‌شد که متوفی برده بوده است نه آزاد، وصایای او از اعتبار می‌افتاد.

کاهن اعظم: از سال ۱۳ ق.م همهٔ امپراتوران عهده‌دار این مقام کهانت شده بودند.

۴۰۷ ***دو تن از... فقط به آن‌ها اندرز داد که از این سودا دست بردارند:*** سوئتونیوس قیصر یولیوس را نیز به همین‌گونه در مقابل دسیسه‌گران آسان‌گیر نشان می‌دهد (**یولیوس ۷۵**).

وارسی: معمول بود که کسی که بازی‌ها را برگزار می‌کند سلاح‌ها را وارسی کند تا از برندگی آن‌ها مطمئن شود. داستان مشابهی دربارهٔ امپراتور نروا گفته شده است (دیوُ ۶۸ــ۳).

۴۰۸ ***در روز سیزدهم سپتامبر در چهل و دو سالگی:*** ۱۳ سپتامبر سال ۸۱ میلادی.

چنان‌که گویی عضوی از خانوادهٔ خود را از دست داده‌اند: مقایسه کنید با روایت سوئتونیوس از سوگواری برای گرمانیکوس (**کالیگولا ۵**).

چنان از مرده سپاسگزاری کردند... که هرگز در زنده بودنش و حتی در حضورش او را چنین غرق ستایش نکرده بودند: قیاس کنید با شادمانی فراوانی که سوئتونیوس به سناتورها به هنگام مرگ دومیتیانوس نسبت می‌دهد (**دومیتیانوس ۲۳**).

دومیتیانوس

۴۰۹ ***دومیتیانوس... هنگامی که پدرش کنسول منتخب بود:*** ۲۴ اکتبر سال ۵۱ میلادی.

'**مرد یک چشم**': شاید معنای آلت مرد نیز از آن برآید.

آن خرافهٔ مشکوک: ایسیس از خدایان مصری بود. کاهنان ایسیس خواجگان بودند و برای مرد جوانی با خصلت‌های زنانه شاید یاران مناسبی بوده باشند.

۴۱۰ *نام قیصر بر او نهادند:* ن.ک. یادداشت ص. ۳۴۳. اطلاق نام 'قیصر' به پسر یک امپراتور شایان توجه است.

مقام شهریان و کنسول: آمیزهٔ بی‌سابقهٔ اختیارات (پدر و برادرش هر دو دور از روم بودند).

به زنان بسیاری از مردان برجسته دست‌درازی کرد و حتی با زن آیلیوس لامینا ازدواج کرد: مقایسه کنید با نظر سوئتونیوس دربارهٔ آوگوستوس (*آوگوستوس* ۶۹) و کالیگولا (*کالیگولا* ۳۶). دربارهٔ آیلیوس لامیا همچنین ن.ک. فصل ۱۰.

کجاوه: از دورهٔ کلاودیوس امپراتوران کجاوه را (که شخص راست بر آن می‌نشست) بر تخت روان (که شخص در آن یله می‌کرد) برای گردش در شهر برگزیدند.

آلانی: سیتیا.

۴۱۱ *پاداش سربازان را دوچندان کرد:* یعنی دو برابر آن‌چه برادرش در مقام امپراتور تازه بخشید.

وصیت‌نامه‌های جعلی: در این‌جا ممکن است به یاد خودستایی که سوئتونیوس به تیتوس نسبت می‌دهد بیفتیم (*تیتوس* ۳) که می‌گفت می‌تواند بهترین جاعلان باشد.

حتی مگسی پیش او نیست: ضرب‌المثلی برای توصیف محلی خالی از سکنه.

آوگوستا: لقبی که پس از مرگ آوگوستوس به لیویا اعطا شد.

اما در دومین سال به قدرت رسیدنش این پسر تلف شد: در این موضع متن دست‌نویس مخدوش است.

۴۱۲ *پسربچه‌ای با لباس سرخ و سری بس کوچک و بدقواره:* امپراتوران و اعضای طبقات گزیدهٔ رومی کوتوله‌ها و آدم‌های ناقص‌الخلقه را معمولاً نورچشمی خود قرار می‌دادند.

بازی‌های قرن را... از زمانی که آوگوستوس چنین کرده بود محاسبه کرده بودند: زمان دقیق بازی‌های قرن (که قرار بود هر ۱۰۰ یا ۱۱۰ سال یک‌بار برگزار شود) محل اختلاف فراوان بود. مقایسه کنید با *کلاودیوس* ۲۱.

سخنوری به نثر یونانی و لاتینی: و البته شعر.

انجمن فلاویالس: برای پرستش امپراتوران فلاویوسی که به مقام خدایی می‌رسیدند تشکیل شده بود، چنان‌که انجمن آوگوستالس برای پرستش امپراتوران خاندان یولیو-کلاودیوسی تشکیل شده بود.

فستیوال مینروا: ن.ک. یادداشت ص ۱۶۰.

۴۱۳ ***بناهای باشکوه... که دوباره در آتش سوخته بود بازسازی کرد:*** در سال ۸۰ میلادی، که پیش‌تر در سال ۶۹ ویران گشته بود (ن.ک. ***ویتلیوس*** ۱۵).

نامی از سازندگان قبلی برده نشده بود: این روش مرسوم نبود. مقایسه کنید با مباهات آوگوستوس در 'شرح کارهای بزرگش' (Res gestae) به این‌که از حک کردن نام خود بر بناهایی که خود مرمت کرده بود خودداری کرده است و فقط نام سازندگان پیشین را برجا نهاده است. دیوُ در مورد وسپاسیانوس پدر دومیتیانوس نظری مشابه دارد، (۱۰ـ۶۶).

چاتی‌ها: قبیله‌ای که نزدیک راین در غرب گرمانیا می‌زیستند.

سبد غذا: ن.ک. ***نرون*** ۱۶. به نظر می‌رسد که ولی‌نعمت‌ها معمولاً به‌جای غذا پول می‌بخشیدند.

۴۱۴ ***ضیافت رسمی شام:*** مقایسه کنید با ***آوگوستوس*** ۷۴.

دو گروه جدید سیرک...: ن.ک. ***کالیگولا*** ۵۵ و یادداشت ص ۲۶۵.

نمایش بازیگران بر روی صحنه را... اما اجازه داد در خانه‌ها نمایش دهند: سوئتونیوس اقدام به محدود کردن آزادی بازیگران را به بسیاری از امپراتوران پیشین نیز نسبت می‌دهد. ن.ک. ***تیبریوس*** ۳۷.

اخته کردن را منع کرد و برای بهای خواجگانی که هنوز در دست برده‌فروشان بودند حد تعیین کرد: از این کار به‌عنوان جنبهٔ مثبت حکومت دومیتیانوس بسیار ستایش شده است.

شماری از بالاترین مناصب را به روی بردگان آزادشده و شهسواران رومی گشود: ظاهراً آن مناصبی که تا زمان نرون منحصراً به‌دست مردان آزاد بود، مانند رئیس دیوان مکاتبات (ab epistulis). در دورهٔ حکومت هادریانوس آزادمردان از چنین مناصبی حذف شده بودند.

در قرارگاه لشکر سپرده گذارد: برای امانت.

۴۱۵ ***دادگاه‌های صد نفری:*** ن.ک. یادداشت ص ۱۳۸.

اصلاح اخلاق عمومی: در سال ۸۳.

بر جای شهسواران می‌نشستند: چهارده ردیف درست پشت سر جایگاهی که سناتورها می‌نشستند.

دوباره با زن خود که طلاقش داده و به زنا متهمش کرده بود ازدواج کرده بود: در دورهٔ حکومت آوگوستوس در سال‌های ۱۸ ق.م و ۹ میلادی قوانینی گذشت که حکم می‌کرد شوهر زن زناکار خود را طلاق دهد و وی را به دادگاه بکشاند (ن.ک. ***آوگوستوس*** ۳۴). در فصل ۳ سوئتونیوس خود دومیتیانوس را به ارتکاب همان اعمالی که در این‌جا موجب عقوبت می‌شود متهم می‌کند.

قانون اسکانتینیوس: مفاد این قانون و تاریخش سخت مورد اختلاف پژوهندگان بوده است. به نظر می‌رسد که هدفش مجازات همجنس‌بازی و لواط با پسران آزادتبار بوده باشد.

۴۱۶ ***نژادی بی‌دین که گاوهای جوان را کشتند و جشن به پا داشتند:*** ***گئورگیک‌ها*** ۲، ۵۳۷.

ارثی را که مردان... نمی‌پذیرفت: مقایسه کنید با ***آوگوستوس*** ۶۶.

قانون کلودیوس: در این‌جا معلوم نیست که این قانون به چه چیز اشاره دارد.

۴۱۷ ***بازیگر را... به این دلیل که استعداد و رخساره‌اش به معلمش شبیه بود کشت:*** گفته می‌شد که زن دومیتیانوس با پاریس سر و سری داشت؛ ن.ک. فصل ۳.

با این‌که تراکیان همتای گلادیاتور است به‌پای برگزارکنندهٔ بازی‌ها نمی‌رسد: گمان می‌رفت که دومیتیانوس دوستدار تراکیان‌هاست.

سپرداری با دهان گشاد: سپر بخشی از سازوبرگ خاص تراکیان‌ها بود. مقایسه کنید با رفتاری که به کالیگولا نسبت می‌دادند (***کالیگولا*** ۲۷).

دومیتیانوس زن لامیا را دزده بود: ن.ک. فصل ۱.

'من به کف نفس مشغولم': به کسانی که قصد داشتند سخنور شوند توصیه می‌شد که صدای خود را با پرهیز از آمیزش بهتر کنند. مقایسه کنید با کوینتیلیان، ***بنیادهای سخنوری***، ۱۹ و ۳ و ۱۱.

ماگو و هانیبال: هانیبال و برادر کوچکش ماگو رهبری حملهٔ کارتاژیان به ایتالیا را در سال ۲۱۸ ق.م برعهده داشتند که آغازگر جنگ دوم پونیک شد. از این‌رو آنان دشمنان دیرینهٔ روم بودند.

۴۱۸ ***تراسیا پایتوس... آن‌ها را پارساترین مردان خوانده بود:*** تراسیا پایتوس سناتور رواقی سرشناسی بود که به جرم خیانت در حکومت نرون محکوم شد. هلویدیوس پریسکوس، داماد او، نیز به داشتن دیدگاه‌های رواقی مشهور بود و در حکومت وسپاسیانوس محکوم شد. ن.ک. ***وسپاسیانوس*** ۱۵.

هلویدیوس کهین: پسر هلویدیوس پریسکوس.

پاریس و اوئنونه: در افسانه‌ها اوئنونه زن نخست پاریس است که پاریس او را برای رسیدن به هلن رها می‌کند. مخاطبان رومی کنایه‌های مربوط به معاصران را بی‌درنگ درمی‌یافتند؛ مقایسه کنید با *نرون* ۳۹.

به بدکارگی خود اعتراف کردند... شایستهٔ احترام سرکردگان سپاه یا سربازان نیستند: این مردان با مفعول قرار گرفتن در رابطهٔ جنسی احترامی را که معمولاً به طبقه ــ و جنسیت ــ آنان گذاشته می‌شد از دست می‌دادند.

۴۱۹ ***مجازات به شیوهٔ قدیم:*** ن.ک. *نرون* ۴۹.

میراث... امپراتور را وارث خویش خوانده است: مقایسه کنید با *کالیگولا* ۳۸. گرچه این رفتار با گفتهٔ سوئتونیوس در فصل ۹ دربارهٔ رفتار دومیتیانوس با کسانی که تهمت‌های ناروا می‌زدند مغایرت دارد.

خاصه از یهودیان با خشونتی هرچه تمام‌تر مالیات می‌گرفت: تیتوس مالیات سرانهٔ دو دراخما را در ازای آزادی برپایی مناسک دینی وضع کرد.

۴۲۰ ***طبق معمول برای بوسیدن او پیش آمد:*** انگار که زن وسپاسیانوس است. رسم بود که زنان رومی خویشان خود و شوهران‌شان را ببوسند. در مورد کاینیس نگاه کنید به *وسپاسیانوس* ۳.

ملک را پادشاهان بسیار نشاید: *ایلیاد*، ۲۰۴ و ۲.

امپراتوری را او به پدر و برادرش ارزانی داشته بود: هر دو اینان وقتی حامیان وسپاسیانوس، در میان‌شان دومیتیانوس، روم را در دست گرفتند در شرق به سر می‌بردند.

او را به تخت خدایی‌اش بازگرداند: کلمهٔ pulvinar که در این‌جا به کار رفته معمولاً به تخت مقدسی که تمثال‌های خدایان را روی آن به نمایش می‌گذاشتند اطلاق می‌شد.

'سعادت یار ارباب و بانوی ما بادا!': امپراتوران پیشین (برای مثال ر.ک.: *تیبریوس* ۲۷) از کلمهٔ dominus به معنای ارباب که در این‌جا به کار رفته پرهیز می‌کردند. این کلمه که معمولاً در رابطهٔ ارباب-برده استفاده می‌شد شاید تلویحاً به بردگی مردم روم اشاره داشته باشد.

پاسخی التفات نکرد بلکه از جارچی خواست که مردم را ساکت کند: مقایسه کنید با رفتار تیتوس، *تیتوس* ۸.

آرکی: در زبان یونانی هم به معنای 'کافی' است و هم صورت کهن جمع کلمهٔ لاتینی آرکوس (arcus) به معنای طاق را به ذهن متبادر می‌کند.

هفده بار مقام کنسولی یافت: در سال‌های ۷۱، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۸۰، ۸۲ـ۸۸، ۹۰، ۹۲ و ۹۵.

۴۲۱ *نام ماه‌های سپتامبر و اکتبر را به 'گرمانیکوس' و 'دومیتیانوس' برگرداند*: مقایسه کنید با *یولیوس* ۷۶، *آوگوستوس* ۱۰۰، *نرون* ۵۵.

از خوردن قارچ خودداری کرده بود: گفته می‌شد که امپراتور کلاودیوس با خوردن قارچ مسموم مرده بود؛ ن.ک. *کلاودیوس* ۴۴.

کم‌ترین نشانهٔ بدگمانی او را به حدی غیرطبیعی پریشان می‌کرد: مقایسه کنید با ترسی که به تیبریوس نسبت داده می‌شود، *تیبریوس* ۶۳.

ناچار شد فرمانی را که در مورد قطع تاک‌ها صادر کرده بود لغو کند: ن.ک. فصل ۷.

گرچه ریشه‌های مرا می‌کنی، ای بز، ... که روز قربانی کردنت بر سرت ریزم: لطیفه‌ای از اِونوس آسکالونی (در *گزیدهٔ پالاتینوس*، جلد ۹، ص ۷۵).

ترابیا: توگایی با تریج‌های ارغوانی افقی که شهسواران در مناسب‌های عمومی بر تن می‌کردند.

سنگ شفاف: به گفتهٔ پلینیوس در *تواریخ طبیعی*، ۳۶، ۱۰۳، سنگی است سخت و سفید و شفاف.

۴۲۲ *درخت... ناگهان دوباره بر زمین افتاد*: ن.ک. *وسپاسیانوس* ۵.

۴۲۳ *ندیم دومیتیلا*: خواهرزادهٔ دومیتیانوس.

۴۲۴ *چهاردهمین روز... پانزدهمین سال فرمانروایی‌اش کشته شد*: ۱۸ سپتامبر سال ۹۶ میلادی.

پرستار پیرش: مقایسه کنید با نقش پرستاران در *نرون* ۵۰.

یولیا، دختر تیتوس: با توجه به رویدادهایی که سوئتونیوس در فصل ۲۲ توصیف می‌کند این گفته خالی از کنایتی نیست.

از تاس شدن سرش چنان آزرده شده بود که... توهینی به شخص خود تلقی می‌کرد: مقایسه کنید با *یولیوس* ۴۵ و *کالیگولا* ۵۰.

آیا نمی‌بینی که چه بلندبالا و زیبا شده‌ام؟: *ایلیاد* ۲۱، ۱۰۸.

۴۲۵ *هنگام لشکرکشی یا جنگ معمولاً بر اسب نیز نمی‌نشست بلکه بر تخت روان سوار*

می‌شد: می‌توان آن را با نیرومندیی که سوئتونیوس به قیصر یولیوس نسبت می‌دهد مقایسه کرد (*یولیوس* ۵۷).

اما در کمان‌داری استاد بود: مقایسه کنید با همه فن حریف بودن تیتوس (*تیتوس* ۳).

در آغاز حکومتش به هنرهای هفت‌گانه چندان اعتنایی نداشت: مقایسه کنید با فصل ۲.

اسکندریه: کتابخانهٔ بزرگ اسکندریه، گرچه به نظر می‌رسد که بخشی از موجودی کتابخانه‌ای بوده باشد که در پی حملهٔ قیصر به اسکندریه در سال ۴۷ ق.م در آتش‌سوزی نابود شد، حتی در اواخر عهد باستان همچنان مجموعه‌ای شگفت‌انگیز بود.

جز یادداشت‌ها و گزارش‌های قیصر تیبریوس چیزی نمی‌خواند: معلوم نیست چرا او را سرمشق قرار داده بود.

سرگرم تاس‌بازی می‌شد: سرگرمیی که سوئتونیوس آن را به آوگوستوس و کالیگولا نیز نسبت می‌دهد (*آوگوستوس* ۷۰، ۷۱؛ *کالیگولا* ۴۱).

۴۴۶ *سیب ماتیوس*: گونه‌ای سیب که نام گایوس ماتیوس، دوست آوگوستوس و خبره در باغداری، بر آن گذاشته بودند.

اما سناتورها... نام او را از همه جا پاک‌کنند و همهٔ یادگارهای او را نابود کنند: مقایسه کنید با *کالیگولا* ۶۰.

واژه‌نامه

شهریان **aedile**

صاحب‌منصبی بالاتر از کوایستور و پایین‌تر از پرایتور. در دورهٔ پادشاهی دامنهٔ وظایف این منصب عمدتاً به شهر روم مربوط می‌شد.

پیشگو **augur**

کاهنی که بر اساس مشاهدهٔ پرواز پرندگان پیشگویی می‌کرد. یکی از چهار کاهن اصلی (سه تن دیگر عبارت بودند از پونتیفکس، هیئت پانزده نفری و فتیال) که صاحب‌منصبان و صاحب‌منصبان سابق عهده‌دار آن می‌شدند.

فال‌زدن با پرندگان **auspices**

پیشگویی بر اساس مشاهدهٔ پرواز پرندگان که رسماً در انتخابات و آغاز تصدی یک مقام و ورود به ولایات و در آغاز جنگ‌ها انجام می‌شد. در زمان جنگ حق فال زدن با پرندگان به سپهسالار ارتش اختصاص داشت. از این رو سردارانی که در خدمت او بودند 'در سایهٔ حمایت' او قرار داشتند.

نیروهای کمکی **auxiliaries**

سپاهی ثابت، شامل پیادگان و اسواران، که مکمل لژیون‌ها بودند و فرماندهی آن با شارمندان رومی بود اما از جنگجویان غیر شارمند تشکیل می‌شد.

کادوکئوم **caduceum**

عصایی که جارچیان به نشانهٔ صلح حمل می‌کردند، که به‌ویژه با مرکوری، خدای دادوستد، در پیوند بود.

capitoline ***کاپیتولینوس***

به معانی مختلف به کار می‌رفت: تپه‌ای در روم؛ معبد یوپیتر مهین و بهین که سه خدا یعنی یوپیتر، یونو و مینروا را در خود جای داده بود و بر فراز آن تپه قرار داشت؛ توسعاً به معنای معابد همین خدایان در مناطق دیگر نیز به کار می‌رفت.

civic crown ***تاج مدنی***

تاجی از برگ‌های بلوط که به پاداش نجات جان همشهریان داده می‌شد.

cognomen

نام خانوادگی یا لقبی که معمولاً جزء سوم نام شارمندان رومی به شمار می‌رفت.

cohort ***هنگ***

واحد ارتش روم. هر ده هنگ یک لژیون را تشکیل می‌داد.

colony ***مستعمره***

ماندگاه شارمندان رومی، غالباً سربازان کهنه‌کار.

Compitalician Games ***بازهای کومپیتالی***

بازی‌های کومپیتالی، ن.ک.: Lares Compitales

consul ***کنسول***

بالاترین صاحب‌منصب سالیانهٔ رومی. کنسول‌ها از اختیارات لشکری گسترده‌ای برخوردار بودند و گاه آن را به کار می‌بستند. مسند کنسولی را معمولاً امپراتور اشغال می‌کرد. ن.ک.: ***کنسول عادی*** و ***کنسول جانشین***.

curule seat ***صندلی عاج***

صندلی مخصوصی که کنسول‌ها، پرایتورها و شهربانان بر آن می‌نشستند.

decurion

عضو سنا از یک شهر یا مستعمره.

dictator ***دیکتاتور***

صاحب‌منصب ارشد یگانه‌ای که در مواقع اضطراری برای مدت شش ماه انتخاب می‌شد.

equestrian ن.ک.: Roman Knight

essedarius

نوعی گلادیاتور که سوار بر گردونه مبارزه می‌کرد.

فاسکس **fasces**

دسته‌ای چوب به دور یک تبر که نماد قدرت صاحب‌منصبان عالی‌رتبه برای مجازات کردن بود.

پدر میهن **Father of the Fatherland**

لقبی افتخاری که در سال ۲ ق.م به آوگوستوس بخشیده شد. سپس به شمار بسیاری از دیگر امپراتوران اعطا شد که بیش‌ترشان آن را پذیرفتند.

کاهن معبد یوپیتر **Flamen Dialis**

بردگان آزاد شده؛ بردگان سابق **freedmen**

گنیوس **Genius**

خدای نگهبان فرد

هاروسپیکس **haruspices**

انجمن کاهنان که وظیفه‌شان پیشگویی بر اساس مشاهدهٔ اندرونهٔ قربانی بود.

Ides

پانزدهمین روز ماه‌های مارس، مه، ژوئیه (یولی) و اکتبر و سیزدهمین روز ماه‌های دیگر.

امپراتور **Imperator**

در دورهٔ جمهوری اصطلاحی بود که برای سلام دادن به سرداری پیروز به کار می‌رفت. آوگوستوس برای نشان‌دادن منزلت خود نام کوچک خود را 'امپراتور' نهاد. در دورهٔ پادشاهی این اصطلاح کمابیش منحصراً به امپراتوران اطلاق می‌شد.

خزانهٔ امپراتوری **imperial fund (fiscus)**

خزانهٔ امپراتوری که رسماً از خزانهٔ عمومی که در اصل در اختیار سنا بود متمایز بود.

ایمپریوم **imperium**

عالی‌ترین قدرت اجرایی شامل فرماندهی در جنگ و تفسیر و اجرای قانون (از جمله اعمال مجازات مرگ).

نخستین روز ماه **Kalends**

Knight ن.ک.: Roman Knight

لارس **Lares**

هر خانهٔ رومی لارس خاص خود را داشت که همراه با پناتس به‌عنوان خدایان نگاهبان پرستیده می‌شد.

Lares Compitales

خدایان نگهبان تقاطع جاده‌ها که بازی‌های سالیانهٔ کومپیتالی به افتخار آن‌ها برگزار می‌شد. آرامگاه این خدایان مرکز جشن سالانه‌ای بود که به‌ویژه شارمندان فرودست رومی آن را برگزار می‌کردند و طبقات فرادست آن را بالقوه سرچشمهٔ اغتشاش به‌شمار می‌آوردند.

مستعمرهٔ لاتینی **Latin colony**

ماندگاه افرادی دارای *حقوق لاتینی*.

حقوق لاتینی **Latin rights**

این حقوق که تقلیدی بود از حقوقی که شماری از متحدان ایتالیایی روم در دورهٔ جمهوری از آن بهره‌مند بودند بسیار محدودتر از حقوق شارمندان بود اما حق عقد ازدواج قانونی با شارمندان و معامله با شارمندان را شامل می‌شد.

فرمانده لژیون (سناتور عضو حکومت ولایات) **legate**

در دورهٔ جمهوری این اصطلاح در مورد سناتورهای عضو حکومت ولایات به کار می‌رفت. در دورهٔ پادشاهی این اصطلاح عموماً به فرماندهان لژیون‌ها (معمولاً از ردهٔ پرایتورها) و برخی حکمرانان ولایات اطلاق می‌شد.

لژیون **legion**

واحد اصلی ارتش روم متشکل از ۵۰۰۰ پیاده و ۱۲۰ سواره.

ملازمی که وظیفه‌اش حمل فاسکس بود. **lictor**

لوپرکالیا **Lupercatia**

فستیوالی که در روز پانزدهم فوریه برگزار می‌شد و شامل تعیین مرزهای ولایت که در آن مردم طی مراسمی به راه می‌افتادند و با ترکه زدن به شاخه‌ها در نقاط مختلف مرزهای ولایت را مشخص می‌کردند و آیین‌های تزکیه می‌شد. لوپرکالیا با ریشه‌های شبانی روم و به‌ویژه با گرگ‌ها در ارتباط بود.

Master of Horse

در دورهٔ جمهوری، مقامی که دیکتاتور وی را نمایندهٔ خود در میدان نبرد یا روم معرفی می‌کرد.

تریبون لشکری **military tribune**

افسر لژیون اسواران. مقامی که معمولاً مردان جوانی که قصد ورود به سنا را داشتند آن را برعهده می‌گرفتند.

مورمیلو **murmillo**

نوعی گلادیاتور که کلاه‌خود اهالی گل را بر سر می‌گذاشت و معمولاً او را در مقابل گلادیاتوری که با تور می‌جنگید قرار می‌دادند.

نائوماخیا **Naumachia**

مخزنی بزرگ برای نمایش نبردهای دریایی در روم.

net fighter

گلادیاتوری که با تور و نیزهٔ سه‌شاخه می‌جنگید.

نونس **Nones**

روز پنجم اکثر ماه‌ها، روز هفتم مارس، مه، ژوئیه (یولی) و اکتبر.

optimutes

اصطلاحی که غالباً به کسانی اطلاق می‌شد که طرفدار حفظ یا افزایش قدرت سنا در مقابل مردم بودند.

طبقات **orders**

شارمندان رومی به دو طبقهٔ تقسیم می‌شدند، طبقهٔ سناتورها و خانواده‌های‌شان و طبقهٔ اسواران شامل شهسواران و خانواده‌هاشان؛ طبقهٔ سوم همهٔ کسان دیگر را در بر می‌گرفت.

کنسول عادی **ordinary consul**

مقاماتی که در آغاز سال به مدت چند ماه صاحب این منصب می‌شدند و نام‌شان برای تاریخ‌گذاری به کار می‌رفت (برای مثال، در دورهٔ کنسولی فلان و بهمان) و اعتبارشان بیش از کنسول‌هایی بود که در ماه‌های آخر سال عهده‌دار این مقام می‌شدند (کنسول‌های جانشین). از عصر آوگوستوس به بعد رسم عهده‌دار شدن مقام کنسولی برای یک سال تمام کم‌کم بر افتاد؛ دورهٔ کنسولی کوتاه‌تر به این معنا بود که مردان بیش‌تری می‌توانستند به این مقام که بسیاری آرزویش را داشتند نائل شوند.

پذیره شدن **ovation**

بزرگداشت پیروزی که قدری اعتبارش کم‌تر از آیین پیروزی بود. سردار پیروز پیاده وارد شهر می‌شد و مردم نیز وی را همراهی می‌کردند.

پاتریسین **patrician**

عضو یکی از خانواده‌هایی که مدعی بودند عضو سنای اولیهٔ رومولوس بوده‌اند. در دورهٔ حکومت آوگوستوس و چند امپراتور دیگر عدهٔ بیش‌تری به سلک پاتریسین‌ها درآمدند.

پناتس (خدای نگهبان گنجه‌ها و انبارها) **Penates**

هر خانهٔ رومی پناتس، خدایان نگاهبان گنجه‌ها و انبارها، خاص خود را داشت. پناتس‌های رومی نقش مشابهی در قبال کل کشور نیز داشتند. آیین آن‌ها با معبد وستا در فوروم در پیوند بود.

پلب‌ها (عوام) **Plebs**

در پاره‌ای موارد در اشاره به شارمندان رومی به کار می‌رفت که عضو پاتریسین‌ها نبودند؛ در موارد دیگر به مردم عادی شهر روم اطلاق می‌شد.

پونتیفکس ماکسیموس **Pontifex Maximus**

کاهن اعظم. رئیس کاهنان دین در کشور روم که علاوه بر وظایف دیگر وظیفهٔ برقراری نظم را نیز برعهده داشت. در اواخر دورهٔ جمهوری، مقر رسمی‌اش رگیا در فوروم بود. از سال ۱۲ ق.م امپراتور عهده‌دار این مقام کهانت بود.

Pontifices

هیئت مشاوران که بر آیین‌های کشور نظارت می‌کرد.

پرایتور **Praetor**

مهم‌ترین صاحب‌منصب پس از کنسول. پرایتورها حق فرماندهی نظامی داشتند و گاه از این حق خود استفاده می‌کردند و چندین وظیفه مهم قانون‌گذاری و قضایی نیز برعهده داشتند. بسیاری از فرماندهان لژیون‌ها و حکمرانان ولایات پرایتورهای سابق بودند.

پاسداران امپراتور **praetorian guard**

محافظان شخصی امپراتور که آوگوستوس آن‌ها را در نه هنگ سازمان‌دهی کرد (بعدها بر شمار هنگ‌ها افزوده شد).

پروکنسول **Proconsul**

حکمران ولایت یا فرمانده نظامی با درجهٔ کنسولی.

پروکوراتور **Procurator**

نمایندهٔ امپراتور در دستگاه دیوانی (بردهٔ آزاد شده یا فردی از طبقهٔ اسواران)، برای مثال در مقام حاکم ولایتی کوچک مانند یهودیه، کارگزار مالی در ولایتی بزرگ‌تر که فرمانده لژیون (و به‌طور غیرمستقیم امپراتور) بر آن حکومت می‌کرد، یا کارگزار املاک امپراتور در ولایتی که سنا بر آن حکومت می‌کرد.

پروپرایتور **Propraetor**

حکمران ولایت یا فرمانده نظامی از ردهٔ پرایتورها.

کوایستور **quaestor**

صاحب‌منصبی دون‌پایه با مسئولیت‌های مالی که موجب عضویت او در سنا می‌شد.

تنزل مقام **relegation**

شکل سبک‌تر تبعید که منجر به از دست دادن حقوق شارمندی نمی‌شد.

شهسوار رومی **Roman Kinght**

عضو طبقهٔ دوم شارمندان رومی (پس از سناتورها)، طبقه‌ای که در اصل با خدمت سواران در پیوند بود. شهسواران معمولاً پسران رومیان آزادتبار بودند و شرط لازم برای احراز این مقام داشتن چهارصد هزار سسترس بود. شماری از اعضای این طبقه نقش مهم فزاینده‌ای در ادارهٔ امور امپراتوری در دورهٔ پادشاهی یافتند.

صفهٔ سخنگویان **rostra**

سکویی در فوروم که با سینهٔ کشتی‌های دشمن شکست‌خورده تزئین شده بود و سخنگویان بر بالای آن خطابه ایراد می‌کردند.

ساتورنالیا **Saturnalia**

فستیوال چند روزه‌ای که به اواخر دسامبر می‌افتاد و مربوط می‌شد به دادن هدایا و سرگرمی‌های سبک به‌ویژه قمار (که در مواقع دیگر ممنوع بود).

بازی‌های قرن **Secular Games**

بازی‌های نمایشی و آیین‌های قربانی که دولت روم برای بزرگداشت پایان یک قرن و آغاز قرن تازه بر پا می‌کرد. قرن (saeculum) که طولانی‌ترین دورهٔ زندگی انسان پنداشته می‌شد در عصر جمهوری ۱۰۰ سال تعیین شد اما در اعصار بعدی به گونه‌های مختلفی تعریف شد، چنان‌که آوگوستوس این بازی‌ها را در سال ۱۷ ق.م و کلاودیوس در سال ۴۷ میلادی برگزار کردند.

سکوتورس **Secutores**

گلادیاتورهای مسلح به شمشیر، سپر، زره ساق‌پوش و کلاه‌خود نقاب‌دار.

سناتور **Senator**

عضو سنای روم، که شرط احراز آن دست‌کم خدمت کردن در مقام کوایستور یا تریبون عوام بود. امپراتوران می‌توانستند مستقیماً اعضای جدیدی به هر ردهٔ سناتوری اضافه کنند. از روزگار آوگوستوس شرط مالی یک میلیون سسترس گذاشته شد. سناتورها و خانواده‌هاشان اولین و معتبرترین طبقهٔ شارمندان رومی را تشکیل می‌دادند.

سسترس **sesterce**

سکهٔ سیمین؛ واحدی برای نشان دادن مقادیر زیاد.

کنسول جانشین **suffect consul**

مقاماتی که فقط به مدت چند ماه کنسول می‌شدند، نه از آغاز سال. در دورهٔ پادشاهی رفته‌رفته رسم بر این قرار گرفت که کنسول‌ها به مدت چند ماه نه یک سال عهده‌دار این سمت گردند تا عدهٔ بیش‌تری بتوانند این مقام رفیع را عهده‌دار شوند. کسانی که از اول ژانویه کنسول می‌شدند کنسول عادی نامیده می‌شدند و نام‌شان را بر آن سال می‌نهادند و اعتبار بیش‌تری داشتند.

گلادیاتور تراکیایی **Thracian**

نوعی گلادیاتور مسلح به شمشیر کوتاه و زره ساق‌پوش. معمولاً او را رودرروی مورمیلو قرار می‌دادند که اسلحهٔ سنگین داشت و سپر بزرگی به دست می‌گرفت.

توگای مردان **toga of manhood**

جامهٔ غیرنظامی رسمی شارمندان رومی مذکر، پسران وقتی به سن چهارده سالگی می‌رسیدند توگایی ساده به تن می‌کردند و توگای حاشیه‌دار کودکان را کنار می‌نهادند.

خزانه **treasury (aerarium)**

خزانهٔ دولتی که اسماً در اختیار سنا بود.

تریبون عوام **tribune of the plebs**

صاحب‌منصبی کمابیش دون‌پایه (که عضو سنا بود) که با این وصف از حق مهم وتو کردن هر قانونی که صاحب‌منصبی آن را اجرا می‌کرد و نیز انتخابات، قوانین و فرمان‌های سنا برخوردار بود. تریبون‌های عوام مسئول اجرای فرمان‌های [انجمن‌های] مردم و حمایت از حقوق آنان بودند.

قدرت تریبونی **tribunician power**

این قدرت که آوگوستوس و امپراتوران بعدی آن را به‌دست گرفتند دغدغهٔ امپراتور را نسبت به حقوق شارمندان عادی به نمایش می‌گذاشت. همچنین گاه به یاران نزدیک امپراتور و وارث تعیین‌شدهٔ او واگذار می‌شد.

آیین پیروزی **triumph**

رژهٔ سردار رومی فاتح، سپاهش و اسرای جنگی به همراهی سناتورها در شهر روم به سوی معبد یوپیتر بر تپهٔ کاپیتولینوس. لازمهٔ آن پیروزی صاحب‌منصبی دارای مسند ایمپریوم و حق فال‌زنی با پرندگان بر دشمن خارجی و کشتن دست‌کم پنج هزار تن از سپاه دشمن بود. سردار بیرون شهر روم منتظر اجازهٔ سنا می‌ایستاد و سپس مراسم آغاز می‌شد. این افتخاری نسبتاً نادر بود که منزلتی عظیم برای سردار پیروز می‌بخشید. این آیین به سرعت در انحصار خانوادهٔ امپراتور درآمد.

پیرایه‌های پیروزی **triumphal ornaments**

به‌جای آیین پیروزی به سرداران پیروز اعطا می‌شد و هیچ اعتباری به همراه نداشت و چندی بعد بسیاری از پیوندهایش را با پیروزی‌های نظامی از دست داد.

هیئت حاکمهٔ سه نفری **triumvirs**

اصطلاحی که اشاره دارد به سه عضو هیئتی که عملاً دارای اختیارات مطلق بودند، مارکوس آنتونیوس، لپیدوس و اکتاویانوس (بعدها آوگوستوس) که برای برقراری نظم در کشور در سال ۴۳ ق.م به مدت پنج سال منصوب شدند.

بازی تروا **Troy game**

نمایش پرزرق وبرق شهسواران مخصوصاً با حضور اعضای جوان گزیدگان رومی. مقایسه کنید با ویرژیل، *آینئید*، ۵، ۶۰۳ـ۵۴۵.

نمایهٔ نام‌های خاص

آپلس (Apelles) بازیگر: *کالیگولا* ۳۳؛ *وسپاسیانوس* ۱۹

آپولودوروس (Apollodorus) معلم اهل پرگاموم: *آوگوستوس* ۸۹

آپولوفانس (Apollophanes) *آوگوستوس* ۱۶

آپولونیوس مولون (Apollonius Molo) معلم در رودس: *یولیوس* ۴

آپولیوس سکستوس (Appuleius Sextus) کنسول به سال ۱۴ میلادی: آوگوستوس ۱۰۰

آپونیوس ساتورنینوس (Aponius Saturninus): *کالیگولا* ۳۸

آتنودوروس (Athenodorus): *کلاودیوس* ۴

آتیا (Atia) مادر آوگوستوس: *آوگوستوس* ۴، ۹۴

آتیکوس، تیتوس پومپونیوس (Atticus, Titus Pomponius) دوست و مخاطب نامه‌های کیکرو؛ بعدها که به فرزندخواندگی پذیرفته شد نام کوینتوس کایکیلیوس پومپونیانوس آتیکوس اختیار کرد: *تیبریوس* ۷

آتیکوس وستینوس (Atticus Vestinus) کنسول به سال ۶۵ میلادی: *نرون* ۳۵

آتیوس بالبوس، مارکوس (Atius Balbus, Marcus) شوهر یولیا، خواهر قیصر یولیوس: *آوگوستوس* ۴

آدمینیوس (Adminius): *کالیگولا* ۴۴

آرئوس (Areus) فیلسوف: *آوگوستوس* ۸۹
آرخلائوس (Archelaus) شاه کاپادوکیه: *تیبریوس* ۸، ۳۷
آرکینا ترتولا (Arrecina Tertulta) همسر امپراتور تیتوس: *تیتوس* ۴
آرکینوس کلمنس، مارکوس (Arrecinus Clemens, Marcus): *دومیتیانوس* ۱۱
آرگیووس (Argivus) پیشکار: *گالبا* ۲۰
آسکلپیادس (Asclepiades) فیلسوف: *آوگوستوس* ۹۴
آسکلتاریو (Ascletario) منجم: *دومیتیانوس* ۱۵
آسلیوس سابینوس (Asellius Sabinus): *تیبریوس* ۴۲
آسیاتیکوس (Asiaticus): *ویتلیوس* ۱۲
آسیلیوس (Asillius): *کالیگولا* ۸
آسینیوس اپیکادوس (Asinius Epicadus): *کلاودیوس* ۱۹
آسینیوس پولیو، گایوس (Asinius Pollio, Gaius) (۷۶ ق م ــ ۴ میلادی) در سال‌های ۴۵ و ۴۴ ق م از قیصر یولیوس پشتیبانی کرد و بعد به آنتونیوس پیوست. در سال ۴۰ ق م کنسول بود و در سال ۳۹ ق م به مناسبت شکست پارتینی اهل ایلیریا آیین پیروزی به‌پا داشت و غنایم جنگی‌اش را برای ساخت یک کتابخانهٔ عمومی در روم به‌کار برد. از نویسندگان رومی ازجمله هوراس و ویرژیل حمایت بسیار کرد و خودش تاریخی نوشت دربارهٔ سال‌های ۴۲ــ۶۰ ق م که برجا نمانده اما تأثیری بسزا بر مورخان بعدی گذاشته است: *یولیوس* ۳۰، ۵۵، ۵۶؛ *آوگوستوس* ۲۹، ۴۳؛ *کلاودیوس* ۱۳
آسینیوس گالوس، گایوس (Asinius Gallus, Gaius) پسر آسینیوس پولیو مورخ و کنسول در سال ۹ ق م: *کلاودیوس* ۴۱
آسینیوس گالوس، گایوس (Asinius Gallus, Gaius) نوهٔ آسینیوس پولیو مورخ: *کلاودیوس* ۱۳
آسینیوس مارکلوس (Asinius Marcellus) کنسول در سال ۵۴ میلادی: *کلاودیوس* ۴۵
آفرانیوس (Afranius) نمایش‌نامه‌نویس رومی قرن دوم ق م: *نرون* ۱۱

آفرانیوس، لوکیوس (Afranius Lucius) از سرداران پومپیوس: *یولیوس* ۳۴، ۷۵
آکتوریوس ناسو، مارکوس (Actorius Naso, Marcus) نویسندهٔ کتابی دربارهٔ قیصر یولیوس و جنگ داخلی که فقط در کتاب سوئتونیوس از او ذکری به میان آمده است: *یولیوس* ۹، ۵۲
آکته (Acte) زن بردهٔ آزادشده‌ای که محبوب نرون بود: *نرون* ۲۸، ۵۰
آکرونیوس پروکولوس، گنایوس (Acerronius Proculus, Gnaeus) کنسول به سال ۳۷ میلادی: *تیبریوس* ۷۳
آکویلیوس نیگر (Aquileius Niger): *آوگوستوس* ۱۱
آکیلیوس آویولا، مانیوس (Acilius Aviola, Manius) کنسول به سال ۵۴ میلادی: *کلاودیوس* ۴۵
آکیلیوس گلادریو، دکیموس (Acilius Gladrio, Decimus) کنسول به سال ۹۱ میلادی: *دومیتیانوس* ۱۰
آکیوس (Accius) تراژدی‌نویس رومی (۸۶ـ ۱۷۰ ق م): *کالیگولا* ۳۰
آگریپا پوستوموس (Agrippa Postumus) (۱۲ ق م ــ ۱۴ میلادی) کوچک‌ترین پسر آگریپا و یولیا. آوگوستوس، پدربزرگش، او را از ارث محروم کرد و پس از آن سنا در سال ۷ میلادی او را به جزیرهٔ پلاناسیا تبعید کرد. اندکی پس از به قدرت‌رسیدن تیبریوس به اتهام شرکت در توطئه به مرگ محکوم شد: *آوگوستوس* ۱۹، ۵۱، ۶۴، ۶۵؛ *تیبریوس* ۱۵، ۲۲، ۲۵
آگریپا، مارکوس ویپسانیوس (Agrippa, Marcus Vipsanius) (۱۲ـ۶۴/۳ ق م) دوست و حامی آوگوستوس. پس از یک دوره موفقیت‌آمیز سپاهی‌گری در گل و گرمانیا، در سال ۳۷ ق‌م کنسول شد و بعدها به منصب کم‌اهمیت‌تر شهریان گماشته شد (سال ۳۳ ق‌م) و منشأ بهبود چشمگیری در کارهای زیربنایی روم شد. در مقام فرمانده ناوگان نقشی اساسی در شکست مارکوس آنتونیوس در سال ۳۱ ق م ایفا کرد و تا زمان مرگش به کمک‌های حیاتی به آوگوستوس ادامه داد. سه بار ازدواج کرد، بار اول با آتیکا (دختر آتیکوس دوست کیکرو)، بار دوم با مارکلا (خواهرزادهٔ آوگوستوس) و بار سوم با یولیا (دختر آوگوستوس) که از

او صاحب پنج فرزند شد ازجمله گایوس و لوکیوس (که در سال ۱۷ ق م آوگوستوس آن‌ها را به فرزندی خواند) و آگریپینا، همسر گرمانیکوس، مادر کالیگولا و مادربزرگ نرون: *آوگوستوس* ۱۶، ۲۵، ۲۹، ۳۵، ۴۲، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۹۴، ۹۷؛ *تیبریوس* ۷، ۱۰؛ *کالیگولا* ۷، ۲۳

آگریپینا (Agrippina) (وفات سال ۲۰ میلادی) دختر مارکوس آگریپا و آتیکا. با تیبریوس ازدواج کرد و (تحت فشار آوگوستوس) تیبریوس او را طلاق داد و در سال ۱۲ ق م با یولیا ازدواج کرد: *تیبریوس* ۷

آگریپینا(ی اول) ((Agrippina (the elder)) (۱۴ ق م ــ ۳۳ میلادی) دختر مارکوس آگریپا و یولیا. به همسری گرمانیکوس درآمد و نه فرزند برایش آورد ازجمله کالیگولا و آگریپینای دوم مادر نرون. پس از مرگ گرمانیکوس در سال ۱۹ میلادی به‌نظر می‌رسد که روابطش با تیبریوس تیره شد تا این‌که در سال ۲۹ میلادی سنا او را به جزیرهٔ پانداتریا تبعید کرد و آنجا از گرسنگی مرد: *آوگوستوس* ۶۴، ۸۶؛ *تیبریوس* ۵۳؛ *کالیگولا* ۷، ۸

آگریپینا(ی دوم) ((Agrippina (the younger)) (۵۹ــ۱۵ میلادی) دختر بزرگ گرمانیکوس و آگریپینای اول. با گنایوس دومیتیوس آهنوباربوس ازدواج کرد و در سال ۳۷ میلادی پسری برایش آورد که همان امپراتور نرون باشد. در سال ۳۹ به اتهام شرکت در توطئه بر ضد برادرش امپراتور کالیگولا تبعید شد. عمویش کلاودیوس او را از تبعید فرا خواند و در سال ۴۹ میلادی با او ازدواج کرد. به‌نظر می‌رسد که کلاودیوس را مجاب کرده باشد که پسرش نرون را به فرزندی بپذیرد (گرچه کلاودیوس خودش پسری به‌نام بریتانیکوس داشت) و گمان می‌رود که کلاودیوس را در سال ۵۴ مسموم کرده و به این ترتیب راه را برای امپراتورشدن نرون هموار کرده باشد. می‌گویند تا حدود سال ۵۵ که مغضوب گشت نفوذی چشمگیر بر نرون داشت و در سال ۵۹ ظاهراً به فرمان نرون کشته شد. دفتر خاطراتی نوشته است که نویسندگان دیگر ازجمله تاسیتوس از آن استفاده کرده‌اند اما این دفتر خاطرات برجا نمانده است: *کالیگولا* ۷؛ *کلاودیوس* ۲۶، ۳۹، ۴۳، ۴۴؛ *نرون* ۵، ۶، ۲۸، ۳۹؛ *گالبا* ۵؛ *وسپاسیانوس* ۴، ۹

آلبیا ترنتیا (Albia Terentia) مادر امپراتور اوتو: *اوتو* ۱
آلکساندریا (Alexandria) پرستار نرون: *نرون* ۵۰
آنتونیا (Antonia) دختر امپراتور کلاودیوس و آیلیا پایتینا: *کلاودیوس* ۲۷؛ *نرون* ۳۵
آنتونیا(ی اول) ((Antonia (the elder)) (متولد ۳۹ ق م) دختر بزرگ مارکوس آنتونیوس و اکتاویا، و مادربزرگ نرون: *نرون* ۵
آنتونیا(ی دوم) ((Antonia (the younger)) (۳۶ ق م ــ ۳۷ میلادی) دختر کوچک مارکوس آنتونیوس و اکتاویا، همسر دروسوس، و مادر گرمانیکوس، لیویلا و امپراتور کلاودیوس: *کالیگولا* ۱، ۱۰، ۱۵، ۲۳، ۲۴، ۲۹؛ *کلاودیوس* ۱، ۳، ۴، ۱۱؛ *وسپاسیانوس* ۳
آنتونیوس ایولوس (Antonius, Iullus) پسر کوچک مارکوس آنتونیوس و فولویا. کنسول به سال ۱۰ ق م؛ در سال ۲ ق م پس از محکوم‌شدن به زنا و توطئه با همدستی یولیا دختر آوگوستوس خودکشی کرد: *کلاودیوس* ۲
آنتونیوس پریموس (Antonius Primus) *ویتلیوس* ۱۸
آنتونیوس (ساتورنینوس)، لوکیوس (Antonius (Saturninus), Lucius): *دومیتیانوس* ۶، ۷
آنتونیوس، گایوس (Antonius, Gaius) کنسول به همراه کیکرو در سال ۶۳ ق م. قیصر یولیوس او را از تبعید فراخواند، در سال ۴۲ ق م به مقام سنسوری رسید: *آوگوستوس* ۵
آنتونیوس، گایوس (Antonius, Gaius) (وفات سال ۴۲ ق م) برادر مارکوس آنتونیوس و از افسران سپاه قیصر: *یولیوس* ۳۶
آنتونیوس، لوکیوس (Antonius, Lucius) برادر مارکوس آنتونیوس؛ در زمان کنسولی در سال ۴۱ ق م با اکتاویانوس (آوگوستوس) درافتاد و از منافع برادرش مارکوس آنتونیوس دفاع کرد. در جنگ داخلی که در پی آن درگرفت در سال ۴۰ ق م در پروسیا شکست خورد: *آوگوستوس* ۹، ۱۴، ۱۵، ۶۸؛ *تیبریوس* ۴، ۵
آنتونیوس، مارکوس (Antonius, Marcus) (۳۱ــ۸۳ ق م). از سال ۵۳ ق م در خارج و در روم پیوندی نزدیک با قیصر یولیوس داشت و در جنگ داخلی در کنار او با

پومپیوس جنگید. پس از کشته‌شدن قیصر در سال ۴۴ ق م ابتدا به مخالفت با اکتاویانوس (آوگوستوس) برخاست اما از سال ۴۳ ق م با آوگوستوس و لپیدوس هیئت حاکمهٔ سه‌نفری را تشکیل دادند. در سال ۳۵ ق م پیوند میان این سه تن گسست؛ آنتونیوس با کلئوپاترا ملکهٔ مصر هم‌پیمان شد و در سال ۳۲ اکتاویانوس به کلئوپاترا اعلان جنگ داد. آنتونیوس پس از شکست قطعی در سال ۳۱ ق م به همراه کلئوپاترا در آکتیوم خودکشی کرد. از میان همسران پرشمار او می‌توان از فولویا (مادر مارکوس و ایولوس آنتونیوس) و اکتاویا، خواهر اکتاویانوس (مادر آنتونیای اول و دوم) نام برد: *یولیوس* ۵۲، ۷۹، ۸۲، ۸۳، ۸۴؛ *آوگوستوس* ۲، ۴، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۲۰، ۲۱، ۲۸، ۴۹، ۶۲، ۶۳، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۸۶؛ *تیبریوس* ۴، ۵۹؛ *کالیگولا* ۲۶؛ *کلاودیوس* ۱۱؛ *نرون* ۳

آنتونیوس، مارکوس (Antonius, Marcus) پسر بزرگ مارکوس آنتونیوس و فولویا که پس از فتح اسکندریه به دست اکتاویانوس (آوگوستوس) در سال ۳۱ ق م کشته شد: *آوگوستوس* ۱۷، ۶۳

آنتونیوس موسا (Antonius Musa) پزشک: *آوگوستوس* ۵۹، ۸۱

آنتیستیوس (Antistius) پزشک: *یولیوس* ۸۲

آنتیستیوس لابئو (Antistius Labeo): *آوگوستوس* ۵۴

آنتیستیوس، لوکیوس (Antistius, Lucius) تریبون عوام: *یولیوس* ۲۳

آنتیوخوس (Antiochus) شاه کوماگنه: *کالیگولا* ۱۶

آنتیوخوس (Antiochus) نانوا: *ویتلیوس* ۲

آنخاریا (Ancharia) همسر اول گایوس اکتاویوس، پدر آوگوستوس: *آوگوستوس* ۴

آنکوس مارکیوس (Ancus Marcius) ن.ک. مارکیوس، آنکوس

آنیکِتوس (Anicetus) فرمانده ناوگان امپراتوری: *نرون* ۳۵

آنیوس کیمبر (Annius Cimber): *آوگوستوس* ۸۶

آوترونیوس (Autronius): *یولیوس* ۹

آوداسیوس لوکیوس (Audasius Lucius): *آوگوستوس* ۱۹

آورلیا (Aurelia) مادر قیصر یولیوس: *یولیوس* ۷۴

آورلیوس کوتا (Aurelius Cotta): *یولیوس* ۱

(آورلیوس) کوتا، لوکیوس (Aurelius) Cotta, Lucius)): *یولیوس* ۷۹

آورونکولیوس کوتا، لوکیوس (Auruncuieius Cotta, Lucius) کنسول به سال ۶۵ ق م: *یولیوس* ۲۵

آوفیدیوس لورکو (Aufidius Lurco) پدربزرگ مادری لیویا زن آوگوستوس: *کالیگولا* ۲۳

آوگوستا (Augusta) لقب آنتونیا(ی دوم)، کلاودیا، دومیتیا، یولیا و لیویا

آوگوستوس (Augustus) (۶۳ ق م ــ ۱۴ میلادی) امپراتور. مادرش آتیا خواهرزادهٔ قیصر یولیوس بود و خود از نوجوانی روابط نزدیکی با قیصر داشت و در سال ۴۵ ق م در اسپانیا به او پیوست. قیصر در وصیت‌نامه‌اش او را فرزند و وارث خویش خواند و آوگوستوس به خون‌خواهی قیصر که در سال ۴۴ ق م کشته شده بود برخاست. با حمایت سربازان قیصر سنا را واداشت تا پس از پیروزی در موتینا در سال ۴۳ ق م او را به مقام کنسولی بگمارد. از نوامبر سال ۴۳ ق م به همراه مارکوس آنتونیوس و لپیدوس عضو هیئت حاکمهٔ سه‌نفری بود. پس از شکست سکستوس پومپیوس، پسر پومپیوس، و سقوط لپیدوس در سال ۳۶ ق م، اکتاویاتوس (آوگوستوس) عملاً بر بخش غربی امپراتوری روم استیلا یافت. روابطش با آنتونیوس خصمانه‌تر گشت؛ سرانجام سپاه اکتاویانوس سپاه آنتونیوس و کلئوپاترا را در سال ۳۱ ق م در آکتیوم شکست داد. از آن پس به پشتوانهٔ پول و سربازان عملاً زمام امور کشور را به‌دست گرفت. گرچه پاره‌ای ولایات دوباره زیر سلطهٔ سنا قرار گرفت، آوگوستوس (نامی که اکتاویانوس پس از ژانویه سال ۲۷ ق م بر خود نهاد) به کمک سفرایش بر ولایاتی که ارتش در آن‌ها حضوری قدرتمند داشت حکومت کرد. نبردهای گسترده به تقویت مرزهای شرقی (دههٔ ۲۰ ق م)، تسلیم نهایی اسپانیا در سال‌های ۲۵ــ۲۷ ق م و انضمام گالاتیا (سال ۲۵ ق م) انجامید. در سال ۲۳ ق م از مقام کنسولی که به‌طور مستمر عهده‌دارش بود استعفا کرد و به جای آن اختیارات گسترده‌ای از جمله قدرت تریبونی مادام‌العمر به‌دست آورد. در سال ۱۷ ق م آوگوستوس که پسری

نداشت نوه‌هایش گایوس و لوکیوس را فرزندخواندهٔ خویش کرد. در سال ۱۲ ق م به مقام پونتیفکس ماکسیموس رسید. آوگوستوس که تا زمان مرگ آگریپا در سال ۱۲ ق م سخت به او متکی بود پس از او از استعدادهای نظامی تیبریوس و دروسوس (پسران زنش لیویا) بسیار بهره‌مند شد؛ جنگ‌های آنان در ایلیریکوم، موئسیا و گرمانیا به فتوحات بسیار انجامید. آوگوستوس در دورهٔ زمامداریش بسیاری از عرصه‌های زندگی رومی ازجمله سنا، ارتش و شهر روم را سامانی دوباره داد. یگانه فرزندش یولیا را از زنش اسکریبونیا داشت که در سال ۳۹ ق م او را طلاق داد تا با لیویا ازدواج کند. بعدها آوگوستوس را بنیان‌گذار پادشاهی به‌شمار آوردند و بسیاری از امپراتوران دوست داشتند که ایشان را با او قیاس کنند: *یولیوس* ۵۵، ۵۶، ۸۸؛ *آوگوستوس* در جاهای مختلف؛ *تیبریوس* ۴، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۴۲، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۷، ۵۸، ۶۱، ۶۸، ۷۰؛ *کالیگولا* ۱، ۴، ۷، ۸، ۹، ۱۶، ۲۳، ۲۵، ۳۱، ۳۴، ۴۸؛ *کلاودیوس* ۱، ۳، ۴، ۶، ۱۱، ۲۰، ۲۱، ۲۵، ۲۶؛ *نرون* ۳، ۴، ۱۰، ۲۵؛ *گالبا* ۱، ۴؛ *ویتلیوس* ۲؛ *وسپاسیانوس* ۲، ۹، ۲۳؛ *دومیتیانوس* ۴

آیسرنینوس (Aeserninus) نوهٔ آسینیوس پولیو: *آوگوستوس* ۴۳

آیسیوس پروکولوس (Aesius Proculus): *کالیگولا* ۳۵

آیلیا پایتینا (Aelia Paetina) زن دوم کلاودیوس و مادر آنتونیا: *کلاودیوس*: ۲۶، ۲۷

آیلیوس لامیا (Aelius Lamia): *دومیتیانوس*، ۱، ۱۰

آیمیلیا لپیدا (Aemilia Lepida) دختر یولیا نوهٔ آوگوستوس و مارکوس آیمیلیوس پائولوس (کنسول در سال ۱ میلادی): *کلاودیوس* ۲۶

آیمیلیوس آیلیانوس (Aemilius Aelianus): *آوگوستوس* ۵۱

آیمیلیوس پائولوس، لوکیوس (Aemilius Paulus, Lucius) کنسول به سال ۵۰ ق م و برادر لپیدوس عضو هیئت حاکمهٔ سه نفری: *یولیوس* ۲۹؛ *آوگوستوس* ۱۶؛ *کلاودیوس* ۱۶

آیمیلیوس پائولوس، لوکیوس (Aemilius Paulus, Lucius) پسر آیمیلیوس پائولوس لوکیوس؛ حامی اکتاویوس / آوگوستوس پس از سال ۳۸ ق م؛ کنسول به سال ۱ میلادی؛ متهم به دسیسه بر ضد آوگوستوس: *آوگوستوس* ۱۹، ۶۵

(آیمیلیوس) لپیدوس، مارکوس (Aemilius) Lepidus, Marcus)) کنسول در سال ۷۸ ق م، پدر لپیدوس عضو هیئت حاکمهٔ سه نفری: *یولیوس*، ۳، ۵
آیمیلیوس لپیدوس، مارکوس (Aemilius Lepidus, Marcus) (وفات ۱۳/۱۲ ق م) دوست نزدیک قیصر یولیوس؛ کنسول به سال ۴۶ ق م؛ در سال ۴۳ ق م به همراه آوگوستوس و مارکوس آنتونیوس عضو هیئت حاکمهٔ سه نفری بود. به‌رغم موفقیت‌های متعدد ازجمله در نبرد با سکستوس پومپیوس از قدرتی همسان با دو عضو دیگر هیئت حاکمهٔ سه نفری برخوردار نبود و پس از سال ۳۶ ق م ناچار شد از زندگی سیاسی پا پس بکشد: *یولیوس* ۸۲، ۸۷؛ *آوگوستوس* ۸، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۲۷، ۳۱، ۵۴؛ *تیبریوس* ۵
آیمیلیوس لپیدوس، مارکوس (Aemilius Lepidus, Marcus) شوهر دروسیلا خواهر کالیگولا؛ در سال ۳۹ میلادی به جرم دسیسه بر ضد کالیگولا اعدام شد: *کالیگولا* ۲۴، ۳۶؛ *کلاودیوس* ۹
اثوتوخوس (Eutychus) ارابه‌ران: *کالیگولا* ۵۵
اثوتوخوس (Eutychus) استربان: *آوگوستوس* ۹۶
اثوریپیدس (Euripides) تراژدی‌نویس آتنی: *یولیوس* ۳۰
اثوفوریون (Euphorion) شاعر مرثیه‌سرای یونانی: *تیبریوس* ۷۰
اثونوی (Eunoe) ملکهٔ مغربی: *یولیوس* ۵۲
اپافرودیتوس (Epaphroditus) دبیر نرون: *نرون* ۴۹؛ *دومیتیانوس* ۱۴
اپیدیوس مارولوس (Epidius Marullus) تریبون عوام: *یولیوس* ۷۹، ۸۰
اردوان (Artabanus) شاه پارت‌ها: *تیبریوس* ۶۶؛ *کالیگولا* ۱۴؛ *ویتلیوس* ۲
اسپارتاکوس (Spartacus) گلادیاتور تراکیایی و رهبر شورش بردگان که در سال ۷۱ ق م سرکوب شد: *آوگوستوس* ۳
اسپوروس (Sporus) از غلام‌بچگان نرون: *نرون* ۲۸، ۲۹، ۴۶، ۴۸، ۴۹
اسپورینا (Spurinna) پیشگو: *یولیوس* ۸۱
اسپیکولوس (Spiculus) گلادیاتور: *نرون* ۳۰، ۴۷
استاتیلیا (Statilia) ن.ک. مسالینا

استاتیلیوس تائوروس (Statilius Taurus) سرداری در حکومت آوگوستوس که نخستین آمفی‌تئاتر سنگی روم را بنا کرد: *آوگوستوس* ۲۹؛ *کالیگولا* ۱۸؛ *نرون* ۳۵

استاتیلیوس کاپلا (Statilius Capella): *وسپاسیانوس* ۳

استاتیلیوس کورووینوس (Statilius Corvinus): *کلاودیوس* ۱۳

استرابو، کایسار (Strabo, Caesar) خطیب و تراژدی‌نویس؛ وفات به سال ۸۷ ق م: *یولیوس* ۵۵

استفانوس (Stephanus): *دومیتیانوس* ۱۷

استفانیو (Stephanio) بازیگر: *آوگوستوس* ۴۵

اسکایوا (Scaeva) ن.ک. کاسیوس

اسکریبونیا (Scribonia) زن آوگوستوس و مادر یولیا: *آوگوستوس* ۶۲، ۶۳، ۶۹

اسکریبونیانوس (Scribonianus) ن.ک. فوریوس

اسکریبونیوس (Scribonius): *تیبریوس* ۱۴

اسکریبونیوس لیبو، لوکیوس (Scribonius Libo, Lucius): *تیبریوس* ۲۵

اسکندر کبیر (Alexander the Great) (۳۲۳ ــ ۳۵۶ ق م) پسر فیلیپ مقدونی، که در مدتی کوتاه دیگر نقاط یونان و بخش‌های بزرگی از آسیا را فتح کرد و تا عربستان رسید و به هندوستان لشکر کشید. بی‌درنگ مظهر فرماندهی نظامی موفقیت‌آمیز گشت و *یولیوس* ۷؛ *آوگوستوس* ۱۸، ۵۰، ۹۴؛ *کالیگولا* ۵۲؛ *نرون* ۱۹

اسکوتاریوس (Scutarius): *آوگوستوس* ۵۶

اسکیپیو، پوبلیوس (کورنلیوس) ((Scipio, Publius (Cornelius)): *یولیوس* ۳۵، ۳۷، ۳۹، ۵۹؛ *تیبریوس* ۴

افلاطون (Plato) فیلسوف: *کالیگولا* ۳۴

اکتاویا، کلاودیا (Octavia, Claudia) (۶۲ ــ ۴۰ میلادی) دختر امپراتور کلاودیوس و مسالینا؛ با نرون ازدواج کرد که در سال ۶۲ او را طلاق داد و به اتهام زنا و خیانت به پانداتریا تبعید کرد و چندی بعد در همان‌جا کشته شد: *کلاودیوس* ۲۷؛ *نرون* ۷، ۳۵، ۴۶، ۵۷

اکتاویای اول (Octavia the elder) خواهر ناتنی آوگوستوس: *آوگوستوس* ۴
اکتاویای دوم (Octavia the younger) خواهر آوگوستوس؛ با گایوس مارکلوس (کنسول سال ۵۰ ق م) ازدواج کرد و مادر مارکلوس بود که در سال ۲۳ ق م مرد. پس از مرگ شوهر اولش، در سال ۴۰ ق م با مارکوس آنتونیوس ازدواج کرد: *یولیوس* ۲۷؛ *آوگوستوس* ۴، ۲۹، ۶۱، ۶۳؛ *تیبریوس* ۶
اکتاویوس (Octavius) ن.ک. آوگوستوس
اکتاویوس (Octavius) دشنام‌دهندهٔ قیصر و پومپیوس: *یولیوس* ۴۹
اکتاویوس (Octavius) فرمانده سپاه اهل ولیترای: *آوگوستوس* ۱
اکتاویوس روفوس، گایوس (Octavius Rufus, Gaius) اولین شخص از خاندان اکتاوی که به مقام صاحب‌منصبی برگزیده شد: *آوگوستوس* ۲
اکتاویوس گایوس (Octavius, Gaius) بنیان‌گذار شاخهٔ ناشناخته‌تر اکتاوی: *آوگوستوس* ۲
اکتاویوس، گایوس (Octavius, Gaius) پدر آوگوستوس: *آوگوستوس* ۳، ۷، ۲۷، ۹۴، ۹۵، ۱۰۰
اکتاویوس، گنایوس (Octavius, Gnaeus) بنیان‌گذار شاخهٔ سرشناس‌تر اکتاوی: *آوگوستوس* ۲
اگلوگه (Egloge پرستار نرون: *نرون* ۵۰
اگناتیوس، مارکوس (Egnatius, Marcus) بر ضد آوگوستوس دسیسه چید: *آوگوستوس* ۱۹
الفانتیس (Elephantis) نویسندهٔ هرزه‌نگار یونانی: *تیبریوس* ۴۳
الکترا (Electra) شخصیت افسانه‌ای و دختر آگاممنون و کلوتمنسترا، موضوع تراژدی‌های یونانی و لاتینی: *یولیوس* ۸۴
الوگیوس (Elugius): *ویتلیوس* ۱
امپراتوران فلاویوسی (Flavian emperors): وسپاسیانوس، تیتوس، دومیتیانوس
انیا نایویا (Ennia Naevia): *کالیگولا* ۱۲، ۲۶
انیوس، کوینتوس (Ennius, Quintus)، نویسندهٔ حماسه‌سرای رومی: *آوگوستوس* ۷

اوپیلیوس (Opilius) ن.ک. آورلیوس

اوپیوس سابینوس (Oppius Sabinus): *دومیتیانوس* ۶

اوپیوس، گایوس (Oppius, Gaius) دوست قیصر یولیوس و نویسندهٔ زندگی‌نامه‌ها و آثار دیگر: *یولیوس* ۵۲، ۵۳، ۵۶، ۷۲

اوتو، مارکوس سالویوس (Otto, Marcus Salvius) (۶۹ ـ ۳۲ میلادی) امپراتور (۶۹ میلادی). شوهر پوپایا سابینا و دوست امپراتور نرون که مدت ده‌سال حکمران لوسیتانیا (۶۸ ـ ۵۸) بود. وقتی از این‌که وارث امپراتور گالبا شود ناامید گشت توطئه‌ای بر ضد او در سال ۶۹ سازمان‌دهی کرد. اما ویتلیوس که حمایت لژیون‌های مستقر در راین را پشت سر خود داشت او را به چالش کشید. در نبرد بتریاکوم قوای اوتو شکست خوردند و او خودکشی کرد: نرون ۷؛ *گالبا* ۶، ۱۷، ۱۹، ۲۰؛ *اوتو* در بیش‌تر صفحات؛ *ویتلیوس* ۹، ۱۰؛ *وسپاسیانوس* ۵، ۶؛ *دومیتیانوس* ۱۰

اورستیلا (Orestilla) ن.ک. لیویا

اورفیتوس (Orfitus) ن.ک. سالویدینوس

اورگولانیلا، پلاوتیا (Urgulanilla, Plautia) زن امپراتور کلاودیوس: *کلاودیوس* ۲۶، ۲۷

اوکولاتای (Oculatae) دو خواهر، هر دو از دوشیزگان وستا: *دومیتیانوس* ۸

ایسیدوروس (Isidorus) فیلسوف کلبی: نرون ۳۹

ایکاروس (Icarus) پسر دایدالوس افسانه‌ای: نرون ۱۲

ایکلوس مارکیانوس (Icelus Marcianus) بردهٔ آزادشدهٔ امپراتور گالبا: نرون ۴۹؛ گالبا ۱۴، ۲۲

اینکیتاتوس (Incitatus) اسب کالیگولا: *کالیگولا* ۵۵

باسیلیدس (Basilides) بردهٔ آزادشدهٔ امپراتور وسپاسیانوس: *وسپاسیانوس* ۷

بالبیلوس (Balbillus): نرون ۳۶

بالتو (Balto) رهبر پانونیان‌ها: تیبریوس ۲۰

بِرِنیکه (Berenice) دختر آگریپای اول، شاه یهودیه: تیتوس ۷

بروتوس، دکیموس یونیوس (Brutus Decimus Junius) پس از خدمات لشکری برجسته به‌عنوان افسر زیردست قیصر یولیوس بر قیصر شورید و در توطئهٔ قتل او شرکت کرد. در جنگ داخلی که در پی آن رخ داد سرانجام شکست خورد و به فرمان آنتونیوس کشته شد. *یولیوس* ۸۰، ۸۱، ۸۳؛ *آوگوستوس* ۱۰

بروتوس، لوکیوس (Brutus, Lucius) نخستین کنسول رومی: *یولیوس* ۸۰

بروتوس، مارکوس یونیوس (Brutus, Marcus Junius) در جنگ داخلی با پومپیوس جنگید اما پس از نبرد فارسالوس قیصر یولیوس او را بخشید؛ مشهور است که از چهره‌های برجستهٔ دسیسه بر ضد قیصر یولیوس بوده است؛ در جنگ داخلی که در پی آن رخ داد از آنتونیوس و اکتاویانوس شکست خورد؛ در سال ۴۲ ق م خودکشی کرد: *یولیوس* ۴۹، ۵۰، ۵۵، ۵۶، ۸۰، ۸۲، ۸۵؛ *آوگوستوس* ۹، ۱۰، ۱۳، ۸۵؛ *تیبریوس* ۶۱؛ *نرون* ۳؛ *گالبا* ۳؛ *اوتو* ۱۰

بریتانیکوس، تیبریوس کلاودیوس کایسار (Britanicus, Tiberius Claudius Caesar) (۵۵ـ۴۱ میلادی) پسر امپراتور کلاودیوس و مسالینا؛ پس از نبرد کلاودیوس در سال ۴۴ میلادی نام بریتانیکوس بر او نهادند. وقتی آگریپینا کلاودیوس را متقاعد کرد که پسرش را (که نام نرون را اختیار کرد) به فرزندی بپذیرد، بریتانیکوس، که سه سال از نرون کوچک‌تر بود، به ارشدیت او تن داد و نرون در سال ۵۴ میلادی جانشین کلاودیوس شد. همگان مرگ بریتانیکوس در سال ۵۵ میلادی را به نرون نسبت می‌دادند: *کلاودیوس* ۲۷، ۴۳؛ *نرون* ۶، ۷، ۳۲؛ *تیتوس* ۲

بطلمیوس (Ptolemy) پسر آئولتس: *یولیوس* ۳۵

بطلمیوس (Ptolemy) پسر شاه یوبا: *کالیگولا* ۲۶، ۳۵، ۵۵

بطلمیوس (آولتس) ((Ptolemy (Auletes)): *یولیوس* ۵۴؛ *کلاودیوس* ۱۶

بلاش اول (Vologaesus I) پادشاه پارت‌ها: *نرون* ۵۷؛ *وسپاسیانوس* ۶؛ *دومیتیانوس* ۲

بوتر (Boter) بردهٔ آزادشدهٔ امپراتور کلاودیوس: *کلاودیوس* ۲۷

بوروس، آفرانیوس (Burrus Afranius) فرمانده پاسداران امپراتور در زمان کلاودیوس و نرون: *نرون* ۳۵

بیبولوس، مارکوس کالپورنیوس (Bibulus, Marcus Calpurnius) همکار قیصر یولیوس در شهربانی، پرایتوری و سرانجام، در سال ۵۹ ق م، در مقام کنسولی. بیهوده کوشید تا با قوانین ارضی قیصر مخالفت کند: *یولیوس* ۹، ۱۰، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۴۹

پائولوس (Paulus) ن.ک. آیمیلیوس

پائولینا (Paulina) ن.ک. لولیا

پاپوس (Papus) ن.ک. آیمیلیوس

پاتروبیوس نرونیانوس (Patrobius Neronianus): *گالبا* ۲۰

پاراسیوس (Parrasius) نقاش یونانی قرن چهارم پیش از میلاد: *تیبریوس* ۴۴

پارتنیوس (Parthenius) شاعر و دانشمند یونانی: *تیبریوس* ۷۰

پارتنیوس (Parthenius) از خانگیان دومیتیانوس: *دومیتیانوس* ۱۶، ۱۷

پاریس (Paris) بازیگر: *نرون* ۵۴

پاریس (Paris) بازیگر پانتومیم: *دومیتیانوس* ۳، ۱۰

پاسینوس کریسپوس (Passienus Crispus): *نرون* ۶

پاکونیوس، مارکوس (Paconius, Marcus): *تیبریوس* ۶۱

پاکوویوس، مارکوس (Pacuvius, Marcus) تراژدی‌نویس رومی که در اواخر قرن سوم و اوایل قرن دوم قبل از میلاد می‌زیسته است: *یولیوس* ۸۴

پالاس (Pallas) بردهٔ آزادشدهٔ کلاودیوس: *کلاودیوس* ۲۸؛ *وسپاسیانوس* ۲

پالفوریوس سورا (Palfurius Sura): *دومیتیانوس* ۱۳

پالومبوس (Pallumbus) گلادیاتور: *کلاودیوس* ۲۱

پانِروس (Paneros): *نرون* ۳۰

پانسا (Pansa) کنسول در سال ۴۳ ق م: *آوگوستوس* ۱۰، ۱۱؛ *تیبریوس* ۵

پایتوس تراسیا (Paetus Thrasea) منتقد نرون: *نرون* ۳۷؛ *دومیتیانوس* ۱۰

پایتینا (Paetina) ن.ک. آیلیا

پترو (Petro) ن.ک. فلاویوس

پترونیا (Petronia) زن امپراتور ویتلیوس: *ویتلیوس* ۶

پترونیانوس (Petronianus) پسر امپراتور ویتلیوس: *ویتلیوس* ۶
پتریوس، مارکوس (Petreius, Marcus): *یولیوس* ۳۴، ۳۵
پدیوس، کوینتوس (Pedius, Quintus) نوهٔ خواهر قیصر یولیوس؛ کنسول در سال ۴۳ ق م: *یولیوس* ۸۳
پروکولوس (Proculus) ن.ک. آکرونیوس، آیسیوس، والریوس
پریسکوس (Priscus) ن.ک. کایسونیوس، هلویدیوس، تارکوینیوس
پریموس (Primus) ن.ک. آنتونیوس
پلانکوس (Plancus) ن.ک. موناتیوس
پلاوتیا (Plautia) ن.ک. اورگولانیلا
پلاوتیوس، آولوس (Plautius, Aulus) فرمانده لشکر پیروز: *کلاودیوس* ۳۴؛ *وسپاسیانوس* ۴
پلاوتیوس، آولوس (Plautius, Aulus) خویشاوند جوان نرون: *نرون* ۳۵
پلاوتیوس روفوس (Plautius, Rufus): *آوگوستوس* ۱۹
پلینیوس سکوندوس، گایوس (Plinius Secundus, Gaius) (۷۹ ـ ۲۳ میلادی) پلینیوس مهین، دانشمند و نویسنده: *کالیگولا* ۸
پوپایوس سابینوس، گایوس (Poppaeus Sabinus, Gaius) کنسول به سال ۹ میلادی: *وسپاسیانوس* ۲
پورالیس (Pyrallis) معشوقهٔ کالیگولا: *کالیگولا* ۳۶
پوریوس (Porius): *کالیگولا* ۳۵
پوستوموس (Postumus) ن.ک. رابیریوس
پوستومیا (Postumia): *یولیوس* ۵۰
پوسیدس (Posides): *کالیگولا* ۲۸
پولا (Polla) ن.ک. وسپاسیا
پولادس (Pylades) بازیگر: *آوگوستوس* ۴۵
پولکر (Pulcher) ن.ک. کلاودیوس و کلودیوس
پولمون (Polemon): *نرون* ۱۸

پولوبیوس (Polybius) بردهٔ آزادشدهٔ آوگوستوس: *آوگوستوس* ۱۰۱
پولوبیوس (Polybius) بردهٔ آزادشدهٔ کلاودیوس: *کلاودیوس* ۲۸
پولوس (Polus) بردهٔ آزادشده: *آوگوستوس* ۶۷
پولوکراتس (Polycrates) خودکامهٔ بدنام ساموس در قرن ششم پیش از میلاد: *کالیگولا* ۲۱
پولیو (Pollio) ن.ک. آسینیوس، کلودیوس، وسپاسیوس
پومپیوس (روفوس) کوینتوس (Pompeius (Rufus) Quintus): *یولیوس* ۶
پومپوسیانوس (Pompusianus) ن.ک. متیوس
پومپونیوس فلاکوس (Pomponius Flaccus): *تیبریوس* ۴۲
پومپیا (Pompeia) دختر کوینتوس پومپیوس: *یولیوس* ۶، ۷۴
پومپیا (Pompeia) خواهر سکستوس پومپیوس: *تیبریوس* ۶
پومپیوس (Pompeius) شهسوار رومی: *تیبریوس* ۵۷
پومپیوس سکستوس (Pompeius Sextus) پسر پومپیوس بزرگ: *آوگوستوس* ۹، ۱۶، ۴۷، ۶۸، ۷۴؛ *تیبریوس* ۴، ۶
پومپیوس، سکستوس (Pompeius, Sextus) کنسول در سال ۱۴ میلادی: آوگوستوس ۱۰۰
پومپیوس ماکر (Pompeius Macer): *یولیوس* ۵۶
پومپیوس ماگنوس، گنایوس (Pompeius Magnus, Gnaius) (پومپیوس بزرگ) (۴۸ـ۱۰۶ ق م) فرمانده سپاهی که در جوانی به پیروزی‌های درخشان نایل گشت و توانست افتخارات بی‌سابقه‌ای به‌زور از سنا بگیرد. پومپیوس برای گرفتن امتیازات بیش‌تر در سال ۶۰ ق م با قیصر یولیوس و کراسوس ثروتمند (‘نخستین هیئت حاکمهٔ سه نفری’) متحد شد. اما بعدها در سال ۵۰ ق م که قیصر با سنا درافتاد پومپیوس را به رهبری سپاه مقابل او برگزیدند اما وی سرانجام در جنگ داخلی که در پی آن رخ داد شکست خورد: *یولیوس* ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۹، ۵۰، ۵۴، ۶۸، ۶۹، ۷۵، ۸۳؛ *آوگوستوس* ۴، ۸، ۳۱؛ *نرون* ۲

پومپیوس ماگنوس، گنایوس (Pompeius Magnus, Gnaeus) شوهر آنتونیا دختر کلاودیوس: *کالیگولا* ۳۵؛ *کلاودیوس* ۲۷، ۲۹
پونتیوس آکویلا (Pontius Aquila) تریبون عوام: *یولیوس* ۷۸
پونتیوس نیگرینوس، گایوس (Pontius Nigrinus, Gaius) کنسول در سال ۳۷ میلادی: *تیبریوس* ۷۳
پیتولائوس (Pitholaus)، شاعر و استاد معانی و بیان: *یولیوس* ۷۵
پیسو (Piso) ن.ک. کالپورنیوس
پیناریوس، لوکیوس (Pinarius, Lucius) نوهٔ خواهر قیصر یولیوس: *یولیوس* ۸۳
تئودوروس گادارئوس (Theodorus Gadareus): *تیبریوس* ۵۷
تئوگنس (Theogenes) منجم: *آوگوستوس* ۹۴
تائوروس (Taurus) ن.ک. استاتیلیوس
تاتیوس (Tatius) پادشاه افسانه‌ای سابینه که گفته می‌شود شریک تاج و تخت رومولوس بوده است: *تیبریوس* ۱
تارکوینیوس پریسکوس (Tarquinius Priscus) پنجمین پادشاه افسانه‌ای روم: *آوگوستوس* ۲
تالوس (Thallus) برده: *آوگوستوس* ۶۷
تانوسیوس گمینوس (Tanusius Geminus) مورخ و حماسه‌سرا: *یولیوس* ۹
تترینیوس (Tetrinius): *کالیگولا* ۳۰
تدیوس آفر (Tedius Afer): *آوگوستوس* ۲۷
تراسولوس (Thrasyllus): *آوگوستوس* ۹۸؛ *تیبریوس* ۱۴، ۶۲؛ *کالیگولا* ۱۹
تراسیا (Thrasea) ن.ک. پایتوس
تراباتیوس، گایوس (Trebatius, Gaius): *یولیوس* ۷۸
ترپنوس (Terpnus): نوازندهٔ چنگ: *نرون* ۲۰؛ *وسپاسیانوس* ۱۹
ترتولا (Tertulla) ن.ک. آرکینا
ترتولا (Tertulla) پدربزرگ وسپاسیانوس: *وسپاسیانوس* ۲
ترتیا (Tertia) خواهر مارکوس بروتوس: *یولیوس* ۵۰

ترموس، مارکوس (Thermus, Marcus): *یولیوس* ۲

ترنتیا (Terentia) ن.ک. آلبیا

ترنتیا (Terentia) زن مایکناس: *آوگوستوس* ۶۶

ترنتیلا (Terentilla): *آوگوستوس* ۶۹

تِلِفوس (Telephus) برده: *آوگوستوس* ۱۹

توبرو، کوینتوس (Tubero, Quintus): *یولیوس* ۸۳

تورانیوس (Toranius) برده‌فروش: *آوگوستوس* ۶۹

تورانیوس، گایوس (Toranius, Gaius): *آوگوستوس* ۲۷

تورکواتوس (Torquatus) ن.ک. نونیوس

توسکوس (Tuscus): *نرون* ۳۵

تولیوس (Tullius) ن.ک. کیکرو

تولیوس، سرویوس (Tullius, Servius) ششمین پادشاه افسانه‌ای روم: *آوگوستوس* ۲

تیبریوس (Tiberius) ن.ک. امپراتور کلاودیوس

تیبریوس (Tiberius) نوهٔ امپراتور تیبریوس: *تیبریوس* ۵۴، ۶۲، ۷۶؛ *کالیگولا* ۱۵، ۲۳

تیبریوس آلکساندر (Tiberius Alexander): *وسپاسیانوس* ۶

تیبریوس نرون (Tiberius Nero) پدر امپراتور تیبریوس که زمانی شوهر لیویا بود: *آوگوستوس* ۶۲؛ *تیبریوس* ۴

تیبریوس یولیوس کایسار آوگوستوس (Tiberius Julius Caesar Augustus) (تولد ۴۲ ق م) امپراتور ۳۷ـ۱۴ میلادی. پسر تیبریوس کلاودیوس نرون و لیویا که از پدر تیبریوس طلاق گرفت و با اکتاویوس (بعدها آوگوستوس) در سال ۳۸ میلادی ازدواج کرد. کارنامهٔ لشکری تیبریوس درخشان بود و به پیروزی‌های فوق‌العاده در پانونیا و گرمانیا دست یافت. در سال ۱۲ ق م تیبریوس مجبور شد همسرش ویپسانیا آگریپینا را (که از او صاحب فرزندی به‌نام دروسوس بود) طلاق دهد تا با یولیا، یگانه فرزند آوگوستوس و بیوهٔ آگریپا، ازدواج کند. پس از عزلت‌گزیدن در رودس در سال ۶ ق م در سال ۴ میلادی به روم بازگشت تا فرزندخواندهٔ آوگوستوس شود و به پاس موقعیتش به‌عنوان جانشین احتمالی

آوگوستوس اختیارات فراوانی به‌دست آورد. تیبریوس که با مرگ آوگوستوس در سال ۱۴ میلادی امپراتور خوانده شد چنین می‌نماید که حکمران محبوبی نبوده است. سلسله محاکماتی که در آن مردم را به جرم خیانت محکوم کرد موجب کناره‌جویی بسیاری شد. در سال ۲۷ در کاپری خلوت گزید و هرگز به روم بازنگشت: *آوگوستوس* ۴۰، ۵۱، ۶۳، ۶۵، ۷۱، ۷۶، ۸۵، ۸۶، ۹۲، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۱؛ *تیبریوس* در بیش‌تر صفحات؛ *کالیگولا* ۱، ۲، ۴، ۶، ۷، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۹، ۲۱، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۷، ۳۸؛ *کلاودیوس* ۴، ۵، ۶، ۱۱، ۲۳، ۲۵؛ *نرون* ۵، ۶، ۳۰، *گالبا* ۳، ۴، ۵؛ *اوتو* ۱؛ *ویتلیوس* ۲؛ *تیتوس* ۸؛ *دومیتیانوس* ۲۰

تیتوریوس (سابینوس) ((Titurius (Sabinus)) از سرداران قیصر: *یولیوس* ۲۵

تیتوس فلاویوس وسپاسیانوس (Titus Flavius Vespasianus) (۸۱ــ۳۹ میلادی) امپراتور تیتوس که از سال ۷۹ تا ۸۱ میلادی حکومت کرد. پس از همراهی پدر در سفر به یهودیه در سال ۶۷ نقشی عمده در کودتای موفقیت‌آمیز پدرش در سال ۶۹ ایفا کرد. به کنسولی گمارده شد و فرماندهی کل سپاه را در جنگ یهودیه برعهده گرفت و اورشلیم را در سال ۷۰ میلادی فتح کرد. او که پدرش اختیارات فراوانی به وی داده بود به‌نظر می‌رسد که پیش از بر تخت‌نشستن قدری منفور مردم بود. اما در دورهٔ کوتاه حکومتش ظاهراً حسن شهرتی به‌هم زد. *وسپاسیانوس* ۳؛ *تیتوس* در بیش‌تر صفحات؛ *دومیتیانوس* ۱۰، ۱۷، ۲۲

تیتیانوس (Titianus) ن.ک. سالویوس

تیتیسنیا (Titisenia) ن.ک. سالویا

تیرداد اول (Tiridates I) پادشاه ارمنستان و برادر بلاش اول: *نرون* ۱۳، ۳۰

تیگرانس (Tigranes): *تیبریوس* ۹

تیگیلینوس (Tigillinus) کارگزار نرون: *گالبا* ۱۵

تیلیوس کیمبر (Tillius Cimber): *یولیوس* ۸۲

خاریکلس (Charicles): پزشک: *تیبریوس* ۷۲

خرستوس (Chrestus): *کلاودیوس* ۲۵

خشایارشا (Xerxes) پادشاه پارسی: *کالیگولا* ۱۹
داتوس (Datus) بازیگر: *نرون* ۳۹
داریوش (Dareus) پسر پارتی: *کالیگولا* ۱۹
درائوسوس (Drausus): *تیبریوس* ۳
دروسوس (Drusus) نخستین کسی که این نام بر او نهاده شد: *تیبریوس* ۳
دروسوس (Drusus) پدربزرگ تیبریوس: *تیبریوس* ۷
دروسوس (Drusus) پسر امپراتور کلاودیوس و اورگولانیلا: *کلاودیوس* ۲۷
دروسوس، گایوس (Drusus, Gaius) نویسنده: *آوگوستوس* ۹۴
دروسوس، نرون کلاودیوس (Drusus, Nero Claudius) (۹ ــ ۳۸ ق م) پسر کوچک لیویا و تیبریوس کلاودیوس نرون. با آنتونیای اول ازدواج کرد و گرمانیکوس، کلاودیوس و لیویلا ثمرهٔ این ازدواج بودند؛ در مقام فرمانده سپاه به پیروزی‌های بسیاری دست یافت و مسئولیت حمله به گرمانیا را آوگوستوس بـه او سـپرد: *آوگوستوس* ۹۹؛ *تیبریوس* ۴، ۷، ۵۰، ۷۶؛ *کالیگولا* ۱؛ *کلاودیوس* ۱، ۱۱، ۴۶
دروسوس، یولیوس کایسار (Drusus, Julius Caesar) (۱۳ ق م ــ ۲۱ میلادی) پسر امپراتور تیبریوس و ویپسانیا، با لیویا (دختر دروسوس مهین) ازدواج کرد. پس از چند موفقیت نظامی در سال ۲۲ مقام تریبونی یافت (و از این رو بـه‌عنوان جانشین احتمالی تیبریوس نشان شد). سال بعد مرد و عده‌ای بر این گمانند که به دست لیویلا مسموم شد که گفته می‌شود سیانوس اغوایش کرده بود). پسرش تیبریوس گملوس به فرمان کالیگولا کشته شد! *آوگوستوس* ۱۰۰، ۱۰۱؛ *تیبریوس* ۷، ۱۵، ۲۳، ۲۵، ۳۹، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۶۲؛ *ویتلیوس* ۳
دروسوس، یولیوس کایسار (Drusus, Julius Caesar) (۳۳ ــ ۷ میلادی) دومین پسر بازمانده از گرمانیکوس و آگریپینای اول. او و برادرش نرون را جانشین احتمالی تیبریوس به‌شمار می‌آوردند (پس از مرگ گرمانیکوس در سال ۱۹ مـیلادی و مرگ دروسوس پسـر تـیبریوس در سـال ۲۳ مـیلادی). در سـال ۳۰ مـیلادی بازداشت شد و در سال ۳۳ در زندان درگذشت: *تیبریوس* ۵۴، ۶۵، *کالیگولا* ۷، ۱۲، *کلاودیوس* ۹؛ *اوتو* ۱

دروسیلا، یولیا (Drusilla, Julia) (۳۸ ــ ۱۷ میلادی) دختر گرمانیکوس و آگریپینای اول و خواهر امپراتور کالیگولا که گفته می‌شود با او روابط نامشروع داشت. کالیگولا پس از مرگ دروسیلا او را تقدیس کرد ــ افتخاری بی‌سابقه برای یک زن: *کالیگولا* ۷، ۲۴؛ *کلاودیوس* ۲۹

دروسیلا، یولیا (Drusilla, Julia) دختر کالیگولا: *کالیگولا* ۲۵

دمتریوس کونیکوس (Demetrius Cynicus): *وسپاسیانوس* ۱۳

دموخارس (Democharès): *آوگوستوس* ۱۶

دوروفوروس (Doryphorus) بردهٔ آزادشده: *نرون* ۲۹

دومیتیا (Domitia) عمهٔ امپراتور نرون: *نرون* ۳۴؛ *گالبا* ۵

دومیتیا لپیدا (Domitia Lepida) عمهٔ (کوچک) امپراتور نرون: *نرون* ۶، ۷

دومیتیا لونگینا (Domitia Longina) همسر امپراتور دومیتیانوس که به اتهام زنا طلاقش داد اما بعدها دوباره او را به زنی گرفت: *تیتوس* ۱۰؛ *دومیتیانوس* ۱، ۳، ۲۲

دومیتیانوس (Domitianus) پسر فلاویوس کلمنس: *دومیتیانوس* ۱۵

دومیتیانوس (تیتوس فلاویوس دومیتیانوس) ((Domitianus Titus Flavius) Domitianus) (۹۶ــ۵۱ میلادی) امپراتور. پسر امپراتور وسپاسیانوس؛ جانشین برادرش تیتوس شد که در سال ۸۱ میلادی بی‌فرزند مرد. پیش‌تر چند بار مقام کنسولی یافته بود اما چندان از اختیاراتش استفاده نکرده بود. به‌نظر می‌رسد که روشی خودکامانه در حکومت امپراتوری درپیش گرفته و سلطهٔ کامل بر سناتورها داشته است. افراد بی‌شماری به دلیل توطئه بر ضد وی به‌ویژه در سه سال آخر حکومتش اعدام شدند. سرانجام توطئه‌ای بر ضد او که همسرش دومیتیا در آن شرکت داشت به نتیجه رسید: *وسپاسیانوس* ۱؛ *تیتوس* ۹؛ *دومیتیانوس* در بیش‌تر صفحات

دومیتیلا (Domitilla) ن.ک. **فلاویا** (Flavia)

دومیتیوس آهنوباربوس، گنایوس (Domitius Ahenobarbus, Gnaeus) کنسول به سال ۹۶ ق م؛ نیای نرون: *نرون* ۲

دومیتیوس آهنوباربوس، گنایوس (Domitius, Ahenobarbus, Gnaeus) پدر پدربزرگ نرون. او نیز همچون پدرش دشمن قیصر بود و در کنار جمهوری‌خواهان جنگید و حتی پس از مرگ بروتوس و کاسیوس نیز به جنگ ادامه داد اما در سال ۴۰ ق م تسلیم آنتونیوس شد و در سال ۳۹ ق م مورد عفو اکتاویانوس قرار گرفت. در سال ۳۲ ق م کنسول بود و مدت کوتاهی نزد آنتونیوس در شرق بازگشت و اندکی بعد درگذشت: *آوگوستوس* ۱۷؛ *نرون* ۳

دومیتیوس آهنوباربوس، گنایوس (Domitius Ahenobarbus, Gnaeus) شوهر آگریپینای دوم و پدر نرون؛ کنسول به سال ۳۲ میلادی: *نرون* ۶، ۹، ۲۸؛ *گالبا* ۵، ۶؛ *اوتو* ۲؛ *ویتلیوس* ۲

دومیتیوس آهنوباربوس، لوکیوس (Domitius Ahenobarbus, Lucius) کنسول به سال ۵۴ ق م؛ منتقد قیصر یولیوس؛ نیای نرون: *یولیوس* ۲۳ و ۲۴؛ *نرون* ۲

دومیتیوس آهنوباربوس، لوکیوس (Domitius Ahenobarbus, Lucius) با آنتونیای اول ازدواج کرد؛ پدربزرگ نرون. کنسول به سال ۱۶ ق م بود و در حکومت آوگوستوس به افتخارات بسیاری نائل گشت (به‌رغم سابقهٔ جمهوری‌خواهی خانواده‌اش) و مجری وصیت‌نامهٔ آوگوستوس نامیده شد: *نرون* ۴

دیدو (Dido) ملکهٔ افسانه‌ای کارتاژ: *نرون* ۳۱

دیودوروس (Diodorus) نوازندهٔ چنگ: *وسپاسیانوس* ۱۹

دیوگنس (Diogenes)، نحوی: *تیبریوس* ۳۲

دیومدس (Diomedes) پیشکار آوگوستوس: *آوگوستوس* ۶۷

دیونوسیوس (Dionysius) پسر آرئوس فیلسوف: *آوگوستوس* ۸۹

رابیریوس پوستوموس (Rabirius Postumus) نزول‌خوار و معاصر کیکرو: *کلاودیوس* ۱۶

رابیریوس، گایوس (Rabirius, Gaius): *یولیوس* ۱۲

راسکوپوریس (Rhascuporis): *تیبریوس* ۳۷

ربیلوس (Rebilus) ن.ک. کانینیوس

رگیلیانوس (Regillianus) ن.ک. کلاودیوس

روبریا (Rubria) از دوشیزگان وستایی: *نرون* ۲۸
روتیلیوس روفوس (Rutilius Rufus) کنسول به سال ۱۰۵ ق م: *آوگوستوس* ۸۹
روستیکوس (Rusticus) ن.ک. یونیوس
روستیوس کاپیو (Rustius Caepio): *دومیتیانوس* ۹
روفریوس کریسپینوس (Rufrius Crispinus) پسر نانتی امپراتور نرون: *نرون* ۳۵
روفوس (Rufus) ن.ک. کلوویوس، متیوس، اکتاویوس، پلاوتیوس، پومپیوس، روتیلیوس، سالویدینوس
روفیلا (Rufilla): *آوگوستوس* ۶۹
روفیو (Rufio): *یولیوس* ۷۶
رومولوس (Romulus) بنیان‌گذار افسانه‌ای روم: *آوگوستوس* ۷، ۹۵؛ *تیبریوس* ۱، ۵۹؛ *کالیگولا* ۲۵
ریانوس (Rhianus) شاعر اهل اسکندریه که در قرن سوم پیش از میلاد می‌زیسته است: *تیبریوس* ۷۰
زنون (Xeno): *تیبریوس* ۵۶
سابینا (Sabina) ن.ک. پوپایا
سابینوس (Sabinus) ن.ک. آسلیوس، کورنلیوس، فلاویوس، نیمفیدیوس، اوپیوس، پوپایوس
ساتورنینوس (Saturninus) ن.ک. آپونیوس و یولیوس
ساتورنینوس، لوکیوس (Saturninus, Lucius) سیاستمدار اواخر قرن دوم/ اوایل قرن اول پیش از میلاد که مدافع منافع مردم عادی بود: *یولیوس* ۱۲
سالوستیوس کریسپوس (سالوست) ((Sallustius Crispus (Sallust) مورخ رومی قرن اول پیش از میلاد: *آوگوستوس* ۸۶
سالوستیوس لوکولوس (Sallustius Lucullus): *دومیتیانوس* ۱۰
سالویا تیتیسنیا (Salvia Titisenia): *آوگوستوس* ۶۹
سالویتو (Salvito): *یولیوس* ۵۹
سالویدینوس اورفیتوس (Salvidienus Orfitus): *نرون* ۳۷

سالویدینوس اورفیتوس (Salvidienus Orfitus): *دومیتیانوس* ۱۰
سالویدینوس روفوس (Salvidienus Rufus): *آوگوستوس* ۶۶
سالویوس اوتو، لوکیوس (Salvius Otho, Lucius) پدر امپراتور اوتو: *گالبا* ۶؛ *اوتو* ۱
سالویوس اوتو، مارکوس (Salvius Otho, Marcus) پدربزرگ امپراتور اوتو: *اوتو* ۱
سالویوس اوتو، مارکوس (Salvius Otho, Marcus) ن.ک. اوتو
(سالویوس) تیتیانوس، لوکیوس (Salvius) Titianus, Lucius)) برادر امپراتور اوتو: *اوتو* ۱
سالویوس کوکیانوس (Salvius Cocceianus): *دومیتیانوس* ۱۰
سالویوس لیبرالیس (Salvius Liberalis): *وسپاسیانوس* ۱۳
سالیناتور (Salinator) ن.ک. لیویوس
سرتوریوس، کوینتوس (Sertorius, Quintus) سرداری که در جنگ ماریوس با سولا از ماریوس پشتیبانی کرد: *یولیوس* ۵
سرویلیا (Servilia) مادر مارکوس بروتوس: *یولیوس* ۵۰
سرویلیا نائیس (Servilia Nais): *نرون* ۳
سرویلیوس ایسائوریکوس (Servilius Isauricus): *یولیوس* ۳
سرویلیوس ایسائوریکوس، پوبلیوس (Servilius Isauricus, Publius): *آوگوستوس* ۶۲؛ *تیبریوس* ۵
سرویلیوس کاپیو (Servilius Caepio): *یولیوس* ۲۱
سستیلیا (Sestilia) مادر امپراتور ویتلیوس: *ویتلیوس* ۳
سکوندوس (Secundus) ن.ک. گابینیوس و پلینیوس
سلنه (Selene) دختر مارکوس آنتونیوس و کلئوپاترا: *کالیگولا* ۲۶
سلوکوس (Seloucus) پادشاه سوریه: *کلاودیوس* ۲۵
سلوکوس (Seleucus) نحوی: *تیبریوس* ۵۶
سمیرامیس (Semiramis)، ملکهٔ آشور: *یولیوس* ۲۲
سنکا، لوکیوس آنایوس (Seneca, Lucius Annaeus) فیلسوف و معلم نرون: *تیبریوس* ۷۳؛ *کالیگولا* ۵۳؛ *نرون* ۷، ۳۵، ۵۲

سوئتونیوس لایتوس (Suetonius Laetus) پدر گایوس سوئتونیوس ترانکویلوس: *اوتو* ۱۰
سورا (Sura ن.ک. پالفوریوس
سِوِروس (Severus) ن.ک. کاسیوس
سوکیوس، گایوس (Socius, Gaius): *آوگوستوس* ۱۷
سولا، پوبلیوس (Sulla, Publius): *یولیوس* ۹
سولا، فاوستوس (Sulla, Faustus): *کلاودیوس* ۲۷
سولا فلیکس، لوکیوس کورنلیوس (Sulla Felix, Lucius Cornelius) از سرداران برجستهٔ روم در اوایل قرن اول پیش از میلاد؛ در جنگ داخلی با ماریوس جنگید و از سال ۸۲ تا ۸۰ ق م دیکتاتور بود: *یولیوس* ۱، ۳، ۵، ۱۱، ۴۵، ۷۴، ۷۵، ۷۷؛ *تیبریوس* ۵۹
سولپیکیوس (Sulpicius): *کلاودیوس* ۴
سولپیکیوس، سرویوس (Sulpicius, Servius): *یولیوس* ۲۹، ۵۰
سولپیکیوس فلاووس (Sulpicius Flavus): *کلاودیوس* ۴۱
سولپیکیوس کامرینوس کوینتوس (Sulpicius Camerinus, Quintus) کنسول به سال ۹ میلادی: *وسپاسیانوس* ۲
سولپیکیوس گالبا (Sulpicius Galba) نخستین کسی که به این نام شناخته شده؛ کنسول در سال ۱۴۴ ق م: *گالبا* ۳
(سولپیکیوس) گالبا، سرویوس ((Sulpicius) Galba, Servius) نیای امپراتور گالبا: *گالبا* ۳
سولپیکیوس گالبا، سرویوس (Sulpicius Galba, Servius) امپراتور ن.ک. گالبا
(سولپیکیوس) گالبا، گایوس ((Sulpicius) Galba, Gaius) برادر امپراتور گالبا: *گالبا* ۳
سیانوس، لوکیوس آیلیوس (Sejanus, Lucius Aelius) (وفات ۳۱ میلادی) با به قدرت‌رسیدن تیبریوس سیانوس به فرماندهی پاسداران امپراتور گماشته شد و ظاهراً برای نابودی بسیاری از رومیان برجسته ازجمله دروسوس پسر تیبریوس که او از قرار معلوم با زنش لیویلا روابط نامشروع داشت دسیسه چید. در دورهٔ

عزلت‌جویی تیبریوس در کاپری در سال ۲۷ میلادی نفوذی خاص به‌هم زد. پس از توطئه‌چینی برای تسخیر قدرت امپراتوری مغضوب گشت و در سال ۳۱ به مجازات مرگ رسید: *تیبریوس* ۴۷، ۵۵، ۶۲، ۶۵؛ *کالیگولا* ۱۲، ۳۰؛ *کلاودیوس* ۶، ۲۷؛ *ویتلیوس* ۲

سیلانوس (Silanus) ن.ک. یونیوس

سیلانوس، مارکوس پلاوتیوس (Silanus, Marcus Plautius): *کلاودیوس* ۴

سیلیوس، گایوس (Silius, Gaius): *آوگوستوس* ۷۱، ۱۰۱

سیلیوس، گایوس (Silius, Gaius) فاسق مسالینا زن کلاودیوس: *کلاودیوس* ۲۶، ۲۹، ۳۶

فائون (Phaon) بردهٔ آزادشدهٔ نرون: *نرون* ۴۸، ۴۹

فائونوس (Faunus) پادشاه افسانه‌ای لائورنتس: *ویتلیوس* ۱

فابیوس آفریکانوس (Fabius Africanus) کنسول به سال ۱۰ میلادی: *کلاودیوس* ۲

(فابیوس) ماکسیموس، کوینتوس (Fabius) Maximus, Quintus)): *یولیوس* ۸۰

فاگیتا (Phagita) ن.ک. کورنلیوس

فانیوس کاپیو (Fannius Caepio): *آوگوستوس* ۱۹؛ *تیبریوس* ۸

فاوُر (Favor) بازیگر: *وسپاسیانوس* ۱۹

فاوستوس سولا (Faustus Sulla): *کلاودیوس* ۲۷

فاوونیوس، مارکوس (Favonius, Marcus): *آوگوستوس* ۱۳

فرهاد (Pharnaces) پسر مهرداد اهل پونتوس: *یولیوس* ۳۵

فلاویا دومیتیلا (Flavia Domitilla) همسر وسپاسیانوس: *وسپاسیانوس* ۳

(فلاویا) دومیتیلا (Flavia) Domitilla)) دختر وسپاسیانوس: *وسپاسیانوس* ۳

(فلاویا) دومیتیلا (Flavia) Domitilla)) همسر فلاویوس کلمنس: *دومیتیانوس* ۱۷

فلاویوس پترو، تیتوس (Flavius Petro, Titus) پدربزرگ وسپاسیانوس: *وسپاسیانوس* ۱

فلاویوس سابینوس (Flavius Sabinus) پدر وسپاسیانوس: *وسپاسیانوس* ۱، ۵

فلاویوس سابینوس (Flavius Sabinus) برادر وسپاسیانوس: *ویتلیوس* ۱۵؛ *وسپاسیانوس* ۱؛ *دومیتیانوس* ۱

فلاویوس سابینوس (Flavius Sabinus) پسرعموی دومیتیانوس: *دومیتیانوس* ۱۰

فلاویوس کلمنس (Flavius Clemens) پسرعموی دومیتیانوس: *دومیتیانوس* ۱۵

فلاویوس لیبرالیس (Flavius Liberalis) پدرزن وسپاسیانوس: *وسپاسیانوس* ۳

فلیکس (Felix) بردهٔ آزادشده: *کلاودیوس* ۲۸

(فوریوس) کامیلوس ((Furius) Camillus)) دیکتاتور به سال ۳۹۶ ق م: *تیبریوس* ۳؛ *کلاودیوس* ۲۶

(فوریوس) کامیلوس آرونتیوس ((Furius) Camillus Arruntius)): کنسول به سال ۳۲ میلادی: *اوتو* ۲

فوریوس کامیلوس اسکریبونیانوس (Furius Camillus Scribonianus): *کلاودیوس* ۱۳، ۳۵؛ *اوتو* ۱

فوریوس لپتینیوس (Furius Leptinius): *یولیوس* ۳۹

فولویا (Fulvia) همسر مارکوس آنتونیوس: *آوگوستوس* ۱۷، ۶۲

فولیس (Phyllis): *دومیتیانوس* ۱۷

فونتیوس کاپیتو (Fonteius Capito) کنسول به سال ۵۹ میلادی: *گالبا* ۱۱

فونتیوس کاپیتو، گایوس (Fonteius Capito, Gaius) کنسول به سال ۱۲ میلادی: *کالیگولا* ۸

فوبیه (Phoebe) کنیز آزادشده: *آوگوستوس* ۷۰

فیلمون (Philemon) برده: *یولیوس* ۷۴

فیلوپومون (Philopoemon) ن.ک. وینیوس

فیلوکوموس (Philocomus) ن.ک. وتیوس

فیلیپ مقدونی (Philip of Macedon): *کالیگولا* ۵۷

فیلیپوس (Philippus) ن.ک. مارکیوس

قیصر، گایوس یولیوس (Caesar, Gaius Julius) (۴۴ ــ ۱۰۰ ق م). در جوانی سخت پیرو سیاست‌های سردار گایوس ماریوس (شوهر عمه‌اش یولیا) بود و در خطابه و در میدان نبرد پرآوازه شد. چون سنا مانع کارهای او می‌شد قیصر در سال ۵۹ ق م پیمانی محکم با پومپیوس و کراسوس ثروتمند بست (که به 'نخستین

هیئت حاکمهٔ سه‌نفری' معروف شد). قیصر که سپهسالاری بسیار کاردان بود در چند جنگ موفقیت‌آمیز ازجمله نبرد گل از سال ۵۸ تا ۴۹ ق م شرکت کرد (که آن را در *جنگ گل* روایت می‌کند)؛ به‌رغم فرمان سنا از فرماندهی سپاه دست نکشید و جنگ داخلی را آغاز کرد که سرانجام به شکست قوای پومپیوس در موندا در سال ۴۵ ق م منجر شد. از سال ۴۸ ق م مقام دیکتاتوری داشت و حتی ضمن شرکت در نبردها به‌وسیلهٔ کارگزارانش امور شهر روم را اداره می‌کرد. دست‌کم تعدادی از نقشه‌های بلندپروازانهٔ فراوان او برای تغییر شهر و دیگر جنبه‌های زندگی رومیان ازجمله تقویم اجرا شد. چون گمان بردند که سودای خودکامگی درسر دارد در سال ۴۴ ق م در دسیسه‌ای که اشراف جوان بسیاری در آن دست داشتند که شماری از آن‌ها افسران سپاه خودش بودند به قتل رسید. قیصر در وصیت‌نامه‌اش نوهٔ خواهرش گایوس اکتاویوس (بعدها آوگوستوس) را به فرزندی پذیرفت و او را وارث خویش گردانید. قیصر برای حاکمان بعدی سنتی دردسرآفرین به‌جا گذاشت، چون اصلاحات دوراندیشانهٔ بی‌شمار او را بی‌اعتنایی او به دغدغه‌های طبقهٔ حاکم روم بی‌اثر می‌ساخت چنان که حکومت او را تاب نیاوردند: *یولیوس* در جای‌جای فصل‌ها؛ *آوگوستوس* ۸، ۱۰، ۱۳، ۱۷، ۳۵، ۴۵، ۴۸، ۶۴، ۹۵؛ *تیبریوس* ۴؛ *نرون* ۳۷

قیصر یولیوس (Julius Caesar) ن.ک. قیصر

کاپوس (Capys) بنیان‌گذار افسانه‌ای و پادشاه کاپوا: *یولیوس* ۸۱

کاتو اوتیکِنسیس، مارکوس پورکیوس (Cato Uticensis, Marcus Porcius) (۴۶ ـ ۹۵ ق م) نتیجهٔ کاتوسنسور، از مخالفان برجستهٔ پومپیوس (در آغاز کار) و قیصر که به‌سبب اصول اخلاقی سازش‌ناپذیر و دلبستگی‌اش به فلسفهٔ رواقی مشهور است. با سلطهٔ بیش‌تر قیصر، کاتو در جنگ داخلی از پومپیوس حمایت کرد و مشهور است که وقتی معلوم شد سپاه قیصر غلبه خواهد کرد خودکشی کرد. از آن پس کاتو نماد ایستادگی اصولی در برابر حکومت خودکامه شد: *یولیوس* ۱۴، ۱۹، ۲۰، ۳۰، ۵۳؛ *آوگوستوس* ۱۳، ۸۵، ۸۷

کاتولوس کاپیتولینوس، کوینتوس (Catulus Capitolinus, Quintus) مرمت‌کنندهٔ

معبد کاپیتولینوس پس از ویرانی در سال ۸۳ ق م: *یولیوس* ۱۵؛ *آوگوستوس* ۹۴؛ گالبا ۲، ۳

کاتولوس گایوس والریوس (Catullus Gaius Valerius) شاعر: *یولیوس* ۷۳

کاتو، مارکوس پورکیوس (Cato, Marcus Porcius) (۱۴۹ ــ ۲۳۴ ق م) خطیب و مورخ؛ در سال ۱۸۴ ق م مقام سنسوری یافت و به‌ویژه او را با اخلاقیات سنتی رومی مرتبط می‌دانند: *آوگوستوس* ۸۶

کاتیلینه (لوکیوس سرگیوس کاتیلینا) ((Catiline (Lucius Sergius Catilina) از اشراف رومی که در کنار پومپیوس در جنگ اجتماعی (۸۷ــ ۹۱ ق م) شرکت کرد. چون آرزویش برای کنسول‌شدن در سال ۶۳ نقش برآب شد به دفاع از حقوق فقرا و دیگر گروه‌های ناراضی برخاست و پس از شکستی دیگر در انتخابات دسیسه‌ای را سازمان‌دهی کرد. کنسول کیکرو بسیاری از دسیسه‌گران را بازداشت و اعدام کرد (از این رو به دشمنی‌های بسیار دامن زد). خود کاتیلینه در اوایل سال ۶۲ ق م در میدان نبرد کشته شد: *یولیوس* ۱۴، ۱۷؛ *آوگوستوس* ۳، ۹۴

کارنولوس (Carnulus): *تیبریوس* ۶۱

کاستریکیوس (Castricius): *آوگوستوس* ۵۶

کاسکا (Casca) دو برادر که در توطئه بر ضد قیصر یولیوس دست داشتند: *یولیوس* ۸۲

کاسیوس (Cassius): *کالیگولا* ۵۷

کاسیوس اسکایوا (Cassius Scaeva) از کنتوریون‌های سپاه قیصر یولیوس: *یولیوس* ۶۸

کاسیوس پاتاوینوس (Cassius Patavinus): *آوگوستوس* ۵۱

کاسیوس پارمنسیس (Cassius Parmensis) یکی از دسیسه‌گران بر ضد قیصر یولیوس: *آوگوستوس* ۴

کاسیوس سوِروس (Cassius Severus) خطیب سرشناس که به‌سبب سبک نیشدارش مشهور است؛ پس از ۲۵ سال تبعید در حدود سال ۳۴ میلادی درگذشت: *آوگوستوس* ۵۶؛ *کالیگولا* ۱۶؛ *ویتلیوس* ۲

کاسیوس کایریا (Cassius Chaerea) تریبون پاسداران امپراتور در حکومت کالیگولا؛ در دسیسهٔ قتل کالیگولا در سال ۴۱ میلادی نقش اصلی را برعهده داشت؛ پس از به تخت نشستن کلاودیوس اعدام شد: ***کالیگولا*** ۵۶، ۵۷، ۵۸

کاسیوس، لوکیوس (Cassius, Lucius): ***یولیوس*** ۶۳

کاسیوس لونگینوس (Cassius Longinus): ***نرون*** ۳۷

کاسیوس لونگینوس، گایوس (Cassius Longinus, Gaius) سردار سپاه پیروز و از یاران پومپیوس در جنگ داخلی میان پومپیوس و قیصر، اما پس از شکست پومپیوس قیصر او را عفو کرد و منصب فرماندهی لژیون را به او بخشید. به همراه مارکوس بروتوس دسیسهٔ قتل قیصر یولیوس را در سال ۴۴ ق م رهبری کرد. قوای او که به‌سبب مخالفت مردم مجبور به ترک روم شد سرانجام در فیلیپی از آنتونیوس و اکتاویوس (آوگوستوس) در سال ۴۲ ق م شکست خورد. پیش از پایان نبرد خودکشی کرد: ***یولیوس*** ۸۰، ۸۵؛ ***آوگوستوس*** ۹، ۱۰؛ ***تیبریوس*** ۶۱؛ ***نرون*** ۳، ۳۷؛ ***گالبا*** ۳؛ ***اوتو*** ۱۰

کاسیوس لونگینوس، لوکیوس (Cassius Longinus, Lucius) کنسول به سال ۳۰ میلادی: ***کالیگولا*** ۲۴، ۵۷

کالپورنیا (Calpurnia) دختر لوکیوس کالپورنیوس پیسو و زن سوم قیصر یولیوس: ***یولیوس*** ۲۱، ۸۱

(کالپورنیوس) پیسو فروگی لیکینیانوس ((Calpurnius) Piso, Frugi Licinianus): ***گالبا*** ۱۷؛ ***اوتو*** ۵، ۶

کالپورنیوس پیسو، گنایوس (Calpurnius Piso, Gnaeus) کنسول به سال ۷ ق م و حکمران سوریه از سال ۱۷ میلادی، بیش‌تر مردم او را عامل قتل گرمانیکوس برادرزادهٔ تیبریوس می‌دانستند در محاکمه‌اش در برابر سنا خودکشی کرد: ***تیبریوس*** ۵۲؛ ***کالیگولا*** ۲، ۳؛ ***ویتلیوس*** ۲

کالپورنیوس پیسو، لوکیوس (Calpurnius Piso, Lucius): پدر کالپورنیا زن قیصر: ***یولیوس*** ۲۱، ۸۳

کالپورنیوس پیسو، لوکیوس (Calpurnius Piso, Lucius): ***تیبریوس*** ۴۲

کالیگولا (گایوس یولیوس کایسار) ((Caligula (Gaius Julius Caesar)) (۴۱ ـ ۱۲ میلادی) پسر گرمانیکوس و آگریپینای اول؛ در سال ۳۷ میلادی جانشین امپراتور تیبریوس (عموی پدر و پدرخوانده‌اش) شد. در سال ۳۸ ماکرو فرمانده پاسداران امپراتور (که از به تخت‌نشستن او حمایت کرده بود) و تیبریوس گملوس را (که تیبریوس در وصیت‌نامه‌اش او و کالیگولا را وارث خویش خوانده بود) اعدام کرد. کالیگولا به‌سرعت به ستمگری پیش‌بینی‌ناپذیر مشهور و سخت منفور سنا واقع شد (گرچه ظاهراً منفور همهٔ عوام نبود)؛ او که گویا هیچ علاقه‌ای به شکل‌های سنتی حکومت رومی نداشت خواستار افتخارات بی‌حد و حصری بود که معمولاً نثار خدایان می‌شد. مفسران قدیم و جدید او را دیوانه می‌دانند (گرچه 'عارضه‌هایی' را که کتاب سوئتونیوس و دیگر منابع به‌دست داده‌اند به سادگی نمی‌توان تحلیل کرد). در توطئهٔ عده‌ای از پاسداران امپراتور در سال ۴۱ میلادی به قتل رسید. به‌رغم ازدواج‌های مکرر فرزندی از او باقی نماند: *تیبریوس* ۵۴، ۶۲، ۷۳، ۷۵، ۷۶؛ ***کالیگولا*** در بیش‌تر صفحات؛ *کلاودیوس* ۷، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۰، ۲۶، ۳۸؛ *نرون* ۶، ۷، ۳۰؛ *گالبا* ۶، ۷؛ *اوتو* ۶؛ *ویتلیوس* ۲، ۴، ۱۷؛ *وسپاسیانوس* ۲، ۵

کانوس (Canus): گالبا ۱۲

کانینوس ربیلیس (Caninus Rebilis): *نرون* ۱۵؛ مقایسه کنید با *یولیوس* ۷۶

کایسار استرابو، گایوس یولیوس (Caesar Strabo, Gaius Julius) شهریان به سال ۹۰ ق م؛ خطیب و نمایش‌نامه‌نویس: *یولیوس* ۵۵

کایسار، گایوس (Caesar, Gaius) (۲۰ ق م ـ ۴ میلادی) پسر بزرگ مارکوس آگریپا و یولیا. پدربزرگش آوگوستوس در سال ۱۷ ق م او و برادرش را به فرزندی پذیرفت، از قرار معلوم به این امید که یکی از آن‌ها یا هردوشان نهایتاً به‌عنوان امپراتور جانشین وی شوند. در سال ۵ ق م که گایوس توگای مردان به تن کرد به‌عنوان کنسول برای سال ۱ ق م تعیین شد. در پی زخمی که در نبرد شرق برداشت مرد: *آوگوستوس* ۲۶، ۲۹، ۶۴، ۶۵، ۶۷، ۹۳؛ *تیبریوس* ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۲۳؛ *نرون* ۵

کایسار، لوکیوس (Caesar, Lucius) در جنگ داخلی با پومپیوس جنگید: *یولیوس* ۷۵

کایسار، لوکیوس (Caesar, Lucius) (۱۷ ق م ــ ۲ میلادی) پسر دوم مارکوس آگریپا و یولیا. پدربزرگش آوگوستوس در سال ۱۷ ق م او و برادرش را به فرزندی پذیرفت ظاهراً به این امید که یکی از این دو یا هر دو به‌عنوان امپراتور جانشین وی گردند: *آوگوستوس* ۲۶، ۲۹، ۶۴، ۶۵؛ *تیبریوس* ۱۱، ۱۵، ۲۳، ۷۰

کایساریون (Caesarion): آوگوستوس ۱۷

کایستیوس فلاویوس (Caesetius Flavius) تریبون عوام: *یولیوس* ۷۹، ۸۰

کایسونیا (Caesonia) (وفات سال ۴۱ میلادی) زن کالیگولا: *کالیگولا* ۲۵، ۳۳، ۳۸، ۵۰، ۵۹

کایسونیوس پریسکوس، تیتوس (Caesonius Priscus, Titus): *تیبریوس* ۴۲

کایکیلیوس متلوس، کوینتوس (Caecilius Metellus Quintus) تریبون عوام: *یولیوس* ۱۶، ۵۵

کایکینا، آولوس (Caecina Aulus): *یولیوس* ۷۵

کایکینا، آولوس (Caecina, Aulus) کنسول به سال ۶۹ میلادی: *تیتوس* ۶

کاینیس (Caenis) معشوقهٔ امپراتور وسپاسیانوس: *وسپاسیانوس* ۲۱؛ *دومیتیانوس* ۱۲

کراسوس (Crassus) ن.ک. لیکینیوس (Licinius)

کرِموتیوس کوردوس، آئولوس (Cremutius Cordus, Aulus) نویسندهٔ معاصر آوگوستوس و تیبریوس که تاریخ جنگ‌های داخلی تا دست‌کم سال ۱۸ ق م را نگاشته و کیکرو، بروتوس و کاسیوس را ستوده است. به اتهام خیانت محاکمه شد و در سال ۲۵ میلادی خودکشی کرد. آثارش راگرچه در ملأعام سوزاندند نزد نویسندگان رومی دوره‌های بعد شناخته شده بود (اما تا روزگاران متأخر برجا نمانده است): *آوگوستوس* ۳۵؛ *کالیگولا* ۱۶

کرولوس (Cerylus): *وسپاسیانوس* ۲۳

کرینیوس گالوس (Cerrinius Gallus): *آوگوستوس* ۵۳

کستیوس گالوس (Cestius Gallus): *تیبریوس* ۴۲

کسنوفانس (Xenophon) نویسندهٔ یونانی: *یولیوس* ۸۷

کلئوپاترا (Cleopatra) (۳۰ـ۶۹ ق م) دختر بطلمیوس دوازدهم؛ در سال ۵۱ ق م به همراه بطلمیوس سیزدهم فرمانروای مصر شدند. بطلمیوس در سال ۴۸ او را از فرمانروایی برکنار کرد اما به یاری قیصر یولیوس که گفته می‌شود عاشق او گشت در مقام خود ابقا شد. بعدها با مارکوس آنتونیوس هم‌پیمان شد که او نیز عاشقش شد (و بنا بر حکم هیئت حاکمهٔ سه‌نفری در سال ۴۳ بر بخش شرقی امپراتوری روم حکومت می‌کرد). از نقشه‌های دور و دراز آن‌ها خبر نداریم اما اکتاویوس (آوگوستوس) تصویری متقاعدکننده از پیمان آن‌ها به‌دست می‌دهد و آن را خطری برای یکپارچگی امپراتوری روم به‌شمار می‌آورد. آوگوستوس در سال ۳۲ ق م به کلئوپاترا اعلان جنگ داد و قوای مشترک آنتونیوس و کلئوپاترا را در سال ۳۱ در آکتیوم شکست داد. کلئوپاترا در سال ۳۰ ق م خودکشی کرد: *یولیوس* ۳۵، ۵۲؛ *آوگوستوس* ۱۷؛ *نرون* ۳

کلادوس (Celadus): *آوگوستوس* ۶۷

کلاودیا (Claudia) از دوشیزگان وستا: *تیبریوس* ۲

کلاودیا (Claudia) دختر فولویا و پوبلیوس کلودیوس: *آوگوستوس* ۵۳

کلاودیا (Claudia) دختر آپیوس کلاودیوس کایکوس: *تیبریوس* ۲

کلاودیا (Claudia) دختر امپراتور کلاودیوس و اورگولانیلا: *کلاودیوس* ۲۷

کلاودیا آوگوستا (Claudia Augusta) دختر امپراتور نرون و پوپایا: *نرون* ۳۵

کلاودیا (کوینتا) ((Claudia (Quinta)) نوهٔ آپیوس کلاودیوس کایکوس: *تیبریوس* ۲

کلاودیوس آتا (Claudius Atta): *تیبریوس* ۱

کلاودیوس پولکر، آپیوس (Claudius Pulker, Appius) پسر کایکوس: *تیبریوس* ۲، ۳

کلاودیوس (تیبریوس کلاودیوس نرون گرمانیکوس) ((Claudius Tiberius Claudius Nero Germanicus)) (۱۰ ق م ـ ۵۴ میلادی) امپراتور. پسر کوچک دروسوس مهین و آنتونیای دوم که در جوانی در سایهٔ برادر سرشناسش

گرمانیکوس قرار داشت. به‌نظر می‌رسد که کلاودیوس از بیماری‌های متعددی رنج می‌برده و عمداً آن‌ها را از چشم مردم پنهان می‌کردند. تا هنگامی که به همراه برادرزاده‌اش، امپراتور کالیگولا در سال ۳۷ میلادی کنسول جانشین شد هیچ منصبی نداشت. پس از قتل کالیگولا پاسداران امپراتور کلاودیوس را امپراتور خواندند، گزینه‌ای که سنا در پذیرش آن اکراه داشت و هرگز روابط حسنه با کلاودیوس نداشت. حکومت او را ناپایدار تلقی می‌کردند و آن را سخت تحت تأثیر مشاورانش که بردگان آزادشدهٔ قدرتمندی بودند (مانند نارکیسوس و پالاس) و زنانش می‌داشتند؛ و زنانش عبارت بودند از مسالینا (مادر اکتاویا و بریتانیکوس) که به جرم دسیسه برای نشاندن فاسقش سیلیوس به جای امپراتور کلاودیوس اعدام شد، و آگریپینا (برادرزادهٔ کلاودیوس و مادر نرون امپراتور بعدی که حاصل ازدواج قبلی‌اش بود). کلاودیوس در سال ۵۰ میلادی نرون را فرزندخواندهٔ خویش کرد. همگان بر این باورند که آگریپینا کلاودیوس را با سم کشت تا راه را برای امپراتوری نرون هموار کند. کلاودیوس دانشی وسیع در تاریخ داشت و نویسنده‌ای پرکار بود که هیچ‌یک از آثارش برجا نمانده است: *کالیگولا* ۱۵، ۲۱، ۲۳، ۴۹؛ *کلاودیوس* در بیش‌تر صفحات؛ *نرون* ۶، ۷، ۸، ۹، ۳۳، ۳۵، ۳۹؛ *گالبا* ۷، ۱۴؛ *اوتو* ۱؛ *ویتلیوس* ۲، ۴؛ *وسپاسیانوس* ۴، ۹و ۲۵؛ *تیتوس* ۲؛ *دومیتیانوس* ۴

کلاودیوس رگیلیانوس (Claudius Regillianus) معتقد بودند که در سال ۴۵۱ ق م کنسول بوده است: *تیبریوس* ۲

کلاودیوس روسوس (Claudius Russus): *تیبریوس* ۲

کلاودیوس کائودکس، آپیوس (Claudius Caudex, Appius) کنسول به سال ۲۶۴ ق م: *تیبریوس* ۲

کلاودیوس کایکوس، آپیوس (Claudius Caecus, Appius) کنسول در سال ۳۱۲ ق م؛ سازندهٔ جادهٔ آپیوس: *تیبریوس* ۲، ۳؛ کلاودیوس ۲۴

(کلاودیوس) نرون ((Claudius) Nero)) پسر کایکوس: *تیبریوس* ۳

(کلاودیوس) نرون، تیبریوس ((Claudius) Nero, Tiberius)) (وفات ۳۳ ق م) شوهر

لیویا و پدر تیبریوس و دروسوس؛ اکتاویوس (آوگوستوس) او را به طلاق‌دادن همسرش اغوا کرد تا خود در سال ۳۹ ق م با او ازدواج کند: *آوگوستوس* ۶۲؛ *تیبریوس* ۴

کلمنس (Clemens) بردهٔ آگریپا: *تیبریوس* ۲۵

کلودیانوس (Clodianus): *دومیتیانوس* ۱۷

کلودیوس پولکر، پوبلیوس (Clodius Pulcher, Publius) (۵۲ـ۹۲ ق م) تریبون به‌نام عوام (منصبی که فقط پس از بیرون‌آمدن از سلک پاتریسین‌ها و ملحق‌شدن به طبقهٔ عوام توانست نامزد آن شود) و دشمن دیرینهٔ کیکرو؛ در سال ۶۰ ق م به جرم این‌که با لباس زنانه در آیین الاههٔ نیک رخنه کرده بود (مراسمی منحصراً زنانه که در خانهٔ قیصر یولیوس برگزار می‌شد) محاکمه شد. در سال ۵۲ ق م به‌دست تبهکاران مرتبط با دشمنش میلو کشته شد: *یولیوس* ۶، ۲۰، ۲۶، ۷۴؛ *آوگوستوس* ۶۲؛ *تیبریوس* ۲

کلودیوس پولیو (Clodius Polio): *دومیتیانوس* ۱

کلودیوس ماکر (Clodius Macer): *گالبا* ۱۱

کلوویوس روفوس (Cluvius Rufus): *نرون* ۲۱

کوبیوساکتس (Cybiosactes): *وسپاسیانوس* ۱۹

کوتا (Cotta) ن.ک. **آورلیوس** (Aurelius)

کوتیسو (Cotiso)، پادشاه گتای: *آوگوستوس* ۶۳

کوتیوس (Cottius) نام دو پادشاه، پدر و پسر، که بر منطقهٔ کوچکی در آلپ حکومت می‌کردند: *تیبریوس* ۳۷؛ *نرون* ۱۸

کورش (Cyrus) پادشاه ایران: *یولیوس* ۸۷

کورنلیا (Cornelia) همسر اول قیصر یولیوس: *یولیوس* ۱، ۶

کورنلیا (Cornelia) رئیس دوشیزگان وستا: *دومیتیانوس* ۸

کورنلیوس (Cornelius): *آوگوستوس* ۲۶

کورنلیوس بالبوس (Cornelius Balbus): *یولیوس* ۷۸، ۸۱؛ *آوگوستوس* ۲۹

(کورنلیوس) دولابلا (Cornelius) Dolabella)): *یولیوس* ۴، ۴۹، ۵۵

(کورنلیوس) دولابلا، پوبلیوس (Cornelius) Dolabella, Publius)): *یولیوس* ۳۶
(کورنلیوس) دولابلا، گنایوس (Cornelius) Dolabella, Gnaius)): *گالبا* ۱۲
کورنلیوس سابینوس (Cornelius Sabinus) توطئه‌گر بر ضد کالیگولا: *کالیگولا* ۵۸
کورنلیوس فاگیتس (Cornelius Phagites): *یولیوس* ۷۴
کورنلیوس فوسکوس (Cornelius Fuscus)، فرمانده پاسداران امپراتور: *دومیتیانوس* ۶
(کورنلیوس) کینا (Cornelius) Cinna)) کنسول به همراه ماریوس: *یولیوس* ۱
کورنلیوس کینا (Cornelius Cinna) منتقد قیصر یولیوس: *یولیوس* ۸۵
(کورنلیوس) کینا، لوکیوس (Cornelius) Cinna, Lucius)) پسر کورنلیوس کینا: *یولیوس* ۵
کورنلیوس گالوس (Cornelius Gallus) شاعر و حکمران ولایت: *آوگوستوس* ۶۶
کورنلیوس لاکو (Cornelius Laco) فرمانده پاسداران امپراتور: *گالبا* ۱۴
کورنلیوس نپوس (Cornelius Nepos) (۲۴ ــ ۹۹ ق م) نویسندهٔ رومی: *یولیوس* ۵۵؛ *آوگوستوس* ۷۷
کورنیفیکیوس، لوکیوس (Cornificius, Lucius): *آوگوستوس* ۲۹
کوریوس، کوینتوس (Curius, Quintus): *یولیوس* ۱۷
کوریو، گایوس اسکریبونیوس (Curio, Gaius Scribonius) (وفات ۵۳ ق م) کنسول در سال ۷۶ ق م؛ از وکلای فعال در دادگاه‌ها در دهه‌های ۶۰ و ۵۰ ق م که غالباً با کیکرو به مخالفت برمی‌خاست: *یولیوس* ۹، ۴۹، ۵۰، ۵۲
کوریو، گایوس اسکریبونیوس (Curio, Gaius Scribanius) پسر کوریو فوق‌الذکر؛ کوایستور در سال ۵۴ و تریبون در سال ۵۰ ق م. در آغاز دشمن قیصر بود اما بعدها به او پیوست و در سال ۴۹ ق م تحت فرمان او در جنگ داخلی شرکت کرد. پس از اشغال سیسیل به افریقا رفت و همان‌جا کشته شد: *یولیوس* ۲۹، ۳۶، ۵۰
کوسموس (Cosmus) برده: *آوگوستوس* ۶۷
کوسوتیا (Cossutia): *یولیوس* ۱

کولومبوس (Columbus): *کالیگولا* ۵۵
کونگیروس (Cynegirus): *یولیوس* ۶۸
کونوبلینوس (Cynobellinus) شاه بریتن‌ها: *کالیگولا* ۴۴
کویرینوس (Quirinus) کنسول سابق: *تیبریوس* ۴۹
کوینتیلیوس واروس (Quintilius Varus) کنسول به سال ۱۳ ق م؛ در سال ۹ میلادی شکستی سخت از ژرمن‌ها خورد و سه لژیونش را از دست داد: *آوگوستوس* ۲۳؛ *تیبریوس* ۱۷
کیکرو، کوینتوس تولیوس (Cicero, Quintus Tullius) برادر کیکرو خطیب: *یولیوس* ۱۴؛ *آوگوستوس* ۳
کیکرو، مارکوس تولیوس (Cicero, Marcus Tullius) (۴۳ ــ ۱۰۶ ق م) کیکرو در خانواده‌ای از شهسواران رومی اهل آرپینوم به‌دنیا آمد و نه‌فقط خود را به مقام سناتوری بلکه در سال ۶۳ ق م به مقام کنسولی برکشید و سبب عمدهٔ آن قدرت خارق‌العادهٔ او در سخنوری بود. او که از مخالفان قیصر بود پس از قتل او آشکارا با آنتونیوس از در مخالفت درآمد و به فرمان آنتونیوس در سال ۴۳ کشته شد. نسل‌های بعدی سبک او را معیار سخنوری قرار دادند و بسیاری از خطابه‌های او برجا مانده که در دوران باستان و دوره‌های بعد خوانندگان فراوان داشت: *یولیوس* ۹، ۱۷، ۲۰، ۳۰، ۴۲، ۴۹، ۵۰، ۵۵، ۵۶؛ *آوگوستوس* ۵، ۳۷، ۹۴؛ *تیبریوس* ۲، ۷؛ *کلاودیوس* ۴۱
کینکیناتوس (Cincinnatus): *کالیگولا* ۳۵
گابینیوس، آولوس (Gabinius, Aulus): *یولیوس* ۵۰
گابینیوس سکوندوس کائوکینوس (Gabinius Secundus Cauchinus): *کلاودیوس* ۲۴
گالبا، سرویوس سولپیکیوس (Galba, Servius Sulpicius) (۳ ق م ــ ۶۹ میلادی) امپراتور. از کودکی پیوندی نزدیک با دربار امپراتوری داشت و دارای مشاغل سیاسی برجسته‌ای بود (کنسول به سال ۳۳ میلادی، حکمران چندین ولایت). در سال ۶۸ میلادی ویندکس در شورش بر ضد امپراتور نرون از گالبا دعوت کرد

که جای او را بگیرد. گالبا با پشتیبانی دیگران ازجمله پاسداران امپراتور لقب قیصر را پذیرفت اما نتوانست سلطهٔ خود را بر ارتش حفظ کند (چون مایل نبود پاداش‌های مالی را که آن‌ها انتظار داشتند به آن‌ها بدهد) و به دست سربازانی که فرمان اوتو را اجرا می‌کردند در ژانویهٔ سال ۶۹ کشته شد: *نرون* ۳۲؛ *گالبا* در بیش‌تر صفحات؛ *اوتو* ۴، ۵، ۶، ۷، ۱۰، ۱۲؛ *ویتلیوس* ۷، ۸، ۹، ۱۰؛ *وسپاسیانوس* ۵، ۶، ۱۶؛ *تیبریوس* ۵

گالریا فوندانا (Galeria Fundana): *ویتلیوس* ۶

گالیوس، کوینتوس (Gallius, Quintus): *آوگوستوس* ۲۷

گالیوس، مارکوس (Gallius, Marcus): *تیبریوس* ۶

گراچی (Gracchi)، تیبریوس و گایوس، تریبون‌های عوام در اواخر دورهٔ جمهوری: *تیبریوس* ۳

گرمانیکوس کایسار (Germanicus Caesar) (۱۵ ق م ــ ۱۹ میلادی) پسر دروسوس برادرزادهٔ تیبریوس و آنتونیای دوم، و برادر امپراتور کلاودیوس؛ با آگریپینای اول ازدواج کرد و از او شش فرزند به جای ماند از جمله امپراتور کالیگولا و آگریپینای دوم. در سال ۴ میلادی عمویش تیبریوس او را فرزندخواندهٔ خویش کرد و گرمانیکوس چهره‌ای محبوب بود که به‌عنوان فرمانده سپاه در گرمانیا از خود لیاقت نشان داد؛ همه او را جانشین بالقوهٔ قدرت امپراتوری می‌دانستند و در زمان خدمت به‌عنوان فرمانده سپاه در ولایات شرقی درگذشت: *آوگوستوس* ۳۴؛ ۶۴، ۱۰۱؛ *تیبریوس* ۱۵، ۲۵، ۳۹، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۶۱، ۷۶؛ *کالیگولا* ۱، ۲، ۳، ۶، ۸، ۱۳، ۴۸؛ *کلاودیوس* ۱، ۷، ۲۶، ۲۹؛ *نرون* ۵؛ *اوتو* ۱؛ *ویتلیوس* ۲

گلوکو (Glyco) پزشک: *آوگوستوس* ۱۱

گلوکیاس (Glycias): *تیبریوس* ۲

لابِریوس، دکیموس (Laberius, Decimus) (۴۳ــ۱۰۵ ق م) نمایش‌نامه‌نویس رومی: *یولیوس* ۳۹

لاخس (Laches) بردهٔ آزادشده: *وسپاسیانوس* ۲۳

لایتوریوس، گایوس (Laetorius, Gaius): *آوگوستوس* ۵

لپیدا (Lepida)، زن کویرینوس: *تیبریوس* ۴۹
لپیدا (Lepida) زن گالبا: *گالبا* ۵
لپیدوس (Lepidus) ن.ک. آیمیلیوس و دومیتیوس
لنتولوس آوگور، گنایوس (Lentulus Augur, Gnaeus): *تیبریوس* ۴۹
لنتولوس گایتولیکوس، گنایوس (Lentulus Gaetulicus, Gnaeus): *کالیگولا* ۸؛ *کلاودیوس* ۹؛ *گالبا* ۶
لنتولوس، گنایوس (Lentulus, Gnaeus) کنسول به سال ۳ ق م: *گالبا* ۴
لوکوستا (Lucusta) تهیه‌کنندهٔ سم: *نرون* ۳۳، ۴۷
لوکولوس، لوکیوس (Lucullus, Lucius) سرداری که به سبب پیروزی‌هایش بر مهرداد در نیمهٔ اول قرن اول پیش از میلاد و زندگی تجمل‌پرستانه‌اش مشهور است: *یولیوس* ۲۰
لوکیوس (Lycius): *آوگوستوس* ۴۳
لوکیوس، لوکیوس (Luccius, Lucius): *یولیوس* ۱۹
لولیا (Lollia): *یولیوس* ۵۰
لولیا پائولینا (Lollia Paulina) همسر کالیگولا: *کالیگولا* ۲۵؛ *کلاودیوس* ۲۶
لولیوس، مارکوس (Lollius, Marcus): *تیبریوس* ۱۲، ۱۳
لیکینوس (Licinus) بردهٔ آزادشده: *آوگوستوس* ۶۷
لیکینیوس کالووس، گایوس (Licinius Calvus, Gaius) خطیب و شاعر رومی؛ معاصر کاتولوس: *یولیوس* ۴۹، ۷۳؛ *آوگوستوس* ۷۲
(لیکینیوس) کراسوس فروگی، مارکوس (Licinius) Crassus Frugi, Marcus)): *کلاودیوس* ۱۷
لیکینیوس کراسوس، لوکیوس (Licinius Crassus, Lucius): *نرون* ۲
(لیکینیوس) کراسوس، مارکوس (Licinius Crassus, Marcus) سرداری با ثروت هنگفت؛ عضو 'نخستین هیئت حاکمه سه‌نفری' غیررسمی به همراه قیصر یولیوس و پومپیوس: *یولیوس* ۹، ۱۹، ۲۱، ۲۴، ۵۰؛ *آوگوستوس* ۲۱؛ *تیبریوس* ۹
لیکینیوس موکیانوس (Licinius Mucianus): *وسپاسیانوس* ۶، ۱۳

لیویا اورستیلا (Livia Orestilla): *کالیگولا* ۲۵

لیویا اوکلینا (Livia Ocellina): *گالبا* ۳، ۴

لیویا دروسیلا (Livia Drusilla) (۵۸ ق م ــ ۲۹ میلادی) زن آوگوستوس از سال ۳۹ ق م؛ پیش‌تر همسر تیبریوس کلاودیوس نرون بود که از او دو پسر به نام‌های تیبریوس و دروسوس داشت. شخصیتی پرابهت بود و عقیده بر این بود که نفوذی چشمگیر بر آوگوستوس دارد (و غالباً واسطهٔ دادخواهان قرار می‌گرفت) و از وجهه‌ای عمومی برخوردار بود که در روم جمهوری بی‌سابقه بود. عده‌ای می‌گفتند که چندتن از اعضای خانوادهٔ آوگوستوس را برای هموارکردن راه فرزندانش مسموم کرده بود. لیویا که به‌موجب وصیت آوگوستوس در خانوادهٔ یولیوس پذیرفته شده بود یولیا آوگوستا نام‌گذاری شد. به‌نظر می‌رسد که در دورهٔ حکومت پسرش تیبریوس نیز همچنان صاحب‌نفوذ بود: *آوگوستوس* ۲۹، ۴۰، ۶۲، ۶۹، ۸۴، ۹۹، ۱۰۱؛ *تیبریوس* ۴، ۶، ۱۴، ۲۲، ۵۰؛ *کالیگولا* ۷، ۱۰، ۱۵، ۱۶، ۲۳؛ *کلاودیوس* ۱، ۳، ۴، ۱۱؛ *گالبا* ۱، ۵؛ *اوتو* ۱

لیویا مدولینا کامیلا (Livia Medullina Camilla): *کلاودیوس* ۲۶

لیویلا (لیویا یولیا) ((Livilla (Livia Julia)) دختر دروسوس (پسر لیویا) و آنتونیای دوم؛ ابتدا با گایوس کایسار و سپس با دروسوس کایسار ازدواج کرد؛ مظنون به زنا و توطئه با سیانوس بود که موجب شد شوهرش دروسوس را مسموم کند: *تیبریوس* ۶۲؛ *کلاودیوس* ۱، ۳

لیویلا (یولیا) ((Livilla (Julia)) (۴۲ــ ۱۸ میلادی) کوچک‌ترین دختر گرمانیکوس و آگریپینای اول؛ پس از به تخت‌نشستن برادرش کالیگولا به همراه خواهرانش به افتخارات ویژه‌ای نایل شد؛ در حکومت کلاودیوس اعدام شد: *کالیگولا* ۷؛ *کلاودیوس* ۲۹

لیویوس، تیتوس (Livius, Titus) (۵۹ ق م ــ ۱۷ میلادی) مورخ نامدار رومی. بخش‌های اساسی تاریخ روم او برجا مانده است: *کالیگولا* ۳۴؛ *کلاودیوس* ۴۱؛ *دومیتیانوس* ۱۰

لیویوس دروسوس (Livius Drusus) نخستین کس که به این نام شناخته شده: *تیبریوس* ۳

(لیویوس) دروسوس (Livius) Drusus)) پدربزرگ امپراتور تیبریوس: *تیبریوس* ۷
لیویوس سالیناتور (Livius Salinator) کنسول به سال ۲۱۹ ق م: *تیبریوس* ۳
ماتیوس، گایوس (Matius, Gaius): *یولیوس* ۵۲
مارکلوس (Marcellus) همچنین ن.ک. آسینیوس، کلاودیوس، پومپونیوس
مارکلوس، گایوس (Marcellus, Gaius) کنسول به سال ۵۰ ق م: *یولیوس* ۲۷، ۲۹
مارکلوس، مارکوس کلاودیوس (Marcellus, Marcus Claudius) کنسول به سال ۵۱ ق م: *یولیوس* ۲۸
مارکلوس، مارکوس کلاودیوس (Marcellus, Marcus Claudius) (۲۳ ــ ۴۲ ق م) پسر اکتاویای دوم خواهر آوگوستوس و کنسول در سال ۵۰ ق م و شوهر یولیا دختر آوگوستوس. به‌نظر می‌رسد که محبوب دایی‌اش، شاید به‌عنوان یک جانشین بالقوه، بوده باشد اما در جوانی درگذشت: *آوگوستوس* ۲۹، ۴۳، ۶۳، ۶۶؛ *تیبریوس* ۶، ۱۰
مارکیا فورنیلا (Marcia Furnilla): *تیتوس* ۴
مارکیوس، آنکوس (Marcius, Ancus) چهارمین پادشاه افسانه‌ای روم: *یولیوس* ۶
مارکیوس فیلیپوس (Marcius Philippus) ناپدری آوگوستوس: کنسول به سال ۵۶ ق م: *آوگوستوس* ۸، ۲۹
ماریوس، گایوس (Marius, Gaius) سردار بزرگ اواخر قرن دوم و اوایل قرن اول پیش از میلاد؛ با یولیا عمهٔ قیصر یولیوس ازدواج کرد: *یولیوس* ۱۱؛ *تیبریوس* ۵۹
ماسگابا (Masgaba): *آوگوستوس* ۹۸
ماسینتا (Masintha): *یولیوس* ۷۱
ماکرو (Macro) فرمانده پاسداران امپراتور: *کالیگولا* ۱۲، ۲۳، ۲۶
ماکسیموس (Maximus) برده: *دومیتیانوس* ۱۷
ماگو (Mago): برده: *دومیتیانوس* ۱۰
مالونیا (Mallonia): *تیبریوس* ۴۵
مالیا (Mallia): *آوگوستوس* ۷۰
مامورا (Mamurra): *یولیوس* ۷۳

مایکناس (Maecenas) از یاران آوگوستوس: *آوگوستوس* ۶۶، ۷۲، ۸۶
مایکیوس (Maecius): *دومیتیانوس* ۲۰
متلوس، کوینتوس (Metellus, Quintus): *آوگوستوس* ۸۹
متیوس پومپوسیانوس (Mettius Pompusianus): *وسپاسیانوس* ۱۴؛ *دومیتیانوس* ۱۰
متیوس روفوس (Mettius Rufus): *دومیتیانوس* ۴
مسالینا، استاتیلیا (Messalina, Statilia) زن سوم امپراتور نرون: *نرون* ۳۵؛ *اوتو* ۱۰
مسالینا، والریا (Messalina, Valeria) زن امپراتور کلاودیوس؛ در سال ۴۸ میلادی پس از توطئه با همدستی گایوس سیلیوس برای خلع کلاودیوس اعدام شد؛ مادر اکتاویا و بریتانیکوس: *کلاودیوس* ۱۷، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۶، ۳۷، ۳۹؛ *نرون* ۶؛ *ویتلیوس* ۲
مستریوس فلوروس (Mestrius Florus): *وسپاسیانوس* ۲۲
ممیوس، گایوس (Memmius, Gaius): *یولیوس* ۲۳، ۴۹، ۷۳
مناس (Menas) برده: *آوگوستوس* ۷۴
منستر (Mnester) بازیگر: *کالیگولا* ۳۶، ۵۵، ۵۷
مورنا (Murena) ن.ک. وارو
موسا (Musa) ن.ک. آنتونیوس
موکیا (Mucia) زن گنایوس پومپیوس: *یولیوس* ۵۰
مومیا آخائیکا (Mummia Achaica) نوهٔ کاتولوس: *گالبا* ۳
مومیوس، لوکیوس (Mummius, Lucius) کنسول رومی که در سال ۱۴۶ ق م کورینت را تسخیر کرد: *گالبا* ۳
موناتیوس پلانکوس، لوکیوس (Munatius Plancus, Lucius) کنسول به سال ۴۲ ق م: *آوگوستوس* ۷، ۲۹؛ *تیبریوس* ۵؛ *کلاودیوس* ۱۶؛ *نرون* ۴
(موناتیوس) پلانکوس، لوکیوس (Munatius) Plancus, Lucius)) کنسول به سال ۱۳ میلادی: *آوگوستوس* ۱۰۱
مهرداد (Mithridates) نام شش تن از پادشاهان پونتوس؛ آخرین این‌ها به مدت چند دهه تا زمان مرگش در سال ۶۳ ق م با رومیان می‌جنگید: *یولیوس* ۴، ۱۹، ۳۵؛ *نرون* ۲۴

میلو (Milo) معاصر کیکرو که می‌گویند در مرگ کلودیوس دست داشته است: *یولیوس* ۳۰

نئوپتولموس (Neoptolemus) بازیگر: *کالیگولا* ۵۷

نارکیسوس (Narcissus) بردهٔ آزادشدهٔ کلاودیوس: *کلاودیوس* ۲۸، ۳۷؛ *ویتلیوس* ۲؛ *وسپاسیانوس* ۴؛ *تیتوس* ۲

نپوس (Nepos) ن.ک. کورنلیوس

نروا، مارکوس کوکیوس (Nerva, Marcus Caceius) امپراتور (۸ ــ ۹۶ میلادی)؛ *دومیتیانوس* ۱

نرون، تیبریوس کلاودیوس (Nero, Tiberius Claudius) ن.ک. کلاودیوس

نرون (نرون کلاودیوس کایسار) ((Nero (Nero Claudius Caesar) (۶۸ ــ ۳۷ میلادی) امپراتور (۶۸ ــ ۵۴ میلادی) پسر گنایوس دومیتیوس آهنوباربوس و آگریپینای دوم که امپراتور کلاودیوس در سال ۵۰ میلادی که شوهر مادرش بود او را به فرزندی پذیرفت. براساس برخی منابع سال‌های نخست حکومتش بسیار تحت تأثیر معلمش سنکا و بوروس، فرمانده پاسداران امپراتور بود. گفته می‌شود که مادرش آگریپینا را در سال ۵۹ کشته بود. نرون به داشتن علایق هنری به‌ویژه دلبستگی به اجرای نمایش و نیز ولخرجی، که نمایان‌ترین جلوهٔ آن ساخت خانهٔ زرین بود، شهرت داشت. آتش‌سوزی روم در سال ۶۴ که فضای لازم را برای این کار فـ هم کرد گاه به او نسبت داده می‌شود. اکتاویا (دختر امپراتور کلاودیوس) را طلاق داد تا بتواند با پوپایا سابینا ازدواج کند. دسیسه برای کشتن نرون و نشاندن گایوس کالپورنیوس پیسو به جای او در سال ۶۵ کشف شد؛ در پی آن بسیاری افراد اعدام شدند. شورشی در گل در سال ۶۸ به بی‌نظمی فراگیرتری منجر شد؛ نرون از روم گریخت و خودکشی کرد: *کلاودیوس* ۲۷، ۳۹، ۴۳، ۴۵؛ *نرون* در بیش‌تر صفحات؛ *گالبا* ۱، ۲، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۵، ۲۲؛ *اوتو* ۲، ۳، ۴، ۶، ۱۰؛ *ویتلیوس* ۲، ۴، ۱۱؛ *وسپاسیانوس* ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۴، ۲۵؛ *تیتوس* ۷؛ *دومیتیانوس* ۱، ۱۴

نرون، یولیوس کایسار (Nero, Julius Caesar) (۳۱ ــ ۶ میلادی) بزرگ‌ترین پسر

بازمانده از گرمانیکوس و آگریپینای اول. او که پس از مرگ دروسوس پسر تیبریوس محتمل‌ترین جانشین تیبریوس به‌شمار می‌آمد دوبار به پادرمیانی تیبریوس به سنا سفارش شد اما شاید به‌سبب توطئه‌های سیانوس گمان به دسیسه‌چینی او بردند و تیبریوس او را از خود راند. به پونتیا تبعید شد و در سال ۳۱ میلادی کشته شد: *تیبریوس* ۵۴؛ *کالیگولا* ۷؛ *کلاودیوس* ۹

نوربانوس فلاکوس (Norbanus Flaccus) کنسول به سال ۱۵ میلادی: *ویتلیوس* ۳

نونیوس آسپرناس تورکواتوس (Nonius Aspernas Torquatus): *آوگوستوس* ۴۳، ۵۶؛ *کالیگولا* ۳۵

نوویوس نیگروس (Novius Nigrus): *یولیوس* ۱۷

نیسا (Nysa) دختر نیکومدس: *یولیوس* ۴۹

نیکانور (Nicanor): *آوگوستوس* ۸۹

نیکومدس چهارم (Nicomedes IV) پادشاه بیتینیا: *یولیوس* ۲، ۴۹

نیگیدیوس (فیگولوس)، پوبلیوس (Nigidius (Figulus), Publius) دانشمند معاصر قیصر و کیکرو: *آوگوستوس* ۹۴

نیمفیدیوس سابینوس (Nymphidius Sabinus) فرمانده پاسداران امپراتور: *گالبا* ۱۱، ۱۶

واروس (Varus) ن.ک. کوینتیلوس

وارو، مارکوس (ترنتیوس) ((Varro, Marcus (Terentius)) دانشمند نامی (۲۸ ــ ۱۱۶ ق م): *یولیوس* ۳۴، ۴۴

وارو مورنا (Varro Murena): *آوگوستوس* ۱۹، ۵۶، ۶۶؛ *تیبریوس* ۸

وارونیلا (Varronilla): *دومیتیانوس* ۸

والریا (Valeria) ن.ک. مسالینا

والریوس مسالا (Valerius Messala) کنسول به سال ۳ میلادی: *گالبا* ۴

والریوس مسالا باربا‌توس (Valerius Messala Barbatus): *کلاودیوس* ۲۶

والریوس مسالا کورووینوس، مارکوس (Valerius Messala Corvinus, Marcus): *آوگوستوس* ۵۸، ۷۴؛ *تیبریوس* ۷۰؛ *کلاودیوس* ۱۳

وانان (Vonones) پادشاه پارت‌ها: *تیبریوس* ۴۹
وتیوس، لوکیوس (Vettius, Lucius): *یولیوس* ۱۷
ورانیوس فلاکوس (Veranius Flaccus): *آوگوستوس* ۸۶
وسپاسیاپولا (Vespasia Polla): *وسپاسیانوس* ۱، ۵
وسپاسیانوس (Vespasianus) پسر فلاویوس کلمنس: *دومیتیانوس* ۱۵
وسپاسیانوس (تیتوس فلاویوس وسپاسیانوس) ((Vespasianus Titus Flavius) Vespasianus) (۷۹ـ۹ میلادی) امپراتور ۷۹ـ۶۹ میلادی. در خانواده‌ای از اسواران متولد شد و با حمایت نارکیسوس بردهٔ آزادشدهٔ کلاودیوس در کار سپاه خوش درخشید. در سال ۵۱ کنسول جانشین و بعدها پروکنسول افریقا شد و فرمانده ویژه در سرکوب شورش یهودیان از سال ۶۷ میلادی بود. در آغاز از گالبا و سپس به مدتی کوتاه از ویتلیوس حمایت کرد و سپس پیکار خود را برای به‌دست‌گرفتن زمام امپراتوری آغاز کرد و از این پیکار سربلند بیرون آمد. به‌نظر می‌رسد که تلاش فراوانی برای بهبود وضعیت مالی امپراتوری و نظم لشکر و تغییر بافت شهر روم صورت داده باشد. زندگی او را برپایهٔ فضیلت و سخت‌کوشی استوار می‌دانسته‌اند. پسرش تیتوس جانشین وی گشت که خود جایش را به دومیتیانوس پسر جوان‌تر وسپاسیانوس داد: *کلاودیوس* ۴۵؛ *ویتلیوس* ۱۵، ۱۷؛ *گالبا* ۲۳؛ *وسپاسیانوس*، بیش‌تر صفحات؛ *دومیتیانوس* ۱، ۲، ۱۵
وسپاسیوس پولیو (Vespasius Pollio): *وسپاسیانوس* ۱
وستینوس آتیکوس (Vestinus Atticus): *نرون* ۳۵
ویبیوس کریسپوس (Vibius Crispus): *دومیتیانوس* ۳
ویتلیا (Vitellia): *ویتلیوس* ۱
ویتلیوس، آولوس (۶۰ـ۱۵ میلادی) دوست کالیگولا و کلاودیوس و کنسول به سال ۴۸. در سال ۶۸ گالبا او را به فرماندهی لژیون‌های گرمانیای سفلی فرستاد و اندکی بعد سربازانش او را به امپراتوری برداشتند. همین‌که اوتو شکست خورد، ویتلیوس که خود را جانشین نرون معرفی می‌کرد به روم لشکر کشید. با این همه، لژیون‌های شرقی و نیز لژیون‌های دانوب به‌سرعت به وسپاسیانوس روی

آوردند. لشکر ویتلیوس در اکتبر ۶۹ در کرمونا شکست خورد. خود ویتلیوس شهر روم را به یاران وسپاسیانوس واگذاشت و در ماه دسامبر در روم کشته شد.
اوتو ۸، ۹؛ *ویتلیوس*، بیش‌تر صفحات

ویتلیوس، پوبلیوس (Vitellius, Publius) پدربزرگ امپراتور: *ویتلیوس* ۲

ویتلیوس کوینتوس (Vitellius Quintus) عموی امپراتور: *ویتلیوس* ۱

ویتلیوس، لوکیوس (Vitellius, Lucius) پدر امپراتور ویتلیوس؛ از یاران نزدیک امپراتور کلاودیوس؛ قدرت و نفوذ بسیار داشت و سه بار کنسول و به مدت دوسال فرماندهٔ لژیون سوریه شد: *ویتلیوس* ۲، ۳

ویرژیل (پوبلیوس ورگیلیوس مارو) ((Virgil (Publius Vergilius Maro) شاعر پرآوازهٔ دورهٔ آوگوستوس؛ سرایندهٔ *آینئید*: *کالیگولا* ۳۴، ۴۵؛ *نرون* ۵۴؛ *دومیتیانوس* ۹

ویندکس، گایوس یولیوس (Vindex, Gaius Julius) از خانوادهٔ اشراف گل و پسر یک سناتور رومی بود و در اوایل سال ۶۸ میلادی که فرمانده لژیون در گل بود بر نرون شورید؛ بسیاری از او پشتیبانی کردند اما ورگینیوس روفوس قیام او را درهم کوبید: *نرون* ۴۰، ۴۱، ۴۵، ۴۶؛ *گالبا* ۹، ۱۱، ۱۶

وینیکیوس (Vinicius): *آوگوستوس* ۷۱

وینیکیوس، لوکیوس (Vinicius, Lucius): *آوگوستوس* ۶۴

وینیوس، تیتوس (Vinius, Titus): *گالبا* ۱۴؛ *ویتلیوس* ۷

وینیوس فیلوپومون، تیتوس (Vinius Philopoemon, Titus): *آوگوستوس* ۲۷

هاتریوس، کوینتوس (Haterius, Quintus): *تیبریوس* ۲۹

هارپوکراس (Harpocras) بردهٔ آزادشدهٔ کلاودیوس: *کلاودیوس* ۲۸

هاسدروبال (Hasdrubal) برادر هانیبال: *تیبریوس* ۲

هالوتوس (Halotus) ملازم دربار کلاودیوس و نرون: *کلاودیوس* ۴۴؛ *گالبا* ۱۵

هانیبال (Hannibal) سرداری که در جنگ دوم پونیک علیه روم (۲۰۱ ــ ۲۱۸ ق م) فرمانده سپاه کارتاژ بود: *تیبریوس* ۲؛ *دومیتیانوس* ۱۰

هرموگنس (Hermogenes): *دومیتیانوس* ۱۰

هکتور (Hector) قهرمان ترواییِ *ایلیاد* هومر: *تیبریوس* ۵۲؛ *نرون* ۲۲
هکوبا (Hecuba) ملکهٔ تروا و مادر هکتور: *تیبریوس* ۷۰
هلویدیوس پریسکوس (Helvidius Priscus): *وسپاسیانوس* ۱۵؛ *دومیتیانوس* ۱۰
هلویدیوس پریسکوس (Helvidius Priscus) پسر هلویدیوس پریسکوس: *دومیتیانوس* ۱۰
هلویوس کینا (Helvius Cinna): *یولیوس* ۵۲، ۸۵
هلیوس (Helius) بردهٔ آزادشده: *نرون* ۲۳
هورتالوس (Hortalus) نوهٔ کوینتوس هورتنسیوس خطیب: *تیبریوس* ۴۷
هورتنسیوس، کوینتوس (Hortensius, Quintus) خطیب سرشناس و رقیب کیکرو: *تیبریوس* ۴۷
هولاس (Hylas) بازیگر: *آوگوستوس* ۴۵
هومر (Homer) شاعر حماسه‌سرای یونانی: *کالیگولا* ۳۴؛ *نرون* ۴۷
هیپارخوس (Hipparchus): *وسپاسیانوس* ۱۳
هیرتیوس، آولوس (Hirtius, Aulus) از سرداران سپاه قیصر که کتاب نیمه‌تمام *جنگ گل* قیصر را به پایان رساند و در سال ۴۳ ق م که کنسول بود در موتینا کشته شد: *یولیوس* ۵۶؛ *آوگوستوس* ۱۰، ۱۱، ۶۸؛ *تیبریوس* ۵
هیلاریو (Hilario) بردهٔ آزادشدهٔ آوگوستوس: *آوگوستوس* ۱۰۱
هیمپسال (Hiempsal): *یولیوس* ۷۱
یوبای اول (Juba I) پادشاه نومیدیا؛ در جنگ یومپیوس با قیصر یولیوس جانب پومپیوس را گرفت: *یولیوس* ۳۵، ۵۹، ۶۶، ۷۱
یوبای دوم (Juba II) پسر یوبای اول؛ قیصر او را به روم آورد و سپس پادشاهی‌اش را به او بازگرداند: *کالیگولا* ۲۶
یوپایا سابینا (Poppaea Sabina) زن امپراتور نرون (که پیش‌تر با اوتو ازدواج کرده بود): *نرون* ۳۵؛ *اوتو* ۳
یوسفوس (Josephus): *وسپاسیانوس* ۵
یوگورتا (Jugurtha) پادشاه نومیدیا در جنگ با روم ۱۰۶–۱۱۲ ق م؛ از ماریوس شکست خورد: *یولیوس* ۱۱

یولیا (Julia) عمهٔ قیصر یولیوس و همسر سردار ماریوس: *یولیوس* ۶
یولیا (Julia) خواهر قیصر یولیوس و مادربزرگ آوگوستوس: *یولیوس* ۷۴؛ *آوگوستوس* ۴، ۸
یولیا (Julia) دختر قیصر یولیوس و زن پومپیوس: *یولیوس* ۱، ۲۱، ۸۴؛ *آوگوستوس* ۹۵
یولیا (Julia) (۳۹ ق م ــ ۱۴ میلادی) دختر آوگوستوس و اسکریبونیا؛ یگانه فرزند پدرش که به سن بلوغ رسید. در سال ۲۵ ق م با پسرعمویش مارکوس مارکلوس ازدواج کرد. پس از مرگ او با مارکوس آگریپا در سال ۲۱ ق م ازدواج کرد که گایوس و لوکیوس کایسار، یولیا(ی دوم)، آگریپینا(ی اول) و آگریپا پوستوموس ثمرهٔ این ازدواج بودند. در سال ۱۱ ق م با تیبریوس ازدواج کرد گرچه تیبریوس در سال ۶ ق م از روم کناره گرفت. به زنا (و احتمالاً همدستی در خیانت) با تعدادی از اشراف رومی متهم شد که سبب رنجش فراوان پدرش شد که در سال ۱۸ ق م قوانینی بر ضد زنا تدوین کرده بود؛ در سال ۲ ق م آوگوستوس او را به پانداتریا تبعید کرد که تا زمان مرگش در همان‌جا در تبعید به‌سر برد: *آوگوستوس* ۱۹، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۱۰۱؛ *تیبریوس* ۷، ۱۱، ۵۰؛ *کالیگولا* ۷، ۲۳
یولیا دروسیلا (Julia Drusilla) ن.ک. دروسیلا
یولیا (فلاویا) ((Julia (Flavia)) (۹۱ ــ ۶۵ میلادی) دختر امپراتور تیتوس از همسر دومش؛ گفته می‌شود که معشوقهٔ عمویش امپراتور دومیتیانوس بوده است؛ پس از مرگش مقام خدایی یافت: *دومیتیانوس* ۱۷
یولیا لیویلا (Julia Livilla) ن.ک. لیویلا
یولیا(ی دوم) ((Julia (the younger)) (۱۹ ق م ــ ۲۸ میلادی) دختر یولیا و مارکوس آگریپا. در حدود سال ۴ ق م با لوکیوس آیمیلیوس پائولوس (کنسول به سال اول میلادی) ازدواج کرد؛ یولیا پس از مغضوب‌شدن شوهرش تنزل مقام یافت، سپس مقام خود را بازیافت و سرانجام به اتهام زنا در سال ۸ میلادی به جزیره‌ای نزدیک ساحل آپولیا تبعید شد و در همان‌جا مرد: *آوگوستوس* ۶۴، ۶۵، ۷۲، ۱۰۱
یولیوس ساتورنینوس (Julius Saturninus): *آوگوستوس* ۲۷

یولیوس ماراتوس (Julius Marathus): *آوگوستوس* ۷۹، ۹۴
یولیوس ویندکس (Julius Vindex) ن.ک. ویندکس
یونیا کالوینا (Junia Calvina): *وسپاسیانوس* ۲۳
یونیا کلاودیلا (Junia Claudilla): *کالیگولا* ۱۲
یونیوس روستیکوس (Junius Rusticus): *دومیتیانوس* ۱۰
(یونیوس) سیلانوس، آپیوس ((Junius) Silanus, Appius) پدرزن کلاودیوس: *کلاودیوس* ۲۹، ۳۷
یونیوس سیلانوس، دکیموس (Junius Silanus, Decimus): *یولیوس* ۱۴
(یونیوس) سیلانوس، لوکیوس ((Junius) Silanus, Lucius) نامزد اکتاویا دختر کلاودیوس: *کلاودیوس* ۲۴، ۲۷، ۲۹
(یونیوس) سیلانوس، مارکوس ((Junius) Silanus, Marcus) پدرزن کالیگولا: *کالیگولا* ۱۲، ۲۳
یونیوس نواتوس (Junius Novatus): *آوگوستوس* ۵۱

نمایهٔ موضوعی

آتش‌سوزی روم

نرون ۳۸؛ *ویتلیوس* ۱۵؛ *تیتوس* ۸

آزمندی (همچنین ر.ک. فرومایگی)

یولیوس ۵۴؛ *آوگوستوس* ۱ــ۷۰؛ *تیبریوس* ۹ــ۴۶؛ *کالیگولا* ۴۲ــ۳۸؛ *نرون* ۲۶، ۳۲؛ *گالبا* ۱۲، ۱۵؛ *وسپاسیانوس* ۱۹ــ۱۶، ۲۳؛ *تیتوس* ۷؛ *دومیتیانوس* ۳، ۹، ۱۲

آوازخوانی

نرون ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۳۸، ۵۳؛ *تیتوس* ۳

آیین پیروزی

یولیوس ۴، ۱۸، ۳۷، ۴۹، ۵۱؛ *آوگوستوس* ۲۲، ۳۸؛ *تیبریوس* ۲، ۶، ۹، ۱۷، ۲۰؛ *کالیگولا* ۴۷، ۴۹؛ *کلاودیوس* ۱۷؛ *نرون* ۲۵؛ *گالبا* ۱؛ *وسپاسیانوس* ۸؛ *تیتوس* ۶؛ *دومیتیانوس* ۲، ۶

اختیارات تریبونی

آوگوستوس ۲۷؛ *تیبریوس* ۱۱، ۱۶، ۲۳؛ *وسپاسیانوس* ۱۲؛ *تیتوس* ۶

اخلاق، نظارت بر

یولیوس ۴۳؛ *آوگوستوس* ۲۷، ۳۴؛ *تیبریوس* ۳۵؛ *کلاودیوس* ۱۶؛ *وسپاسیانوس* ۱۱؛ *دومیتیانوس* ۸

ادب
آوگوستوس ۶ ــ ۵۱؛ *تیبریوس* ۳۲ــ ۲۶؛ *وسپاسیانوس* ۱۵ ــ ۱۲؛ *تیتوس* ۸؛ *دومیتیانوس* ۹، ۱۲، ۱۳
ارابه‌رانی (همچنین ن.ک. بازی‌ها)
یولیوس ۳۹؛ *کالیگولا* ۱۹، ۵۵؛ *نرون* ۱۶، ۲۲، ۲۴، ۵۳؛ *ویتلیوس* ۴
ازدواج (نیز ن.ک. خانواده)
یولیوس ۱، ۶، ۲۱، ۲۷؛ *آوگوستوس* ۶۲، ۶۳؛ *تیبریوس* ۷، ۱۱، ۵۰؛ *کالیگولا* ۷، ۱۲، ۲۵، ۳۳؛ *کلاودیوس* ۲۶، ۳۹، ۴۳؛ *نرون* ۳۵؛ *گالبا* ۵؛ *اوتو* ۳؛ *ویتلیوس* ۶؛ *وسپاسیانوس* ۳؛ *تیتوس* ۴؛ *دومیتیانوس* ۱
اسب
یولیوس ۶۱؛ *کالیگولا* ۵۵
استقامت
یولیوس ۵۷
اصل و نسب
یولیوس ۶؛ *آوگوستوس* ۴ــ۱؛ *تیبریوس* ۴ــ۱؛ *کالیگولا* ۲۳؛ *نرون* ۵ ــ ۱؛ *گالبا* ۳ــ۲؛ *اوتو* ۱؛ *ویتلیوس* ۳ــ۱؛ *وسپاسیانوس* ۱
افتخارات
یولیوس ۷۶، ۷۸؛ *آوگوستوس* ۷، ۲۶، ۵۲، ۶ــ۵۸، ۱۰۰؛ *تیبریوس* ۲۶، ۶۷؛ *کالیگولا* ۱۵، ۱۶، ۴۸، ۴۹؛ کلاودیوس ۶، ۱۱، ۱۲، ۲۴؛ *نرون* ۸؛ *وسپاسیانوس* ۱۲؛ *دومیتیانوس* ۱۳، ۱۴
انتقاد، پاسخ به
یولیوس ۲۲، ۷۵؛ *آوگوستوس* ۲۷، ۵۱، ۶ــ۵۴؛ *تیبریوس* ۲۸، ۶۱، ۶۶؛ *کالیگولا* ۱۶، ۲۷؛ *ویتلیوس* ۱۴؛ *وسپاسیانوس* ۱۳، ۱۴
باده‌نوشی
یولیوس ۵۳؛ *آوگوستوس* ۷۷؛ *تیبریوس* ۴۲؛ *کالیگولا* ۳۷؛ *کلاودیوس* ۵، ۳۳؛ *نرون* ۲۷؛ *ویتلیوس* ۱۷؛ *تیتوس* ۷؛ *دومیتیانوس* ۲۱
بازیگری و نمایش

(همچنین ر.ک. بازی‌ها) یولیوس ۳۹؛ آوگوستوس ۵ـ۴۳؛ تیبریوس ۳۵؛ کالیگولا ۱۱، ۵ـ۵۴، ۵۸؛ نرون ۱۶، ۱ـ۲۰، ۲۶؛ دومیتیانوس ۷، ۱۰

بازی‌ها، تدارک و نگرش به

یولیوس ۱۰، ۲۶، ۳۹؛ آوگوستوس ۵ـ۴۳؛ تیبریوس ۷، ۴۷؛ کالیگولا ۱۷، ۲۰، ۲۶، ۲۷، ۳۰، ۵۴؛ کلاودیوس ۲۱، ۳۴؛ نرون ۴، ۱۱، ۱۲، ۵۳، ۵۴؛ گالبا ۶؛ وسپاسیانوس ۱۹؛ تیتوس ۷، ۸؛ دومیتیانوس ۴

بذله‌گویی امپراتوران

آوگوستوس ۸۶، ۸۷؛ کالیگولا ۲۹، ۳۰، ۳۳؛ کلاودیوس ۲۱؛ نرون ۶، ۳۱، ۳۳؛ ویتلیوس ۱۰؛ وسپاسیانوس ۲۳؛ دومیتیانوس ۲۰

بر تخت نشستن

تیبریوس ۳ـ۲۲؛ کالیگولا ۱۲؛ کلاودیوس ۱۰؛ نرون ۸؛ گالبا ۱۰؛ اوتو ۶؛ ویتلیوس ۸؛ وسپاسیانوس ۶

بردگان آزادشده: نفوذ

آوگوستوس ۲۵، ۶۷؛ کلاودیوس ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۴۰؛ نرون ۳۵؛ گالبا ۱۵؛ ویتلیوس ۱۲؛ وسپاسیانوس ۴؛ دومیتیانوس ۷

به قتل رسیدن

یولیوس ۲ـ۸۱؛ کالیگولا ۸ـ۵۶؛ گالبا ۲۰ـ۱۹؛ دومیتیانوس ۱۷

بی‌رحمی

آوگوستوس ۱۳، ۱۵، ۲۷؛ تیبریوس ۶۳ـ ۵۰؛ کالیگولا ۶، ۱۰، ۳۵ـ۲۲؛ کلاودیوس ۳۴؛ نرون ۵، ۲۶، ۸ـ۳۳؛ گالبا ۹، ۱۲؛ ویتلیوس ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۴؛ تیتوس ۶، ۷؛ دومیتیانوس ۱۱ـ۹

پاسداران امپراتور

کالیگولا ۴، ۵۶؛ کلاودیوس ۱۰، ۱۲، ۳۶؛ نرون ۹ـ۷؛ گالبا ۱۶،، ۱۷، ۱۹؛ اوتو ۶، ۸؛ ویتلیوس ۱۰؛ وسپاسیانوس ۶؛ تیتوس ۴، ۶؛ دومیتیانوس ۶

پنهان‌کاری

تیبریوس ۲۴؛ کالیگولا ۱۰، ۶۰؛ کلاودیوس ۳۸؛ دومیتیانوس ۲

تجمل
یولیوس ۴۶، ۴۷؛ *آوگوستوس* ۷۰؛ *تیبریوس* ۵ـ۴۲؛ *کالیگولا* ۳۶، ۳۷؛ *نرون* ۳۱ـ۲۶، ۴۲؛ *ویتلیوس* ۱۳؛ *تیتوس* ۷
تحصیلات
یولیوس ۴؛ *آوگوستوس* ۸، ۶۴، ۸۹؛ *کلاودیوس* ۲، ۳؛ *نرون* ۷، ۲۰، ۵۲؛ *گالبا* ۵؛ *تیتوس* ۲
ترس
تیبریوس ۶ـ۶۳؛ *کالیگولا* ۵۱؛ *کلاودیوس* ۷ـ۳۵؛ *نرون* ۹ـ۴۶؛ *وسپاسیانوس* ۱۴؛ *دومیتیانوس* ۱۴، ۲۱
تشییع جنازه
یولیوس ۸۴؛ *آوگوستوس* ۱۰۰؛ *کالیگولا* ۱۵، ۵۹؛ *کلاودیوس* ۴۵؛ *نرون* ۹، ۵۰؛ *وسپاسیانوس* ۱۹؛ *دومیتیانوس* ۱۷
تغییر قانون
آوگوستوس ۲۸، ۳۷
تقویم، دستکاری در
یولیوس ۴۰، ۷۶؛ *آوگوستوس* ۳۱، ۱۰۰؛ *تیبریوس* ۲۶؛ *نرون* ۵۵؛ *دومیتیانوس* ۱۳
تلون مزاج
کلاودیوس ۱۵؛ *گالبا* ۱۴؛ *ویتلیوس* ۵
تندرستی
یولیوس ۴۵؛ *آوگوستوس* ۸۰، ۸۱؛ *تیبریوس* ۶۸؛ *کالیگولا* ۵۰؛ *کلاودیوس* ۲، ۴، ۳۱؛ *نرون* ۵۱؛ *وسپاسیانوس* ۲۰
توطئه‌چینی بر ضد امپراتور
یولیوس ۷۵، ۲ـ۸۰، ۸۶؛ *آوگوستوس* ۱۹؛ *تیبریوس* ۲۵، ۶۳، ۶۵؛ *کالیگولا* ۲۴، ۸ـ۵۶؛ *کلاودیوس* ۹، ۱۳، ۳۶؛ *نرون* ۳۶؛ *اوتو* ۶؛ *تیتوس* ۹؛ *دومیتیانوس* ۲، ۱۴، ۱۷ـ۱۶

تولد
آوگوستوس ۵، ۹۴؛ *تیبریوس* ۵؛ *کالیگولا* ۸؛ *کلاودیوس* ۲؛ *نرون* ۶؛ *گالبا* ۴؛ *اوتو* ۲؛ *ویتلیوس* ۳؛ *وسپاسیانوس* ۲؛ *تیتوس* ۱؛ *دومتیانوس* ۱
جمهوری، بازگشت
تیبریوس ۵۰؛ *کالیگولا* ۶۰؛ کلاودیوس ۱، ۱۰، ۱۱؛ *اوتو* ۱۲
جنگ داخلی
یولیوس ۳، ۴، ۶ــ۳۰، ۷۰ــ۶۸، ۷۵؛ *آوگوستوس* ۱۳ــ۹، ۱۷ــ۱۵؛ *تیبریوس* ۴؛ *نرون* ۲، ۳؛ *گالبا* ۱۱ــ۹، ۱۹، ۲۰؛ *اوتو* ۱۱ــ۴؛ *ویتلیوس* ۱۰ــ۸، ۱۸ــ۱۵؛ *وسپاسیانوس* ۱، ۸ــ۵؛ *دومیتیانوس* ۱، ۶
چاپلوسی
تیبریوس ۲۷؛ *کالیگولا* ۲۸؛ *ویتلیوس* ۲، ۴
حرص
کالیگولا ۱۱؛ *گالبا* ۲۲؛ *ویتلیوس* ۷، ۱۰، ۱۱؛ *تیتوس* ۷
خانواده
(همچنین ن.ک. اصل و نسب و ازدواج) *یولیوس* ۲۱، ۲۶، ۲۷، ۵۲؛ *آوگوستوس* ۲۹، ۵ــ۶۱، ۱۰۱؛ *تیبریوس* ۷، ۳۹، ۴ــ۵۰؛ *کالیگولا* ۸ــ۱، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۴۲؛ *کلاودیوس* ۱، ۳، ۴، ۲۷؛ *نرون* ۳۵؛ *ویتلیوس* ۵؛ *وسپاسیانوس* ۳؛ *دومیتیانوس* ۳
خانه
یولیوس ۴۶؛ *آوگوستوس* ۷۲، ۷۳؛ *تیبریوس* ۱۵؛ *نرون* ۳۱
خدمات لشکری
یولیوس ۴ــ۲، ۶ــ۲۴، ۸ــ۵۵، ۶۰، ۷۰ــ۶۲؛ *آوگوستوس* ۱۳ــ۹، ۱۷ــ۱۵، ۳ــ۲۰؛ *تیبریوس* ۹، ۱۹ــ۱۶، ۲۱، ۳۷؛ *کالیگولا* ۸ــ۴۳، ۵۱؛ *کلاودیوس* ۱، ۱۷؛ *نرون* ۱۳، ۱۸، ۱۹، ۴۳، ۴۴؛ *گالبا* ۶، *وسپاسیانوس* ۴؛ *دومیتیانوس* ۲، ۶
خشم
کلاودیوس ۳۸

خلق و خو
یولیوس ۳۰؛ تیبریوس ۲۱، ۳۳، ۵۷، ۶۷؛ کالیگولا ۱۱، ۲۹؛ نرون ۱۹، ۲۶؛ گالبا ۱۴؛ اوتو ۲؛ ویتلیوس ۴، ۷، ۱۰؛ وسپاسیانوس ۱۶؛ تیتوس ۱، ۳، ۸؛ دومیتیانوس ۱، ۳، ۱۹
خواب
یولیوس ۷، ۸۱؛ آوگوستوس ۹۱، ۹۴، ۹۵؛ تیبریوس ۷۴؛ کالیگولا ۵۷؛ کلاودیوس ۳۷؛ نرون ۷، ۴۶؛ گالبا ۴، ۹، ۱۸؛ اوتو ۷؛ وسپاسیانوس ۵، ۲۵؛ دومیتیانوس ۴
خویشاوندان، کشتن
تیبریوس ۲۲، ۵۲، ۵۴؛ کالیگولا ۲۳، ۲۶، ۲۹؛ نرون ۵ـ۳۳؛ ویتلیوس ۱۴؛ دومیتیانوس ۱۰، ۱۵
خیانت، اتهام
یولیوس ۱۲؛ کالیگولا ۲۴؛ تیبریوس ۵۸، ۶۱؛ دومیتیانوس ۱۱، ۱۲
دادخواهی
یولیوس ۴، ۱۱، ۱۲، ۲۳
دادگستری
یولیوس ۴۳؛ آوگوستوس ۳۲، ۳۳؛ کالیگولا ۱۶؛ کلاودیوس ۱۴، ۱۵؛ نرون ۱۵؛ وسپاسیانوس ۹؛ دومیتیانوس ۸
دارایی
یولیوس ۵۴؛ آوگوستوس ۳ـ۴۱؛ تیبریوس ۹ـ۴۶؛ کالیگولا ۴۲ـ۳۸؛ نرون ۱۰، ۳۲؛ گالبا ۱۲؛ وسپاسیانوس ۱۹ـ۱۶؛ تیتوس ۷، ۸؛ دومیتیانوس ۹، ۱۲
دوستان، روابط با
یولیوس ۷۲؛ آوگوستوس ۵۳، ۵۶، ۶۶؛ کلاودیوس ۵۵؛ وسپاسیانوس ۱۳
دین (همچنین ن.ک. شگون‌ها و نشانه‌ها، کهانت، کیش امپراتور)
یولیوس ۶، ۵۹؛ آوگوستوس ۳۱، ۵۷، ۷ـ۹۰؛ تیبریوس ۳۶، ۶۹؛ کالیگولا ۲۲، ۵۱؛ کلاودیوس ۲۲، ۲۵؛ نرون ۵۶؛ وسپاسیانوس ۷؛ دومیتیانوس ۸

دیوانگی
کالیگولا ۵۰، ۵۱، ۵۵
رفتار زنانه (همچنین ن.ک. همجنس‌بازی)
آوگوستوس ۶۸؛ *کالیگولا* ۵۲؛ *اوتو* ۱۲
رقص
کالیگولا ۵۴
روسپی‌گری
کالیگولا ۴۰، ۴۱؛ *نرون* ۲۷؛ *دومیتیانوس* ۸
زنا
یولیوس ۶، ۴۸، ۲ــ ۵۰، ۷۴؛ *آوگوستوس* ۳۴، ۶۹، ۷۱؛ *تیبریوس* ۱۱، ۳۵؛ *کالیگولا* ۱۱، ۵ــ ۲۴، ۳۶؛ *کلاودیوس* ۱، ۲۶، ۴۳؛ *نرون* ۲۸، ۳۵؛ *اوتو* ۳؛ *وسپاسیانوس* ۱۱؛ *تیتوس* ۱۰؛ *دومیتیانوس* ۱، ۳، ۸
زنا
یولیوس ۷؛ *کالیگولا* ۲۴، ۳۶؛ *کلاودیوس* ۲۶؛ *نرون* ۲۷؛ *دومیتیانوس* ۲۲
ساخت بناها (در روم)
یولیوس ۲۶، ۴۴؛ *آوگوستوس* ۳۱ــ ۲۸؛ *تیبریوس* ۲۰، ۴۷؛ *کالیگولا* ۲ــ ۲۱؛ *کلاودیوس* ۱۱، ۱ــ ۲۰؛ *نرون* ۱۶، ۳۱؛ *وسپاسیانوس* ۸، ۹؛ *تیتوس* ۷، ۸؛ *دومیتیانوس* ۵؛ (خارج از روم) *یولیوس* ۲۸، ۴۴؛ *آوگوستوس* ۱۶، ۴۶؛ *کالیگولا* ۲۱؛ *کلاودیوس* ۲۰؛ *نرون* ۳۱؛ *وسپاسیانوس* ۱۷
سخاوت
یولیوس ۱۹، ۲۶، ۲۷، ۳۸؛ *آوگوستوس* ۳ــ ۴۱؛ *تیبریوس* ۲۰، ۴۸؛ *کالیگولا* ۱۷، ۳۷؛ *کلاودیوس* ۲۱؛ *ویتلیوس* ۱۵؛ *وسپاسیانوس* ۱۷؛ *دومیتیانوس* ۴
سخنوری
یولیوس ۶، ۵۵؛ *آوگوستوس* ۸۴، ۸۶؛ *تیبریوس* ۸، ۷۰؛ *کالیگولا* ۵۳؛ *نرون* ۷؛ *تیتوس* ۴
سربازان، رابطه با (نیز ن.ک. خدمات لشکری)
یولیوس ۲۴، ۳۳، ۳۸، ۴۹، ۶۲، ۷۰ــ ۶۵؛ *آوگوستوس* ۲۴، ۲۵، ۴۹؛ *تیبریوس*

۱۸، ۱۹، ۲۵؛ *کالیگولا* ۹، ۴۴، ۴۸، ۵۶؛ *کلاودیوس* ۱۰؛ *نرون* ۲۵؛ *گالبا* ۶، ۱۶؛ *اوتو* ۴؛ *ویتلیوس* ۷، ۸، ۱۰؛ *وسپاسیانوس* ۸؛ *دومیتیانوس* ۲، ۷

سنا، روابط با

یولیوس ۱۶، ۱۹، ۲۹، ۴۱، ۷۶، ۷۸؛ *آوگوستوس* ۳۵، ۵۳، ۵۴؛ *تیبریوس* ۲۴، ۲۵، ۳۲ــ۲۹، ۵۵؛ *کالیگولا* ۲۶، ۳۰، ۴۹؛ *کلاودیوس* ۲۴، ۲۹؛ *نرون* ۱۵، ۳۷؛ *وسپاسیانوس* ۹

سوئتونیوس، اشاره به

آوگوستوس ۷؛ *کالیگولا* ۱۹؛ *نرون* ۵۷؛ *اوتو* ۱۰؛ *دومیتیانوس* ۱۲

سیرک ن.ک. ارابه‌رانی

سیمای ظاهر

یولیوس ۴۵؛ *آوگوستوس* ۷۹، ۸۰؛ *تیبریوس* ۶۸؛ *کالیگولا* ۳، ۵۰؛ *کلاودیوس* ۳۰؛ *نرون* ۵۱؛ *گالبا* ۲۱؛ *اوتو* ۱۲؛ *ویتلیوس* ۹۷؛ *وسپاسیانوس* ۲۰؛ *تیتوس* ۳؛ *دومیتیانوس* ۱۸

شگون‌ها و نشانه‌ها

یولیوس ۲۰، ۳۲، ۷۷، ۸۱، ۸۶؛ *آوگوستوس* ۹۲، ۷ــ۹۴؛ *تیبریوس* ۲، ۱۴، ۷۲، ۷۴؛ *کالیگولا* ۵۷؛ *کلاودیوس* ۷، ۱۳، ۲۲، ۴۶؛ *نرون* ۱۹، ۳۶، ۴۱، ۴۶، ۴۸؛ *گالبا* ۱، ۴، ۸، ۱۰، ۱۸؛ *اوتو* ۸؛ *ویتلیوس* ۹، ۱۴، ۱۸؛ *وسپاسیانوس* ۵، ۷؛ *تیتوس* ۱۰؛ *دومیتیانوس* ۶، ۱۵، ۱۶، ۲۳

شهر، ادارهٔ

یولیوس ۴۴؛ *آوگوستوس* ۳۰؛ *کلاودیوس* ۱۸؛ *نرون* ۱۶، ۳۸؛ *وسپاسیانوس* ۸، ۹

شهسواران، روابط با

آوگوستوس ۳۸، ۳۹؛ *کلاودیوس* ۱۶، ۲۵، ۲۹؛ *وسپاسیانوس* ۹؛ *دومیتیانوس* ۷

شهوت

یولیوس ۴۹، ۵۰؛ *تیبریوس* ۵ــ۴۲؛ *کالیگولا* ۱۱، ۳۶؛ *نرون* ۳۱ــ۲۶؛ *کلاودیوس* ۳۳؛ *گالبا* ۲۲؛ *اوتو* ۲؛ *تیتوس* ۷؛ *دومیتیانوس* ۲۲

صداقت

یولیوس ۵۴؛ *تیتوس* ۴؛ *دومیتیانوس* ۹

طالع‌بینان
آوگوستوس ۹۴؛ *تیبریوس* ۱۴، ۳۶، ۶۹؛ *کالیگولا* ۵۷؛ *نرون* ۳۶، ۴۰؛ *اوتو* ۴؛ *ویتلیوس* ۳، ۱۴؛ *وسپاسیانوس* ۱۴، ۲۵؛ *تیتوس* ۹؛ *دومیتیانوس* ۱۴، ۱۵
عادات
آوگوستوس ۷۸، ۸۲، ۸۳؛ *وسپاسیانوس* ۲۱؛ *دومیتیانوس* ۳، ۲۱
عادات غذاخوردن
یولیوس ۵۳؛ *آوگوستوس* ۷۶؛ *تیبریوس* ۳۴؛ *کالیگولا* ۱۱، ۳۷؛ *کلاودیوس* ۳۳؛ *نرون* ۲۷؛ *گالبا* ۱۲، ۲۲؛ *ویتلیوس* ۱۳؛ *دومیتیانوس* ۲۱
عزلت‌گزینی
تیبریوس ۱۳ــ۱۰، ۴۱ــ۳۹، ۷۲؛ *کلاودیوس* ۵؛ *گالبا* ۸؛ *وسپاسیانوس* ۴
غله، توزیع
یولیوس ۲۶، ۴۱؛ *آوگوستوس* ۴۰، ۴۱؛ *کلاودیوس* ۱۸
فراموش‌کاری
کلاودیوس ۳۹
فرزندخواندگی
یولیوس ۸۳؛ *آوگوستوس* ۵ــ۶۴؛ *تیبریوس* ۶، ۱۵، ۲۱؛ *کالیگولا* ۴؛ *کلاودیوس* ۲۷؛ *نرون* ۷؛ *گالبا* ۱۷؛ *اوتو* ۵
فرمان‌ها
ن.ک. قوانین و فرمان‌ها
فرومایگی
تیبریوس ۴۶، ۴۷
فعالیت و ذوق ادبی
یولیوس ۵۶؛ *آوگوستوس* ۹ــ۸۴؛ *تیبریوس* ۵۶، ۶۱، ۷۰، ۷۱؛ *کالیگولا* ۳، ۳۴، ۵۳؛ *کلاودیوس* ۴۱، ۴۲؛ *نرون* ۱۰، ۱۲، ۵۲؛ *وسپاسیانوس* ۱۸؛ *تیتوس* ۳؛ *دومیتیانوس* ۲، ۲۰
قمار
آوگوستوس ۷۰، ۷۱؛ *کالیگولا* ۴۱؛ *کلاودیوس* ۵، ۳۳؛ *ویتلیوس* ۴؛ *دومیتیانوس* ۲۱

قوانین و فرمان‌ها
یولیوس ۲۰، ۲ــ۴۰؛ *آوگوستوس* ۳۴، ۴۲؛ *تیبریوس* ۶ــ۳۴؛ *کالیگولا* ۴۰؛ *کلاودیوس* ۵ــ۲۳؛ *نرون* ۱۶، ۱۷؛ *وسپاسیانوس* ۱۱؛ *تیتوس* ۸؛ *دومیتیانوس* ۷
کودکی
آوگوستوس ۸، ۹۴؛ *تیبریوس* ۶؛ *کالیگولا* ۱۰ــ۸؛ *کلاودیوس* ۲؛ *نرون* ۶، ۷، ۲۲، ۵۲؛ *گالبا* ۴؛ *ویتلیوس* ۳؛ *تیتوس* ۲، ۳؛ *دومیتیانوس* ۱
کهانت
یولیوس ۱، ۱۳؛ *آوگوستوس* ۳۱؛ *کالیگولا* ۱۲؛ *کلاودیوس* ۴، ۹، ۲۲؛ *گالبا* ۸؛ *ویتلیوس* ۱۱؛ *وسپاسیانوس* ۴؛ *تیتوس* ۹
کیش، امپراتور
یولیوس ۸۸؛ *آوگوستوس* ۵۲؛ *تیبریوس* ۲۶، ۵۱؛ *کالیگولا* ۲۲، ۵۲؛ *کلاودیوس* ۴۵؛ *وسپاسیانوس* ۲۳؛ *دومیتیانوس* ۴، ۵، ۲۳
گذشت
یولیوس ۱۴، ۵ــ۷۳؛ *آوگوستوس* ۶ــ۵۱؛ *کالیگولا* ۱۵؛ *کلاودیوس* ۱۱؛ *نرون* ۱۰؛ *وسپاسیانوس* ۱۵ــ۱۲؛ *تیتوس* ۸؛ *دومیتیانوس* ۹
گشاده‌دستی (همچنین ن.ک. سخاوت)
آوگوستوس ۳ــ۴۱؛ *تیبریوس* ۴۸؛ *کالیگولا* ۱۸ــ۱۶؛ *نرون* ۱۰، ۳۰؛ *وسپاسیانوس* ۱۹ــ۱۶؛ *تیتوس* ۸؛ *دومیتیانوس* ۴
گلادیاتورها (همچنین ن.ک. بازی‌ها)
یولیوس ۱۰، ۲۶، ۳۹؛ *آوگوستوس* ۴۳؛ *تیبریوس* ۳۵؛ *کالیگولا* ۳۲، ۵۴، ۵۵
لباس
یولیوس ۴۵؛ *آوگوستوس* ۴۰، ۷۳، ۸۲؛ *کالیگولا* ۵۲؛ *نرون* ۵۱
محبوبیت
یولیوس ۱۰، ۱۱، ۱۶، ۸۴، ۸۵؛ *آوگوستوس* ۲۷، ۴۲، ۵۷، ۵۸؛ *تیبریوس* ۷۵؛ *کالیگولا* ۶ــ۴، ۱۵ــ۱۳، ۶۰؛ *کلاودیوس* ۱۲؛ *نرون* ۳۹، ۴۵، ۵۳، ۵۷؛ *گالبا* ۱۳، ۱۴، ۱۶؛ *اوتو* ۱۲؛ *ویتلیوس* ۱۷؛ *تیتوس* ۶، ۱۱؛ *دومیتیانوس* ۲۳

مردم روم، روابط با
یولیوس ۱۰، ۱۱، ۳۸، ۸۳، ۸۵؛ *آوگوستوس* ۵۳؛ *تیبریوس* ۴۸؛ *کلاودیوس* ۱۸؛ *وسپاسیانوس* ۱۸؛ *تیتوس* ۸
مرگ
یولیوس ۸۱، ۸۲، ۸۶، ۸۷؛ *آوگوستوس* ۱۰۰ـ۹۷؛ *تیبریوس* ۷۲، ۷۳؛ *کالیگولا* ۸ـ۵۶؛ *کلاودیوس* ۶ـ۴۴؛ *نرون* ۲، ۹ـ۴۷؛ *گالبا* ۱۹، ۲۰؛ *اوتو* ۱۰، ۱۱؛ *ویتلیوس* ۱۷، ۱۸؛ *وسپاسیانوس* ۲۳، ۲۴؛ *تیتوس* ۱۰، ۱۱؛ *دومیتیانوس* ۱۷ـ۱۴
مسموم کردن
آوگوستوس ۱۱؛ *تیبریوس* ۶۲، ۷۳؛ *کالیگولا* ۱، ۱۲، ۲۳، ۴۹؛ *کلاودیوس* ۴۴؛ *نرون* ۵ـ۳۳؛ *ویتلیوس* ۱۴
مشاوران
آوگوستوس ۳۵؛ *تیبریوس* ۵۵؛ *کلاودیوس* ۹ـ۲۸؛ *نرون* ۳۵، ۵۲؛ *گالبا* ۱۴؛ *ویتلیوس* ۱۲؛ *تیتوس* ۷
مقام خدایی یافتن
ن.ک. کیش امپراتور
مقام سنسوری
آوگوستوس ۲۷، ۳۷؛ *تیبریوس* ۳، ۲۱؛ *کلاودیوس* ۱۶، ۲۴؛ *وسپاسیانوس* ۸؛ *تیتوس* ۶
مقام کنسولی
یولیوس ۲۳ـ۱۸، ۲۶، ۷۶؛ *آوگوستوس* ۲۶؛ *تیبریوس* ۹، ۲۶؛ *کالیگولا* ۱۷؛ *کلاودیوس* ۵، ۷، ۱۴؛ *نرون* ۱۴؛ *ویتلیوس* ۱۱؛ *وسپاسیانوس* ۴، ۸؛ *تیتوس* ۶؛ *دومیتیانوس* ۲، ۱۳
مهربانی
نرون ۱۰؛ *وسپاسیانوس* ۲۲؛ *تیتوس* ۸
میهمان‌نوازی
یولیوس ۳۸، ۴۸؛ *آوگوستوس* ۷۰، ۷۴؛ *تیبریوس* ۳۴؛ *کلاودیوس* ۳۲؛ *نرون* ۲۷؛ *وسپاسیانوس* ۱۹؛ *تیتوس* ۷، *دومیتیانوس* ۷، ۲۱

نخوت
یولیوس ۹ـ۷۶؛ *تیبریوس* ۶۸؛ *کالیگولا* ۳۵ـ۲۲؛ *دومیتیانوس* ۱۲
نظم عمومی
آوگوستوس ۳۲، ۴۴؛ *تیبریوس* ۳۷؛ *نرون* ۱۶
وصیت‌نامه
یولیوس ۸۳؛ *آوگوستوس* ۱۷، ۵۶، ۶۶، ۱۰۱؛ *تیبریوس* ۲۳، ۷۶؛ *کالیگولا* ۳۸؛ *کلاودیوس* ۴، ۶، ۴۴؛ *گالبا* ۵؛ *دومیتیانوس* ۲، ۹
ولایات، ادارهٔ
یولیوس ۲۲، ۲۸؛ *آوگوستوس* ۱۸، ۴۷، ۴۸؛ *تیبریوس* ۲۱، ۴۱، ۴۸؛ *کلاودیوس* ۲۵؛ *نرون* ۱۸، ۱۹، ۳۷، ۴۱ـ۳۹؛ *وسپاسیانوس* ۸، ۱۶؛ **خدمت در:** *یولیوس* ۴ـ۲، ۷، ۸، ۱۸، ۲۲، ۶ـ۲۴، ۳۰، ۵۴؛ *تیبریوس* ۹؛ *کالیگولا* ۱؛ *گالبا* ۹ـ۶؛ *اوتو* ۳؛ *ویتلیوس* ۵، ۷؛ *وسپاسیانوس* ۳، ۴؛ *تیتوس* ۴، ۵
هاتف غیبی
تیبریوس ۱۴؛ *وسپاسیانوس* ۵؛ *تیتوس* ۵
همجنس‌بازی
یولیوس ۲، ۲۲، ۴۹؛ *آوگوستوس* ۶۸؛ *تیبریوس* ۴۳، ۴۴؛ *کالیگولا* ۳۶؛ *کلاودیوس* ۳۳؛ *نرون* ۲۸؛ *گالبا* ۲۲؛ *اوتو* ۲؛ *ویتلیوس* ۳، ۴، ۱۲؛ *وسپاسیانوس* ۱۳؛ *دومیتیانوس* ۱، ۸، ۱۰
هنر رزم
یولیوس ۵۵، ۵۷؛ *تیتوس* ۳، ۴؛ *دومیتیانوس* ۱۹
یونان و یونانیان، نگرش به
آوگوستوس ۸۹؛ *تیبریوس* ۱۱، ۵۶، ۷۱؛ *کلاودیوس* ۱۶، ۴۲؛ *نرون* ۱۹، ۴ـ۲۲